اخلاق علائی فی المواعظ والنصایح سطر ۱۹

من کتب الفقیر علی
غفر له

۱۵۲
حکایه ابونصر فارابی
حکایه غریبه

آفات کلام
۱۶۵

T. C.
MİLLİ …TİM B.KANLIĞI
RAĞIP … K…TAPLIĞI
MÜDÜRLÜĞÜ
Sayı: 890

حسبي الله وحده
من الكتب التي وقفها الفقير
إلى الله ربه ذي المواهب
محمد المدعو بين الصدور براغب
… عنه

٩٦٦

RAĞIP P.
Ka. N.
955

٩٥٨

كتاب اخلاق علائى

دُرَرِ زواهرِ حمد وثنا • وغرر ظواهر سپاس وستایش • که کثرت افراد فرائدی
سلکِ شهوره ایامده احتمال اجتماع وانتظام • ووفرت اعداد موائدینه ظروف
واوانِ دهور وازمنه‌ده امکان اندراج وگنجایش اولمیه • اول کردگارِ بنده
پرور • وپروردگار بخشاینده بخشایش گستر حضرتنه سزاوار وحقیق در که گوهر
هیاکل انسانی خلعت خلقت • ولقد خلقنا الانسان ایله مکرّم ومعزّز • ولباسِ
استعدادین • وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا ایله معلم ومطرّز • ایلیوب
کمال قدرت وجلال حکمتی ایله روح لطیفین جسم کثیفنه ترکیب وپیوند • وعالم
خلق وامرده قابلیت تحمل بار امانتله ممتاز وسربلند ایلدی • بیت

آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعهٔ کار بنام من دیوانه زدند

پس ترکیب انسان مجرّد ومادی‌یه محتوی • وباقی وفانی‌یه منطوی • اولمغله •
طلسم رابع • وبرزخ جامع اولدی • مثنوی • خرد جانوربه ز مردم ندید •

که مردم تواند بیزدان رسید
جهان دان که جان بهترین گوهرست •
نه زین عالم از عالم دیگرست •
تن او را اگر دار جامهٔ راست •

اگر بفکند در نیو شد رواست
بجان بین گرلطف تن خویشتن •
چو جامه که باشد گرلطف بتن •
لا جرم تخالف انواع ترکیب •

روح وجسد • وتباین اطوار ترتیب روان وکالبددن خلق وخلق افراد
انسان وقابلیات ومشارب اصناف بشرده تفاوت تام • وتنافی مالا
کلام نمایان وجلوه گر اولمشدر • نظم • اول حکیم ازل که صنعندن •

ظاهر اولدی طلسم نوع بشر •
مختلف ایندی قابلیاتنی •
بعض مایل بخیر وبعض بشر •
زهی صانع حکیم • وقادر علیم • که

تخلقوا باخلاق الله • امرینه ممتثل • واقربکم الی احسنکم اخلاقا درجه‌سینه متصل
اولنلری نشأهٔ دنیوی‌ده زیور فضل وکمال ایله متحلّی ومزیّن • وعالم اخروی‌ده
صف اهل صفاده حشر اولنملرین مقرر ومعین ایلدی • بیت

تأمل فی التی قلنا تجد فیها جلال الله
فنعم الرب والمولی تعالی الله تعالی الله

وغمایم صیبات • صلوات طیبات • وجداول تسنیمات • زکیات تسلیمات •
اول هادی سبل • وخاتم رسل جنابنه شایسته وخلیق در • که تفضیل صفات
سعادت سماتی ایچون • نص انک لعلی خلق عظیم منزل • وذات رسالت
صفاتی تکمیل دائرهٔ وجود وتتمیم مکارم اخلاق ایچون مبعوث ومرسل در • قطعه

محمد که جان ویردی نطق مسیحا
چون ایندی قدوم سر نعلین نثار •
گوز وقاشنه صاد ونون رمز وایما
خم زلفنه نقش ختم اشارت •
قطعه • یحکی شمائله فی طیبه زهرا
یفوح کالروض ممطور ومشمول •
اتی بجلة ابراهیم والده
ذات علی کرم الاخلاق مجبول •

ورحیق رضای احد . بیچون که ما صدق ختامه مسک وبذلک فلیتنافس
المتنافسوندر . افواه ارواح آل واصحابنه ریزان . وسبزه رضوان سحاب
غفرانله خاک قبورنا بعیبن لهم باجسادن نابت وخیزان اوله . بیت

ابر رضوان که بپایان نرسد بارانش
باد بر روضه که عترت وبر یارانش

ذکر محامد ونشر مدایح حضرت خلافت پناهی سعادت دستگاهی خلد الله تعالی سلطانه وافاض علی العالمین احسانه

چون غره کتاب . لوامع حمد بیحساب ملک وهاب تصدیریله غرا . وطره خطاب
روایح نعت جناب رسالت مآب تحریری ایله مطرا . اولدی . لایق اولدرکه
بونو آمده عالم غیبک سری افسر مدح پادشاه اسلام ایله آسمان سای . وبو تازه
رسیده جهان لاریبک افسری کوهر وصف پناه دین سید الانام ایله جهان آرای اوله

مثنوی
چون نی خامه شد انکشت نما — بنواسازی توحید خدای
دلکشا زمزمه دیکر ساخت — پرده نعت پیمبر پرداخت
به چو این زمزمه کوتاه کند — که ثنا کستری شاه کند

زیرا اصحاب عقول متطابق . وارباب نقول متوافقلردر که دایما دین و
دولت توأمان . وحمای شرع ودین بی حمایت تیغ سلاطین بی امن و
اماندر . اکرچه بار شمشیر شاهی . وباران تیر سلطان دین پناهی ایله بوستان شرع
تازه وتمکین اولمیه . تاب نکبت نکبای اعدای دین . وسموم کفار وملحدین ایله
بی برک ونوا اولمه سی متقرر . واکر تاب آفتاب عدل وسیاست . ونسیم عنبر

عنبر شمیم حفظ وحراست . جانب آستان دولت آشیان سلطان سعادت
نشاندن . واصل اولمیه . بوستان دین وایمانده . کل وریحان سبزه وضیمران
ضمیر اهل عرفان شکفته وخندان اولمق متعذردر . مثنوی .

بدان ای خردمند پاکیزه دین — برادر بود پادشاهی ودین
نه بی تخت شاهی بود دین بپای — نه بی دین بود پادشاهی بجای
نه از پادشا بی نیازست دین — نه بی دین بود شاه را آفرین

واخبار نبویه ده دخی وارد درکه . الدین اس والملک حارس ومالا اس له
فمهدوم وما لا حارس له فضایع . نظم لمنشیه رحمة الله علیه

دین اساس رضای یزدانکدر — ملک اکا حارس ونکهباندر
شول که بی حارس اوله ضایع اولور — اول که بو قدر اساسی ویراندر

لاجرم پادشاهان ارجمند . ودین پناهان سعادتمند . که ملک جهان فانی
ظل زایل ایدوکین معلوم . وملک فانی یه ملک باقی مضمون ایتمشلردر . عادت جمیله
وسیرت حمیده . وخلق خوب وخوی نیکولری اولدرکه کمر سعی واجتهادی
میان جانه مشدود . ودر ظلم وضلالتی شهرستان دین اوزره مسدود
حفظ وحراست ممالک اسلام . واخذ وفتح دیار کفار وملاحده لئام . وقلع و
قمع ارباب فتنه وفساد . ودفع ورفع اصحاب بغی وعناد . ورفع قدر
عابدان وعالمان . ودفع ظلم مفسدان ظالمان . ایمکی کندولره
شعار روزکار ایدوب . بو جهان فانی ده نام نیک وذکر جمیللری مخلد وباقی
وحیات باقی ده . مبشر یبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان روح پر فتوحلرینه

چنین بود کهری کش جهان بود معدن   از تیغ او بجای صلیب و کلیسا
در دار کفر مسجد و محراب و منبرست
انجا که بود صیحهٔ ناقوس کافران   امروز بانگ نعرهٔ الله اکبرست

و بو منقبت نامی و موهبت گرامی خاصهٔ سلسلهٔ دولت سلاطین آل عثمان ایدها الله تعالی الی انقضاء مدة الزماندر که مرحلهٔ توسیع ساحهٔ سلطنت و تفسیح عرصهٔ مملکتده پدرندن برتر و سر فتح و نصرت که پادشاه سابقه مقدر اولمش اولمیه پادشاه لاحقه میسر اولور مثلا سلطان محمد بن محمد برهان شریعت احمدی مقیم جاه دین سلطان غزاة و مجاهدین فاتح امهات البلاد سلطان محمد بن سلطان مراد انار الله تعالی برهانه و ثقل یوم العرصات میزانه پدر محمود المساعی سلطان مراد غازی بلکه جمیع ملوک و سلاطین ماضیه یه طریق فتحی نامسلوک و اخذ و استیلاسی حسرت الملوک اولان شهر قسطنطنیه که ارتفاع سمت باروسی مسامت سماک و انخفاض عمق خندقی مواصل مرکز خاک عظمت و حصانتده شهرهٔ جهان و استوار و متانتله نادرهٔ دوراندر ابتدای دولت و اول سفر و نهضتنده فتح بیوروب مقر ملک و مستقر خلافت ابدی و مطلع آفتاب عدل و داد و مهبط نسیم جود و رأفت اولمغله اکابر امرا افاضل علما و طوایف امم و قبایل عرب و ترک و عجم انده مجتمع و انوار علم و عمل مدارس و زوایاسنده ملتمع اولوب قبة الاسلام مطلق و دار الملک محقق اولدی حتی عارف

عارف نامی مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی خراساندن مرحوم خداوندکاره مکتوب منظوم ارسال ایدوب و بو مقامه ایما ایلدی که بیت

معدن کفر و مخزن اصنام   شد بجهد تو قبة الاسلام

و مع هذا اواخر عهد شریفنده فتح قلعهٔ بلغراد که رفعت و متانتده موانع سبع شداددر حضرت شریفنه مطلوب و مراد اولوب اما مطلع غزو و ... هلال فتح و ظفر نمایان اولمدی و ظلمت کفر و ضلال افق قلعه دن پایان بولمدی خداوندکار فلک مراتب نوع انکسار ایله راجع و آیب اولدی چون سریر سلطنت و شاهی قدم مبارک دم حضرت پادشاهیمزله مفتخر و مباهی اولدی اول تباشیر سحر دولت و ابتدای سفر و نهضت همایونده قلعهٔ بلغراد جوانب و اطراف و نواحی اکنافی ابده مسخر بندگان دولت روز افزون اولدی و لسان حال و قال علی طریق حسن الفال بو بیتی مناسب حال انشا ایلدی که بیت

باش تا صبح دولتت بدمد   کین هنوز از نتایج سحرست

چون بنای سرای مدح و ثنای حضرت صاحب قران عدو شکن اول مرتبه دن بلند درکه بوزمین محنت خانهٔ زمین انک شرف غرفه سنه ایصال کمند درس انمکه قادر اولمه پس لایق و درخور اولدر که دعای دولت روز افزون و بقای جاه و جلال و حشمت همایون که واسطهٔ وصول اقبال عالمیان و رابطهٔ حصول آمال آدمیان و عمارت سرای شرع و دین و نضارت ریاض اسلام و مسلمین در دست تضرع و مسألتی درگاه مهیمن خلافته

كشاده وروى تخضع ومسكنتى باركاه ملك على الاطلاقه نهاده

نظم

از سر صدق سحرگاه مناجات كنيم
عرض حاجت بدر قاضئ حاجات كنيم

خداوندا بى نيازا بنده نوازا چاره سازا اكرچه سفينهٔ سعى وعملمز دریای عجز وتقصيرده كم مژده وبادباى رجا واملموز صحراى شرم وتشويرده بريده دمدر صد شكر وهزار منت كه خضر والياس عنايت وتوفيقك تائى بشارت ادعونى استجب لكمدر

مثنوى

خدايا كاف ونونك حقيقتچون … صفات ذاتك هيچونك حقيقتچون
او رحمت حقى كم كچدى غضبدن … او نور ايچون كه سروردى عربدن
كه تخت سلطنتده شاه دين دار … خوش اولسون روز وماه وسال بسيار
شمار عمرى ايرشدكده صاده … كيچوب صادى ولا صددن زياده
نه در صاد والف اى حى ذو المن … كيچور عمرينى صادى الفدن
ايرشدركى جو ملكين كوه قافه … شمار عمرين ايركور قاف وكافه
بقا بارى دكلدر سرك جو كارى … سعادت اوله ختم كار وبارى
بو عالمده سر تخت خلافت … او عالمده خدادن رحم ورأفت
جهانده دايم ابت خيرله تا امين … امين اولسون بلادن دين امين

شجرهٔ خلافته ثمرهٔ جود ورافتى متصل قيلمق يعنى دعاى حضرت سلطنت پناهى دن ثناى جناب شهنشاهى يه منتقل اولمقدر

دعاى شاهه كم صاحب ظهور … دعاى شاهزاده توامان در جهان

جهانك بختى وتختك جهانى … هنراى افسر وتاج كيانى
شهنشه شه سليم اولكان رأفت … ولى عهد منشور خلافت
منور طلعتندن روى دولت … وجودندن قوى بازوى دولت
درخت ميوه دار باغ شاهى … جهانك مسندى وسرك پناهى
زلال تيغى كم آيينه ساز … عروس فتح اكا صورت نما در
كفندن شرم ايدوب يم نيته كم در … حبابندن دور رخسارينه كيف
اوكفدن كم كرم فيضنده يمدر … نم جز يبسى درياى كرم در
حبابى شول دكلو دريم صورتنده … كه ايلر كندويى نم صورتنده
جهان دوردوقچه واراولسون هميشه … سعادت اكا يار اولسون هميشه
براولسون جامى دولت باده سندن … منور ديده سى شهزاده سندن
دهان وچشم ملكك نوروداعى … جهانك مطلبى وسرك مرادى
اب وجد سايه سنده عمر سرمد … نصيب اولسون على اعداد الجد

خدايا ايله شاه وشهرياره … شمار عمرينى عمر دوباره

بو داعيه داعيهٔ تأليف نه اولدوغين بيان وبعض اخلاق كريمهٔ صاحب سعادتى فى الجمله ظاهر وعيان قيلمقدر

دانش اندوزان افاضل عالم وحكمت آموزان اماثل بنى آدم قتنده مقرر ومعلومدر كه علم اخلاق وتدبير منزل وسياست مدينه كه حكمت عمليه ادن

عبارتدر نفوس انسانیه یی مکمّل فوز و سعادت • و محصّل قدس و طهارتدر هیچ
آدمی بو علومک نکت و دقایقنه اطلاع • و قلل حقایقنه ارتفاع ایتمدین ممکن
دکلدرکه زیور کمالات حقیقیه ایله تحلّی • و جلوه‌گاه سعادت و معارف یقینیه‌ده
تجلّی ایده • و اساطین حکما • و سلاطین علما علم مذکورده تألیف کتب شریفه
و تصنیف زبر لطیفه ایله • صحایف لیل و نهاری رقم‌زدهٔ کلک لطایف
نگار ایلدیلر خصوصا کتاب اخلاق ناصری که حکیم کامل • فیلسوف فاضل •
نصیر الدین محمد طوسی • که رواق حکمتک انهدامندن صکره اساس تجدیدنی طرح
و تذکرهٔ فضلا ایچون کلام متکلمینی نقد و خلاصهٔ اشارات اهل حکمتی شرح ایتمشدر
تألیف بیوروب ناسخ کتب متقدمان • و طراز دامن آخر زمان اولمشدر •

نظم

چون نکتهٔ عاشق ازفصاحت	چون چهرهٔ دوست در ملاحت
جان را عوض سرور و شادی •	دل را بدل نشاط و راحت

بعده فاضل محقق • کامل مدقق • مالک ازمّهٔ معانی • جلال الدین محمد دوانی
که تحریر قواعد علمیه ایله رفع غواشی • و تجرید عقاید دینیه یه کتب حواشی ایتمکله
مقبول فضلا • و ممدوح علمادر • اخلاق جلالی نام رساله تألیفی ایله کتبخانهٔ
حکمتی زین • و اخلاق ناصری یه ثانی اثنین اولدی • بعده فصیح جهان •
بلیغ نکته‌دان • واعظ خطهٔ خراسان • مولانا حسین واعظ میرزا محسن بن حسین
بایقرا نامنه کتاب اخلاق محسنی تصنیف ایلدی • هرچند اسالیب مبانیسی
اولکیلر کبی تحقیقات حکمیه • و تدقیقات علمیه اوزرینه مشتمل دکلدر اما چون
تراکیب و معانیسی وضوح و ظهور ایله متسم • و الفاظ و عباراتی لوح عذوبت

عذوبت و سهولت اوزره مرتسم در • قلوب عامه‌ده جای گیر • و اولکیلردن
زیاده شهرت پذیر اولمشدر • و بارها خاطر عاطره اندیشه و خاطره اولوردی
که زبان ترکی رومی اوزره بر کتاب مرقوم اولیدی که مقاصد حکمت عملیه یی بالتمام جامع
و کتب ثلثه یه رابع اولیدی • اما علایق روزگار • و عوایق لیل و نهار که جمله‌دن
بعضی تحصیل و تکمیل علوم • و تدریس و تعلیم فنون و رسوم ایدی • اول مخدّرهٔ حجلهٔ غیبی حجاب
اختفاده پرورده • و اول عذرای سمن عذاری عوایق اعذاردن در پرده ایدردی •
تا اول تاریخ مبارکده که سال فرخ فال حساب هجرتدن و اصل عدد لفظ فرخ سال
اولدی • تصاریف قضا ایله شمع دل سوزان شبستان خطهٔ شام عنبر مشامده •
فروزان اولدی • فی الجمله تعویق مباعده • و توفیق مساعده • و دواعی مجتمع و
موانع مرتفع اولوب • اواخر سال مزبورده شارع شروعه گیرلوب اوایل
سال آینده‌ده انجام و اتمامه ایرلدی •

رباعیه

سالی که بود حساب او فرخ سال	آغاز شد این رساله فرخ فال •
از بخت شد آخر سر آن سال که بخت	باشد بحسابش ار فتد آخر سال •

و فی الحقیقه سبب حقیقی تألیف • و علت تامهٔ نظم و ترصیف اول اولدی که
حضرت مکرمت آیات • و معدلت رایات • که دریای جود و عطاسنده
دراهم شاهی فلوس ماهی کبی ارزان • و روز رزمده باد صیتندن شیر فلک شیر علم
کبی لرزان • شبستان مجلس سعادت نشانی عود سعود و طیب مکارم ایله معطرا
و کف فیاض عطارسانی که نهر سائلدر • نهر سائلدن منزه و مبرادر وزیر
عالم عادل • که دریا دل فیض بخشی بحر معانی • زبان درفشانی اندن بردل •

وکف کهرپاشی دریای امانی اکا نسبت کف کنار ساحل در. مروحهٔ آستین
عدلی راحت رسان روم اولدی زمین دیرکه من بعد رومه گرد فتنه قونمز.
وصبح صدق وصفا آستان جلالندن نمایان اولدی افق عالمدن آفتاب
عدالت طوغمز. قطعه

امید اقلیم او به از هزار ضمان * دار اکرم او به از هزار شفیع
جهان لطف وکرم سرور زمین وزمان * پناه وپشت امم قهرمان تیغ وقلم
عهد وزمانی امن و

امانی اول مرتبه جامعدر که قریبدر که اعدادن صفت یکانکی سمت یکانکیه
مبدل واضداددن خاصهٔ اختلاف. عارضهٔ ائتلافه متحول اولوب آتشدکی
حرو تاب. برودت آبی مزیکن مزید. وضرر آب سیاز شرر شعلهٔ ناری مطفی
ایکن موفی اولوب. پر شاهین طیار. مروحهٔ کبک وکلنک. وشهپر پلنک
بره کوسفنده کرد بالش نقش پلنک اولمشدر. نظم

جهان بساخت جهان از هوای دولت تو * که از طبیعت اضداد رفت ناسازی
ازان گذشت که گستاخی کند پس ازین * سحر بسردی و باد صبا بغمازی

عهد ملکشاهیده اولیدی وزیری نظام ملکی اندن تعلم ایدردی. تبر جمهد
زمانه کلبدی وزارت نوشیروانی تسلیم. ودروان نوشین وزارتی اندن
تسلم ایدردی. بیت
نه است از صاحب ری درجه درفضل * نه است از حاتم طی درجه درجود. نظم
آصف

آصف ثانی که گر برخی ز وصفش بشمرم * درجهان باشد سمر چون آصف بن برخیا
حسن اخلاقین اگر نقل ایلیه باد بهار * سنبل الطیب اوله صحرا لرده هر برگ گیا
حالی یارب بهیب لی به مظهر اولورسه وجهی وار * کف دریا بخشنده در مهر سلیمان حالیا

بحمد الله ماحی زنگ رخسار وفا. عدالله ماحی زنگ مرآت صفا. فارس
میدان شجاعت. حارس دیوان عدالت. وزیر اعظم. مشیر افخم. وکیل
السلطنة القاهرة. امین الملة الباهرة. قطعه

پادشا سیرت خداوندی که در ترتیب ملک * هر چه رای اوست رای پادشاه اعظمست
آنکه در انگشت تدبیر سلیمان دوم * منشورتهای صوابش را خواص خاتم است

نظام الملک صلاح العالم. غیاث الدولة العلیا. علاء الدین والدنیا
نظم
سخا وفشنده خندان اولور آصف ابر نوروزی * که گریان فیض ایدر جودین اکا همسر میدر حاشا
امین درگه سلطان معین ملت یزدان * مفیض الجود والاحسان پناه دین علی پاشا

لازال صیت جلاله واصلة الی مسامع الاقبال. وصیب نواله

حاصله‌گی فی مزارع الآمال • فنبت فی القلوب سنابل المحبة • فی كل
سنبلة مائة حبة • **مثنوی**
بدعت وبیدادی جو نامی در اول

دولت ودین پشت وپناهی در — اول
لطف ازل پشت وپناهی اوله — شرع نبی هادی راهی اوله
روشن ایده دولتنك گردكان — كوكبنی كوكبهٔ صبح وار
نیتی جون خیر در صبح وشام — عاقبتن خیر ایده رب الانام

رعایت معارف وكماله راغب • ومهر مهرله ابكار افكار اهل فضله خاطب در
حتی بو فقیر كه یوسف مثال اخوان زماندن كم التفات • واخوان یوسف
كبی حضرت عزیزنه تحفه‌سی بضاعت مزجات در • رعایت وتفقدی
جانبنه میل ایدرلر • وكمال كرملرندن الاترون انی او فی الكیل درلر • اول
سببدن دایما اخوان امل ورجا مصر احسانته كیدرلر • ولسان حال‌له
بو كلمه تذكر ایدرلر كه **نظم** یا محسن من لطفك احسنت الینا
تالله لقد آثرك الله علینا • لاجرم بو كتاب
كه علم تألیفی قلعه حصار حكمت عملیه اوزرینه منصوب در • اسم علم عالم
آراسنه كه علادن مشتق در • منسوب اولوب **قطعه**

نكات حكمت واسرار فنه — ایدوب الفاظ با كیله صلای
سروش ملك غیبی كوش جانه — دیدی آدینی اخلاق علائی

عون الهی وعنایت • ویمن تربیت جهان پناهی دن ركن همتم واثق • وصبح امیدم
صادق در كه بو كتابه اوكلی لردن زیاده قبول قلوب موجود • بلكه بو كتا

كتاب شاهد كماله خلعت جدید اثر اخلاق شباب قسمیدن معدود اوله **نظم**

ناصر آدینه نصیر طوسی — دیدی اخلاق وظهور ایلدی بن
بعده شمع دوان بنبتدن — اولدی اخلاق جلالی روشن
محسن آدینه حسین واعظ — یادكار ایلدی اخلاق حسن
پارسی باف ایدی تار وپودی — حمله‌سی اولدی چو اخلاق كهن
ایلدم تازه تن اول جامه‌لری — زركش رومی زیبا یله بن
نكهت خلق علی پاشادن — اولدی جون مشك فشان جیب زمن
بوی لطیفه‌له معطر قیلدی — عالمی زلف عروسان ختن
ایلدی بنده علی اخلاقتن — نام عالی سینه اعلا قمودن

لاجرم ختمنه تاریخ اتك
اولدی اخلاق علائی احسن

جون مفیض خیر وجود • ومفید وجود وتوابع وجود • اول حی قدیم وملك ودود در
وممكن واوصاف وافعالی اصلنده عدم محض ولاشی صرفدن معدود در
پس لطف واحسان بیشمارینه توكل • وحول وقوت معدوم مزدن تبری ایتمكله
فیض عمیمنه توسل ایدوب • هر لفظ ولحظه‌ده قوت ونصرتنه رجوع • د
سمت مقصود وجهت مراده شروع ایده لم • والله تعالی بتحقیق
آمالی جدیر • وبه استعین
وهو علی كل شیء
قدیر

جون بو کتاب حکمت عملیه دن اوچ فندن مرکب و هر فن موضعنده
معروف در و فنون مذکوره دخی بعض مقدمات و مبادیه
موقوف در لاجرم بر مقدمه و اوچ کتاب اوزره مرتب در

مقدمه اول امورک بیاننده در

که بو کتابده بیان اولنه جق فنون اول امورک معرفتنه موقوف یاخود موقوف علیه
دکلسه باری فی الجمله مفید و معین اولمغله موصوف در • معلوم و مقرر و
صحیفهٔ ذهنده مرقوم و محرر اوله • که فن مقصودده شروع ایتمک امور اختیاریه دندر
یعنی ارادت و اختیار اوزرینه جاری • و اکراه و اضطراردن عاری در •
و هر امر اختیاری ایکی نسنه یه موقوفدر • نته کم علوم عقلیه ده معروفدر •
اول اولدر که شنک ماهیتی نه ایدوکی یا بالکنه یا بوجه ما معلوم اوله • ایکنجیسی
اولدر که فی الجمله فائده سی وار ایدوکینه تصدیق اولنوب • بو تصدیق صحیفهٔ
ذهنده مرسوم اوله • و هر علمک مبادی و مقدماتی واردر • که اهلی قتنده ظاهردر •
که علم مذکوره یا موقوف علیه یا معین و ناصر در • لاجرم بو مقدمه ده بو
مذکورات که مجملا اعلام اولندی • مفصلا شرح و بیانی ایراد اولنمق •
التزام اولنوب • نیجه ابحاث دن ترکیب • و هر بحث وجه مناسب اوزرینه
ترتیب اولندی •

بحث اول حکمت عملیه نک مطلقا و علم اخلاق و علم تدبیر المنزل و علم سیاسة المدن نیجه علملر در و تعریف اسمیلری نه در انک بیانیده در

اولا معلوم اولسون که تعریف علم ممکن اولمز • الا حد اسمیسی ایله که تعریفده
اصل در • و حد اسمی ایکی نسنه دن مرکب در • ما به الاشتراک که جنس
و ما به الامتیاز که فصل در • و حکمت عملیه نک جنسی مطلق حکمت در که اشتراک
کامل و حکمت عملیه و نظریه یه شامل در • پس مطلق حکمتی تعریف و ترسیم
و اقسام معتبره سینه تفریع و تقسیم ایده لم • که حکمت عملیه نک حد اسمیسی
متبین • و ماهیتی عند الطالب متعین اوله •

تعریف حکمت و تقسیم او باقسام مشهوره

حکمت موجودات خارجیه نفس الامرده
نه حالده ایسه اول حال اوزرینه بیلمکدر • ولیکن طاقت بشریه وفا ایتدکجه و
قدرت انسانی ده ممکن اولدوغی مقدار • بو تعریف نفس عمله شامل •
و عمل بو ترسیم مقتضانجه حکمتده داخل در • و بو مذهب صوب صوابه یقین • و مقبول
عامهٔ محققین در • اما بعض حکما حکمتی تعمیم و عملی دخی درج ایدوب بو وجه اوزره
تقسیم ایلدیلر • که حکمت نفس انسانیه ده علم و عملک حصولی • و نفس انسانیه نک بو ایکی
جهتدن کمال معتدبه اولان مرتبه یه وصولی در • نته کم خواجه محقق کتاب اخلاق ناصریده
که تصنیف بیوردی • حکمتی بو وجه اوزره تعریف ایلدی • که حکمت اشیانی لایق نیجه ایسه
ایله بیلمکدر • و افعالی لایق نیجه ایسه ایله قیلمقدر • جون تعریف مفهوم • و اندن
واقع اولان اختلاف معلوم اولدی • پس بو جانبدن رجوع • و تقسیم حکمته
شروع ایده لم • تعریف حکمتده مذکور اولدی که موجودات خارجیه بیلمکدر
و شمول اشیا که موجودات خارجیه لفظی انکا اسمدر • نفس الامرده ایکی قسم در •
قسم اول اولدر که انک وجودنده بزم قدرت و ارادتمزک اصلا مدخلی یوقدر • زمین و
آسمان • و اشخاص انسان و حیوان کبی • قسم ثانی اولدر که انک وجودنده بزم

قدرت و ارادتمزک مدخلی مقرر • واثر بشر وجودی نامیسر در • بزدن صادر اولن
افعال • وحرکات واعمال کبی • پس حکمت متعلقی اولان موجودات خارجیه نک
ایکی قسمه انقسامی ایله ایکی قسمه منقسم اولور • لکن عرق شبهه اول وقت بالتمام
منحسم اولور که بر قسمی عیان • وتفصیلن بیان ایده وز • قسم اول که بزم قدرت و
ارادتمز مدخلی ولمین موجودات خارجیه دن بحث ایدر • اکا حکمت نظریه دیرلر
زیرا طریق تحصیلی بحث ونظره منحصر در • پس طریق تحصیلنه نسبت اولوب
حکمت نظریه ایله مشتهر در • قسم ثانی که بزم قدرت و ارادتمزک مدخلی مقرر
و اثر بشر وجودی میسر اولمیندن بحث ایدر • اکا حکمت عملیه دیرلر • کیفیت
عملدن بحث ایدوکیچون عمله نسبت ایدرلر • پس حکمت عملیه بر علم در که
انده افعال واعمال افراد نفس انساندن بحث اولنور • شول حیثیتدن که
قنغی عمل صالح ومقبول در • که انی تحصیل وایقاع ایتمک نفس انسانیه یه
موجب کمال حقیقیه در • وقنغی عمل فاسد و مذموم در که انوکله ملابسه و — سعادت ح
اتصاف قیلمق ذات آدمی یه مورث نقصان وشقاوت اخرویه در •
تاکه انواع افعال • واصناف اعمال • معلوم ومبین • ومفهوم ومعین اولوب
قسم اولی اکتساب ایتمکله نفس انسانیه تخلیه سین حاصل • وقسم ثانی دن
اجتناب ایتمکله تخلیه سینه واصل اوله • وایضا نفس ناطقه تزکیه سینه
که قسم اولله اتصال واتصافدر واقف • وتدسیه سنه که قسم ثانی دن اجتناب
وانفصالدر عارف اولوب • بر موجب فحوای شریف قد افلح من زکاها
تزکیه سینه حریص ومشعوف • وبر مقتضای معنای منیف وقد خاب من

من دسیها • تدسیه سندن مصروف ومعطوف • خیبت وحرماندن سالم وناجی
وفوز وفلاحله مذکور وموصوف اوله • پس حکمت عملیه نک فایده مترتبه •
وغایت مترقبه سی مجرد علم دکل • بلکه تحسین افعال • وتکمیل اعمال در • شویله که
شجره علم ثمره عمله مقرون اولمینه دایره اعتباردن خارج • ودرجه اعتداددن
بیرون اولور • بخلاف قسم اول که انک فایده عائده وغایت لازمه سی •
مجرد علم موجودات • ومعرفت حقایق وماهیات در • که نفسه نشاه دنیویه ده
کمال معتدبه • ونشاه اخرویه ده سعادت حقیقیه در • زیرا نفس ناطقه انسانی
جمیع موجودات خارجیه • وماهیات اشیایه طرق صحیحه • وادله صریحه ایله عالم • وصور
تصورات مطابقه • وتصدیقات یقینیه صحیحه • مدرکه سنده قایم اولنجق مبداء
اول جل ذکره • صفات کمال • ونعوت جلال • وافعال مقدسه • واحکام
مترتبه سیله • وعقول مجرده • ونفوس مطهره • وفلک محدد الجهات • وکره
ثابتات • وافلاک کلیه وجزئیه • وکواکب سیاره وثابته • وعناصر بسیطه
مترقیه • ومواليد ثلثه مترکبه • که معدن ونبات • واصناف حیوانات در
وانسان که مستجمع قوی وطبایع • ونفس مجرد وجسد مادی اولمغله برزخ
جامعدر • چون ترتیب صحیح وثابت • وبو نسق ونظام واقع اوزرینه مرات
مدرکه سنده منطبع ومرتسم • وجوهر نفس مجرد بو انطباعات حقیقیه دار تسامله
یقینیه ایله متصف ومتسم اوله • کانه وجود بکله وعوالم بابسرها اول اولوب •
نشاه دنیویه ده ذروه کمالات یقینیه یه واصل • ونشاه اخرویه ده غایة سعادات
حقیقیه که اعتقادات صحیحه اکا مترتب در اکا حاصل اولور • چون جلباب بدنی

شق • ونشیمن مجردات ملاء اعلایه ملحق اوله • جوهر ذاتنده اولان کمال معتبری که
علوم صحیحه ثابته در • ادراک ایتمکله اکا ابتهاج وسرور • وارتیاح وحبور عارض
اولورکه لسان واصفان انک وصفنده قاصر • وبیان عارفان انوک شرحنده
متقاصردر م ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء • وبو حالت اول لذت
عقلیه درکه حکمالر انی اثبات ایدوب • لذت جسمانیه دن اجل واعلی • والابس ماده دن
منزه اولان جواهر قدسیه یه انسب واولی ایدوکین تقریر ایتمشلردر • چون
مطلق حکمت حکمت نظریه وحکمت عملیه یه منقسم اولدوغی معلوم اولدی •
پس مفهوم اولا که حکمت نظریه دخی اوچ قسم در • وهر قسم علی حده مرسوم
رسم ومسمای اسم در • زیرا موجودات خارجیه که بزم قدرت واراده مزک
وجودنده مدخلی یوقدر • وحکمت نظریه انلردن بحث ایدر • اوچ قسمه منقسم در •
اولکیسی اولدرکه خارجده وذهنده • ماده جسمیه دن • که هیولی دیدکلری اندن
عبارتدر مستغنی اوله • مبدأ اول جل ذکره • وعقول ونفوس مجرده کبی که
اوساخ ماده وطبیعتله نامدنس • وادناس هیولای جسمیه دن مقدسلردر • انلردن
بحث ایدن علمه که حکمت نظریه نک بر قسمی در • علم الهی دیرلر • وعلم اعلی دخی
بر اسمی در • زیرا چون ماده جسمیه مایه سفالت ونقصاندر • اندن خارجا و
ذهنا مبرا اولان غایت علوده اولدوغی مستغنی دلیل وبرهاندر • وچون اشرف
مبحوث عنه انده ذات اله دایم وقایم در • پس اکا علم الهی دیمک دخی مناسب و
ملایم در • ایکنجی ذهنده ماده دن مستغنی اما خارجده محتاج اولانلر
هیئات کری وتثلیث وتربیع کبی که خارجده ماده معین • مثل سنک وآهن •

عاجز وحاجز

آهن اولمینجه موجود اولمدوغی روشن در • اما ذهنده جمیع مواد معینه دن
غافل وذاهل بر شکل مدور • ویا مثلث ویا مربع ملاحظه ایتمک ممکن وقابل در •
وبو مقوله موجوداتدن بحث ایدن علمه علم ریاضی وعلم اوسط دخی دیرلر • زیرا
حکمای اقدمین • اطفال ومبتدئین زمره سینه ریاضت اذهان قصد ایدوب •
علم الهی یه ابتدا ایتمکیچون • بو علمله ابتدا ایدرلر ایدی • بو علومک مسائلی جمله یقینیه
ودلائلی قطعیه اولمغله شک وظن انده داخل ووهم وشبهه اکا واصل اولمز •
مبتدینک طبیعی یقین محضه معتاد ومالوف اولوب • علم الهی وطبیعی ده دخی ظنه قانع
اولمیوب • طلب یقین ایتمکه مشغول ومشغوف اولورلر ایدی • وانده مبحوث عنه
اولان اشیا ماده دن که ماده نقص وتسفل در • ذهنده مستغنی اولمغله فی الجمله
ترقی خارجده محتاج اولمغله من وجه تنزل ایتدیکیچون وسط اولوب • اندن
بحث ایدن علمه علم اوسط تسمیه اولنمق بی ضبط وغلط اولور • وبو علوم ریاضیه
درت قسم در • هیئت • وهندسه • وحساب • وموسیقی در • اوچنجی
قسم ذهنده وخارجده • ماده یه محتاج اولنلر • اندن بحث ایدن
علمه علم طبیعی • وعلم اسفل دیرلر • زیرا طبیعت که مبدأ حرکت وسکوندر
اندن باحث در • وخارج وذهنده ماده ناقصه یه محتاج اولدوغی علم اسفل
دیمکه باعث در • چون اقسام حکمت نظریه سمت اختتام بولدی • من بعد
اقسام حکمت عملیه که بو کتابمزده مقصد اقصی ومطلب اعلی در بیانن
ایتمکه اهتمام ایده لم • شمول اشیا که بزم قدرته واختیارمزه متعلقلر اولمز
اولدخی اوچ قسم در • هر برندن بحث ایدن بر علم حقی ومتعلق علم در

زیرا

اول قسم اول افعال و اعمالدر که آدمیدن شخص واحد اولدوغی جهتدن صادر
اولوب غیر شخص ملاحظه اولنمدوغی ظاهر اولور. بو مقوله دن بحث ایدن حکمت عملیه
علم اخلاق دیرلر. زیرا آنده هر شخصک خلقندن بحث اولنور. نیجه اولمق گرک که
حسن و ممدوح اولوب مذموم و مقبوح اولمیه. ابنای جنسی ایله ارتباطی ملحوظ و مذکور
و افراد نوعی ایله اختلاطی منظور اولمز. مثلا آدمی حد نفسنده تن تنها و بی مسکن و
ماوی دخی اولسه حلیم و سخی و عفیف اولوب غضوب و بخیل و خفیف اولمق
گرک الی غیر ذلک. ایکنجی قسمی اهل بیت و ارباب منزلی ایله اولان افعال و
اعمالیدر که اندن بحث ایدن علم تدبیر المنزلدر. مثلا هر کس اهل بیت
و خانه و سکان منزل و کاشانه سیله که اهل بیت و عیال و اولاد و اطفال
و خدمتکاران و حشم و پرستاران و خدمدر نه وجهله مساکنه و معامله
و نه درجه ده معاشرت و مجامله ایتمک گرک که سبب انتظام امر معاش
و حق معادنده موجب ارتفاع و انتعاش اوله. اوچونجی قسم عامه اهل
مدینه و دیار ایله اختلاطی اعتباریله صادر اولان اوضاع و افعالدر. اندن بحث ایدن علم
علم تدبیر المدینه دیمکله مسمیدر. بو مقامه دک مذکور و مسطور اولان کلام عامه
و مقالات جمهوردر. اما حکیم مدقق فیلسوف محقق خواجه نصیر زیاده بسط و
تحریر ایدوب شرح و تفصیل افکار و آرا ایله غره کتاب و طره خطابین بهجت
افزای و خاطر آرای ایدوب بیوردی که نوع انسان و صنف بشرک مصالح
اعمال و محاسن افعالی که مقتضی انتظام امور و مستدعی استقامت احوالیدر
البته بر مبدادن ناشی و بر مقتضیدن صادردر. پس اول مقتضی دخی اصلنده

اصلنده یا طبیعیدر یا وضعیدر. یعنی انسان بالطبع اول افعال و اعمالی اقتضا
ایدوب صادر اولور یا بر واضع انی وضع ایدوب انسان اول واضعه اقتدا ایدوب
بو فعل ظاهر اولور. قسم اول که آنک مبدائی اقتضای طبع اوله. آنک تفاصیلی مقتضای
عقول اصحاب فکر و فراست و تجارب ارباب فهم و کیاست اولسه گرک. و بو
نوع تخالف ملل و تداول دول ایله متبدل و تعاقب ادوار و اکوار ایله و تقلب
سیر و آثار ایله متحول اولمز. و بو اول حکمت عملیه در که مذکور اولدی. و قسم ثانی که
مبدائی وضعدر خالی دگل که بر طایفه نک اتفاق آراسی اوله. اکا آداب و
رسوم دیرلر. یا بر فاضلک که تأیید الهی ایله مؤید و رواق کمالی عون ربانی ایله
مشید اوله نبی علیه السلام یا ولی و امام گبی وضعی ایله اوله. بو قسمه نوامیس
الهیه دیرلر. بو دخی حکمت عملیه گبی اوچ صنفدر. اولکیسی اولدر که هر شخصه
بانفراده راجع اوله. اکا احکام عبادات دیرلر. ایکنجیسی اولدر که اهل منازله
عاید اوله مشارکت و اختیاطلری جهتندن. اکا مناکحات و معاملات دیرلر.
اوچونجیسی اولدر که ممالک و بلاد و جماهیر عباده مشارکت و مخالطه لری
اعتباریله عارض اوله. اکا حدود و سیاسات دیرلر. و بو علمه اهل شرع
فقه دیرلر. و بو مقوله اعمالک مبدائی بر واضعک وضعیدر. لابد تقلب
احوال و تغلب رجال و تطاول روزگار و تفاوت مقتضیات ادوار
و تبدل ملل و تحول نحل ایله معرض تغیر و محل تبدلده واقع اولور. بو باب
تفصیلی جهتندن اقسام حکمتدن خارجدر. زیرا نظر حکیم و روش فیلسوف
قضایای عقل صرف تتبعنه مقصوددر. و کلیات امور که تطاول روزگار ایله

منطمس وتعاقب وتجدد دلل وتحلل ايله مندرس اولمز انك تفحصنه محصوردر
اما على سبيل الاجمال داخل مسائل حكمت عملى در انتهى كلامه بو فقير ايدر
نسخ كه شرايع انبياده عليهم السلام واقعدر وضع نواميس وشرايع
اقتضاى حال اهل روزكاره كوره اولدوغنه راجعدر مثلا نكاح اخوات
شريعت آدم صفى ده كه هنوز تكثير اشخاص بشرى نابديد وانتشار نسل آدمى
احتياج شديد ايدى حلال ومشروع اولدى چون نسل منتشر وضرورت
مندفع اولدى حرام وممنوع اولدى والله تعالى اعلم واحكم

بحث ثانى فن مقصود وعلم مطلوبك كه حكمت عمليه در فائده مترتبه وغايت متأخره سى نه ايدوكين بيان ايتمكده در

اشارت سابق اولدى كه برامر اختيارى يه شروع ايتمك حقنده اگرچه فائده مايه
اعتقاد كافى وتمام در اما فايده نفس امريه معتقدبها سنه اعتقاد ايتمك
موجب نشاط واقدام ومفيد كمال اهتمام در وفائده حكمت عمليه
اگرچه ضمن كلام سابقده اشارت محركدر منشائق ايراد اولندى اما
مزيد تشويق طالب وترغيب راغب ايچون تفصيل عبارت وتكرير تلويح
اشارت اولنمق بعيد وبديع دكلدر پس معلوم اولا كه فايده تحصيل علم
حكمت عملى اولدر كه نفس انسانى حكمت نظريه سببى ايله وجه سابق اوزره
اوزره اعتقادات حقه وعلوم مطابقه ايله متحلى وعقايد باطله وجهليات
بسيطه ومركبه دن متخلى اولدقدنصكره حكمت عمليه تحصيل ايدوب انك
سببى ايله محاسن اعمال ومكارم اخلاقك تفاصيلنه عارف ومساوى اعمال

اعمال دنيه وفضايح اخلاق رديه يه واقف اولوب مقتضاى علمى ايله عامل
وبر طرف علم وعمله ده كامل اولديغى چهره ماهيتى زيور قسم اوله حالى وجيد
وجود وانيتى قلاده وطوق قسم ثانى دن عاطل وخالى اولوب نشاه دنيويه ده
كمالات ومكارم ايله موصوف وامور معاشى احسن وجوه واجمل حالات
اوزره مصروف ونشاه اخرويه ده شرف قرب وقبول حق جل شانه وبهر
برهانه درجه سنيه واصل وزمره مقدسان ملاء اعلا وفرقه مقربان حظيره
والايه داخل اولوب في مقعد صدق عند مليك مقتدر مثوبات جزيله و
سعادات جليله حايز وما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب
بشر مراتب عاليه سنيه فايز اولور والحاصل سعادت نفس انسانى انكى سنه ايله
حاصل وسعيد حقيقى اول نفسدر كه بو ايكى درجه يه واصل در برى سى تحصيل علوم
حقه واعتقادات صحيحه وبو فضيلت حكمت نظرى سببى ايله محصول اولور
وبرى سى دخى اخلاق فاضله واعمال صالحه ايله تحلى واخلاق رديه واعمال
غير مرضيه دن تخلى در وبو حالت تحصيل حكمت عمليه ايله كامل بعده مقتضاى
علميله عامل اولمغله ميسر اولور وسابقا ديديكموز سعادت كه قرب حقه
وصول وزمره ملاء اعلايه دخولدر بو فضيلت ايله مقدر اولور زيرا حق
تبارك وتعالى وزمره مقدسان عالم بالا كمال علم واحاطه ايله موصوف
وغايت طهارت وتقدس ايله معروفلردر ونفوس بشريه كه حليه علوم
حقه دن عاطل ومحل اعتقاد باطل يا مخالطه اخلاق قبيحه ايله متدنس وبلابس
اعمال قبيحه ايله متنجس اولمش اوله انلره مجانست ومناسبتدن اولمزلر دور

ولیاقت اتصال واختلاطدن اول دایره ده مهجور اولور که بعد مابین
اکثر مما بین المشرقین اولور • چون اطلال ودمن خراب آباد بدن طرفندن
مفارقت ودوری • وارتحال ضروری ایله نسایم قرب عالم علوی ایله منسّخ
وابواب سموات اکا منفتح اولمیوب • درکات هاویه سوانده محبوس ومضطر
ودرجات رحمت رحماندن حتی یلج الجمل فی سم الخیاط ممنوع ومحجوب
اولورلر • اکر حکمت نظری ده راجل • وعقاید حقه دن خالی وعاطل • وجود
کریم متعال • وصفات کمال وجلالنه • وبالجمله مبدا ومعادینه جاهل اولورسه
ظلمت جهل وضلالتده خالدین • وسعیر کفر وشقاوتده مخلّد ابدالآبدین
زمره سندن اولور • اکر تحصیل حق اعتقاد • ومؤمن مبداء ومعاد اولوب
لکن متابعت نفس وهوا • ومخالفت احکام شریعت وهدا • ایتمکله کسب
ملکات ردیه • وتحصیل هیئات غیر رضیه ایلدیسه • بنیان سعادتی بالکلیه
منهدم • ورحمت بیحساب رحیم وتمامدن دایما محروم اولمز • بلکه اول
هیئات وملکات ردیه نک جوهر نفسده رسوخی قدر • متعذب ومحترق ومفترق م
ورياض انس وسلوت رحمانی دن اول قدر محتجب اولور • بالآخره وجود
اصل کوهر ایمان • وحصول مایه معرفت وایقان سببی ایله سابقه وعد
رحمت رحمان ایریشور • وانی آتش سوزان جرم وعصیاندن خلاص • ومکرمت
خانه روضه رضوانده خاص ایلر • پس جان پدر • اصل سعادت جاودان
سرمایه معرفت وایماندر جهد ایله که قلبک آلوده شبهه وشک • وسندن
برحالده کوهر معرفت منفک اولمیه • بیت کوهر معرفت

کوهر معرفت اندوز که باخود ببری	که نصیب دکرانست نصاب زر وسیم

اکر حکمت نظریده کامل ودرج درری اعتقادات صحیحه • ومعارف و
علوم مطابقه یه شامل اولدقدن صکره حکمت عملیه یه دخی تحصیل ایدوب
مقتضای علمی ایله عامل اولوب تهذیب اخلاق • وعبادت معبود خلاق
ایتمکله علم علم وعملی دوشنده حامل اولدی ایسه ارواح عالیه و
انوار سامیه یه علم وطهارت جهتندن مجانس • وتقدس وروحانیت
حیثیتندن موانس اولوب • الجنسیة علة الضم مقتضاسنجه اول جهتدن جذب
وخروج • والجنس الی الجنس یمیل • مستند عاسنجه بو طرفدن ترقی وعروج ایدوب
مقناطیس دن جبال شاهقه • وتلال شامخه قطعه سوزن مع پاره آهنی کندویه جذب
ایدرسه • اول نهج ومنوال اوزره ملا اعلا • انی جانب بالایه جذب
ایدوب صراط مابینی کالبرق الخاطف • والریح العاصف مرور وعبور ایدر و
حظایر قدس • ومحافل انسدن • استعدادینه مناسب • وروحانیتنه ملایم
مقر صدق • ومستقر کرامتده • ابد الآبدین مؤبد ومخلد • وخالدین فرقه سندن اولور

بیت عالم وعامل اولنلر حکیمدرین اندوه وبیم
ساکن فردوس اولورلر ذلک الفوز العظیم

وبو تقریرلردن ظاهر وروشن اولدی که علم اخلاق طب روحانی در نته کم
صنعت طب علم جسمانی در • زیرا النفس انسانیه نک اخلاق ردیه امراضی • و
اعمال خبیثه اعراضی در • وبو علم شریفله نفسک اخلاق ردیه سین ازاله و
افنا • واخلاق رضیه سین ادامت وابقا • قیلمق میسر اولور • نته کم علم طبله

بدنک صحتن حاصله سن حفظ وادامت • ومرض عارضی سنی دفع ایتمکله •
صحت زایله سین اعادت ایتمک مقرردر • پس علم اخلاقک فائده سی
اولدرکه اولا نفس بر خلقدن خالی وعاری ایسه اخلاق حسنه تحصیل اولنه • واکرکا
خلق ردی عارض وطاری ایسه انی اخلاق حسنه تبدیل اولنه • واکر نفس اصل خلقتنده
خلق حسن وخوی نیکو اوزرینه جاری ایسه اول خلق ادامت وتکمیل قیلنه • پس بو مقامده
بزه لازم اولدی که تبدیل خلق حد نفسنده ممکن ومقدور وآدمی خوی مکسوب آخر
خوی حاصل قیلمق حد ذاتنده قابل ومیسور میدر عیان • واقاویل حکماسی بو مسئله ده
شرح وبیان ایده وز • معلوم اولاکه بو مسئله ده حکمادن منقول اولان اقوال معتبره
اوچ قولدر بریسی اولدرکه تبدیل خلق مطلقا امر ممتنعدر بر خلق که ذات آدمی ده
حاصل اوله اصلا تبدلی نامقدردر • وازاله سی غیر میسردر زیرا خلق امر طبیعیدر وامر
طبیعی عوارضدن متأثر • وموضعیدن متبدل ومتغیر اولمز • ایکنجی قول اولدرکه
خلق ایکی نوعدر بریسی طبیعیدر یعنی اصل خلقتنده مرکوز ومجبولدر • انک تبدیلی
ممتنعدر • وبریسی الفی وعادیدر • یعنی مألوف ومعتاد اولمقدن حاصل
اولور • وانک تبدیلی ممکندر • اوچنجی قول اولدرکه اخلاق باسرها تبدیلی ممکن
وازاله سی مقدوردر • زیرا هیچ خلق طبیعی وجبلی دکلدر • بلکه اسباب خارجه و
معدات عارضه دن حاصل اولور • پس فرض تبدل وامکان تحوللندن محال
ذاتی لازم کلمز • وهیچ استحاله وامتناع مترتب اولمز • وعامه حکما و
جمهور علما بو قولی تصحیح • وبو مذهبی اختیار وترجیح ایلدیلر • وبو قول افضل
ومذهب جزلدر • انبیانک دعوت وشریعتلری بو قوله مبنی و

مبنی ومشایخ وعلمانک ترتیب وطریقتلری بو مذهب اوزرینه جاری در •
وحقیقتده بو مسئله بر مسئله اخری یه مبتنیدر • وحکما اول مسئله ده دخی اختلاف
ایتمشلر • وهر طایفه بر طریقه کیتمشلردر • واول مسئله بودرکه افراد نفس انسان اصل
خلقت • ومبدأ فطرتده نه نک اوزرینه مجبول • ونه هیأت وحالتده مفطوردر • بعض حکما
ذاهب اولدی که خلقت وطینت وآفرینش وجبلتنده خیر محض اوزرینه مجبول
وکمال صرف اوزرینه مخلوقدر • اما بعده مرور ایله امور شهوانیه خسیسه وممارسه
احوال دنیه خبیثه • وترک اهمال تحصیل خیر وسعادت • ومخالطه اهل شر وشقاوت
ایتمکله اکتساب ملکات ردیه • وتحصیل اخلاق ذمیمه ایلیوب اصل خلقت و
مبدأ فطرتنه مخالف ومنافی اولور • نته کم حدیث شریفده وارد اولمشدر
که کل مولود یولد علی الفطرة ثم ابواه یهودانه او ینصرانه او یمجسانه

بیت
بدست خویش تبه میکنی تو صورت خویش •
وکرنه ساخته اندت چنانکه می بایی

وبعض حکما بو طریقدن ناکب • وبو مذهبک عکسنه ذاهب اولوب دیرلر •
که نفس انسانی اصل خلقت ومبدأ فطرتده • وبیخ طبیعتدن مخلوق ومجبولدر •
وجوهر نفس اکرچه نورانیدر • لکن ظلمات طبیعت ایله مختلط اولمغله شر و
شقاوت اوزرینه مجبولدر • لکن بعد بعضنه توفیق رفیق • وعنایت
هادی طریق اولمغله تبدیل خلقت • وتحویل فطرت ایدوب کسب خیرات
واستفاده مبرات ایتمک اولور اکثر شر وشقاوتی نهایتده • وجوهر
ظلمانی جوهر نورانی یه غالب مطلق وکل ایسه • وجمهور حکما اکا ذاهب اولدیلر •

که نفس انسانی حد نفسه واصل اولمیتینده نه خیر محض وسعادت صرف اوزره
مجبول ونه شر وشقاوت بحت اوزرینه مجبولدر بلکه طرفینه قابل واستعدادی
هر جانبه حاصلدر اگر توفیق معاونی اولوب اخلاق رضیه واعمال مستحسنه
تحصیل ایدرسه اهل سعادت وکمال اولور واگر خذلان مقارنی اولوب
اخلاق ردیه وافعال مستهجنه حاصل قیلورسه اهل شقاوت ونکال اولور
اما جالینوس مذهب رابعه ذاهب اولوب دیدی که نفوس انسانیه اوچ
قسمدر بر قسم اولدر که بالطبع خیردر یعنی خیر اوزرینه مجبولدر وبر قسم دخی
بالطبع شریر یعنی شر صرف اوزرینه مجبولدر وبر قسم دخی ایکی جانبه مایل
وایکی طرفه قابلدر وبو مطلوبه دلیل وبرهان ایراد ایلدی نته کم اخلاق ناصریده
منقولدر بز اطنابدن احتراز ایدوب ایراد ایتمدک ودخی جالینوس ایدی که
بز بالعیان والمشاهده گوروزز که بعضی کمسنه لرک طبیعتی خیر اقتضا ایدر بر وجهله
اول حالدن منتقل اولمز وبو قسم قلیلدر وبعض کمسنه لرک طبیعتی شر اقتضا ایدر
وهیچ وجهله خیری قبول ایلیوب شردن منتقل اولمز وبو قسم اولدن اکثردر
وبعضی کمسنه لرک طبیعتی ایکی سینه دخی قابلدر مصاحبت اخیارله خیر و
مقارنت اشرارله شریر اولور وبو قسم متوسطدر پس جالینوسدن نقل
اولنان کلام مقتضاسی اوزره بعضی اخلاق قابل تبدیل بعضنک تبدیلی مستحیل
اولور اما جمهور متأخرین وعامهٔ محققین سابقا نقل اولنان مذهب اوزره‌در
که هر خلق تبدیلی ممکندر زیرا هیچ خلق طبیعی دگل که تبدیلی ممتنع وانتقالی محال
اوله اگر هر خلق طبیعی اولوب تبدیلی محال وانتقال وتحولی استحاله‌یه اشتمال

اشتمال ایدیدی شرایع ونوامیس که انبیا علیهم السلام احکام که تأسیس
ایتمشلردر ضایع وقوانین تربیت وسیاست که علما وامرا انفاذ واجراسنه
اتفاق ایتمشلردر عبث وبی طائل اولیدی عامهٔ اهل عالم تعلیم وتأدیب اولاد
واطفال وتربیت وتثقیف اسرا وخدم وحشم ایتمکده متفقلردر وتأدیب
وتربیتک نفعی ظاهر وفائده‌سی محسوس ومشاهددر پس تبدیل اخلاق ممکن
ایدوکی ظاهر وباهردر غایت مافی الباب بعض اخلاق تحلیه‌ده تمکن و
استقرار بولمشدر وجوهر نفس انک آثار واحکامندن طولمشدر
انک گبی خلقک ازاله وتبدیلی غایتده دشوار وعسیردر وبو مقوله اصحاب
جهل وشقاوده بسیار وکثیردر وبو مقوله اخلاقک ازاله‌سی ریاضات تام
شدیده ومجاهدات کثیرهٔ عدیده ایله‌در انکیچون اکثر جهال وناقصلر خلقه
تبدلنا ممکندر دیو تخیل ایدوب تبدیل خلق وتکمیل نفس طریقنده مجاهده
وریاضت ایتمکدن تقاعد ایدوب قلل جبال جهل وضلالده تقاعد ایدرلر
پس اگر امتناع تبدل خلقه احتمال ویروب تأدیب نفوس انسانی وسیاست
اشخاص بشر خصوصنده تکاسل واهمال اولنه وهر کشینک زمام اموری طبیعتی
النه ویریله اکثر خلایق نقصان وشقاوتده قلوب بعضی اسیر فسق وفساد
وبعضی مبتلای غضب وعناد وبر طایفه دائم حرص وطمعده گرفتار
وبر زمره قلهٔ کبر ونخوتدن حضیض ذل ومکنته سرنگون سار اولورلر ایدی
لکن رحمت رحمان ولطف وعنایت حضرت منان اقتضا ایلدی که
بعض نفوس بو ورطه‌لردن خلاص وقرب قبولنده خاص وخاص الخاص اوله

وباطل صح

لاجرم انلرچون مؤدبلر ومعلملره احسان ایلدی. مؤدب اول اکرنفوس
وخلایقه عموما شرایع ونوامیس الهی در. خاصه شریعت جناب حضرت
خاتمی صلی الله علیه وسلم که ناسخ شرایع وملل وختم ادیان ونحل اولمغین
رسوم خیرات وفنون آدابك جمله سین جامع. وانوار فیض وتکمیل شموس
قواعد وقوانینندن لامع در. مؤدب ثانی اصحاب عقل صحیح وارباب
تمییز وترجیح اولنلره خصوصا حکمت عملی در. که بو کتابمز بعون الله تعالی
فرائد فوائدینه حاوی وجلائل مسائل وخفایای زوایاسی حکمای متقدمین
وفضلای متأخریندن ناقل وراوی در. هرچند اخلاقك طرق جلائلی
بو موضعده تقریر اولنان وجوه دلائل بل عیون مسائلده مواضع ابحاث
ومواقع انظار وار در. که مسوده اولی ایراد وتقریرینه جازم اولمشدق
حالا طباع ارباب استماعه ردای ملالت وسآمتله متزمل. وامتداد اطناب
اطنابه غیر متحمل فهم ایتمکین. بو مبیضه ده انلری ترك ایتمکه عازم اولدق لکن بو قدر
ایراد ایدرز که اکرچه مذهب جمهور اولسون که هر خلق تبدیله قابلدر اکرچه کلام
جالینوسدن مفهوم اولان اولسون که بعض خلق قابل تبدل وبعض آخرك
تبدلی مستحیل در. بر هر حال تقدیر علم اخلاقه احتیاج مقرردر. زیرا بعض اخلاقك
امکان تبدیلی بو علمه احتیاجده کافی در. وجمله نك تبدیلی ممکن اولمق مضر و
منافی دکلدر. نته کم علم طبه احتیاج اولمقده جمیع امراض قابل علاج اولمق
لازم دکلدر. زیرا بعض امراض قابل علاج. وانلردن تصحیح مزاج ممکن دکل ایدوکی
متفق علیه در. مع ذلك علم طبه احتیاج صحیح وثابت. وسبزه نفعی بوستان

بوستان قلوب عقلاده نابت در. کذلك علم اخلاق محتاج الیه اولدوکی
محقق وحکما وعلما اراسنده مصدق در. وبعض اخلاق قابل تبدیل دکلسه
دخی احتیاج مزبوره منافی دکلدر. زیرا بعض آخرك امکان تبدیل وقابلیت
تحویلی کافی در. وبو تقریر ایله بو مقامده ایراد اولنان اعتراض مندفع اولور
تقریر اعتراض بودر که بعض اخلاق اصلا متبدل اولمق احتمالی یوقدر. ومحلندن
ازالهسی قطعا ممکن دکلدر. تجربه اکا شاهد صدق وعیان ومشاهده دلیل قاطعدر
مثلا بعض نفوس بر وجهله غباوت وبلادت اوزرینه اولور که روزکار
دراز ومدت دور. اکا تعلیم وتفهیم ایتمکه صرف مقدور اولنسه دقایق علومدن
شیء جزئی فهم ایلمز. وشیخ رئیس ابو علی بن سینا بو حالته بلادت متناهیه
دیو تسمیه ایتمشدر. که شکل اول بدیهی الانتاج در. ولکن بلید متناهی استخراج
نتیجه دن عاجز ومطلوبه نا فایز اولور. هرچند صغری وکبری یه تصدیق
ایلر. اما اصغرك اکبرده اندراجنه واقف اولمیوب نتیجه ده توقف ایلر.
ووجه اندفاعه تقریر مذکورده وافی در. زیرا بعض اخلاقك امکان تبدلی
احتیاج علم اخلاقده کافی در. والله تعالی اعلم **بحث ثالث**
حکمت عملیه که اوج علم در. موضوعلری نه نسنه لردر انلری بیان ایتمکده در.
وبعض مبادی تصوریه وتصدیقیه که علوم مذکوره ده محتاج الیه وموقوف
علیه در. بو سیاقده مبین ومعین اولنور. اولا معلوم اولسون که علوم
متداوله دن هر علم. وفنون معتبره دن هر فن مسائل متکثره ومباحث
متعدده در. وهر شی که امور متکثره اوله اکا بر جهت وحدت کرك که انك

وبرهان ساطع صح

فنون وحقایق صح

مطلوب

عروضی اعتباریله شئ واحد اولوب علی حدة ومشروع فیه اولمق ممکن اوله
جون حکمت عملیه دخی امور متعدده ومسائل متکثره در اکا دخی بر جهت
وحدت کرک واول جهت وحدت مسائل متعدده مذکوره موضوع
واحددن بحث ایتدوکی در زیرا مسائلدن بر طایفه بر علم اولوب
طایفهٔ اخری علم آخر اولدوغی بو طایفه بر موضوعدن بحث ایدوب
اول طایفه آخر موضوعدن بحث ایتدوکی در وارباب معقولات
تمایز العلوم بحسب تمایز الموضوعات دیدکلرینک معناسی بودر مثلا
علم طب جسد آدمیدن بحث ایدر صحت ومرض جهتندن وعلم هیئة
اجرام علویه وسفلیه بسیطه دن بحث ایدر لاجرم هر بریسی علی حدة
فن مستقل اولوب آخره خلط اولنمدی موضوع علم نه ایدوکنه آگاه
اولان علم مذکورک تحصیلنده انتباه اوزره در مثلا علم اخلاقی
اخلاق نفس انسانیدن بحث ایتمک جهتیله ملاحظه وتصور ایلیوب شروع
ایلسه بصیرت تامه اوزره اولور حتی هر مسئله که کلور ملاحظه ایلر اگر
اخلاق انسانیدن باحث ایسه علم مطلوبندن ایدوکین بلوب تعلم وتفهمنه
راغب اولور اگر خلافی ایسه مطلوب تحتنده داخل دکل ایدوکنه عارف اولور
طلبندن هارب اولور وتفاصیل مباحث موضوعده تحقیقات
چوقدر بو رساله انک بیانته متحمل دکلدر وبز من بعد حکمت عملیه نک که بو
کتاب انک بیانیچون موضوع وطالب کمال نفسیچون محل توجه وشروعدر
موضوعی نه در وعلوم ثلثه که انک اجزاسی در موضوعلری نلردر بیان

بیان ومخدرات معانیه نک چهره لرین برقع عباراتدن عیان ایده لم تا که
شارع کتاب وسامع خطاب اولنلر بصیرت تامه ایله متصف واتها
وعیوبن بیاننده معترف اوله لر بیت حکیم محقق خواجه نصیر طوسی ایدر
که چون علم مشروع فیه نفس انسانی نتیجه خلق اکتساب ایتمک کرک که اندن
صادر اولان افعال جمیل ومحمود اوله اکا علم در پس بو علمک موضوعی
نفس انسانیدر اما شول جهتله که اندن افعال جمیله محموده یا قبیحه مذمومه
بالاختیار صادر اولور پس اولا بیلمک کرک که نفس انسانی نه در وغایت
کمالی نه نسنه در وقوتلری نه لردر که انلری وجه محمود اوزرینه استعمال
ایدنجک کمال خیره که مطلوب انسانیدر واصل اولور ودرجهٔ کمال و
مراتب سعادتندن نهایت ربح نه در که اندن اجتناب ایتمک دخی تحصیل خیر وکمال
لازمدر وبو تخلیه در خاء معجمه ایله یعنی نفسی رذائل اخلاق وقبایح
اعمالدن تهی وخالی قلمقدر واول تحلیه در حاء مهمله ایله یعنی نفسی
جلایل اخلاق ومحاسن اعمال ایله مزین وحالی قلمقدر وبعض اصفیا
تخلیه که عدمیدر مقدم قیلدیلر تحلیه یه که وجودیدر

نظم

ترک بدی مقدمهٔ فعل نیکی است
خود نفی باطل اول لفظ شهادت است

اول علاج مردم بیمار احتماست
اول اعوذ وانگهی الحمد والضحاست

اول بشوی دست وپس آنگه نماز کن
یعنی بشوی دست ز هرچه آن نه یاد ماست

پس طالب خیر وسعادت اولنه اخلاق وافعال حسنه بلمک کرک که

چهره وجود نفس انسانی مجلا اوله و اخلاق و اعمال ذمیمه دخی بلکه
کرک که مرآت وجود آدمی انلردن پاک و مجلا اوله

فمن لا یعرف الشر من الخیر یقع فیه	عرفت الشر لا للشر لکن لتوقیه

پس معرفت نفس انسانی و قوای ظاهری و باطنیسی نه لردر بیان و
کمال و نقصان و سعادت و شقاوتی نه در و نه لرده در اظهار
و عیان ایچون اوج مقام ایراد اولندی و هر مقامده نیجه امور مهمه و فائدهٔ
نافعه مندرج قیلندی **مقام اول نفس انسانی که نفس ناطقه ایله تعبیر**
اولنور نه نسنه در انک بیاننده در معلوم اولسون که حکما
نفس ناطقه دیدکلرینه لسان شرع مطهرده روح دیرلر هر چند یسئلونک
عن الروح قل الروح من امر ربی آیهٔ کریمهسینک اشارت شریفهسی اولدر که
حقیقت روحدن بیان و ماهیتینی نه ایدوکین کشف و عیان قصد ایلمک
مؤمن اولنه روا و ادب عبودیته لایق و سزاوار دکلدر بنا علیه مشایخ
حقیقت و علماء شریعتدن نیجه ائمهٔ کبار حقیقت روحده تکلم ایتمکدن
ابا و فرار ایلدیلر لکن ظاهر لا اقل محتمل در که قرآن عظیم و فرقان کریمده
بیان بیورلمین حقیقت و کنه ماهیت روح در که حد تام و فصل خاص و
جنس عام ایله اولور اما بعض عوارض خارجه و آثار و خواص ظاهرهسی
ایله ترسیم اولنمغه منع یوقدر لاجرم جمهور علما و کافهٔ حکما مبتدیلره تعلیم
و طلاب کماله تفهیم ایچون تعریف و ترسیم ایلیوب دیدیلر که نفس انسانی بر
جوهر بسیط غیر جسم و جسمانی در بالذات معقولاتی ادراک و تعرف و بدن محسوسده

محسوسده آلات و قوی سببیله تدبیر و تصرف ایدر و بو تعریف قول
کافهٔ حکماء عظام و مذهب اکثر مشایخ صوفیه و مختار بعض علماء کلامدر
و ماهیت نفس ناطقه و حقیقت روحده اقوال چوقدر لکن طلب اختصار
ایچون مختار اولان تعریفدن غیریسنی ذکر ایتمدوک حضرت شیخ کامل
مکمل شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره کتاب عوارف المعارفده
ذکر بیورمشدر طالب تفصیل اولنلر کتاب مذکوره رجوع ایلیسون اما
بو تعریف مذکورک ایضاح و تحریر و فواید قیودنی اثبات و تقریر ایچون التی
امر ایراد ایده لم که نفس انسانی طاقت بشری ایرشدکی مقدار معلوم اولوب
معرفت نفس عرفان رب العالمینه که اهم مراداتدر و سرمایهٔ سعادات
و اول واجبات و مقدم طاعات و عباداتدر وسیله اوله
امر اول اثبات وجود نفسدر امر ثانی نفسک جوهر اولمهسین بیان ایدر
امر ثالث نفس بسیط اولدوغین عیان قیلمقدر امر رابع نفس جسم و جسمانی
دکل ایدوکین تقریر ایتمکدر امر خامس نفس بنفسه مدرک و الاتله متصرف
ایدوکین تحریر ایتمکدر امر سادس نفس حواس ایله محسوس دکل ایدوکین کشف و
تنویر ایتمکدر **امر اول که اثبات وجود نفس ناطقه در** معلوم اولکه
نفس انسانیهنک وجودی بدیهی اولیدر و بدیهی اولی دلیل و بیان و حجت و برهانه
کتورمکدن مستغنیدر زیرا اظهر اشیا انسانه کندو حقیقت و ذاتیدر
که بر آن و بر ساعت مخفی و نامعلوم اولمق یوقدر کرک خفته کرک بیدار کرک مست
کرک هشیار جمیع احوال و اطوارده نفس انسانی کندو ذاتنه شعور و استشعار

خالی دکلدر وانسان معرفت ذاتنده حجت واستدلاله محتاج اولمز زیرا کندیسیله
نفسنی بیلمکده تحلل واسطه محالدر اما نفس مجردمیدر مادیمیدر جوهرمیدر
عرضمیدر وسایر احوال وخواصی واحکام وعوارضی دلیله محتاج واثباته
موقوف اولسه جایزدر وانلرک اکثری وجدان صحیح وذوق سلیم ایله معروفدر
لکن تنبیه وتوضیح علمانک بیلمکده نهج صحیحدر بناء علیه امور باقیه دخی ایراد اولنور

امر ثانی جوهریت نفسده در

معلوم اوله که هر موجود ممکن ایکی قسمه منحصردر بری جوهر بری عرض زیرا اگر قیامنده
غیره محتاج اولمیوب بنفسه قایم ایسه جوهردر اگر بنفسه قایم اولمیوب قیامنده
آخره محتاج ایسه عرضدر واول آخر که انکله قایمدر بو عرضک موضوعیدر
جوهرک مثالی جسم گبی که بنفسه قایم وقیامنده آخره محتاج وتابع دکلدر
عرضک مثالی لون جسم گبی که بنفسه قایم اولمیوب بلکه جسم ایله قایمدر حتی جسم
اولمسه مجرد لون بنفسه قایم اولمق طور عقلدن خارجدر وجوهر دخی ایکی قسمدر
بری مجرد بری مادیدر مجرد اولدر که اکا اشارت حسیه قابل اولمیوب تفریق و
تبعیض ایتمک میسر اولمیه عقول ونفوس گبی ومادی اشارت حسیه یه قابل اولوب
تفریق وتقسیمی ممکن اولاندر جسم گبی وحکما اثبات جوهریت نفسده نیجه دلیل
اقامت ایلدیلر وخواجه نصیر کتاب اخلاقده نیجه سین ایراد ایلدی بز انلردن اجهرینی
نقل ایده لم واول بودر که چون عرض موضوعنک مقبول ومحمولیدر وموضوع
بونک قابلی وحاملیدر ونفس انسانی دایما صور عقلیه علمیه حامل وقابلدر
زیرا صور علمیه نفس تحصیل ایدوب اول صوره حاصل اولمقدن خالی

٣٠

خالی دکلدر پس لازمدر که نفس جوهر وموضوع اولوب بو صوره قابل و
حامل اوله پس نفس عرض اولمق ممکن دکلدر زیرا عرضیت بو معنایه منافی ومباین در
اما بو دلیلده نظر ظاهر واردر زیرا حکما قیام عرض بالعرضی تجویز ایلدیلر وحرکتک
سرعتی اکا دلیل کتوردیلر حرکت عرضدر وسرعت دخی عرضدر ینه سرعت حرکتکه
قایم دردیدیلر پس ایله اولنجق نیچون جایز دکلکه نفس عرض صور علمیه دخی عرض
اولسون وبو عرضی اول عرض حامل وقابل اولسون پس جوهریت نفسده بناء
ادله یه اعتماد اولنسون **امر ثالث بیان بساطت نفسدر** بو مقامده بسیطدن
مراد اولدر که اصلا تجزیه وتبعیض وتفرقه وتقسیمه قابل اولمیه مرکب انک
خلافیدر یعنی ذو اجزا اولوب اجزاسنی بری بریندن تفریق ایتمک ممکن اوله چون
بو مقدمه مفهوم اولدی پس معلوم اولسون که نفس انسانی بسیطدر یعنی اجزاسی
وابعاضی یوقدر وتفریق وتقسیمه قابل دکلدر ودلیل اولدر که بعضی اشیا بیکه بلا شبهه
بسیطدر وحدت گبی مثلا نفس انی تعقل ایدر وتعقل خود صورت معقولدر ذات
عاقلده حال اولمغله اولور پس اگر نفس منقسم اولیدی انده شیء غیر منقسم حال اولمزدی
زیرا محلک انقسامندن حالک دخی انقسامی لازم گلور چون حال که وحدت متعقله در
غیر منقسمدر لابد محل دخی که نفس ناطقه در غیر منقسمدر وهو المطلوب

امر رابع نفس ناطقه جسم وجسمانی دکل ایدوکیدر

اولا معلوم اولا که جسم اول جوهردر که جهات ثلثه اعنی طول وعرض و
عمقده انقسامی قبول ایلیه وجسمانیدن مراد اولدر که یا نفس جسمده یا
هیولای اجسامده حال اوله پس جمیع اعراض که جسمده حالدر وصورت جسمیه

جمله سینه صح

وصورت نوعیه که هیولی ده حالدر جسمانیدر. وکاه اولور اجسام واعراضه جسمانیات
دیرلر. چون جسم وجسمانی نه در معلوم اولدی. پس مطلوبمز که نفس انسانی جسم و
جسمانی دکلدر دیمکدر ظاهر اولدی. زیرا هر جسم وجسمانی منقسمدر. ونفس خود
غیر منقسم ایدوکی امر ثالث تقریرنده ظاهر اولدی. پس نفس جسم وجسمانی
دکل ایدوکی ظاهردر. **امر خامس نفس بالذات مدرک وآلات ایله**
متصرف ایدوکیدر چون سابقا معلوم اولدی که نفس کندوسنی
ادراک ایلر. بلکه ادراک ایتدوکین دخی ادراک ایلر. وجایز دکلدر نفس کندوسنی
آلتله ادراک ایلیه. زیرا شیئله نفسی مابیننده آلت تحلل ایتمک ممکن دکلدر. وحکما
که عقل وعاقل ومعقول متحددر دیرلر. مرادلری بو معنیدر. یعنی نفس کندوسنی
ادراک ایتمه سی واسطه ایله دکلدر دیمکدر. اما نفسک آلاتله متصرف اولدیغی
ظاهردر. مثلا آلت بصر ایله ادراک مبصرات. وآلت سمع ایله ادراکن
مسموعات ایلر. وعلی هذا القیاس. وبو تصرف علمیدر که قوت مدرکه دن
ظاهر اولور. وبر تصرف دخی ایدر. اول اولدر که ادراکدن صکره تحریک
اعصاب وعضلات ایلر. وبو تحریک سببی ایله بدندن افعال متعدده
ظهور ایلر. وبو تصرف تحریکیدر که قوت محرکه دن صادر اولور. وبو جمله
صادر اولان افعاله افعال اختیاریه دیرلر. وبو افعالک کیفیت صدوری
وکمیت اسبابی علم طبیعیده بیان اولنور. **امر سادس نفس حواس ایله**
محسوس اولمدوغیدر چون نفس جسم وجسمانی دکل ایدوکی ظاهر
اولدی پس حواس ایله محسوس اولمدوغی دخی ظاهردر. زیرا حواس ایله محسوس

محسوس اولان یا جسمدر یا جسمانیدر. چون نفس ناطقه جسم وجسمانیتدن مجرد
ومعرادر. پس محسوس اولمق دایره سندن منزه ومبرادر. **بیت**

زان روی بچشم تن جانان ننماید
جانست تن نازک او جان ننماید

مقام ثانی چون نفس ناطقه تعریف وتعریفنک قیودی فوایدنه توقیف
اولنمقدر که طاقت بشری اکا واصل اوله. بو امور مذکوره ایله اکا تنبه و
اعلام حاصل اولدی. پس متحققدر که نفس ناطقه نک وجودی هلاک بدن ایله زایل
وانیتی ذاتی انهدام بنیاد جسد ایله باطل اولمیوب. بلکه بعد مفارقة البدن
دایم وباقی. وعالم مجرداته متصل وملاقی اولوب ابد الآبدین. زمره خالدیندن
اولدوغین بیان ایده لم. که بزم مطلوبمز عظیم نافع اولدوغندن غیری حکمت
شرعیه ده اصل جلیل ومرام مهمدر. زیرا سعادات اخرویه نک ثبوتی اکا مبتنی
وثمرات حشر روحانی بو شجره دن مجتنیدر. وکافه حکماء الهیین وعامه فلاسفه
طبیعیین بو سمته مایل وبو قوله قائل اولمشلردر. وحکمادن بوکا مخالف کیمسه یوقدر
الا فرقه طبیعیه دن بر شرذمه مذمومه وفرقه محرومه که منازل حکمت وفلسفه
حقه یه راه بولمیوب. بیابان طبیعتده افتاده جا اولدیلر. وانلره حشویون
دخی دیرلر. زیرا انسانی که خلاصه عالم وخلیفة الله الاعظمدر. حشایش فلوات
کبی ذاهب ونابت. وشرف معاد ودولت بقا ولقا اکا غیر ثابتدر
دیرلر. وبونلر حکماء معتبرین راسنده سفاهتله مشهور. وفلسفه لری غایت
رکاکتله معروفدر. معلوم اوله که چون اجزای بدن عناصر متضاده دن مرکب

وخرابه جسد اجسام متخالفة الطبایعدن مترتب در • وقدرت مبدع حکیم و
صانع علیم امور مختلفه‌دن جمع وتلفیق • واشیاء متضاده نظم وتوفیق ایلدی و
بدنی اجزای متفرقه‌دن مؤلف • وروح حیوانی اجزاء متفرقه ایله مؤلف •
وحرارت غریزیه ایله مستعد ومشرف ایتمکله نفس ناطقه‌یه کسب کمال ایچون
آلت مرتب • وقطع طریق سعادت ایچون مرکب ایلدی • وچون بو اضداد
قهر الهی ایله مقهور وحیزندن مفارق • وجزء بدن اولمغده قسر ربانی ایله
مقسور اولمشلردر • لابد بو قهر دایم ابدی وباقی سرمدی اولمق ممکن دکلدر بلکه
بالآخره اجزای عناصردن هربری‌سی اجزاء اصلیه‌سنی طالب • واکنهٔ طبیعیه‌سینه
هارب اولوب عقدهٔ ترکیب انحلاله مایل • ووصلهٔ اجتماع واتصال بالکلیه
زایل اولسه کرک • **نظم المنشیه رحمه الله** اضداددر عناصر عالم سبب بودر

کاولمز مرکبات موالیده اعتدال •
چون اعتدال بولمیه اضداد لاجرم •
ترکیب عقده‌سی بولور البته انحلال •

اما خراب دیار جسددن سلطان نفسه زوال کلمز • واندراس اطلال ودمن بدندن
کرد فنای روحه کرد فنا قونمز • بلکه خیمه بوزیلور اما سلطان سوار • وکشتی طاغیلور
لکن رئیس در کنار اولور • نته کم حکیم ایام عمر خیام دیرکه • **رباعیه**

خیام تنت بخیمه می ماند راست •	وین خیمه برای رفتن راه فناست
فراش اجل زبهر دیگر منزل •	ویران کند این خیمه چو سلطان برخاست

بلی چون نفس ناطقه مجرددر • مجرده قبای تعلقدن عاری خلعت اولمز • وقامت روحه

روحه اگرچه جیب حدوث مجرددر • لکن دامن ابدیتی کل زوال وکرد فنادن
طولمز • زیرا زوال قائم جسم وجسمانیاته ملایم در • دامن مجردات خار فنا تعلقندن
بری • وچهرهٔ روحانیات کرد زوال عروضندن سالمدر • خواجه نصیر طوسی
امتناع فنا ودوام بقای نفس ناطقه‌یه دلیل ایراد ایلدی • اما بر احتمال تطویل
خوف ایدوب نقل ایتمدک • اما خلاصهٔ کلام وحاصل مرامی اولدر که هر شی که
قابل متحمل عدم بعد الوجود اوله البته اول شی بر محلده حال اولمق کرک
صور واعراض کبی • مثلا جسمک عرضلری لونی کبی رایحه‌سی کبی زوال وفنا بولور
وصور جسمیه ونوعیه دخی که هیولی ده حلول ایتمشلردر • زایل وفانی اولور زیرا
کورورز بر جسمدن لونی کیدوب بر لون قلور • وبر محلدن بر صورت کیدوب •
صورت اخری کلور • اما بر شی که حال اولمیوب محض محل اوله هیولی کبی یاخود
نه حال ونه محل اوله مجردات کبی اصلا انلره وجودندن صکره فنا کلمز • وعدم
بعد الحدوث که فنادن عبارتدر انلره عارض اولمز • ومتأمل صادق و
متفکر حاذق که عالم کون وفساده نکران • وبینک نظری کوچهٔ اطوار خلع و
لبسه کذران اوله • عالمده واقف اولور که فنا که عالم عنصریده شایع ومشتهردر
همان اعراض وصوره مختص ومنحصردر • اما اعراضک زوالی معین خصوصا ذکر
ایتدیکموز مثالدن ظاهر ومبیندر • اما صورک فناسی کون وفساد حالنده متقرردر
وکون وفساد اصطلاح حکماده هیولی بر صورتی چیقروب • کون صورت اخری
کیمکله مفسردر • مثلا عنصر آب تبخر اولوب هوایه انقلاب ایلسه صورت
هوائیه کلمه‌سی کون • وصورت مائیه‌نک کیتمه‌سی فساددر • وخلع ولبس واستحاله

فنا

صورت هوائیه که حادث اولدقده

لفظندن اصطلاح حکماده بومعنی مراددر بو صورتده منقلب اولان ما منقلب الیه
هوانک هیولاسی بردر اما صورت آب که فانی اولدی مغایردر پس
صورت گاه حادث گاه فانی اولدوغی ظاهردر هیولی ایکی حالنده
باقی وایکی صورتیه دخی ملاقی در وچون نفس ناطقه نه صورتدر نه
نه عرضدر بلکه مجرددر پس آنک زوالی و فناسی ممتنع وبقاسی سرمددر
بلکه هلاک بدن نفسه نسبت برصانعه زوال آلت وبرفارسه ضیاع مرکبی کبیدر

مقام ثالث نفس ناطقه انسانیه نک قوتلرین بیان وسایر حیوانات قوی سندن تمیز ایتمکدر

معلوم اولاکه نفس حکما قتنده اوچ نسنه یه اطلاق اولنور برسی نفس نباتی برسی
نفس حیوانی برسی نفس انسانی در اگرچه بزم مقصودمز بوکتابده نفس انسانی در
فقط اما نفس نباتی وحیوانی یه دخی فی الجمله اشارت ایده لم که اصطلاح حکمایه
بر مقدار وقوف حاصل اولوب نفس انسانی یه مزید ایضاح دخی اوله اولا
نفس نباتی هر جسم که نامی اوله نبات کبی حیوان کبی انسان کبی انده موجوددر
وشول جسم که جامد اولوب نمودن خالی اوله بسایط عناصر که آتش وآب
وهوا وتراب در انلر کبی ومعدن ومرکبات غیر نامه کبی انلرده نفس نباتی معدوم
ومفقوددر وجسمده اولان خواص وآثار تغذیه کبی تنمیه کبی انلرک لوازمی
جمله سی نفس نباتی یه مستنددر ونفس نباتی انلره مبدا وعلتدر تغذیه
دیو اکا دیرلر که غذا اکل وصورتندن چیقوب مغتذی یعنی غذا اخوار اولان جسمک
صورتنه کیروب اندن جزء اوله وبو تغذیه نک نبات وحیوان وانسانده وجودی

وجودی لازمدر مثلا نباتده اجزای مائیه وترابیه که غذای نباتدر عروقندن
سرایت ایدوب نبات مغتذی نک صورتنه کیروب اندن جزء اولور وکذلک
انسان وحیوانده غذالری کول معده یه معده دن کبده کبددن اعضایه واروب
منضم تمام ایله منهضم اولوب حیوان مغتذی نک جزء اولور تنمیه ونمو اکا
دیرلر که جسم نامی اگر نبات اگر حیوان اگر انسان اقطار ثلثه سنده یعنی طولنده و
عرضنده وعمقنده تناسب طبیعی اوزره متزاید اوله وبو قوت تنمیه آخر
عمره دک باقی وممتد اولمز بلکه بو زیاده نک که اکا عوام بویومک دیرلر مقداری
معین وزمان مقدری واردر که اول زمانه واصل اولدقدن صکره قوت تنمیه
واقف اولوب عملدن قلور واکا حکما سن وقوف دیرلر واول انسانده
یکرمی درت یشنه وارنجه واقف اولوب من بعد نمو اوزرینه ارتمز اما سمن
که سمورلکدر نمو دکلدر زیرا اقطار ثلثه ده اولمز انسان نه قدر سمین اولسه
طولندن خردل قدر زیاده اولمز اول سببدن سمن نمو عد اولنمز اما تغذیه
آخر عمره دک باقی وبی زوالدر زیرا نبات وانسان وحیوانک غداسز بقاسی
محالدر وبو نفس که جسم نامی ده ثابتدر صورت نوعیه سیدر زیرا حکما
ذاهب اولدیلر که جسمک اگر بسیط اگر مرکب اگر فلکی اگر عنصری البته بر صورت
نوعیه سی واردر که انکله سایر انواعدن ممتاز وخواص وآثارینه اول صورت
مبدا وعلتدر پس جسم نامی ده صورت نوعیه یه که مبدا آثار مختصه و
خواص لازمه سیدر نفس نباتی دیرلر انکنجی که نفس حیوانی در هر حیوانده ناطق
غیر ناطق موجوددر وحیوان اولمین جسم نامی ده نبات کبی مفقوددر وحیوانک

خواص لازمه سی حیوة کبی حس کبی حرکت بالاراده کبی بو نفس مبداء و سبب در
و حیواناتک صورت نوعیه سی در **اوچونجی که نفس انسانی در** نوع انسانه
مخصوص و مقارن ۔ و نوع انسان سائر انواع حیواناتدن بو نفس ایله ممتاز و
متباین در ۔ و انسانک خواصی که غیر انواع حیوانات ۔ و اجناس نباتاتده یوقدر
تعقل کلیات و نطق و ضحک کبی جمله سی نک مبداء و علتی بو نفسدر ۔ و بو
نفسلرک هر بری سی نک نیجه قوتلری واردر ۔ و اول قوتلر دخی نیجه افعاله
سبب و مبداء در **قوای نفس نباتی** معلوم اولا که نفس نباتی نک
درت قوتی واردر اولکی سی قوت غاذیه ۔ ایکنجی سی قوت نامیه اوچونجی سی
قوت مولده ۔ دردنجی سی قوت مصوره در ۔ غاذیه ایله نامیه شخصک
بقاسی ایچون لازمدر ۔ زیرا غاذیه نامیه اولمسه شخص باقی اولوب کمال مطلوبه
ایرشمک ممکن اولمز ۔ اما مولده مصوره بقای شخص ایچون لازم دکل بقای
نوع ایچون لازمدر ۔ زیرا مولده و مصوره اولمسه شخص فانی اولمز ۔ لکن
شخصک خلفی قلمز ۔ عقیم اولان آدمی کبی خلف قلمق انقراض نوعه مؤدی اولور
و بو درت قوت که ذکر ایلدک ۔ بونلر قوای مخدومه در ۔ زیرا هر برینه درت قوت
دخی خدمت ایلر ۔ انلره قوای خادمه دیرلر ۔ و انلر قوت جاذبه ۔ و قوت ماسکه
و قوت هاضمه ۔ و قوت دافعه در ۔ حکیم محقق نصیر طوسی بو مقامده بو قدر
بیان ایله اکتفا ایلدی ۔ اما بز چون کوردک که علم طبیعی و علم طبه اشتغال
ایتمینلر بو قوتلرک معانی سین و کیفیت عمللرین تمام معلوم ایدنمزلر ۔ پس کتابمزک
نفعی تام و فائده سی عام اولمغیچون شرح و بیانین علی وجه الاختصار ایراد ایلدک ۔

ایلدک ۔ اولا معلوم اولا که هر جسم نامی اکر نبات اکر حیوان اکر انسان غذایه که بدل
ما یتحلل در یعنی جسمدن هر آن اریوب کیدن نسنه نک یرینه بدل اوله جق شیئه محتاجدر ۔
خصوصا حیوان که حرارت غریزیه سی یعنی یورکی ایچنده کی دم غلیظک حرارتی
که انسز حیوان اولمق ممکن دکلدر ۔ علی الدوام اجزای بدنی تحلیل ایتمکده ۔ یعنی اریدوب
کتمکده در ۔ پس اکر کیدن یرینه غذا داخل اولمیه ۔ و متحلل اولان غذا متحلل اولان
بدنک عوضی اولمیه ترکیب باطل ۔ و حیوة زائل ۔ آثار مزاج منعدم ۔ بنیان منهدم
اولمق لازم کلور ۔ پس نه وارد اولان غذا بدندن جزء اولمق کرک ۔ و صورت اولکی
اوزره باقی ایکن بدندن جزء اولمق ممکن دکلدر ۔ بلکه لازمدر که قوای بدنیه انده تصرف و
عمل ایدوب انی بدندن جزء و بدل قلمق ایچون صورت اولیسندن چیقروب بدن
صورتنه قویوب جزء بدن و بدل ما یتحلل ایلیه ۔ و غذا بو مرتبه یه وارنجه یعنی صورت بدن
معتدی یه کیرنجه نیجه مراتب و اطوار ۔ و قوای بدنیه نک غذایی بدندن جزء ایدنجه نیجه
اعمالی و آثاری واردر ۔ مقام اقتضا ایتدوکی قدر ذکر و تفصیل ایده لم که بعض
آیات انفس که سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم اشارت شریفه سی مقتضاسنجه
بی پایاندر ۔ اصحاب اهل اعتباره داخل و انظارده نمایان اوله ۔ معلوم اولا که غذا
داخل بدنه نازل ۔ و حلقومدن معده یه واصل اولنجق معده ده بر قوت واردر
که غذایی طالب ۔ و انی کندویه جاذبدر ۔ و بو قوت حکما و اطبا قتنده بدنک
جمیع اجزا ۔ و جمله اعضاسنده واردر ۔ پس غذایی معده یه ۔ معده دن کبده ۔ کبددن
جمله اعضایه جذب ایلر ۔ و بو قوته قوت جاذبه دیرلر ۔ و غذا بو مواضعده یعنی معده
و کبد و اعضاده بر مقدار اکلنمک کرک ۔ که قوت هاضمه هضم عملین اشلیه ۔ و الا غذا

منضم اولمدین بدندن جزء وبدل ما یتحلل اولمز. پس بر قوت کرکدر که غدایی
هر موضعده تمام منضم اولنجیه دك طوته قویمی ویرمیه. وبو قوته قوت ماسکه دیرلر.
وبو قوت ماسکه غدایی امساك ایدرکن بر قوت دخی واردر که غدایی هضم ایلر.
اعنی صورت اولیسندن چیقرر وجزء بدن اولمغه مناسب صورته قویر. وبو قوته
قوت هاضمه وانك بو فعلنه هضم دیرلر. ودخی معلوم اولاکه غدانك هر جزئی
منضم اولوب بدندن جزء اولمغه صالح دکلدر بلکه لطیفی منضم اولوب غلیظی وکثیفی
فضله اولوب بدندن خارجه دفع اولمق کرك که بدنه ضرر کلی اولمیه. پس اول قوت
که فضله لری خارجه دفع ایلر اکا قوت دافعه دیرلر. حکما علم طبیعیده واطبا کتب طبیه ده
بو قوتلرك وجودینه فردا فردا وهر برینه مغایرتنه ادله ایراد ایتمشلردر. امابزم کتابمز بو
فنده موضوع اولمدوغیچون ایرادینه شروع ایتمدك. طالب راغب اولان کتب علم
طبیعیه وفرعی اولان علم طب کتبنه رجوع ایلسون. تنبیه منضمك درت مرتبه سی
واردر که هر بر مرتبه بر موضعده اولور. وهر مرتبه نك بر فضله سی واردر که موضع منضمك
قوت دافعه سی انی واشره یه دفع ایدر بدنی ضرردن صقنلمق ایچون. مرتبه اولی معده ده در
وحکما ایدرلر که بو منضمك ابتداسی دهانده در. زیرا سطح داخل دهان سطح داخل معده یه
متصل وملاصقدر. وغدا دهانه کیروب مضغ ایتمکله یعنی چینمکله بشلدقده فی الجمله منضمك
ابتداسی حاصل. وبو منضم انتهاسنه معده ده بعد زمان واصل اولور. وغدا بو منضم ایله
معده ده منهضم اولنجق کشکك تخینی یعنی قویمی ترخانه کبی اولور. واکا یونانیلر کیلوس دیرلر.
وبو منضمك فضله سی ثقل غایط در که امعا طریقندن مقعده واصل اولوب خارجه
مندفع اولور. مرتبه ثانیه کبدده اولور. وکبد جکرك قره سینه دیرلر. زیرا منضم اول ایله

اولله منهضم اولوب کیلوس اولان غدانك لطیفی معده دن ما ساریقا دیدکلری
طمرلره کیروب کبده منجذب اولور. وما ساریقا اینجه وطرحق طمرلردرکه بر طرفی نهایة معده یه
وطرف اخری مقعر کبده اعنی جکرك چوقر طرفنه متصل اولمشدر. وپس لطیف کیلوس
ما ساریقادن کبده واصل اولنجق کبدده تکرار طبخ ونضج بولوب بر منضم دخی
اولور. وبو مرتبه یه اهل یونان کیموس دیرلر. وبو مرتبه ده اخلاط اربعه متمیز ومتشکل
اولور. زیرا اجزای ناریه لطیفه سی حرارت ویبس سببی ایله احتراقه مائل اولوب
کمال حفتندن که ناریتنه لازمدر جمله نك اوستنه چیقر اکا صفرا دیرلر. واجزای ارضیه
کثیفه سی دردی کبی اشغه چوکر اکا سودا دیرلر. وبو ایکیسینك ما بیننده اولن
اکر نضج تام بولدی ایسه اول دم اولور. واکر بولمیوب خام قلدی ایسه اول بلغم اولور.
مرتبه ثالثه عروقده در. زیرا اخلاط مزبوره جکرك جانب محدبنده یعنی طومرق
طرفندن متصل اولان عرق کبیردن که مجوفدر. وعروق صغاریه متصل در.
عروق مذکوره یه اقوب دانیوب عروقده تکرار بر منضم دخی اولور. بو منضم سببی ایله
بدندن جزء اولوب اعضا اولمغه صالح اولور. وبو منضمك فضله سی بخار اولوب
مسامات بدندن متحلل اولوب چیقر کیدر. یا عرق ووسخ اولور. حماملرده کیسه ایله
چیقن کیدن بودر. وبعضی حرارت بدنله مزلج بولوب تحمل اولور. مرتبه رابعه
اعضاده اولور. زیرا غدای مزبور کبدده اخلاط اولوب عروق صغاره که
جداول دیرلر وسواقی ورواضع دخی دیرلر دوکیلوب. وانلردن دخی خرده
عرقلره که عروق لیفیه در. غایت صغرندن خر مالیفنه تشبیه اولنور دوکلوب انلرکه
خرده جه اغزجقلرندن اعضایه ترشیح ایدوب اعضایه ملتصق اولور وقوامده

تمام مشابه والحاصل عضوك متحلل اولان جزئنه بدل اولوب عضو اولور و
بو آخر مراتب هضمدر • و بو هضمك فضله سی منی درکه ماده آدمی اولور •
قوت مولده شول قوتدرکه جسمدن بعض اجزاسنی ایروب فصل ایدوب انك
کبی بر شخص آخره ماده و مستعد ایلر • مثلا جسم نباتیدن قوة مولده بعض اجزاسنی
ایروب تخم ایلر و بو تخمدن انك مثلی بر فرد حاصل اولور اکر قوت مولده
اولمسیدی تخم حاصل اولمزدی • و حیواناتده قوت مولده ماده که منی در سائر
اجزادن ایروب تحصیل ایدر • اکر قوت مولده اولمسه حیوانده ماده حاصل اولمز
قوت مصوره اول قوتدرکه ذکر اولنان اجزاکه ماده شخص آخر اولمغه مستعد
اولمشدر بر موضع قابله دوشسه تخم بته ارض محروثه کبی • و نطفه حیوانه رحم
انثی کبی • بو قوت سببیله انکره صورت فیضان اولوب شخص مستقل اولور • ماده
مذکوره یه صورت فیضان اولمغه سبب بو قوتدر • بو قوت اولمسه صورت بولمز

قوای نفس حیوانی

قوت حیوانی ایکیدر • بریسنه قوت مدرکه دیرلر • و بریسنه قوت محرکه دیرلر
قوت مدرکه اولدرکه حیوانده اولان ادراکه سبب اوله • اولدخی ایکی صنفدر
زیرا قوت مدرکه نك آلتی اولان که اکا حاسه دیرلر ایکی نوعدر • بر نوعی حواس ظاهره
و بر نوعی حواس باطنه در • پس قوت مدرکه ایکی صنف اولدی • صنف اولکه
آلتی حواس ظاهره در بشدر • اولکیسی قوت لامسه در • و بو بر قوتدرکه
بدنك جلد ظاهرنك جمله سنده قونلمشدر • و نفس بو قوت سببیله کیفیات ملموسه
حرارت و برودت کبی و رطوبت و یبوست کبی ادراك ایلر • بشرط انکه کیفیت

کیفیت مذکوره نك حاملی اولان جسم بدنه ملامسه و اتصال ایده • مثلا برودت
کیفیتنك حاملی اولن جسم قار و بوز کبی بدنه ملامسه ایلسه فی الحال نفس انك کیفیت
برودتنه مدرك اولور اکر بو قوت اولمسادی ادراك ایده مزدی • و بو قوت اکرچه
جمیع ظاهر بدنده واردر • اما کف دستده خصوصا شهادت پرمغنك اوجنده
غالبت قوی در • ایکنجیسی قوت شامه در • و اول بر قوتدرکه حیوانك کلرنده
که مقدم دماغدر ایکی بوموجه اثر واردرکه خاتونك حلمتی یه بڭزر یعنی ممه لری اوجنه
بکزر انده قونلمشدر • رایحه لری نفس بونکله ادراك ایلر • اوچنجیسی قوت ذائقه در
و اول بر قوتدرکه لسانك جرم اعلا سنده قونلمشدر • رطوبت لعابیه طعامه
قریشوب جرم لسانه کیفیت طعامی حلاوت کبی حموضت کبی ایلدوب
بو قوت سببیله ادراك اولنور • دردنجی قوت سامعه در • و اول بر قوتدرکه
صماخك اعنی قولق دلکونك دبنده مفروش اولان جسم عصبانی اعنی سکرلو
جسمده قونلمشدر • اصوات انکله ادراك اولنور • بشنجی قوت باصره در
و اول بر قوتدرکه رطوبت جلیدیه اعنی کوزك قراسنده که اکا انسان العین و
مردم چشم دیرلر قونلمشدر که جمله مبصرات انکله ادراك اولنور • صنف ثانی
که آلتی حواس باطنه در اولدخی بشدر • اولکیسی حس مشترکدر • و اول بر
قوتدرکه دماغك مقدمنده قونلمشدر • حواس خمسه ظاهره ایله ادراك اولنان
جمله انده مجتمع اولوب نفس انك سببیله ادراك ایلر • حکما بو قوتی بر حوضه
تشبیه ایدرلرکه اکا بیش ارمغ اقوب دوکوله • ایکنجیسی خیالدرکه و اول بر قوتدر
که دماغك بطن اولینك مقدمنده قونلمشدر • و حس مشترکده جمع اولوب

ادراک اولنان صورتلری صاحب صورت و مدرکی اولان نسنه‌لر حواسدن غایب
اولدقدن صکره بو قوت حفظ ایلر. مثلا بر شخصه نظر ایلسک مادام که مقابله‌ده در
مدرکدر و صورتی حس مشترکده در. اما مقابله‌دن غایب اولدقدن صکره صورتی
حس مشترکدن زائل اولور خیالده قلور. پس خیال حس مشترکک حافظی و خزینه‌داریدر
اگر خیال اولمیایدی برکسنه آشناسین بلکه اقرباسین بیلمیوب هر بار که ملاقی اولسه
سن کیمسین دیمیدی. اوچنجیسی قوت واهمه‌در و اول بر قوتدر که معانی جزئیه
که محسوس اولمیه ولکن محسوساتدن مأخوذ و محسوساته متعلق اوله انلری ادراک ایلر.
مثلا عداوت و صداقت کبی که محسوس دکلدر ولکن عدو و صدیق محسوسدر.
بو معنی اول محسوسلردن مأخوذ و منتزعدر. اگر بو قوت اولمسه قویون قورتده
عداوت ادراک ایدوب اندن کریزان و کندو قوزیسنده صداقت حس ایدوب
اکا مایل و یزان اولمیدی. دردنجی قوت حافظه‌در و اول بر قوتدر که
قوت واهمه ادراک ایتدوکی معنیلری حفظ ایلر. نته‌کم خیال حس مشترک ادراک
ایتدوکی صور محسوساتی حفظ ایلر. بشنجی قوت متصرفه‌در و بو بر قوتدر که
صور محسوسات و معانی جزئیه اراسنده تصرف و تدبیر ایدوب ترکیب و
تحلیل ایدر. اعنی بر صورتی بر صورته ضم و بر صورتی بر صورتدن تفریق ایلر.
مثلا یاقوتدن بر طاغ و کمشدن بر بحر تخییل ایلر. و بو مقوله تصرفات و
معانی غریبه که شعرا تخییل ایدر بو قوت تصرفیدندر. **قوای محرکه** قوت
محرکه دخی ایکی نوعدر برنجیسی قوت شهویه‌در و اول بر قوتدر که بو قوت
سببی ایله نفس کندویه مطلوب و ملایم اولان نسنه‌یی جذب و تحصیل ایلر

ایلر. پس نفسک جذب ملایم ایتمکده اولان حرکاته مبدأ بو قوتدر.
انکیچون محرکه دیرلر. و برنجیسی دخی قوت غضبیه‌در و اول بر قوتدر که بو قوت
سببی ایله نفس کندویه منفور و ناملایم اولان نسنه‌یی دفع و تبعید ایلر. پس دفع
ناملایمده اولان حرکاتک سببی بو قوتدر. و قوت محرکه البته قوت مدرکه‌یه محتاج
و اندن مستمددر. زیرا نفسک ملایمک ملایمتنه شعوری و ادراکی اولمیجق کرک که
انک جذب و تحصیلنه میل و انبعاثی اولوب اول میل ارادته سبب. و ارادت
دخی تحریک اعصاب و عضلاته سبب اولوب فعل وجوده کله. کذلک منفور
جانبندن دخی اولا نفسک منفور ناملایم اولمه‌سینه شعوری اولوب اول شعوردن
نفرت نفرتدن دفع جانبنه ارادت جازم حاصل اولوب بو ارادت تحریک
اعضا و عضلاته سبب اولوب دفع وقوعه جیقه. **قوای نفس انسانی**
معلوم اولاکه مرکبات عنصریه‌دن موالید ثلاثه که بری معدن. بری نبات.
بری حیوان. بری انساندر اشرف مرکباتدر. و بو مرکبات ثلاثه عناصر اربعه‌دن
حاصل اولور. عناصر اربعه اکا ماده‌در. اول سببدن عناصره امهات اربعه دیرلر.
و افلاک اسباب فاعله کبی اولدوغیچون آبای تسعه دیرلر. فقیر نظم ایتمشدم م
طوغمدین چار انه و نه آتادن اوج مولود ثا و مرکباتک هر بریسی فی الجمله
اعتدال بولمغله مزاج تحصیل ایدرلر. زیرا مزاج که مرکبه لازمدر اعتدالدن ناشی اولور.
و اعتدال نه قدر ارتوق اولسه اولقدر مزاج دخی اکمل و اشرف اولور. مثلا
اعتدال حیوان اعتدال نباتدن ارتوقدر. لابد مزاج حیوان مزاج نباتدن اکملدر.
و اعتدال انسان جمله‌دن افضل. لاجرم مزاجی اشرف و اکملدر. و نطفه آدمیکم

مادّه بدندر • اغذیهٔ معتدله‌دن متولّد اولوب منضم رابع مرتبه‌سنده کمال نضج
بولمشدر • لاجرم نفس انسانی که اشرف نفوس در • مبدأ فیاضدن اکا فیض اولمشدر
و نفس انسانی‌نک تعریفی سابقا مرور ایلدی • امّا الآن انسانه مخصوص اولان قوالری
ذکر ایدالم • پس معلوم اولسون که نفس انسانی‌نک مخصوص ایکی قوتی واردر •
که اول قوتلر سائر حیواناتده یوقدر • وانسان بو قوتلر سببیله سائر حیواناتدن
ممتازدر • واول ایکی قوتک بریسی قوت عاقله بریسی قوت عامله در • قوت
عاقله دخی ایکی قسم در • بریسی حکمت نظری جهتندن عالم اولان قوتدر •
و بریسی دخی حکمت عملی جهتندن عالم اولان قوتدر • و حکمت نظری جهتندن
عالم اولان قوتک اثری و عملی حقایق موجودات و اصناف معقولاتی ادراک ایتمکدر •
و حکمت عملی جهتندن عالم اولان قوتک اثری و عملی اخلاق حسنه و اعمال
صالحه اخلاق ذمیمه و اعمال قبیحه‌دن فرق و تمییز ایدوب نتیجه عملدر که
اشلمه‌سی سبب کمال و سعادتدر • و نتیجه عملدر که اشلمه‌سی مورث نقصان و
شقاوتدر انلری ادراک ایلمکدر • و اولکی‌سنه عقل علمی و ایکنجی‌یه عقل عملی دخی
دیرلر • و قوت عامله بر قوتدر که تحریک اعضا و عضلات ایتدروب افعال
خارجیه صدورینه مبدأ و علت اولور • و بو قوت عملین اشلمکده قوت
اولی‌یه محتاجدر • نته‌کیم قوت حیوانیه‌ده مرور ایلدی • و بو قوتک اگرچه
قوت محرکه حیوانیه‌یه مشتبه در • امّا اندن ممتازدر • بو جهتدن که قوت
محرکه حیوانیه‌نک مبدئی تخیل ملایمت فعل مطلوب • و تخیل منافرت
فعل مهروب در • زیرا حیوانده تخیل و توهم که حواس باطنه دندر واردر تخیل بو قدر

بوقدر • امّا انسانده کی قوت محرکه‌نک مبدئی تعقل در • زیرا فعل مطلوبده کمال و
نفع عاقبت و خیریت آجله اولدوغین دلیل و برهان ایله تعقل ایدوب میل ایدر • و فعل مهروبده
دخی نقصان و ضرر عاقبت و شرّیت آجله اولدوغین تعقل ایدوب دفعی جانبنه میل ایلر •
امّا ایله فهم اولنمسون که جمیع افاعیل افراد بشرک مبدئی تعقل اوله ایله دکلدر • بلکه
اکثر عوام افعال اختیاریه‌لرین توهم و تخیل ایله دخی مستند قیلورلر • و انسانک
بو قوتنه عقل عامله تسمیه ایتمک دخی واقعدر • زیرا اگرچه بو قوته عقل دیمک مجازدر •
زیرا بو قوت موجب ادراک دکلدر • بلکه موجب حرکتدر • لکن مقتضای عقل اوزره
اولدوغیچون مجازا عقل دیمک روادر • تنبیه حضرت امام محمد غزالی
و اصحاب صفوت و تصوفدن بر جماعت رحمهم الله • ذاهب اولدیلر که قوای
مذکوره ملائکه‌در که حق جل و علا کمال لطفندن انی روح آدم مکرمه مسخر و مطیع ایدوب
سجدهٔ انقیاد ایلدیلر • و تا قیامت صغری قیام • یعنی روح بو بدندن انفصال و
انفصامه دک انلر مقام خدمت و انقیادده بامر الله تعالی دایم و قایملر در •
و احادیث نبویه‌ده • علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیه • بو معنایی تلویحا و
تصریحا اثبات ایدر نسنه چوقدر • و عقل جهتندن دخی دلیل بودر که بو قوی دیدکمز
نسنه‌لردن افعال حکیمه و اعمال متقنه صادر اولور که حکمای کبار • و عقلای اولی الایدی
والابصار انک اقل قلیلندن عاجز و دمبسته در • پس بو قوتدن که علم و ادراکدن
غریب • و بعید بل ذره شعوردن بی نصیب اوله • نتیجه صادر اولمق احتمالی واردر
چون بو مبحث بحر عمیق و رمز دقیق در • بو قدر اشارتله اکتفا ایدوب • بزنده ظاهرا
اصول اهل حکمته اقتفاء • اصل کلامه رجوع • و نقل سخن حکمایه شروع ایدالم • معلوم اولسون

که بو قوای مذکوره نک ایچنده بعضی واردر که آثاری انلردن شعور و رویت و
اختیار و ارادت ایله صادر اولور و انسانک کمال و تکمیلی و مراتب سعاداتی
کسب و تحصیلی بو مقوله قوتلر ایله اولور و بعضی قوتلری دخی واردر که آثاری
مجرد مقتضای طبیعت و علی وجه الاضطرار والخاصیت صادر اولور
و بو قوتلر اگرچه اصل فطرتده انسانه نوعا کمالدر لکن بو قوتلر کسب و کوشش و دقت
و ورزش ایتمکله اصل فطرتدن زیاده کمال افاده ایتمکه سبب اولمزلر پس بزم بو
کتابده که حکمت عملیه ایچون مؤلفدر مقصودمز بو قسم دکل بلکه قسم اولدر
زیرا مرادمز کسب کمال و نیل سعادت حقیقیه یه سبب اولان نسنه لردن بحث
ایتمکدر و اول قوتلر که آثاری اختیار و ارادت و فکر و رویت ایله اولور درت قوتدر
ایکیسی قوت حیوانیه دن قوت مدرکه و قوت محرکه ایکیسی قوای انسانیه دن قوت
عاقله و قوت عامله در و بو قوتلردن دخی مقصود اصلی مز انسانه مخصوص
اولان قوت عاقله و قوت عامله در و بو قوت عاقله یه نطق دخی دیرلر و
قوت عامله نک بر شقی قوت شهویه در و بر شقی قوت غضبیه در نته کم سابقده
تحریر اولندی قوت شهویه جذب منافع و تحصیل ملاذ شهویه ماکل و مشارب
و مناکح کبی اکا متعلقدر و بو عضوک منبعی جگردر که تغذیه ایدن اولوب جمیع
اعضایه بدل ما یتحلل ایدن سرایت ایدر و قوت غضبیه دفع مضار و
مخوفات و اقدام اخطار و طلب تسلط و تجبر و اظهار نخوت و تکبر متعلقدر
و بو قوتک معدنی یورکدر که منبع حیات و منشأ روح حیوانی در نکاه اولور که
قوت عاقله ایله بو ایکی قوتدن نفسله تعبیر اولنوب نفس ملکی نفس بهیمی و نفس سبعی ایله

ایله تعبیر اولنور **خاتمه مقدمه بر نیجه امورک بیاننده در که مهم و لازم در**
و شارع مقصوده نافع در امر اول انسان مرکبات عالم عنصرینک
اکمل و اشرفی ایدوکین بیان ایتمکدر معلوم اوله که اجسام
طبیعی جسم اولدوغی حیثیتدن جمله سی متساوی و مرتبه لری متوازی و رتبت و
فضیلتده بر جسمک بر جسم آخره مزیت و تقدمی یوقدر زیرا جمله اجسامی بر
تعریف جامع و جمیعنی بر هیولی مقوم در اگرچه عناصر اربعه بسیطه نک
صور نوعیه لری و فصول مقومه لری بری برندن تفاوتی و تخالفی واردر
اما بو قدر اختلاف مراتب افضلیتده چوق تفاوت ایجاب ایلمز بلکه عناصر
هنوز مقام تکافؤ و تساوی و محل تعادل و توازی ده در اما عناصر
اختلاط و امتزاج حاصل اولوب مرکب فی الجمله اعتداله قریب اولمغه منسوب
اعتداله قربنه کوره مزاج فیض اولدقده مرکبات اراسنده تفاوت و تفاضل
ظاهر اولور زیرا اگرچه مرکبده اعتدال حقیقی ممکن دکلدر نته کم علم طبیعی ده
ثابت اولمشدر اما نه قدر اعتداله قریب اولسه اول قدر اشرف و اکمل و
اعتداله قربده کندودن دون اولنلردن افضل اولور زیرا اعتدال ارتوق اولدقجه
اولدقجه مزاج وحدانی عارض اولوب مرکب صفت وحدتدن بهره مند و احد
حقیقی جل جلاله جنابنه انتسابی و اول حضرته مناسبتی زیاده اولوب صورت کامل
و اکا مترتب اولان خواص و آثار مبدأ فیاض دن که قوابله استعدادلرینه کوره
فیض تام و جودی عام در فیض اولور چون بو مقدمه بسط اولندی ایمدی
پس معلوم اوله که اجسام عنصریه ایکی قسمدر بسیط و مرکب بسیط درت در نار

که حار یابسدر و حیز طبیعیسی جمله نک فوقنده فلک قمرک مقعرنده اعنی تحتنده در
زیرا خفیف مطلقدر خفت علو وارتفاع اقتضا ایدر • ایکنجیسی هوادر
که حار رطب در • حیزی نارک تحتنده در • زیرا خفیف مضاف در • اوچنجیسی
مادر که بارد رطب در • و حیزی هوانک تحتنده در • زیرا ثقیل مضاف در •
دردنجیسی تراب در که بارد یابسدر • و حیزی جمله نک تحتنده در • زیرا ثقیل
مطلقدر ثقلت اسفل اولمق اقتضا ایدر • مرکب دخی ایکی قسم در زیرا
خالی دکلدر که فیض اولان صورت مرکبک ترکیبی جیلی زمان حفظ ایتمکه قادر اوله
یا اولمیه اولمیه مرکبات غیر تامه دیرلر • آثار علویه کبی اعنی ثلج وسحاب وصقیع و
انلرک امثالی کبی ترکیبی زمان کثیر حفظ ایتمکه قادر اوله مرکب تام دیرلر • واولدخی اوچ
جنس در بری معدن بری نبات بری حیوان • و بونلره موالید ثلثه دیرلر نته کم مرو
ابتدی • و جنس حیوانک نوع انسانی افضل واشرفی در • پس مراتب تفاضل
درت اولور • معدن • ونبات • وحیوان • وانسان • و هر جنسک انواعنده
دخی تفاضل واردر • یعنی بعضی انواع جنس بعض آخردن افضلدر • و هر جنسک افضل
انواعی فوقنده اولان جنسک ادنای انواعنه قریب اولوب اکثر خواص ولوازمنده
مشارک اولور • واول معدنیات ایچنده مرجان دیدکلری جوهردر • اکرچه معدنیاتدندر
اما فی الجمله نشو ونما آثاری انده مشاهده درختی قریب اولمشدر که مقام معدنیاتدن
ترقی ایدوب افق عالم نباته نامی به داخل اوله • و نباتات ایچنده بو حالکه مضعف
اولان درخت خرمادر که آثار حس وحرکت ارادی انده ظاهر وپیدا در • مثلا
درخت خرمادن بعضی نر وبعضی ماده در • و نر ماده جانبنه مایل و منصرف

منصرف اولمغه ماده در • و نردن تخم و نطفه کبی برنسنه ماده یه واصل اولمینجه
ماده ثمر ومیوه یه حامل اولمز حتی بعض ارباب فلاحتدن منقولدر که درخت خرمادن
بعض وار در بعینه بر خرمایه مایل اولوب اندن تخم واصل اولمینجه بارور اولمیه
منحصر در • و بو آثار عشق در که حیوانانده شایع ومشتهر در • و درخت خرمانک بشنده
براق نسنه وار در اکا جمار دیرلر حیوانانک بورکی مشابه سنده در که منبع حرارت
غریزیه سیدر • واکا بر زخم یتشسه یا صوده غرق اولسه فی الحال درخت خرما
هلاک اولور • و حدیث شریف نبوی ده علی قائله افضل الصلوات واکمل
التحیات • وارد اولمشدر که • اکرموا عمتکم النخلة فانها خلقت من بقیة طین آدم
همانا بو معنی یه اشارتدر • و بو مرتبه عالم نباتک نهایتی و افق عالم حیوانک
بدایتی در • و بوندن یعنی افق نباتدن افضل عالم حیواناتدر • وانک ادنیسی اسفنجات
دیدکلری در که براق نسنه در دریالرده اولور انقباض وانبساط ارادی ایدر •
واندن صکره حیوانات متولده در که صیف ایامنده صولر ارکندی سنده •
توالد و زواج ایتمدن مجرد حرارت فصل و عفونت طیندن حیات بولوب
حرکت ارادی • و حواس ظاهره ایله متصف اولوب طلب غداده سریع حرکات
ایلر • وانلرک امثالی کبک و ششش یعنی بره و بت دیدکلری حیوانلر • وانلرک مانندی
و بونلرک نبات اوزره فضیلتی حس وحرکت ارادی و طلب غدا ایتمکله در • و بونلردن
بوقاری حیوانات واردر • که دفع منافی واحتراز مضار ایچون قوت غضبیه لری
ظاهر در • و هر برینه قوتنه قوسنه مناسب آلات و یرلمشدر که آفاتدن سالم اولوب
کمال مناسبنه یتشه • واول آلتلرک بعضی نیزه مثالنده در • آتمولرنشده اولان شاخلر

کبی و بعضی تیغ و خنجر کبی در سباع بهایم و طیورده اولن چنکال و مخلب کبی و بعضی
کرز و دبوس شکلنده در اسب و استرک سم پایی کبی • و بعضی اوق کبی در
نته کم بعضی یارده اولان کرپی دیدکلری جانور کبی که جلدنده نابت
اولان سهامی عدوسی طرفنه پرتاب ایدر • و قوتلری ناقص اولان حیوانات
که اسلحهٔ مذکوره استعماله قادر دکلدر • دفع مضار و آفاتدن خلاص
ایچون انلره غیری اسباب و آلات ویرلمشدر • قوت طیران • و قوت سعی و جریان
کبی که طیوردن کبک و تیهو • و چارپالردن خرکوش و خرده آهولرده • و دریاده
ماهیلرده موجوددر • و قوت مکر و حیله دلکویه ویرلمشدر • و تأمل اولنسه ظاهردر و
معلوم اولور که جمیع حیواناته اکر سباع اکر طیور اکر بهایم اکر هوام • بقای نوع
و شخصی ایچون لوازم و مهام اولان اسباب و آلات بالکمال والتمام • صانع حکیم
و مبدع علیم طرفندن اعطا و تسلیم • و اتمام مصالح معاشی ایچون امور عجیبه غریبه
تعلیم و الهام اولنمشدر که اندن عقول افاضل انام • غرقهٔ دریای عجز و تحیر مالا
کلام درنته که نحل عسل ابیات مسدسه بنا ایلر اضلاعی تمام متساوی • و زوایا
متوازی • و مسدسی اختیار ایتدیککنک حکمتی اولدر که مسدس مدوردن نتیجه اوسع
اشکالدر • مدور جمله دن اوسعدر • ولکن اشکال مدوره بربره جمع اولنسه ارالرنده
فرجه لر قلمق ضروریدر • پس مکان ضایع اولمق لازم کلور • اما اشکال مسدسه
بری برینه ضم اولنسه هیچ فرجه قلمز • و مکان اصلا ضایع اولمز • و مربعلر دخی
جمع اولنسه اکرچه فرجه قلمز • لکن مربع مسدسدن تنکدر • لاجرم هم وسعت هم فرجه
قلمامق مسدسدن غیریده متصور دکلدر • پس بو دقایق وضع و ترتیب و

وصنایع نسق و ترکیبی که استخراجندن علمای هندسه دائرهٔ عجز و حیرتده
نقطهٔ مرکز مثال محاط خط ملال در • بر حیوان عدیم العلم نیجه ملاحظه ایلر • مکر حکیم
ازل عز و جل الهام صنع و تعلیم عمل ایتمشدر • که انواع عالم کمالات ممکنه سینه
واصل و نظام مراد و بقای مقدر ارادت ازلی مقتضاسنجه حاصل اولور **نظم**

تعالی الملیک الذی قدّر	العباد فدبّر احوالها •
هدی النحل تسدیس ابیاتها	لکون المسدس احوی لها •

و انواع حیواناتک اکمل و اعلاسی • و افق عالم انسانی یه اقرب و ادنیسی ات و
میمون و فیل • و طیوردن طوطیدر که بو انواعک ذکا و کیاستی خصوصا میمون و
فیلک ظاهردر • و بونلردن یوقارو مرتبه افق عالم انسانک ادنیسی در • شول طوایف
کبی که اطراف ربع مسکونده صحاری و کوه و هامونده ساکنلردر • یا طرف شمالیده
که غایت برودت استیلاسی ایله که موجب بلادت شمالیه در • مزاجلری خام و
ناپخته قلوب لایق نوع انسان اولان اعتدالک نهایتنه واصل اولمزلر نته کم
جزیره تولی دن اوته کوهستانده ساکن اتراکدرلر که اعتدال انسانیدن
بی نصیبلر • و فهم و ذکاده حیواناته قریبلردر • و لغتلری و
نطقلری حیوانات اعجم صفیرینه مشابهدر • و انلردن اوته افراد آدمیدن
هیچ آفریده یوقدر • کذلک ناحیهٔ قطب جنوبیده اولان افراد انسانی دخی
کثرت حرارتدن مزاجلری محترق اولمغله محل اعتدالدن دور اولمشلردر •
اقصای جزایر هند و اطراف ولایت زنج و بربرده • اولان طوایف کبی
و نسناس و شق که نیم آدمیدر • تا بنی اولوب نوع بشردن اولورسه انلر دخی ادنی اولور

مقتضای ص

اما محققلر قتنده مزبورلر افسانهٔ اطفال وسمر صبیان قبیلندن معدود
وخارجده سیمرغ ماننده ناموجوددر. وصنف اعلی وافضلی سکان اقالیم مشهوره
خصوصا اقلیم رابع که اعدل معموره عد اولنلر انلردر. بو مرتبه یه کلنجه ذکر اولان
تفاوت افراد انسان امور اضطراریه. واسباب غیر اختیاریه دن ناشی اولان
تفاوتدر. بو مرتبه دن صکره تحصیل کمالات وفضایل. وتکمیل اخلاق و
شمایل ایتمکده سعی وکوشش. وامکانده اولان قوابی فعله وقوتده اولان
مراتبی وجوده کتورمکله اولان تفاوتدر. بعض افرادک تفوق وفضیلتی انوکله در
که قوت فهم وحدس ایله استخراج صنایع عجیبه. واستنباط آلات وحرف
غریبه ایلرلر. وبعض افرادک فضیلت وتقدمی بوندن دخی اعلی مرتبه در
انوکله اولورکه صرف عقل سلیم. واعمال نظر صحیح ایله دقایق علوم وحقایق
فنون. ومسایل دقیقه ایله منقدر فیاضدن استفاده. واستفاضه ایدوب عمیقه ونکات
عقول قابله. واذهان کامله افاضه وافاده ایدرلر. بوندن اعلی وافضل
واجل واکمل بودرکه الهام الهی وتکمیل ربانی ایله. دایرهٔ ولایت. وقرب حق
جل وعلایه واصل اولوب نفوس ناقصه. وهمم طالبه ارشاد وتسلیک ایتمکله
مقام کمال. وقرب ملک ذی الجلال دایره سینه ایرکوررلر. وجمله دن
اکمل واعلی طبقهٔ علیا انبیاء اصفیادر. صلوات الله تعالی علیهم اجمعین
که انزال وحی وتنزیل. وارسال روح الامین جبریل علیه السلام ایله مشرف
اولوب تعلیم توحید وتقدیس ربانی. ووضع شرایع ونوامیس سبحانی
ایله دلیل وامین. ونشر صحایف هدایه وطی طوامیر ضلالت ایتمکله

ایتمکله رحمة للعالمین اولمشلردر. وبو مقام عقول مجرده عالم بالا و
نفوس مقدسه ملأ اعلی یه متصلدر. ومقام تحصیل وحدت ونفی تفصیل کثرة
وتجلی حقیقة الحقایق وظهور بقای ویبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام. وبو
مقالک وصفنده بسط عبارت مقتضی خسارت جسارتدر. پس اهل
عقل وکیاست. وصاحب فهم وفراست اولنلره بو مذکور اولان کلماتدن.
انسانک شرف وفضیلتی وسایر موجودات اوزرینه سبق وتقدمی ظاهر اولور.
ومزید خصوصیت وفضیلت که انسان انوکله مشرف اولمشدر اکثر مشایخ اهل
توحید وعرفای اصحاب اذواق ومواجید قتنده ملائکه وکروه کروبیه
دیرلمشدر. بیت نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل
آنچه در سر سویدای بنی آدم ازوست نظم

که سجده گاه ملک خاک آدمی زادست		گر آدمی صفتی از ملک گرو بری

ویسیر وسلوک مقامات وصول ایدنلردن نیجه راه رو راه برلر تصریح ایدیلر که مقام
انسانیت مقام ملکیتدن اعلی وبرتر. وانسان کامل اولملق ملکیتدن بار تبه
مؤخردر. اگرچه عامهٔ حکما وفلاسفهٔ الهیین. وبعض متکلمین قتنده امر بر عکس در
دایره ورتبت ملکیت اعلی واجل. ورتبهٔ انسانینک اعلاسی انک ادنی سینه
متصل وغیریدن افضلدر. وقدوهٔ ارباب یقین مولانا ابن یمین خدمتلرینه
منسوب اولان قطعه. مذهب مشایخ حقیقت. ومشرب سالکان طریقت
اوزره بو ترتیب اوزرینه انشاد اولنمشدر که قطعه

بجهادی چو زدم خیمه بصحرای وجود		ازجمادی بنباتی سفری کردم و رفت

وز نباتی کذرم بر سر حیوان افتاد	و بدیدم آن مرتبه را هم سپری کردم رفت
با ملایک پس از آن صومعهٔ قدسی را	نیک بر کشتم و نیکو نظری کردم رها
بعد از آن در صدف سینهٔ انسان بصفا	قطرهٔ هستی خود در کهری کردم و رفت
بعد از آن ره بر او بردم و بی این همین	همه او کشتم و از خود کذری کردم و رفت

و مذهب ثانی اوجه سین مذهب ایدن قطعهٔ مزبورده تغییر ترتیب ایدوب بیت رابعی ثالث ثالثی رابع. و مقام انسانیتی ملکیت دایره سندن مستفاد و اکا تابع ایدرلر. بو کلام نوع استطراد طریقی اوزره ایراد اولندی پس بیّنه اصل کلام و صدد مقامه رجوع ایده لم. ه و مقام نبوت. و طبقهٔ انبیاء کرام. و مرتبهٔ ثانیه مقام رسالت و طبقهٔ رسل عظام. مرتبهٔ ثالثه اولو العزم من الرسل که بعض علما قتنده درت در. نوح. هود. ابراهیم. محمد مصطفی علیهم الصلوة والسلام. و بعض آخر قتنده بش در نوح و ابراهیم و موسی و عیسی. و حضرت محمد مصطفی. و بعض علما عدد شریفلرین بر بیت ده نظم ایتمش. فقیر بیت ثانی ارسال صلوة ایچون الحاق ایدم

قطعه

اولو العزم نوح و الخلیل ابن آزر	و موسی و عیسی و الحبیب محمد
صلات صلوة من ملیک مهیمن	علی ارواحهم فی کل یوم تجدد

و مرتبهٔ رابعه مقام ختمیت. و منزلهٔ جناب خاتم علیه الصلوة الاتم الاکرم که کتف مبارکنده کی مهر نبوت. ذروحی و رسالتی ختم و سد ایتدی. و نص لولاک لما خلقت الافلاک ایله ترجیح ملائکه ایدنلرک اساس مذهبی هدم و رد ایلدی. مص سلام الله حسنا فی البرایا. علیه

علیه فی الغدایا و العشایا. پس مرتبهٔ انسان مراتب کاینات دن وسط و میانه ده حاصل در. اراده و کسب خیر ایله ذروهٔ اعلای مرتبه واصل و متابعت طبیعت و هوا ایله حضیض ادنایه نازل اولور. زیرا چون نفس مجرد و بدن عنصر محسوسدن مرکب و ملتئم در. لابد ایکی طرف که ملکیت و حیوانیت در انده مندمج و منتظم در. اکر جانب ملکیتی تکمیل و تصحیح و انی جانب حیوانیته تفضیل و ترجیح ایدرسه ملکدن افضل و مجرد محض دن اکمل اولور. زیرا جانب ملکیتدن صارف و مانع وجهت حیوانیته جاذب و دافع موجود ایکن تحصیل ملکهٔ ملکیت ایلدی. ملک خود داعیهٔ حیوانیتدن خالص و سالم. و محض خیر و ملکیت اکا لازم در. و کذلک طرف حیوانیته طالب و اول جانبی ملکیته راجح و غالب اولورسه حیوان محض دن اسفل و اقل و ماصدق اولئک کالانعام بل هم اضل اولور. زیرا حیوان قوت عقلیه دن دور و خاصهٔ ملکیتدن مهجور در. پس اکر حیوان و ماویهٔ شهوت محض ده قلورسه معذور در. بخلاف انسان که شمع عقل کف کفایتنده فروزان ایکن تنور شهوت و ضلالتده سوزان اولمق بی وجه و خارج عذر در. ه

قطعه

آدمی زاده طرفه معجونیست	از فرشته سرشته و ز حیوان
کر کند میل آن شود به از این	ور کند میل این شود بد از آن

و دخی معلوم اولا که انسانک حیواناتک اسباب معاشی ماکول و مشروب و ملبوس و منکوح جمله سی طبیعی در. غذاسی طبخ و ترکیب احتیاجندن عاری در زیرا نباتات مبتذله و لحوم نیّه. و ملابسی صوف و پشم و ریش در. که اصل خلقتده نابت و مناکحی دخی عقد نکاحسز ثابت در. و سلاحلری اصل ترکیب لریله حاصل و

تحصیل و صنع واشترا انعقید ندن بری در پس من جمیع الوجوه مزاج العله مرتب الاحوال
بخلاف انسان کیم جمله اغذیه واشربه ۰ وملابس واسلحه وجمیع ما لابدی اعمال فکر ورویتله
تحصیل ایتمکه موقوف ۰ نه زرع وطحن ایتمینجه غدایه قادر ۰ ونه غزل ونسج وخیاطت
قلمینجه لباسه مالک اولور ۰ اسلحه سی دخی جمله صنایعی وتحصیل وتکمیله محتاجدر
کذلک کمال معنوی جهتندن دخی جمله حیواناتک کمالاتی فطرتلرنده مرکوز ومجبول ۰
وسعی وکسب احتیاجندن خلقتلرنده موجود ومجعولدر ۰ اما انسانک کمال وشرف و
خیر وسعادتی رویت وفکر ایله اکتسابه ایتمکه موقوف وسعی وکوشش وهمت وورزش
ایله اجتلاب ایتمکه محتاجدر ۰ کلید سعادت وشقاوت کف کفایتنه ویرلمشدر
وزمام حصول نقص وکمال قبضهٔ اقتدار واکتسابنده قونلمشدر ۰ اکر عقل جمیل و
فکر نبیل ایله اجد طرفینی ترجیح ۰ وسلوک جادهٔ مستقیم ونهج صحیح ایدوب معارف و
فضائل جانبنه تحرک وسیران ۰ ومراتب تحصیل اخلاق واعمال حسنه ذروه سنینه ترقی
وطیران ۰ وکمالاتی قوتدن فعله خروج ۰ وافقدن افقه تعلی وعروج ایدرسه مخالط
ملاء اعلی ۰ ومقرب حضرت حق تبارک وتعالی اولور ۰ واکر زمام طبیعتی هوا وهوس الینه
ومرتبه اولی سنده که حیوانیت محض در اقامت وسکون قیلوب احوالی انتکاس
وحرکاتی انعکاس اوزره اولوب بوما قبوماتدنی وتسفل ۰ واسفل سافلین طبیعته
تنزل ایدرسه عاقبت مغتم اویه سوان ۰ وملازم بیغوله خذلان اولوب ۰ وسر الداربن
مقارن بئس القرین اولور ۰ **بیت** هی النفس ان تهمل تلازم خساسة
وان تنبعث نحو الفضائل تلهج ۰ **بیت** چون انسان اصل خلقت
وابتدای فطرتدن ایکی جانبه مائل ۰ وایکی جهته قابل در پس اکا معلم ومؤدب لازم ۰

لازم ۰ وداعی وهادی مهم در که بعضی تلطیف وترغیب واسطه سی ایله جانب
هدایته تحریک ایده لر نته کم دیمشلر در **بیت** نو اموزرا ذکر تحسین وزه
زتهدید وایذای استاد به ۰ وبعضی وسیلهٔ تعنیف وترهیب ایله
طرق رشاد وصوابه تسلیک ایلیه لر نته کم دیمشلر در **قطعه**

پادشاهی پسر بمکتب داد	لوح سیمینش در کنار نهاد ۰
بر سر لوح او نوشته بزر	جور استاد به که مهر پدر ۰

وحرکت جانب شقاوت وهلاک نعوذ بالله من ذلک قیلمقدن
بلکه سکون وترک سلوک مسالک ایتمکدن احتراز ۰ وسمت خیره سعی وکوشش
ایتمکه نشاط واهتزاز ایتدره لر ۰ زیرا جانب شقاوتده سکون وترک حرکت
کافی در ۰ وترک اسباب هدایته ۰ مباشره اسباب غوایت اولمغه وافی در ۰
یسرنا الله تعالی سلوک سبیل رضوانه ۰ ومنعنا وایاکم عن الرکون الی السکون
فی هاویة خذلانه **امر ثانی انک بیانندهدر** که نفس ناطقه انسانیه نک
کمالی ونقصانی نه نسنه در ونه نسنه ده در ۰ وخیر وسعادت ۰ وشر وشقاوت
غرض ندر ۰ اکرچه نفس انسانینک کمالی نه ۰ وسعادتی نده ایدوکی سابقا
معلوم اولدی ۰ لکن مزید تفصیل وارشاد ۰ وبعض نکات شریفه ۰ ومسائل لطیفه که
ذکر اولنمشدر ایراد ایتمک مهم اولدوغی ایچون بو مقاله وضع وبنیاد اولدی ۰
معلوم اولا که موجودات نفیس وخسیس هر شینک بر خاصهٔ مخصوصه سی واردر ۰ که اندن غیری
اشیا اول خاصه ده اکا مشارک ومساهم اولمز ۰ اکرچه اندن غیری افعالنده مشارکی
اولمق جایز وواقعدر ۰ مثلا سیفک بر خاصهٔ مخصوصه سی واردر ۰ واول اجسام کبیره

قطعنده کارکرلیک ویرانلیقدر ‌• وفرسک برخاصه سی واردر واول رهنما سوار مطیع وکر وفره قابل اولمقدر ‌• وبو خاصه لرده سیفه وفرسه برشی مشترک دکلدر اکرچه مطلقا برنده لیکده سیفه سکین دخی مشارک ‌• وفی الجمله باربردار اولمقده فرسه حمار دخی مساهم در ‌• واکر سیفدن اول خاصه حاصل اولمز ایسه انی پاره آهنه مساوی عد ایدرلر ‌• واکر فرسدن اثر مخصوص صادر اولمز ایسه انی خرنی تمیزه یکسان صیرلر ‌• پس اکرچه انسان دخی نیجه افعال واوصافده سایر حیواناته مساوی بل نباتات وجماداته مشارکدر ‌• لکن برخاصه مخصوصه واثر خاص معینی واردر ‌• که انده حیواناتدن برفرد وجمادات ونباتاتدن برشی انکا مشارک دکلدر ‌• وانسان اول خاصه ایله جمله اشیادن ممتاز وجمیع انواعدن متمیز وسرافرازدر ‌• واول خاصه نطقدر ‌• ونطقدن مراد نطق ظاهر که تلفظ حروف وتکلم الفاظدر دکلدر ‌• زیرا نطق ظاهر ایله انسان متحقق اولورسه تکلم ایدن احرس وآدمی انکم کبی ‌• وکاهی نطق ظاهر متحقق اولور ‌• وانسانیت متحقق اولمز نته کم ببغاده که طوطی دیدکلری طیردر ‌• بلکه مراد نطقدن قوت ادراک معقولات وفکر ورویته اقتدار ‌• وافعال واخلاق محموده ومذمومه تمییز ایتمکه تمکن در ‌• وبو خاصه انسانه انکیچون ویرلمشدر ‌• که انی مبدأ اول جل ذکره ‌• معرفتنه وصفات کمال ونعوت جلالی ادراکنه ‌• وسلسله وجودده اولان عقول مجرده ونفوس مطهره ‌• واجرام افلاک وعناصر وابداع مواليد ومرکبات ‌• وآفاق وانفسده مندرج اولان آیات ظاهره ‌• وبینات باهره ‌• بلمکه وسیله ایدوب قوت نظریه ایله بو قسمی تحصیل ‌• وقوت عملیه جهتندن اخلاق رضیه وافعال

افعال محموده اخلاق ردیه وافعال مذمومه دن فرق وتمییز ایدوب کسب سعادت ‌• وتحصیل فضیلت ایلمکیچون خلق واختراع ایدوب ‌• انی خلاصه عالم کن فیکون ونقاوه کارخانه ابداع ایتمشدر ‌• اول سببدندر که انسانک ملائکه اوزره تفضیلی وعلم آدم ایله تقریر قیلندی ‌• وما خلقت الانس والجن الا لیعبدون ای لیعرفون ایله تعبیر اولندی ‌• اما اول اوصاف وافعال ‌• که انده انسان سایر انواع مرکبات وحیواناته مشارکدر ‌• اعمال قوت شهوانیه کبی که انکله تحصیل ملاذ فانیه ‌• ومشتهیات زایله اولور ‌• واعمال قوت غضبیه کبی انکله تغلب وتسلط وقهر وانتقام اولور ‌• انلر نفس انسانی یه کمال دکلدر ‌• زیرا اول اوصافک مبرنده نفس انسانی یه حیوانات خسیسه مشارک بلکه غالب اولور ‌• مثلا غلبه قوت شهوانیه اکل وشرب قصدنده ایسه انده کاو وخر انسانه غالب وفایقدر ‌• اکر صفت باه وقوت جماع ایسه انده خنزیر مقدم وسابقدر ‌• وقوت بطش وتناورلک ایسه ‌• انده جاموس وفیل اکملدر ‌• واکر قوت قتل وبهادرلک ایسه انده ببر وپلنک افضلدر ‌• پس برصفت که انده بومقوله حیوانات خسیسه شریک غالب اوله ‌• عاقل انی کندویه کمال ایدنمکه نیجه طالب اولور ‌• پس ثابت اولدی که انسانک کمال مخصوصنی تحصیل ‌• وکمال مقدره سین تکمیل ایده سین ‌• وجوهر نفسنی قوت عملیه جهتندن رذایلدن پیراسته قیلسین ‌•

قوت علمیه جهتندن فضایل ایله آراسته

اقبل علی النفس واستکمل فضایلها		فانت بالنفس لا بالجسم انسان

پس بو تقریرایدن واضح اولدی که اول طایفه خبیثه ‌• وفرقه خبیثه ‌• که اعتقاد ردیلری ایله شعار شرعدن عاری جرکاب طبیعتلری چاه زندقه واباحتده

جاری اولوب انسانک سعادات حقیقیه سنی انکار • وانبیا علیهم الصلوة
والسلام بیان بیورد قلری تکالیف وشرایعی عبث اعتقاد ایدوب • مراد
نشأهٔ انسانی دن دنیاده غصه وغمدن آزاد • ماکل ومشارب لذیذه و
مناکح شهیه ایله مسرور وشاد اولمقدر دیوب ربقهٔ تکالیفه رقبهٔ انقیاد
طوتمقدن استغنا وتکبر • وبوته عبادات ومجاهداته کندویی زرخالص
ایدنلره استهزا وتمسخر ایدوب • صلوة وصیامه عادة البلد • وسلامة
الاهل والولد تسمیه ایدوب • کلمات کفرآمیزی تکلم • واشعار الحاد آمیزی
ترنم ایدوب دیرلر • رباعیه • انهاکه بزیر فلک دوارند •
• کاوان وخران بی دم وافسارند • •
• حزبنج بمرد ورفت وابنهار خری •
دز بیخبری هنوز زیر بارند • نعوذ بالله تعالی من الآفات
والهلاک فی الخرافات • وبو خرقهٔ مذمومه نک بعضی تصوف رسمی ومعرفت
ناقص دن دم اوروب زرق وخرافات • وشطح وطامات دن علم کوتوروب •
صفحهٔ دانش لری حرف دیندن پاک • کیمی شال پوش کیمی سینه چاک • بو زرلر
حاشا وکلا تصوف اثرندن دور • ومعرفت نیجه مرحله مهجوردر • نظم

• بنهاده ز تزویر وریا دامی چند	مارفته ره صدق وصفا کامی چند
• بگرفته ز طامات الف لامی چند	بدنام کننده نکو نامی چند •

چون محصل کلامری انسان که خلاصهٔ موجودات • وخلیفة الله تعالی الاعظم •
وتکریم وتفضیل حق جل وعلا ایله مفضل ومکرمدر • کمال وسعادتده حیوانات

حیوانات خسیسه ایله برابر وایجادندن غایت وغرض محض خواب وخوردر
دیمکدر • پس بو مذهب باطلک ابطالی • ورای عاطلک تزییفی اقامت برهان
وایراد دلیلدن مستغنی در • اما اتباعی فلاسفه حشر بدنی ومعاد جسمانی
اثبات ایتمکی بو مذهبه قریب • ومشرب تحقیقدن بی نصیب • عد ایلیوب
دیرلر • که چون کمال معنوی • وسعادات حقیقی اخروی • جنت جسمانی ده
اکل لحوم طیور • وثمار موفی وشرب انهار لبن وعسل مصفا • وتمکن غرف
قصور • وتمتع نکاح حور اولیجق • وحیوانات وبهایم مرتبه سینه تنزل • وسعادات
حقیقیه دن که معارف روحانی وابتهاجات عقلی در • تلهی وتغافل لازم اولور
اکابر انبیا • وافاضل اصفیا • ادانی انسان • بلکه بهایم وحیوان طریقه سنه
اقتفا • وجوهر گرانمایه ودر ثمین دن • سنک ریزه وخاک مهین ایله •
اکتفا ایتمش اولور • خصوصا لذات جسمانیه آلام سبق ایتمینجه مشهود اولمز •
ومشتهیات بدنیه نک سریری اولا بر مکروه اولمینجه موجود اولمز • مثلا
لذت اکل وشرب سابقا عطش وجوع اولمینجه اولمز • ولذت خواب وراحت
سابقه تعب وبیخوابی تحقق طوتمز • ولذت جماع اول وقت اولور که
سابقا اوعیه وآلات منی به مملو اولمغله دغدغه والم کله • تا استفراغ ایله
لذت حاصل اوله • جنت خود شوایب آلامدن صافی در • پس لذات
جسمانیه ماهیت جنته منافی در • اکثر فلاسفه نک مذهبی وبونانی لر •
کاسه لیسنک مشربی بودر • حتی ابو علی سینا اگرچه شفا ونجات کتابنده
حشر جسمانی اثباتن ایلدی ولی معاد رساله سنده ابطالنه زعمی اوزرینه نیجه دلیل

اقامت ایلدی • ونصیر طوسی خی تجرید کتابنده معاد اجسادی تقریر ایلدی
اما بو کتابده نفی جانبنی تحریر ایلدی • اما عاقلان آگاه واگاهان پر انتباه اساس
عقایدلرین شرایع انبیا اوزرینه تصحیح • وحکم اجانبهٔ حکمت یونانی اوزرینه تقدیم
وترجیح قیلدیلر • وتشکیکات مذکورهٔ اصغا • وبو مقوله شبهه واهیه ایله بنای شریعت
انبیایی الغا ایتمدیلر • **نظم**

کفته یونانیان سخام نفس است وهو •
کفتهٔ ایمانیان فرمودهٔ پیغمبر است •
نیست جز بوی نبی سوی خدا رهبر ترا •
از علی جو بو که بوی بو علی مستقذر است •
هرزه میکوید منجم ژاژ میخاید حکیم •
سرد واز تحقیق کارا که نبیذ ار باورست •

پس جمله اهل حق قنده که درخت ایمان روضهٔ جانلرنده ثابت در • حشر ابدان ومعاد جسمانی
صحیح وثابت در • بلکه جنس معاد انجق جسمانی یه محصور • وسعادت انسان کامل
جننده استیفای لذات جسمانی یه مقصور اولمق • مذهب مقبول رأی مؤید
ومنصور دکلدر • بل اعتقاد صحیح وحق صریح اولدر که معاد ایکی در جسمانی و
روحانی • وهر برنده لذات والام وار در مؤبد وجاودانی • وچون نفس
علاقهٔ بدندن آزاد اوله • عالم برزخه دخول ایلر • وبو عالمده نیجه مدت کذران
ایتمکله قدرت الهی • وقوت نامتناهی ایله موصوف اولور • بعده بقایه مناسب
بدن • ولقایه مستعد جسده اعاده اولنجق • لذت روحانیه وجسمانیه یی جمع
ایتمکه قادر اولور • وسعادت نشأتین ایله تحقق ایتمک استعدادی انده ظاهر اولور

اولور • ومع هذا اکمل اصفیا بنه لذائذ حسیه جانبنه التفات • ومشتهیات
جسمانیه یه اعتبار ایتمیوب جل همت ونهمتلری اول سعادت عظمی وابتهاج و
لذت کبری یه که عبارت وادئ یابانه قربت ایده مز • وبراق برق سیر افهام بیداکی
تعریفنده پیدا اوله مز • واول مشاهدهٔ جمال وجلال مهیمن متعالدر • محصور
ومقصوردر • نته کم حکایت اولنور که صلحادن برکمسنه جهان واقعه و
عالم منامده • ریاض رضوان وجنت رحمانه کیرور • واول کدر بشریتدن
صافی اعنی بشر حافی • قدس سره غرفهٔ جنتده اوتورمش • ایکی ملک ایکی طرفندن
خوان جنت لقمه لرین الوب دهاننه قورلر • ناکاه نظر ایدر کورر تخت عرشده
بر شخص برپای قائم • وچشملری کشاده حیران وهائم • متعجب اولوب
سؤال ایدر که بو نه شخص نامی • وعزیز کرامی در • جواب ویررلر که بو مست حق و
مدهوش مطلق بایزید بسطامی در • که اطعمهٔ جنت وثمار کوناکونه دکرانکیبی نکران
اولمیوب مشاهده واستغراق تجلی جمال ازلی ده بویله کذرانیدر • وبو اول
بایزیددر که مقام وحالندن بویله خبر ویرمشدر که •

شربت الحب کاسا بعد کاس • فما نفد الشراب ولا رویت

وبو فقیره شیخ سید علی بن میمون مغربیدن نقل اولندی که دیرلر ایمش کم جنت
ایکی در • جنت معارف روحانی • جنت اعمال جسمانی در • وعارف بو نشأهده
جنت معارفه کیرمک جایزدر • اما جنت اعمال اکا کیرلمز الا نشأه آخرتده
اما اول شبهه که لذات جسمانیه سابقهٔ آلام ولمسیه متحقق اولمز • پس جنت که آلامدن
صافی در • وجود لذات جسمانی یه منافی در • دیدکلری مدفوع ومرفوع در • زیرا

که لذات جسمانیهٔ اخرویه لذات جسمانیهٔ دنیویه نوعندن دکلدر که بوکا لازم
اولان خاصه اکا دخی لازم اوله. بلکه لذات جسمانیهٔ اخرویه بالنوع والحقیقه لذات
جسمانیهٔ دنیویه‌یه مخالف و مباینندر. غایةً ما فی الباب بعض خواص و عوارضده
مشارك و مقارندر. و اشتراك عوارض سببیله بری برینه محاکی و مشابه‌در
و حق جل و علا دار نشأهٔ اخریده اولان لذات خالصه و مشتهیات بی نهایه‌نك
نمونه‌سی اولمقچون بو لذائذ دنیویه‌یی که فی الجمله متشابه‌در خلق ایتدی که سبب رغبت و
اجتهاد. و باعث عمل عباد اوله. پس لذات جسمانیه‌یه سبق الم علی
تقدیر التسلیم لذات جسمانیهٔ دنیویه لازم و مقارندر. اما لذات جسمانیهٔ
اخرویه اندن منزه و اکا مباین‌در. بلکه اجسام اخرویه فی الحقیقه اجسام دنیویه
مباین و منفصل. غایةً ما بعض عوارضده قبول تجزی و احتیاج حیز کبی مشترك و
متصل‌در. بلکه متصوفه ذاهب اولدیلر که جسم واحد ایکی حیزده معاً متحیز اولمق
اجسام اخرویه‌ده محال دکل اکرچه اجسام دنیویه‌ده استحاله‌سی بدیهی‌در. و منکر
معاد اجساد اولان بو اعتقاده کلنرك بر شبهه‌لری دخی بودر که قوای جسمانیه
تحریکات و افعال غیر متناهیه‌یه مبدأ اولمق محال. و مرکبات جسمانیهٔ مدت مدید
متحقق اولدقدن صکره لازم البطلان و الانحلال‌در. و دوام احتراق جسم محترق
بعینه باقی اولمغله اجتماعی بدیهی البطلان‌در. زیرا احتراق اجزایه موجب افتراق
و مرکبه موجب انحلال و انمحاق‌در. و بونده تردد ایتمك طور عقلدن
بیرون. و سفسطهٔ محض و مکابرهٔ صرفه مقرون‌در. و بو شبهه‌لرك دخی جوابی نسق مذکور
و اسلوب سابقدن مستفاددر. زیرا دیدکلری آثار و احکام دنیاده اولان

مرکبات و اجسامه مخصوص‌در. و اجسام عالم آخرتك احکامی بو احکامدن مباین
و عقل عالم ملکوتك ادراك احکامندن معزول ایدوکی کلام اهل کمالده منصوص‌در.
پس اول عالمه بو عالم خواصین اثبات ایتمك رای کاسد. و قیاس غایب علی الشاهد
ایتمك ~~میزان انبیك~~ میزان اهل اصولده قیاس فاسددر. و اکابر اساطین
حکما. و افاضل مشایخ تصوف و بعض علما. عالم مثال ایله مسمی عالم اثبات
ایدوب ایتدیلر که عالم اجسام مادیه و عالم ارواح مجرده. بیننده بر عالم
واردر که عالم اجسام کثیفه‌دن لطیف. و عالم ارواح لطیفه‌دن کثیف.
قابل تجزی و انقسام اولمقده اجسامه مشارك. و هیولی و صورتدن مجرد
اولمقده عالم ارواحه مساوی‌در. و هر شی که بو عالمده مقصوددر.
البته انك مثالی عالم مثالده موجوددر. یا صورتده متحد اولمغله نته کم علمك
صونك مثالی عالم مثالده دخی صو اوله. یا صورتده مخالف اولمغله نته کم علمك
مثالی عالم مثالده سود اوله. و اخلاق رضیه و اعمال صالحه‌نك مثالی
بساتین و ریاحین. و ثمار و انهار لذةٍ للشاربین. و اخلاق ردیه و اعمال
فاسده‌نك مثالی ظلمات و غیاهب. و حیات و عقارب و غساق و
غسلین اولور. و عالم رؤیا و احوال واقعه که جمله انام حالت نعاس و
منامده. مشاهده ایدرلر بو عالمدندر. و ارباب سلوك بو عالمی ایکی قسمه
تقسیم. و وجه حصری بو وجه اوزره تفهیم ایلدیلر که مثال بوندن خالی دکلدر.
که تحقق و حصولی و اهل تصفیه‌نك اکا اتصال و دخولی قوت خیاله موقوف
و محتاج اوله. اکا مثال مقید دیرلر. یا وجود آلت خیال و قوت حس باطنك

میزان صح

عالم صح

انک تحقق وتمثلنده مدخلی اولمیه اکا مثال مطلق دیرلر. وبعض اصفیا قوت
ریاضت ومجاهده ایله بو عالمک ولایات واقالیمنه دخول ومشاهده
ایتدکلرینی حکایت ایلدی ودیدی که بو عالمده ایکی شهر واردر. برینک آدی
جابلسا. وبرینک آدی جابلقادر. وبو شهرلرک خلایقینک شمارندن
اعداد وارقام معزول. وعجایب وغرایبی خارج اطوار افهام. وبیرون ادراک
اوهام وعقولدر. وارباب کشف وتصفیه بو عالمک مشاهدهٔ عجایبنه مستعد
واکثر کرامات وخوارق وتصرفات اولیا بو عالم اسرارندن مستمددر. واکابر
ائمهٔ دین رحمهم الله بو عالمک اثباتنه تلویح. وبعض اسرارنه تصریح ایتدیلر.
حتی اعلم الناس حضرت ابن عباسدن مرویدر که بو عالمدن غیری بر عالم
واردر. هر نسنه که بو عالمده واردر انک نظیری انده حاصل. حتی بنم کبی انده
بر ابن عباس واردر. وارباب کشف وتصرف. واصحاب صفوت و
تصوف ذاهب اولمشلردر. برزخ عالمنده که روحک بدندن مفارقتی ایله
قیامت کبریده ینه ابدانه اعاده سی ارهسیدر. عالم مثالدن مستمددر.
چون نفس بدندن مفارقت ایلیه نفسده اولان اکر ایمان ومعرفت وخلق
حسن وعمل صالح انوار واضوا. وریاض وبساتین وحور وقصور. وغلمان
کانهم لؤلؤ منثور اولور. هر عمل کندویه مناسب صورتنده ظاهر اولور.
وکذلک جهل وضلال واخلاق ردیه. واعمال قبیحه نیران وظلمات و
عقارب وحیات صورتنده نمایان اولور. ونفس صالح جنات وما فیهانک
کندو حاملدر. ونفس طالحک نیران وحیات وعقارب کندوده حاصلدر.

مطلب

حاصلدر غایت ما فی الباب مادام که نفس بو نشأهده در. انی احساس ایدهمز.
علایق بدن وصور محسوسات انک ادراکنه مانعدر. چون نفس بدندن مفارقت ایدر
مانع مرتفع اولوب کندوده مکمون ومکنون اولان ملکاتی فی الحال صور مناسبه ده احساس
ومشاهده ایلر. وتمثیل ایلرلر که بر مست مدهوش. یا مخدرات استعمالی ایله بیهوش اولمش
کمسنه نک قوینده معشوقهٔ زیباسی همخوابه اولمش اوله. یا حیات وعقاربله جیب ودامانی
طولمش اوله. چون کیفیت بیهوشلیغی کیده. وعقل وحسی عودت ایده. سعید ومنعم اولانی
کوره که معشوقه روانجذن معطر مشام. وصفای تن نازک اندامندن ول جمله سرور
لذت بولیبور که نطاق کلام احاطه تقریرندن عاجز. وشقی معذب کوره که زهر مار
ونیش عقرب خونخواره جانه کار ایتمش. نعوذ بالله تعالی شدة آلامین اقلام تحریر ایدهمز
ووفرت عذابین اوهام تصویر قیلهمز. مثنوی نفس وشیطان با تو وتو خفته ترسم تا بدا
مرده یابندت که مار وکژدمت در بسترست. پس بو احوال اهوال
عالم مثالدر. اما فاضل نحریر سعد تفتازانی بو عالم مثالک اثباتنی شرح مقاصدنده
نقل ایتدکدنصکره ایدر که وقتا که بو دعوی مطلب عالی. وایراد ایتدکلری دلیل ضعیف و
واهی اولدیسه محققلر اکا التفات ایتمدیلر. لکن مرادی محققلردن ایدکندن ارباب نظردر
که مطالب عقلیه لرنده مرشد عقله اقتدا. ودفع ظلمات جهالاتده شمع عقل وچراغ نظر
ایله اهتدا ایدرلر. اما عاقل لبیب. وفطن اریبه لایق اولدر که اکر نور کشف ووجدانله
بو عالمه واصل اولمز ایسه باری انی بقعهٔ امکانده. وحظهٔ احتمالده قویوب انی زاویهٔ ابطال
ونیغولهٔ نفیه سورمیه. نته کم پیشوای ارباب فکر ونظر. شیخ رئیس ابو علی بن سینا.
دیمشدرکه هر مطلوب ومدعی که سنی اندن قایم برهان منع ودفع ایتمیه. انی بقعهٔ امکانه تسریح ایله

زیرا برهانیتنک نفی و ابطالنه ذاهب اولمق عیب و نقصان اولمقده برهان
مقتضاسینه بی وجه مخالفت ایتمک کبی در • و شیخ اشراق شهاب الدین سهروردی قدس سره
اثبات انوار روحانیه ایتمکده اساطین حکمادن نقل ایتدکدن صکره ایدر که چون اهل عالم
اثبات حرکات کواکب و افلاکده که ارصاد جسمانیه ایله اولور • اکابر ریاضیین ابرخس
و بطلمیوس کبی ایتدکلری ارصاده تقلید ایدوب علوم هیئتی بنیاد ایتدیلر پس اثبات
انوار روحانیه ده که ارصاد روحانیه ایله اکابر اساطین حکما اشراق که حکما کلدانیین
و حکماء فرس قدیم و حکماء یونانیین انباذقلس و هرمس و فیثاغورس و سقراط و
افلاطون کبی ایتمشلردر • و نور کشف و تصفیه ایله عین الیقین کورمشلردر • طالب عقائد
انلرک ارصادینه دخی تقلید ایلسه نه بعید اوله • والحاصل الیف و عادت •
و تشکیکات ارباب ضلالتدن حادث اولان استبعادلری شرایع انبیا و
قواعد حکما • و اشارات و اذواق عرفانک نقض و ردینه طریق ایتمک جایز دکلدر •

بیت منکر چه شوی بحالت زنده دلان ‖ نه هرچه ترا نیست کسی را نبود •

چون احوال معاد و حشر ارواح و اجساد دده • بو مقدار کلام ذکر و ایراد اولندی
پس ینه اصل کلامه و صدد مرامه رجوع ایده لم • و اول انسانک کمال و نقصانی
تفاصیلی ایدی • والحاصل انسانده اوچ قوت واردر • ذاتنده مندرجدر
و اول قوتلر شرف و نقصانده متفاوتدر • ادناسی قوت بهیمیه درکه اکا نفس بهیمی
دیرلر • و اوسطی قوت سبعیه و نفس سبعی در • و اعلاسی قوت ملکیه و نفس
ملکی در • نفس ادنی ایله بهایمه مشارک و متقارن • ملائکه دن ممتاز و مباین • و نفس
اعلا ایله ملائکه یه مساهم و مشارک • و بهایمه مخالف و متارک در • زمام اختیار

اختیار کف تمکن و اقتدارنده در باد فنایه ایدوب محلّه بهایمده تمکن و منزل بهائمده
توطن ایتمش اولور • و اکر نفس اعلایه اتباع • و نفس ادنی مقتضاسندن امتناع ایدرسه
حضیض حیوانیتدن خروج • و ذروه ملکیته عروج ایتمش اولور • و قرآن عظیم و تنزیل
کریمده • بو نفسلره اشارت نفس اماره • و لوامه • و مطمئنه ایله اولنمشدر • نفس اماره
دایما سوء و فحشا • و شهوت و اهوا ارتکابنه امر ایدوب اصرار ایدر • نفس لوامه کاهی
ملابسه شهوات ایدوب بعده ندامت • و کندویی سرزنش و ملامت ایدر • و نفس
مطمئنه تحریکات نفسانی و شیطانیدن نجات و خلاص بولمشدر • و طریق خیر و
صلاح اوزره مستقر و مطمئن اولمشدر • محاسن افعال و اعماله ملازم و
مکارم اخلاق و اوصافه مداوم در • مثال و حکما دیرلر که بو نفسلرک بری بی حد
نفسده صاحب ادبدر اول نفس ملکی در • و بری بی حد اکر حد نفسده صاحب
ادب دکلدر لکن قابل تأدیبدر • و اول نفس سبعی در • و بری نه حد نفسده صاحب
ادب در و نه قابل تأدیب • و اول نفس بهیمی در • و نفس بهیمینک خلقتندن غرض
بقای بدندر • زیرا نفس ناطقه نک طریق تحصیل کماله مرکبی در • و نفس سبعینک خلقتندن
غرض کسر نفس بهیمی در • زیرا نفس بهیمی استیلاسندن متوقع اولان ضرر بونکله
مندفع اولور • و بعض حکما بو اوچ نفسی اکا تشبیه ایتمشلر که بر مربطه ده بر فرشته
و بر کلب • و بر خنزیر جمع اولمش اوله • مثال و بعض حکما شو وجهله تمثیل ایلرلر که بر کمسنه
بر بهیمه یه بینوب بر کلب اوبدوروب شکاره کیتمش اوله • اکر حکومت و تصرف آدمک
اولورسه هم بیندوکی بهیمه و هم ایتدوکی کلب صیدی مقتضای عقل ورزر
استعمال ایدرسه • و هر برینه مناسب اولان قوتینی ویروب شرط استراحتینی رعایت

قیلورسه اوچی دخی برمراد وکامران اولوب کلب صید الوب فضلات اعضاسندن
تغذی وتلذذ تام ایدوب • ومرکبی دخی وقت عمله‌ده اگرچه برمقدار تعب چکر و
پاره نصیب نصب کورر لکن وقت استراحتده مرتع گیاه لطیف • ومنبع میاه
نظیفدن متمتع اولور • وانسان دخی صید معتبر وشکار مرغوبه مالک اولوب امن
صحت • وفراغ وعافیت ایله مسکن مألوفنه واصل اولور • اگر حکم وتصرف انسانک
اولمیوب مثلا حیوان مرکبک اوله • لابد سمان ایرافدن آب وسبزه خیال ایندوکی جانبه
بی اختیار روان ودوان اولوب • بالاخره آب صندوغی سراب • وسبزه ظن
ایندوکی شوره زمین خراب چیقوب عمرانده راجع • وسبزه زار صحیحده رانع
اولمقدن فرصت دخی فوت اولوب • جوع وعطش وتعب ونصب ایله بیابان
دور • وخراب نامعمورده • هم فرس وهم فارس • وهم کلب صید حارس
هلاک وتلف اولورلر • اگر حکم وتصرف کلبک النده اولورسه • اول ظالم اولان
شنیع صید فریبه وشکار مرغوب تصور صنوب بی اختیار کندویی یا خارستان
صعب یا وادی ژرفه القا ایدوب کندویی اهلاک • ودرپی اولان فارس و
فرسی اتلاف ایلر • چون مقدمه‌ده کلام بو درجه‌یه واصل وموقوف علیه
مباحث آتیه اولدیغی معارف حاصل اولدی • شمدیدن صکره فنون مذکوره‌یه که
مقصد کتاب • ومطلب فصل الخطاب در شروع ایدوب اوچ کتاب مستطابده
ایراد ایده لم •

کتاب اول علم اخلاق بیاننده وشرح رموزنده در

مقدمهٔ کتابده مرور ایلدی که حکمت عملیه‌دن قسم اولان علم اخلاق برعلم درکه

که اخلاق وافعال نفس انسانیدن بحث ایدر • بوجهتدن که قنغیسی محمود ورضی در
که اجتلاب قیلنه • وقنغیسی مذموم وردی درکه اجتناب اولنه • پس بو علمده هر
شخصک علی‌حده احوالی اعتبار اولنوب • اهل منزلیندن واهل مدینه‌سندن کمسنه‌نک
اختلاطی جهتندن اولان احوالی اعتبار اولنمز • پس بو علم مفرد منزله‌سنده در •
وعلم تدبیر المنزل وسیاسة المدن که انلرده شخصک سایر ابنای نوعی ایله اولان اختلاط
ومعامله‌سی معتبردر • مرکب منزله‌سنده در • چون مفرد مرکبدن وزره طبعا مقدم در •
پس علم اخلاق دخی علم تدبیر المنزل وسیاسة المدینه اوزرینه وضعا تقدیم اولندی •
وبو کتاب دخی مبوب اعنی نیچه باب اوزرینه مرتب در •

باب اول خلقک اقسامنه تقسیمی بیاننده واجناس فضائل ورذائل نه ایدوکنک شرح وعیاننده در

خلق برملکه درکه انک سببی ایله نفسدن افعال سهولتله صادر اولور • وفکر ورویته
محتاج اولمز • وبو تعریفک تفسیری اولدر که ملکه هیأت نفسانیهٔ راسخه‌یه دیرلر
زیرا کیفیت نفسانیه ایکی قسم در بری حال وبری ملکه در • زیرا سریع الزوال وغیر راسخ
اولورسه خجالت وضحک کبی حال دیرلر • اگر بطیء الزوال وراسخ اولورسه سخا وشجاعت
کبی اکا ملکه دیرلر • پس اولا خلقک تعریفنده ملکه ذکر اولندی بو کا بناء که اگر
کیفیت نفسانیه ملکه اولمیوب راسخ اولمیوب سریع الزوال اوله خلق اولمز • بعده تعریف
خلقده ذکر اولندی که انک سببی ایله نفسدن افعال سهولتله صادر • بو قیدی انکیچون
ذکر اولندی که کیفیت نفسانیه ملکه اولسه اما انک سببی ایله نفسدن افعال صادر اولمسه
اکا خلق دیمزلر • وکذلک افعال صادر اولمغه سبب اولسه اما سهولتله صادر اولمیوب

عسرتله فکر وتأمل ایله صادر اولمغه سبب اولسه بیله خلق اولمز اما قیود مذکوره جامع
اولوب وافعال انک سببیله بی تأمل صادر اولسه اکا خلق دیرلر مثلا برکمسنه دن
نادرا بذل واحسان ایتمک واقع اولور اما اکا خلق سخاوت دنلمز زیرا ملکه اولمدی
ودخی برکمسنه یه بذل وسخاوت عادت اولسه اما نفسنه متصل جبر ایتمکله وتکلف وزحمتله
اولسه بیله خلق سخاوت انده موجود دکلدر زیرا بذل وعطا سهولتله صادر اولمدی
اما برکمسنه یه دائما سهولتله بذل مال وفیض عطا ایتمک مقرر اولسه شویله که بذله قدرت
محقق وموانع مرتفع اولنجق بذل اتممسی مقرر اولسه انده خلق سخا حاصل ومتحقق در

تقسیم خلق

چون خلق نه نسنه ایدوکی معلوم وماهیتی مفهوم اولدی شمدیدن صکره تعریفدن
رجوع وتقسیم اقسامنه شروع ایدهلم افاضل سلف شویله ذکر ایتدیلر خلق خالی دکل
که کمال اولان نسنه یه سبب اوله یا نقصان اولان نسنه یه سبب اوله قسم اوله فضیلت و
خلق حسن دیرلر سخا وشجاعت وحلم کبی قسم ثانی یه رذیلت وخلق قبیح دیرلر
بخل وجبن وخفت کبی قسم ثالث نه فضیلت ونه رذیلت در خیاطت وفلاحت
کبی نرم بو کتابده قسم ثالثدن بحثمز یوقدر بلکه یا قسم اولدندر که معلوم اولوب
تحصیل واکتساب اولنه یا قسم ثانیدندر که مفهوم اولوب حذر واجتناب قیلنه
بو تقسیم خلقک اقسام اولیه سینه تقسیمی در که فضیلت ورذیلتدر اما خلقک
اقسامی وانواعی چوقدر انلره دخی تقسیم اولنمق لازم در که اقسام وانواع مذکوره
معلوم اوله مقدمه کتابده اشارت کچمش ایدی که نفس انسانی نک ایکی قوتی واردر
بری سی قوت مدرکه درکه نفس انک سببیله ادراکات عقلیه یه قادر اولور ایکنجی سی قو

قوت محرکه درکه نفس دن انک سببیله تحریکات بدنیه صادر اولور وبو ایکی قوتک
هر بری سی ایکی شعبه یه منشعب ایدی قوت مدرکه نک بر شعبه سی قوت نظری وشعبه اخری سی
قوت عملی ایدی وقوت محرکه دخی ایکی شعبه ایدی بری شعبه محرکه شهوانی وبری سی
قوت محرکه سبعی ایدی پس بو درت قوت بدن انسانده کارکر اولوب نیجه افعال
صدورینه سبب اولورلر اگر بو قوی دن صادر اولان افعال مقتضای عقل صحیح و
وجه جمیل اوزره واقع وحد اعتدال اوزرینه صادر اولورسه اول خلق که بو نوع
افعاله سبب اوله فضیلت اولور واگر اعتدالدن خارج اولوب یا افراط
یا تفریط جانبنه مائل واقع اولورسه بو مقوله افعاله سبب اولان قوت رذیلت
اولور پس قوت نظری مهذب اولوب اندن اعتدال اوزرینه افعال صادر اولورسه
اول خلق حکمت در واگر قوت عملی مهذب اولوب اعتدال اوزرینه افعال صدوره
سبب اولورسه اول خلق عدالت در اگر قوت محرکه شهوانی مهذب ومؤدب
اولوب افعال معتدله صادر اولورسه اول خلق عفت در واگر قوت غضبی
مهذب ومؤدب اولوب افعال معتدله یه سبب اولورسه اول خلق شجاعت در ومنشاء م
پس اصول فضائل بو درت خلق در اعنی حکمت وعدالت وعفت و
شجاعتدر وبو فضائل اربعه که اعتدالدر هر برینک ایکی طرفی اعنی طرف
افراطی وطرف تفریطی رذیلت در مثلا قوت نظری نک اعتدالی حکمت و
جانب افراطی جربزه وجانب تفریطی بلادتدر وبو ایکی طرف رذیلتدر
وقوت عملی نک اعتدالی که عدالت در جانب افراطی وتفریطی یوقدر بلکه
بونک همان بر ضدی واردر اکا جور دیرلر وقوت شهوی نک اعتدالی

عفت در • و جانب افراطی فجور در • و جانب تفریطی خمود در • و بو ایکیسی رذیلت در
و قوت غضبینک اعتدالی شجاعت • و جانب افراطی تهور • و جانب تفریطی
جبن در • و بو اول تقریر در که خواجه نصیر طوسی کتاب اخلاق ناصریده ایراد
ایلدی • و امام ربانی مرشد اکمل حجة الاسلام ابو حامد الغزالی حضرتلری دخی
کتاب احیاء العلوم ده بو اسلوب اوزرینه ایراد ایلدی • محقق منع ایدوب دیدیلر که
عدالت خلقی حکمت و عفت و شجاعتک اجتماعندن حاصل اولور • زیرا بو اوچ
خلق مجتمع و ممتزج و متسالم اولیجق اوچنک ترکیبندن بر حالت متشابهه •
حادث اولور که اول فضایلک کمالی و تمامی اولوب اکا عدالت تسمیه اولنور •
انتهی کلامه • لکن مخفی کلدر که عدالت اول اوچ خلقدن مرکب اولیجق عدالتی
اقسام خلقدن بر قسم مستقل • و اول اوچ قسمه مقابل عد ایلمک موجه دکلدر •
زیرا مشهور و متقرردر که مقسم ده و اقسام ده قید وحدت معتبردر • اقسام ثلثه یی
جمع ایدوب بر قسم دخی اعتبار ایلمک لایق دکلدر • مثلا کلمه اسم و فعل و
حرفه تقسیم ایتدکدن صکره بو اوچ قسمی بر قسم آخر اعتبار ایدوب •
مجموع اقسام کلمه دردر دیمک جایز دکلدر • پس اولی و احسن اولدر که اصول
فضائل و
اخلاق حسنه اوچ قسمه حصر ایده وز • و تقسیمی بو وجه اوزره ایراد ایده وز که
چون انسانده اوچ قوت واردر • و بو اوچ قوته اوچ نفس دخی اطلاق اولنور •
بری نفس ملکیدر که مبداء قوت ادراک و تمییز معقولات و مدرکاتدر • ایکنجیسی
نفس سبعیدر که مبداء غضب و اقدام انتقام و شوق تسلط و ترفع و جاه و
تغلب بو قوتله در • اوچنجیسی نفس بهیمیدر که مبداء طلب ملاذ و مشتهیات و

و واسطه سی اکل و مشارب و مناکح در • پس اصول فضائل دخی بو اوچ قوته کوره
اوچ در • زیرا اگر قوت ملکی حد اعتدال اوزرینه متصرف اولوب افراط و تفریطه میل
ایلمزسه اول خلق حکمت در • اگر افراط اولورسه اکا جربزه دیرلر • رذیلت در • مثلا
قوت عاقله حیل و تزویرات • و مضاحک و مسخره لیق امورنده عجایب اختراع
ایتمکه صرف ایله • و تفریطی بلادتدر • که ادراک حقایق و تمییز معقولات ایتمکدن
عاجز • و افعال محموده یی افعال مذمومه دن فرق و تمییز ایتمکه قادر اولمیه • و نفس
سبعی اگر اعتدال اوزرینه تصرف ایدرسه حاصل اولان خلق شجاعت اولور • و اگر
افراط ایدرسه تهور اولور که انسان کندوسینی بی نفع مهالکه القا و مقاومتی
حد امکان و دایره قدرتندن بیرون اولن دشمنله مقابله و مقاتله ایدوب کندوسینی
یا اهلاک یا اضرار ایتمک در • و بو قوتک تفریطی جبن در • که عقلا صبر و ثبات مستحق و
وانهزام و هروب
مقاتله و مقابله ممدوح اولان یرلرده جزع و فزع و فتح ایدوب مخنثلر زمره سینه
داخل اولمقدر • و نفس بهیمینک اعتدالی عفت در • که شرع و عقل تجویز و تحسین ایتدوکی ماکل و
مشارب و مناکحده علی وجه الاعتدال تصرف و تناول ایتمک در • و بو قوتک
افراطی فجور در • که دایره شرع و عقلدن تجاوز ایدوب محرمات و مکروهاتی تناول
ایتمکدر • و فواحش و قبایحدن تمتع و تلذذ قیلمقدر • و بونک تفریطی خمود در • و خمود
اولدر که بالکلیه ترک شهوات مباحه ایدوب یا اهلاک بدن یا انقراض نسل و عقبه
اولمغه مؤدی اولوب تناکحوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم ولو بالسقط حدیث
شریفنه مخالفت قیله • و چون بو اوچ فضایل بر شخصده توفیق الهی • و سعادت
نامتناهی ایله مجتمع • و کوکب سعادتی بو اوچک اجتماعندن اوج رفعته طلوع ایله

اول شخص عدل اولور بو اوجوک مجموعنه عدالت دیرلر • و عدالتک ضدی
سمان جور در • وجور بو اوج فضایلک بریسی معدوم اولمغله متحقق اولور •
و بو اوج فضیلتک فروعی واردر • ان شاء الله تعالی شرح و بیان اولنسه گرک •
و جمله عالم و آدمده بر نه فضیلت وارسه یا بو اوجدن بریسی در یا انلرک برعددر
و جمله اهل عالم و افرادبنی آدمک ابتهاج و افتخاری بونلر ایله در • حتی نسلی ایله
افتخار ایدن کمسنه آبا و اجدادنه بونلر ایله متصف اولمق ملاحظه‌سی ایله
افتخار ایدر • و معلوم اولا که فضائل ثلثه دن بریسی حکمت در دیدک • بو
حکمت مشهور حکمت که موجودات خارجیه بقدر الطاقة البشریة بلمکدر دیو
تعریف ایتدک ایدی اول معنایه حکمت دکلدر • و بر حکمت دخی وار ایدی که حکمت
عملیه معناسینه در اول دخی دکلدر بلکه بو حکمت لفظی نک معنای ثالثی در • جون بو
نکته معلوم اوله بو مقامده ایراد اولنان سؤاله جواب ظاهر اولور • و سؤال
بو در که حکمت خود حکمت نظری و حکمت عملی یه تقسیم اولندی و حکمت عملی
دخی علم اخلاق و علم تدبیر منزل و علم سیاسة المدینه یه تقسیم اولندی پس اخلاق دخی
بو مقامده حکمته و عفته و شجاعته تقسیم اولنمق تنجه راست اولور • زیرا حکمت
بنه کندونک قسمی اولوب تقسیم شی الی نفسه والی غیره لازم کلور • و فقا که معلوم
اولدی که بو اخلاقدن قسم اولان حکمت اول منقسم اولان حکمت دکل قسم آخردر
تقسیم شیء الی نفسه والی غیره لازم کلمیوب سؤال بالکلیه مندفع اولدی •

باب ثانی اجناس فضائل مذکوره نک تحتنده مندرج اولن انواع بیانندهدر

اگرچه اجناس فضائل مذکوره نک تحتنده واقع اولان انواع و اصنافی خارج حوصله

حوصله کنایدر اما بز افاضل سلفه اقتدا و اقتفا ایدوب • و انواع فضائلک
فضائلک مشهورلرین ذکر ایتمکله اکتفا ایتدک • اما اولا جنس حکمت
تحتنده اولن انواع ایکیدی نوعدر اولکیسی ذکا • ایکنجیسی سرعت فهم
اوچنجیسی صفای ذهن • دردنجیسی سهولت تعلم • بشنجیسی حسن تعقل
التنجیسی تحفظ • یدنجیسی تذکر • اما ذکا بر ملکه در که انک سببی ایله مقدماتدن
استخراج نتاج و مواد ادله دن استنباط مطالب ایتمک سهل و آسان اولور
و بو ملکه مقدمات منتجه دن انتاج مطالب ایتمکه مزاوله و مداومت ایتمکله حاصل
اولور • اما سرعت فهم بر ملکه در که انک سببی ایله لوازمدن ملزوماته • و
قضیه دن عکس نقیضنه و عکس مستوی سینه توقف ایتمکسزین سرعت انتقال
حاصل اولور • و حاصل فرق ذکا و سرعت فهم مابینده ذکا فکر و نظرده
اولور • فکر و نظر امور معلومه ترتیب ایدوب بر مجهوله متادی اولمقدر •
اما سرعت فهم فکر و نظرده اولمز غیریده اولور • زیرا لوازمدن ملزوماته
انتقال و قضیه دن عکس نقیض و عکس مستوی یه انتقال فکر و نظر دکلدر •
نته کم علم میزانده تحقیق اولمشدر • اما صفای ذهن بر ملکه در که انک سببی ایله
نفس اضطرابسز و تشویشسز استخراج مطالب ایتمکه مستعد اولور • اما
سهولت تعلم بر ملکه در که انک سببی ایله نفسه حدت و تیزلک حاصل اولور
که خاطر متفرقه مانع و دافع اولمیوب کلیتی ایله مطلوب جانبنه توجه ایدوب
تحصیل ایدر • اما حسن تعقل بر ملکه در که انک سببی ایله بحث ده و اکتشاف
مطالب ایتمکده مرماده مناسب اولن حد و مقداری حفظ و رعایت ایدر

شرح و م

شویله که نه واجب اولن نسنه‌یی ترک و اهمال و نه مدخلی اولمینی اخذ و
استعمال ایلیه **اما تحفظ** بر ملکه درکه آنک سببی ایله نفس تعقل و تحصیل
ایتدوکی صور معقوله و متخیله‌یی کما ینبغی حفظ ایلیه **اما تذکر** بر ملکه درکه آنک
سببی ایله نفس حفظ ایتدوکی نسنه‌لری هر زمانده مراد اولسه تذکر و
ایراد ایلیه انواع فضیلت حکمت بونلردرکه ذکر اولندی

اما شجاعت تحتنده اولن انواع اون بر نوعدر

اولکی کبر نفس ایکنجیسی نجدت اوچنجیسی علو همت دردنجیسی
ثبات بشنجیسی حلم آلتنجیسی سکون یدنجیسی شهامت سکزنجیسی
تحمل طقوزنجیسی تواضع اونجی حمیت اون برنجی رقت در **اما
کبر نفس** اولدرکه کرامت و هوانه مبالات و فقر و غنا دنیا
و عباره التفات ایتمیوب بلکه مدح و ذم خلایق قتنده یکسان و
رد و قبول طوایف نظر همتنده متساوی اولوب امر ملایم و غیر ملایم
تحملنه قادر و تقلب احوال و مشاهده مخاوف و اهوال ایله قصر همتنه
قصور کلمک نسنه اندن صادر اولمیه و بو مقام عظیم و خلق کریم در
که تسنیم رو انجی راه طلب حالا کلمزندن غیری یه میسر و تسنیم شواهق
منازل عشق و فنایی پاکلردن غیری یه مقدر اولمز نته کیم دیمشلردر

رباعیه
برخاستن از جان و تن می باید
پیراستهٔ ز خویشتن می باید
در هر قدمی هزار بند افزونست

بس

٤٥

بس کرم رو و بندشکن می باید

و مدح و ذم عوام
انسان طالبان مطالب عالیه قتنده یکسان اولمق لازم در نته کیم
صاحب اسرار حضرت خواجه عطار قدس سره دیمشلردر **بیت**

مدح و ذمت کر تفاوت میکند
بتکری باشی که او بت میکند

اما نجدت اولدرکه نفس مواضع مخاوف و اهوال و هجوم عظام
احوالده صبر و ثبات و تحمل و اثبات ایتمکه قادر اولوب جزع و فزع
و عرضی ایله امور نامناسب صادر اولمیه **اما علو همت** اولدرکه
نفس طالب جمیل حقیقی و کمال ذاتی قیلمقده مطمح نظری عالی و محل رتبتی
بلند اولوب بو جهانک رفعت و جاه و سعادت و شقاوتی نظر
اعتبارندن ساقط اقبال و رفعتده راضی و ادبار و ذلتندن ساخط
اولمیه حتی مرارت مرک تجرعندن دخی تنفر و اضطراب کوسترمیه نته کیم
مکارم اخلاق و معالی همت میداننک فارسلری ما دیوانکان مرک
آشامیم دیرلردی و بعض افاضل عشاق نظم ایتمشلردرکه **رباعیه**

ان مرد نیم کز عدمم بیم آید
کان نیم مرا خوشتر ازین نیم آید
جانی دارم بعاریت داده خدای
تسلیم کنم چو وقت تسلیم آید

اما ثبات اولدرکه آنک سببی ایله طلب کمال یولنده
آلام و شدایدنه تحمل و مصابرت و بلایا و نوائبنه تلقی و مقاومت

ایتمکه قادر اولور تا که عدو ضدندن تأثر و تذلل و تکسیر عارض اولمز

مثنوی

ازثبات خودم این نکته خوش آمد که بجور
برسر کوی تو از پای طلب ننشستیم

اما حلم اولدر که نفس انسانی یه طمأنینت و وقار و ترک اضطراب و اضطرار اول درجه‌ده که عواصف خشم و غضب انی متزلزل و قلعه کوه وقاردن متدنی و متنزل ایلمیه

مثنوی

ناز مرباد بجنبی پای دامن کشش چو کوه
کادمی مشت غبار و عمر باد صرصرست

اما سکون اولدر که خصومتلرده و محاربه‌لرده که حمایت حمای دین و ملت و رعایت دائره حرمت شریعت ایچون واقع اولور خفت و سبکبارلق کوسترمیوب متحرک دشمن دون و محل طعن طاعنین اولمیه. اما شهامت نفسک اکتساب امور شریفه و تحصیل مراتب علیه‌یه حریص اولوب ذکر جمیلی حائز و اجر جزیله فائز اوله. اما تحمل اولدر که نفس کسب فضائل عدیده و خصائل حمیده تحصیل ایتمکده آلات بدنیه‌سین که قوی و اعضاسیدر استعمال کلی ایتمکدن فرسوده اولمیه. اما تواضع اولدر که نفس جاه و رفعتده کندودن ادنی اولنلره ترفع قلبیه و اظهار ایلمیه و نفسنه مزیت ادعا ایتمیه زیرا کندوده مرتبه جاه و رفعت وار ایسه محض فضل و عطای خدای کندونک مدخلیتی معدوم مطلقدر. چون بو نظر ایله اوله تو

تواضع ممدوح و حسن. و لهذا تواضع اکابر و اعالیدن مستحسندر اما تذللی جلب نفع یا دفع ضر ایچون ایدنلرک اکا ضعت دیرلر تواضع نزلر سائللر طامعلر ایتدوکی تذلل کبی

مثنوی

تواضع زکردن فرازان نکوست
کدا کر تواضع کند خوی اوست

اما حمیت اولدر که حمایت حمای ملت و حراست حریم نفس و حرمت ایتمکده تکاسل و تهاون ایتمیوب اقصی الوسع کفایت کوستره. اما رقت نفسه ابنای جنسندن عارض اولان الم و محنتدن تأثر و انفعال کلمکدر بشرط اینکه انفعال اتو الیه اضطراب و اختلال کلمیوب بلکه مجرد ابنای جنسنه احسان و افضاله ایتمکه مباشر اوله. تمام اولدی شجاعت تحتنده مندرج اولان فضائل. اما عفت تحتنده مندرج اولان فضائل اون ایکی نوعدر. اول حیا. ایکنجی رفق. اوچنجی حسن هدی. دردنجی مسالمت. بشنجی دعت. آلتنجی صبر. یدنجی قناعت. سکزنجی وقار. طقوزنجی ورع. اونجی انتظام. اون برنجی حریت. اون ایکنجی سخا. اما حیا نفسه انقباض و انحصار کلمکدر شوول زمانده که برامر قبیح ارتکاب ایده و کنه شعوری اوله کندو به مذمته استحقاقی کلمک کراهتندن. اما رفق نفس مطیع و منقاد اوله مقدر شرع جهتندن لازم اولان اموره. و بو خلقه دماثت دخی دیرلر. اما حسن هدی نفسک کندوسنی اخلاق جمیله ایله آراسته ایتمکه رغبتی اوله مقدر. اما مسالمت نفس آراء مختلفه تصادم و اهواء

متخالفه تعارض ایتدکده محافظت مقتضی ترک و مجاملت و
وفاقی ترک ایتمکدر. اما دعت حرکت شهوت زماننده نفس
ساکن اولوب زمام اختیار کندو النده اولمقدر. اما صبر اولدر که
نفس هوایه میل ایتمیوب اسباب هوایه مقاومت و مدافعت ایتمکه قادر
اوله که لذات قبیحه که مؤداسی ذلت و فضیحه در اندن صادر اولمیه
پوشیده اولمیه که صبر ایکی نوعدر. بری صبر عن المعاصی والآثام
یعنی نفس اماره و شیاطین مکاره معاصی و آثام طرفنه دعوت
ایدجک قوت مصابرت و تقوی ایله دفع ایلیوب راه
راستدن چقمیه. بو معانیده تعریف اولنان صبر بودر. و نوع
ثانی صبر علی المصائب والبلایا در. یعنی نفسه مکروهی اولن
نسنه که بلا و محنت و فراق و مصیبت در. متوجه اولدقده
جزع و فزع ایتمیوب تحمل ایده. واکثر عوام اراسنده صبر بو معناده
استعمال اولنور. وایکی نوعی دخی مقبول و ممدوح بل واجب و
مفروض در. اما قناعت اولدر که نفس مأکل و ملابس و مشارب
و غیرها استعمالنده شئ یسیر ایله که سد خلل و دفع ضرورت در
اکتفا ایدوب طلب مزید ایلمیه. اما بو اکتفا رضا ایله و لذات
قبیحه یه استهانت جهتندن اوله. جمع مال و ادخار ایچون اولمیه. نته کیم
بعض اراذل ناس تجاردن و غیری دن ایدرلر. ادنی معاشه قناعت
ایدوب مال موفور جمع و ادخار ایدرلر. بو خصلت قناعت دکلدر

دکلدر بلکه بوکا تقتیر درلر و رذائلدندر عقلا و شرعا مردود و مذموم
بخلاف اول که فضائلدندر و عقلا و شرعا محمود و حسن و قبوله موسوم
اما وقار اولدر که نفس کسب مطالب طرفنه عازم و تطلب معالی
ایتمکه جازم اولدقده اطمینان و تأنی ایله عامل اولوب سرعت و عجله
نامناسبدن احتراز کامل ایده. اما بشرط اینکه فوت فرصت تحصیله مؤدی
اولمیه. اما ورع اولدر که نفس اعمال مرضیه یه مداومت و افعال
حسنه یه ملازمت ایدوب قصور و فتور عارض اولمقدن تجنب اوله
اما انتظام اولدر که نفس امور لازمه و مصالح سانحه ده ترتیب ملایم
و تقدیر مناسب ایتمکی ملکه ایدینه. اما حریت اولدر که نفس مالی مکاسب
جمیله دن کسب و مقاصد حسنه یه صرف ایتمکه قادر اولوب مکاسب
خبیثه دن اکتساب و وجوه و مصارف قبیحه یه صرف ایتمکدن اجتناب
ایتمکه مالک اوله. اما سخاوت اولدر که نفسه بذل و انفاق مال و
منال ایتمک سهل و آسان اوله. شویله که لایق و واجب اولن مقداری
محل و مناسب اولن موضعه صرف و ایصال ایتمکده رعایت حکمیه
مخفی اولمیه که وصف سخاوت نظر شرع و اعتبار عقلده افاضل فضائل
و احاسن خصائلدندر. و مدح اسخیاده آیات کتاب کریم متکاثره
و احادیث نبی رحیم متواتردر. مستقل تألیف کتاب کرک که مدح سخا
فی الجمله میسر اوله. و دخی سخا تحتنده انواع فضائل و مکارم چوقدر. مقام
بسط کلام اقتضا ایدردی. اما خواجه نصیر بو مقدار ایله اکتفا ایتمکین بز دخی

انلرک اثرینه اقتفا ایلدک انواع فضائل که سخا تحتنده مندرجدر
سکز نوعدر اول کرم ایکنجی ایثار اوچونجی عفو دردنجی
مروت بشنجی نبل التنجی مواسات یدنجی سماحت سکزنجی
مسامحت اما کرم اولدرکه نفعی عام وفائده سی تام اولن اموره
مصلحت اقتضا ایتدوکی اوزره مال بوفور بذل ایتمک نفسه آسان
اوله اما ایثار اولدرکه مال واسبابنه کندو محتاجکن آخرک احتیاجین
مشاهده ایدوب اکا بذل وصرف ایدوب کندو تحمل وصبر ایده
وبو عظیم فضیلتدر وبو خلقک مدحنده ویؤثرون علی انفسهم و
لوکان بهم خصاصة آیت کریمه سی نازل اولمشدر اما عفو اولدر
که انتقام ومجازات بالعقوبه ایتمکه قدرت ومکنت وار ایکن ترک
ایده وکر مجازات بالاحسان ایدرسه دخی احسن وازین اولور
نته کم دیمشلردر مصراع بدی را بدی سهل باشد جزا
اگر مردی احسن الی من اسا اما مروت بذل مالده
زیاده واحسان علی الغیر ایتمکله نفس متحلی ومتزین وایصال نفع غیر
ذمتنه متحتم مترتب ومتعین اولمقدر اما مواسات اولدرکه یاران
واخوان واصدقا وخلانه مهمات وسوانح ومعایش ومصا
مصالحلرنده معاونت ومظاهرت ایدوب مال واسبابده
مشارکت ومساهمت کوستره اما سماحت بذلی لازم و
واجب اولمین نسنه لری حسن رضا وصفای قلبله بذل ایلمکدر اما

اما مسامحت ترکی لازم واجب اولمین نسنه لری نفع غیر و
رضای ماسوا ایچون رضا واختیارله ترک ایتمکدر اما اول
انواع که جنس عدالت تحتنده مندرجدر اون ایکی نوعدر
اول صداقت ایکنجی الفت اوچونجی وفا دردنجی شفقت
بشنجی صلهٔ رحم التنجی مکافات یدنجی حسن شرکت سکزنجی
حسن قضا طقوزنجی تودد اونجی تسلیم اون برنجی توکل
اون ایکنجی عبادتدر اما صداقت محبت صادقه درکه
باعث اولور صدیقک جمله اسباب فراغت واستراحتی مهیا ومر
تب قلنه وحقیقتی اولدرکه احکام تغایر واثنینیت شرعا وعقلا
رفعی ممکن اولن مواضعده رفع اولنوب هر مضرت که نفسندن
اجتناب ایدر صدیقی دخی اندن تخلیص وابعاد وهر مسرت که
نفسنه اراده ایدر صدیقه دخی ایصال وایراد اولنه اما
الفت بر طایفه نک آرا وافکار واعتقادات و
انظاری امور دینیه ودنیویه ده متطابق ومتوافق اولمقدر
اما وفا اولدرکه طریق مواسات ومظاهرت مسلوک
اولوب اسلوب معاونت ومناصرتدن تجاوز وتخطی ایتمک
خطا عد اولنه وبعضلر وفایی انجاز مواعید وقضای حقوق ایله
تفسیر ایتدیلر اما شفقت اولدرکه ابنای جنسه عارض اولن
حال ناملایمدن متنفر واندن ایرشن الامدن متألم ومتأثر اوله

قصارای همتی ازاله سینه مقصور • واقصای وسع و سعیی دفع و رفعنه موفور اوله • **اما صلت رحم** اولدر که اقارب و عشایر رعایت وارضاده اقصی الوسع ساعی • و جهت بذل مال و مشاهده جمال ایتمکده مقتضیات و مستدعالرینی مراعی اوله • و شرع احمدی • و دین محمدی • صلی الله علیه وسلم که احسن وجوه اوزرینه موضوع • واشرف خلال و خصال مراعاتنه منشور و بو خلقک رعایتنه اهتمام تام • و اعتناء مالا کلام اوزره مشتملدر • حتی جناب رسالت پناه • و حضرت دستگاه صلی الله علیه وسلم بعثت لکسر الاصنام • و وصل الارحام بیورمشدر • و اول حضرتدن صله رحم خصوصنده منقول اولان احادیث و صایا خارج حد و حصردر • **اما مکافات** اولدر که نفسه غیردن احسان واصل اولدقده مقابله سنده دخی زیاده انعام ایتمکی ملکه ایدینه • **اما حسن شرکت** اولدر که معاملات و معاوضات • واقع اولدقده انصاف له اتصاف ایدوب اعتدالله عامل اوله • شویله که جمله معاملر • و شرکاسی استحسان ایده لر • **اما حسن قضا** اولدر که حقوق اخوان و خلانی • و سایر انواع انسانی • علی احسن الوجوه قضا ایدوب منتدن عاری • و مدامنتدن متسالم اولمقدر • **اما تودد** اولدر که افاضل و اماثلدن اقران و امثالنه صدق اوزره محبت ایدوب

بذل مال و نعمت قلوب محبتلرینی اکتساب و مودتلری اجتلاب ایتمکدر • **اما تسلیم** اولدر که شرایع الهی و نوامیس نبویه ده وارد اولان تکلیفات و احکامی و ائمه دین و هداة مرشدین طرفندن وارد اولان رسوم و آداب اسلامی مقتضای طبع بشریته مخالف دخی اولورسه طلاقت وجه و رضای قلبله قبول و تلقی ایده • **اما توکل** قدرت و کفایت بشری دایره سندن بیرون • و امکان تغییر و تبدل مرتبه سندن افزون اولان امور الهی • و تقدیرات ربانیده اضطراب بی فایده یی برطرف ایدوب حواله الطاف الهی ایتمکله واثق و معتمد اولمقدر • **مثنوی**

نظم

رضا بداده بده وز جبین گره بگشا •
که بر من و تو در اختیار نگشادست •

هر کسی تدبیر کاری میکند • ما رضا دادیم با نعم الوکیل •

اما عبادت اولدر که اول ملک معبوده که خزاین کرم و جودندن خلعت وجودی بخش ایتدکدن صکره انواع نعم جلیه و خفیه • و اصناف احسانات ظاهره و باطنه ایله ملک وجودنی معمور و معمور ایتمشدر • خدمت و طاعتنده سعی و کوشش ایدوب تقصیر و تهاونی جایز کورمیه سین • و مقربان درگاه حقیقت که رسل و انبیاء • و ملائکه و اصفیادر • صلوات و تسلیمات ایله تقرب

ایدوب شریعته اتباع و انقیاد و اوامر و نواهیسنی قبول و امتثال
ایده سین ٭ و بو فضیلتک متمم و مکملی صفت تقوی درکه مکلفک
احسن اوصافی و افضل اخلاقی در ٭ و اول عبدک جمله ما نهی الله عنه دن
اجتناب و اتقا قلمه سی در ٭ بودر اول انواع فضایل که خواجه نصیر
طوسی و غیریسی کتب اخلاق و رسائل حکمت عملیه ده ایراد ایلدیلر
و دیدیلر که بو فضایلک بعضی بعضی ایله مجتمع و ملتئم اولمقدن فضایل
اخر حادث اولور ٭ و اول فضایل مرکبه نک بعضی اسامی معینه ایله
مسمی اولمشدر ٭ و بعضی حلیه تسمیه دن خالی قلمشدر تنبیه و
تذنیب عاقل لبیبه مخفی و پوشیده اولمیه که بو مذکور اولن
مباحث و تعریفات و توزیعاتده مجال مناقشه ٭ و امکان سؤال و
مباحثه واردر ٭ مثلا ذکا و سرعت فهمی اقسام حکمتدن عد
ایلدی ٭ با انکه ظاهر اولدرکه بونلر حکمتک اسباب و عللی در نفس
حکمت دکلدر ٭ زیرا حکمت قوت عاقله نک حد اعتدالده مهذب
نه افراط و نه تفریط اولمه سیدر دیرلر ٭ پس ذکا و سرعت فهم نفس
حکمت اقسامندن اولمق بعیددر ٭ و علی هذا القیاس ٭ لکن مقصود
انواع فضایله تنبیه و اعلام ابانت در ٭ و اکتساب اخلاقه تحریص و
اعانت در ٭ پس تدقیق شدید ٭ و تحریر عمیق اتمکدن تجاوز
ایدوب مبتدیلرک افهامنه قریب ٭ و عوامک ادراکنه مناسب
امورله بیان ایلدیلر تا که نفعی عام ٭ و فایده سی تام اوله والله تعالی اعلم

و عاطل ص

اعلم **باب ثالث اقسام فضایلک اضدادی اولن اقسام رذایل بیاننده در**

چون اجناس فضایل اجناس اربعۀ مذکوره ده منحصر ایدوکی ظاهر اولدی ٭
پس نظر جلیل مقتضاسی اولدرکه اجناس رذایل دخی درت اوله ٭
زیرا رذایل اضداد فضایل در ٭ مثلا حکمتک که فضیلتدر ضدی
جهل اوله که رذیلتدر ٭ و شجاعتک ضدی جبن و عفتک ضدی
فجور ٭ و عدالتک ضدی جور اوله ٭ اما نظر دقیق که بحث وافی و کشف
و تفحص شافی دن صکره ظاهر اولور ٭ انک مقتضاسی اولدرکه هر فضیلت
ایچون اضداد غیر متناهیه اوله ٭ زیرا هر فضیلت حاق وسط و نهایت
اعتدالدرکه اصلا جانب افراط و تفریطه مایل اولمیه ٭ پس حد اعتدالدن
بر طرفه مایل اولن نیجه مرتبه اولمق ممکن و متصوردر ٭ محسوسدن
مثالی مرکز دایره که حاق وسط بر نقطه در ٭ لا غیر انکی نقطه مرکز دایره
و حاق وسط اولمق محالدر ٭ اما مرکزدن غیری نقط غیر متناهیه متصوردر
بعضی محیط دایره ده ٭ و بعضی داخل دایره ده ٭ پس اعتدال حقیقی بردر
و خارج اعتدال لا ینحصر در ٭ و ایضا بر نقطه دن نقطه اخری یه واصل
اولن خط مستقیم بردن غیری اولمق مستقیم دکلدر ٭ و اول خط بو ایکی
نقطه لرک اراسنده فرضی ممکن اولن خطلرک اقصری اولن خط در ٭ اما
اول ایکی نقطه لرک اراسنده واصل اولور خطوط غیر مستقیمه که اکا
معوج دیرلر غیر محصور و ما لا یتناهی در ٭ پس بو نکته دن ظاهر اولدرکه

دين حق و مذهب صواب در . اما ضلالات متفرقه و اهواء متباينه
لا يعد ولا يحصر در . واثنين وسبعين ايله صاحب شرع كلامنده
ورودي مجرد كثرت بالغه دن تعبير در . بيت

جنك هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
چون نديدند حقيقت ره افسانه زدند .

چون معتدل حقيقي اولن حاق وسطه اهتدا اوركون . و مهتدي اولدقدن
صكره مدت مديدانده ثبات و سكون . اشد امور و اصعب حالات
وشئوندر . لاجرم نظم سرخيل مقربان دركاه
مخصوص مقام لي مع الله صاحب امر ياسين وطاها .
عليه افضل الصلوة وازكاها . سوره شريفه هود . تشريف نزول

و ورود ايتدكده . لسان معجز بيان حقيقت نمودي شيبتني سورة هود
كلمه سيني تكليم ايدوب . در ماندكان دور مانده لرك دل دردمندلريني
سمع هيم ايله دو هيم ايلدي . مص مرا باده هود دست كير و بخود كن
كه بيخودي حريفان بسوره هود شد

سنت نسبت تشييب هود اول ايدي كه بو سوره شريفه فاستقم كما امرت
امريني مشتمل . و بو امرك صعوبتندن اصفيا و اتقيا مدهوش و لا يعقل در
اه و صداه . هزاران هزار كريه جانسوز و دلكاه . كه معلول اول
قائد كمل احمد مرسل . صلى الله تعالى عليه وسلم . امر استقامت
هول و خوفندن محاسن مبارك سينه نور شيب طاري . و مازاغ

يعني مدة العمر منه رحمه الله تعالى

مازاغ البصر كحليله مكحل اولن نركسلرندن شبنم اشك جاري
اوله رك كوي استقامتندن بوي . وصراط مستقيم دن
سر موي كورمدك حال بر ملالم نيجه اوله . بيت للمتنبي رحمه الله تعالى

شول كون كه نفسني ايده درخواست انبيا
احوال نفس مجرم عاصي نه اوله با

و مذهب حقك حاق وسط غايت صعوبتده اولدوغندن السنه نبوتده
وصف صراط ادق من الشعر واحد من السيف . اشارتني ايله
بيان بيورلمشدر . و فاتحه كتاب كريم ده . اهدنا الصراط المستقيم
كلمه سيله اشارت بيورلين دخي بو در . مصراع
جوياي راه ميكده ايم اهدنا الصراط . زيرا محل طلب
مؤمن بو نشاه ده سلوك سبيل مستقيم در علماً وعملاً . ونشاه
اخرتده ممدود اولن صراطدن عبور بوكا لازم و مآل . بلكه بوندن
صورت و مثال در . زيرا اكابر اوليا . واساطين حكمانك اشارتلري
جمله متفق در كه تفاصيل امور آخرت كه مخبر صادق وعد و وعيد
ايله بشارت و انذار بيورمشلردر . صور معارف و اعمال و
اخلاقدر كه نفس بو نشاه ده تحصيل و اكتساب ايدر . نشاه
اخرويه ده ظاهر اولور . نته كم مقدمه ده مرور ايتمشدر .
پس اخلاق و اعمالده رعايت حد اعتدال مثالي صراط در كه
موي دن باريك و تيغدن تيز متن جهنم اوزره ممدود اوله كركه

مطلب

هر كه بو اعتدالی نشأهٔ دنیویه ده رعایت ایتمش اوله • ریح عاصف
و برق خاطف مثال صراط مثالیدن عبور ایده جنات معارف و
كمالات • و ریاض اعمال صالحاته كه پاكلرك مقام و ماوی و مطهرلرك
منزل و مثواسی در • واصل اولسه گرك م جای پاكانست اینجا پاك باش
و رعایت اعتدالی صوردن خالی اولنلر آتش خزان عبور ایده لر •
و حد اعتدالدن تجاوز و تعدی و افراط و تفریط سلوكنه تصدی ایدنلر •
صراط اخرویدن عبور ایده میوب • دوزخ و ناره • كه محل اشراردر • سقوط
ایتسه لر گرك • و فیثاغورث حكیمدن منقولدر • كه هر ملكه كه انسان انی كسب ایدر
اگر خیر و كمال ایسه بر ملك حدوثنه سبب اولور • و اگر شر و ضلال ایسه
بر شیطان وجودینه باعث اولور • و هر بری موطن آخرتده صاحبنه
ملازم • و كاسبنه مصاحب دائم اولسه گرك • و بو معنایه آیت كریمه ده
دخی اشارت وارد اولمشدر • كه نقیض له شیطانا فهو له قرین پس
عاقل گورمك گرك • كه كندو سینه اعمال و اخلاقی ایله نه مصاحب
كسب ایتمشدر • و نیجه مقارن تحصیل قیلمشدر • وفقنی الله تعالی و
ایاكم لسلوك الطریق المستقیم • و عصمنا عن الوقوع فی مهاوی تنذر
بعذاب الیم • و دخی معلوم اولسون كه وسط ایكی معنایه اطلاق اولنور
بری بری وسط حقیقی در كه ایكی نسنه نك مابیننده شویله واقع اوله • كه
هر برینه نسبتی علی السویه اوله • نقطهٔ مركز كبی كه قطر دائره دن ایكی
طرفنه نسبتی علی السوادر • و عدد اربعه كبی كه اثنین ایله ستّه نك هر برینه

بر بینه نسبتی علی السوادر • و بو وسط اول معتدل حقیقی در كه حكما امزجه ده
بونك وقوعنی نفی ایدرلر • و بری دخی وسط اضافی در • كه حكما انی
امزجه ده اثبات ایدوب اكا اعتدال نوعی و اعتدال شخصی و عرض
المزاج دیرلر • و علم اخلاقده معتبر اولان دخی بو وسطدر • بو اجلدن
فضیلت هر شخصه گوره مختلف اولور • بلكه اوقات و احواله گوره
دخی مختلفدر • بر كمسنه یه نسبت فضیلت اولان خلق ممكندر
كه آخره فضیلت اولمیه • و بر زمانده فضیلت و معتبر اولان خلق • بر
زمانده معتبر اولمیه • چون ظاهر اولدی كه فضیلت اعتدال و وسط
ایمش • پس رذیلت اعتدالدن خارج طرفین اولور • و خیر الامور
اوساطها بوكا اشارتدر م كلا طرفی كل الامور ذمیم •
پس هر فضیلتك ایكی رذیلت مقابل اولوب • اجناس فضایل درت
اولمغین اجناس رذائل سكز اولور • ایكیسی حكمت فضیلتنك
طرفلریدر • كه بری سی افراط اولان كه اكا جربزه وسفه دیرلر • و اول
قوت عاقله لایق اولمین یرلره • لایق اولمین مرتبه ده صرف و بذل
اولنمقدر • حیل و تزویرات و مجون و ملاهی ده استعمال اولنمق
كبی • اما معلوم اولسون كه جربزه كه طرف افراطدر • قوت عاقله
عملیه ده اولور • اما افراط قوت عاقله علمیه جربزه دگلدر زیرا
مباحث الهی و طبیعی و ریاضی ده نه قدر كشف حقایق و ابراز دقایق
اولنورسه مقبول و ممدوح در جربزه وسفه دگلدر • و حكمتك

طرف اخری که تفریط در بلادت و بلهدر که قوت عاقله تعطیل
اولنوب جانب علم و عمله تقصیر و ترک استعمال سببی ایله درک
حقایق و دقایق حکمت نظری و عملی یه خلل طاری اولوب
تحصیل معارف حقیقی و تمییز مصالح محتجب و متواری اوله

قطعه

تعلم فان العلم زین لاهله
من الحلة الحسناء عند التکلم
فلا خیر فیمن راح لیس بعالم
بصیر بما یاتی و لا متعلم

قطعة اخری

العلم انفس شیء انت ذاخره
من یدرس العلم لم تدرس مفاخره
اقبل علی العلم و استقبل مقاصده
فاول العلم اقبال و اخره

رباعیه

اقبال مدام و عز دائم علمست
وان خاصیت نعم و مکرم که بدان
وان حرز کرو ست شریع قائم
ممتاز شد انسان ز بهائم علم

نظم

بیاموز علمی که گردی عزیز
ز دانش فزاید ترا جاه و قدر
که بی دانش انسان بود دل بتر
ز صف نعالت رساند بصدر

و شرف و فضیلت علم و انک بیاننده وارد اولان نصوص
کتاب عظیم و احادیث و اثار نبی کریم و کلمات علماء کبار
و حکماء بزرگوار اول مرتبه ده دکلدر که طی کتب و رسائلده حصری
ممکن اوله . و فضیلت شجاعتک طرف افراطی تهور درکه اقدام

اقدام و تهجم ایتمک معقول و ارباب عقل سلیم قتنده مقبول اولمیان
اموره اقدام و اقتحام ایدوب نفس نفیسی که انفس جواهر کارخانهٔ
مبدع البدایعدر باعضا و قواسنی که و هاب مطلقدن تحف و
ودایعدر بیهوده و بی موقع تلف و ضایع ایتمکه مؤدی اولمقدر
و طرف تفریطی جبن در که مقتضای عقل سلیم اوزره خوف جائز اولمیان
مواضعده خوف و هلع و جبن و جزع اظهار ایتمکدر . و فضیلت
عفتک طرف افراطی فجور و شره در که تناول مشتهیات و
استعمال لذائذ حسیه ده حد اعتدالدن تجاوز ایدوب شرعا
و عقلا جائز اولمیان مرتبه لره تعدی و تداخل . و طرف تفریطی
خمود در که شرع و عقل اباحت و رخصت ویردوکی لذائذ و
مشتهیاتدن بالکلیه اعراض ایدوب یا ضرر بدن و قوی یا انقطاع
نسل و عقبه مؤدی اولمقدر . و فضیلت عدالتک طرف افراطی ظلم در
که اخرک حقنه بلا وجه شرعی تجاوز ایدوب یا عرض یا مال یا نفسنه اضرار
ایتمکدر . و طرف تفریطی انظلام در که مرتبه ظلم و تعدی که آخردن
کندو حقنه واقع اوله انقیاد و قبول ایدوب رذیلت نفس و
دنائت همت سببی ایله بو سفالت و فرو تنلکی اختیار ایده . و بعضلر
عدالتک ایکی طرفنی جور دیدیلر زیرا ایکیسی که ظلم در نفسه جور در
و انظلام آخره جور در . نته کم عدالت جمیع کمالاتی جامع اولدوغی
کبی ظلم جمله نقایصی جامعدر و انکیچوندر که بعض مشایخ جمله دن

خواجه عبد الله انصاری قدس سره • دیدیلر که هر نسنه که آزار
اولمیه گناه اولمز بیت مباش در پی آزار هرچه خواهی کن
که در طریقت ما غیر ازین گناهی نیست • اما بعض
ملاحده بو کلامک حقیقت معناسنه واصل اولمیوب ظن ایتدیلر که آخره
جور و ظلم اولمیجق کندو حقنده هر نه ایدرسه جایزدر دیوب ترک عبادت
و بعضی معاصی یه اقدام ایلیوب بو بیتک ظاهری ایله عمل ایتدیلر
بیت کافر را پیشه گیر و آتش اندر کعبه زن
خادم میخانه باش و مردم آزاری مکن • اه
اما غلط صریحدر • هر نسنه که شریعت مطهره ده محرم اوله اول ظلمدر
یا نفسنه یا غیریه • و دخی معلوم اوله که ظلم غالبا غنی دن صادر اولور
که صاحب اموال و املاکدر • و انظلام غالبا فقیردن واقع اولور
اما عدالت رعایت ایلین غالبا فقر و غناده متوسط اولور • چون
اجناس فضایلک طرفینی که افراط و تفریطدر • رذیلت ایدوکی
ظاهر اولدی • کذلک انواع فضایلک طرفینی که افراط و تفریطی
که اجناس تحتنده مندرجلردر • هر بری حد اعتدالدر • و طرفینی که افراط
و تفریطدر رذیلتدر اما جایزدر که واقعدر • رذیلت اولن اطراف
مذکورهنک بعضنه بعض لغاتده اسم معین وضع اولنمش اولمیه
اما چون معنی متصور و متمیز اوله تنگنای عبارتدن عبور ایتمک جایزدر
زیرا که حلی و حلل عبارات و الفاظ ابکار افکار اعراسنی منصه عرض

مطلب

عرض و ظهورده جلوه گر ایتمکیچون موضوعدر • چون منظره فکر و
نظر و درجه حدس و قیاسدن چهره نغزانی معانی مشاهده اولنه •
استعاره لباس عبارت ایتمکه احتیاج قلمز • و عاقل لبیبه اول معانی
استخراج قیلمق ممکندر • و بز طالبلره معاونت • و راغبلره مظاهرت
ایچون بر قاچ مثال ایراد ایده لم • که حقیقت حال ذکر ایتدوکمز موضعده
جلی و باهر اولیجق ذکر اولنمیان مواضعده دخی قیاس ایله ظاهر اولور
مثلا فضیلت حکمت تحتنده مندرج اولن انواع فضایلی یدی یه حصر
ایدوب • ذکا • و سرعت فهم • و صفای ذهن • و سهولت تعلم
و حسن تعقل • و تحفظ • و تذکردر • پس کلام ذکایه که فضیلت وسطدر
انک جانب افراطی خبثدر • و جانب تفریطی بلادتدر • و بلادتدن
مرادمز خلقی اولن دکلدر • بلکه سوء اختیار و تعطیل و تفقدن متولد
اولن در • و طبیعتده مجبول بو نسنه اولنان بلادت غالبا تکرار
و مزاوله و تعلم و مدارسه ایله مندفع اولور • و ذکاء غریزی و
فطنت جبلی طول ترک و عدم استعمال قوت عاقله سببی ایله منطفی
منتفی اولور نظم ای بسا تیز طبع و کاهل کوش •
که شد از کاهلی سفال فروش • وی بسا کوردل که از تعلیم •
گشت اقضی قضاة هفت اقلیم • اما سرعت فهم
اولدخی وسط و حد اعتدالدر • جانب افراطی سرعت تخیلدر که احکام
و قضایا تمام انفهام اولمدین بلکه فی الجمله لمعان ایتمکله فی الحال منطبع

اولمغله خطای حکم وجهل تصوره مؤدی اولور و جانب تفریطی
حددن زیاده بطوء فهم و تأخر ادراکدر صفای ذهن دخی وسط و
اعتدالدر افراطی حددن زیاده التهاب ولمعاندر که تثبت مطلوبه
مانع اولور و تفریطی ظلمتدر که نفس ده حادث و استخراج نتائجدن
تأخره باعث اولور سهولت تعلم دخی وسط در افراطی تعلم ده زیاده
سرعت و مبادرت ایتمکدر که صور علمیه که معلم القا ایدر ثبت ایتمکه مجال
قومز و تفریطی تعصب درکه تعذر علمه مؤدی اولور حسن تعقل دخی
وسط در افراطی فکر و تعقلی لازم ولایق اولمیان مواضعه صرف در تفریطی
تمام تعقل مطلوبدن فکری قاصر اولمقدر و تحفظ دخی وسط در افراطی
حفظی لازم بل مستحسن اولمین نسنه لری حفظ ایتمکدر اشعار مجون و هجا
و نفر مساخر و سر کتاب مساخر اسمار و حکایات بی طائل کبی و تفریطی
حفظی لازم و مستحسن اولن نسنه لردن تکاسل اولنوب استثبات صور
نافعه دن عاری اولمقدر تذکر دخی وسط در افراطی سرعت احضار
غیر لازم ایچون تضییع اوقات و تضعیف آلات ایتمکدر تفریطی
مراعاتی واجب یا مستحسن اولن نسنه لری ترک و اهمال و عدم استعماله
منتهی ایتمکدر و سایر اجناس فضائل بونسق اوزره قیاس و اعتبار اولنه
و دخی معلوم اولسون که بعض رذائلک اسم معنی اولور مشهور و قاحت
کبی که حیانک تفریطی در و حرق کبی که افراطی در و اسراف کبی کم
سخانک افراطی در و بخل کبی کم تفریطی در و تکبر کبی کم تواضعک افراطی

افراطی و تذلل کبی کم تفریطی در و کاه اولور کم اکا اسم معین وضع اولنمامش
اولور اما معنی و ماهیت معلوم اولنجق مقصود حاصل و کفایت واصل
اولور والله تعالی الهادی و دخی معلوم اولسون که کاه اولور که
فضیلت اولن نسنه بر امر وجودی یه اضافت اولنور بو تقدیرجه انک
افراطی فرق اولنموب رذیلت اولدوکی بلنمک مشکل اولور زیرا اول امر وجودی
که فضیلت اکا اضافتله فضیلت اولمشدر نه قدر زیاده اولسه فضیلت
دخی زیاده اولمق ظن اولنور حال انکه اویله دکلدر بلکه اول امر وجودی
حددن زیاده اولمغله فضیلت رذیلته متبدل اولور اما تفریطی طرفینک
فرقی ظاهر در رذیلت اولدوغی غایت روشن اولور زیرا عدمک
وجوددن فرقی ظاهر در و تفاوتی فاحش در و بونک مثالی شجاعت و
سخا و نذر کم فضیلت لر و امر وجودی لردر پس تهور و اسراف کم
افراطلری در فضیلت ظن اولنور نه کم اکثر ناس حکمت عملیه دن عاری اولدقلری
جهال مسرفی کمال سخاوتله توصیف و اوباش متهوری نهایت شجاعتله تعریف
ایدرلر اما جبن و بخلدن هیچ مرتبه شجاعت و سخاوته الحاق ایتمزلر
اکر فضیلت امر عدمی یه اضافت اولورسه امر بر عکس اولوب تفریطی فرق
اولنمق مشکل اولور اما افراطی ظاهر اولور مثالی تواضع درکه عدم کبره اضافتله
فضیلت اولور تفریطی که تذلل در تواضعدن فرقی عسیر در حتی بعضی نا
کدای ذلیلی متواضع جلیلدن فرق ایده مز زیرا عدم کبر انده دخی اردر قدر
پس فضیلت دخی زیاده ظن اولنور بو درشرح فضائل علی الاجمال و

بو اصنافدن امراض نفسانیکه عارض اولور • ان شاء الله
تعالی علامتلری و علاجلری ایله ذکر و بیان اولنسه کرکدر

باب رابع فضایله مشتبه رذایلک تمییزنده در

چون اجناس فضائل انواع مندرجه‌سی ایله مذکور • واجناس رذایل اصناف
متنوعه‌سیله مسطور اولدی • حالا اول بابه شروع ایدرز که بعض رذایل
واردر که فضایله مشتبه‌در • نته کم عن قریب اشارت اولندی • و نیجه
بی بصیرتلر واردر که بازار جواهر فضایلده کم بضاعت و ناقص معیار
اولدقلری سببیدن زر خالصی مس تیره‌دن فرق و تمییز • و خرمهره‌یی
گوهر فاخردن کشف و تشخیص ایتمزلر • و رذایلی فضائل • و اراذل الاخلاقی
احاسن شمائل ظن ایدرلر • بناء علیه صاحب حکمت عملیه‌یه لازمدر که
دقایق اخلاقه واقف • و خفایای عیوب اعماله عارف اولوب فضیلتی
رذیلتدن فرق دقیق ایتمکده خرده‌دان • و معایبی مناقبدن تشخیص قلمقده
موی شکاف اوله • مصرع • هزار نکتهٔ باریکتر ز مو اینجاست
نه هر که سر تراشد قلندری داند • **اما فضیلت**

حکمت اکا مشابهدر که بعض ناس مبادی علوم عقلیه • و مصطلحات
فنون حقیقیه‌ده افواه ناس و بطون صحایفدن فی الجمله اخذ و تلقف •
و بعض مناقشات واهیه ایله موضوعات علمایه دخل و تصرف
ایدوب مجالس و محافلده تقریر و تذکیر ایدرلر • صدق فراستدن
غریب • و نور کیاستدن بی نصیب اولنلر استحسان و تبلیغ ایدوب •

ایدوب فلان کس عقل نقاد • و طبع وقادله متزین • و معارف
بیحساب • و مسائل و نکات من کل بابه متمیز و متعیندر دیرلر حالا
انکه محتملدر که شخص مزبور مسائل علوم حقیقیه‌دن • بر مسئله‌نک حق تحقیقنه
واصل • و اطمینان قلب و ثبات یقین که علم و معرفت اندن
عبارتدر • بر مطلبده اکا حاصل اولمش اولوب • خلاصه فضیلتی تحقیقات
اکابره ایراد تشکیک • و نقاوه معرفتی مبانی حقایق معانی بازوی تمویه
و تلبیس ایله تفکیک ایتمک اوله • پس تحقیق علما • و تدقیق فضلایه بو
وجهله تشبهی همان فرد حرکاتنده افعال انسانه محاکات • و طوطی
نغماتنده اقوال و نطق آدمی‌یه مدانات ایتمه‌سی کبیدر • **نظم**

بس طفل که آرزوی تراز وی زر کند	بازیچه ازان کند که تراز و کند ز پوست
کبرم که مار چوبه بود دن بشه مار	کوز سر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست

چون فضیلت حکمت امر نفسانی • و بیاچی حسن جو اسدن مستر و نهانیدر •
پس اکثر ناس بو بابده تفرقه‌دن عاجز • و تمییزه ناقادر و نافایزدر • اول سببدندر
که زمانه‌ده اولن شرکای علم و درس اکثری لباس کمالات و فضایلدن •
عاری • و بلباس جهالات و رذایلده متواریلردر • نه همای بختلری
اوج سمای اکتساب معارفده طائر • و نه منطقه نطقلری دائره
حکمت • و ذات اکثرسی فضیلتده دائردر • اما چون دوش
بیهوشلرنده قطنی شام • و صوف لاجورد فامدن جبه‌لر • و
فصل و بلاغتدن تهی اولان فروسنک انجادلرنده مرمرشاهی و قندهاری

عمامه لردن قبه لردار در • وودقاتی مذلت ملازمت ابواب امرایه
عارفلر • وسرشام وسحرده • پشت اسب واسترده • صدور وزرا
آستانلره واقف لردر • لاجرم مناصب علیهٔ علمیه یه واصل
وغایت رغبت • وجودکم نمودلرینه حاصل اولمشدر • والی الله المشتکی
والمفزع •

اما فضیلت عفته مشتبه اولنلر فضیلت ارباب
اخلاصه متلبس • واعمال ردیه ایله مراتب زنادوعبادی ملتمس اولنلر
طایفه سنک فعلی کبی که اکثر مشتهیات نفس ومستلذات طبعدن احترازو
اجتناب ایدرلر • تاکه ورع وزهدله مشهور • وخلق ارا سنده ولایت و
کرامتله مذکور اولوب • بوافعالله اکابر امرا • واعاظم سلاطین ووزرا • و
خواتین صاحب اعتبار • وخواجکان سرمایه دار • قتنده نافذ القول و
مقبول الشفاعه اولوب • زوایدا وقاف • وجوالی اطرافدن علوفات
وافره • وفتوحات نذور وصدقات اغنیادن اموال متکاثره یه مالک
اولوب • بدنلری ریاضت صوریدن لاغر • اما نفس اماره لری اعتبار
انام • ودست بوس عوام ایله فربه وسمین • عند الله غادر وخاین و

عند الناس ثقه وامین اولورلر **نظم**	عبادت باخلاص نیت نکوست
وگرنه چه آید ز بی مغز پوست •	چه زنار مغ در میانت چه دلق
اگر پوشی از بهر پندار خلق •	اگر نقره اندوده باشد نحاس
توان خرج کردن بنا آشناس •	زر اندوده کانرا آتش برند
پدید آید آنکس که مس یا زرند •	وبعض دخی اولورکه اهل رشوت و

روستا واغذیه غلیظه یه معتاد اولمغله تناول اطعمه لذیذه دن امساک • و
بعض تکثیر مال وتوفیر اسباب ایچون ارخص اغذیه • واقل اقواته اکتفا ایدوب
زهد وپارسالق ایهام ایدرلر وقناعت وعفت ایما قیلورلر • بوطایفه دخی
فضیلت عفتدن عاری وعاطل وکندولری عنف اکلنده قلری فاسد وباطلدر

اما فضیلت سخا مشتبهی

اولدرکه بعض سفها وارباب فسق اول سببدن که هنوز قلت مال زحمته
مبتلا اولمشدر • وتحصیل قوت نفس وعیال ایچون ذروه آلامه اعتلا قیلمه مشدر
بلکه میراث خواره لکدن مال موفور • یامناصب ظلمه ومکاسبدن
خزینه مکنوزالنه کیرمشدر • پس ناواجب یرلره انفاق وصرف • وعقلا
ونقلا مستحسن اولمین مواضعه ایثار وبذل ایدرم کم خردلر انی جواد وسخی
وصدر مردنده احتی عدا ایدرلر • حاشا که اندره سخا فضیلتندن بهره • والاندن
مروت آهندن کاردو دیره اوله • حکما دیمشدر که جمع مال کوه بلنداو
سنک حنیفر متوکبی در • وخرجی سنک ثقیلی کوه بلنددن اشغه ره قمق کبی در ظاهر
که سنک انبوه فلکه کوسه قوای جمع کروه ایله واصل اولور • اما اول سنک اسفله
قوت طفل خردسال ایله داخل اولور •

قطعه

آسیا سنک ده هزار منی	بدو مرد از کمر بکرداند •
لکن از زبر بر زبر بردن	بهزار آدمیش نتواند •

ومالک وجوه معاش واسباب انتعاش ده • مدخلی تام ایدوکی ظاهر و
فاش در • بنجه کمسنه لی مال اولمق سببی ایله بی کمال قلور • ونیجه کمسنه فقر ومحنتی ایله کفر

نکتنه واصل اولور **بیت** مرا بتجربه معلوم شد در آخر حال
که قدر مرد بعلمست و قدر علم بمال ومآلی وجوه
جمیله ومکاسب حسنه دن جمیع ایتمک متعسّردر و حلالِ صِرف قوت ومآ
دایره سندن ارتمق نادر بلکه متعذّردر الحلال بقطر والحرام یسیل پس صرفنده
سخاوت ممدوح امّا اسراف مذموم ومقبوح در وحقیقتده سخی اولدرکه
بذل مالدن غرضی کندویه فضیلت سخاوتی حاصل ونفسی رذیلت بخلدن
طاهر قیلمق اولوب ملاحظهٔ اغراض دنیویه ایله مخلوط ومطالبهٔ اعواض دنیه
ایله مربوط اولمیه

امّا فضیلت شجاعته شبیه اولان شول

کمسنه لردرکه فضیلت شجاعتدن مقصودلری کو مرنفسی فضیلت شجاعتله
حالی ونقیصهٔ جبن وتهوّردن خالی قیلمق اولمیه بلکه مهالکه اقدام ومخاوفه
القای نفسدن مرادلری تحصیل مال وحطام وتکثیر علوفه وترقّی منصب و
مقام یا اوباش ورنود اراسنده تحصیل شهرت ونام در چوق واقع
اولورکه بعض اراذل ولئام نیل مال حرام ایچون قطع طرق مسلمین ونهب
مواشی واغنام ونقب جدران وهجوم بیوت وحرم اهل اسلام ایتمکده
انواع مخاوف ومهالکه اقدام ایدرلر واتّفاق بعضی شحنه شهر الینه کرفتار
اولنجق رفقاسین بیان ایتمکیچون انواع ابرام وتعذیب وایلام اولنسه
صبر وتحمّل ما لاکلام ایدوب بدن وروحنی بذل ایدوب اول ملاعینی اظهار
واعلام ایتمکی کندویه فضیلت وسرتامم تخییل ایلر هیهات هیهات
که بو اشراردن بوی شجاعت واصل مشام اوله بلکه شجاعت اول کمسنه

کمسنه ده اولورکه اقدام واهتمامی موجب عقل اوزره جاری ومطلب و
مرامی اقتحام مضایقدن کسب ثواب وخیر اولمق جهتنه ساری اولوب
کو مرنفسی حلیهٔ علیهٔ شجاعتله مزیّن ومحلّی ومرتبهٔ سعادت ذاتی عند الله
تعالی معیّن ومعلّی قیلمق اوله امّا افعال سباع شیر وپلنک وببر و
نهنک کبی هرچند مشابه فعل دلیردر امّا جنس شجاعتده داخل دکلدر
زیرا غلبهٔ قوت جسم واحکام آلته وثوقی اولمغله اقدام ایدر وبالجمله
اقدامی طبیعی در مقتضای فکر صواب وبرای تحصیل فضیلت وثواب
دکلدر وایضا غالبا کندویه مغلوب والاتده کندویه مناسبت و
مقاومتی اولمین حیوانله جنک وانلره تغلّب ایدر انک مثالی اولدرکه بر کمسنه
تمام سلاح وقوی هیکل اولوب بر ضعیف الجثّه وبی سلاح وعاری اولان
کمسنه ایله جنک وانکا تغلّب ایتمک قصد ایده بو شرط شجاعت واسلوب
فضیلت دکلدر پس شجاع حقیقی اول کمسنه درکه افعال شجاعت اندن
اقتضای عقل صریح واستدعای فکر صحیح ایله صادر اوله وصفت شجاعتدن
غرضی مطالب دنیّهٔ دنیویه اولمیوب بلکه مقصودی جوهر روحنه فضیلت
شجاعتی حاصل ورذیلت جبن وتهوّری زایل قیلمق اوله بو مقوله کمسنه نک
امر قتیجه‌دن احترازی انقطاع مدت عمر وانصرام رشتهٔ حیاتدن زیاده اولور
وانک قتنده موت جمیل حیات ذمیمه‌دن افضل ونام نیک وحسن
ثنا اوزرینه قتل اولنمه‌سی دنائت وفضاحتله عیش ایتمکدن ارجح واکمل
اولور نته کم بعض بلغای امرای عرب دیمشدر که **نظم**

ونحن اناس لا توسط بيننا	لنا الصدر دون العالمين او القبر
يهون علينا في المعالي نفوسنا	ومن يخطب الحسناء لم يغلها المهر

اکرچه لذت فضیلت شجاعت ابتداسنده بیم جرح و خوف قتل ایله مخلوط اولمغین محسوس مذاق شجاع و معلوم ادراک شیران بیشه جنک و نزاع اولمق جایزدر . اما آخرنده لذات و منافع دنیوی و اخروی یه . و شهد ظفر و ابتهاج صوری و معنوی یه مذاق جان و دهان جنانه . چاشنیٔ لذت جاودان ویرر

بیت

چون شهید عشق در دنیا و عقبا سرخ روست
خوش دمی باشد که ما را کشته زین میدان برند . شعر

خصوصا که بذل نفس و ایثار روح حمایت دین متین . و وقایهٔ شرع سید المرسلین ایچون اولمش اوله نته کم کلام معجز نظام حقایق الهام رب الانام اندن انبا و اعلام ایدر که ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون . و احادیث صحاح و حسان که هادی نوع انسان حضرت رسالت عنوان جنابندن صلی الله تعالی علیه و سلم فضل شهادت و مدح شجاعتده وارد اولمشدر بحد و احصادر . جمله دن بری بودر که ان الله یحب الشجاعة ولو علی قتل حیة . و عاقل اریب . و هوشمند لبیبه مخفی دکلدر که فرار البته موجب بقا و حیات . و تحمل و قرار بر هر حال مؤدی فنا و ممات دکلدر . وانسانه اجل مسمی . و وعدهٔ مقدره دن تقدم و تأخر ممتنعدر . شاید که فرار موجب هلاک و تلف . و ثبات و قرار موجب ظفر و شرف اوله

نظم

واذا اتاک من الامور مقدر .	مقدر . ففررت منه فنحوه تتوجه

و معاویه دن روایت اولنور که جنک صفینده پای عزیمتی رکاب فراره قومشدم شاعرک بو نظمی خاطره کلدی که . شعر .

قطعه

ابت لی همتی و ابی بلائی	واخذی الحمد بالثمن الربیح .
واقول لها اذا جشأت و جاشت	مکانک تحمدی او تستریحی .

پس مضمون شعرله عامل . و نفسمی صبر و قراره حامل اولدم . بحمد الله ورطهٔ انهزام و انعدامندن خلاص اولوب . اول صبر سببی ایله بالآخره خلافته ظفر بولدم . ترجمهٔ ابیات . بودر که بنم همتم و جنکده برار اولدوغم . بنی قومدی که فرار ایدم . قچن نفس جنکده اضطراب ایلسه اکا دیرین که صبر ایله مکانکده قرار قیل یا ظفر بولوب محمود اوله سین . یا هلاک اولوب . استراحت بوله سین . و بر قاچ کون بقای ناپایدار که آخری ینه ترک دار غدار در . میسر دخی اولسه عار و شنار جبن و فرار میدان کارزارله کاری زار . و توبیخ و تقریع اقران و امثال ایله مجالس و محافلده دلتنک و پریشان روزکار اولمه سی مقرردر . پس دلیران بیشه شیری . و شیران معرکه دلیری اولنلره لایق اولدر که وقایهٔ صبر و توکلی سپر و تنه مغفر و جوشن قیله و زخم تیغ و تیری ظفر و نیکنامیتی ایوانته دررو وزن بیله . و دائم زبان اقدام و اهتمام ایله بو بیتی انشاد قیله که . شعر

بیت

بی زخم تیغ عشق ز عالم نمی روم	بیرون شدن ز معرکه بی زخم عار هست

واجل مقدر متغیر اولمدوغن تمام بیلمک . و قضایه رضا و توکل ایلیه .

توسل قلمق صفت شجاعت و فضیلت بهادرلق تحصیلنده اصل
عظیم در. و سر چشمهٔ انهار شجاعت سرو بوستان ولایت و کرامت
اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه
حرب صفینده صفین آراسته. برهنه سر و تن بی مغفر و جوشن
پویان و زبان شجاعت بیانی بو بیته گویان اولوردی که نظم

فی ای یومی من الموت افر	ایوم لم یقدر ا یوم قدر

ترجمه از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست
روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست.
روزی که قضا باشد کوشش نکند سود.
روزی که قضا نبود در بیم سر انیست.

و جهاندارلق زمامنه مالک. و شهریارلق طریقنه سالک اولنلره
دخی واجب و لازمدر که ارباب شجاعت و اقدام اولنلرک
تربیت و تقویتنده اعتنا و اهتمام تام بیوره لر. و رعایت و عنایتلرین
وقایع و مهالکده اقدام و اقتحامی ظاهر اولنلره مبذول. و اسباب
معاشلرین حیاتلرنده. و معاش اولاد و اتباعلرین وفاتلرندن صکره
مرتب و مهیا قیله لر. و همت ایده لر که جملهٔ عساکر باری رؤسا و
سردار اولنلر صفت شجاعتله موسوم. و نیجه کره اقدام و ثباتله معروف

و معلوم اولمش کسنه لر اوله نظم	سپهر انکهبانی شهریار
به از جنگ در حلقهٔ کارزار	دلاور که باری تهور نمود

بباید بمقدارش اندر فزود	که بار دگر دل نهد بر هلاک
ندارد ز پیکار یأجوج باک	پس تقریرات سابقه دن ظاهر

اولدی که آدمی مجرد اقدام مخاوف. و اقتحام مهالک ایتمکله فضیلت
شجاعته مالک اولمز. اول کسنه لر که مثلا زلازل هایله. و صواعق نازله دن
باک ایتمیوب. دخول آشوب موج دریای انبوه. و صعود شمولیق
بی مسالک دره و کوه. ایتمکده نفس نفیسینی موجب تحمل تلف و
معرض هلاکه ایتلر. و بوندن مقصودلری کندولره بهادر دکلدر
دیو تهمت اولنمغی سد. و کندولر امثالی سفهانک سن بو فعله
قادر دکلسن دیدکلرین رد ایتمک اولور. یاخود طمع غنیمت و مال کثیر
و اخراج کودک و کنیز اسیر اولور. و دخی بونک امثالی اغراض دنیه
و اعواض دنیویه اولور. انلر سوانها و به بی فایده به نازل.
و زاویهٔ فضیلت شجاعتدن بعید مراحل در. و بونلردن دخی
دور. و کوچهٔ سعادتدن ابدا مهجور. بر طایفه در که کندولرینی غم
زوال مال و جاه. یا الم طعن دشمن بدخواه. سببیله قتل و صلب.
و فضیلت شجاعت و خاصهٔ عقلیه کندولردن نفی و سلب ایدرلر.
و بو طایفه خبیثه غایت جبن و خوف مرضنه مبتلا اولدقلری ظاهردر.
زیرا شجاع اولن شدائد آلامه متحمل و صابردر. بونلر شویله توهم
کاذب ایدرلر که مبتلا اولدقلری المدن موتله خلاص اوله لر.
غایت جهللرندن بیخبرلر در که اشد آلامه مبتلا و افجع محنه گرفتار و مقارن

اولسه‌لر کرک . عصمنا الله من سوء قضائه . وعاملنا بجزیل عطائه .

اما فضیلت عدالته شبیه اولنلر

رذیلت عفتده مذکور اولنه قریبدر . زیرا بعض ارباب سمعه و
ریا که حقیقت عدالتدن بی نصیبدر . کندولری طریقهٔ ارباب عدالت
و صلاح . وزیی ولباس اهل تقوی ایله فلاحده نمایش . وعبادات
ریاییه وریاضات خودنمایی ایله کندولری افواه عوامده ستایش .
ایدررلر . وحقیقت عدالت قوای نفسانی اعتدال اوزره مضبوط
واوضاع وحرکات خلوت وجلوت نهج عقل وشرع اوزره اولمغه
مربوطدر . ظاهر باطنه موافق . وخلوت انجمنه مطابق اولمغی اعتدال
کوستردوکی اعتدال . وسعادت اکلتدوغی شقاوت اولور نظم

عبادت باخلاص نیت نکوست   وکرنه چه آید ز مغز پوست

چون اجناس اربعهٔ فضایله بحسب الصوره مقارن . وبحسب المعنی مباین
اولن رذایل شرح وبیان اولندی . وفضائل مزبوره دن فرقلری
عیان قلندی . پس انواع واصناف فضایلک رذایل مشابهه سنی حق واردر
که فرقی تدقیق نظره محتاجدر . وانلر دخی مذکوراته قیاس واعتبار
اولنوب رذایل فضایلدن اعمال فکر ورویتله فرق وتمییز قلنه .

باب خامس فضیلت عدالت بیاننده در

معلوم اوله که عدالت اشرف فضایل واعلای خصایلدر زیرا عدالت
مساواتدن عبارتدر ومساوات که برابرلکدر وحقیقتده برشیئک برشی ایله

مطلب

شبیله یا کمیتده یا کیفیتده یا صفت اخریده متحد اولمقدر پس
مرجع تساوی وحدت اولدی . وحدت اشرف صفات واکمل حالاتدر
زیرا اصل واحده رجوع اوندندر . وحضرت واحد حقیقی یه اتصال وتقرب
بو وحدت که میان کثرات عالم حاصلدر . واحد حقیقی جل شانه وحدتندن
پرتو وظلدر . نته کم بو وجود که هیاکل ممکنات اوزره لامعدر وجود حقیقینک
پرتوی واثارا جعدر . ونسبتلر ایچنده نسبت مساواتدن اشرف نسبت یوقدر
نته کم علم موسیقیده بیان اولنمشدر . پس فضیلت عدالتدن اشرف
فضیلت یوقدر . وبو دخی علم اخلاقده مبیندر . وبو مقامده اسرار و
اشارات چوقدر . اما چون بو کتابده اکثر خلقک افهامنه تقریب وشرط
اختصار وتوضیح اوزره ترتیب ایتمکی التزام ایلدک . لاجرم بو قدر بسط و
تحریر ایله اکتفا ایتدک . وچون مراتله تنبیه اولندی که عدالت وسطدر و
بر نسنه که وسطدن زایل وبر جانبه مایل اوله اکا اسم عدل اطلاقی غلطدر
پس وسط که عدالتدن بر نسنه در بلنمک کرک . وطرف اولوب عدالتدن
بیرون اولانی دخی نه ایدوکی معلوم اولمق کرک . که انی دخی عدالته رد و
باب جور وحیفی سد ایتمک ممکن اوله . پس معلوم اولسون که حکما قتنده
عدالت اوچ نسنه ده اولور . بری قسمت اموال وکرامانده در . یعنی اکمی
شخصه بر مقدار مال یا کرامت ومرتبه تقسیم اولنسه عدالت کرک . یعنی وسط
که اعتدالدر معلوم ومرعی اولوب اندن بر جانبه تخطی وتعدی ایتمک کرک
ایکنجی معاوضاتده در . بیع وشرا واجاره ورهن کبی . اوچنجی بنی آدم

متعلق حدود و سیاسات . و قصاصات و تعزیراتدر . و تبریه ده
تناسب رعایت اولنجق عدالت حاصل اولور . مثلا بر شخص آخره حیف و
تعدی ایلسه اکا دخی انک مثلی اولنمق کرک که تناسب اولوب عدالت
اولمش اوله . پس مرتبهٔ وسط و عدالت که هیچ احده حیف اولمیه
معلوم اولمق کرک . و بو مرتبه یه میزان الله تعالی فی الارض دیرلر . اما بو
بو مرتبه یه وقوف . و مراد ده مرتبهٔ وسطه ایدوکین نظر عقلله
بیلمک غایتده صعوبتده اولمغین حق جل و علا رحمة للعباد . و حمایة
للبلاد . بر میزان انزال و ارسال ایلدی . و اول شریعت مطهره و ناموس
الهی در . و بو میزان اول و معیار اکمل در . و بوندن صکره میزان ثانی حاکم
نافذ القول در . و اکا احتیاج اول جهتدندر که نوع انسان مدنی بالطبع در
یعنی طبیعتی مقتضی در که معاشی ابنای نوعی ایله اختلاط و معاشرت . و
بعضی افرادی امورنده بعضنه اعانت و مظاهرت ایتمکله حاصل و
کامل اوله . بخلاف حیوانات عجم . که انلرک تمدن و اجتماع و تعاونه معاشتر
احتیاجلری یوقدر . زیرا اغذیهلری غالبا بسیط در . جمع و ترکیب . و طبخ و
ترتیبه موقوف دکلدر . و لباسلری شعر و ریش و وبر و صوف در که
کندوسی ایله بیله مخلوق در . و سلاح و سایر لوازمی دخی یا کندوسیله مخلوق
یا الهام الهی ایله کندولرنه حاصل . و کسب و تحصیله محتاج دکلدر .
نته کم مقدمه ده دخی اشارت سبقت ایلدی . اما انسان لطافت مزاجی
اولدوغیچون اغذیهٔ بسیطه ایله تعیشی ناممکن . و اغذیهٔ لطیفه که طبخ و ترکیب

ترکیب و ترتیبله اولور محتاجدر . و لباس و سلاح و سایر امور معاشی .
جمله صنایعی در . صناعت و تدبیره موقوف . و سعی و عمل و اعمال فکر و
رویته محتاجدر . چون جمیع لوازم انسان . صناعته موقوف . و
جمیع صنایع انسان مطلوب عمل ایتمه سی ممکن دکل ایدوکی معروف در .
پس انسان معاشنه قادر دکل اولمدوغی ظاهردر . مثلا لباس خصوصنده
حیاکت و غزل و خیاطت . و نیجه صنعت معلومی اولمق کرک . و مسکنی امرنده
نجارت و حدادت . و پای پوشی خصوصنده دباغت . و اسکافلیق
و اسلحه سی امورنده علی هذا القیاس در . پس نوع انسانه لازمدر که افراد
و آحادی مجتمع اولوب . هر بری بر صناعت اختیار و اعمال ایدوب .
مثلا بعضی حیاط و بعضی حیاطه ابره ساز . و بعضی سوزن و سایر آلات
ایچون معدندن اهن کداز اولوب . و علی هذا القیاس تعیش ایدهلر .
پس ظاهر اولدی که انسان تمدن و اجتماعه محتاجمش . انسان مدنی
بالطبع در دیدکلرینک معناسی بودر . اما اجتماعه دخی تغالب و تقاهر
واقع اولمغی مقتضی در . و بعضنک بعضنه ظلم و جورینه مؤدی در .
زیرا هر نفس مشتهاسنه طالب . و مرغوب و مستلذ اکلدوغنه راغب در .
پس بر نفس اشتها و اخذ ایتمک قصد ایتدوکی نسنه یه آخر دخی مایل
اولسه کرک . و بو نیل ایتدوکی شیء مرغوبه اولدخی نائل اولمق استنسه کرک . لابد
بعضی بعضنی دافع و قاهر . و مراد و مقصودنی اندن اخذ ایتمکیچون
ظالم و جابر اولسه کرک . اولدخی بوکا ممانع و مدافع و قهر و غلبه یه جاح

قوی دن واقع اولسه کرک. پس حاکم قاهر کرک که دفع ظلم و رفع حیف
ایلیه. و دخی مابینلرنده معاملات و معاوضات رضا ایله واقع
اولمق کرک که تغالب و تقاهر مندفع اولوب هر بری مقصودینه
نائل اوله. مثلا خیاط نجاره خیاطت. و اول بوکا نجارت
و علی هذا القیاس ایتمک کرک. اما بو اعمال و صناعات بری برینه
متساوی میدر. یوخسه متساوی دکلمیدر. یوخسه متفاوتمیدر.
تفاوتی اولدوغی تقدیرجه نه مقداردر. بلنمک لازمدر مثلا
بو اکا بر مقدار خیاطت ایدنجک اول دخی بوکا نه قدر نجارت
ایتمک کرک که تساوی و تعادل اوله. چون بو تساوی و تفاوت
صناعات اراسنده بلنمک متعسر بلکه متعذردر. لابد بر متوسط مقومه
محتاج اولدی. و اول متوسط مقوم درهم و دینار در. که انلره نقود
دخی دیرلر. و حکما دیناره عادل متوسط دیرلر. لکن بو عادل صامتدر
و عادل صامت دائما کافی دکلدر. بلکه عادل ناطق دخی کرک.
تا متقابلانک تعادلی توسط دیناریله حاصل اولمیوب نفوس جامحه
و ابصار طامحه انک عدلنه منقاد اولمغه ناطق عادل تعدیل و تسویه
و جانب قوی تضعیف و جانب ضعیفه تقویه ایده. و بو عادل که
لازمدر پادشاه حاکمدر. که ظلمی و جوری رفع و دست تعدی و
تغلبی دفع ایدر. هر که ناموس الهی احکامنه تابع یا تعدیل دیناره
طایع اولمیه پادشاه قاهر قوت بازوی شوکتله و یا شمشیر سیاستله

جامحه سرکش دیمکدر. و
ابصار طامحه. طموح عین
کوز بیانه نکران اولمقدر.
منه رحمه الله تعالی.
٢

سیاستله پایمال اکا مطیع و منقاد طریق عدله سالک ایلر. پس
معلوم اولدی که حفظ عدالت ایچون خلق اراسنده اوچ نسنه لازمدر.
بری ناموس ربانی. و بری حاکم انسانی. و بری دینار میزانی.
حکیم یونانی اوچنه دخی ناموس اطلاق ایدر. زیرا لغتلرنده ناموس
سیاسته دیرلر. هر برنده سیاست معناسی واردر. و دخی حکما دیرلر
که ناموس اول و اعظم شرع الهیدر که جانب مهیمن خلاقدن خلقه
مقتدا و متبع علی الاطلاقدر. و ناموس ثانی پادشاه دادکر و حاکم
عدل کستردر. و بو ناموسه لازمدر که ناموس اوله اقتدا و اکا اتباعله اهتدا
ایلیه. و ناموس ثالث دینار درکه ناموس ثانینک تحت فرماننده در.
و نص تنزیل حقایق تأویلده بو معنالره اشارت واقع اولمشدر. و انزلنا
معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط. و انزلنا الحدید فیه بأس شدید
و منافع للناس. زیرا کتاب اشارتندر شریعت مطهره یه که مأخذی کتاب
ربانی و تنزیل سبحانیدر. و میزان اشارتندر دیناره که اخذ و اعطاسی
میزانله اولور. و میزان انک تعدیلنه آلتدر. و حدید قهر پادشاهه اشارتدر
که شمشیر تیزیله ممالک کبیر و حکمران اولور. ناموس اوله مطیع اولمین
کافر و منافقدر. و ناموس ثانیه مطیع اولمین طاغی و مارقدر. و ناموس
ثالثه مطیع اولمین خاین و سارقدر. تنبیه. عدالت اولا اشخاصک
ذاتنه و صفاتنه و قوی و اعضاسنه متعلق اولور. ثانیا اهل و خدم و
عیال و حشم و شرکا و رفقاسنه و حاکم اولنلرک رعایاسنه متعلق اولور.

پس هر شخصه عدالت صفتیله متصف اولمقده لازمدر که اولا کندو صفات
وقوی واعضاسنده عدالت رعایت ایلیوب. هر قوت نه نوک ایچون
مخلوق وهر عضو نه تحریک ایچون آفریده اولمش ایسه انده استعمال ایدوب
تغییر خلق الله قبیلندن عقلا وشرعا محرم وممنوع اولان مواضعه استعمال ایتمیه
وقوای جسمانی وروحانی بین جلب رضای معبود. وکسب فضیلت مقصود
اولمیان یرلره صرف وبذل قلمیه. واگر خدم وحشم واهل وعیالی واربعه
انبارا سنه دخی موجب شرع مطهر وعقل منور اوزره عامل اولوب
احکام نوامیس الهیه. وحدود شرایع نبویه دن عدول ایدوب بلکه تفضل
ایثار وعفو واحسان وسایر مستحبات شرع. ومقبول ومرضی اهل عقل اولان
نسنه لری دخی اتیان ایده. واگر بعض عباد وبلاد اوزرینه حاکم ومتولی ایسه
قانون شرع مطهر واسلوب سیاسات ملوک عادله ایله عامل اوله. بو مقوله
کمسنه بو دنیاده خلیفهٔ رب العالمین. ودار آخرتده ان المقسطین علی
منابر من نور بشارتیله اهوال وکربات قیامتدن امین اولسه گرک. وعرصهٔ
زمان وساحهٔ عالم اگر بونک کبی صاحب سعادتک زیر لواسنده آسوده
اوله آثار وبرکاتی انسان وحیوان وحرث ونسل واقوات وارزاقده
ظاهر وباهر اولسه گرک. نته کم اکاسره دن بعضینک خزینه سنده بر کیسه
گندم بولندی. مردانه خرما مقدارنده. کیسه اوزرینه یازلمش که شول زمانده
که پادشاهلرک عدلی بر کمال وروی زمین آثار عدل وداددن مالامال ایدی
برکات اقوات وارزاقده بدیدار. وحبهٔ گندم جثه ده بو مقدار ایدی

مطلب

کربات جمع کربة در شدت معناسنه. منه رحمه الله تعالی.

ایدی. واگر نعوذ بالله تعالی بعض حکام وولات. وولات احکام
کبی مراسم اشفاق ومکارم اخلاق ایله موسوم. وصفحهٔ ضمیرینه نقش فضیلت
وکارنامهٔ عدالت مرسوم اولمیوب. بلکه تنها د بدسرشتی اخذ وغصب
اموال محرمه اوزره مجبول. ودل ودست جور بنیاد وجفا پیماسی
اراقت دماء ناحق واذای مظلومان اوزرینه مفطور اوله. اکل وشربی
بو منوال اوله که. بیت خورد آب از نم چشم یتیمان میوه باغش
چکد خون دل بیوه زنان از مرغ بریانش.
بیت ترجمه ام ایمه کوروب میوه باغین امرانک
کم صولرانی کوزلری یاشی فقرانک.
وغایت جرئت
وکبر یاسندن گوش هوشی مواعظ علما. ونصایح حکمادن کر.
واذا قیل له اتق الله اخذته العزة بالاثم فحسبه جهنم. آیهٔ کریمه سینه مظهر اوله
بونلر کبی حکام وامرا مردود ومطرود افضل خلفا وسلاطین. و
فی الحقیقه اخوان ابالسه وشیاطیندر. چون ضمیرلرنده رحم رعیت
نابدیدر. پس روز جزاده رحمت رحمن بونلردن بعیددر که من لا
یرحم لا یرحم. چون بونک کبی حاکم ادبار وشقاوتله داغدار. و
حلیهٔ فضیلت سعادت حقیقیه دن عاطلدر. پس بونک امثالنه
صاحب دولت. وصاحب سعادت دیمک فی الحقیقه فاسد و
باطلدر. ونتیجهٔ سعادت اولورکه بیش اون بیل مرادات فانیهٔ دنیای
دنیه دن بهره مند. وآمال وامانی ناپایدار دمنزغدار که بنا آلام وشدا

مطلب

یدون.

خالی وکلدز فیروز وارجمند • آخر الامر زار وحزین • بل طرید ولعین
بی حیل وحرکاه • دور از حشم وسپاه • جاه وحشمت امارت و
حکومتدن معزول • ماصدق آیهٔ شریفهٔ • ونرثه ما یقول ویأتینا فردا
اولوب مقید ومغلول درکاه رب العالمین • ودیوان احکم الحاکمینه
وارسه کرک • وانکار مفید ومشاهده احتیاج اولمیوب جزای عمل وپاداش
افعالین کوره کرک • کندوسی صورت مور محقرده محشور • واطرافی
جوانبی ظلمات ظلمندن شب دیجور اولوب • ملائکه عذاب بنجه سینه
بر موجب خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه کرفتار ومحبوس • ونسیم رحمت
رحماندن که اهل عدل باد ورحمت عباد اولنلره موعود در نا امید و
مأیوس قلسه کرک • اعاذنا الله تعالی من بأسه ونقمته وادخلنا الجنة بغیر
عذاب سابق برحمته • **باب سادس اقسام فضلتک بیاننده** معلم اول
ارسطاطالیس عدالتی اوج قسمه تقسیم • وهر قسمی بو وجهله تعریف و
تعلیم ایلدی که بریسی اولدر که ادای عبودیت حق جل وعلا ایتمک ایجون
اوله • اول کریم رحیم که بی سابقهٔ استحقاق هر موجودک قامتنی خلعت وجود ایله
مزین ومعلی • وانعام نعم بی حد وحصری ایله شو اکل سیاکل ممکناتی مشرف و
محلی ایلدی • مستوجبدر که اداء حق عبودیتنده دایم • ودرکاه خدمت و
بارکاه شکر نعمتنده قایم اوله سین • وعدالت مقتضیدر که عبد کندو ایله
مالک رقی ارا سنده اولان هر حقی طریق افضل ونهج اکمل اوزره •
مسلوک • وقواعد وجودین کوره اخلاص وریاضت • وپوته مجاهده

مجاهده وعبودیتنده ذایب ومسبوک ایده • وبو حق اول حقوقدندر که
هر مکلفک ذمتنده واجب • وعهده سینه لازمدر • ایکنجیسی ابنای عصرله
که معاصرلری • وکوچه حقایقده همسایه ومجاورلری در • اولنلر حقوقی ادا
ایتمکدر انقیاد سلاطین وامرا • وتعظیم ائمه وعلما • وادای امانات •
وقضای حقوق معاملات • وحفظ عهود اخوان وجیران کبی • اوچنجیسی
اسلاف ماضیه که حالا سکان دار باقیه درلر • انلرک حقوقین ادا ایتمکدر
قضای دیون وتنفیذ وصایای اموات اخوان • وآبا وامهات وتعمیر
اوقاف واحیای ربط وخوانق سابقین کبی • خواجه نصیر حکیم مقدم و
فیلسوف معظمدر • بو کلامی نقل ایتدکدنصکره شرح معانی وتمهید مبانی
ایدر که چون شرط عدالت اقتضا ایدر که معاملات ومعاوضاتده کرک
دینار ودرهم اخذ واعطاسی کرک تعظیم وتکریم افادهسی اولسون •
انصاف وعدالت اوزره اوله • مثلا بر کمسنهدن نعمت تعظیم وتکریم • یا
عطا وبذل زر وسیم کورسک مقابلهسنده لازمدر که مکافات ومجازات
ایدهسین • اکر خدمت بدنیه وکر خدمت مالیه ایله • اکر انلره تمکن اولمزسه
بذل ثنا وحمد • ونشر دعا وشکر ایدهسین • والحاصل قدرت حاصل و
تمکنت واصل اولدقجه مجازات ومکافات لازمدر حتی بو طریق ایله
مکافاتدن بریسینه قدرت واریکن تغافل • وتمکنت حاصل ایکن تهاون و
تکاسل ایدهسین • سزای لوم وتقبیح • ومحل زجر وتقریع اولورسین • پس
منعم حقیقی ومحسن علی الاطلاق • که اول لاجل وجودم خلعت وجود ایله

سنده

که خیر محض و مبداء جمیع خیراتدر قرین و محلی قلدی. ثانیا انه تمییزی منظر
نظر و معرفتله که دنیاده فخر مز و آخرتده ذخر فردر مرفع و محلی ایلدی
ثالثا و رابعا الی ما لا نهایه اصناف فواید احسان و اجناس موائد امتنان
اعطای اعضای سلیمه و افاضهٔ قوای صحیحه و صحت و عافیت جسمانی
و ذکا و صفای قریحه نفسانی و اهل و عیال و اسباب و اموال و اثاثه و
لباس و کتب و مراکب و ملابس و خدم و حشم کبی الی غیر ذلک من
النعم التی لا یمکن احصاؤها و لا یستطیع استقصاؤها که احسان و انعام
بیورمشدر. بالکه بزدن خدمت و تحیت که فی الجمله موجب استحقاق اوله
واقع اولمدی و طاعت و عبودیت که نوعا مقتضی اهلیت انعام
اوله سبقت ایتمدی

مث
فضل خدا را که تواند شمار کرد
یا کیست آنکه شکر یکی از هزار کرد

پس بو مولای
جلیل و منعم بی عدیلک شکر نعمتنده تقصیر و تهاون و ادای
حقوق عبودیتنده اهمال و تکاسل ظلم صریح و جور قبیح در. بو قدن
قلدی که نعمته انکار یا اثبات شریک ایتمکه نعوذ بالله تعالی اصرار اوله
و العجب بر پادشاه بر سپاهی یه خزینه سندن علوفه دار ه یا تیمار مقرر
حاصل اولوب اسباب معاشینه کفایت ایده جک نسنه اول
جهتدن انکا واصل اولسه مجالس و محافلده شرف خدمتی ایله
مباهات و افتخار و مدت عمر مدح جاه و جلال و قسم سر سعادت
مآلی ایله رطب اللسان اولوب عندن غیری حروب عظام و وقایع کبار

کبارده بذل نفوس و ایثار رؤوس ایتمکی ذمتنه لازم و عهدهٔ
مروتنه واجب بیلور. فی الواقع ایله ایتمسه بین الانام مستحق طعن و
ملام بلکه مستوجب عقوبت و ایلام اولور. فکیف منعم حقیقی و محسن
مطلق که جمله موجودات دریای نعمت بی پایانه غرق و مستغرق در

نظم
ستایش خداوند بخشنده را
که موجود کرد از عدم بنده را
کرا قوت وصف احسان اوست
که اوصاف مستغرق شان اوست

چون معلوم اولدی که شکر و خدمت و طاعت و عبودیت حق جل و
علانک مکلف اوزرینه واجب و لازم در. پس طاعت و عبادت
نه وجهله کرک. و قاچ نوعدر. حکمای متقدمیندن خواجه نصیر طوسی نقل
ایتدوکی مذاهب بودر که حکمادن بعضلر ذاهب اولدی کیم نوع بشره
لازم اولن خدمت آلهیاننده تفکر و تدبردر. تا که معرفت حق تعالی
انکا حاصل و توحیدی مرتبه تحقیقه واصل اوله. و بر طایفه دخی ذاهب
اولدی که انسانه لازم اولن خدمت همان حق جل و علانک ربوبیتنه
اقرار و احسان و تمجیدینه اعتراف ایدوب قدرت یتدکجه ستایش و
ثنا ایتمکه اقتصار ایلمکدر. و بر طایفه دخی ذاهب اولدی که بنده
لازم اولن خدمت صلوة و صیام و خدمت هیاکل و معابد و
ایثار صدقات و قرابین ایتمکدر. و بر طایفه دخی ذاهب اولدی
بنده یه لازم اولن اولدر که حضرت حق جل و علا یه احسان ایتمکله تقرب و
توسل ایده. یا کندو نفسنه احسان ایده. یعنی نفسنی تزکیه و تطهیر و علوم و

معارفله اشراق وتنویر ایده . یا غیره احسان ایده . یعنی تعلیم حکمت
وارشاد سبیل هدایت . وامور معاش ومعادنده مظاهرت و
مواسات ایلیه . و بر طایفه دخی ذاهب اولدیلر که جمله آدمی اوزره
بر واجب معین یوقدر بلکه طبقات انسان مختلف در . هر طبقه یه
بر نسنه واجبدر . خواجه نصیر ایدر ارسطاطالیس حکیم بو مذاهبی حکمادن
بیمان نقل ایلدی . اما کندو برینی ترجیح و تصحیح ایلمدی . اما حکمای
متأخریندن نقل ایلدی که خدمت وعبادت حق جل وعلا اوچ نوعدر
بری بدنه متعلق اولنلر . صلوة وصیام . و وقوف مواقف
بالاحرام کبی . ایکنجی نفوسه متعلق اولنلر . اعتقادات صحیحه و توحید
ومعرفت حق جل وعلا وتفکر آیات فیض وجود واحسان وجود حضرت
ملک معبود در . اوچنجی خلقله ایتدوکی معاملات ومعاوضاتنده
انصاف وعدالت اوزره اولمق واداء امانات ونصیحت امت
وحمایت حریم دین وملت . وجهاد اعدای دین وشریعت ایتمکدر
و بو اقوالدن صوابه انسب . وتحقیقه اقرب بو قولدر که عبادت اوچ نسنه در
اعتقاد حق وقول صحیح وعمل صالح . وهر برینک وقتی وزماننه گوره
تفصیلی واردر . وانبیا صلوات الله تعالی علیهم وورثه انبیا اولان
علما رضی الله عنهم انی بیان ایتمشلردر . وعامه خلق اوزرینه واجب و
لازمدر که انلره اطاعت وانقیاد ایده لر . تا امر حق تعالی محفوظ
وشرعی قایم اوله . بو مقامه کلنجه خواجه نصیر تقریری در . بو فقیر ایدر که

بیان معاملات

ایدر که قول اخیر که مکلفه واجب اولان خدمات وطاعات واعتقاد
صحیح وقول حق صریحدر . وعمل بدن صالح در دیمکدر . قول عدل و مذهب
جمیل در . وعلمای شریعت . ومشایخ طریقت . که دین محمدی یه صلی الله
علیه وسلم اقتدا . وشرع احمدی ایله علیه الصلوة والسلام اهتدا
ایتمشلردر . ایتمشلردر که بنده مکلفه واجب اولان ایمان وعملدر . و
ایمان دخی ایکی نسنه دن عبارتدر . تصدیق بالجنان واقرار باللسان
یعنی مکلف قلبیله حضرت رسالت پناهی خاتمیت دستگاهی محمد
مصطفی یی صلی الله تعالی علیه وسلم حق جل وعلا جانبندن نه کتوردیسه
ومبداء ومعاد . واصول معرفت واعتقاددن هر نه بیوردیسه
جمله سنده تصدیق واذعان وقبول وتسلیم ایدوب زبانیله تصدیق
قلبیسنه موافق اقرار واعتراف ایده . وبو ایکی نسنه هر مکلفه واجبدر .
شویله که برینده اهمال واتیاننده اخلال ایلیه . آخرتده عذاب
جاودانیدن نجات . وبالجمله حق جل وعلا قتنده درجات بولمق یوقدر
مگرکم اقرار باللسان ایتمکده عذری اوله . مثلا آلت سخنده قصوری
یاخود تکلم ایدرسه کفره قتل ایتمک مقرر اوله . بو عذرله اقرار لسانی
ساقط اولور . اما تصدیق جنانی هر حالده واجب ولازمدر و انک
سقوطنه عذر اولمق متصور دکلدر . اما عمل اعضا وارکان صلوة
وصیام وسایر عبادات مأموره کبی اهل سنت وجماعت قتنده اصل
ایمانده داخل دکلدر حتی مکلف اعمال واجبه وعبادات مفروضه دن

بعضنی بل کلّنی ترک ایلسه چون ایمان که تصدیق قلب و اقرار لساندر
حاصل و متمثل اوله . انک ایمان مرتبه‌سندن خروجنه . و کفرها و بیسنه
دخولنه حکم اولنماز . امّا بعض سلفدن نقل اولنان که ایمانده عمل صالح
داخلدر و ایمان تصدیق جنان . و اقرار لسان . و عمل ارکاندن عبارتدر
دیمک مرادلری انلرک ایمان کامل دیمکدر . فی الواقع ایمان کامل که
موجب رضای حق تعالی در . اول ایماندر که عمل ایله در . و بو مقامده
دخی تفاصیل و تقاسیم که علما ایراد ایتمشلردر چوقدر . مثلا تقسیم
اولنور که مکلفه واجب اولن اعمال و افعال ایکی قسمدر . بری قلبی
بری قالبی . و بری دخی ایکی قسمدر . بری بهی اولدر که اصل ایمان تحققنده
معتبردر . و بری سی کمال ایمان تحققنده معتبردر . اصل ایمانده معتبر
اولن عمل قلبی معرفت حق تعالی در . صفات کمال و نعوت جلالیله
و اعتقاد بعثت انبیا و رسل و صحت معاد یوم آخر و سایر ایمانده
معتبر اولن عقایددر . و کمال ایمانده معتبر اولن عمل قلبی آلاء و
نعماء حقنده تفکر و فروع الهیانده و نبوانده تعمق و تدبّر . و اخلاق
محموده و اوصاف نفسانیه حمیده در . فعل قالبی دن اصل ایمانده
معتبر اولن اقرار باللساندر . ایمان واجب اولن نسنه لره . اصل
ایمانده معتبر اولمیوب کمالنده معتبر اولن صلوة و صیام و سایر اعمال
خیرات و حسناتدر . و بر تقسیم دخی بودر که مکلفه لازم اولن ایکی
قسمدر . بری بهی افعال و بری سی تروک افعال متعلق امر الهی . و تروک

تروک متعلق نهی اولندر . مثلا صلوة و زکوة و تلاوت قرآن کبی و ترک
زنا و ترک شرب خمر کبی . متعلق امر مطلق اولن دخی ایکی قسمدر . اگر متعلق
امر ایجابی اولورسه واجبدر . امر ایجابی اولدر که مکلف اول امری
ترک ایدرسه عقابه و عذابه مستحق اوله . اگر امر ندبی یه متعلق اولورسه مندوبدر
امر ندبی اولدر که مکلف اول امره امتثال ایدرسه ثوابه مستحق اولور .
امّا ترکی عقابه مستحق اولمز . و متعلق نهی فعل تحریمی اولورسه اول فعل
حرام و ترکی واجب و لازم اولور . نهی تحریمی اولدر که مکلف
اول منهی فعلی ارتکاب ایدرسه عقاب و عذابه مستحق اولور . اگر نهی
تنزیهی اولورسه اول فعل مکروه اولور . نهی تنزیهی اولدر که منهی اولن
فعلی ترک ایتمکله مستحق ثواب اوله . امّا اشلسه مستحق عقاب اولمیه
امّا بر فعلک که اتیانه امر و ترکنه نهی اصلا وارد اولمسه اول فعل
مباحدر . پس مطلق فعل مکلف بیش قسم اولور . واجب . و
مندوب . و حرام . و مکروه . و مباح . و بر دخی تقسیم بودر که
مکلفه لازم اولن ایکی قسمدر . اولی که ثانی یه شرطدر ایماندر و ثانی
که مشروطدر اوچ قسمدر . عبادت بدنی . و عبادت لسانی . و
عبادت مالی . بدنی صلوة کبی . لسانی تلاوت و ذکر کبی . مالی
زکوة و صدقه کبی . و بو اوچ قسمه التحیات لله و الصلوات
و الطیبات کلمه‌سنده اشارت بیورلمشدر . تحیات عبادات
قولیه . صلوات عبادات بدنیه . طیبات عبادات مالیه

وبر تقسیم دخی بودر که افعال ترزوک که مکافئه لازم یا مستحب در ایکی قسم در
بری سی کندو بله حق تعالی یا بینده اولن حقوقی ادا ایتمکدر ۰ بری سی دخی
کندو بله خلق یا بینده اولن حقوقی ادا ایتمکدر ۰ و بو ایکی قسمه لفظ
معجز نظام خاتم انبیا علیهم الصلوة والسلام ۰ اشارت بیورمشدر که
التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله ۰ و بو لفظ وجیز که حاوی معانی
عزیزدر جوامع الکلم دندر که حضرت خاتم انبیایه صلی الله تعالی علیه وسلم
مخصوص در ۰ **تذنیب** خواجه نصیر نقل ایدر که عدالت سایر فضایل
گبی دگلدر زیرا سایر فضایلک ایکی طرفی واردر ۰ هر طرفی بر رذیلتدر
آخره مغایر نته کم مرور ایلدی ۰ اما عدالتک ایکی طرفی دخی بر رذیلتدر
که جوردر ۰ اما بو سوزده مناقشه واردر ۰ زیرا سابقا تصریح ایتمشدی
که عدالتک بر طرفی ظلم و بر طرفی انظلام در ۰ و ظلم و انظلام خود
بری برینه مغایر رذیلتلردر ۰ ظلم جوردر ۰ انظلام جور دگلدر ۰ پس بر
طرفی عدالتک جوردر دیدوکی نجه صحیح اولور ۰ اللهم مگر دینلیه که جور
انظلام دخی جوردر ۰ غایت گستی کندو نفسنه جور ایتمکدر ۰ لکن بو تقدیرجه
هر رذیلت جور اولوب جمیع فضایلک اطرافی جورده منحصر اولور
تنبیه خواجه ایدر که هیئات نفسانی یعنی خلق بر امردر که فعله و
معرفته و قدرته مغایردر ۰ مثلا عدالت که کیفیت نفسانی و خلقدر
افعالک اعتدالنی بلمک دگلدر ۰ و انی ایشلمک دخی دگلدر ۰ و اکا
قدرت دخی دگلدر ۰ زیرا بلمک و ایشلمک ۰ و قادر اولمق بولنور

بولنور و عدالت صفتی بولنمز ۰ نته کم سابقا اشارت گیجدی که بر
نجبر عدل گمسنه دن لغرض عدل فعلی صادر اولور اما عدالت دگلدر
پس بلمک و ایشلمک و قدرت صادر اولدی ۰ عدالت بولنمدی
و ایضا فعل عدالتی خوف گمسنه بلور و ایلمکه قدرتی واردر ۰
زیرا قدرت صفتنک ایکی طرفه تعلقی علی السوادر ۰ مع هذا انلرده
خلق عدالت یوقدر ۰ سایر اخلاقده دخی حکم بودر ۰ بو معانی جمیع
ملکات و فضایلده تصور ایتمک گرک ۰ که بو علمک اسرارندندر
انتهی کلامه ۰ فقیر ایدر بن خلق نه نسنه ایدی تعریف اولنوب ماهیتی
سابقا ذکر اولنان اوزره تصور اولنجق بو تنبیهه احتیاج قلمز
تنبیه دیگر خواجه بو مقامده ایکی سؤال ایراد ایلدیلر بری
قوی و بری سی واهی و ضعیف ۰ اما سؤال واهی بودر که چون عدالت
امر اختیاری در ۰ و عاقل انی کسب سعادت ایچون تحصیل ایلر ۰ پس
ضدی اولن جور دخی امر اختیاری اولوب انی کسب شقاوت ایچون
تحصیل ایتمک گرک ۰ و بو غایت بعیددر که بر کمسنه اختیاری ایله کسب
شقاوت ایچون رذیلت کسب ایلیه لر ۰ و بو سؤالک جوابنده
استاد ابی علی بن مسکویه دن شویله نقل ایلدی که چون نفسک
مخالف قوتلری واردر ۰ وانک بعضی بعضنک مقتضاسینه مخالفدر
پس جایزدر که بر قوت غلبه ایدوب مقتضاسی صاحبنه حسن گوسترره
بر وجهله عقلی استعمال ۰ و مقتضی سی اوزره اتیان افعال ایتمکه قادر

اولمیه اول قوتك سورتنی منکسر و شرتی مندفع . اولدقدن صکره عقلنه
رجوع و استعمال فکر صحیحه شروع ایدوب قبح صنعنه عارف و فساد
فعلنه واقف اوله . بیت قد ینزع الله عن قوم عقولهم
حتی یتم الذی یقضی علی الراس . فقیر ایدرین سؤال
مذکور مقابله بدیهی ده تشکیک ایتمك مقوله سندندر . زیرا عقلا
بر فعلك قباحتنه واقف و رذیلت ایدوکنه عارف ایکن ینه اختیار ایله
مقتضای عقلدن تعدی و اول فعل قبیحه و رذیلت شنیعه نك ارتکابنه
تصدی ایتدکلری مجزوم و بالضروره متقرر و معلوم در . و بالبدیهه معلوم
اولمش نسنه یه اعتراض معقول و ضروریاتده تشکیك علما قتنده مسموع و
مقبول دکلدر . و بو جواب اجمالی در . بو نکله ایراد مندفع و سائل مسکت
ملزم اولور . اما جواب تفصیلی که سؤالك موضع غلطنی تعیین و بیان حل و
محل فسادنی تبیین و عیان ایتمکدر خواجه نقل ایتدوکی کلام در . اما
اعتراض قوی اولدر که عدالت مساوات در . عدالتك بر طرفی جور و
رذیلت اولمسی لازم کلور که تفضل مرتبه سی و تبرع و احسان دایره سی
که عدالتك افراطی در غایت صلب بل قبیح و رذیلت اوله . مع هذا
تفضل بالاتفاق اخلاق افاضل و افضل اخلاقدندر . جواب
اولدر که تفضل عدالتدن خارج طرف دکلدر . بلکه تفضل عدالتك
احتیاطی مرتبه سیدر . مثلا اتفاق وسطدن اولمق جائزکه وسط
اولمیوب بلکه وسطدن انحطاط ایدوب طرف بخله میلی اوله دیو

دیو احتیاط اولنوب بر مقدار وسطدن زیاده انفاق اولنور که
فضیلت سخاوت بلا شبهه موجود و متحقق اوله . تفضل بو مرتبه در . اما
غایت افراط اولنوب غیر مستحقلره انفاق و مستحقلره اضرار احتمالی
اولسه اول تفضل دکل بلکه اسراف مذموم در . هر فضیلتك احتیاطی
مرتبه سی واردر . اما اسلوب واحد اوزره دکلدر . مثلا سخانك
احتیاطی دیدیکمز کبی زیاده جانبنه میل ایتمکله اولور . فقیر ایدرین
بو نکته نك سری اولدر که فضیلتلرك بر جانبی رذیلتدر . اما بعضی
فضایلك بر طرفی رذیلت اولمقده طرف آخردن اکثر اولور . پس بعضی
فضایلك افراطی رذیلت اولمقده تفریطندن ارتق و بعضنك
تفریطی افراطندن زیاده اولور . مثلا سخاونك بر طرفی اسراف و بر طرفی
بخلدر و ایکی طرف دخی رذیلتدر . اما طرف تفریطی که بخلدر رذیلت
و نقیصت اولمقده اسرافه غالب و راجح در . کذلك شجاعتك
که افراطی تهور تفریطی جبندر جبن رذیلت و عیب اولمقده
تهوردن زیاده در . اما عفتده امر بر عکس در . انك افراطی که فجور در
رذیلت اولمقده تفریطنه که خمود در غالبدر . و خمود رذیلت
اولمقده فجور کبی دکلدر . بلکه جهله متصوفه و مرتاضین خمودی
فضیلت عد ایلرلر . پس قضیه بو یله اولمغین نظر اولنه نه جانب که
رذیلت اولمقده قوی و غالب اولور ایسه اول جانبك خلافی طرفنه
میل اولنمق کرك که احتیاط رعایت اولنمش اوله . والله تعالی اعلم

باب سابع تحصيل فضائل واكتساب سعادات ايتمه‌يه طريق موصل نه در وترتيب اسبابي نيجه اولور ونيجه اولملق كرك انك بياننده در

حكمتده مقرر اولمشدر كه كماله مؤدي اولان حركاتك مبادي
واسبابي ايكي نوعدر بري طبيعت بري صناعت طبيعت اولكيدر
مثالي نطفه در كه صور مختلفه ده طوراً بعد طور حركت ايدر تا كماله يتشور
كه حيوانيت مرتبه‌سيدر وبو حركتك مبدئي وسببي طبيعتدر صناعتك
مدخلي يوقدر صناعت اولدوغنك مثالي اغاج پاره‌لريدر كه نجاري
صنعي ايله هيئات مختلفه ده حركت ايتدروب اخر صورت سريريه
كيروب كماله يتشور وبو حركتك مبدئي صناعت اولوب بو كمال
صناعي اولدوغي ظاهردر وطبيعت وجودده صناعتدن مقدمدر
ومرتبه ده اجل واعلادر زيرا طبيعتك استنادي قدرت حق جل وعلا
وامداد ملاء اعلي يه در اراده انسانيه‌نك وتدبيرات نفسانيه‌نك
مداخله‌سي يوقدر بخلاف صناعت كه تدبيرات بشريه واراده
نفسانيه مداخله‌سي وتوسطي ايله اولور انسز اولمز پس تقدم ذاتي
وزماني وشرف رتبه‌سي طبيعتك صناعت اوزره مقرردر
م خود رسته دگر باشد وبرسته دگر ه پس طبيعت صناعتك
استادي ومعلمي مثابه‌سنده وصناعت طبيعتك متعلمي وشاگردي
منزله‌سنده در وچون بو نكته دخي حكمتده مقرر اولمشدر كه

كه ممكناتدن هر شيئك كمالي مبدئنه ممكن اولدوغي قدر تشبه ايتمكده در
پس صناعتك كمالي طبيعته تشبه ايتمكدر وصناعتك طبيعته مشابهتي
كه كمالي در ايله اولمقدر كه اسبابك تقديم وتأخير وتدريجي وترتيبي
كما ينبغي مرعي اولوب هر شيء موضع لايقنده واقع اولمغله طبيعته
مترتب اولان اثر صناعته دخي مترتب اوله بلكه بعضي صناعاتده
طبيعتدن مرتبه دخي حاصل اولمق جايزدر مثالي بيضه مرغ
ماكياندر كه طبيعت مقتضاسي ايله مرغ اوزرينه برزمان جلوس
ايدوب حرارت نسبيه‌سي بيضه‌يه استعداد ويروب صورت
حيوانيه فيض اولوب افراخ وفراريج اولور كاهي صناعتله دخي
بو معني حاصل اولور مثلا بيضه ماكياني سركين گرم ايچنده بر مقدار
زمان دفن ايدوب سراين حرارت سركين بيضه‌يه استعداد حيوانيت
ويروب اندن دخي افراخ وفراريج بقدرة الله تعالى حاصل اولور
پس صناعت بو محلده طبيعته تشبه ايدوب واندن تعلم قيلوب
طبيعتدن صادر اولان اثر صناعتدن دخي صادر در قدرت حق تعالى
كه مؤثر حقيقيدر بو سببه ظاهردن جلوه‌گر اولدي وبو صورتده
صناعتك طبيعته فوقيتي دخي حاصلدر زيرا چوق بيضه‌دن دفعهٔ
واحده ده افراخ كثيره حاصل اولور كه طبيعت وحضانت ماكيان
طريقنده او كثرت اولمز چون بو مقدمه تمهيد اولندي
پس بيان ايده لم كه تهذيب اخلاق كسب فضائل كه بو علمدن

مقصود در اولدخی امر صنایعی در تدبیر انسانی ایلدا اولور. پس بو
بابده دخی طبیعته که استاد و معلّم در اقتدا ایتمک کرک. و تربیه
کم طبیعتده مقدّم و ترتیب وجود و مبدأ خلقتده سابق در.
تهذیب خلقده دخی آنی مقدّم و سابق ایتمک کرک. پس نکله لم
طبیعتک احوالی و خلقت انسانده اعمالی نیجه ایدوکن بیان
ایدهلم. که تهذیب خلقده صناعت و تدبیرله اکا اقتدا اولنه
معلوم اولسون که اوّل قوّت که انسانده ظاهر و مؤثر در قوّت
طلب غذادر. که طفل متولّد اولدوغی انده مادرنک پستانندن
سود امکه تعلیم و تلقین اولمدین طبیعی الهام ایلدی و تعلیم ربانی
مهتدی اولوب آنی طالب. و غذاسنی بدننه جالب
اولور. ذلک تقدیر العزیز العلیم. و آیه کریمه که اعطی کل شیء خلقه
ثم هدی. بو مرتبه یه اشارتدر. چون قوّتی بر مقدار دخی مزید. و فی
الجمله حسّی رشید اوله. دخی زیاده کسبه اهتدا. در رفع صوت و
نحیب و بکا بله مادرندن طلب غذا ایدر. و بو مرتبه دن ترقی ایدوب
قوّت غضبیه ظاهر اولوب دفع مضار و رفع مزاحمت اغیار
ایتمکه باشلر. و اکر دفع مزبورده کندونک مستقل و کافی اولمدوغن
فهم ایدرسه کندو یه کمال شفقت و وفور عنایت اوزرینه اولدوغی
بیلدوکی اشخاص و افراددن استعانت و انلره استظهار و
استغاثت ایدر. مادری و پدری و دایه سی و حاضنه سی کبی. و روز

نحیب. جز منقله اغلقدر منه رحمه الله تعالی.

و روز بروز بو قوتلری استعمال و استکمال ایدرک قوّت تمییز که
خاصّهٔ نفس انسانیدر ابتدا ایدر. بو قوتنک اوّل آثاری حیادر. و بو
قوّت جمیل و قبیح و نیک و بدی تمییز ایتمکدن ناشی در. که قبیح تصوّر ایتدوکی
نسنه نک کندودن صدورین تخیّل ایدوب منکسر اولور. و حیا بو
انکساردر. و بو قوّت که تمییزدر یوماً فیوماً متزاید. و قوّت غضبی و شهوانی
دخی متمکّن اولوب مرتبه سی نک نهایتنه دک متزاید اولور. پس عنایتی
تحصیل بقای نوع طرفنه اولوب بدندن کندو مثلی شخص آخر حادث و آنک
اسبابنه شروع ایدر. و اوّل بدنده فضله غذادن که منی در که نطفهٔ آدمی در
حاصل اولمقدر. و طلب زواج و نکاح و توالد و تناسل حاصل اولور.
بو امور قوّت شهوانی مقتضیاتی و آنک مراتبی در. امّا قوّت غضبی اول
دخی کماله تشبّث کندو شخصی حفظ و ضبط و استعانت غیره غالبا محتاج
اولمق مرتبه سینه واصل اولدقدن صکره سایر افراد انسانی اقارب و
اتباع و اهل و عیالی کبی حفظ ایتمکه دخی شروع ایلر. و بورادن ریاست و
استعلا و تفوق و ترؤس ظهور ایلر. و بو جمله قوّت غضبی مراتبی و آنک
مقتضیاتی در. امّا قوّت تمییز و نطق که خاصّهٔ انساندر اولا جزئیات و
اشخاصی ادراک و حفظین تحصیل و تکمیل ایدر. انده مهارت حاصل ایتدکدن
صکره کلیات و طبایع که معقولات اولدر طبیعت انسان و حیوان
کبی انلری ادراک و تعقّل ایتمکه قادر اولور. زیرا جزئیات و اشخاصی ادراک
ایدوب جزئیات و اشخاص ارسنده اولان مشارکتلری و مخالفتلری

درک و تمیز ایدر پس ما به الاشتراک اولن نسنه لر و ما به الامتیاز اولن نسنه لر
معلومی اولمقدن ذهننه صور طبایع کلیه فیض اولمغه استعداد حاصل اولوب
عالم اولمغه تشلر مثلا افراد و جزئیات انسانک نیجه کورر که نطق و سایر
خواصده مشارکلر و سایر افراد حیواندن متمایزلر و مطلق احساس و
حرکت ارادی ده جمله افراد حیوان مشارکلر و افراد حیوان حرکت و حس ایله
نباتاتدن متمیزلر اما نموده جمله نباتات و حیوان مشارکلر و نمو ایله جماددن
متمیزلر و علی هذا القیاس پس بو مشارکتلری و مخالفتلری معلومی اولمغله
ذهننه صورت نوع طبیعت انسان و طبیعت حیوان و جسم نامی فیض اولنور
طبایعی جزئیاتدن و جزئیاتی طبایعدن و طبایعی بربریندن ممکن اولدیجه
یعنی استعدادی یتشدکجه ادراک و تمییز ایدر بو طبایعه معقولات اول
دیرلر زیرا اول مرتبه تعقل بودر بوندن اول اولکن تعقل ایتمکلکدر چون بو مرتبه
اعنی تعقل دایره سینه کلوب عقل اطلاق اولنور و انسانیت بالفعل اسمی بو
حالده اکا واقع اولور و بو مرتبه یه کلنجه طبیعتدن صادر اولن کمالات
نهایت بولور بوندن صکره نوبت تدبیر و صناعت سببی ایله اولن کمالاته در
اکر بو کمالات دخی حاصل اولورسه اول انسانیت که طبیعت سببی ایله حاصل اولمشدی
صناعت سببی ایله بقای حقیقی و دوام ابدی بولور پس طالب فضیلت اولنلره لازمدر
که متوجه اوله و سعی ایله کمالی صناعت سببی ایله تحصیل و تکمیل ایتمک استدکده طبیعته اقتدا
ایلیه طبیعتدن استفاده اولنان سابقت و ترتیبی تهذیب قوی ده استعمال و
رعایت ایلیه مثلا اول قوت شهوت تعدیلنه اندن صکره قوت غضب

غضب تهذیبنه اندن صکره قوت حکمت تکمیلنه همت ایدوب
انده ختم ایلیه اکر ابتدا اثر قانون حکمت اوزرینه که ان شاء الله تعالی ذکر
اولنسه کرک ترتیب و تهذیب واقع اولمش ایسه طوبی له اکا حقنده
عنایت ازلی اولمش سعادتمندلردن اولوب اکثر مهماتی حاصل و حرکت و
توجهی تحصیل فضایله اقرب طرق و احسن وجوه اوزره واصل اولسه کرک
و اکر ایله اولمش دکل ایسه بینه نا امید اولمق کرک بلکه مردانه میدانه کیروب
دامن همتی تشمیر و کسب فضایلده نهج سابق اوزره سعی و تدبیر ایتمک کرک که اهمالی
موجب شقاوت ابدی و استعجال ایتمک کرک که کون کچدکجه صعوبت
متأکد و تدارک متعسر اولور تا که بر مرتبه یه وارر که اندن صکره وا اسفا لقد
فرطت فی جنب الله فریادین آسمانه ایرکورسه فائده ورمز و انکشت تحسری
دندان ایله تشفله پاره پاره ایلیسه نفع اولمز زیرا فرصت کچدکدنصکره وقت
کار الدن چقمش و اسباب وصل یار من بعد حاصل اولمق احتمالی قلمز پس خائب و
خاسر کارخانه اکتساب و چارسوی شهرستان عالم اسبابدن تهی دست
خروج لازم اولنجی م وردزبانی بو رباعی اولور که

رباعیه

افسوس که وقت کار از دست برفت
اسباب وصال یار از دست برفت
در معرض یک دولت نا یافته
صد دولت پایدار از دست برفت

معلوم اولسون که قافله سالاران راه اهتدا و عنایت یافتکان وجدک
ضالا فهدی اولوب تایید الهی ایله کمالاتی فطری و فضیلتلری وهبی و

تعملات کسبیه دن بی نیاز . و تعلمات بشری دن مستغنی اولن طایفه‌در
علیه دن غیری . هیچ بر فرده فضیلت فطری حاصل اولوب سعی و تعلم
و کسب و تعملدن مستغنی اولمق یوقدر . اگرچه اختلاف استعداد و تنبهی
سببی ایله سهولت و عسرت ایله تحصیل و اکتساب مختلف اولوب بعض افراد
عمل یسیر و سعی غیر کثیر ایله تحصیل فضائل . و بعض آخر سعی تام و جهد
کامل ایتمکه محتاج اولور . و نته کم تحصیل صنعت کتابت کسب و سعیه
موقوفدر . حتی کسبدن خالی اولن لا یحسن شیئا ناسخ . و صنعت کتابتده
راسخ اولمق محالدر . کذلک طالب فضیلت سعی و کوشش و اعمال و ورزش
ایتمدن فضیلت تحصیل ایدوب ملکه نفسانی اولمق مرتبه‌سنه واصل اولمز
م مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد ها و چون صناعت
طبیعه اقتدا ایتمک لازم ایدوکی ظاهر اولدی . پس معلوم اولسون که
تهذیب اخلاقه مناسب اولن علم علم حکمت عملیه‌در . و بو علمه طب روحانی
دخی دیرلر . زیرا طبیبک همتی بدن انسانی و جسم بشری ایچون حفظ صحت
حاصل و اعاده صحت زائل ایتمکدر . کذلک علم اخلاق صاحبنک
دخی غرضی و جل همتی و غایت نهمتی نفس انسانیده حاصل و موجود اولن
فضیلتی باقی و خالد . و زائل و مفقود اولن فضیلتی حاصل و عائد قیلمقدر
م پس نته کم طبیب جسمانی . تدبیرات طبیه و معالجات صناعیه‌ده افعال
طبیعیه‌یه تشبه و اقتدا ایدر . نته کم اصحاب فن طب قتنده ظاهردر
کذلک طبیب روحانی‌یه دخی لازمدر که ترتیب اسباب و تهذیب

تهذیب خلق و تهیئه آلت تحصیل عدالت ایتمک قصد ایدیجک طبیعته
که استاد و پیشوادر تقلید و اقتفا ایده . پس طالب صحت روحانی
قوای ثلثه نفسانیه‌یه علی الترتیب نظر و ملاحظه ایلیه . اعنی اولا قوت شهوانیه
فضیلتنه که عفتدر . ثانیا قوت غضبیه فضیلتنه که شجاعتدر . ثالثا
قوت تمیز و ادراک فضیلتنه که حکمتدر نظر و تفقد ایده . اگر بریسی
حاصل و کامل ایسه شکر و ثنای وهاب حق . و فیاض مطلق علی قدر الطاقه
مؤدی اولوب . همان اول فضایلک ادامت و ابقاسی اسبابنی مراعی
اولسون . و اگر حاصل دکل ایسه هر برین علی الترتیب کسب و تحصیل
و نفس نقصان شعاری اول فضایل ایله تکمیل ایتمکه مجد و ساعی اولوب
اولا قوت شهوانیه‌یه نظر ایده اگر صفت اعتدال و وسطانیتله
متصف بولورسه عفت اکا حاصل اولمش . همان علی قرار الاعوام باقی و
مستدام ایلمکه اهتمام ایلسون . و اگر بر جانبه مایل و اعتدال حقیقیدن زایل
اولمغله منحرف بولورسه . سعی و همت ایلسون اعتلال انحرافدن
اعتدال توسطه واصل . و فضیلت عفتی کندویه حاصل ایده گورسون .
بعده قوت غضبیه‌یه نظر ایدوب گورسون اگر طرفین تهور و جبن
نفسندن بر طرف و اعتدال توسط تحصیلی ایله کسب شرف ایلدی
ایسه شجاعت حاصل اولمش شکری متوالی اوله . و الا رذیلت
طرفیندن تمیله کندویی تخلیص و سعادت تحصیل شجاعته نفسنی تحریض
ایلسون . بو ایکی فضیلتی تحصیل جز نفسنی فی الجمله نقصاندن کماله تحویل

ابتدا کدن صکره تحصیل فضیلت حکمت جانبنه راغب . و رذیلت
جربزه و بلادتدن نارب اولوب . اولا اول علمی که تحصیل علومه آلت
و معیار نظرک میزانلری اکا حوالت اولنمشدر . اعنی علم منطق که قوت
نطقی تقویت و تصحیح . و معیار نظر و اکتسابی توسیع و تفسیح ایتمک . انک
عملی در تحصیل و تکمیل ایدوب . بعده اول علومی که جمیع مسائل و دلائلی
شک و ظندن عاری . و مبادی و مبانی سی محض نقش اوزره جاری در
اعنی علوم ریاضیات . که مقدمه ده اکا اشارت اولنمشدی . تحصیل ایله
که ذهنی جمیع مسائلده قطع و یقین مرتبه سینه معتاد و متقاضی اوله .
و ظن و تخمین ایله اکتفا ایتمکه قانع و راضی اولمیه . پس معرفت حقایق
اشیا و کشف احوال موجودات احوال خارجیه ایله تحلی . و زاویه جهل و
نقصاندن که ماویه ذل و خذلاندر تجنب و تخلی ایتمکه همت ایده .
اولا طبیعیات بعده الهیات مسائلین تحصیل . و سر اجمالی بالغ مرتبه
تفصیل ایلیسون . چون توفیق الهی ایله بو مرتبه یه واصل اولمش اوله .
قوای ثلثه مزبوره نک ترتیب و تهذیبندن فراغت بولمش اولور .
چون بو فضائلک تحصیلی میسر و مقدر اولدی . پس فضیلت عدالت
که جمله یه مرتبدر . و فضائل ثلثه دن مجموع مرکبدر . انک تحصیل و
تکمیلنه عنایتی و اتمامی موفر ایلیسون که کمال حقیقی یه واصل . و سعادت
باقیه یه حاصل اولوب . انسان بالفعل و حکیم کامل مکمل اسمی اکا اطلاق
اولنه . پس استرسه بو مرتبه دن صکره سعادات خارجیه که مزینات

مزینات جمال کمال . و محسنات دیباجه فضیلتدر و اعتدالدن آنلری
دخی تحصیل ایلیسون . و آنلر ایکی قسمدر . فضائل بدنی . و فضائل
مدنی . و فضائل بدنی اول علوم و معارفدر که احوال بدنه راجعدر .
و اول طبدر که ثمره حاصله و فائده مترتبه سی اوج نسنه در . دفع و
ازاله علت . و حفظ و حراست صحت . و کسب و افاده زینتدر .
و علم نجومدر که مقدمه معرفت بعض حوادث اولمغله موسوم در .
فضائل مدنی اول علومدر که انتظام احوال دین و دولت . و
اتساق امور ملک و ملت انونکله اولور . علوم شرعیه کبی که فقه و کلام
و اخبار و سیر انبیا علیهم الصلوة والسلام . و قصص و تواریخ
حوادث ایامدر . و علوم ادبیه کبی که لغت و صرف و نحو و بیان و
بدایعدر . و بو جمله موجبات فصاحت و براعتدر . و علم حساب
و استیفا و مساحت کبی . که اکثر منافع اجتماعات مدنیه اکا مربوط
و اختلاط و تعیش و معاملات بنی نوع اکا متعلق و منوطدر .

باب ثامن حفظ صحت نفس که فضائل دایم و باقی قلمقدر انک بیانندهدر

مخفی اولمیه که چون نفس خیر و فاضل درجه انسانیت بالفعله واصل و متشرف
اوله . بو ملکه فاضله نفس حفظ ایتمک واجب و لازم . و بر آن و
ساعت اول سعادتک طراوت و بقاسی . و ادامت و بقاسنه
عازم اولمق کرک . حفظ صحت بدنه نیجه اهتمام لازم ایسه حفظ صحت

نفسه اعتنا دخی لازم در بلکه بو دخی اهم واقدم ۔ و بوکا اهتمام اتم والزم در
و بو صحبتك حفظنه و فضیلت نفسك بقاسنه بوندن افضل سبب یوقدر که
دایما معاشرت و اختلاطی کیندوکی یا دخی اکمل تحصیل فضایل ایتمش و
عیوب و رذایلی ترک ایتمش خیر و فاضل کمسنه لر ایله اولوب تحصیل فضایل
ایتمش و معایب و رذایلدن کچمش کمسنه لر صحبتیندن کریزان اوله
زیرا نفس انسانینك خاصه سی معاشری اوصافی ایله تحقق و مخالط مطلب
و مصاحبی اخلاقی ایله اتصاف و تخلقدر ۔ زانکه انکور ز انکور همی گیرد رنگ
و حکما دیمشلردر که الطبیعة سارقة ۔ و بو معناده نظم اولنمشدر که

بیت عدوی البلید الی الجلید سریعة ۔ کالجمر یوضع فی الرماد فیخمد

و اساجیع منظومه فارسیه دندر ۔ یار بد بدتر بود از مار بد ۔ نظم
عن المرء لا تسأل وسل عن قرینه ۔ فکل قرین بالمقارن یقتدی

ترجمه لمعنه رحمه الله تعالی علیه کیمه قرین اولوردم نکاه قیل او قرینه ۔
۔ بیلورسك آدمك احوالنه دلیل قرینه ۔

کودن و شکست ۔ زیرك و چست ۔
منه رحمه الله تعالی

واشرار بدکردار ایله صحبت ۔ و مشاهده صورت ظاهرلری ممنوع ۔
اولدوغی کبی مجرد استماع کلام نافرجاملری دخی ممنوع و محرم در
خصوصا مجون و مفاحشات ۔ و مساخر و مضاحک اولنلرکه تأیید
و اساجیع هزل آمیز و فحش انگیزلری ۔ و خمریات مفسقه ۔ و اشعار معشقه
و هجو مسلم و ذکر معایب ۔ بو جمله طالب فضایل و مجتنب رذایل ۔
اولنلره ضرر محض ۔ و اجتنابی لازم و واجب اولنلردندر ۔ و اولور که

اولور که بر بیت استماعندن نفوس ناقصه یه اولقدر هوی و هوس باطل ۔
و اشواق رذایل عارض اولور که ازاله سنده مدت مدید معالجه و زمان
کثیر مصابره و مدافعه یه محتاج اولور ۔ خصوصا که اشعار معشقه تغنی و
سرود مقارن استماع اولنه ۔ اسباب کامنه هواپی تهییج عظیم و
دواعی دفینه میل محرمی اثاره و تحریک شدید ایلر ۔ حتی کاملی منتصر ۔
عالملرك زللینه و مرتاض سالکلرك منهج قویمدن منحرف ۔ و بطالت
و خلاعتله متصف اولملرینه سبب اولور ۔ پس مناظر حواس که
غالبا قلب انلردن کلن نسنه ایله خسته اولور ۔ اولی بودر که مظان ضرر اولن
مواضعدن بسته اوله ۔ و کتب فقهیه ده ذکر خمر و علاجی مشتمل اولن
اشعارك استماعی مکروه در دیدکلرینك حکمتی بودر ۔ و استماع اصوات
ملاهی ۔ و ترنمات و اغانی شریعت مطهره ده حرام اولدوغنك دخی
وجهی والله تعالی اعلم بودر ۔ و استماع اصوات آلات نغما خصوصا
اشعار معشقه یه مقارن البته تخیل امور شهوانیه یه مؤدی ۔ و تخیل مستلزم ایجاب
و انقلاب امر متخیله غالبا مفضی در ۔ انکیچون بعض افاضل دیمشدر که الغنا
رقیة الزنا ۔ زیرا که مادام نفس بدنه متعلق و انده متصرف ۔ و قوای
شهوانی کاشانه بدنده مجتمع و متألف اوله ۔ اسباب غوایت و
رذیلت اجتماعدن خالی و دواعی غی و ضلالت اتفاق و
انتظامدن تهی اولمامق مقرردر ۔ و حضیض فساد و رذیلته نفسك تنزلی
سهل و یسیر ۔ اما شواهق قلل فضایله صعود و ترقیسی دشوار و عسیردر ۔

م عروج بر فلک سروری بد شواریست • اودکلکی حجر نعلی
جانب اسفله تحریک وتنزیل کبی ادنی سبب وجزئی قوتله حاصل اولدوغی •
معلوم ومعروف • اما ثانی اول حجری شاهق جبل وذروهٔ فلکه اخراج
کبی قوت عظیم • واعانت جم غفیره محتاج وموقوف در • وحدیث
نبوی صلی الله علیه وسلم • حفت الجنة بالمکاره وحفت النیران
بالشهوات • بو معنایه اشارتدر • پس انس ومخالطهٔ ناس • که اکثری
ارجاس وادناس در • اجتناب واحتراز طریق قوم • واختیار عزلت و
انفراد • وتقلیل معاشرت اصحاب • وعشایر بونک امثالی وقایع و
ورطه لردن اسلم در • اکثیون دیمشلردر که من کان فی العزلة فالعزلة
یه عزلتک منافعی ایشمامز • وخلطتک مضاری ایحساندر • پس عزلت
محمود الاختیار • وخلطت کثیر واجب الاجتناب در • واگر
اختلاط ضروری اولورسه نته کم دیمشلردر

العزة فی العزلة لکنه •	لابد للناس من الناس •

دیدیکلری کبی مهما امکن صحبت افاضل واکابر که نفوس طیبه لری ادناس
رذائلدن طاهر • ووجوه نقیه لرندن انوار فضیلت لائح وظاهردر
انلرک صحبتنه طالب • وانلرک کبی اولمیلردن هارب • اولنه • واکابر
مشایخ دیمشلردر که چون صحبت لازم اوله • اول کمسنه نک صحبتن
اختیار ایله که مشاهده ومصاحبتی سنی جانب آخرته داعی • وترک
دار غرور وموطن سهو وغفلته ساعی اوله • وسلسلهٔ نقشبندیه

نقشبندیه خواجه لرندن خواجه علی رامیتنی که لقبلری حضرت عزیزاندر
بو معناده سالک راه • ودرویش صاحب انتباه اولنه بو نصیحت بیورمشلردر

رباعیه با هر که نشستی ونشد جمع دلت •
وز تو نرهید زحمت آب وگلت ••
زنهار ز صحبتش گریزان می باش •
ورنی نکند روح عزیزان بحلت ••

واخوان وفا • وخلان صفا ایله صحبت اولنجق بشر وبشاشت
وتودد وطلاقت اوزره اولنوب • لکن رعایت اعتدال اولنه
که بو خصلتک دخی سائر اخلاق کبی وسطی فضیلت در • وافراط
وتفریطی رذیلت در • وسط وفضیلت اولان مرتبه یه بشاشت و
بشر دیرلر • افراطی ضحک بسیار ومجون • وهزل گویا کون در •
وتفریطنه عبوست وتقطب دیرلر • ومزاح لهٔ اکا لطیفه ونادره
دیرلر • انده دخی حد اعتدال وطریقهٔ وسطی رعایت اولنمق گرک •
افراطی هزل ومسخره لیغه چیقر • ونیجه مضرت ومفسده یه سبب اولور •
تفریطی عبوس الوجه وثقیل الظل اولوب اخوان صحبت وعشیرتدن
متنفر • وکاهی صورت تکبره واصل اولوب درویشان صافی
درونی اندن متضجر اولمغه مؤدی اولور • واحادیث صحیحهده
وارد اولمشدر که کان النبی صلی الله علیه وسلم یحب المزاح
ولا یقول الا الحق • وحضرت امیر المؤمنین یعسوب الموحدین •

کرّم الله تعالی وجهه کثرت مزاحه منسوب ایدیلر • اسباب حفظ
صحت نفسانینک اعظمی اولدرکه علی الدوام نفسه اعمال حسنه تکلیف
تحمیل • وافعال جمیله تکمیل وتحصیل ایتدروب • اگر افعال قوت نظریه
اگر اعمال قوت عملیه در • تقصیر وتهاون • واهمال وتکاسل ایتمکه معتاد
ایتمیه لر • نتکم حفظ صحت جسمانی ده اعمال جسمانیه • وتحریکات لطیفهٔ
معتدله موجب صحت اعضا • ومورث قوت وسلامت اعصاب در •
واطبا ریاضت بدنیه حفظ صحته مبالغه وصیت ایدرلر • وهر نوع ریاضتک بر
عضوه فایده سین بیان ایدرلر • مصارعت کشتی گیرلک جملهٔ اعضایه
ومشی ساق وفخذه نافعدر دیرلر • وعلی هذا القیاس • وترک ریاضت
استیلای بلاغم • وضعف وفتور اعصاب وعظام • که بنای جسم بدنه
اطناب واعمام در ایجاب ایدر دیرلر • کذلک ریاضات
نفسانیه دخی قوای نفسانیه یه قوت • وترکی بطالت • وضعف و
فترت ایجاب ایدر دیرلر • واستیلای کسل وبلادت وغم ویرور • ونفس مواظبت
نظر واستدلال وفکردن معطل اولیجق • اسباب بلادت وخمول مستولی وتجمع
ومواد خیرات • وانهار افاضات عوالم قدس حمین استعدادندن منقطع
اولور • وچون حلیهٔ عملدن عاطل اولوب • کسل وتوانی ایله مألوف • واسباب
سعادتی باطل اولور • وبو انتکاس حال • وانعکاس اقبالی سببی ایله •
صورت انسانیتدن مسلوخ • وعالم مثال ومعنی ده صورت حیوانیه یه
ممسوخ اولمغه مؤدی اولور • گرگسه بو نشأه ده انتکاس وانعکاسنه

انعکاسنه مطلع اولسون • گرگسه علتنه شکر طبیعت سببی ایله حالا ذاهل وغافل
اولسون • یا علاقه بدنیه منقطع اولدقدن صکره واقف اولسون •
لکن بعد فوت الفرصة ولزوم الغصة حسرت بی فایده وندم بی نفع در
بسیار بخارد سر انگشت ندامت •• اما حلیهٔ علم علمله
متحلی • وحلیهٔ عملده سابقون متحلی اولنلر لازم در که منظر نظر وبصیرتدن
پرده پندار باطلی رفع • وحجب عجب وغروری پیشگاه سعادت و
فضیلتدن منع ودفع ایده لر که علم وعمل ایله عجب وغرور • نه قدر
خفی ومستور دخی اولسه • بالآخره فوز ونجاته مانع • وچهرهٔ سعادت
واقباله برقع در • نظم • زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه
رند از ره نیاز بدار السلام رفت •• واگرچه
ونتیجهٔ خفت سببی ایله حیا ایدوب • تعلم علمدن فراغت ایلمیه • که جهل
جمیع ازمانده قبیح • وعلم کافهٔ احیانده حسن وملیح در • وحفظ
سبقدن صکره معلوماتنی تذکار تکرار • وذکر ماضی ایله محفوظاتنی تذکار
ایتمکی واجب ولازم بلمک گرک • وزوایای خزاین علومنه عناکب
نسیان نسج ایتمکدن برحذر اولمق گرک • که آفة العلم النسیان دیمشلردر •
وطالب کسب سعادت اولنلر لازمدر که ملاحظه ایلیه لر که بضایع فانیه
ورغایب نخبر باقیه نک طالبلرندن هر بری مطلوبنی حوزهٔ مکنت
وقبضهٔ قدرتنه گتورسه انک حفظ وحراستنده نیجه مشقتلر اختیار ایدر
واولور که گنده و به خواب وخوردی حرام • وتحمل مشاق سهر وانجام

موارید خطری کندویه ورد مدام ایدر. پس طالب کمال حقیقی و مایل
سعادت باقیه ده حفظ مطلوب. وحراست کوهر مرغوبنده
تحمل مشاق متوالی. واختیار کد ایام وسهر لیالی ایتمیوب اول کوهر کرانمایه
معرض تلف ومدار هلاک وبوادیده قورتنه خسر دنیوی واخروی ایله
جلیس احزان. مسمّ معنای افراد وتنشیه اثنایه حاصلی خسران اولمق مقرردر
وطالب کمال جمع مال. وتحصیل اسباب جاه وجلالدن اعراض ایدوب
زهد که مقبول حق. وممدوح خلق در تمامت همتنی وبالای معالی
روحانی سینه خلعت شعار زهده. وزهد اولدر که آدمی اسباب
وتمتعات دنیویه دن قدر ضروری. ومرتبه ما لابد اولن نسنه ایله
اکتفا ایدوب فضول عیشه که تنعم وترفه در التفات ایتممکدر
وزهد ایله امر ووصیت عادت انبیا واولیا در. وسرمایه
سعادات. وسرمایه مقامات زهد وقناعتدر. ومتقدمه
زهد اولمینجه سالک طریق آخرته سعادت حاصل اولمز. وکسوت
زهدله تلبس ایتمدن طالب فضیلت بر مقامه واصل اولمز. وجناب حضرت
رسالت پناهدن صلی الله علیه وسلم روایت ایتمشلردر که ازهد فی الدنیا
یحبک الله وازهد عما فی ایدی الناس یحبک الناس قطعه

كن زاهدا عما حوته يد الورى	تبقى الى كل الانام حبيبا
او ما ترى الخطاف حرم زادهم	اضحى لديهم فى البيوت ربيبا

ودخی بعض روایتده کلمشدر که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه

مطلب
در بیان زهد و تقوی

علیه وسلم ابن عمر حضرتنه بو وجهله نصیحت بیورمشلردر که کن فی الدنیا
کانک غریب او عابر سبیل وعد نفسک من اصحاب القبور
واول حضرتک صلی الله علیه وسلم اسباب دنیویدن زهدلری و
ماکول وملبسده نه مرتبه ایله اکتفا ایتدکلری. مشهور عالم وعالمیاندر
عالمدن کیدنجه بر دفعه نان جودن طویمدیلر. باآنکه فقرلری ضروری
دکل اختیاری ایدی. ونیجه یردن متوجه اولان اموالی ایثار ایدوب
بو نوع معاشی اختیار ایدرلردی. خصوصا اواخر عمر شریفلرنده
که یمن وبحرین. واکثر جزیرهٔ عرب فتح اولوب اموال عظیمه آستان
رسالت آشیانلرینه کلوردی. لکن بر حبه ادخار ایتمیوب عظیم عطیه و
کلی بخششلر بیوروب کندولر فقر اختیاری اوزره قرار بیورمشلردی
حتی دار دنیادن انتقال. وحظایر عالم قدسه ارتحال بیوردقلرنده
جوشن تن شریفلری بر یهودی یه بر مقدار بغدای ثمننه مرهون ایدی
که اول کندمی نسیه ایله الوب اهل بیتلره نفقه ایتمشلریدی. اول حضرت
علیه الصلوة والسلام. اظهار زهدله ابتدا. وخلفای راشدین
واکثر صحابه وتابعین طعم زهدی شهد سلوب فقرله فخر ایتمشلردر
انلره اقتدا قیلمشلردر. واساطین حکمای متألهین بو دنیای غداره
امتعه ناپایدارندن ال چکمشلردر. سقراط بر خب اچنده ساکن
اولوردی باآنکه تلامذه سندن ملوک واکابر اموال عرضه قیلورلردی
قبول ایتمیوب اول خب اچنده خانه ومسکندن فراغت. وانلکه

قناعت ایدردی انگیچون اکا سقراط الحب دیرلرکه • دیوجانس
متجرد • ایکی عبادن غیری نسنه یه مالک دکل ایدی • و افلاطون
دخی معرض دنیا • و زهد و قناعتله عالم آرا ایدی • دیرلر اول حکیم
زهد ظاهر و قلت اسبابدن عدول و خدم و حشم و مال و مکنت اتخاذه
دخول ایتدی • ارسطاطالیس حکیم ایدی • اگرچه بعض اصحاب
رسول کریم • و بعض اولیای امت خیر المرسلین • تملک اموال و اتخاذ
اسباب دنیوی ایتمشلردر • اما مجتبلری درونلرینده قرار • و ذمت
همتلری آنک محبتنه گرفتار دکللر ایدی • و دوام بلیه رأس کل خطیئة
اولان حب دنیا در نفس دنیا دکلدر • نیجه زر و سیم لر وار در که اهل
حب دنیانی شوریده و مست ایتمشدر • و نیجه غنی وار در که
دست و دامنی پر در • اما رقبه همتی قید و اسر حب دنیادن حردر
و صحابه کرامدن کثرة ماله معروف عبد الرحمن بن عوفدر که وفاتنده
ورثت خاتونی علمشدی بربشنی حصه ثمنندن سکسان بیک
درهم بر روایتده دینار ایله صلح ایلدیلر • لکن لوح درونی
رقم حب دنیادن ساده • و گردن همتی طوق و قلادهٔ علاقهٔ حب
دنیادن آزاده اولمه سی اول مرتبه ده ایدی که برکره فاروق حضرتنه
رضی الله تعالی عنه گلوب ایتدی یا امیر المؤمنین شامدن برکاروانم
گلور که سکسان شتر بار در • و هر شترده بضاعت هزار دینار •
جمله سین فی سبیل الله صدقه ایلدم الضبط ایله • سندن سؤال ایدرکه

مطلب

ایدیجک بو گیجه نماز تهجدده خاطره اولدی که آیا کاروان
نه موضعه گلدی • و احوالی نیجه اولدی اوله • پس بر حال که روی توجهی
ساتر • و تهجدده موجب تشویش خاطر اوله • انی حوزهٔ ملکیتدن
اخراج ایتمک لازم ایدوکی ظاهر در دیدی • رضی الله تعالی عنه
و مشایخ متأخریندن مفخر ابرار خواجهٔ احرار • خواجه عبید الله سمرقندی
قدس سره • که اگرچه رحلت اقامتنه خطهٔ سمرقند مقر • لکن قند ولایتی
جمله آفاقه شکر اولمشدی • و آنک مدحنده مولانا نامی عبد الرحمن
جامی • نظم ایتدوکی دررلردن بعضی بودر که • نظم

زد بجهان نوبت شاهنشهی / دبدبهٔ کوس عبید اللهی
آنکه ز حریت فقر آگهست / خواجهٔ احرار عبید اللهست
لجهٔ بحر احدیت دلش / صورت کثرت صدف ساحلش
باشد از آن لجه باقعر یاب / قبهٔ نه توی فلک یک حباب

و مع هذا کثرت اموال و اسباب و خدم و حشم و مزارع و قراسی
اول مرتبه ده ایدی که رشحات کتابنده مذکوردر • که خواجه یه
ملاقات ایتدکمده بیک اوچ یوز مزرعه سی وار ایدی • و شقه
بر مزرعه سنده اوچ بیک جفت یوروردی • اما بوقدر اموال و
اسباب اکا مقدار ذره مانع راه • و نظر همتنده برگ کاه دکل ایدی
نته کم مولانا جامی نظم مزبور ذیلنده دیمشدر • نظم

روی زمین گشته ز سر دولتش / در نظر همتش چون رخ یکتاست

یک روی ناخن که بدست اینش کی بره فقر شکست آیدش

اما طالب فضیلت و راغب سعادت اولن انلرک حالنی کندو تحببه
دلیل و اموال و اسباب اتخاذینه سبیل ایلمیه بلکه سعادت استرسه
مقام تفرده اولن اولولره اقتدا و تجرد و فنا اوزره کیچن پیشوالره
اقتفا ایدوب اسباب جهان فانیدن قدر مالابد ایله اکتفا ایده که زر زن
دنیای غدار طریق طلبده اکا مانع و غرور و فریب جهان فانی
سلوکه مقصددن خارج اولمق احتمالی اولمیه

بهوش باش که راه بسی مجرد زد | عروس دهر که مکاره است و ختاله

و طالب فضائل زنهار تحریک قوای شهوانی و غضبی ایلمیه و اول
گروه بی شکوه گبی کم تحریک قوت باه ایچون استعمال اکل
معاجین و قرائت کتب فواحش و حکایات فسقه طاعنین ایدرلر
زیرا قوت شهوانیه تحریک ایدیجک شاید تسکیننده تعب لازم
اولوب بلکه شریعتده حرام و موجب ازدیاد آثام اولن فعلی
ارتکاب ایلیه و تحریک شهوت اکا بکزر که آدمی بر سبع خفته طعن و
دغدغه ایله بیدار ایدوب اوزرینه حمله ایتدکدن صکره انواع حیل ایله
مضرتندن خلاص طلب ایده اگر بیدار ایتمسه تعبدن بری و خطردن
امین ایدی پس قوت شهوتی و غضبی حالنه قویوب تحریکنه داعی
اولمیوب مهما امکن دفع هیجاننه ساعی اوله اگر بالطبع حرکت ایدرسه
مقتضای عقل و شرع ایله حد اعتدالی وزن و عیار ایدوب طرفین افراط

افراط و تفریطه خروج ایتمیه که فضیلت عفت و شجاعت برقرار اوله
و جمله اقوال و افعالدن اول فکر و نظر میزانینی درکار ایلیه تا جمیع افعال و
احوالی موزون میزان اعتدال اوله اگر کاهی بحسب الطبیعه خروج وقوع
بولورسه تحمیل افعال حسنه و زجر و منع مباحات ایتمکله نفسنه تادیب و
سیاست ایلیه که بر دخی انک گبی فعله ارتکاب ایتمکدن احتراز و
اجتناب ایده مثلا بر طعامه که تناولی مباح شرع و عقل و مقتضای
رای و مصلحتدر کاندز اتباع سورت شهوتله انی تناول ایلسه در حال
انابت و ندم ایدوب نفسنه ایجاب صلوات عدیده و صیام
ایام مدیده ایتمکله معاقبت و مجازات ایلیه که من بعد نفس فضول
مخالف مقتضای عقول اولن نسنه یه راغب اولمیه و بو معناده ارباب
همت و اصحاب مجاهده و ریاضت عزیزلردن حکایات خوشدر
غفلتله بر لقمه تناول ایتدوکیچون بر ییل صایم و بر کیجه تهجددن تکاسل
ایتمکله نیجه روزگار تمام لیله قایم اولمق و بعض قوی همتلر تجرد نفس
تقاضای مباح ایتمکله ریاضات تکلیف ایدوب زجر و تادیب و
اصلاح و تهذیب ایدرلر مقامات حضرت شیخ الاسلام احمد زنده
پیل جامی ده قدس سره ذکر ایدر که بر کون عارف ریاضتدن نواحی
شهرده گلدکده بستانه گیرر زرد آلو تمام رسیده و بالغ و برگ
شجرلرندن کواکب فلک اخضر گبی لامع اولمشدی نفس حضرتنه در
که احمد بو قدر زمان بنی نار جوع و ریاضتله هلاک ایلدک بر ایکی زرد آلو ایله

بنی تسکین ایلسک خواجه دیرکه ای نفس بر ییل تمام صایم اول سکا مردکی
ویره‌یین نفس راضی اولوب صیامی تمام ایتدیکدن صکره بایغ زردآلوینه
کیررکورر که شغال کلمش زردآلولری تناول ایدوب برقاچ دانه
هضم اولمدین درست ینه مقعد اسفلدن اخراج ایتمش حضرت
الوب بو منعه مشغول اولنجق نفس ایدرکه احمد نیلرسین بوخسه بو
زردآلولری بکامی ویررسین ایدربلی زردآلو طلب ایلدک
اشته زردآلو غایتی برحیوانک امعاسندن کیچمش بوربن سکا
ویرین نفس ایدرکه احمد مدد بونی بکا ویرمه ارتوق سندن هیچ نسنه
طلب ایتمیه‌یین تمام نفسه عهد و یمین ویرورکه من بعد هیچ شهوتیکی
طلب ایتمیه‌سین پس زردآلولری اتر اشته ارباب همت
معامله بویله ایتمشلر بو مرتبه‌یه چون اولوز باری سندخی ممکن اولدقجه
سعی ایله نفس هربر شهواتنه سایر وهوای آرزولرنده طائر
اولمیه واکر غضب بی موقع و حشم ناتحمل ایلینه نفسه عقوبت
ایتمک ایچون بعض سفهانک اذیت و اهانتنه صبر ایتمکله یا نفسه
حفظی مطلوب وصرفی نامرغوب اولان مالی بذل ایتمکله یاد
وسیاست ایلینه که ارتوق بی وجه اقدام و غضب بی هنگام
ایتمیه روایت اولنورکه سقراط حکیم پادشاه زمانی تزوج
وتاهل ایدوب نفس شریفک بقاسنه توسل ایتمک ایچون امر و
الزام ایدنجک اکابر یونان مخدرات حجال عفت و نشا

ستاير پرده حسن خلق و خلقت اولان بنات واخواتلرين عرضه
قلدیلر اما حکیم مرتاض جمله‌دن اباء و اعراض قیلوب بر زن
سلیطه که وقاحت و بی شرملکده مشهوره جهان و سلاطت و
زبان درازلکده معروفه جیران اولوب معاشرتی تکدیر مشرب
زندکانی ایتمکده بو بیتنه مظهر اوله که

نظم

زن بد در سرای مرد نکو — همدرین عالمست دوزخ او
زینهار از قرین بد زنهار — وقنا ربنا عذاب النار

طلب ایلدی حکیم داناء دن بو اختیار عجبک سری سؤال اولنجق دیدی
که چون مصاحبت ناقصات العقل لازم اولدی باری بو فایده
اولسون که نفسی انک سلاطت و وقاحتنه مبتلا ایدوب
مقابله‌سنده کظم غیظ و دفع غضبی عادت ایدوب بو خلقله
معتاد و متمرن اولم واکر نفس کسله میل و بطالته رغبت کوسترسه
الزام مزید اعمال صالحه و مداومت اوراد و اذکار و عبادات
نافله ایله تادیب ایده واعمال سیئه‌دن صغیره ایسه دخی اجتناب
ایده که نفس صغایره ارتکاب ایدرک کبایره دخی جسارت ایتمک
احتمالی واردر بلکه نفس صغیره مداومت و اصرار ایله کبیره و کبیره
توبه و استغفار ایله مکفور و مغفور اولمقده صغیره اوله که لا کبیرة
مع الاستغفار و لا صغیرة مع الاصرار ومتصل عیوب
نفسنه احاطه و اطلاع قصدنده اوله و بو اطلاعده نه قدر

سلیطه
زبان دراز و
فاسم سلاطت
مصدر در. منه
رحمه الله تعالى

اسباب استمام و دقایق حیله یه قادر ایسه تقصیر و تهاون ایتمیه که اکثر
بنی آدمی راه فضایل و سعادتدن الیقویوب بیغوله شقاوت
و جهالتده قویان کندو احوال و اوضاعنی بلمیوب دقایق عیوبندن
غافل و وساوس نفس اماره سندن ذاهل اولدوغیدر زیرا
هر نفس کندویی نهایت درجه ده محبت اوزرینه در و هر محب محبوبنک
عیوبی مشاهده سندن اعمی و کور و مقابحین محاسن عد ایتمکه
مجبول و مجبوردر که حبک الشی یعمی و یصم

مطلب

گر هنری داری و هفتاد عیب
دوست نبیند بجز آن یک هنر

پس عاقل لبیبه لازمدر که کندو عیوبنی بلمکه تدبیر ایده و اعداسندن
کندو معایبنی تفحص و تطلب ایده و غیرلرده عیب عد اولنان
نسنه لری کوره انلردن کندوده حتی آثار وار میدر دقت ایلیه و بر
دانا و صادق دوست قزنوب اندن عیوبنی سؤال ایده و هر نه قدر
سنده عیب بو قدردر دیو مقید اولمیوب بنه ابرام ایده و
بعض عیوبنه اشارت ایدنه تمام سرور و نشاط کوستروب
ظاهرده و باطنده شکر و سپاس اظهار ایده و هیچ آثار تألم
و اضطراب کوسترمیه زیرا خلقک نسنه نک عیبنی یوزینه
سویلمکدن صاحبی متألم اولوب سویلیه عداوت ایتمک

حوفدن احتراز ایدرلر | قنی بر بخت روی کابینه وار
وار | بوزوکه قرشو عیبک ایده شمار

اما صاحبی حقیقتده متألم اولمیوب بلکه شاکر و مسرور اولدیغی
اظهار و تنبیه ایتمکدن قچمزلر و اکثر جهله نک عادتی بودرکه حمی
الجمله عیبنی کندویه اشعار و مطعن اوله جق نسنه لری تنهاده اظهار ایتسه لر
فی الحال مضطرب و متألم اولورلر امیر المؤمنین عمر بن الخطاب
رضی الله عنه بیوررکه رحم الله امرأ اهدی الی عیوبی تأمل
ایله که رحم الله امرأ عرفنی عیوبی دیمیوب اهدی الی دیدوکی
اشارتدر که عیبلرینی اعلام کندوسنده اهدای هدایای جمیله و انعام
عطایای جزیله دندر رضی الله تعالی عنه و ارضاه و اسکندردن
منقولدر که بر کون خواص ندیمندن برینه دیدی که بو قدر زماندر
سن دم اخلاص اوروب کندوکی بزه مخلص خاص عرض ایدرسین
و سنک حقکده تربیت و انعام و ترقیه معارج عظام اولنمشدر
اما سن بر دفعه خدمت که لایق خلص خدام در ایتمدک ندیم خاصه اضطرار
عظیم طاری اولوب پادشاه جهان بیورسین که تقصیر ایتدوکم
نه خدمتدر ذو القرنین صاحب قران دیدی که سن ابجا
اخلاصی تلبیس و تمویه ایلدک زیرا بر کره بکا عیبمی تنبیه ایتمدک ندیم ایدر
که حضرت پادشاه محاسن و فضایل ایله محلی و خورشید وجودنده
ذره عیب ناپیدادر اما ذو القرنین اصلا قبول بیورمیوب
بنم نفسم عیبدن خالی دکل ایدوکی مقرر و محقق و انی انکار ایدن مکابر

يا احمقدر . وسندخی فی الواقع بنده عیب كورمزسك احمق ونادانسین
واكر كوروب بوحده كتم ایدرسك منافق وقانمنسین . علی كل
حال ندیم خاص . ومقیم مرتبهٔ اهل اخلاص اولمغه لایق دكلسین دیو
انی شرف صحبتندن مطرود . ومقام ومرتبه‌دن مردود ایلدی
اكر دوستلردن بومنفعت حاصل اولمزسه . یا بوجهتدن كه دوست صحیحك
نظری محاسنه ومنبرلره منحصر . وانك مشاهده سندن دوستك
معایب ومطاعنی محتجب ومستتردر . نته كم دیمشلردر

نظم

از صحبت دوستان برنجم · كاخلاق بدم حسن نماید
عیبم هنر وكمال بینند · خارم كل ونسترن نماید
كو دشمن شوخ چشم چالاك · تا عیب مرا بمن نماید

یا بوجهتدن كه بوزمانده دوست صادق . وخلیل موافق كیمیا مانند
ساكن پردهٔ اختفا . وسیمرغ آسا مجرد اسم بلا مسمی در .

بیت

معدوم شد مروت . ومنسوخ شد وفا
وز هر دو نام ماند چو سیمرغ وكیمیا

پس سابقا ذكر ایتدیكمز كبی اعدا طرفندن تتبع وتفحص وحساد
بر افسا د طرفندن جانبندن تفقد وتجسس ایلیه كه بوطایفه عدیم الاحصا
وعدید الرمل والحصادر . وتتبع عیوب اخوان . وتطلع مساوی
ومعایب اقران . وانی مجالس ومحافلده نشر وبیان . واظهار واعلان
ایتمكده اولقدر اهتمام بلیغ . واعتنای عظیم ایدرلر كه بوتعب و
تعب واهتمامك بعضنی تحصیل علوم . وتكمیل فضائل وفنون ایتمكه
خرج ایده‌لر ایدی دركات جهلتدن نجات . ومعارج كمالاته
ترقی درجات ایده‌كربیدر . واكر بونصب واعتنانك بعضنی طاعت و
عبادته صرف ایلسه‌لر . قصارای مدارج سعادته واصل اوله‌كربدی
وجالینوسدن منقولدر كه اخیار اشراردن منتفع اولور دیرمش .
وظاهر طریق انتفاع . انلرك فعلی كبی اشلمكدن امتناع ایتمكدر . وبزرجمهر
بختكانیدن . روایت اولنان كلام كه بن ادبی بی ادبلردن اوكرندم
زیرا هر فعل كه انلردن صادر اولوب . نظر عقلده قبحی ظاهر اولوردی .
بن انی صحیفهٔ خاطرده محرر قلوب . اندن امتناعی مقرر ایدردم دیرمش .
بوكلامی مؤید ومشیددر . وبعض حكمادن نقل اولنور كه طالب
فضیلت اولنلره بیته لازمدر كه آشنالرینك صورت وسیرتندن
آیینه‌لر دوزه . وكندونك سیرت وصفت ومحاسن ومقابحین
واحوال واعمالین انده مشاهده ایدوب انلرده حسن وممدوح .
كوردوكین كندوبه دخی اجتلاب واجتذاب ایدوب . قبیح ومذموم
اكلدوكندن احتراز واجتناب ایده . نفس كندوقبایحین كندوده
ادراك ایتمكده سستدر . اما غیرك قبایح وذمایمین ادراك قلمقده چالاك
وچستدر . پس بومقوله حیل ایله معایبنی ادراك ومن بعد
اول مقوله افعالی اقتلاع ایتمكدن امساك شیوهٔ زیركان چست وبیشهٔ
متبصران چالاكدر . وبر محلده دخی انده تبصر لازم . وغرور وفریفته

تدبیرده

احترازواجب در . تحسین ومدح خوش آمدگوی در . ومردم عاقل و
طالب فضایل اولنلره واجب درکه اصلا مواجهه‌ده تحسین و
مدحت وتزیین ایدنلرک فریب ودمدمه‌سنی استماع ایتمیوب بلکه
بومقوله کلامه شروع ایدنلری مهما امکن زجر ومنع ایلیه که استماع
خوش آمدگوی طالب فضیلته ضرر عظیم وموجب تسفل وتنزل در و
مانع ترقی مقامات وفضایلدر . زیرا نفس اماره مدح خوش آمدگویدن
فربه اولوب کندوده کمالات نابوده حاصل واول راه‌ده ایکن
کندوسنی منتهای مقاماته واصل تخیل ایدوب منتکس ومنعکس اولور .
وچوق آدمیلری کوردک خوش آمدگویلر فریبی ایله طریق طلب وکسب
فضایلدن بالکلیه منقطع اولوب . بلکه عداد دیوانکان ومساخر
کم عقلان ومضاحکه ملحق اولدیلر . وبعضلر اوایل طریق طلب علمده
فریب خوش گویان اشرار ایله کندویی علامهٔ دیار خیال ایدیوب تألیفات
عجیبه وشروح ومتون غریبه اظهار ایدوب . وبعضی طریق نظم شعر
وانشای تره ایتمکه طالب اولوب . اشعار ناموزون وبی معنیلر ایله
عجایب کوستروب . اشرار بدگوی تمسخر ایچکیچون تحسینلر ایدوب
مسکینی دیوانهٔ تمام ومسخرهٔ مالاکلام ایتدیلر . نعوذ بالله من البلادة
الموجبة لفوت السعادة . واگر طالب فضیلت قطع مسالک
وطی مهالک ایدوب بعض فضایلی احراز وچوق سعاداته مالک اولمش ایسه
دخی مقابله‌ده مدح وثنای مداحی استماع ایتمک مضر ومؤدی مهالک

مهالکدر . وحدیث شریفده وارد اولمشدرکه صحابه‌دن
برکمسنه آخری یوزینه مدح ایدیجک حضرت صلی الله علیه وسلم .
لقد قطعت عنق اخیک دیو بیوردیلر . وحدیث مشهوردرکه
احثوا التراب علی وجه المداحین یعنی بصیرت کوزینی اچوک تا سکوت ایده
مدح ایدنلرک یوزینه طپراق صاچک . بعض علما حدیث طپراق صاچمقدن
مراد منع وزجردر دیمشلر . وبعضلر حقیقی مراددر . براوج طپراغی الوب
مداحک یوزینه صاچمق کرکدر دیمشلر . ونفس امارهنک حالی بودرکه
برکمسنه زهد وصلاح یاعلم وکمالیله تحسین ایدوب مدح وآفرین
ایتسه نیجه بیللریادن کیتمنوب تذکر ایتدکجه یاددن کیتمیوب ابتهاج و
افتخار ایدر . وبونک کبی امور معایب نفسه اطلاع صددنده .
اولنلره ظاهر اولور . غافلان بی انتباه خفایای مکر وتلبیس شیطانه
نیجه فرصت وظفر بولور . ونیجه واقف وآگاه اولور . شعر

من آنچه شرط صداقت بود بتو گفتم
تو خواه از سخنم پند گیر وخواه ملال

کتاب گلستانده ذکر ایتمزمی که برفاضلی مجلسده مبالغه مدح
ایلدیلر . بشین قلدروب ایتدی من آنم که خود دانم . وبو بیتلری
دخی انشاد ایتدی قطعه

شخصم بچشم عالمیان خوب منظرست
وز خبث باطنم سر خجلت فتاده پیش
طاوس را بنقش ونگاری که هست خلق

تحسین کنند و از خجل از پای زشت خویش • فقیر دلبندم

ور دیمی بیلوربن بن معایبیله طولو •

نه فایده سخن ومدحت خوش آمد کو •

باب تاسع امراض نفسانیه‌نك فرداً فرداً علاجلری بیاننده در

سابقا اشارت ایلدك كه اجل طب جسمانی ایكی قسم دربری سنده
مقصود حفظ صحت • وبری سندن غرض ازاله علت در • وحفظ
صحت استدامت مثل ایله اولور • یعنی صحت اولی‌نك مثلنی دایم
ایتمكدر • وازاله علت دفع مرض حادث در • دفع مرض ضدی ایله
علاج ایتمكله اولور • نته كم امراض حاره ادویه بارده ایله علاج
وامراض بارده ادویه حاره ایله معالجه اولنوب تبدیل مزاج
اولنور • پس طب جسمانی ده اولدوغی كبی طب روحانی ده دخی
بو قاعده امر مقرر • وبو اسلوب اوزره علاج مقدر ومتیسر در
خواجه كامل نصیر طوسی ایدر كه سابقا ذكر اولندی • كه اجناس فضایل
كه اوساط در درت در • واجناس رذایل كه اطراف در سكز در
پس بیلمك [illegible] كركدر كه رذایل فضایلك اضدادی • زیرا هر شینك ضدی
بر اولور ایكی اولمز • زیرا ضد ضده كمال تباعد وتباین اوزره
اولمق كرك • وكمال تباعد ایكی شیئلر شینك اراسنده اولمز
مثلا سوادك ضدی انجق بیاض در • زیرا كمال تباعد انجق ایكیلر اراسنده در
خضرت وحمرت سوادك ضدلری دكلدر • زیرا كمال تباعد یوقدر

یوقدر • پس هر فضیلتك ایكی طرفی كه بری سی افراطی بری سی تفریطی در
اكا ضد اولمز • اما رذیلت افراط رذیلت تفریطه ضد اولسه اولور
مثلا شجاعت تهور وجبنه ضد اولمز كمال تباعد اولمدوغیچون • اما
تهور جبنه ضد اولسه اولور • زیرا كمال تباعد واردر • انتهی كلامه • لكن حكمت نظریه
عارف • وقواعد معقولاته واقف اولنلره مخفی دكلدر كه تضاد ایكی نوع
اوزره در • بری سی تضاد حقیقی بری سی تضاد مشهوری در • كمال
تباعد ویدوكی تضاد حقیقی ده شرط در • تضاد مشهوری ده شرط دكلدر
پس سواد له بیاض اراسنده اولن تضاد حقیقی در كه كمال تباعد واردر
اما سواد له حمرت یا سواد له خضرت اراسنده تضاد مشهوری در
زیرا كمال تباعد یوقدر • وبعض علما تضاد مشهوری یه تباین دیو
اصطلاح ایلر • كویا خواجه بو اصطلاحه میل ایدوب تضادی حقیقی یه
حصر ایدوب فضایله رذایل اراسنده بالكلیه تضادی نفی ایلدی
اما تضادی مشهوری اعتبار ایلسك رذایله فضایل اراسنده
تضاد بولنور • بو مقدمات تمهید اولندقدن صكره • بنه مقصوده
كله لوم • معلوم اوله سون كه علاج امراض ایتمكده قانون صالحی
اولدر كه اولا مرضك اجناسی قاچدر • وهر جنسك سببی وعلامتی
نه در بیله لر • وهر مرضك علاجی نه در • وسببی نه ایله مندفع اولور
معین قیله لر • پس مریضك مرضی بو اجناسدن قنقی سی ایدوكی
علامتلریله تشخیص اولندقدن صكره سببی دخی معلوم اولمش اولور

پس معالجه یه مشغول اولوب علاجات معینه استعمال ایتمکله مرضی
رفع وسببنی دفع ایده لر • ومرض فی الحقیقه مزاجک منحرف
اولمه سیدر • وعلاج مزاجی انحرافدن اعتداله دوندرمکدر جمیل و
تدبیرات صناعیه ایله • وچون سابقا ذکر اولندی که نفس انسانیه نک
قوی اوجدر برسی قوت تمییزدر • که انوکله افکار وانظار ایدر •
ایکنجیسی قوت شهویه در که انوکله جلب منافع اولور • اوچونجیسی
قوت غضبیه در • انوکله دفع مضار ایدر • وانحراف دخی ایکی قسمدر
برسی انحراف بحسب الکمیه برسی انحراف بحسب الکیفیه در •
کیفیت جهتندن خلل واقع اولوب انحراف اولمق همان بر نوعدر
اما کمیت جهتندن خلل ایله انحراف واقع اولمق ایکی نوعدر • زیرا کمیت
جهتندن خلل اولمق حد اعتدالدن زیاده اولمغله اولور • یا ناقص
اولمغله اولور • پس هر قوتک مرضی اوچ نوع اولدی • ایکی سی
کمیت جهتندن برسی افراط که زیاده کمیت برسی تفریط که نقصان
کمیتدر • وبرسی کیفیت جهتندندر • که اکا رداءت کیفیت دیرلر
پس هر قوتک علی الترتیب بو اوچ نوع امراضنی وهر مرضک اسبابی
علل ومعالجاتنی شرح وبیان ایده لم • بعون الله تعالی • هرچند
طبیب اولیه جق فقیر کندوسی امراض مزمنه صعبه ایله خسته • وانواع اعراض
والام نفسانی بل جسمانی ایله دمبسته وفکر العلیل علیل • وعلاج المریض
للمریض نادر وقلیل • اما امید منقطع ورجا مرتفع دکلدر • که تقریر

تقریر اولنه جق مقدمات معقوله • وتجربه کلمه جک مقالات منقوله ایله
یا کندویه یا بخبره اتفاق علاج • واعتدال مزاج میسر ومقدر اولوب •
ثواب جزیل وثنای جمیل نصیب اولوب • وانصاب رحمت رحمانی یه
موافق ومصیب اولنه • وبالله التوفیق • ومنه الهدایه الی سواء
الطریق • **افراط قوت تمییز** ایکی قسمدر • زیرا افراط قوت
مذکوره یا حکمت نظریه ده واقع اوله یا حکمت عملیه ده • حکمت
نظریه ده افراط عقل حددن تجاوز ومناقشه وتقریرده مبالغه •
ایتمکدر • که زمانه نک اکثر محصللری انی تدقیق صنوف القای شبهه
واهیه وابدای ابحاث ضعیفه ایله مشرب تحقیقدن دور • ومذهب
سداد ویقیندن مهجور اولورلر • وقوت نظریه افراطینک بر نوعی
دخی مجردانه احکام محسوسات ایله حکم ایتمکدر • که اطاعت شیطان ووهم
وتعطیل عقل وفهمدن ناشیدر • ومجسمه ومشبهه نک غلط و
خطاسی بو نوعدندر • بو ذکر اولنان کلام خواجه نصیر وفاضل
دوانیدر • اما فاضل محقق استاد ومدقق سید شریف جرجانی قدس سره •
شرح مواقف کتابنده ذکر ایدر که قوت نظریه ده نه قدر افراط او
رذیلت دکلدر • بلکه نه قدر اشد واقوی اولسه اولقدر افضل و
اولیدر • رذیلت ومذموم اولان قوت عملیه یه متعلق اولان ادراک
وتمییزده در • وجربزه دیو آکا دیرلر • والله تعالی اعلم • اما شوق
حکمت عملیه ده اولان اکر امور جزئیه ده اولورسه آکا جربزه وخبث دیرلر

دعوالرده تلبیسات عجیبه و تزویرات وحیل غریبه ایتمک جربزه و
خبث قسمیدندر اگر امور کلیه ده اولورسه آکا دها دیرلر تفریط
قوت تمییز بودخی ایکی قسمدر برقسمی شق حکمت نظریه ده
اولندر واول واجب اولن مرتبه دن نظر وفکری قاصر اولمقدر
وبلادت دخی دیرلر بری شق حکمت عملیه ده اولندر وبوکا بلاهت
دیرلر ردآءت کیفیت قوت تمییز مفید ونافع
اولمیوب بلکه مضر وکسب کمالدن مانع اولن علومه شغف وحرص
وتحصیلنده بذل جهد وصرف وسع ایتمکدر حکمت نظر شقنده اولن
علم جدل وخلاف وسفسطه گبی که قدر حاجتندن زیاده تعمق وتوغل
اولنه حکمت عملیه شقنده اولن کهانت وشعبده وانک امثالی
علملره صرف همت گبی خصوصا که غرض تجرد علم اولمیوب بلکه عمله گتورمکله
تحصیل اغراض دنیه دنیویه قصد اولنه امراض قوت غضبیه
بودخی اوچ نوعدر افراط قوت غضب قوة غضب قوت
دفعدر انک افراطی غیظ بالغ وانتقام مفرط وخشم لی موقعدر که
سباع ضاریه وحشرات موذیه گبی مقتضای عقل وفرموده شرعدن
تجاوز وتعدی ایدوب اضرار نفوس وایذای حیوانات ایتمکه تعرض وتصدی
تفریط قوت غضب بی غیرت وحمیت وجبان وبددل
اولوب تلاشی واضمحلالندن سیاست امور وضبط مصالحه اخلال
گلمکدر ردآءت کیفیت قوت غضب انتقامات

انتقامات فاسده که مقتضای عقل اوزرینه سفهدر اجرا ایتمکدر مثلا
غضبندن جماداتی ورمق گبی ودوگمک که بعض جهله دن واقع اولور وکندو
ضربندن بینه کندو عضوی متألم اولور جماد بی ادراک خود متأثر اولمز
وبهایم واطفال بی ادراکی غضبندن ضرب وایذا ایتمک وخشم موضعی
اولمین یرلرده بلاسبب خشم ایتمک دخی بو قسمدندر وبالجمله غضبی موضعنده
وخشمی محلنده ایتمیوب سیاست صالحه وتأدیب نافع حاصل ایتمه
اولمقدر امراض قوت شهویه که جذب ملایمدر بودخی اوچ نوعدر
افراط قوت شهوت واول اکل وشرب ووقاع امرنده غایت
حرص وشره اوزره اولوب مقتضای عقل وشرع ومراعات آداب نفس اولن
مرتبه دن تجاوز ایدوب حد اعتدالدن خارج میل وشغف ایتمکدر وبعض
صور مستحسنه یه اشتهاسی یوزندن عشق وتکلف قیلمقدر تفریط قوت
شهوت کسب قوت ضروری وجذب مالابد معاشده طلب
لقمهٔ حلال ایتمکدن بی وجه تکاسل وبقای نسل وتکثیر امت محمد علیه الصلوة
والسلام ایتمکدن بی موجب تقاعد ایتمکدر ردآءت قوت شهوت
اکل وشرب ووقاعی عقلا وشرعا مباح ومستحسن اولمین مواضعده ایتمکدر
طین وفحم اکل ایتمک گبی که بعض جهله خصوصا نسادن اکثر مبتلا
وحریص حقیق اولور وذکورڭ معتدن قضای شهوت ایتمک گبی
وبو مذکورات اجناس بسیطه نفسانیه در واجناسک تحتنده نیجه انواع
واردر وبو انواع واجناسک بری بریله ترکیبندن نیجه امراض مرکبه

نفسانیه دخی حادث اولور که حد احصادن متجاوز • وحصر وعدی
متعسر بل متعذردر • اما جمله‌نك مرجعی بو امراض بسیطه‌در • بونلر تمام
تعقل وتصور اولنبحق انلر دخی بلنمك جایزدر • وبو امراضك اکثرندن مطلب
بعضی امراض مهلکه‌در • که امراض مزمنه‌نك دخی اصلی وسببی انلردر •
حیرت • وجهل • وغلبهٔ غضب • وخشم • وحقد • وحسد • وعشق • وامل
وبطالت • وکسل کبی زیرا بو اخلاقك مربیسی حد نفسنده •
امراض مهلکه نابله‌دن اولدوغندن غیری نتیجه امراض متأثردیه‌یه دخی
سبب مفضی و علت داعیدر • جو امراض واخلاقك نفس انسانیه
ضرری اعمدر • پس بونلرك دفعنه اهتمام • وعلاجلرینه اعتنا دخی اهم
اولمق کرك • ان شاء الله تعالی مربینك طرق معالجه‌سی شرح و
بیان اولنسه کرك ❀ ومعلوم اولسون که نفس ایله بدن آراسنده
علاقه وارتباط • واتصال واختلاط • زیاده شدید ومحکم • وغایتده
قوی ومبرمدر • حتی بو ارتباط واختلاطك شدتندن نتیجه عقلا
متکلمین وحکمادن • نفسی همان بدن محسوس ظن ایدوب روح مجرد
ونفس مباینك اثباتندن مأیوس • وبو ترکیب فانی وهیئته متلاشیه‌یه •

مألوف ومأنوس اولدیلر • نظم
رق الزجاج ورقت الخمر •
فتشابها وتشاکل الامر •
فکأنه خمر ولا قدح
وکأنها قدح ولا خمر ترجمه
از صفای می ولطافت جام
درهم آمیخت رنگ جام ومدام
همه جامست نیست گویی می •

یا مدامست نیست گویی جام ❀ وبو رابطه شدتدن
هر کیفیت نفسانی که نفس مجرده عارض اوله انك اثری بدن محسوسه دخی
ساری وهر کیفیت وحالت جسمانیه که بدن محسوسده متمکن اوله انك
انفعالی نفس مجردده جاری اولور • مثلا نفسه کیفیت غضب طاری
اولسه • انك اثری که حمرت وحرارتدر • بدنده ظاهر ونمایان اولور •
وکیفیت عشق نفسه عارض اولوب تأثیر ایلسه ذبول واصفرار •
ومشاهدهٔ معشوق زماننده ارتعاش بی اختیار بدنده متمکن وجای‌کیر اولور

نته کم بعض عشاق دیمشدرکه نظم
لی فی محبتکم شهود اربع •
وشهود کل قضیة اثنان •
خفقان قلبی وارتعاش مفاصلی
ونحول جسمی واعتقال لسانی •
وبعض آخر دیمشدرکه قطعه

علامة من کان الهوی فی فؤاده •
اذا ما اری محبوبه ان یتغیرا •
یصفر لون الوجه بعد احمراره ❀
وان حرکوه للکلام تحیرا •

واعضاده امراض واوجاع قوی اولسه ادراکات نفسانیه‌یه خلل
کلور • والم جسمانی مندفع اولسه نفسه فرح وسرور حاصل اولور • پس امراض
نفسانیه‌یه معالجه ایتمك استین کسنه‌یه لازمدر که مرضك سببی نه‌در معلوم
ومشخص ایلیه • اکر بدنه عارض اسقام واوجاعدن ایسه بدن مرضنه
علاج • واصلاح وتعدیل مزاج جانبنه قصد وشروع ایده • قواعد

طبیه و تدبیرات صناعیه ایله چون مرض جسمانی مندفع اوله لابد مرض نفسانی
که اندن عارض اولمشدر مرتفع اولسه کرک . اگر سببی کیفیت نفسانیه
و ملکه و حالت روحانیه ایسه کتب اخلاق و قواعد حکمت عملیه یه رجوع
ایدوب وفق قواعد و قوانین اوزره علاجه شروع ایتمک کرکدر و معالجات
کلیه طب جسمانیده درت نوعدر . برسی تناول غدا ایله اولندر
و برسی استعمال دوا ایله اولندر . اوچنجی سم و زهری ابراد ندن احتی ایمکله در
و دردنجی بعض عروقی قطع و کی ایتمکله اولور . کذلک طب روحانی بو
منوال اوزره جاری و بو سمتله منتسمدر . و طرق معالجاتی درت قسمه
منقسمدر . طریق اول افعال حسنه و طرایق محموده استعمالی ایله
نفسه قوت ویره لر . که اول خلق قبیحی ترک ایده . نته کم طب جسمانیده
تناول اغذیه لطیفه ایتمکله بدن مریضه قوت کلوب دفع مرض و ازاله علته
قادر اولوردی . طریق ثانی نفسه خلق ذمیم و فعل سیئی سببی ایله اولان مرضی
تذکر و تفکر ایدوب نفسه توبیخ و ملامت . و تقریع و غرامت ایده که نفسه
اخلاق ردیه مزبوره دن انزجار و امتناع کله . نته کم طب جسمانیده
استعمال دوا ایتمکله دفع اخلاط ردیه اولنوب شفای مرض حاصل اولوردی
پس پند و نصیحت و توبیخ و تقریع دوا مسهل و داروی مفرح منزله سنده در
طریق ثالث اولدر که مثلا بر رذیلت نفسده مستحکم اولوب ازاله سی غایت
عسیر اولسه انک ضدی اولن رذیلتی استعمال ایتمکله رذیلت اولی ازاله و
اعدام اولنه . مثلا بر کسنه ده صفت بخل متمکن و منقرر و ازاله سی غایتده

غایتده مشکل و متعسر اولسه اول کسنه صفت اسرافی که ضد بخلدر کندو
صفت ذمیمه سی واستعمالنده اقصی الغایه سعی و ورزش ایده . که بالاخره
صفت سخا که وسط و اعتدالدر . انکا ملکه و حال اولوب رذیلتدن منعطف
و فضیلتله متصف اوله . نته کم طب جسمانیده بعض امراض مزمنه نک علاجنده
بر مقدار سم تناول ایدرلر . بو راده ضد اخرا اولن رذیلت سم منزله سنده در .
اما حذر ایده که استعمال ایتدوکی رذیلت ضد نفسده متمکن اولمیه . تا که اندن
دخی ضرر نفسه عاید و راجع . و علاج غیر نافع اولمق لازم کلمیه . نته کم تناول سم
اولندقده قدر لایقندن زیاده اولوب یا هلاک یا مرض اخره مؤدی اولمقدن
حذر واجبدر . طریق رابع اولدر که رذیلت غایت متمکن و مستحکم اولوب
بدنده مدت مدید متوطن اولمغله علاجات مزبوره ایله دفع اولمیه جغی
متعین اولسه نفسه تحمیل عبادات شاقه . و تکلیف ریاضات صعبه ایدوب
فعل مزبور و خلق مذکوره رجوع ایتمک ایچون عهده سندن خروج ایتمه سی متعسر
متعذر نذرلر . و نقض و فسخی قابل دکل عهدلر ایده . که نفسی عبادات و ریاضات
انوارندن صفا و ایمان و نذور و مواثیق و عهود سببی ایله اول خلق مذمومدن
راه رها بوله . نته کم طب جسمانیده اعضایه داغ و عروقی قطع و کی ایدرلر
تا که قطعله عرق منقطع و کی ایله تکرار ملتحم و ملتئم اولمق احتمالی مرتفع اولوب
اول عرق که مواد فاسده یه مجری . و اعضایه انک طریقندن اخلاط ردیه
منصب اولمشدی بالکلیه منسد اولوب امتداد مرض منتهی و ابتدای
صحت ممتد اولوردی . اما بو علاج که قطع و کی در جمله علاجات نافع

اولمق متقرر اولدیغی استعمال اولنه جق شی در • انکیچون کلام اکابرده بل حدیث
نبوی ده صلی الله تعالی کلمشدر • که آخر الدواء الکی مثل

بقول مطرب و ساقی اگر ننوشی می
علاج کی کنمت که آخر الدواء الکی

بو ذکر اولنان نسنه طرق معالجات کلیه در • و عاقل لبیب • و هوشمند
ادیب • ذکر اولنان امراض نفسانیه یه که اجناس رذایل در • و اضدادی
اولان اخلاق روحانی یه که اجناس فضایل در • احاطه تمام و اتقان کامل
ایتدکدن صکره بو طرقدن مناسب مرض اولان طریقیله علاج ایتمکه
قادر • و تدبیرات حسنه باب معالجه ده اندن صادر اولور • اما طب
جسمانی کتابلرنده امراض جزئیه نک دخی فردا فردا اسباب و علامات
و انواع علاجاتن ذکر و بیان ایتدکلری کبی • بز دخی امراض نفسانیه نک
جزئیاتندن قوای ثلثه یه متعلق اولان امراضک علاجاتن شرح و بیان ایده لم
که باقی امراض جزئیه نک علاجلرینه قیاس ایتمکه معین اوله • معلوم
اوله که امراض قوت تمییز • اگر بسیط اگر مرکب اگرچه بی حساب در • اما غایت
مخوف و ردی اولنلری اوچ نوعدر • اولکیسی حیرت • ایکنجیسی جهل
بسیط • اوچونجیسی جهل مرکب در • نوع اول افراط یعنی زیاده لکدن •
نوع ثانی تفریط یعنی نقصانلکدن • اوچونجی نوع رداءتن کیفیتندندر •

اما علاج حیرت

اولدر که چون مطالب خفیه • و مسائل دقیقه ده تعارض ادله جانبین و تدا

اجتماع و

تدافع حجج طرفین سببی ایله چهره یقینی غمام حیرت و شکیکده مستتر و محجوب
و بصر بصیرت مشاهده جمال حقیقتدن عاجز و مغلوب اوله • اولا بو قضیه
بدیهیه تفکر و تذکر ایده که ارتفاع نقیضین مستحیل • و ایکی طرف معا حق اولمق
بداهة عقلله مسدود السبیل در • پس حق بری بیلور ایدوکنه جازم • و تفحص مقدمات
مناسبه للمطلوب ایتمکه عازم اولوب مقدمات مزبوره وجداننی تعیین •
ایتدکدن صکره قواعد منطقیه • و ضوابط میزانیه یه عرض ایدوب
احتیاط بلیغ و تدقیق عمیق ایدوب حتی باطلدن تمییز و ترجیح • و حق محضی تعیین و تصحیح ایله

علاج جهل بسیط

جهل بسیط اولدر که بر شیئه علمی اولمیوب و اول شیئه کندوسی عالم ظن ایتمیه • و
جهل بسیط ابتداده مذموم دکلدر • زیرا جهل بسیط اولمینجه تعلم و اکتسابه سبب
اولمق و معلوم محضه قصد و طلب ایتمک ممکن دکلدر • اما اول مقامده
قالمق • و جهلی علمه واسطه قیلمامق مذموم در • پس علاجی اولدر که انسان و
سایر حیوان احوالنه نظر • و هر نوعک خواص ما به الامتیازلرینه کذار ایده
تا یقینا معلومی اوله • که انسانک سایر حیوانانه شرف و فوقیتی شرف
علم و کوهر نطق و تمییز ایله در • بیت

نظم

تاج سر جمله هنرهاست علم • قفل گشای همه درهاست علم
در طلب علم کمر چست کن • دست ز اشغال دگر سست کن
لولا العلوم لکان ادنی ضیغم • ادنی الی شرف من الانسان

و جاهل که بو حلیه ایله متحلی • و بو شرف ایله مستسعد اولمیه حیوان عجم عدد ایله

معدوددر • بلکه حیوانات عجمدن مقامده ادنی و مترله‌ده فرود در • وجاهل جیوان اعجم • وجانور لایعلم حکمنده ایدوکنه دلیل واضح وبرهان باهر اولدرکه برمجلس علم اولوب علما تقریر وبیانه • وفضلا تحقیق دلیل وبرهانه • ابدوب هنرلرینی اظهار انواع مخزونات فواید ضمایره • وابراز اصناف مکنونات فواید خواطر قیلمق ایچون • هنرلری تکلم میدانینه آخردن مبادرت • والقای کلام وابدای مرام طرفنه مسارعت ایدوب صحبت وصدای محاورات اصحاب فضل وکمال قبة افلاکه اتصال • ابتسه جاهل ذاهل اولن بالکلیه سعوله سکوتده متواری • ونطق وبیان خاصیتندن مجرد وعاری اولوب حیوانات عجم که خاصیت نطق وفضیلت کلامدن خالی وعاطلدر • بالتمام مشابه ومشاکل اولسه گرک • پس معلوم اولدی که شول نطق وکلام که جهله‌نک اراسنده دائر اولور اصوات حیوانات وصیاح بهایم قسمندن ایمش • زیرا نطق انسانی قبیلندن ایمش اینسه مجالس دانشوران فضیلت افروز • ومحافل سخن گستران دانش اندوزده ظاهر ولایح اوله ایدی • بلکه بونلره انسان اطلاقی صفحهٔ دیوارده نقش آدمی یه انسان • وبیروح الصنم نام حشیشه مردم گیا دیدکلری قسمندندر • مث

من همین زمند معنی راستم همچون آدمم
وین خران در چین صورتراست چون مردم گیا

وسابقا معلوم اولمشدرکه حیوانات عجمک هنرلری بر مقتضای فطرت • والهام صانع باحکمت سببی ایله معاشنده وجوه مصالحنه مهتدیدر • وقوی وآلاتنی ماخلق له‌سی طرفنه صرف ایتمکده منتهی درجه‌ده مبتدیدر • وانسان جاهل استعدا

استعدادنی تضییع ایتمکله متصف • وآلات وقوی‌سینی استعمال ایتدکده قضیهٔ عقل واقتضای مصلحت جاده‌سندن منحرفدر • پس نیرزوده شئونهی لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم دن متسفل • وسوء اختیاری ایله حضیض وادی‌ٔ ثم رددناه اسفل السافلینه متنزلدر • وارسطاطالیس حکیم ایدرکه اعمی وبصیر برجاه مظلمه دوشوب ایچنده جای گیر اولسه‌لر مردنابینا بینایان احوال قتننده معذور • وبینا نابینا گبی معذور اولمقدن نیچه مرتبه دوردر • ولغت فارسی‌ده وترکی‌ده صنعته قدرت معناسی دانستن وبیلمک لفظی ایله تعبیر اولنور • مثلا کتابته قدرت ادعاسین ایتمک دعواسندن تعبیر ایتمک استین فارسی‌ده دانم نوشتن وترکی‌ده یزه بیلورین • وخیاطته قدرت ادعاسین ایتمک دلین فارسی‌ده دانم دوختن • وترکی‌ده دکه بیلورین دیر • مبنا نسبتی بولدرکه انسانک جمیع کمالات وصنایعه قدرتی که واقعدر • علم ومعرفته راجعدر • بونکته لغت فرس وترکک دقایقندندر • وجوهر علمک شرف وفضیلتنده وارد اولن آیات کتاب باهر • واحادیث رسول طاهر وکلمات افاضل واکابر • اولقدردکلدرکه بو رساله عجاله ضمننده ایرادی مقدوردر • وادراجی میسور اوله • وفضل عالم حقنده بعض اصفیا بیورمشلردرکه نظم

ورقاء علیها اثر العشق یلوح	ناحت وانطقها من الشوق نوح
العالم جثة لها العالم روح	والله لقد سمعت من منطقها
	پس ای برادر شاهد استعداد که

مطلب

زیور علم و حکمت ایله متحلی و عروس طبعک منصهٔ دانش و معرفتده
متجلی اولدیغی ایسه فطوبی ثم طوبی لک. و الا هنوز امکان مساعد
و قوی و آلات معاون ایکن کسب کمال جانبنه حرکت و انتعاش ایله
ورطهٔ جهل و گرداب ضلالتدن خلاص اولمغیچون دست و پا اور.

بیت

دست و پایی بزن بچاره و جهد.
که عجب در میان غرق شدنی.

اوله کم دریای جهالتدن نجات بولوب واصل ساحل و بیدای نا
پیداکران ضلالتدن راه رها بولوب ورطهٔ هلاکدن دور بمراحل اوله.

نظم

مباش تنگدل از پندهای محمودم.
من آنچه شرط بلاغست با تو بنمودم.

علاج جهل مرکب

جهل مرکب بر نسنه بی بلمیوب. اما بلمدوکین دخی بلمیوب کندوینی
بلور صنمقدر. و جهل انکی کره اولوب هم بلممک هم بلمدوکین بلممک
اولدوغیچون جهل مرکب دیو تسمیه اولنمشدر مشکل که نداند و نداند که نداند
نته کم اطبای اشباح و اجسام بعض امراض مزمنه و علل مستحکمه نک
علاجندن عاجزلر. و تدبیر ازالهسنده متحیرلردر. کذلک اطبای نفوس و
اشباح ارواح دخی بو مرض مزمنک و داء صعبک که جهل
مرکبدر. علاجنده عجزه مقر و تحیره معترفلردر. زیرا چون نفس کندونک
جهلنه احتمال ویرمیوب عالم ایدوکنه جازم اوله. ممکن میدر که دفع

دفع جهل طرفنه متوجه و کسب علم جانبنه عازم اوله. مریض اولن کمسنه کندوده
مرض تصور ایتمیوب مریض ایدوکنه معترف اوله. نیجه طلب صحت
ایتمکله متصف اوله. بو سببدندر که حضرت عیسی علیه السلام دن منقولدر
بیورلمشدر. اصم و اکمه معالجه سینه بعون الله تعالی قادرم. اما احمق
علاجنده عاجز و قاصرم. و فی الجمله نافع اولمغی محتمل اولن علاج اولدر که
علوم ریاضیهیه که هندسه و حسابدر مشغول قلنه. زیرا اول علملرک جمله
مطالب و مسائلی و مبانی و دلائلی قطعی و یقینیدر. نته کم سابقا مرور
ایلدی. پس نفس بو علملره اشتغال ایدنجک طبعی یقین حصولنه معتاد و
متمرن. و ظن و اقناعیله قناعت ایلمکدن متنفر و متعین اولور. پس
اول کلی معلوماتنه رجوع ایدنجک انلرده بر دیقین و صفای تحقیق که علوم
ریاضیهده اکا معتاد ایدی بولمیجق تنبه و تیقظ کلوب معلوماتنده خلل
و محفوظات و مخزوناتی حافظهسنده قصور تخیل ایدوب عقیدهٔ اعتقادی
فاسدی انحلال بولور. و قطع و جزمدن تنزل ایدوب جهل بسیط دائرهسنده
جای گیر اولور. اندنصکره علم یقین طرفنه شوق و طلب پیدا اولور. پس
براهین صحیحه و حجج قطعیه ایله مجددا علم قطعی حاصل ایدر. و گرد سراپردهٔ
یقینه واصل اولور. بو مذکورات قوت نظریهیه متعلق اولن امراضک
علاجلریدر. و بو مقوله امراضک ازالهسینه حکمت و میزان متکفل
و مشتملدر. اما قوت عملیهیه متعلق اولن امراضک علاجاتی علم
اخلاقده معلوم اولور. پس انلرک بیاننده بو ارقام محرر و مرسوم اولنما

علاج امراض قوت غضب

هرچند بو مرضه متعلق اولان امراض نامحصوردر بعضی مسمی بعضی بی اسمدر
اما اضراری فوق الحد ومهلک ومزمن وممتددر اولنلر بو اوچ قسمدر
اولکیسی غضب ایکنجیسی جبن اوچونجیسی خوفدر اولکیسی
افراط قوت غضب یعنی زیاده کمیتی ایکنجیسی تفریط قوت
غضب یعنی نقصان کمیتی اوچونجیسی رداءت کیفیت غضبدر

علاج غضب وخشم

غضب بر کیفیت نفسانیه درکه انک سببی ایله جوهر روح که داخل قلبده
اولان حرارت غریزیه در خارج بدنه حرکت ایدر ودم قلب جوش و
غلیان ایدر لابد انک خارجه حرکت وغلیانندن ظاهر بدنده
حرارت وحمرت ظاهر اولوب خصوصا بشره وجبهده که لطیف وجلدی
نازک اولمغله قتی ظهور ایدر وعروق خاصه عروق گردن دمله ممتلی
اولمغله غلیظ اولور وسبب غضب نفس متألم اولدوغی کمسنه‌دن
انتقام قصد ایتمکدر چون بو ارادت نفسه عارض اوله فی الحال
اثری بدنه سرایت ایدوب حرارت غریزی غلیان ایدر وغلیانندن
بخار ودخان مظلم تصاعد ایدوب تجاویف دماغ وعروق شراینی
که مجاری روح نفسانیدر ممتلی اولوب انک ظلمت دخانندن نور
عقل محتجب ونامنجلی اولور لاجرم مرآة عقل کثیف وافعال قوت
نظر ضعیف اولمق لازم اولور وحکما انسانک بو حالنی انکا تشبیه ایلمشلر

ایلمشلرکه بر مظلم وتیره مغاره که ایچی آتش عظیم ایله ملتهب ودخانی
مالامال مضطرب وراه درون غار مسدود اولوب همان درون
غاردن آواز آتش وشرر دخان معلوم وموجود اوله پس بو حالده
اطفاء لهیب نار وتسکین نایره وشرار بغایت مشکل ودشواردر
پس بو حالده غضبی نصیح وپند وسخن واعظ هوشمند معدوم ومنتفی
قیلمق همان منفذ ضیقدن بر کاسه آب صبحمغله لهیب نار وشعله شراری
خامد ومنطفی قیلمق گبیدر بلکه بو رشح آتش سوزانی وشعله‌سنی دخی فروزان
ایدر وامزجه بشریه استعداد وقبول قوت غضب ایتمکده مختلف و
متباین در بعض امزجه‌نک قبول غضبه استعدادی کبریت وباروتک اشتعاله
استعدادی گبیدرکه نته کم کبریت وباروت بر شرر طوقنمغله فی الحال احتراق
واشتعال ایدر کذلک بو مزاجک صاحبی انتقامی موجب بر کلمه استماع
ویا بر وضع مشاهده ایتسه فی الحال متألم ومضطرب وآتش غضبی ایله
ملتهب اولور که مرآت درونی تیره ومناظر حواسی خیره اولوب نصیح و
پند بل قید وبندله متأثر ومندفع اولمه‌سی متعذر وممتنع اولور
وبعضی روغن گبیدرکه فی الجمله آتش اصابت ایلسه زبانه شعله بالا
ودرون تابه‌دن آوازه علالا ظاهر اولور لکن باروت وکبریت
گبی دکلدر که بر شرردن آن واحدده کوه نار وطاق وطراقدن
اصوات صاعقه کردار ظاهر وپدیدار اولور وبعضی امزجه هیزم
خشک گبیدرکه اشتعالی سهل ومیسوردر لکن مرتبه روغندن نیجه مرتبه

دوردر . وبعضي دخي بيرم ترکيبي درکه اشتعالي عدّت ومدّت ايله
مشتعل اولدقدنصکره ادني فراغتله منطفي ومنتفي اولور . بو مرتبهٔ اخير عاقل
حليم ووقور سليم کمسنه مثالي درکه تمام اسباب غضب وحميت مجتمع اولمنجه
شعلهٔ غضبي درون سينه سنده ممتنع اولمز . واسباب غضب منعدم و
منتفي اولنجق همان شراره غضبي دخي منهدم ومنطفي اولور . اما شرط اولکه
بو حالت نقصان حميت . وخمود حرارت غريزيدن ناشي اولمية . بلکه
تهذيب نفس . واقتداي مرشد عقل . واقتفاي آثار شريعت . وانتهاج
مسالک حکمت ايتمکله توسن نفس سرکش رام . ورشح زلال دانش ايله
شعلهٔ غضب بي محل خمود تمام بولمقدن اولمش اوله . فضيلتده داخل
ورذيلتدن دور بر مراحل اولان بودر . ودخي معلوم اولسون که غضبده ذکر
ايتدوکمز مراتب آتش غضبک ابتداي اشتعال واوايل اضطرامنده در
والا شعلهٔ نايرهٔ غضب بتمام مشتعل . ونفس سرکش ارادت انتقام ايتمکله
بالکليه مشتعل اولوب صرف غضب تمکن . وآتش خشم تعالي وتکون ايدنجک
جمله مراتب غالبا اتحاد تمام بولور . وغضوب وحليم متساوي الاقدام
اولور . م آتش اندر بيشه چون افتد نماند تر وخشک . بلکه مرتبهٔ
اخير صاحبنک غضبي مشتد وزمان التهاب واشتعالي ممتد اولور زيرا
اسباب ودواعي غضب علي التدريج مجتمع وموانع وعوايق اشتعال
والتهاب بالتمام مرتفع اولمشدر . وحديث جناب رسالت پناهي
صلي الله تعالي عليه وسلم وارد اولمشدر که اياکم وغضب الحليم ودخي

ده دخي وارد اولمشدر که بني آدم غضب حالتي عروضنده نيجه طبقه در
برسي اولدر که غضبي کيج کلور کلسه دخي تيز کيچر وبري دخي اولدر که
غضبي کيج کلور اما کيج کيچر . وبري دخي اولدر که غضبي تيز کلور اما کيج کيچر
وبو اقسامک افضلي وارباب فضايل قتنده اکملي اولدر که غضبي کيج
کله وتيز کيچه . واقبح واشنع . واردي وافضحي اولدر که تيز غضبي
کله وکيج کيچه . زيرا چون صفت غضب مذموم ومعيوب در . صورت اولي ده
غضب باقيلردن اقل در اول سببدن اول صورت جمله دن اعلي
اجل در . صورت اخيرده غضب جمله دن اکثر در . لاجرم قبحي جمله دن اوفر
وامام غزالي رحمه الله بيورر که سلطان حال غضبده رعيته اوزره
حکم ايتمک روا دکلدر . زيرا غضب آدمي کندو خلقندن اخراج ايدر .
پس جايزدر که حکمي ظلم وسياستي جور اوله . فقير ايدرين حديث نبوي
ونور حکمت نور مصطفوي ده صلي الله عليه وسلم وارد اولمشدر که
لا يقضي القاضي وهو غضبان . چون غضب فنون جنوندن بر نوع
واقسام سکردن بر قسم در . پس مجنونک عقدي حکمي فاسد وسکرانک
بازار قضاسي کاسد در . چون شعلهٔ غضبدن حوالي قلب پر لهيب شرار
ودخان تيره سندن دماغ تيره وتار اوله . آيينهٔ عقل نيجه براق اوله
وشمع فکرت نه قدر اضائت واشراق ايده . که محل علم قلب و
منزل فکرت دماغدر . وايکيسي دخي تنک وتار . وپر دخان وشرار
اولنجق . دقايق عدل وحکم فضل نيجه ظاهر وتابان اولور . وتفصيلي

اولن یکسنه دن آتش غضبی التهاب • واحمرار وجه وانتفاخ عروق
واعصاب • ورفع صوت واوضاع وحرکات نا صوابه •
صدور ایدیجک ناظر اولن بلور که غضب نیجه دایرهٔ عقل وانسانیتدن
بیرون • ونیجه مشاکل افعال واوضاع اصحاب جنوندر • وغضبک
مضرات جسمانی وروحانیسی بیحساب در • واولور که غضب
موت فجائیه یه داعی اولور • زیرا حرکات قلب آتش غضب ایله
مشتعل • وحرارت حرکات بدنیه که غضبه لازمدر اکا منضم • و
متصل اولیجق حرارت غریزی که مرکب روح حیوانی در • ومنشأ
بخار لطیف انسانی در • بالکلیه محترق اولور • دخی حرارت غریزی
حین غضبده خارج بدنه متوجه اولور • لکن مرکزنده دخی کفایت
ایده جک مقداری روح قلمق گرک • وبعضی امزجه ده حرارت
غریزی قلت اوزره اولور • پس غضبی مشتد اولوب حرارت
غریزی خارجه متوجه اولیجق مرکزنده کفایت مقداری قلمیوب
موت فجائیه یه مؤدی اولور • وبعض خلفای راشدین حین غضبده
اقامت حدود • وانفاذ حکم موجب شرع ایتمکدن امتناع و
تراخی ایلرلر ایدی • اکا بنا که شاید حال غضبده نفسنه انتصار
ودارغضبدن تشفی ایتمک غرضی منضم اولوب • اقامت حد
محض اجرای شرع قویم • وخالصا لوجه الله الکریم اولمیه • نته کم
حضرت فاروقدن رضی الله عنه حکایت اولنور که بر سکرانه

سکرانه ملاقی اولوب اقامت حد شرعی یه متوجه اولدقلرنده فحش وسقط
وسب وشتم وغلط سویلمکه بشلدی • فی الحال درّه سنی قلدرمش ایکن ایندردی
وبو معنایی ملاحظه بیوروب تأخیر ایلدی • وعمر بن عبد العزیز بر کمسنه یه
تعزیر امر ایتدکده جهارا فحش وشتمه شروع ایلدی • پس تعزیردن فراغت
ایدوب اگر بنی غضبه گتورمش اولمیدک سنی تعزیر ایدردم دیمشلر •
وبعض عظمای حکمای یونانیلردن مرویدر که دیرمیش بن شول گمی یه که
ریح عاصف • ورعد قاصف ایله آشوب موج دریای متلاطم الامواج
اچنده سائر • واحجار عظیمه ومهلکات کثیره ارا سنده دائر • سلامت
احتمالین ویررین • ونجات امیدین طوترین • امّا اول کمسنه که غضبی
ملتهب • وشرر شر چشمه مملو ومضطرب اوله • انک سلامتنه احتمال ویرمزین
ونجاتندن امید طوتمزین • زیرا اول گمینک تخلیصنده لطائف حیل •
ودقایق تدبیرات استعمال ایتمک اولور • امّا بونک حقنده نه مجال
تسکین آتش غضب مقدور • نه اطفاء شعلهٔ شرارهٔ لهب ممکن و
میسوردر • فقیر ایدرین ودخی لطائف کرم منّان که چاره ساز
درماندگاندر • گرداب محنت وبلا • وآشوب موج دریاده
سرگشته اولنلره مقارن • وانلری ساحل خلاص وکنارهٔ امنه ایرگورمکه
معاون اولمق اولور • امّا شرارهٔ شرر غضب ایله محترق • واطاعت
شیطان آتش نهاد ایله محنت زرق اولمش مخذول الطاف الهیه دن
بعید • وتوفیق یزدانی انک حقنده نابدیددر •

اسباب غضب اون بش در

اولکی عجب • ایکنجی افتخار • اوچنجی مرا • دردنجی لجاج • بشنجی مزاح
التنجی تکبر • یدنجیسی استهزا • سکزنجی غدر • طقوزنجی ضیم •
اوننجی منافست در • عجب کشی کندوسنی بکنمک • و اوصاف و احوالنی
ایو اعتقاد ایتمک در • افتخار اوکنمک وکندوده کمال اکلیوب •
مسرور اولمقدر • مرا جزئی نسنه لرده جنک وجدال ایتمکدر • لجاج
اوتکلک ایتمکدر • مزاح لاغ ایتمکدر • تکبر اولو اولمقدر • استهزا
آخر کمسنه یی مسخره یه المقدر • غدر بر کمسنه یه وفا ایتمک واجب اولدوغی
یرده جفا و اذا ایتمکدر • ضیم بر کمسنه یی ضعیف وحقیر عد ایدوب •
ظلم ایتمکدر • منافست اموال و اسبابدن بعض نسنه یی آخردن قصقنمقدر
و بو اون صفت موجب غضب اولدوغی دانا قتنده واضح در • زیرا
بر کمسنه ده عجب اولسه کندوسنی رفیع ومقامنی منیع اعتقاد ایدر •
پس نفسنه اوفق خصوصی اهانت اکلیوب مضطرب • و کانون سینه سی شرار
غضبدن ملتهب اولور • افتخار دخی اول نوعدر • مرا و لجاج
خود کندویه وصاحبنه موجب غضب • و مشعل نار ذات بولهب •
ایدوکی معلوم و مجربدر • تکبر خود معلوم • و غضب ایراث ایتمکده
عجبدن دخی مذموم در • استهزا و غدر و ضیم • صاحبنه برق
غضب اشتعال ایدیجی غیم در • و منافست دنیا غضب و
خشم بالجمله • وانوکله متصف اولن صفات شیطانیه یه وارث در

وارث در • جناب رسالتپناهی دن صلی الله علیه وسلم •
مرویدر که لا اخاف علیکم ان تشرکوا بالله ولکن اخاف ان
تنافسوا فی الدنیا فتهلکوا کما هلک من قبلکم • عاقل لبیبه معلوم در
که بو حدیث معجزات • و اخبار غیبی مشتمل اولن بینات دندر • زیرا اول
حضرتدن صلی الله تعالی علیه وسلم عموما • و بزم زمانموزده خصوصا •
منافسه فی الدنیا • و محاسده اقران بر غرض و ربا • او لقدر اشتدر
که زبان بیان تقریر و تحریردن عاجزدر • ولو آخر غضب که مرض
غضبنک عرضی مشابه سنده در • یدی صنف در • اولکیسی ندامت •
ایکنجیسی خصمدن توقع و انتظار مجازات • اوچنجیسی دوستلرک
مقتی در • یعنی بغضی و عدم محبتی در • دردنجی اراذل ناسک
استهزاسی • بشنجیسی شماتت اعدا • یعنی دشمنه کلنج اولمق •
و شماتت اعدا اصعب و تلخ نسنه در • نته کم بعض فصحا دمشدر که

مص کل المصائب قد تمر علی الفتی •
فتهون غیر شماتة الاعداء

التنجیسی تغیر مزاج که حال غضبده عارض اولور • نته کم ذکر اولندی
یدنجی تالم که حال غضبده طاری اولور • بو تقریر خواجه نصیر در •
اما تالم تغیر مزاجدن غیری نسنه عد اولنمیوب انده داخل قلنمسه
وجهی واردر • زیرا حکما دیدیلر الم جسمانی ایکی قسم در • بری تفرق
اتصال بری سوء مزاج • و امام رازی سبب الم همان سوء مزاج در •

تفرق اتصال دخی سوء مزاج عضو مقطوعه مؤدی اولدوغیچون الم ویرر
دیو ذاهب اولمشدر. پس تغیر مزاج عین الم در. امام رازی مذهبنده
یا الم ده داخلدر حکما مذهبنده. علی کل حال تغیر مزاج المه مغایر
داکا قسیم عدا اولنمق موجه دکلدر. و علاج غضب اولدر که
بو اسبابک دفع و رفعنه تدبیر اولنه. زیرا بر شینک اسباب و عللی
مرتفع اولنجق لابد مسبب و معلول اوله جق نسنه دخی مندفع اولسه کرک.
و نادرا بعض اشخاصده اسباب مذکوره بر طرف اولوب. اما اثر
غضب ینه موجود اولسه انک تدبیر و علاجی اساندر. والله تعالی الموفق

علاج و تدبیر اسباب غضب و خشم

اما عجب که نفس کندو حقنده ظن کاذب. و اعتقاد باطل ایدوب
کندوده اولان فضائل و کمالات غیریده اول وجهله یوق صنوب
کندوسنی مرتبت فضیلت ایله موصوف. و استحقاق منازل
علیه ایله معروف اکلمقدر. امام غزالی بیورر که بنده ده چون
حقک نعمتی موجود اوله. علم و عمل. و فضل و کمال. و مال و جمال
کبی اکر بنده اول نعمتک وجودی حقدن اولمسنه عارف.
و دائما زوال و فنا و مسلوب اولمه سندن خایف اولورسه انده
عجب یوقدر. اکر خوف زوال و بیم تکدر و انتقال اولمسه. بلکه
اول نعمته مسرور و فرحان اولسه. اما فرحی اول نعمتک کندویه
اضافتی جهتندن اولمیوب. بلکه حقک نعمت و احسانی اولدیغی

اولدوغی جهتدن مسرور اولسه ینه عجب اولمز. اما زوال و تکدیرندن
خایف و محض نعمت حق و فضل و احسان کریم منان اولدوغنه
عارف اولمیوب همان کندوده اول نعمتک وجودینه مسرور و
خندان اولوب. کندونک عجزینی و محض عطای حق ایدوکین نسیان
ایلسه اول کمسنه ده عجب متحقق اولور. پس بنده یه لازمدر که کندوده
اولان حقک نعمتلریندن بر نعمتله فرح طاری اولسه. فی الحال کندونک
عجز و قصورینی تذکر. و اول نعمت محض عطای حق. و کندوسی همان مظهر
مطلق ایدوکین تفکر ایدوب. سرور و غرور باطلدن استعاذه ایلیه.
فقیر ایدرین کاه اولور که نفس عجبنی ازاله ایتدوکین کندوسندن ظن ایدوب
و اینی دخی محض فضل حق اکلمیوب دفع عجب ینه عجبه سبب اولور. نته کیم
بعض مرشدان راه. و سالکان صاحب انتباه بو معنیده دیمشلردر.

رباعیة

تا یکسر مو در تو زهستی باقیست
غافل منشین که بت پرستی باقیست
گویی بت پندار شکستم رستم
آن بت که ز پندار رستی باقیست

مطلب

بلکه مکر و تلبیس ابلیسدن غافل اولمیوب جمله نعمت محض بخشش و عطای
بی استحقاق ایدوکین ملاحظه ایده که دفع عجب ینه عجبه مؤدی اولمیه.
و غالبا سبب عجب اولدر که نفس کندو علم و کمالنه عارف و عاقل و غیر
کمالندن ذاهل و جاهل اولدوغندندر. زیرا نفسک کمالاتی کندویه نسبت

علم حضوری ایله معلومدر. غیرک علم و کمالی علم حصولی ایله معلومدر.
و علم حضوری اولدر که نفس مُدرِک، و ذات معلوم مُدرَک و عالم قتنده
حاضر اوله. و علم حصولی ده نفس مُدرَک حاضر اولمز. بلکه صورتی
عالم قتنده حاصل اولور. پس علم اوّل اقوی، و علم ثانی اکا نسبت اخفی و
ضعیف در. پس کندونک کمالنه علمی قوی، و آخرک کمالنه علمی ضعیف.
اولدوغیچون کندونک کمالنی تمام کوروب آخردن افضل و اکمل اولدن غافل
اولوب تعجب و غرور. و تکبر و نخوت ایله متصف اولور. امّا عاقل پاک
و زیرک چالاک اولنلر، نفس بدخوی و رفیقان خوش آمدکویلرک فریب و
دمدمه سینه فریفته اولمیوب غیرلرک فضایل و کمالاتنه واقف. و کندونک
نقصان و عیبلرینه ناظر و عارف. اولوب عجب و غروری برطرف. و
نقصانلرین ملاحظه ایتمکله تحصیل کمال و تکمیل شرف ایدرلر. نظم للمنشی رحمه الله

حسن حال اکلیوب صفاکده	معجب اولماکه حسن حال بودر
هنرم وار دیمه هنر اولدر	اکله نقصانکی کمال بودر

پس علاج عجب اولدر که اقران و متقدمینک کمالات و فضایل و محامد و
خصایلنی همیشه نصب العین. و منظور آیینهٔ بصیرت ایلیوب کندونک انلردن
قصورینی تأمّل. و فرسان میدان فضایل اولنلردن تأخرینی ملاحظه و تخجیل ایلیه
بلکه هر فردی ملاحظه ایتسه جهاتدن برجهتده کندویه غالب. و حیثیاتدن
برحیثیتده کندودن راجح بولور. حتی تبارک و تعالی موجوداتدن هر ذرّهٔ بر
خاصه‌یه مصدر. و مخلوقاتدن هر ذاتی بر اسم خاصه مظهر ایتمشدر که غیر اوله

اول خاصه ده اکا مشارک و اول مظهریتده انوکله مساهم دکلدر. و نظام
عالم و قوام کارخانهٔ آفرینش ده. هر شینک برجهتدن مدخلی و هر ذاتک
بر طریقدن آدمی و سبیقتی واردر. م کاندرین باغ چوب طاوس نکار نیست
سبحان الله انسان مسکین برقاج معدود معارفه واصل و بعض معلومات
خزانهٔ قلبنده حاصل اولسه اولسه ظاهر و بدیهیدر که واصل اولمدوغی معارف
و فضائل. و حاصل قلمدوغی علوم و مسائل اول قدر بیحد و بیحسابدر که معلوماتی انلره
نسبت بسیاردن اندک. و هزاردن بک در. پس عجب و پندار اکا نیجه
لایق و سزاواردر. و عُجب فی نفسه رذیلت قبیحه اولدوغندن غیری خاصه
سی اولدر که قنغی طالب کمال. و کاسب فضل و افضاله که عجب عارض اوله.
فی الحال انی تحصیل و ترقیدن مانع و عایق. و بل حضیض تدنّی و اضاعت جانبنه
دافع و سایق اولور. علاج مباهات مباهات اوکونمکدر کمالات
نفسانیه و فضائل روحانیه دن خارج نسنه لر ایله. و بو دخی یا کمالات بدنیه
ایله اوله قوت و جمال کبی. یا خارج بدن اولن کمالات سببی ایله اوله منصب و
مال و مرتبه و جلال کبی. علاجی اولدر که فکر ایلیه اکر جمال اعضا و قوت اعصاب
و اجزا ایسه معرض زوال و محل فناده در. باغ عمر و جوانی یه صرصر فنا و شیب
اسمه سی ایله زیر و زبر. و برک و بار چمن وجود برک ریز خزان اجل ایله خاکه برابر
اوله جقدر. و کل وجودک اوراقی برباد. و سرو بوستان شباب باد فنادن
ازاد اولمه سی محقق در. بیت آمد بهار رفت نکر سبزه کی.
وز کلبن بما نماند برکی دور روزه مرض و سقم. و برقاج کونلک

محنت والم جمال وشبابی هباء منثور وقوت فتوتی کالم یکن شیئا مذکور ایدر

بیت

بر مال و جمال خویشتن غره مشو • کان را بشبی برند و این را بتبی •

اگر جمال ایسه حقیقتده دم فاسددر که رقت بشره سببیله ظاهر و بلغم براقدر که خلال مسام بدندن لایح و باهر اولمشدر • و عاقل حقیقتده شئ مستحقر • بل امر مستقذره نیجه عجب ایدر • و بونک کبی جمال ظاهری که حقیقت جمالیندن بریدر آشفته و مفتون • بلکه شوریده و مجنون اولنلر حقنده مولانا نامی نور الدین عبد الرحمن جامی • بیورمشدر

نظم

بنظاره روی شاهد کشایی • نظر کنین بود مهره ز مقابل
یکی پوست پر خلط و پر خون کشیده • برد صبرت از جان و آرام از دل
کند عیش خود تلخ در جستجویش • که شکر دهان است و شیرین شمایل
ندانی آیا که ناگاه بینی • ازو گشته آن خوبی و لطف زایل
گر اول پری بود آخر نماید • بچشم تو چون پیکر دیو هایل •

و علمادن طاوس یمنی امرای عربدن یزید بن مهلبی گوردی که نخوت امارت • و غرور شباب و نضارتله متبختر و متمایل • و جام غرورله مست خمار انجام فسادن ذاهل و غافل مرور ایدر • امام نصیحت آغاز ایدوب ابتدی ای فتا بو بر مشی خرامدر که اثم و حرامدر • و مبغوض و مغضوب حضرت حقدر • چون امیر حجاب نخوت و غروردن بند پذیر اولمیوب امامه دیدی که گویا بنی کم ایدوکمه عارف • و علو منصب و مقامه

واقف دکل سین • امام دیدی که اعزنک اولک نطفه مذره • و آخرک جیفه قذره • وانت فیما بینهما حامل بول عذره • مذره قذره یعنی بن سنی خوب بیلورین • اولک نطفه ناپاک و مستقذر • و آخرک جیفه نجس و مستقذر مستنفر • و سن بو ایکی حال آراسنده بی طاقت و حول حامل نجاست و بول سین • و بو کلام حکمت شعار و بلاغت آثارک الفاظی صنایع بدیعیه محتوی • و معانی بدیعه سنده غرایب حکمت مندرج و منطوی • اولمغین علماء شافعیه دن ابو محمد یافعی • که حریر نظمک حکمت بافی در • نظم ایلیوب دیمش که

مشتمل و ص

قطعه

عجبت من معجب بصورته • وکان من قبله نطفة مذره
وفی غد بعد حسن صورته • یصیر فی الارض جیفة قذره
وهو علی عجبه ونخوته • ما بین ثوبیه یحمل العذره

و اگر مباهات و افتخار • شرف اصل و نسب و تبارله اولورسه نه کم اکثر بنی آدم • خصوصا طایفه عربده شایع و ذایع در • و جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم بیورمشدر که امتم اوچ نسنه ترک ایلمزلر • بری سی میت لری اوزره نوحه قلمق • و بری سی انجوم ایله استدلال باران ایتمک • و بری سی انساب ایله تفاخر ایلمک • و بونجک علاجی اولدر که نظر ایلیه که افتخار و مباهات ایلدوکی • و ابتهاج و مسرت گوستردوکی • ذات آخرک صفتی • و شخص دیگرک علم و معرفتی در • غیرک کمالیله افتخار • فی الجمله غیرت و حمیتی اولن کمسنه قتنده عیب و عاردر

بیت

بفضل دیگران گفتن خیانت است
که بر داماد نازد که ایکانست

اصل و تبار و آبا و اجداد ایله افتخار ایتمک انلرک فضایل و کمالات و یا منا(صب)
و حالاتی یعنی کاه دخی فضل و کمال و رفعت و جلال وار ایدیکی اولور فرضا
انلرک بعضی موجود اولوب بو کمسنه یه مایه الافتخار اولمق اشبا بزم
کمال و صنعتمز و علم و معرفتمزدر سن بزم اوصاف و کمالاتمز ایله نیجه
افتخار و مباهات ایدرسک دینسه لر جوابنده پابست اولمه سی مقرردر

قطعه لمنشیه رحمه الله

نسبدن عجب ایدن غایت عجبی در
طوتالم کم انی نسل نبی در
اگر دعواسین اثبات ایلمزسه
نسب پاینده خلقاک گذیکی در
اگر دعواسنی اثبات ایدرسه
انوکدر فضل کنده اجنبی در
و محض نسبت سببی ایله تفاخر

ایدن عجبی لر ولی تحمل ترفع و تصدری عادت ایدن جلبی لر واقع اولور
که بعض افاضل اوزرینه کیچرلر و جرعه جام جهل و غروری ایچرلر و بحرلر
حال اینکه تحقیق اولنسه بو کمسنه انتساب ایتدوکی فاضل ایله فضلده مرتبه
مساواتی خود مقرر لا اقل در

حکایت

اولنور که یونانیلردن
شرف فضل و نسب و نقصان ذات و حسب ایله موصوف بر کمسنه
وار ایدی سقراط حکیمه ایدردی که ای سقراط ذاتک اصل و نسبکی بذکر
و حقارت قوم و عشایرکی تفکر ایدوب خجالتدن متغیر حالت و
حیادن ابر بهار کبی بر عرق خجالت اولمزمی سن دیر ایدی سقراط

ساکت و حیران

سقراط فاضل فیلسوف کامل در ایدی خجالت و تشویره بندن سکا
انسب و حیادن انفعال و تغیره سنک تعالک بندن اقرب در زیرا
سن بر نسل شریفه منقطع و منتهی اولدک و بن بفضل الله تعالی بر نسل
شریفه مطلع و مبتدا اولدم کندوسی فضیلتدن مجرد و عاری
آبا و اجدادی مناقبنی تالی و قاری اولنلر حقنده دیمشلر در که

نظم

ان افتخرت بآباء مضوا سلفا
قلنا صدقت ولکن بئس ما ولدوا

یونان رئیسلرندن بریسی حکمادن بر شاب فاضله ترفع و مفاخرت
ایدیجک جوان حکیم جوابنه مبادرت ایلیوب دیمشکه اکر سبب افتخارک جامه
رفیع و خانه وسیع ایسه بس حسن و جمال و لطف و کمال جامه نک
و خانه نک خالی و سن حد نفسکده اول صفت کمال و همت جمالدن
خالی سین و اگر مرکب فاره و فرس جواد ایله افتخار ایدرسک حکمتدن
خالی بلادتله مالی اولدوغک اظهار ایدرسین زیرا صفت جودت و
فراهت ذات فرسه منتهی در و سن بو صفتلردن صفر الکف و دامن
تهی سین و اگر علوم و معارف که صفات اجداد سوالف درسکا
حالا سبب افتخار و ابتهاج اولدی ایسه زهی کمال عناد و زهی وفور لجاج
زیرا فی الحقیقه اول علوم و معارف اشخاص گذشته یه کمال و صفت در
اما سن حد نفس و اصل خلقتکده بی علم و معرفت سین پس آنلر جهات
فضیلت و وجوه کمالاتین سندن اخذ و استرداد ایدرلرسه سن تنها

قلوربين وباغ خزان ديده كبى بى برك و نوا اولوربين • وآبا واجداد
كذشته ايله افتخار ايدنلره نفرين بسيار ايدوب ديمشلردركه تبا للمفتخر بعظم
نخر • بيت • ان الفتى من يقول ها انا ذا •
ليس الفتى من يقول كان ابى •

علاج مزاح مزاكه جنك وجدالدر چون مزاح موجب انحلال عقدهٔ الفت
واتصال و مورث انعقاد اسباب تباغض وانفصالدر • وبناء
عالم الفت واتحاد اوزره موضوع • وخيمهٔ صلاح بنى آدم اختلاط
وامتزاج ستونى اوزره مرفوعدر • پس مزيل انتظام ومفسد امزاج
والتيام اولن احسن رذائل • واقبح خصائلدن اولور اما مزاح كه اكا
عرفده لطيفه ونادره وبذله دخى ديرلر • قدر اعتدالى كه انك سببيله
مباسطت ياران • وانشراح اخوان • ودفع تجبر وتكبر كه يارانه موجب
تكسردر • حاصل اولور مباح بلكه مستحب ومندوبدر • وآندن ايروسى
عقلا وشرعا مذموم ومنكودر • وحديث شريفده وارد اولمشدركه
انا امزح ولا اقول الا حقا • وكثرة مزاحك آفاتى چوقدر • اول لاصاحب
مزاحك مرادى اضحاك جلسادر • كثرة ضحك خود حد نفسنده مذموم
وخصائل اهل جهل وغفلتدن ايدوكى معلومدر • صاحب شرع صلى الله
عليه وسلم بيورمشدركه كثرة الضحك يميت القلب • بيت •

خنده كم كن كه خندهٔ بسيار | صد دل زنده را بميراند •

نابجا اكر بر مزاح اولنان كمسنه نك خاطرى منكسر سرورى منعدم

منعدم • وبين الرفقا اساس غرضى فى الجمله منهدم اولمق مقرردر •
وبو مرتبه ايذاى مؤمن حرام • وممنوع دين اسلام اولدوغندن غيرى
اخوان واقران ارا سنده عداوتلر حدوثنه سبب • وحقد وحسدلر
عروضنه باعث در • كراتله مشاهده اولنمشدركه مزاح مفضى جدال
بل مؤدى قتال اولمشدر • ثالثا مزاح صاحبنك حشمت ووقارينه
مانع و عايق • وصاحب مزاح مساخر ومضاحك مرتبه سنه نازل
ولاحق اولور • بيت • تو بر سر حلم خويشتن باش ووقار •
بازى وظرافت بنديمان بكذار • وجناب

رسالت پناهى صلى الله عليه وسلم صادر اولن كلام
مليح كه اكا اسم مزاح اطلاقى مجاز عد اولندن ايدوكى صحيحدر • بو
آفاتدن مصون ومحفوظ • وانلردن الفت اصحاب كرام • وتودد و
انبساط ياران سعادت انتظام مقصود وملحوظ ايدى • نته كم بر عجوزه
طيبت طريقيله بيوردىلركه عجايز جنته كيرمز • مسكينه ملول ومحزون •
ودل دردمندى كاسهٔ يأس ايله پر خون اولنجق لسان غنچه رعنا لبس تبسم كرد
بيوردىلركه عجايز نوشاب • وكواعب اتراب اولوب جنت چمنلرنده
خرامان وكشيده دامان اولورلر • كه انا انشاناهن انشاء فجعلناهن
ابكارا عربا اترابا • وامير المؤمنين يعسوب الموحدين حضرتنى كثرة
مزاحه منسوب ايلرلر ايدى حتى بعض صحابه بو صفتله تنبيه ايدوب
لولا دعابة فيه ديرلر ايدى • حضرت سلمانه بركره مزاح ايدنجك هذا

رباض رضوانده •
م

آخرکه الی الرابعة دیدی. وزیرهادر اول حضرتک فعلن دلیل. وجواهر قرآ
بوروایتلری سبیل ایتمه سین. که سیر زبان سریع. ومیدان سخن واسع.
وصدا عبدالله وقوف ممکن غیر واقعدر. **علاج تکبر** بوصفت عجبه
قریب. واول صفتدن نصیبدر. عجب صاحبی کندوده کمال
وار ایدوکنه جازم. ومتکبر غیره کمال صتوب اکا عظمت کوسترمکه مداوم و
ملازمدر. حتی بر کمسنه تنها اولسه نه عجبله متصف اولسه اولور. اما متکبر
ابنای جنسه مقارن اولمنه صفت کبر اکا عارض اولمز. پس کبر غیره وعجب
ذاته قیاس اولور. پس اسباب عجب کبره دخی سبب اولور. وعجبک
اسباب مشهوره سی یدیدر. اولکیسی علم ومعرفت. ایکنجیسی عمل و
طاعت. اوچنجیسی اصل ونسب. دردنجیسی حسن وجمال. بشنجیسی مال و
منال. آلتنجیسی قوت بدن. وشدت بطش. یدنجیسی منصب و
جاه. وخیل وسپاه. وخدم وحشم. وبالجمله نسنه که خلق انکله هنر وکمال
وما به الافتخار عد اولنمق ممکن اوله. انکله عجب واعجاب واقع اولور حتی
بعض طبایع دنیه نسبت. وامزجۀ خسیسه یه دخی سبب کبر وموجب عجب اولور رذیلت م
بعض فسقه کثرت شرب خمور. ووفرت صدور فساداته وشرورله
افتخار ایلر. وبعضی دیر که بن بوقدرلره زنا ایتمشمدر. وبعضی بن نیجه
مجلسلرده لهو وغنا قلمشمدر دیر. ودخی معلوم اولسون که تکبر خلقه تحقیرله
نگاه واهانتله نظر وکندوده عظمت تصور ایتمکله حقوق واجبۀ شرعیه و
عقلیه دن تجاوز ایتمکدر. مثلا بر امیر متکبر یا بر زنگین متجبر بر فقیه فقیره کذ

کذر. واکا کمال نخوت وغرورله نظر ایلسه انی حقیر کندوسنی خطیر ظن ایدوب
سلام حقنی که هر مؤمنه شرعا واجب. وعقلا مناسبدر ترک ایدوب.
بلکه درست نظره ارزانی کورمیوب. سلام قصد ایلسه دخی تکلفله ایو کورمیوب
ایمای چشم واشارت ابرویله اکتفا. واندن طلب رکوع وانحنا ایلر.
پس کبر باطل که غایت جهلدن حاصل اولور. عیاذا بالله تعالی حق جل
وعلا ایله منازعه. ورداء کبریا وازار عظمتده که مخصوص حقدر شرکت
ادعاسنه مسارعه در. لاجرم بو خلق اقبح رذایل واشنع خصایلدندر. و
صاحبی یقین زمانده غضب وانتقام حقه. وبطش واخذ قهار مطلقه اسیر
اولمق مقرر. وعزت مستعاری ذلت حقیقیه مبدل اولمق محققدر.
وعلما ایدرلر که هر ذنب وعصیانک عقوبتنی حق تعالی تکفیر یا دار آخرته
تأخیر ایتمک جایزدر. الا جریمه کبر وغرور که صاحبی دنیاده معجلا معاقب
اولمق مقرر. ونظر معتبرلره عبرت اولمق مقدردر. اما محض حب جمال
مثلا آدم کندونک ملابسنی حسن وجمیل. واسباب وامتعه سنی فی الجمله
جمیل اولدوغین استمکدر. تکبر تحتنده داخل. وغرور حدینه واصل دکلدر
نته کیم بعض اصحاب جناب رسالت پناهیدن سؤال ایتدیلر که یا رسول الله
هر بریمز ثوبی جمیل ونعلی جدید اولدوغین استر. پس هر بریمز متکبر قسمنه لاحق و
اهل کبر ونخوت وعیدینه مستحق اولورمی. حضرت علیه الصلوة والسلام
بیوردی که اول کبر دکل حب جمالدر. ان الله جمیل یحب الجمال ولکن
الکبر بطر الحق وغمط الناس. یعنی حق جل وعلا جمیلدر جمالی سور لکن کبر

بطر حق وغمط الناس در بطر فتح با وطا ایله سرکش اکلدر که کبردن ناشی
اولور • وغمط فتح غین وسکون میم ایله تحقیر واهانت در • یعنی کبر اولدر که خود طاسر
اولدقده غرور ونخوتدن مطیع اولمیوب سرکشلک قیله • وحق جل وعلانک
قوللرینه حقارت واهانت ایله نظر ایده • علاج کبر عجب علاجنه قریب در •
زیرا کبرک سبب وعلتی عجب در • پس عجب مرتفع اولنجق کبر دخی مندفع اولور •
ومعظم علاجی اولدر که کندوده عجز وذلت • وحقارت ومسکنتی وکبریا و
عظمت حق • وجبروت قهار مطلقی ملاحظه قیلوب کندوسی اذل ذلیل واقل
قلیل ایده وکین تحقیق ایتمکله لشکر سیاطین کبر وطغیانی مملکت وجودندن •
تفریق ایلیه • اکرچه بو دایره نک منتهاسی • من عرف نفسه فقد عرف
ربه مقامی در • زیرا نفسنی عجز وذلت • وفقر وفنا ایله ملاحظه وتعریف ایدن •
ربنی قدرت وعزت • وغنا وبقا ایله توصیف ایدر • اما ذیلت تکبر وکسب
فضیلت تواضع ایتمکه هرکیمسنه بیلدوکی مرتبه ملاحظه کافی در • واول بودر که
تامل ایده که انسانک اولی عدم محض ونفی صرف در • وعدمدان ادنی نه نسنه
اوله • ولعقل نفی دن اقل نه شیٔ بوله • بعده نطفهٔ مستقذره • وعلقهٔ مستحقره
اولدوغی حالی در • واول حالده سوا ومستقذاردن بی صورت فکر • واسمی
بی کنایت ذکر اولنمغه سزاوار دکلدر • وصورت انسانی ایله بهرمند • ونفخهٔ روحله
فی الجمله ارجمند اولدقدن صکره ضعف قوت • وفتور نیت نهایتنده •
وجمیع ضروریاتنده احتیاج الی الغیر غایتنده اولسه کرک • وچون بو
مرتبه دن دخی ترقی وانسانیت ظاهره که فی الجمله استعداد علم وعملدر انی تلقی

مطلب

تلقی ایده • امور معاش ولوازم حرکت وانتعاش ده مستبد ومستقل
اولمدوغی معروف • ونیجه اشیا واسباب ومهمات ولوازمه محتاج و
موقوف در که هزاردن بیکی مفقود • وبسیاردن اندکی ناموجود اولسه •
محنت وعنا قرینی بل مردن وفنا همنشینی اولمق مقرر اولور • مثلا شربت آب
کشت زار وجودینه خسرات ایلمزسه خرمن وجودی آتش عطشله محترق
اولوب هلاک اولور • واکر اول شربت آب میزاب اسفلدن خروج ایتمزسه
مرض حبس البولدن اعضای بدنی متفرق اولوب وجودی تلف بولور •
روزکاری اوجالح واسقام عروضندن مکدر • وصحایف لیل ونهاری •
احزان والام حدو ثنیه تیره اولمق مقدر • بر مرادینه واصل اولورسه نیجه
واصل کل • بعضی امالی حاصل اولورسه اکثری حاصل کل • هرکون بدنندن
اخراج نجاسات • وتنقیه قاذورات ایتمکه مباشر • وشعر وسنخ وظفر و
درین که فضلات بدنی در ازاله ایتمزسه حیوان قبیح المنظر صورتنده ظاهر
اولور • اخر امر ومنتهای عمرنده الم موته اسیر • ومحنت فنایه مبتلا •
ونزار زحمتله پرورده ایتدوکی بدنی رهین زمین وکرفتار تفرق وبلی • قیح
صدید روی وموبندن روان • ومور ومار اطراف اعضا واثنای اجزا استخوان
دوان • نتن رایحه وقبح صورتندن اصحاب واحبابی هارب • حشرات اعضاسنی
اکل وحراطین اجزاسندن شارب اولسه کرک • بوجمله احوال دنیویه سی در •
اهوال اخرویه سی که شرایع مطهره • وعقاید مستطره ده مبین ومسطور اول
بردر دجانکاه والم دلسوز در که انی ملاحظه صحیحه ایدن کمسنه یه روا در •

برکون ه

که جمیع عمرنده بر لحظه حزن و غصه دن عاری • و بر ساعت بانجانه درونه
مهمان فرح و سرور طاری اولمیه • فکیف که کبر و غرورندن ابنای جنسی ازرده
و محزون • و عجایب عجب و غرایب غرور محزن قلبنده محزون اوله • انا لله و
انا الیه راجعون • علاج استهزا که برکمسنه‌یی مسخریه اولوب خاطرینی محزون
و قلبنی مکسور ایتمکدر • استهزا ایدن کمسنه‌نک کاهی غرضی اضحاک ارباب دولت
و تفریح اصحاب جاه و غفلت ایتمک اولور • و بو حال اراذل ناسدن که کسب
حطام دنیا و اکل طعام و حلوا ایچون منعمان مغرور • و دنیاداران زخرف دوز
مجالسنه حاضر اولورلر • و انلری اضحاک و تفریح ایچون دیوان مضاحک و
مساخر اوقورلر • و کاهی کبر و سفاهتدن ظاهر • و تحصیل خنده ایتمک ایچون بعض
کمسنه‌لردن صادر اولور • و بو حال غالبا صفت چلبیان بی‌غبنه • و بزرکزادکان
بیعقل و بی‌تنبه‌در • که جاه آبا و جاهلیت امهات سببیله صغرسندن و حداثت
عمرده مخالفت معلم و ادیب ایدوب • زیور علم و ادب • و گوهر حلم و
وقار موروث و مکتسبدن بی‌نصیب اولورلر • هر کیم کمسنه که مجالسه‌لرینه
مبتلا • و مصاحبت و مقارنتلریله بربلا اوله • انی مسخر ایتمکله کندولره
جلب قهقهه و سرور ایدرلر • و فلان کشی مزه لندک دیو بهجت و حبور
بولورلر • بو مقوله بی‌ادب چلبیلرک اکثری اواسط و اواخر عمرلرنده
محزون و منکوب • و برش و افیون استعمالی ایله مستهلک و مغلوب
اولورلر • بیت • هر جوانی که بی ادب باشد •
گر به پیری رسد عجب باشد • و بو رذیلت

مزاح رذیلتنه قریب • و علاجی دخی انک علاجنه مناسب و نسیب در •
انلر که زیور عقل و ادبله معروف • و حلیهٔ مردی و حریتله موصوف اولنلر
کمسنه‌یی مسخر و استهزا ایتمکله کنه کار • و نه کمسنه انلری مسخره ایدیمکله خوار و
زار اولورلر • و احادیث و روایاتده وارد اولمشدر که دنیاده
عباد اللهی مسخر و استهزا ایدن کمسنه‌لره فردای قیامتده جزای عمل و پاداش
کار بو وجهله اوله که حق جل و علا فرمانی ایله جنت قپولری قرشولرینه مفتوح
و کشاده • و انلر دخی دخول و وصوله مهیا و آماده اولمشکن فی الحال
کام موجود مفقود • و باب مفتوح مسدود اولوب • الم و انکسار خجلت
و محنت و اضطراب حرمان و خیبت بو وجهله عارض و ظاهر اوله که قلم شرحندن
عاجز و قاصر اوله • چون اول قپو مسدود • و بونلر بو محنت و کربله مردود
اوله • فی الحال بر باب دخی مفتوح • و بونلرک ضیق صدرلری فی الجمله
مشروح اولوب • بینه دخوله مشرف و وصوله قریب اولنجق اول باب دخی
مسدود اولوب • بینه حزین و کئیب و مبتلای غم حرمان اولهلر • و علی هذا
القیاس بو کشاکش و آلامه مبتلا و خسران عظیم ایله بربلا و گرفتار جحیم اولور
و بو خبری مؤید • و بو حدیثی مؤکد در که مستهزئین حقنده نازل اولمشدر که
الله یستهزئ بهم و یمدهم فی طغیانهم یعمهون • اما علاج غدر که وفانک
ضدی اولمغله موسوم در • بغایت خصلت قبیحه و خلق مذموم در •
الحذر که برکمسنه اصلا غدر ایتمیه و کنه معترف اولمیه • و کندو عمرنده
بو صفتله متصف اولمیه • غدر نتیجه‌سی عدم مالده اولور و جاه و اقبالده

اولور ومحبت ومودت واخلاص وصداقتده اولور واهل وحرم و
خدم وحشمده اولور جمیع احوال واصنافده ذمیم خصوصا ارباب
دولت وسلاطین صاحب شوکتلره غایتده عیب عظیم در وشریعت
احمدی وطریقهٔ پاک محمدیده صلی الله علیه وسلم غدردن تحذیر
عظیم ومنع وزجر وعهودده وفا ایتمکله امر ونقض عهددن نهی وارد
خواجه نصیر ایدر صفت غدر اتراک طایفه سنده چوقدر وفاکه ضدیدر
روم وحبش جنسنده یوقدر اما ضیم غیری ضعیف وبیچاره
بیلوب انتقام ایچون تحمیل بار ظلم ایتمکدر ظلم وانظلامک قبحندن که
مرور ایتمشدر ضیمک دخی قبحی معلوم اولمشدر عاقل لبیبه لایق
دکلدر که انتقام امرنده اهتمام ایده خصوصا قدرت حاصل
اولدقدن صکره زیرا قدرتک شکری عفو عن المجرم در وانتقام
اول وقت جایز اولور که ترکی ضرر عظیمه مؤدی اوله پس انتقام محلی
اولیجق عقل صحیح ایله مشاورت ورأی وتجربه ایله عمل ایتمکه مبادرت
ایتمک کرک که ندامت عاقبته مؤدی اولمیه وچون نفس انسانیده
فضیلت علم وحلیهٔ حلم حاصل اوله ترک انتقام وسلک اهل
عفوده انتظام ایتمه سی آسان اولور اما منافست شیئی نفیس
تحصیلنده منازعه ومحاسده ایتمکدر چون منافسه نک سببی اشیاء
نفیسه یه طالب واسباب حسنه یه راغب اولمقدر پس حکما دیمشلر
که امتعه واسباب دنیویه یه رغبت وطلب وتحصیل واکتسابنده

اکتسابنده شوق وشره وشعب اصحاب دولت وارباب
قدرت ومکنت اولنلره لایق ومستحسن دکلدر بوقنده قلدی که
اوساط الناس انک جمعنه مشتاق وهمت ونهمتلری کسب و
تحصیلی سمتنه منساق اوله زیرا عالم کون وفسادک مرکباتی مرض فنا و
انعدامه مبتلا وجهان ناپایدارک جواهر زواهر وطرف وتحفی اسیر فنای
فنا وکرفتار بلای بلی در پس اکر پادشاه خطیر بالامیر کثیر تحف ونفایس اسباب
وغرایب رغایب جوالکیات جمعنه حریص ومبتلا وطایر همتی بودامه کرفتار
اولسه ممکندر که روزکار غدار عادت غدر وبیوفالیغی پدیدار ایدوب
اول تحفهٔ مرغوب وبار کار عالی مقداری عرضهٔ هلاک وبوار ایدوب اول صاحب
دولته اولقدر جزع وفزع طاری اوله که حسادی طعن وملامت وتسفیه و
شماتت ایده لر نتکم **حکایت** اولنور که پادشاهلردن برینه بر طو
بلور مدور ومنور وانواع رسوم صنایع ونقوش بدایعله منقش ومصور
که کره قمر مستنیر چنبر مایل وحلقهٔ حامل ومدیر بدر اکا نسبته ایتمکیچون کالحسن
الاشکال شکل المستدیر دیوب بدر اولوردی وکاه کوی وصالنه مایل
ومیدان اجتماع واتصالنده یی حایل ولمعو امیدینه کندوسی شکل هلالیده کوسترو
جنبنده یی قدر اولوردی

نظم

برمهر وماه شکل که به چرخ چنبری
هر صبح وشام مهرینه اولوردی مشتری

پیشکش واتحاف
ایدوب پادشاهک زلال رغبتن جوی استحسانده پاک وصاف ایدیلر عاقبت
میل خاطر واستحسان طبع ظاهر ازانی ایدوب بیوردی که خزانهٔ خاصده

حفظ و حراست و تجلیه و تصفیه‌سنده بذل مقدور و غایت رعایت
ایده‌لر • مجالس نزهت • و محافل انس و سلوتنده فرمان ایدردی کنوزلر
مشاهده‌سندن جلب افراح • و سلب اتراح ایدردی • بر مدت احوال
بو اسلوب اوزره جاری اولوب بو مقوله پادشاه پاک مرض محبت جواهر
مرغوب • شرایین و عروق قلوبنه ساری اولدی • ناگاه بر گون سیلاب
طبع زمانه‌دن بر یکموز کبی جوی جوی بیوقالیقده که اکا اوزرینه مجبول و مجبور
پیدا اولدی • و شکست طوب خوب • و جواهر مرغوب ایمکله شیشهٔ دل
پادشاه • و بندگان درگاهی منکسر و شید ایلدی • م
وسهم الرزایا بالنفایس مولع م هرکه مرغوب اولا اکا زیان ایرر
هرچند بندگان صادق نظیرن بی‌المقیحون اطراف عالمده جست و
جو ایتدیلر بولنمدی • و استادان حاذق • و چابکدستان فایق بنجه کم ترکیب
اتصالنده گفت و گو قیلدیلر چاره اولنمدی • مصراع
شیشه چون بشکست پیوندی کی توان کرد درست • فراق جواهر دل
شاهانه عرض • و موجب مرض اولوب آلامی تضاعف و احزانی تزاید
ایلدی • قریب اولدی که تدبیر مملکتده عاجز و حایر • و نظم مصالح دین و دولتدن
قاصر اوله • بیت نباید دادن اندر چیز کس دل
که دل برداشتن کاریست مشکل • و بو حکایت
خلاقی و مناقضت صفتنه منافی نزاول حکایت که تعبیر بعض عظمای

عظمای امرادن استماع ایلدم که بالمشافهه گوردکلرین روایت و
عیانا مشاهده ایتدکلرین بو وجهله حکایت ایلدیلر که آفتاب
آسمان خلافت • و سرو بوستان جمع دولت • ظل ظلیل الهی • آیینهٔ
جمال شاهی • گوهر تاج جهانگیری و گیتی ستانی • افسر سر فرمان روایی
و حکومت رانی • اول پادشاه جهان بخش که آفتاب شمشیر جهانگیری
افق نیامدن چهره‌گشای اولسه خاور و باختر میاننده ظلام ظلم و
ضلالتدن سرمو اثر قلمز • و چون همای آسمان پرواز برلیغ و توقیع
رفیعی اطراف صحرای ممالکه وجودده دایر • و کوه و دشت
ظهور و نموده طایر اولسه • مداد آسا تیره بخت اول کیشی در که خامه
خط فرمانه متابعت قیلمقده ترک سر اتمز • نظم المنشئه رحمه الله

شهنشاهی که اجداد عظامش	اب نامی و جد نیک نامش
همه شاهان با فر و تمکین	الی عشر کرام من سلاطین
پناه شرع و کهف اهل ایمان	شهنشاه جهان سلطان سلیمان

حضرتلرینه آبای کرام • و اجداد عظاملرندن بر گوهر قیمتی و نادر که گوهر
شناسان عالم تخمین قیمتنده عاجز و قاصر ایدی انتقال ایتمشدی •
و غایت نفاست • و گران بهالیغیندن حمایل شریفه تعلیق اولنمشدی
و قلادهٔ گردن و نعل بی شبه و مثلنده دخل اولمغه توفیق بولمشدی •
اتفاق طبع سعادت قرینلری • آرزوی خلوت حمام ایدوب
قلاده حمایلی گردن شریفلرندن ایروب قیلوب • خدمتکاره تسلیم بیوردیلر •

حدت ایدر دنذکلو اثر لینت ایلسه‌لر بو عنف و شدت قیلورلر. تعزیر ایتمک استننه عدد ضربی حددن بیرون تأدیب ایلسه دشنامی قطع راسدن افزون اولور. و شجاعت قوت بدن و قدرت کشتی گرفتن دکلدر. بلکه شجاع شدید و بهادر جلید اولدر که وقت غضبده لگام نفس توسنی ضابط و منکام آشوب دریای خشمده کشتی اضطراب رسننی ساحل صبر و آرامه رابط اوله. نته کم جناب رسالت پناهی صلی الله تعالی علیه و سلم بیورر که لیس الشدید بالصرعة انما الشدید الذی یملک نفسه عند الغضب **قطعه**

پهلوان نیست انکه در کشتی — پهلوان دگر بیندازد
پهلوان آن بود که گاه غضب — نفس اماره را زبون سازد

و بعض غزوادن مدینهٔ منوره‌یه رجوع بیوردقلرنده. زبان معجز بیانلری بیوردی که رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر. چون سلک صحبتنده انتظام ایله مشرف اولنلر غزای کفاری جهاد اکبر بلدیلر ایدی یا رسول الله جهاد اکبر نه‌در دیو سؤال قیلدیلر. حضرت صلی الله علیه و سلم بیوردی نفس ایله جنک ایتمک جهاد اکبردر. و دخی روایت اولنور که اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک. و بعض عرفا دیدیلر که. قاتلوا الذین یلونکم من الکفار آیهٔ کریمه‌سنده نفس ایله جنک ایتمکه اشارت واردر. زیرا سلطان روحه که مؤمندر اقرب اولان کافر نفس اماره‌در. و تا نفس اماره لکدن مطمئنه لکه انتقال ایتمیه اکا اسم مسلمان اطلاقی حقیقتده مجاز و طریقتده بی جوازدر **نظم**

ای دل تو دمی همدم سبحان نشدی — وز کرده بیهوده پشیمان نشدی

این جمله شدی ولی مسلمان نشدی — قاضی و فقیه و مفتی و مولانا

و تهذیب نفس و تبدیل خلق ایتمین طایفه‌دن بعضی اول مرتبه سلطان غضبه متبع. و دایرهٔ عقل و فکردن منخلع اولور که غضب افراد انسان. و شتم و ضرب خدام و غلمان. درجه‌سندن تنزل ایدوب حیوانات عجمه که جمله حرکتلری معقول و مناسب. و موافق مراد مالک و صاحب اولمق محالدر غضب و تهدید. و شتم و ضرب و تشدید ایلرلر. نا بر کیر مسکین ضعیف و نزار. و بیر علی الاتصالدن. درمانده و زبون اولکن ناگاه سور چوب یا دوشنه رالکی غضب و جوشندن ضرب مهمازله پهلوستی غرقهٔ خون. یا تازیانهٔ چوب ایله کفل و سرودنین مودن بیرون ایلر. و بعضی شتم بیهوده و لعن نامشروع ایله که جانور انک فهمندن فارغ و آزاده‌در. کندو زبانین فرسوده و گردنین طوق لعنت ایله مغلول و صحیفهٔ اعمالین آلوده ایلر. و لعن انسان و دواب. اهل ایمانه غایتده غایتده لازم الاجتناب‌در. و شرع شریفده منع عظیم وارد اولمشدر. حتی بر خاتون که سفر حج شریفده جناب رسالت پناهی ایله صلی الله تعالی علیه و سلم بیله ایدی ناگاه ناقه‌سینه لعنت ایلدی. حضرت علیه الصلاة و السلام غایت متأثر اولوب فرمان بیوردی که بو ناقهٔ ملعونه بیز ایله همراه اولمسون. پس خاتونک اسباب و جهودجین ایندیلر. ناقه عاری بولده قویوب بیابانه صلدیلر. و بعضی جهال کندو جهالتنی ختم و کندو کندویه شتم ایتمکه شروع ایدوب. بره فلان فلانک طواری دیو کندو و یا خود بره فلان فلانک صندوغی دیو یابیع بیگانه‌یه قذف نامشروع ایلر.

وبعض جهّال بو مرتبه‌دن دخی تنزل ایدوب جماد محضه شتم و ضرب
وار اگر جزئیدن بی بهره اولن احبا ایله جنگ و حرب ایدر گلیدی تیز اچلمزسه
شکست ایتمکیچون اوسته تیز صلر و دلبندی مرادی اوزره صرلمزسه بیره
وروب اوسته دیمه‌لر چلر و قلم مرادی اوزره قطع اولمزسه غضبندن
شکست ایدر و مدادی غلیظ اولورسه دواتنی خاکه بیت ایلر
وبعض سفها کتشنیش اولدقده باد مرادی اوزرینه اسمسه غضب و
سخط ایدر و باده که امر حقله مأموردر بیگناه شتم ایدوب سقط سویلر
و بونک امثالی افعال که فی الحقیقة فاعلنه سبب ضحک و استهزا و عجب در
بین العقلا فضاحت و رسوالغه سبب در و غضب محض فضیلت
شجاعتدن دوردر انی شجاعت اکلین جاهل و مغروردر هر چند بو مقوله
کلمات سابقا مرور ایتمشدی و بو نوع نصایح سمت گذارش
طوتمشدی لکن نصیحت و پند حرص و آز اولمغله اعاده‌سندن
احتراز اولنمدی حکیم فاضل ابو علی بن مسکویه حکایت ایدر که
بعض سفها کیجه‌لرده شعاع ماه طوقنور یرده نوم انتباه ایدردی
بعض امراض رطوبیه مبتلا اولدقده هجو ماه ایدردی و آنک هجو ماهی
کهی نوردر شعر الجنه مشهوردر که گویا هجو ماهه تفوهدن مرادی
کلابه تشبه ایتمکدی که جنس کلاب بعض ماهتاب ایتمکله موصوف
و نور ماهتابی دوردن گوروب عوعو ایتمسی انتفی کلی مشهور و معروفدر

نه کم دیمشلردر	بیت	مه نور می‌فشاند و سگ بانگ می‌زند

زند .	سکر ابرس حشم تو با مهتاب چیست	ه	وکیفیات

جسمانیه‌ده ضد بالعرض ضدّه سبب اولدوغی گبی کیفیات نفسانیه‌ده
دخی ضد بالعرض ضدک وجودینه سبب مفضی و علت داعی اولور
مثلا بعض جهله استیلای شهوتدن غضبه مبتلا اولور مشتهاسی اولان نسنه‌یه
ظفر بولمیجق حریص مال و منال فقد مرادی ایله رنج و ملال اولوب خشم و غضب
اظهار ایلر و نیجه‌سین شتم و ضرب و نیجه‌سیله بیجا جنگ و حرب ایلر
و مبتلای قوت شهوت باه اولوب حدود شرعدن تجاوز ایدن
گمراه ادای تهمت و قضای شهوت ایدمجکی باده اگر برو اگر باده
دست تعدی‌سندن گریزان و آبق اولمغله قضای مراد نفس اماره سبیله
عایق اولسه آتش غضبی فروزان کندوسی و نیجه نسنه دخی سوزان اولور
پس علاجی اولدر که ملاحظه ایلیه که حریص و جویان و طلبنده پویان
اولدوغی نسنه فانی و بی بقا بلکه حرام و مستلزم عذاب خدادر پس
فقدندن مضطرب و آتش غضب ایله ملتهب اولمق گرک بلکه حرام البسه
حاصل اولمدوغنه شکر و حمد ایتمک گرک کندوده اولان احراق غضب
متعلق طلب اولان مشتهاسی فوت اولدقدن صکره گرو حصولنه سبب اولمز
پس قوت مطلوب المنه‌دن زایددر احتراق غضب المنه مبتلا اولمغه
وجهی نه‌در بو فکر و ملاحظه‌یی ایدوب کندوینه تمکین و آتش غضبینه
تسکین ویرمک گرک والله الموفق و المعین علاج بدنی بدل لک
قورقاق و زبون و عاجز اولوب غضب و حمیت محلی اولان یرلرده

اصلا خشم و غضب ایتمیوب خمود و جمود ندن نیجه مضرّات حاصل اولمقدر •
چون غضب انسانک قوی سندن بر قوّت لازم • و نفس ناطقۀ انسانیه نک
خدمتندن بر خادمدر • پس آنک دخی موضع استعمالی و محل خدمتی واردر
که استعمال و خدمتی ایله مهمّات نفس استکمال اولونمزسه • نظام وجود و کمال
و کارخانۀ کسب سعادات انسانیه یه خلل کلمک مقرردر • اکر غضب بالکلیه
بی موقع اولیدی حکیم صانع که کارخانۀ ابداعنده عبث محض عیبردن معرّا
اتنی خلقت آدمیده که خلیفۀ اعظم و تکریم خاصّی ایله مکرّمدر • خلق و وضع
ایتمزدی • پس شول محلده که ارادت انتقام طرفنه حرکت اولی ایدوکی
معلوم اوله • اول محلده سکون و جمود جبن مردود و خلق مذموم دروانده
متولد اولن امراض • و اکا مترتب اولن اعراض بونلردر • اوّل مهانت
نفس یعنی نفسه خوارلیق عارض اولمق • ایکنجی سوء عیش یعنی امر معاشنه
خلل طاری اولمقدر • اوچونجی طمع فاسد خلقدن انک حقنه حادث
اولمقدر • دردنجی امورده قلّت ثبات • بشنجی کسل و توانی که
موجب رذایل منافی فضایلدر عارض اولمقدر • آلتنجی ظلمه ظلمده
تمکن و قوّت طوتمقدر • یدنجی اهل و اولاد و عیال و اقاربنده فضایح
ظهور ایتمکدر • سکزنجی اراذل و ادانی شتم و قذف بل ضرب و جرح ایتمکدر
طقوزنجی بیچارلیغه مؤدی اولمقدر • اوننجی بعض مهمّات معطل اولمقدر
و بو مرضک دخی علاجی سایر امراض کبی ماده سببی قطع و سببی دفع
ایتمکله اولور • و طریقی اولدر که نفسه تنبیه اولنه که بو محلده سکون حمود

حمود و سکوت مضردر • و حمیّت و غیرته منافیدر • و ذکر ایتدوکمز
مضرّاتی که عدم تحرّک غضبدن ناشیدر تذکر • و حمیّت و غضبک عدمندن
متولد اولن اخلاق ذمیمه تفکر ایدوب • نفسده بحسب الخلقه مرکوز و
مکمون اولن غضبی تحریک ایتمک کرک • زیرا هیچ بر نفس قوّت غضبدن
خالی دکلدر • غایتی بعضی نفوسده ضعیف اولوب بعض موانع سببی ایله
مختفی اولمش اوله • امّا بالکلیه معدوم و منتفی اولمق ممکن دکلدر •
پس آتش ضعیف نفخ متوازله التهاب و اشتعال ایتدوکی کبی غضب
کامن دخی تحریکات متوازله مشتعل اولور • و بو مقوله علاجات طالب
اولنلره نافعدر • و بعض حکمادن مرویدر که بعض مخاوف و حروب
عظیمه یه کندویه لازم دکل ایکن حاضر اولوردی • و دریا تموّج ایتدکده
کشتی لره رکوب ایدوب مقاسات تلاطم امواج ایدردی • غرضی
بو ایدی که صبر و ثبات فضیلتنی اکتساب • و جزع و فزع رذیلتندن
اجتناب ایده • و بعضلر دیمش که تحریک غضب علاجیدن بری
اولدر که بعض کمسنه لر ایله مجادله و مخاصمه اولنه • امّا بشرط آنکه مخاصمه و
مجادله هلاکه و ضرر کلّی یه مؤدی اولمق احتمالی اولمیه • زیرا مخاصمه
و مجادله زماننده البتّه غضب حرکت ایتمک کرک • پس نفس تحریک غضبه
معتاد • و داعیۀ حمیّت و غیرته منقاد اولور • تا بد محل غضب و موقع
انتقام اولدوغی یرده حرکت ایدوب رذیلت خموددن خلاص اولور •
امّا احتیاط ایتمک کرک • که خصام و جدال حد اعتدالدن تجاوز و تعدّی ایلمیه

که فضیلت طلب ایدرکن رذیلته مبتلا اولمیه که الشئ اذا جاوز حدّه
انقلب ضدّه . **علاج خوف** خوف بر کیفیت نفسانیه درکه
نفسه عارض اولور . اول زمانده که کندویه بر مکروه ایرشمک توقع ایلیه
واول مکروهک دفعنه قادر اولمیه . زیرا دفع مکروهه قادر اولنجق خوف
اولمز . و توقع مکروه زمان مستقبلده اولور . پس بوندن خالی دکلکه
مکروه متوقع ضروری اوله یا غیر ضروری اوله . غیر ضروری اولنک سببی
خائف اولن کمسنه نک فعلی اوله یا آنک فعلی اولمیه . وعلی کل حال خوف
ایلمک جایز و لایق دکلدر . اما امر ضروری اولنجق خوف جایز و لایق دکل
ایدوکنک بیانی بودر که چون هر حال اول امر مقدرک وقوعی مقرر اوله
وقوعندن نیجه زمان اول المکجکلمنک معناسی نه در . و نسیه اوله جق محنتی نقد
ایتمکه موجب نه در . تأمل اولنسه بو معنی ده استعجال بلا . واستقبال عنادن
غیری نه یی مفید در . و بو خوف بیهوده سببیله نیجه مصالحک اتمامندن
قاصر و نیجه کمالات و سعاداتک تحصیلندن عاجز اولمق احتمالدر . و بعض
شعرای عجم نه خوب دیمشدر .

غم نا آمده خوردن بتقدم رنجه میدارد
همان بهتر که با فردا گذارم کار فردا را

اکر غیر ضروری اولوب اما غیرک فعلی اولورسه ینه خوف جایز دکلدر
زیرا چون ممکن در وقوعی و عدم وقوعی برابر در پس وقوعی مقرر بیلوب المه
خوفه مبتلا اولمه نک وجهی ندر . یا آنکه قسم اولده دیدیکمز کبی وقوعی مقررسه

محلّ ۳

مقررسه دخی استعجال غم اولنمق جایز دکلدر . اول مکروه واقع اوله جق ایسه
دخی اول زماندن کوریله پیشین الم . و نقد غصه و غم چکمک نه لازم .
واکر سببی کندو فعلی ایسه پس کرکدر که اول فعلدن که سبب امر مخوف و
مکروه . و جالب محنت و اندوه در . احتراز و اجتناب ایده . که چون فعل
قبیح که مقتضی عقاب . و جرم شنیع که خاتمه سی مفضی عذاب اولمق احتمال
اوله . عاقل اندن اجتناب ایتمک لازم . و خردمند عاقبت اندیش اندن
احتراز ایتمک واجبدر . و حالا سوء عاقبتی محقق اولمغله اقدام ایتمک عاقله
لایق و خردمنده روا دکلدر . زیرا چونکه عاقبت وخیمه ممکن در . و ممکنک
طرفینی علی السویه در . پس وقوع احتمالی دخی واردر . واقع اولمق احتمالنه
بنا اقدام اولنمق مقتضای عقل صحیح دکلدر . خصوصا که بعض اسباب وقوع
حاصل . و ممکنک طرف وقوعی فی الجمله رجحان درجه سنه واصل اولمش اوله .
و قسم ثانی خوف ممکنی واجب الوقوع اتخاذ ایتمک قسمندن اولدوغی کبی .
بر قسم دخی ممکنی ممتنع الوقوع اتخاذ ایتمکدر . و انکیسی دخی قصور عقل و نقصان
فهمدن ناشی در . **علاج خوف موت** جمله خوفلره غالب و
مستعلی در . پس لازم درکه بو بابده اطناب اطناب ممدود و خیمه باب
خوف مسدود قلنه . زیرا خوف بیهوده تحصیل کمالاته مانع و عایق . و
تضییع اوقاته مؤدی اولمغله طالب سعادته غیر لایق در . اولا معلوم
اولسون که موت فنای محض و انعدام صرف دکلدر . زیرا مقدمه کتابده
بیان ایلدک که نفس انسانی یه فنا و هلاک عارض اولمق محالدر . بلکه موت

قوای جسمیه‌نک بطلانی و ترکیب آب و گل که تنکنای محنت • و بیغوله غم و
کربتدر منعدم • و چار دیوار عناصردن مؤلف اولن بدن که قصر سلطان
روحدر منهدم اولمقدر • و نفوس فاضله و ارواح کامله‌یه نسبت • که
عالم قدس طهارتدر • و نزهتگاه تجرد و سعادته آشنالق ایتمشلردر
و فضای روضه رضوانده طائر • و کنگره عرش حوالیسنده دایر اولمشلردر
بدن قفس تنک • و تنکنای محنت آهنکدر نته کم بعض عزیزلر دیمشلردر

رباعیه مرغی ز حرم در قفس تنک نشست •
آمد ز کرم بر قفس تنک شکست •
او جلوه زنان کز قفس تنک برست •
ما ناله کنان کز قفس تنک بجست •

پس خوف موت یا موتی تذربلمسوب عدم محض و نفی صرف اکلیوب وجود
که خیر محضدر اندن مفارقت ایدجکنه خوف ایتمکدن اوله • یا نفس
موتده الم و وجع تصور ایتمکدن اوله • یا موتده بعض کمالاتک
نقصانی و سعاداتک فواتی و اضمحلالی خیال ایتمکدن اوله • یا مابعد موتده
محتمل اولن عذاب و عقاب • و وحشت و کربتدن خوف ایتمک اوله •
یاخود اولاد و انساب • و اصحاب و احباب • و درهم و دینار و اسباب و
عقاردن دور و مهجور اولمه‌سنه تأسف و تلهفدن اوله • یاخود
احوال موت و امور آخرتدن متحیر اولوب برجانبه جزم و عقد قلبی ایله
برطرفه عزم ایتمیوب وادی حیرتده تایه • و تیه جهالتده دائم اولدوغندن

اولدوغندن اوله • اما چون ملاحظه صحیحه ایله تأمل و اعتبار • و مقتضای
عقل صریحله تذکر و افتکار ایلیه معلوم اولور که بو اموردن بریسی موجب
خوف و ضجرت • و مورث بیم و دهشت دکلدر • اما اول که موتی عدم محض و
نفی صرف خیال اکلمقدر زیرا انک بطلانی بیان و عیان ایتدک تکرار لازم
دکلدر • اما رباعیه خواجه افضل الدین کاشی ذکر ایده‌لم • که بو معناده
بیورمشلردر رباعیه از مرگ تن ای حکیم چندین مهراس
برخیز ز خواب جهل و بنگر بقیاس •
هم تو ز تو و همست وگرنه این مرگ •
پیوستن عقلست و بریدن ز حواس • اما ثانی که موتی
الم و وجع جسمانی بلمکدر زیرا انک دفعی اولدر که موت عدم حیات و زوال
احساسدر • و الم که ادراک منافیدر • وجود حیات و بقای احساس ایله
اولور • پس موتده الم جسمانی اولمز • و اگر سکرات زماننده اولان المدن
خوف ایدرسه یحتمل که منشأ الم اولمیه • نته کم بعضی مرضی تکلم ایدرکن
تسلیم روح ایدرلر • و منشأ الم احساس ایلمزلر • و اگر بر حال المقرر سه
نته کم ظواهر اخبار شرع شریفده وارد اولمشدر زیرا انک دفعی خوفک علاجی
عاجی ایده اوله که چون مکروه مقرر و مقدردر • سابقا خوف المدن دخی
ضم ایدوب مکروه استقبالی بر مکروه حالی دخی علاوه قیلمق طمع عقلدن
دوردر • اما ثالث که موتی فوت کمالات • و زوال سعادات
تصور ایتمکدر زیرا انک علاجی اولدر که معلوم ایدینه که بو تصور باطلدر بلکه

مطلب

موت متمم حقیقت انسانی و سبب حصول سعادت حقیقیدر. و حکمای
اقدمین حقیقت انسانی حی ناطق مائت دیو تعبیر ایلدیلر. موت حقیقت
انسانیده معتبر اولیجق نتیجه موت فوت کمال اولور. و سعادت حقیقی
اتصال عالم قدس و طهارتدر. بو حالک کمالی موتدن صکره اولور. پس نیجه
موت زوال سعادت اولور. نهایت بو تصور اول جاهلکدر که سعادتی
رفعت دنیوی و جاه و حشمت صوری ظن ایدوب. بو رفعته مبتلا
اولنلره صاحب سعادت تسمیه ایلیوب. نعمت و حشمت دنیوی ایله
متنعم و مترفه. و کمالات معنویه. و سعادات حقیقیه یه نامتنبه اولن
دنیا دارلری کوروب. یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون انه لذو حظ
عظیم دیر. و مسکین بی خبردر که سعادت حقه عبادتدر. و رفعت
جاه غفلتدن انتباه. و مال و اسباب. تقرب رب الارباب در.
پس بو خوفک علاجی ملاحظه ایتمکدر که موت فوت سعادت
و کمال بلکه موجبیدر. و عاقل دانا قنده ظلمت آباد طبیعتدن که نشأهٔ
دنیادر. فسحت عالم آخرت احسن و اعلی. و قفس تنگ محنت آهنک
جهاندن وندن ریاض و بساتین روحانیات مقربین ارجح و اولی در.
و بو پیغوله تنک و تنکنای محنت آهنکه انس ایتمکدن خسته. و الفته
دل بسته اولن اول جنین کبیدر که رحم مادرده که جای تنک و تیرهدر
متولد اولدوغی جهتدن مستأنس اولوب. اندن اوسع مکان و متنزه
و اندن روشن مقام محال ظن ایدوب. فسحت دنیایه خروج و مضیق

مضیق معتادنی ترک ایتمکه راضی اولمز. اما بی خبردر که طشره سی دخی
اوسع و احسن. و منزل دنیا مضیق رحمه نسبت اطیب و ازین در.
و یا اول مرغ بی ادراک کبیدر که قفس تنکده متولد اولوب. باغ و
کلزاردن که پر شکوفه و ازهاردر. بی خبر. و حدایق و بساتیندن که
مالامال انکور و تیندر. بی شعور اولدوغی ایچون قفس تنکدن
چیقمغی عذاب الیم. و فضای جهانه آهنک ایتمکی بلای عظیم صنورلر که

بیرون این قفس همه باغست و لاله زار
مرغان صفیرزن که گذشتن از حد انتظار.

اما رابع که سبب خوف که ما بعد الموت احتمال اولن عذاب و
عقاب. و اهوال حشر و نشر و موقف حساب اوله. انک علاجی
اولدر که سعی و جد ایلیوب افعال قبیحه. و اخلاق ردیه که موجب
عذاب. و مورث و مقتضی عقابدر ترک و نفسنی انلردن تخلیه و
اعمال حسنه و اخلاق رضیه که سبب نجات. و نیل رجادر.
کسب ایدوب. نفسنی انلرکله تحلیه ایده. که اولیاء الله حقنده که
لا خوف علیهم و لا هم یحزنون. تشریفی ایله مشرف. و اولئک
حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون. سعادتیله مستسعد لردر
داخل اوله. و بو خوف فی الحقیقه خوف موت دکلدر. و السنه شرعده
مستحسن و مندوب اولدوغی اکتساب اعمال صالحه. و اخلاق رضیه
و اجتناب اعمال فاسده. و اخلاق ردیه سببی مقتضی. و علت مؤدی

اولدوغیچون در. حتی بو خوف حاصل اولوب. اما صاحبی اکتساب
خیرات واجتناب معاصی ایتمکه واصل اولمسه هیچ نفعی یوقدر. حسن
بصری رضی الله عنه مجالس تذکیرنده خلق بکا وناله یه مشتغل اولسه لر.
غضب ایدوب. ضجیج کضجیج النساء ولا عزم. یعنی عورتلر کبی بکا ایله
رفع صوت ایتمکده منتهی. اما مردلر کبی عزیمت توبه وعمل صالح
ایتمکدن تهی سز. پس بو خوف دخی مقصود بالعرض در. مقصود بالذات
کسب اعمال وحسنات. وترک آثام وسیئاتدر. اما خامس که
خوف فراق اولاد واحباب. وترک اموال واسباب. ومفارقت
مألوفات. ومهاجرت مأنوسات ایچون اولورسه انک علاجی
بودر که فکر وملاحظه ایلیه که چون بقا احتمالی یوقدر. زیرا بقا تقدیرنجه
سعادات اخرویه فوت اولدوغندن غیری. بو نظام متقن وپر
حکمت. وعالم پرصنع وپر عبرت. که مشاهد ومحسوس در
مختل ومنتقض اولمق لازم اولور. زیرا تناسل ضروریدر. اگر موت
وفنا اولمزسه اجزاء عناصر وسطح زمین اقوات واشخاص کثیره یه
کفایت ایتمزدی. زیرا ملاحظه اولنسه برفردک نسلی موت اولدوغی
تقدیرجه اولقدر متشعب ومتکثر اولور. احتمالدر که روی زمین
انلره وسعت. واقوات ممکنه معاشلرینه کفایت ایتمیه. بوقدن
که موت مرتفع وعدم ممتنع اولوب جمله افراد انسانک علی
مر الدهور والاحقاب انسال واعقابی جمله باقی ومتکثر ومتشعب او

اوله لر. سطح زمینی بربرینک مجرد شخصنه حیز اولمغه کافی اوله مز. کیف
که زرع وضرع وسایر اسباب معاش تحصیلنه وافی اوله. پس ظاهر
اولدی که موت نظام عالم. وامکان نشر نسل بنی آدم ایچون لابد و
ضروری ایمش. پس امر ضروری الوقوع ایچون خوف وبیم. واضطراب
عظیم ایلمک لایق عاقل دکلدر. فکیف که لایق فاضل حکیم اوله.
وسابقا دیدیکموز کبی حصولی مقدر. ووقوعی مقرر اولان مکروهک حصولندن
اول غمین چکمک استعجال غم. واستقبال الم در. پس عاقل بونک
کبی زنک غم وخوف بیهوده دن آیینه قلبین پاک. وتحصیل زاد آخرت
وتکمیل اسباب سعادت ایدوب خوف وخشیت. واضطراب و
دهشتدن بی باک اولمق کرک. ودائما لسان حالی وقالی بویله دیمک کرک

آن مرد نیم کز عدمم بیم آید
کان نیمه مرا خوشتر ازین نیم آید

واگر مرادی بقا وخلود. وترک لقای موعود اولمیوب. مجرد طول
عمر وزندکانی. وکثرت تمتع جهان فانی اولورسه. انی دخی ملاحظه
ایلسون که طول عمرک چندان فائده سی یوقدر. بلکه مصائب ومتاعبه
آلام ومحنتی چوقدر. خصوصا که کعبه شباب وکهولتدن خارج حرم و
داخل بریۀ پیریلیه شیخوخت وهرم اوله. اوجاع واسقامی مترادف و
متواتر. واحزان وآلامی متضاعف ومتکاثر اولسه کرک. پس حالی بو منوال
اوزره اولنجی درخت عمردن نه قدر برخوردار. وقبای بقادن

تمتع وتلبسی نه مقدار اوله • وطول عمرک محذور ومشهورلرندن بریسی اولدر که مصائب اقارب واولاد • وماتم عشایر واحفاد چوق چکلور • وبریسی دخی اولدر که دولت ورفعت اعدا وحساد • واستیلا واستعلای ذوی الاضداد چوق کوریلور • دامغانی نک که قضاة بغداددندر • بر جوان نایب محکمه سی ایدی طول زمان وجود حدثان ایله جوان مزبور ترقی • وسعادت طالع انی تلقی ایدوب خلیفه نک وزیری اولدی **حکایت** ایدرلر دامغانی وزیرک اوکنجه موکبده کیدردی • وبکا ایدوب لعن الله طول العمر لعن الله طول العمر دیر ایدی • وطول عمر طلبی فی التحقیق مناسب اولمدوغنه ابیات مشهوره واردر • که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالبه رضی الله عنه دخی نسبت اولنور که **نظم**

اذا عاش امرء ستین عاما … فنصف العمر تمحوه اللیالی
فنصف النصف یمضی لیس یدری … لغفلته یمینا عن شمال
وباقی النصف اسقام وحزن … وهم بالمعیشة وارتحال
فحب المرء طول العمر جهل … وقسمته علی هذا المثال

پس عند الدن خارج عمری طلب وسؤال ایتمک لایق حال اصحاب کمال • ومقتضای رای عقلای رجال دکلدر • چون ظاهر اولدی که بقا محال • وطول عمر خارج اعتدالدن پس عاقله لایق اولدر که عمر فانی عمر باقی تحصیلنه مصروف • وهمت ونهمتی وصول خطای

مطلب

خطایر قدسه که ریاضی خارآزاردن پاک • واشجار وجدانفی بار انقطاعدن آزاد وز معطوف قیلنه **نظم**

که عمر باقی ازین عمر بکذرانی … زلا بکوش که باقی عمر دریابی
مباش غره بایام کامرانی وعیش … که تا دو چشم زنی کارها دکر یانی

ومهما امکن بالوفات ومستحسنات دنیویه یه که جمله سندن مفارقت ودوری • اخر الامر لازم وضروریدر • عقد قلب واحکام علاقه ایتمیوب تجرید وتفرید بانجنه خرام • ومعشوق حقیقی ومطلوب یقینی که نه نشأه ده مفارقتی محال ومهاجرتی ممتنعدر انکله توجه ایدوب ماسواسی مجتنبی کندو یه حرام ایده **رباعیه**

هر صورت دلکش که ترا روی نمود … خواهد فلکش باز ز دست تو ربود
رو دل بکسی ده که در اطوار وجود … بودست همیشه با تو وخواهد بود

چون سر پرده دل نقوش تعلقات کونیه دن خالی • بلکه محبت محبوب حقیقی ایله پر ومالی اوله • مرگ طبیعی قریب وناصیه ملک الموت پیدا اولنجق مرغ جان کرو سینه نظر ایتمکدن خلاص وسبکبار عقبه تنک موتدن کذر ایدوب شهرستان آخرتده خاص الخاص اولور نته کم بعض مشایخ حالت نزعه کلیجک بدیهه بو رباعی یی انشا بیوروب کجدیلر

رباعیه

از رخنهٔ دهر همچو دزدان جستم … رخت سفر منزل دیگر بستم
بر لاشه خر چو دیگ چندی بودم … گرگ آمد و خر برد و من از غم رستم

وحکما موت مشهوره موت طبیعی دیرلر • وتعلقات کونیه دن آزاد اولمغه موت ارادی دیرلر • افلاطون الهی دیمشدر که مت بالاراده تحیی بالطبیعه

واهل تصوف خلاصهٔ سلوک بو کلمه ایله عامل اولمغی تعیین ایتمشلردر که موتوا
قبل ان تموتوا . شیخ نجم الدین کبری حضرتلری اونکله عملی طریق شطار دردیوب
اون اصله حصر قیلوب بر رساله سنده اول اون اصلی بیان بیورمشلردر . و
خواجه سنایی دیمشلردر بیت بمیرای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی
که ادریس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما . و عشاق حقیقت
علاقهٔ بدنیه حائل تمام تجلی دردیو خلاص طلب ایتمشلردر . و مشتاقان
دوست الشوق حب الموت دیمشلردر . خواجه حافظ دیمشدر که نظم

حجاب چهرهٔ جان میشود غبار تنم
خوشا دمی که ازین چهره پرده برفکنم
چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانیست
روم بگلشن رضوان که مرغ آن چمنم

وفقنا الله وایاکم للفوز بهذا المرام . ولا تجعل امرنا مجرد القول ومحض الکلام
اما سادس که خوفی حیرتدن . وامور آخرتده بر جانبه جزم و یقینی اولمغله
دهشتدن اوله . نته کم روایت اولنور که جالینوس طبیب بقای نفس بعد
هلاک البدن و معاد موعوده مذکور اولن احوال سعادات واهوال محن
خصوصنده جزم و یقین حاصل ایتمامشدی . و بو سببدن اواخر وقتنده اسم حکیم
اطلاق اولنه جق درجه یه واصل اولمامشدی . لاجرم آخر عمر و زمان رحلتنده
که قبای بقای فانی دن بی نصیب . و مرغ روح بی فتوحی قفس قالبدن پرواز
ایتمکه قریب اولدی تحسر و تحزن ایدوب دیرایدی که نولیدی فرج استردکلو فرجه

فرجه اولیدی که بو عالمدن مفارقت ایتمدن صکره کاهی اول فرجه
قتنه گیدیدم واندن بو عالمی بر مقدار تفرج ایدیدم . وحقایق گوی نامی
مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی . بو حکایتی بعض مثنوی کتابنده بو

وجهله نظم ایتمشدر که مثنوی	شنیدستم که جالینوس گر دل
نزد نو ریشس سر در عالم کل	چنین گفتست چون جانش رسیده
بلب کای کاشکی پیش دو دیده	زفرج استرم یک فرجه بودی
که عالم از پس آن هم نمودی	گشاد دل نبودی چون میسر
فرج را فرجه جست از فرج استر	و بو خوفک علاجی بودر که

تحصیل عقاید حقه ایدوب آثار انبیا . و روش اولیا و اصفیایه اقتفا ایده . و اگر
نفسنده طریق برهان و دلیل ایله حق الیقین تحصیلنه استعداد و سبیل گورمز ایسه تقلید
انبیا ایله اکتفا ایده . که ایمان مقلد دخی اصح مذاهبده مقبول . و ایمان تقلیدی
دخی نجات نار جهنم . و دخول جنت حرم ایتمکه وسیله وصول اولور . و حیات
حیرت و دهشتدن قورتلور . و رحمة خوف و خشیتی بر مقدار اورتلور . [illegible]

علاج امراض شهوت

چون علاج مرض غضب که قوت دفعدر مذکور اولدی . مرض شهوت که
قوت جذبدر . آکا دخی شفا و علاج . واندن دخی تصحیح مزاج نه ایله اولور بیان
ایده لم . معلوم اوله که قوت شهوت سببی ایله اولان امراض حد و حصردن
بیرون . و عد و احصادن افزوندر . اما خواجه نصیر ایدر غایت مضری
درتدر . بری افراط شهوت . ایکنجیسی بطالت . اوچونجیسی حزن . دردنجیسی

مطلب

حسددر • پس بو درت نوع مرضك علاجاتن بر بر بیان ایده لم •

علاج افراط شهوت

اكر افراط شهوت مأكولات ومشروباته ایسه علاجی بودر كه ملاحظه ایلیه كه اكل و
شرب لذتی آنیدر • ومع هذا مضرات لازمه • وتبعات مترتبه سی اكر
مقدم اكر مؤخر البته حدوثی مقردر • مثلا اولا تحصیلی ایچون هزار محنت ومشقت
وار اذل وناكسلره منت ورذالت • وبو رذالت سببی ایله سقوط حشمت و
مهابت • وظهور ذلت ومهانتدر • وعزیزلر دیمشلر كه نصف رغیف
مشبع لمن اكل فالذل من ای طریق یحتمل • وشیخ سعدی نه خوش دیر •

مثنوی

ای شكم خیره بنانی بساز •
تا نكنی پشت بخدمت دوتا •

وابن یمین نه خوب دیركه

نظم

طعام جرب وشیرین سلاطین • جواب تلخ دربانی نیرزد •

وقناعت اهلی عار قلدرن بعضی بویورركه

رباعیه

سلطان خودم خدمت سلطان چه كنم • وز بهر دو نان منت دونان چه كنم
نفسم چو شكست و حرص من چون سگبان •
از بهر سگی خدمت سگبان چه كنم •

ومضرات متأخره • وتبعات مترتبه سندن بعضی فتور فطنت • وظهور بلادت
وخبرده وارد اولمشدر كه البطنة تذهب الفطنة • یعنی كثرت اكل
فهم وعقلی كیدرر • وسبب حدوث اصناف مرض وانواع علتدر
وكتب شرع وطبده مذكوردر كه المعدة بیت كل داء والحمیة رأس

رائس كل دواء • یعنی معده سی دردك كانیدر • اعضایه امراض اندن واصل
اولور • وپرهیز اتمك سی درمانك باشیدر • امراضه شفا اندن حاصل
اولور • كلوا فی بعض بطنكم تصحوا • وبعض حكمای شریعت شعار
دیمشلردر كه مجموع مسائل وقواعد علم طبی بو اوج كلمه جوامع كه انوار
حكمت وتربیت اندن لوامع در جمع ایتمشلردر كه كلوا واشربوا ولا تسرفوا
وبعض زهاده اصحاب دلجبانی هیچ طعام تناول اتمزسز دیدیكجه دیرلردی
كه دنیا كوزك بوك لذتی اكل نفایس وشرب لذائذدر • وانسد دخول مستراح
وتنقیه وتطهیر قاذورات ایتمكه دكمز • ومناقب جناب مولوی قدس سره
كتابنده روایت اولنر كه بر كیجه امیر معین الدین پروانه كه حاكم روم • ومحب حضرت
مولوی ایله موسوم ایدی • سماع عظیم ایدوب • مولانا واصحاب واحبابی
دعوت ایتمشدی • چون سماع فرود اشت ایلدی • سفره وسماط قونلدی •
واهل سماعه اشربه ایله كاسه لر صونلدی • حاضرین سماعدن جوع وتناول
طعامه شروع ایتمك استدیلر • اما جناب مولوینك شور وشغبی زایل
ونفس شریفی تناول طعام جانبنه مایل اولمدی • امیر پروانه نك شمع واز
رشته جانی یانردی • وشربت لیمونی نظیردن بر كاسه الننه الوب
مولانایه صونردی • وتضرع ایدردی كه تناول بیوركه وجه حلالدندر
حضرت مولوی كاسه یی النه الوب • دهان مباركنه یقین ایلدوب نه تناول
ایتمیوب معارف وحقایق بیاننه آغاز ایدوب • امیر پروانه كیرو تضرع
نیاز ایدردی • وبو ناز ونیاز وسوز وگداز • تا آخر شب دور ودراز

اولدی شب دراز چه دانی که چیست حالت شمع
دلیل سوز دلش رنگ عاشقانه اوست چون

صباح قریب اولدی مولانا محاسن مبارکنه ال دروب ایتدی امیر معین الدین
بنم ریش سفیدمدن شرم ایتمزمیسن که بنی قدحخانه یه کیرمکه دعوت ایدرسن

وبو دو بیتی انشا ایلدی **نظم** جرب وشیرین می نماید پاک وخوش
یکیشی بکذشت با تو شد پلید
جرب وشیرین از غذای روح خور
تا برت بر رو بد و دلنی برید وحدیث شریفده

وارد اولمشدر که ما ملأ ابن آدم وعاء شرا من بطنه. یعنی آدمی زاده
طولدردوغی ظرف وانا وکاسه وعاده کیندو بطنی اناسنی طولدردوغی
جمله دن بدتردر. ودخی بیورمشلردر که بحسب ابن آدم لقیمات یقمن صلبه
یعنی آدمی زاده بر ایکی لقمه که سد رمق ایده کافی در. وامام شافعی دن
رضی الله عنه مرویدر که من کان همته ما یدخل فی بطنه کان قیمته ما یخرج منه

یعنی **بیت لمثنه رحمه الله** هر کیمک نه کیرسه جوفنه اول اولدی همتی
هر نه چیقرسه جوفدن اول اوله قیمتی وکثرت اکلک

امر قبیح. وطالب سعادت وکمال اولنلره مانع صریح اولمه سندن اولیا وزهاد
وکمل اهل ارشادک کلامی چوقدر. وجمله سین بو مقامده ایراد ایتمکه احتیاج یوقدر
وحرص شرب آب وشراب دخی بویله در. وسالکلر شرب آبک ضررنی تصفیه
مانع اولمقده اکلک ضررندن ارتوق طوترلر. لکن ارباب ریاضات دیرلر

دیرلر که اشتهای آبی کاذب بولدق اکثریا صبرله مندفع اولور اما اشتهای
اکل بر سر حال صادق در صبرله غیر مندفعدر. زیرا قوام بدن قوت
قوت ایرمینجه ممتنعدر. اما شهوت مناکح شهیه بو بابده دخی الحد الدن تجاوز
وشرعا وعقلا مباح ومستحسن اولن مرتبه دن تعدی ایلمک منافی تحصیل فضیلت
ومباین تکمیل اسباب سعادتدر. علما ایدرلر که شهوت جماع آدمی اوزرینه
مسلط اولدوغی ایکی فایده ایچوندر. بریسی اولدر که لذات جنتدن مذکر
ومنبه اوله. زیرا اقوای لذات جسمانیه در. چون بو لذت انسانک
معلومی اولسه جنس لذایذده مطلوب نفس ومرغوب طبع نه مرتبه ده ایدکی
معلومی اولور. پس آخرت لذایذنی اکا مقایسه ایدوب زیاده رغبته
سبب اولور. نتهکم آلام جسمانیه دن احتراق ناری اعظم الآلام در. پس حق
جل وعلا دنیاده خلق وایجاد. وعباد ایچنده ایقاد ایلدی. که عبید
بیوردوغی نار جهنمک شدتنی المینی بونکله فهم ایدوب ترهیب آخرت
حاصل اوله. ایکنجی فایده سی بقای نسل در. زیرا چون مبدأ اول جل ذکره
حضرتنک بقای نظام عالم. وامتداد سلسله وجود بنی آدمه عنایتی
اکمل واعظمدر. پس جماعده لذت قونلمش اولمسیدی. محتمل ایدی که
اکثر ناس رغبت ایتمیوب تناسل قلیل اولوب. بل موتا عظیم ارده
بالکلیه انقطاع نوعه مؤدی اولوردی. پس حکیم مبدع انده لذت قودی
که بقای نوع ودوام نظام مقدر خاطرلرینه خطور ایتمسه کیمسنه لر دخی تحصیل لذت
ایچون باری فعل مزبوری ایجاد وایقاع ایدوب مقصود صانع کامل الابداع

که دوام عالم و بقاسی انواعدر حاصل اوله • و دخی معلوم اولسون که بو قوتک
افراطندن حاصل اولن مضرات دینیه و دنیویه و تبعات صوری و معنوی
شهوت اکل و شربدن اضعاف مضاعفدر • زیرا بو قوتک انسانه تسلطی افزون
و اکثر افراد آدمینک بو لذته نیله میلی و ترکنه قلت صبری حددن بیرون در •
لابد حکمت اقتضا ایلدی که افراطندن مترتب اولن مضرات و آثام افحش و اشنع اوله
که عقلا وخامت عاقبتن ملاحظه ایدوب ابا و امتناع ایده لر • پس بو قوت
افراطه مایل اولسه علاجی بودر که ملاحظه اولنه که بو فعل حد نفسنده دناءت
و خساست ایله متصف اولدوغندن غیری نه قدر مضرات و تبعات اکا منتجدر
اما نفسنده خساستی اندن ظاهردر که مجرد نهمه بهیمیه و شهوت حیوانیه قضاسیچون
بر عضو واجب الستری اکر نفسندن اکر غیریدن کشف ایدوب تلطخ
قاذورات و تمرغ نجاسات ایتمکدر • نته کم بعض علما دیمشلر که الجماع ادخال
مبال فی مبال • و بعض اصحاب فحش و مجون دیمشدر

نظم

صمدت لها و جنح اللیل داج	باخطف للطریدة من عقاب
و اولع بالمباعر من قراد	و اوقع فی المقاذر من ذباب

و مضرات و تبعاتی ایکی قسمدر • زیرا حرام و محظوردر • و موجب آثام و محذور
نعوذ بالله تعالی که جسمه و دینه و عرضه و ماله ضرر محض ایدوکی ظاهردر • و اکر
حلال ایسه بیله مبالغه و حد اعتدالدن تجاوز که کلامز اندهدر موجب نقصان
و انتهاک جسم و اضرار دماغ و عقل • و مؤدی نقصان کسب فضائل و کمالاتدر •
و دخی معلوم اولسون که افراط قوت شهوت و قبایح اوج طریقله اولور اولکی

لانتهاک العنصر درجة الکمال منه

اولکی طریق که غایت خبث و نهایت معصیت و ظلم و حددن تجاوز و
تعدیدر • افراط قبیح ارتکابنه ترقی و تخطیدر • اولدر که قضاء شهوت ده
محل طبیعیدن که امکان حل ایله موصوفدر • تجاوز ایدوب باکمال جهل و
خباثتدن وطی حیواناته مرتکب اولوب لعنت و غضب حقه • و طعن و ملامت
خلقه مظهر اوله • و یاخود افراط شره و شبق و عماء و عمه شهوتدن مجامعت
غلامه که شرعا و عقلا محظور و حرامدر • ایتمکله مستحق عذاب و ملام اوله •
و حدیث نبوی علی مصدره الصلاة والسلام وارد اولمشدر که ان
اخوف ما اخاف علی امتی عمل قوم لوط • اخوف مخوفدر دیمکدر پس اسم
مفعولدن افعل تفضیلدر • علما صرف مفعولدن افعل کلمکده ضعف اثبات
ایدرلر • بعض شراح حدیث ذکر ایتمشلر که کانه جناب رسالت پناهی
صلی الله تعالی علیه وسلم که رحمة للعباد • و افصح من نطق بالضاددر بو
فعل شنیعدن تحذیرده که کمال قباحتله مشهوردر عمدا بو لفظ ایراد
بیوردی که تمام فصاحتدن فهم اولنور که دال و مدلول اراسنده مناسبت
و لسان رمز ایله دخی تحذیرده مبالغت اولنمش اوله • و دخی حدیث
وارد اولمشدر که اقتل الفاعل و المفعول به • ایکنجیسی اولدر که
نسادن عقد و ملک سببی ایله حلال اولن مرتبه دن تجاوز ایدوب زناء حرام
که کبایر فواحش و آثامدر که اکا مرتکب اوله • بو دخی اکرچه کبیره و فاحشه در
لکن اولکی فعل بالکلیه موضع طبیعیدن دوردر • و امکان استحلالدن مهجوردر
و مفعول به اولن شخصه ضرری اوقدر • زیرا مصب ماء مهین و نطفه ناپاک

لوطی ظالم لعین اولمغله وجودنه فساد تمام عارض اولمق مقرر و عرضی
و ناموسی بالکلیه منهدم و زیر و زبر ظلم و عدوان اولمقده فعل زنادن
اکثر و حرمت و قباحتده اندن اکبردر . اوجونجی مرتبه تکثیر منکوحه و توفیر
جواری و سراری ایتمکدر . هرچند شرعده تعدد منکوحه جائزدر لکن قسم و
نفقه و انلر امثاللرنده مساوات طوتمغله مشروطدر . و قرآن عظیمده
فان خفتم الا تعدلوا فواحدة بیورلمشدر . پس وجوب واحده بنفس
عدم عدله تعلیق اولنمیوب خوف عدم عدله تعلیق اولنمشدر . پس بر کمسنه
کندویه عدل ایده ممک احتماللرین ویرسه که خوف اندن عبارتدر . موجب نص
کریم اوزره اکا واحده ایله اکتفا واجب و بردن ارتوق حرام اولور .
مگر که کندونک عدل ایتمه سنه جازم . و فی الجمله جور ایتمک احتمالی منتفی اوله
انک حقنده تعدد تجویز و تکثیر مرخصدر . و افراد انسان خصوصا بو اعصار
و امصارده خوف ظلمدن معرا و مبرا . و عدل ایتمه سی مقرر و محقق اولمق
دائره امتناعه و درجه استحاله یه قریبدر . پس نسانی منکوحه ده طلب
تعدد و اتساعه مجرد قوت شهوانیه یه اطاعت و اتباعدر . حال آنکه
عدل ایتمکه قادر اولسه و منکوحه سینه ادخال غم ایتمک ایچون واحده
ایله قانع و صابر اولسه اجر و ثوابدن مالک حظ وافر اولمسنه علمای
شرع تصریح ایتمشلردر . پس طالب فضائل مجتنب رذائل اولنلره لایق
و مناسب بل لازم و واجب اولدر که بو جمله افراطلردن اجتناب و
مرضی عقل و شرع اولان مرتبه ایله اکتفا ایدوب کسب اجر و ثواب ایده لر

مطلب

ایده لر . و علمای آخرت اگرچه بو مسئله ده اختلاف ایتمشلردر که باب
نکاحده دخی زهد ایلیوب مثلا زیاده یه قادر ایکن قدر ما لابد و دفع ضرورت
مرتبه سی ایله اکتفا ایدوب ثواب و فضیلته مشتمل . و مأکول و مشروب و
ملبوسده اولان زهد گبی بو زهد دخی درجات کمال و قبوله متصل میدر
و کل میدر . بعض مشایخ جمله دن سهل بن عبد الله تستری ذاهب
اولدیلر که باب نکاحده زهد معتبر دگلدر . زیرا سید زاهدین و سند
عابدین شمع بارگاه اصطفا محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه و سلم
امر نساده زهد له عمل بیورمدی . بلکه منکوحه امتدن زیاده طقوز ایدی و
سریه دخی اتخاذ ایلدیلر نکاحده زهد افضل اولیدی . اول حضرت کیم
احوالی افضل ایله عمل و اولی و اکمل ایله اخذدر . ننه ترک ایلیه لر ایدی . اما
جمهور مشایخ و عامه زهاد ذاهب اولدیلر که بو خصوصده دخی زهد
ایلمک یعنی زیاده تمتع و ترفه و نسا و جواری حیرات حسابله تنعم و تفکه
ایتمکه قادر ایکن دفع ضرورت مرتبه سیله اکتفا ایلیه مثاب و مأجور
اولور . زیرا هرچند منکوحه و سریه حلال لدر اما انلره انس و اشتغال
مانع تحصیل کمال و توجه و اخلاص رب ذی الجلال اولمق ممکن و احتمالدر
اما افراط معاشرت و جماع اضرار بدن و عقل و عمر ایتمه سی مقرردر
و رئیس ابن سینادن منقولدر که منینک نور عیننک و مخ ساقنک
و الامراکنک . امام غزالی قوت شهوتی عامل خراج مسرفه تشبیه ایدوب
دیر که نته کم عامل خراج که محب کثرت خرج اوله . اگر پادشاه طرفندن

مطلق التصرف. و محاسبه و غضب سلطاندن و وزیردن بی تقوی و بی تخوف اوله
جمله اموال رعایایی اخذ و نهب ایدوب مرادی ایله صرف و وهبه
و اخراج. و جمله رعایا و برایایی اسیر احتیاج ایلر. کذلک قوت شهوت دخی
حاکم مطلق و متصرف مستقل اولوب سلطان عقل و تمییزدن بی خوف و خشیت
و مطیع فضیلت تقوی و عفت اولمیه خزاینیدن و انبار جوارح و اعضاده
بولدوغی مواد غذا و کیموسات محموده جمله مهمات و مشتهیاتنه صرف ایدوب
عظام و اعضایی ضعیف و ناتوان. و عساکر قوای دماغیه یه ضرر و زیان
ایلر. و اگر مقتضای سلطان عدالت. و تدبیر و توفیر وزیر عقل اوزره
صرف و بذل اولنه شول عامل مستقیم کبی اولور که مال خراجی عدالتله
استیفا و اخذ. و رعایا مصالحنه اعطا و بذل ایدوب. لشکر آسوده و کشور
معمور. و رعایا منتظم الاحوال و خزینه موفور اولور. و نیجه کمسنه خلفا و
سلاطین ماضیه دن اسراف جماع ایتمکدن امراض صعبه یه مبتلا اولوب
مبادی و اواسط عمرده هلاک اولدیلر. تدبیر حذاق اطبا نافع و استعمال
معاجین معتبره مفید اولمدی. و ملاحظه ایتمک گرک که نسانک تحصیل شهوت
و قضای نهمته ده بری برندن تفاوتی همان اطعمه نک دفع جوع و سد خلت
ایتمکده تفاوتی کبیدر. پس هر کمسنه نک مسکنده سریه جلالی اولدقدن
صکره مجرد ذوق و تلذذ ایچون بیرون خانه ده اولنلره طمع و
استشراف ایتمه یی همان آنک کبیدر که بر کشی نک مطبخنده طعام مطبوخ
حاضر ایکن انی قویوب غیری قپودن دریوزه طعام و خواهش غدا

ایده. خصوصا که صاحب خانه صاحب جمال و صاحب ذیل غنج و دلال
اوله. میل بیرون محض سفه و عین جنوندر. نته کم ظرفا دیمشلردر. بیت

با پری رویی اگر در خانه نا باشد کسی
میل بیرون گر کند دیوانه باشد کسی

و افراط شهوتدن بر قسم مذموم دخی عشق غلام بی اعتدال و زن صاحب
جمالدر. زیرا بو عشقک محصلی قضای شهوتی بر ماده معینه یه حصر ایدوب
البته بر بیر حال بو محلدن تحصیل مرام نفس نافرجامی تعیین و التزام ایتمکدر
و بو حالک مفاسد و مضراتی بی حساب. و تحصیل کمال و سعادته مانع من
کل باب در. و اگر ناگاه ابتلا اولنسه علاجنه اعتنا لازم. و دفعه تدبیر
واجبدر. زیرا گاه اولور تمام غلبه و استیلا ایدوب یا زوال عقل و
یا هلاک بدنه مؤدی اولور. و مناسب علاجی اولدر که قادر اولدقجه جانب
محبوبندن فکرینی صرف ایدوب علوم شریفه و افکار لطیفه و صناعات
خوش آینده. و مصاحبت علمای صاحب فهم. و فضلای خوش طبع
طرفه دوشوره لر. و اشعار عشق انگیز و حکایات عشاق شوق آمیز
خسرو و شیرین. و لیلی و مجنون کبی استماع ایتدرمیه لر. که موجب تذکر و
تهییج ماده عشق و سودا اولمیه. و موضع حلاله جماع ایتمکله اخراج منی
متعفن غایت نافعدر. و سرزنش و تعییر و مذمت معشوق و کشف
خفایای عیوبینی ایتمک دخی مفیددر. و بو عشق و هوانک غالبا سببی نظر
و نظر نامحرم اگر زن صاحب جمال اگر غلام بی اعتدالدر. اهل دین و طالب

كمال اولنلره درد مهلك ومرض قتّال در • انكيچون حديث شريفده وارد اولدي كه النظرة سهم مسموم من سهام ابليس **قطعه**

دیدن زلف وخال نامحرم • دانه كيد ودام ابليس است
هر نظر نا وكست زهر آلود • كه زشست وكمان ابليس است

وحضرت عيسى دن مرويدر كه اياكم والنظرة فانها تزرع في القلب الشهوة وكفي بها فتنة **لمنشيه رحمه الله** زنهار ايتمه چهره نامحرمه نظر • زيراكه چشم قلبوكه تخم فساد اكر • وحضرت داود سليمان نبي يه عليهما الصلوة والسلام نصيحتنده بيورمشن • يا بني امش خلف الاسد والاسود ولا تمش خلف المرأة • فقير ايدرين ظاهر اول ايام خوب فرجام • فتنه وفساد اغلامدن پاك وطاهر ايدي • كه حضرت داود نصيحتنده غلامدن نيجه كيمكي ذكر بيورمديلر • اما شمدكي زمانه كوره دخي الحاق اولنوب دينلسه كه • امش خلف الاسد والاسود ولا تمش خلف المرأة والامرد • بعيد دكلدر • **لمنشيه رحمة الله عليه**

همنشين اولسه بر آدم اسد واسود ايله • ••
يكدر اندن كاوله همخانه زن وامرد ايله • ••

اكر طالب عافيت • راه كذرلرده غلام خوب صورت • يازن حسنا وپر زينت كورسه • نظرهٔ اولي معفودر • اما نفس طالب وشره وحرص غالب اولوب زن وپسر طرفنه تكرار نظر ايتمك استرسه علاجي بودر كه ملاحظه ايليه كه تكرار نظر دخي كبحن كبي در • ولا شك

مطلب

سنك درد طلب • وحرارت حرص افزون اولسه كرك • اكر تحصيل شهوته اقدام ايدرسه عدم حصول بلكه مشقت ومهانت • وذل وفضاحت احتمالي مقرر • وشهوت حرام حاصل اولورسه نعوذ بالله تعالى صغيره كبيره يه مؤدي • ودواعي فواحشه مفضي • اولمغله بو كون خانه عرضي ديني خراب • وفردا مستحق عذاب وعقاب اولسه كرك • اكر حاصل اولمزسه هم معصيت ايله روزكاري كذران • وچشم ودلي حسرتله جانب حرامه نكران اولور • واكر اقدام تحصيل شهوت • وسعي اقتضاي آرزوي نفس بد نهمت ايتمزسه تكرار نظردن حاصل اولن ميلي قلبيدن ازاله • وسيلاب آرزو واقتضايي جانب آخره اماله • ايتمك غالبا محتاج زحمت اولسه كرك • ونفس ده بقيه حسرت وطلب قلسه كرك • ونظر تكرار اولدقجه نفس پاي در كل • ونجات وخلاص مشكل اولسه كرك • اكر اولدن لجام نفس توسني كشيده • وسهام زهر آلود ابليسي نارسيده ايلرسه قلبي بي جراحت وكشاكش آرزودن راحت اولمه سي مقرر • وچشم نظرهٔ ثانيه دن منع اولنمق عبادتده حلاوت بولمغي مفيددر • عزيزلر تجربه قلمشلردر • وحديث شريفده دخي بو وعده مذكوردر • واكر نظرهٔ اوليده منظور تمام تشخص اولنمیوب • نفس اعادهٔ نظر وتحقيق حسن زن وپسر ايتمكه حريص اولورسه • ملاحظه اولنسون كه شايد بو منظور وشمه جمالدن عاري • ويرده قبح وبدشكل كلده منوار ايسه پس اعادهٔ نظر محض زحمت بيهوده • وعبث صرف ايچون قدم

سعی وطلب فرسوده اوله اگر متوقع اولن کبی حلیهٔ حسن وجماللە
متحلی ونفس حلیهٔ طلب وآرزوده متجلی اولورسه عدم حصول
احتمالی باقی ونفس راحت ایکن بیزار مشقت وعنایه وملامت وبلایه
ملاقی اولسه گرک ان شاء الله تعالی بو ملاحظهٔ عاقلی دائم نظره بسته ورحم
نیز شهوتله خسته اولمغه مانع ونظرهٔ اولی ایله که فی الجمله مرخّص در قانع ایلر
واگر بر حال نفس طالب وآرزو غالب اولوب نظرهٔ ثانیه وثالثه ایله
مبتلا اولورسه سعی ایلسون که تتابع نظر ایله عشق زن وپسر دامنه
طوتلمیه وحسب حالی بو قول اولمیه نظم

چوق تقدم اول عذاره اولم کیبی مبتلا
پرهیز ایتمدم صوبه بیمار اولم کیبی

بلکه سنک نظری ندامت واستغفار طرفنه راجع وحمامه بالی بوریا علیه
ساجع اولسون که رباعیه ای دوست رضا بحکم یزدانی ده
در راه خدا داد مسلمانی ده
چشمت چو جنب شد زرخ نامحرم
غسلش توز گریه پشیمانی ده

اما بعض سالکلر دیرلرکه گاهی عشق مجازی قنطرهٔ عشق علی التحقیق وصور حسنه که آلایش
شهوتدن پاک اوله شهود جمال مطلقه طریق اولور ومشایخ اهل
تصوفدن بو حالله موصوف وبو عشق ایله معروف اولنلردن
شیخ اوحد الدین کرمانی وشیخ عراقی در ومولانا عبد الرحمن جامی

جامی قدس سره دخی بر مقدار اوایل سلوکلرنده بو باده دن سرخوش
وبو میخانه دن جرعه کش اولمشلر لکن عاقبت بو حالدن نهی ایتمشلر
ودیمشلردر رباعیه از لطف قد وصباحت خد چکنی
وز سلسلهٔ جعد زلف مجعد چکنی
از سرطرقی جمال مطلق تابان
ای بیخبر از حسن مقید چکنی

لکن بو طریق
غایت صعب ودقیقدر سالک الایش شهوت وصفات بشریتدن
تمام پاک اولمش اولملق وبونه مجاهدات وریاضاتده اقصی الغایه انسلاک
ایتمش گرک والا نفس وشیطان مکر وفریب ایدر ومبتدی طالبلری
اسفل سافلین طبیعته قریب قیلور ومشایخ متقدمین طالبلری
مصاحبت احداثدن که نوجوانلردر بغایت منع ایتمشلردر وروایات
صحیحه ده وارددر که حضرت جناب رسالت پناهی حضورینه صلی الله
تعالی علیه وسلم قبائل اعرابدن بر طائفه تعلیم دین وتحصیل یقین ایچون
گلدیلر ارالرنده بر جوان واریدی که چهره سنده صباحت واریدی
حضرت علیه الصلوة والسلام فرمان بیوردیلر که ظهر مبارکی طرفنه گیجوب
مقابله ده اوتورمیه مسلم پاک اعتقاد قتنده بونک امثالی امته تعلیم و
ارشاددر والا مسند نشین وحی وعصمته احتمال میل بشریت محالدر
حکایت اولنور که ارشاد پناه خواجگان سلسله سندن خواجه
عبید الله رحمه الله که سر علم وولایت وارشادی زماننده مسامحت

منجوق ماه . وسلاطین وامرا . واساطین علما قوت تصرف ولابیندن استنانه ارادتنده بندکان درکاه ابدی . اواخر عمرنده ضعف و فتور تنجوخت وهرم سببی ایله اکثر زمانده بیتوب مرید ومخلصلر اعضا واطرافنی اووارلر ایدی . اتفاقا برکون بر محب اوورکن بر ضرورت ظاهر اولمغین قلقوب بر صاحب جمال اوغلی وارمش اکا امر ایتمش جوانک کفی های خواجه یه مماس اولنجق فی الحال ابقلرین چکوب باشلرین قلدروب اصحابنه خطاب ایتمش نیچون ابغم چکدم بیلدیکوزمی بو جوانک کفی هایمه مماس وحرارت دستندن نفسمه احساس اولنجق نفسیه نیسرنیت
که بیم . باجان بهم درآید و باجان برون رود . بمقتضاسنجه ایله نوع تلذذ ودغدغه واقع اولدی . پس اکاه اولوک بو فقیر بو قدر مجاهدات وریاضات که مدت عمرده حاصل . وحالا تنجوخت و هرمدن بو مرتبه یه واصل اولمشکن هنوز داعیه میل بشریتدن اثر باقی . ونفس نامرجام هنوز جرعه جام هوایه ساقی اوله . سزلرده که شباب و قوت کامل . و درج دروبکور هواخرلرین شاملدر . ساده رولر مصاحبتی نه مرتبه محنت امیز ونه درجه ده فتنه انکیز اوله . زنهار زنهار بو طایفه دن دود آتشدن قلقر کبی خذر . وآتش ابدن قجر کبی کریزان اولک **نظم**

چو دیده بدیدار گردی دلیر . نگردی چو مستسقی از دجله سیر
چو خواهی که قدرت بماند بلند . دل ای خواجه در ساده رویان مبند

علاج بطالت وکسل هرچند بطالت وکسل مذاق جهاله

بی سامان قنده شهد وعسل درننه کم ماجین لر دمیشلردر . ان البطالة والکسل احلی مذاقا من عسل لکن عقلای عاقبت اندیش . وسعادتمندان فضیلتکیش قنده سم قاتلدن امر . وزهر هلاهلدن اضردر . زیرا حرمان سعادات جاودانیه مفضی . وبطلان مرادات دوجهانییه مؤدی در . اما حق معاش و امور دنیویه ده ظاهردر که توانی وتکاسل . ومباشرت اسبابدن تقاعد وتغافل موجب اختلال احوال . وانقطاع امانی وآمال اولدوغندن غیری هلاک شخصه وانقطاع نسله مؤدی اولور . **قطعه**

رزق تو گرچه بیگمان برسد . شرط باشد بجستن از درها
ور کسی بی اجل نخواهد مرد . تو مرو در دهان اژدرها

اما امور اخرویه وانتظام زاد معاد حصولنده بطالت وکسل . وترک اجتهاد وعمل موجب حرمان قرب حق . وفوت فوز درجات نعیم . ومستوجب طرد وبعد ودخول درکات جحیم اولدوغی قران عظیم وفرقان کریم . واحادیث نبی کریم علیه صلوة الله العظیم . وآثار اصحاب واولیا ومشایخ ارشاد وتعلیمده . اکثر من ان یحصی واشهر من ان یخفی در . وآیات قرآن ووعد ووعید فرقانه ملاحظه وتامل اولنسه جمله سی مواضعده درجات جنات فاخره . وفوز سعادت دار آخره . سعی واجتهاد وعمل ایله که ترک بطالت وکسلدر . وعده بیورلمشدر نته کم بیورر لیس للانسان الا ما سعی . وان سعیه سوف یری . جزاء بما کانوا یعملون . جزاء بما کانوا یکسبون لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت ان الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا . الی غیر ذلک

هیچ بر موضعده بی سعی وعمل ومحض موهبت لطف ازل سبب دخول جنت (مطلب)
ونجات جهنم اولدوغنه تصریح یوقدر . اما امور دنیویه یه توکل ایدنلر چوقدر .
وعجب درکه عامهٔ انام . واکثر عوام امور آخرتده توکل ایدوب حق جل وعلا
کریم غفار الذنوب . رحیم ستار العیوب در دیو ترک اجتهاد وعمل . واختیار
بطالت وکسل ایدرلر . وبعضی شعرانک ظواهر اشعارندن حجت ودلیل
وهجوم معاصی وترک طاعاته تجری وتسهیل ایدرلر . خوب فرجام وتقوی و
عمل ایله نیک نام اول دیسک **بیت**

در کوی نیک نامی مارا گذر ندادند . گر تو نمی پسندی تغییر کن قضارا

دیرلر . ومست و
می پرست اولمک دیسک **نظم**

بیار باده که دربارگاه استغنا . چه پاسبان وچه سلطان چه هوشیار وچه مست

دیو جواب
ویرورلر . وشرب خمر حرام وشغل فسوق واثام ایدرکن **بیت**

چو هر سالک عشقت بمی حواله کنند . بنوش ومنتظر رحمت خدامی باش

دیو ابیات
اوقورلر . اهل تحقیق اولنلر ودیدهٔ بصیرتلری کحل توفیق بولنلر قتنده بو رجا
ممدوح . وتوکل مقبول دکلدر معاذ الله بلکه بو بر درجان گاهدر که اهل
حق قتنده غرور بالله بوندن عبارتدر . وقرآن عظیم وتنزیل کریمده . ولا یغرنکم
بالله الغرور . بیوردوغی بوکا اشارتدر . اما امور دنیویه ومعیشت
تحصیل اسباب جاه ورفعت . وتکمیل ادوات عزت ودولت ایچکده

ایچکده اصلا کرم حقه اعتماد . وتوکل واعتقاد ایتمزلر . بلکه سعی لر ایدرلر که
عشر عشرین امور آخرت وقرب حق ایچون ایتسه لر کبار اولیا . وعظام
اصفیادن اولورلردی **نظم**

گر نبودی امید راحت ورنج . پای درویش بر فلک بودی
ور وزیر از خدا بترسیدی . همچنان کز ملک ملک بودی

تجار جمیع بضایع
کسب ارباح ایچون قطع بوادی وسیر ممالک . واقتحام مخاوف واختیار
مهالک ایدرلر . وارباب حرف وصنایع شب کاری وروزکارلرینی
بر ساعتین ضایع ایتمزلر . وسپاهی تحصیل تیمار واخراج مال غنیمت ایچون ترک
سر واختیار خطر ایدر . بو جمله تسویلات نفس اماره . وتخییلات شیاطین مکاره در
ایش عاقله لازمدر که تکثیر دنیای فانی . وتوفیر مال بی ثبات ایچون که جمعنک (مطلب)
صوکی تفریق . وتحصیلنک آخری تضییع در . سعی واهتمامی قویوب
تحصیل زاد سفر معاد . وجمع اسباب استراحت یوم التناد . ایچون
اهتمام واجتهاد ایده . ویقین بیله که بی سعی واجتهاد مراتب عالیه تحصیل و
مثوبات باقیه تکمیل اولنمز **بیت**

دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر . کای نور چشم من بجز از کشته ندروی

وبوندن اخری اعتبار اولنمزمی که ادنی رفعت دنیوی . واستراحت ولذت
مجازی طریق تحصیلنده هزار سعی ومؤنت اولمینجه حاصل اولمز . لازم بر

منصب الینجه هزار تکاپوی • ونیجه دفعه بذل آب روی ایتمک کرک • و
سپاهی بر تیماره چقنجه هزار خدمت وبذل سر وزر قیلمق کرک • وبر فاسق
برزن علامدن تحصیل مرام نفس اماره خودکام ایدنجه نیجه خرج وسعی ایلر
پس مراتب اخرویه که سعادات حقیقیهٔ باقیه • ومنازل ومقامات
عالیه وعالیه در • بی سعی وعمل حاصل • ومرادی بطالت وکسل ایله نیجه
واصل اولور • **مث** چو لذات مجازی را بصد محنت کنی حاصل •
سعادات حقیقی را چکونه رایکان یابی **ه** وحالا کسل و
توانی • ومراتب اخرتده تجرد امال وامانی • روزکار ضایع • وراحت و
دعت جسمانی • ولذت غفلت آمیز جهان فانی • نه قانع اولندی • بربعد
تسلیم که عذاب الیمدن سلیم اولمغیچون • جریدهٔ سیئاتنه رقم عفو وغفران
چکله • ومزارع اثام ومعاصی سینه تخم صفح سبحان اکله • اما اول مراتب
علیه • ومواهب بهیه که اصحاب سعی واجتهاد • وعمال رب العباد
اولنلره انعام واحسان اولنسه کرک • وثوابوا الی جزاء اعمالکم وهنیئا
بما اسلفتم فی الایام الخالیه بشارتیله مثوبات ومقامات عالیه بخش
اولنسه کرک • اول وقت تحزن وتحسری نه مرتبه اولسه اولسه کرک • وندای
لقد فرطت فی جنب الله اندن نه قدر حیفنسه کرک • **نظم**

قیامت که نیکان بر اعلی رسند	ز قعر ثری بر ثریا رسند
ترا خود بماند سر از ننک پیش	که کردت بر آید عملهای خویش

وممکن میدر که عمال بطال ایله اجر ومزدده مساوی • ودرکاه خدمتده

مطلب

خدمتده دایم وقایم اولنلر بیکاه بغفلتده ساهی ولاهی قلنلر ایله مرتبه ده
موازی اوله حاشا وکلا • افنجعل المسلمین کالمجرمین ما لکم کیف تحکمون
مصراع مزد آن کرفت جان برادر که کار کرد • **نظم**

کرد هی فراوان طمع ظن برند	که کندم نیفشانده خرمن برند
بر آن خورد سعدی که بیخی نشاند	کسی برد خرمن که تخمی فشاند

پس جان بدنده بولنوب اعضا صحیح وقوت برجای • وفرصت باقی وروزکار
مددفرمای ایکن کوشش مردانه ایله • وکسب اعمال صالحه یه سعی واجتهاد قیل
والا فرداکه مرغ روح قفس بدندن طایر • وقالب قلبدن جدا ساکن مقابر
اوله • زمان عمل کچر • وفرصت کاردن چیقر • وفرصت ضایع ایدنلر
اول وقت تحسر ایدر • وندامت چکر • **بیت**

امروز کار کن که بسی روزکار نیست •	**ه** • **ه**
فرداکه روزکار درازست کار نیست •	**ه** •

چون بطالت وکسلک مضاری • وسعی واجتهادک منافع ومباری معلوم
عالمیان ومجزوم دمیاندر • زیاده اطناب کلام • وتفصیل مرامه احتیاج یوقدر
پس بو مقدار ایله اکتفا ایده لم • **علاج مرض حزن** • بر الم نفسانی
که انسانه مطلوب ومحبوب اولان نسنه نک زمان ماضیده فوتندن یا
بر منفور ومکروه نسنه نک زمان مستقبلده اوله جغندن عارض اولور • وسببی غالبا
مشتهیات جسمانیه یه شغف وشره • ومستلذات بدنیه یه حرص وطمع وزخارف
دنیویه نک حصول وبقاسنه ترقب وتطلع • وامتعهٔ فانیهٔ جهان ناپایدارک

مطلب

وصول و دوامنه رجا و توقع اولمق در . و بو مرضک علاجی تأمل و ملاحظه
ایتمکدر که انتحاص عالم کون و فساد حلیهٔ ثبات و بقادن عاطل و مرکبات
عنصریه دن توقع و تطلب . دوام بنیه و خلود ترکیب ایتمک اندیشهٔ فاسد
و تصور باطل در . و بو معنی عقل قتنده اظهر من طلوع الشمس و ابین من مضی
الامس در . و اول که زیور بقا و خلود ایله مزین . و کرد فنا کرد فناسنه
قونمق مقرر و معین در سعادات و مراتب اخرویه . و مرادات و
مطالب معنویه در . و سلطان روح سلطنت مملکت وجوددن معزول
اولمز . غایتی خیمه‌سی دنیا خرابه‌سندن بوزیلور . و آخرت حراکاهنده قوریلور
ننه کم مقدمه ده عیانی بیانی اولمشدر . ودخی مرارا مقرر و محرر اولدیغی
که سعادات اخرویه که حیطهٔ مکاندن بیرون و حوزهٔ زماندن افزون در
دست نظر افساد اضداد دامن وجودینه ایتشمز . و کرد تبدل بو فنا
رخساره ظهورینه قونمز . پس اکر عاقل طلبین بو سعاداته مقصور و قبلهٔ
آرزوسین بو مراداته محصور قیله . و تمتعات زایلهٔ فانیه که سحاب صیف
کبی زایل و برق سیف کبی خیال باطل در حیز اعتبار و محل طلبدن بیرون
ایلیه لابد بر هیچ نسنه‌نک فقدندن محزون و متألم . و هیچ نسنه‌نک حصولنه
مهتم و مقید اولمز . بیت

و من سره ان لا یری ما یسوءه
فلا یتخذ شیئا یخاف له فقدا ⁂

و اول آزاده مردکبی که
شاه راه فراغتده کیدردی . و بو نغمه ایله ترنم . و بو کلمه ایله تکلم ایدردی .

نظم

غم موجود و پریشانی معدوم ندارم ⁂ نفعی بزنم آهسته و عمری بسر آرم

لوح خاطری نقوش آمال و
امانیدن بر مقدار ساده . و کردن همتی طوق علل و شوق دل تعلقات
فانیه‌دن ممکن اولدوغی قدر آزاده ایتمک کرک که تا بن عما فی ایدی الناس که
غنای قلبی اندن عبارتدر حاصل و قلب هموم و اکداردن فسحت سرای تسلیم و رضا
واصل اوله . اکر درسک تجرد تام و قیود و تعلقاتدن خلاص اولمق تحقیق
میسر اولور . اکثر اهل عالم بو مرض ایله علیل . و مجرد و آزاده اقل قلیل در .
برابدر نعم

نظم

هرکه آمد بجهان نقش خرابی دارد ⁂
از خرابات مپرسید که هشیار کجاست ⁂

لکن ما لا یدرک
کله لا یترک کله . اکر آزاده تمام . و مجرد ما لا کلام . اوله مزسک باری یاران
زمان و طلبکاران دوران کبی کندوکی بالکلیه حرص و شره وادیسنه صلنه
و جمعیت اسبابی اسباب جمعیت خاطر صنمه . و بو اسباب و اموال و منصب و
اقبالدن چار و ناچار اولمق مقرر ایسه و کین ملاحظه قیل . و تا بو حدده فرط
طلب و شور و شغب . فاسد و باطل . و نا ملایم حال عاقل ایدوکین تأمل و
تفکر ایت . اول که سموم هموم بادیهٔ حیرت وجودکی حریق ایتمیه . و نسیم عنایت
ایشوب سفینهٔ قلبک تلاطم امواج طلب دریاده غریق اولمیه . بیت

دست و پایی بزن بچاره و جهد ⁂
که عجب در میان غرق غافلی ⁂

و عاقل ملاحظه ایتمک کرک که اسباب دنیا باسرها برکیمسنه‌یه حاصل و بر
کیمسنه منتهای آمالنه واصل اولمق یوقدر . و هر نه مرتبه سعی و شتاب . و

مطلب

جمع آلات واسباب ایلیه • وحی زیاده متصور وانک ما فوقی ممکن دگ
پس اگر قسمت روزی ومنصب ومرتبه ده مقدر ومتیسر اولنله قناعت
واکتفا اولنمیوب گدایان طامع • وحریصان ناقانع گبی هرگون تحصیل
جدید • وندای هل من مزید ایده سین • دریای طلب ناممکن وصحرای تحصیل
غیر متناهی یه دوشمک لازم اولور • واکثر ناس ملاحظه وانصاف ایلیه • جاه و
رفعت • واسباب ونعمت خصوصنده • کندودن ادنی بخت وبختیار اولور
وانلر بونک جاه ورفعته ییتمکی • وبونک نعمت وعددیتی تحصیل ایتمکی کندولره
محال ودولت عظیم عدایدرلر • پس انصاف ایدرلرکه حالنه نظر وعبار
وکندونک نعمتنه شکر بیشمار ایتمیوب کندونک فوقنده اولن اشخاص
معدوده نک جاه ورفعت • واسباب ونعمتنه نظر ایدوب ردای
قناعت ورضایی بیرون • ومیراث بالیتنی مثل ما اوتی قارون دی یه

بیت

کوزه چشم حریصان پر نشد •
تا صدف قانع نشد پر در نشد •

با آنکه جمع مال ومنال • ونیل جاه وجلال • دایما فکر واندیشه • وسعی و
طلبی صنعت وپیشه ایتمکه موقوف • وهر ساعی وطالب • وحریص راغب
جمع مال ومکاسب • ونیل جاه ومراتب ایتمکله موصوف دکلدر •
وجوق مشاهده ایتدک جمیع دنیا وثروت • وتحصیل جاه ورفعت
ایتمکده چندان مجد وساعی اولمینلر • عفوا صفوا مرادات وامانی
وسعادات وکامرانی یه • واصل اولدیلر • ونیجه لر سعی وطلب • وزحمت

زحمت ونصب طریقنی اختیار ایدوب • انواع طرق تحصیل دنیایه سالک
وبراری وبوادی حرص وطمعده ناک اولدیلر • بنه مرادلری اولن
دنیای دنی اللرینه گیرمدی • وسعی وزحمتلری هیچ نتیجه ویرمدی •

بیت

کیمیاگر بغصه مرده ورنج •
ابله اندر خرابه یافته گنج •

بلکه اکثر حرص بالغی موجب حرمان گوردک • وزیاده سعی ایتمکی مؤدی نقصان
بولدق • مصراع • سخت میگیرد جهان برمردمان سخت کوش •
پس عاقل لازمدر که صبر وقناعت درگاهندن بالکلیه مردود اولمیه • وتشویش
غم موجود ومفقود ایله قید دماغنی بردود قیلمیه •

نظم

بهشت ونیست مرجان ضمیر وخوش دل باش •
که نیستت سرانجام هر کمال که هست •

اگر درسک بو مرتبه ممکن میدر یا محال متیسر میدر یا متعذر • برایدر تأمل ایله
اصناف خلق واجناسن ناسه نظر ایت • وهربرینک اختلاف مراتب • و
تفاوت معایش ومطالبنه ملاحظه ایله گورکه اکثری قسمت دوروزی سینه
قانع وراضی • نهایت فی الجمله زیاده مطالب ومتقاضی در • اهل حرف و
صنایع هر بری حرفت وصناعتنه قانع اولور • تجار تجارتی انتفاع
بضایع • دباغ وحایک دباغت وحیاکتی احسن حرف واهم صنایع
بیلور • حتی مخنث تخنثله ابتهاج • وقوادقوادلغی ایله افتخار ایدر • وهر کسنه
کمال وهنری کندو صناعتنی تکمیل ایتمکه منوط ومربوط قیلور • بی منزل

کمسنه عدایلرکه کندو رضا عتندن ذاهل اوله . و عاجز و قاصر اول کشی بی
بیلورکه کندو حرفتنه جاهل قله . کل حزب بما لدیهم فرحون . پس ظاهر
اولدی که بر دایره ایله اکتفا ممکن . و بر حالتده صبر و قناعت متصور ممش
بر کلجی دمرکبن البته حماجی دایره سین بوله ین . و بر مزدور تصور ایتمز که بن
بر حال استاد و معمار اوله ین . چون اصول معایش و مراتب و جهات
احوال و مطالبده بو مقوله قناعت لر [illegible] سندخی حالکه قناعت
و دایره که راضی اول و ملاحظه و اعتبار ایت عنان آرزو یی همان نفس اماره الله و یرمه مطلق م
که احزان و غموم انجنده علی الدوام قلبیه سن . و افکار و هموم دنیویه ده الی
الابد اسیر و مسخره نفس و شیطان اولمیه سین . و فیلسوف عرب اسحق
کندی دفع الاحزان کتابنده دیمش که حزن امر ضروری اولمیوب بلکه انی
سوء اختیاری ایله کندو یه جاذب . و فی الحقیقه کندو یه ایلام بیهوده ایتمکه
راغب اولدو غنه دلیل اولدر که بر کمسنه که بر شیئک فقدندن محزون و عدم
حصولندن غمناک در . ملاحظه ایلسون که البته نیجه کمسنه واردرکه اول شیء
وانک حصولندن بالکلیه عاری در . و مع هذا انک فقدندن اکا نه حزن
عارض و نه الم طاری در . اگر حزن ضروری اولیدی بر کمسنه دایما محزون
اولیدی . فرضا بر کمسنه بر منصبه واصل اولمدوغندن الم چکر . نیجه کمسنه وار
که اول منصب اکا متعذر یا متعسر در . بر کرانی مطلوب ایدنمز . و غمندن
متأثر اولمز . و دخی بر شخص بر مطلوب و مرغوبک فقدندن المار چکر . و
مختلف کورز که تجربه و تقریر اولمز . بعد زمان یسیر اول حزنی فراموش ایدر . اول

اول غصه ناله سندن خاموش اولور . بینه اصحاب و احبابیله ضحک و
ملاعبه یه باشلر . و سرور و مطایبه لر ایدر . اگر حزن امر ضروری اولیدی
بوندن زوالی ممکن و میسر اولمیبدی . پس معلوم اولدی که سوء اختیار که
جلب حزنه مدخلی . و عدم تأمل که حصول الم ده و ساطتی وارمش .
عاقل انی کندودن تأمل و ملاحظه ایله دفع ایتمک قابل . و اعتبار و تفکر ایله
رفع ایتمک ممکن ایمش . و جاهل بعد زمان . مقاسات احزان . ایتدکدن
صکره بهایم مثال نسیان ایدوب . صبر و سلوان ایتدوکی یرده عاقل
اولدن انجام و عاقبتنی ملاحظه و اخرین تفکر ایدوب جوی صبر و رضا ده
جاری . و خار و خاشاک حزن و عنادن عاری اولور . نظم

ولبس یرد النفس عن شهواتها . من الناس الا کل ماضی العزائم
اذا انت لم تسل اصطبارا و حسبة . سلوت عن البلوی سلو البهائم

و چون اسباب دنیویه نک بر کمسنه یه بقاسی نا ممکن و نا میسور و دایما
تداول و تناول ایدی ده اولمه سی ازل آزالدن مقدور در . اگر بر نعمت
بر کمسنه ده دایم اولسه اولا غیردن اکا نیجه واصل اولوردی . ملک بر
صاحبنده باقی قلمق معتاد دکلمش سنه اول ملک بو مالکنده نیجه حاصل اولوردی

بیت
ولو دامت الدولات کانوا کغیرهم . رعایا ولکن ما لهن دوام

نظم
چنانکه دست بدست آمدست ملک بما . بدستهای دکر همچنین بخواهد رفت

پس زوال نعمت دنیوی

ملول ومحزون اولمغى اكا تشبيه ايدرلركه بر طائفه بر مجلسده مجتمع اولوررکن
بر كسنه بر ترنج يا برترونده كل كتوروب درميان ايده كه هر كس بر مقدار
شم ايدوب آخره ويره • اتفاق بو مقوله دست بدست اول
شمامه تداول • وهر كس صاحبندن تناول ايتمك اوزره ايكن بر بينك
البته وارد قده تمتعنه غايت مائل وراغب اولوب • كندويه
مختص ايتمكه طالب اوله • وصاحب شمامه الندن الوب • آخره ويرمك
استيحاش بو شخصك حزن وتأسف مزاجنه غالب اوله • ودينه كه بن
بر مقدار زمان المده طوتدوغم شمامه نيچون المدن الهلر • وبكا بر مدت
المده اولمغله مختص ومنسوب ومشكل نيچون المدن طشره صالهلر • وبو
مقوله بى الموا سنين صاحبنه سفه آغاز ايدوب سقط لر سويلينه • وشمامه
الندن الن آدمه غضبلر كوستروب تنطّع ايليه • بو شخصك اضطرار واضطرابى
وتألم والتهابى اصحابنه نيجه مستقبح ومستهجن كلورسه • كذلك اسباب
دنياى فانى • وآلات جهان ناپايدار كه فى الحقيقه

نظم

وما المال والاهلون الا ودايعة … ولابد يوما ان ترد الودايع

مقتضاسنجه وديعت امانتدر • بر متصرف ومالك صورى الندن
الوب آخره ويرلدكده انكسار • وتألم واضطرار اظهار ايدن كمسنه نك
فعلى شنيع وقبيح • ودانانده عين خطا نتدر • ودخى ملاحظه اولنسه
معلوم اولوركه بو ودايعك الدن اله تداولى • وبرى سنك اعطا و
آخرك تناولى موافق حكمت • ومطابق نظام عالم بر عبرت در • زير النسر

النسر بقاى نوع ودوام نسل وعمارت عالم • وصلاح دودمان بنى

نظم

ادم ميسر وممكن دكلدر … ومكلف الايام ضد طباعها
متطلب فى الماء جذوة نار … پس اكر هر مطلوب كه نزدن •

فوت اولورسه انكچون غم جكرسوز • وهر مراده كه ظفر بوله مييهوز • ملول ومحزون
اولورسق مطالب ومرادات چوق • وهر برينك حصول ودوامنه امكان
يوق • پس لازم كلوركه بر آلام واحزان نامتناهى يه ملاقى • بلكه حزن سرمدى ده
دايم • والم دايمده باقى اوله يوز • ودخى قوت حرص وعمل ايليه تابع • وداده
حق وقسمت روزى يه ناقانع اوله يوز • لو كان لابن آدم واديان من
ذهب لابتغى اليهما ثالثا ولا يملأ جوف ابن آدم الا التراب • مسندعانجه
الى غير النهايه وادى طلب وتعبده پويان • ولسان حال ايله قال حقمزده •

كويا اولوركه • مص پر مى نشود كاسه سر ما ز هوس •
هر كاسه كه سرنكون شود پر نشود • لما فضلادن بعضى بركزيده

كه اكر دنيانك عاريت اولدوغندن خبرى هيچ عيبى اولمسه اهل همت اولنلر
لايق اول ايدى كه انى نظر التفاته مظهر قلميه • وتوجهين انكار واكورميه • زيرا
كمل رجال • واصحاب همم عال • مجالس مردان • ومحافل بزركان اولسه لباس
عاريتى كيوب كلمك اختيار ايدرلرمى • وجامه مستعارله كه فى الحقيقه عيب و
عاردر افتخار قيلورلرمى • فقير نظم ايتمشدم لمؤلفه قطعه

چراكاه وهره نزول ايلمه … نواسى عفن درصوبى بدكوار
قباى بقا بيله فخر ايلمه … بنه رد اولور جامه مستعار

سقراط حکیمه سؤال ایلدیلر که نیچون دائما اوقاتک سرور ایله کچر ایندر • و مرکز
غم و غصه سکا مقارن دکلدر • جواب ویردی که بن هیچ نسنه یه تعلق خاطر
ایتمزم که فقدندن ملول و محزون اولم • و هیچ متاع دنیایی مطلوب ایتمزم که
عدم حصولندن کرداب الم و محنتده قلم • پس بو مقدمات که تقریر • و مقالات
که تحریر اولندی عاقل لبیب انلری ملاحظه و تأمل • و غافل فکر و اذعانله انلرده
تعمل ایدیجک احزان و غموم دنیویه ساحهٔ قلبندن منتفی • و شرر شرار حرص و
شره کانون سینه سندن منطفی اولوب زورق قلبنه امواج دریای غصه دن
نجات حاصل • و کنار امن و امان • و ساحل جزیرهٔ فراغ و اطمینانه واصل اولور
تمّ • والله تعالی مفیض التوفیق و هادی الطریق • تمّ • تمّ

علاج مرض حسد

معلوم اولسون که مرض حسد اعظم اعراض نفسانیه • و اکثر امراض نفوس انسانیه در
بو مرض ایله اکثر نفوس علیل • و اندن خلاص و نجات بولن اقل قلیل در • نته کم حدیث
شریفده وارد اولمشدر که ثلث لاینجو منهن احد الظن والطیره والحسد

ترجمه لمنشیه رحمه الله خواجه خلق دیمش اوچ خصلت •

بو لیمز راه نجات اندن احد •	سوء ظن دخی تطیر یعنی
فال بد ایتمک اوچنجیسی حسد •	و دخی بیورمشلردر که دبّ الیکم

داء الامم قبلکم الحسد والبغضاء • یعنی سزدن اول کیچن امم وطوائف قدیمه ده
اولان درد سزه دخی حرکت نهانی و سرایت ایلدی • و اول حسد و بغض در • و
بو خلق خبیثک صاحبنک دین و دنیاسی اضرار و متعلقنک کام معیشتنی اد

امرار ایتمه سی اظهر و اشهر اولدوغیچون بو مرضک تحقیق ماهیت • و کیفیت
حصول و علت • و اسباب وجود و انیت • و طرق علاج و تدبیرات شفا
و تصحیح مزاج ایتمه سنده زیاده تحریر ارقام • و تحریک اقلام اولندی •
و من الله التوفیق والتسدید • معلوم اوله که حسد اولدر که بر کمسنه ده موجود
و متحقق اولان نعمتک انده حصولندن تحضور و متألم اولوب زوالینی
طلب و اراده ایلیه • پس نعمتک اول شخص منعم علیه دن زوالین طلب
ایتمک اوچ نوع اوزره در • اولکیسی اولدر که مجرد نعمتک اندن زوالین
طلب ایلیه اگرچه اول نعمت کندویه کلمک ممکن و میسر اولمیوب کندو
اول مرتبه دن مأیوس ایدوکی مقرر ایسه • و بو مرتبه غایت خبث نفس و
اقبح مراتب حسد در • ایکنجیسی اولدر که اول نعمت کندویه کلمک
فی الجمله ممکن و متصور اوله • لکن کلمدوکی و کلمیه جکی مقدر و مقرر ایسه
محسوددن دخی زائل اولسنه که برابر اولسنلر انک بکا فضیلتی میسر اولمسه دیو
طلب و تمنا ایده • اوچنجیسی اولدر که نعمتک محسوددن زائل اولمه سی
کندوده حاصل اولمق امیدینه طالب اوله • و مرتبه ثانیه اولکیدن دون
و ثالثه دن افزون در • و اگر نعمتک اول شخصدن زوالین طلب ایتمیوب
بلکه کندوده دخی انک مثلی نعمت حصولن طلب و تمنا ایلرسه اکا غبطه دیرلر
حسد دیمزلر • و بو طلب و تمنا که غبطه در امور دینیه ده البته محبوب و
مندوبدر • اگر امور دنیویه مباحه ده ایسه مباح در • و اگر نعمت حرام و
مؤدی معصیت و آثام اولان نعمت ده ایسه بو دخی حرام در • خواجه نصیر امور

که مرض حسد جهل ایله طمعک اجتماعندن حاصل اولور . زیرا جمیع خیرات
وجمله مقتضیات بر شخصده جمع اولمق حیز امکان دائره‌سندن خارج و
تغییر قسمت حق . وازالهٔ نعمت خلق مرتبهٔ استحاله‌ده وامتناعه داخل و
واصل در . پس اگر حاسد بو نکته‌یه عالم اولیدی محنت حسددن سالم
اولیدی . وکذلک نفسده غیرلرده‌کی نعمتلره طمع خام وحرص بی
منتها اولمیدی نفس محنت حسده مبتلا اولمیدی . پس معلوم
اولدی که حسد بو ایکی خلقدن متولد . وانلرک نفسده غلبه‌سندن متأید
ایمش . وچون مطلوب حسود که نعمتک آخردن زوالی وانتقالنی و احسان
حقک خلقدن انقطاعی وانتهاسی در . وحقک نعمتی خود نا منقطع وفیض و
احسانی قپوسی خلقدن سد اولنمق ممتنع در . پس حسود متصل غم والمدن
تهی . وماده غیظ وغضبی نا منقطع ونا منتهی اولمق لازمدر . والحسود
لایسود دیدکلرینک معناسی بودر . ودخی اقتضای حکمت ومعلوم
نظر واعتبار وتجربت اولمشدر که حسد حسود محسودک ازدیاد نعمت و
ارتفاع دولتنه سبب وداعی . وکندونک ادبار حال وانتقاص جاه و
مالنه ساعی اولور . زیرا آثار حسد فعل حقه جدال وعلایه رد وانتقاض قسمت
قسام ازلی‌یه دخل واعتراض در . ومحسود بیچاره که مظلوم در جفا وایذا
ایتدوکی سبب ایله بدبخت ومشؤوم در . وبعض افاضل بو معناده بیورمشدر

که نظم

الا قل لمن کان لی حاسدا	اتدری علی من اسأت الادب
اسأت علی الله فی فعله	لانک لم ترض لی ما وهب

فجازیلی بان زادنی	وسد علیک وجوه الطلب

پس غیرت الهی وحکم حکمت نامتناهی اقتضا ایدر که بازار حاسد کاسد
اولوب اموری ادبار وبلاده . وبازار محسود پرسود اولوب احوالی دائما
اقبال وزیاده اوله . پیر هراة خواجه عبد الله انصاری قدس سره مسجعا تنبیها
بیورر که هر که دانست که قسام ازلی در قسمت ظلم وخطا نکرد از حسد
برست . بیت لمنشیه رحمه الله چونکه ظلم ایلمدی قسمده قسام قضا
حاسد دون نه ایچون دربدر اول حکمه رضا . وامام غزالی
بیورر که حسدک اسباب موجبه وعلل مستقله‌سی یدی نسنه در . اولکی
عداوت . ایکنجی تعزز . اوچنجی تکبر . دردنجی تعجب . بشنجی خوف فوت
مقاصد . التنجی حب ریاست . یدنجی خبث نفس ولؤم طبیعت . اما
عداوت زیرا بر شخص آخره عدو اولنجق انک نعمتی زائل وامر وعاقبتی
نکبته راجع وآئل اولدوغنی استر . مثلا بر کمسنه آخره جفا واذا ایتسه
لابد اولدخی اکا عداوت . وبغض وحسد وکین ایدوب انتقام المغه طالب
اولسه گرک چون قادر اولمیه انک زوال نعمتن طلب . وبلا ونکبتن تمنا
ایدر که مجرد تشفی نفس حاصل ایدوب تا انتقام المغه قدرت کلنز پس عدو
ضعف اخذ انتقامه مقارن اولنجق حسد متولد اولور . اما ایکنجیسی که
تعزز در . اعنی محسود اولن کمسنه جاه وولایت یا علم وحکمت یا مال
وثروت صاحبی اولسه حاسد انک تعزز وترفع ایتمه‌سنی ملاحظه وتأمل
ایدوب انک تعزز وترفعنه تحمل ایده میوب نعمتنک زوالنی طلب ایلر

که انک کندویه تکبر و ترفعی احتمالی مندفع اوله • اما اوچنجیسی که تکبردر
اولدرکه حاسد محسوده تکبر و ترفع • و محسود اکا تذلل و تضرع ایتمک استمز
تمنی حاسد محسوده واصل اولوب که نعمت و شرفدر • پس تذلل
حاسده لاحق اولوب نفسی بو صورتدن متألم اولوب نعمت و شرفنک
زوالین • وانک سه تذلل و بونک تکبری احتمالن طلب و تمنا ایدر
که مراد نفسه واصل و صورت مترقبه‌سی حاصل اوله • و بونک صورت
سابقه ایله فرقی اولدرکه انده مراد حاسد دفع تکبر محسوددر • حتی صورت
تساویه دخی راضیدر • و بو صورتده مرادی کندو تکبر ایتمکدر و تساویه
راضی دکل زیاده متقاضیدر • اما دردنجیسی تعجبدر • انوک مثالی بودرکه
کفار جناب رسالت پناهی‌یه صلی الله علیه و سلم خلعت نبوت ایله تشریف
اولندوغندن تعجب ایدوب • أأنزل علیه الذکر من بیننا ابعث الله
بشرا رسولا • دیوب شرف نبوتک زوالین و عدم حصولین طلب و
تمنا ایدرلردی امام غزالی اگرچه بو یله بیورمشدر • ولکن محل نظردر
که بو حقیقتده قسم ثانیدندر • زیرا کفره جناب رسالت پناهه صلی الله
علیه و سلم نبوت شرفی ایله عزت • و کندولره اطاعت و انقیاد لازم
اولمغله خضوع و ذلت متوجه اولدی و هیچ اولان زوال نعمت نبوتی طلب ایدرلردی
اگرچه بو تمنانک اظهارنده نفی نبوتی ادعا • و دعوی نبوتدن تعجب ابتدا ایدرلر
اما سبب حسد بو تعجب دکل بلکه تعزز مذکوردر • اما بشنجیسی که خوف فوت مطلب
مقاصد و مطالبدر • انک ماده‌سی اولدرکه شخصین با اشخاص بر مراد

مراد معین و مطلوب مخصوص طلب ایدوب هر برینه حاصل و جمله طلاب
اکا واصل اولمق احتمالی اولمیوب • تزاحم حصولی تزاحم اشتغا سببنه مؤدی
و تحاسد حدوثنه مفضی اولور • بو جنسدندر زوج واحدک خواتینی که ضرات
اطلاق اولنور • کمال محبت و ترجیح زوجلرینه مزاحمت ایدوب محاسده ایدرلر
و ندما و مقربان ملوک و سلاطین • و تلامذه استادان اساطین • و بونلرک
کبی کمسنه‌لر اراسنده اولن تحاسد جمله بو قسمدندر • اما التنجیسی که حب
ریاستدر انک مواقعی اولدرکه برکمسنه علم و کمال و یا جاه و جلال و
با ثروت و مالده • رئیس عدیم النظیر و یگانه روزگار اولمق استر • بعض ابنای
نوعنده کندویه مشارکت • و اول تفرد ادعا ایتدوکی دایره‌یه مداخلت
فهم ایلسه انک اول نعمتنک زوال و فناسنی و کندو انفراد و بی نظیرلقنده تفرد
و بقاسنی استر • لاجرم طلب زوال نعمت مذکور قلبنده حاصل • و حسود خبث
درجه‌سینه واصل اولور • و بونده هرگز عداوت و تعزز و تکبر • و خوف مطالب
مرغوبه تفکر اولنمش دکلدر • بلکه سببی محض نفاستدر • و عین حب ریاستدر
و علما اراسنده اولن حسد غالبا بو قسمدندر • اما یدنجیسی که خبث
نفس و لؤم طبیعتدر • انک دخی وقوعی کثیردر • زیرا بعض اراذل ناسی
کورورز • بعض اعالی و افاضله لاعن شیء بغض و حسد ایدوب مجالسده
انی نقص و ذم ایله یاد ایدوب • زوال نعمتندن فرح و شاد اولورز • با انکه
ارالرنده هرگز • عداوت یا تعزز یا تکبر یا طلب مراتبده مشارکت
احتمالی یوقدر • بلکه حسودلر انی آشنا • و مشاهده‌سی ایله اصلا دیده

کثر نظری روشنا اولمشدر • که محض خبث شیمه لئیمه • ولوم ودنائت
طبع خبیثلریدر • وبو مقوله نفوس صاحبی اما معذب وممتحن • وسائر
کمسنه لر عزیز ورفیع اولدقجه بو ذلیل وممتهن در • زیرا حق تعالی نک
نعمت عام وکرم تامنه تحمل وتتبع ایدوب • بر کمسنه یه نعمت میسر • و
عزت ورفعت مقدر اولدقجه بو محنت وغمه گرفتار اولسه گرک • عالم جمیع
خود ارباب جاه ونعمت • واصحاب دولت وعزتدن خالی اوله
دکلدر • وبو قسم حسدک علاجی عسیر • وبو مقوله مزاجک صاحبی دوا پذیر
دکلدر • زیرا سببی ذاتی • وخبث نفسدن ناشی در • عارضی دکلدر که
سببی نک رفعی ایله مرتفع • ومادۀ سبب دفع ایتمکله مندفع اوله • وگاه
اولور که بو اسباب حسدک اکثری • بلکه جمله سی بر شخصده مجتمع • وبو مقوله
حسد غایت قوی ونامرتفع در • واکثر عداوات ومحاسداتده که
ابنای زمانه اراسنده واقعدر اسباب کثیره متحقق اولمشدر • والله تعالی العاصم

بیان مظان حسد

اکثر حسد ومنافست امثال واقران • واقارب واخوان اراسنده اولور
ونه قدر بر طائفه اراسنده رابطه ومشارکت ارتوق اولدقجه حسد و
منافست دخی ارتوق اولور • مثلا اهل مشرق اهل مغربه حسد ایلمز •
بلکه بر ولایتدن اولسه حسد ارتوق اولور • واگر بر شهردن اولسه
دخی زیاده • واگر بر محله دن اولسه لر دخی قوی اولور • وکذلک ارباب
علوم وصنایع کندو طائفه سنه حسدی ارتوق ایدر • طلاب علم سپاهی

سپاهیلره وتاجرلره اولقدر حسد ایلمز که بری برینه • وسپاهیلر وتاجرلر
دخی اهل علمه اولقدر زیاده حسد ایلمز • بلکه سپاهی سپاهی یه • وطالب
علم طالب علمه • وتاجر تاجره • ودلال دلاله حسدی زیاده ایدر • زیرا
ذکر ایتدکمز اسباب حسدکه عداوت وتعزز وتکبر وطلب ریاستدر
ومراد واحد اوزرینه مزاحمتدر ارتوق اولور • وبو سببدندر که بنی عم و
اخوان • واکثر احوالده مشارک اقران اراسنده اولان حسد علاج و
نقصان پذیر اولمز • بلکه آخر عمره دک دایم • ومحسود موجود • بلکه مفقود
اولدقدن صکره دخی باقی وقایم اولور • نته کم شاعر عرب ذکر ایدر • قطعه

ونحن بنو عم على ذاك بيننا • زرابي فيها بغضة وتنافس
ونحن كصدع العس ان يعط شاعبا • يدعه وفيه عيبه متشاخس

واجانب ودورلر اراسنده قلیل اولور • مگر غایت جاه عظیم صاحبی
وصیت بلند طالبی اوله که اطراف عالم • واصناف بنی آدمدن
کندویه مقارن ومدانی ومعارض ومساوی اکلدوغی کمسنه لره •
حسد ایلیه • وبو جمله نک سببی حب دنیا ومافیها در • زیرا مزاحمتلره
کفایت ایتمیوب ضیق اوزره اولان تنکنای جهان ومضیق دنیا در • اما
دار آخرت ونعیم جهان باقی اندۀ مضایقه ومزاحمت بو قدر • وانک
مثالی علم گبی • مثلا بر کمسنه نک مطلوبی معرفت ذات الله • وسایر معارف
وعلوم اولسه آخر طالبه حسد ایلمز • زیرا علم ومعرفتده مضایقه و مزاحمت

یوقدر بر معلومه هزاران هزار عالم اولسه جایز • و بر معرفته هر کمسنه عارف
اولسه ممکن • و هر بری معلومندن متلذذ و فرحان اولور • و آخرک علم و
لذتنه نقصان کلمز • بلکه کثرت عارفین ایله کثرت افاده و استفاده • و
انس و ابتهاج زیاده اولور • و اعلای نعیم و سعادت آخرت مشاهده
جمال بیچون و پادشاه کن فیکون در • و انده هیچ مضایقه و مزاحمه متصور
دکلدر • نته کم حدیث شریف جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم
وارد اولدی • انکم سترون ربکم کما ترون القمر لیلة البدر لا تضامون •
تشدید میم و تخفیفی ایله روایت اولنمشدر • تشدیدر وایتنده ضم
لفظندن اولور • یعنی بعضکز بعضکوزه منضم اولمزسز • نته کم رؤیت
محسوسانده اولور • تنک مکانده پادشاه کذران کبی که رؤیت و مشاهده
ایچون خلق صقشوب بری برینه منضم اولورلر • تخفیف روایتنده ضیم
لفظندن اولور • که ظلم معناسنه در • یعنی بعضکز بعضکوزی ساتر • و ضیق مکان
و رؤیت عدیم الامکان اولدوغیچون بری بریکوزی مانع و دافع اولمزسز
علی کل حال سعت و وسعت نعیم تجلی یه اشارت • و عدم مزاحمه دن
عبارتدر • و سائر نعم آخرت دخی بو منوال او زره ضیق و مزاحمه دن
مبرا و عدم کفایت و مضایقه دن منزه و معرادر • پس طالب آخرت
اولنلردن حسد منتفی • و کاسب علم و معرفت • و راغب زهد و عبادت
اولنلرک کانون سینه سنده شراره شر منافست منطفی در • اول سببدندر
که علما و مشایخ تعلیم و ارشاد و تسلیک اصحاب ابتکه حریص و مشغوف طلاب

مشعوف • و اوقات شریفه لری دعوت و تکمیل مریدینه مصروف در
نعیم علما دنیا که انده علما سوء دیرلر • و مشایخ اهل ارشاده تشبه ایدن
مدعیلر ارا سنده محاسدات و منافسات • و نفار و منافرتلر چوق واقع
اولور • زیرا قبله توجه و ارادتلری کسب حطام دنیا • و جلب و تحصیل
رغبت و علیا • و اعتقاد و ارادت خواص و عوام • و تصدر و ترفع
مجالس اکابر انام در • و بو مطالب خسیسه ده مزاحمه متصور • و بری سنه
اولورسه آخردن کتمک مقرر در • و دخی غالبا حسد شرکا و برادرلر ارا سنده
جانب ضعیف و مغلوب • و ارباب جاه و مکنت الکنده ذلیل و
منکوب اولنده ارتوق اولور • و طرف غالبک اکثریا چمن حالی نعم
سلامتله طری • و خار و خاشاک حسد و منافسه دن بری اولور زیرا
مغلوب استرکه غالبک نعمتی مسلوب • و رفعت و عزنده کندویه مغلوب
اوله • باری لا اقل مساوی و معادل اوله • که قلبنه انک غلبه سی المندن
تشفی حاصل اوله • و دایما مغلوب غالبک ذکر مساوی و معایبه
مشتغل اولور • و نار فتنه اخگر کذب و بهتان ایله مشتعل ایلر • مثنوی

حسودی که بیند بلند اخترم • کجا بر زبان آورد جز بدم
جو دوران فضیلت نهد بر ویم • نه بینی که دشمن بود در پیم
مرا تا قیامت نگیرید دوست • چو بیند که در عز من ذل اوست

ذکر بقیة الکلام فی تطهیر القلب و الجسد من داء المنافسة والحسد

جون مقرر اولدی که حسد قلبه مرض عظیم و درد صعب ایمش پس انک علاج و
دواسی علم و عمل ایله اولور اما علم نافع و مفید اولدر که سابقا اشارت
اولنان کبی تحقیق قیله سین و یقین بیله سین که حسد سکا دنیاده و آخرتده
ضرر عظیم و محسودکه دنیا و آخرتده بالکلیه ضرردن عاری بلکه حسدک
سببی ایله دنیا و آخرتده منفعتلر سایر و ساری در اما آخرتکه ضرر اولدوغی
ظاهردر که قضای حقه که حاکم عدل و واهب فضل در راضی اولمیوب مطلب
دخل و اعتراض ایلدک و قسمت ازلی که صانع حکیم رحمن رحیم قوللری ارا[سن]ده
ایتمشدر تعییب و تغییر ایدوب رد و انتقاض ایلدک بوندن ارتوق وتغییره
کستاخلیق اولورمی بوکا بکزر جریمه هیچ بنده دن صدور بولورمی توحید
اهلی بن دینه بو روامی در وایمان ادعاسین ایدنه بو فعل سزامی در و دخی
بر مسلمانه بی موجب غش و خیانت ایلدک و نصیحت عامه اهل ایمان امانتدر
سن ترک امانت قیلدک والدین النصیحة قالوا لمن یا رسول الله قال لله و
لرسوله ولعامة المسلمین موجبنجه اوزره واجب ایکن سن ترک واجب قیلدک
وانبیا و اولیا و خیار عباد الله که عادتلری عامه اهل ایمانه خیر ضمنق و
ایلکلرین استمکدر زمره سندن منفصل اولدک وابلیس لعین و کافه
کافرین که ارادتلری مؤمنلره بلا و نکبت ایرشمک در فرقه سینه منضم و
متصل اولدک اما دنیوی ضرری دخی اظهردر که محسودک احوالی منتظم و

شمل آمالی ملتئم اولدیغچه سن مضطرب و متألم و متحسر و متحزن مقالاتنی
قائل و متکلم اولورسین بو حالده بلایی دشمنکدن حل و کندوکه عقد
وغم و حزنی اکا نسیه آرزو ایدرسین کندوکه نقد ایدرسین نته کم بعض علما
دیمشلردرکه کفاک من حسودک انه یغتم عند سرورک فقیر دیدم
که حسبک من فعل الحسد فی حسودک انه ینکسف نوره حین سعودک و
ینحط قدره وقت صعودک

بمیر تا رهی ای حسود کین رنجیست
که از مشقت او جز بمرک نتوان رست

اکر آدمی نعوذ بالله
منکر بعث و حساب و مقابله سیآت و رذایلده مبطل عذاب و عقاب
اولسه بو الم قلب خاصه و مسائت و انکسار خاطر که حسد سببی ایله حوالی
احواله دائر اولور ترک حسدده کافی و دفع منافسه ده وافی ایدی
فکیف حسد حسناتی آتش سوزان هیزم خشکی افنا ایتدوکی کبی افنا ایدر و
ظلمت لیل نور نهاری محو ایتدوکی کبی محاسن اعمالی محو و ابطال ایدر و
عاقلدن عجب عجابدر برفعله که نفعندن بالکلیه عاری بلکه ضرری
سایر و ساری ایکن ارتکاب ایدوب هم دنیاده محنت و الم ایله
مضطر و هم آخرتده سخط حق و عذاب الیمه مظهر اوله اعاذنا الله
الملک الخلاق من سیئات الاعمال و رذائل الاخلاق اما حسد
محسوده دنیاده و آخرتده ضرردن عاری بلکه نفعی جانبنه سایر و
ساری اولدوغی اولدخی ظاهر و مقرر اولدی که حسد حسود زوال
نعمت محسود ایتمکده سود ایلمز بلکه هر نعمتک بر زمانی و هر دولتک

بر معین مقداری واردر اول زمان تمام اولمینجه اول مقدار کلمینجه
نعمت زایل دکل سعادت آفل اولمز کل شئ عنده بمقدار ولکل
اجل کتاب اگر حسود دیرسه که نولیدی حسد محسودک زوال نعمتنه سبب
اولیدی بزدیروزکه بو غایت جهل وکلام نادان ناابل در بو تمناکستی
کندو بلاسنی طالب ونکبتنه راغب اولمقدر زیرا حاسدک نیجه
نعمتی واردر که محسودده وزوال نعمتن استیجی حاسدلرانک حقنده
دخی موجود در اگر حسد زوال نعمته سبب اولیدی حاسدک دخی
جمیع نعمی زایل اولوب مبتلای بلاوعطب اولیدی اگر تمنا ایدرسه
بنم حسدم زوال نعمت محسوده سبب اولوب زایل اولسنه اما غیرلرک بنم حقمده
حسدی معیدا ولمیوب تمنا وطلبی باطل اولسنه بزایدروزکه بو برکلامدر
که غایت جهلی مفصح در زیرا التخصیص من غیر مخصص وترجیح بلامرجح ذرحمقی
وجهلدن بری سنک کبی دعوای عجیب وتمنای محال ایلز اما
دعوی تزویردن باطل تمنادن نولور نتیجه که انلرک حسدو
تمناسی سنک نعمتکی باطل اتیمز سنکدخی حسدک محسودک نعمتنی زایل
ایلمز اما حسد محسودک دین ودنیاسینه نافع اولدوغی اول جهتدن
مقرر و واقعدرکه حسد محسوده موجب ثواب ایدر خصوصا حاسد غیبت
وذکر مساوی ایلیه نفع دینی ظاهردر زیرا حسنات حسود دفتر محسوده
ثبت اولمغله محسوده سود اولور پس انک زوال نعمتن تمنا ایدهسین
اما حسنات نعمتلرین هرکون اکا اتحاف واهدی ایدهسین زعمکده

زعمکده اکا عدو اولوب دوراولهسین اما حقیقتده هرکون انکچون اعمال
حسنات اشلرمزدور اولهسین بونفع اخروی در ونفع دنیوی بودرکه هرکمسنه
دشمنی معذب وممتحن وذلیل وممتهن ایستر حسود کندو بی حسدی ایچون
عذاب حسده کرفتار والم واضطرابله برازار ایدر بوندن ارتوق نه نفع و
توفیر اوله که برکمسنه دشمنی تعذیب وتحقیر ایده اول سببدندرکه محسود
حاسدینک هلاکن طلب اتیمز بلکه طول عمر وبقاسین استرکه وایجا آثار
نعمتن کوروب واخبار سعادتنه قولق وروب کرفتار محنت واسیر غم
اوله بلیت

نظم
لا مات اعداؤک بل خلدوا ... حتی یروا فیک الذی یکمد
لا زلت محسودا علی نعمة ... فانما الکامل من یحسد

وبعض علمای ارحمند بو کلماتک معناسی ایله شاکردلرینه نصیح وپند ایدردی که هیچ اعداو حسادکوزه اضرارایچون زحمت چکمک واراضی علو بکره انلرک عداوت واساءتلری تحمین اتمک بلکه سعی ایدوب فضل وکمالکوزی افزون ایدک وعدوی حسودک قدین قون وبغرین خون ایدک

قطعه
اذا ما شئت ارغام الاعادی ... بلا سیف یسل ولا سنان
فزد فی مکرماتک فهی اعدی ... علی الاعداء من نوب الزمان

وایضا محسود اولمق دلیل فضل وکمال وعلامت جاه وجلال واماره ثروت مال ومنالدر مناقب امام ابی حنیفهده رضی الله تعالی عنه مذکوردرکه برسائل ابن شبرمهدن برمسئله سؤال ایدوب جواب صوابدن عاجز اولوب ابو حنیفه

حضرتلرینه واروب سائل جواب شافی‌یه نائل اولدی ابن شبرمه‌نک امام
حنیفه‌یه سوء کلامین نقل و استشعار ایدوب امام بو بیتی انشاد ایلدی بیت

ان یحسدونی فانی غیر لائمهم	قبلی من الناس اهل الفضل قد حسدوا

بر روایتده دخی کلدی که ابو عاصم نبیل حضرتنه که امام زفر تلامذه‌سندندر
سؤال ایلدیلر که ابو حنیفه‌یه طعن ایدرلر وجهی نه در بو شعری انشاد ایلدی که

قطعه

حسدوا الفتی اذ لم ینالوا شأوه	
فالناس اعداء له وخصوم	کضرائر الحسناء قلن لوجهها
حسدا علیها انها لدمیم	وابن المبارک حضرتندن دخی

مرویدر که امام ابی حنیفه‌یه طعن ایدن کمسنه‌لری استماع ایتدکده
اونی منشد ولا خیر فیمن عاش غیر محسد. پس بر
کمسنه‌یه حسد ایتمک انک فضل و کمالی یا جاه و جلال ایله اتصاف ایلدوکنه
اقرار و اعتراف ایتمکدر. بو مذکور اولنلر حسدک بالذات مضاریدر
اما حسد آثام اخر و سیئات و تبعات کثیره‌یه دخی مؤدی اولور مثلا اندن
عداوتلر متولد اولوب اذای مسلم بضرب و قتل و نهب مال و شتم کبی
نسنه‌لر حاصل اولمق مقرردر. پس عاقل بو مضاری ملاحظه و تفکر
و ذکر ایتدکده مقدمات مقبوله‌ده بیان عقلیه تذکر ایدیجک
حسدک ترکنه دواء علمی حاصل اولور باذن الله تعالی. اما دواء
عملیسی اولدر که چون حسد اکثر قلوبده مرکوز. و غالب طبایعده مجبولدر
حتی طفل رضیع طفل آخره متولد اولوب ارضاعه و سائر رعایت و امتنا

امتناعده کندویه مشارکت فهم ایدیجک حسد اولقدر غلبه ایدر که مریض اولور
و بعضسنک هلاکنه دخی مؤدی اولمق واقع اولور. پس عاقل کندوده
حرکت حسد احساس ایدیجک تمامی مقتضاسی اولان قول و فعلک مخالفنی
ایتمکه عزیمت ایلیه. مثلا حسد محسودی ذم و قدح ایتمک اقتضا ایدرسه
ثنا و مدح ایتمکه تشبث ایلیه. و اگر تکبر و ترفع ایتمکه داعی اولورسه بو تذلل و تواضع
ایتمکله مخالفتن اشتغال ایلیه اگر ترک انعام و ابطال احسانه امر اولورسه انعام
و احسانی مزید ایلیه. و سرکون عزت و اکرام جدید. تا که نفس حسد و عداوت
ایتمکدن مأیوس اولوب بو ما فیه آثار محبت و مودته مأنوس اوله. چونکه
محسود حاسدک بو لطف و کرامتنه عارف. و تودد و مصادقته
واقف اولیجق لابد انده دخی محبت و وداد. و آثار صفا و اتحاد

ظاهر اولوب بیت	بلی داند دلی کاگاه باشد
که از دلها بدلها راه باشد	مقتضاسنجه جانبیندن انوار

صفا و موافقت لامع. و آثار محبت و مصادقت لائح اولوب

بیت
چون لطف تو بگذرد بخارستانها
خارستانها شود بهارستانها

معناسی روشن اوله. اگر شیطان وسوسه ایدوب دیرسه که محسوده
تواضع و اکرام. و مجالسده مدح و ثناسنه قیام ایدرسک عجزه یا نفاقه
یا کندودن خوف ایتمکه حمل ایلر. و خلق دخی کوره فلانه نیجه مغلوب و ذلیل
دیرلر دیرسه بو وسوسه مکر و تلبیس. و خدیعه ابلیس ایدوکین تحقیق بلوب

کندودن دفع ومنع ایده . ویقین بیله که عداوته اشتغال اوقات
عمر شریفی هموم وافکار فاسده ایله تلف ایتمکدر . ومحبت وصفا عداوت
وکدورتدن دنیاده اولی وانفع . وعقباده اعلی وارفعدر . وبو جمله که
بسط وتفصیل وشرح وتطویل اولندی . مرض حسد ودای منافستک
دوای علمی وعملیسیدر . بغایت نافع . ومرض مزبوری حقیقتده دافعدر
اما مذاق نفسده که صاحبنه جالب ضرردر . نهایتده کریه ومردر . اما دوا
مر اولمغله نافع . ومرض دشمن ودای صعبی دافع اولمز . اما مرد صاحب
همت که طالب راحت دنیا وسعادت آخرتدر . ذکر ایتدیکمز فواید ومنافعی
کوش ایدر . نه قدر تلخ ومر ایسه کوز یموب نوش ایدر . عون حقله مرض وعرضدن
شفا ونجات . ودنیاده مراتب . وآخرتده درجات بولور . تنبیه
نعمت آخرک زوالنی ایستمک برقاچ مرتبه‌در . بعضی حسد حرام وموجب
وبال وآثام . بعضی مرخص ومباح . وخالی عن الاثم والجناحدر . اول مراتبی
شرح وبیان . ولوازمین عیان ایده لم . چونکه عدو بالطبع منفور
وبالضروره مکروهدر خصوصا که موذی اوله . پس دشمن موذینک
اختلال احوال . وزوال نعمت وجاه ومالینی تمنا وطلب وسؤال ایتمکدن
قلب بالکلیه خالی . وسینه بالتمام صاف اولمق میسور . بلکه مقدور دکلدر .
ودشمنه دخی خیرخواه اولوب . قلبیدن ضررنی طالب . ومسائته راغب
اولمق دایره امکاندن بیرون . وحوصله بشریتدن افزوندر . نته کم
دیمشلردر که جبلت القلوب علی حب من احسن الیها . وبغض من اساء علیها

علیها . پس بو حال نامحموددر که تمنای زوال نعمت محسوددر . برقلبده که
حاصل اوله . اول قلبک حالی اوجدن خالی دکلدر . اولکی قسم اولدر که
فریب شیطان . ومکر نفس نافرمان سببی ایله بو فعل قلبی صاحبی اعضا وجوارحه
اظهار . وقول وفعل ولسان وارکانله محسوده اسائت واضرار ایده . بونک
نفسی دریجه حسد حرامه واصل . وقلبده موجب اثم وعقاب اوله حتی
مرض حسد ومنافسه حاصل اولمشدر . توبه واستغفار قیلموق وترک
اصرار واضراری ایتمک کرک . ثانیا ایکنجی قسم اولدر که ظاهرده حالت مزبوره
اخراج قول وفعل ایله اسائت واضرار اولنمیه . اما قلبده تمنای زوال
نعمت محسود مقرر . ونفسده بو حالت اولدوغنه کراهت اولنمیه .
آه بو حالت قلبمدن کیده ایدی . غایت حق قلبمی بو مرضدن خلاص
ایده ایدی دینمیه بیلن . امام غزالی بیورور که بو صورتده دخی جرم وعصیان
مقرر . ومرض حسد ودنیت منافست ایله زلال اخصال تکدر اولمشدر
زیرا حسد فعل قلب . ومرض نفسانیدر . اعضا وجوارحه سرایت . و
قول وفعله تقویت وغایت اولنموق لازم دکل . بلکه قول وفعل که
محسودک اضرار واسائته متعلق اولور آخر معصیتلردر . قول کذب وسعایت
ونمیمتدر . بو فعل دخی انجلین حرام وموجب آثامدر . اوچنجی قسم اولدر که
اول حال نامحمود که تمنای زوال نعمت محسوددر . خاطره خطور ونفس
آکا شعور ایدیجک کاره ونفور اولوب مقتضای طبع بشریتله خاطره القا
مستدعای عقل صحیح وشرع صریح اوزره مهما امکن ظاهره چیقمیوب قلبده

اولدوغنه وخاطره کلدوکنه راضی ولمیجی حسد مذموم مرتبه سیدر وارمزه
وبو حالت صاحبی عقلا وشرعا مطعون وملوم اولمز. پس اقل مرتبه
بودر که بو حالدن تجاوز ایتمیه. واول ایکی قسم درجه سیدر وارمه والله
الموفق. چون حسد که اعم امراض واشد اعراضدر شرح وبیان
وعلاجی ممکن اولدیغی وصف وعیان قیلندی. بعض رذایل نفسانی
وامراض نفس انسانیه واردر. کذب وصلف. وبخل وریا. وانلرک
نظایری نه وار ایسه انلرک دخی طریق علاجین عیان. وساحه قلبدن
کیفیت ازاله واخراجین بیان ایده لم. خواجه نصیر بو مقامده کذب
وصلف وبخل وریا علاجاتین علی وجه الاختصار ایراد ایدوب ختم کلام
ایتمشدر. اما مقام مقام تفصیل وموضع شرح وتطویلدر. واکثر نفوس
اول امراضله مختل المزاج. وطریق علاجنک معرفتنه محتاجدر. اول سببدن
بزکبرای حکمت. وعلمای امت کتابلرندن تحصیل وفکر کلیل ونظر علیل
ایله ایجاد وتکمیل ایتدیکموزی ذکر وایراد ایلدک. امیددرکه کندو نفسنی
یا بر مؤمن برادرک بو امراضک بعضنه یا کلنه توفیق علاج و
تصحیح مزاج ایتمکله مثاب ومأجور اوله ور.

ذکر امراض وآفات لسان

طالب نجات. وکاسب درجات. اولنلره معلوم اولسون که
آفت لسان اعظم آفات. واشد مخافاتدر. واکثر بنی آدم الناس
حصاید السنتهم سورلدوغی کبی زبان رسیده زبان ومحنت کشیده لسان

لساندر. بیت از زبان با تو صد زبان باشد
خود زبان صورت زبان باشد. واغلب
افراد عالم لسانی سبع اذا اطلقته اکلنی دینلن کبی مجروح انیاب و
مخالب قول دروغ وزبان کاذبدر. نظم
حشر وزبان کاذب خود را صفت مکن
شمشیر چوب را کمر زر نه بسته اند.
اکرچه لسان عضو شریف ونعمت نطق انسانه نعمت عظمی وسعادت
کبری در زیرا ایمان که سرمایه سعاداتدر. وپیرایه کرامات. ومطلب اعلی
ومقصد اقصی. وحق جل وعلایه موجب زلف وقربی در. واذکار
حضرت رحمن. وتلاوت منزل فرقان. وسایر اعمال صالحه ومثوبات که
بو عضوله حاصل. وآثار برکاتی مکلفه واصل اولور. اکثر من ان یحصی واشهر
من ان یخفی در. وکوهر حمد که حلیه عبد ایدوکی منصوصدر. بو عضوه
مخصوصدر. زیرا که حمد لسان ایله محمودی وصف جمیل علی جهة التبجیل در
کرکسه مقابله نعمت محموده ده جاری. کرکسه مقابله نعمتنده اولمقدن عاری
اولسون. بخلاف شکر که قلب وجنان. وجرم لسان. واعضا و
ارکان ایله اولور. اما مقابله نعمتنده اولمغه محصور. ونعمت مقابله سندن
ماعداده غیر مذکوردر. پس لسانک فضایلی بسیار. ومنافعی بیشمار
اما مضاری دخی بیحساب. وآفات وشروری خارج حوصله کتابدر. لاجرم
اکثر صلحا. واغلب حکما صمت وسکوتی ترجیح. وضروری اولمین موضعده

قرب وزلفی در

قصر زبان . وطی لسان ایتمکی تصحیح ایدیلر . وبعض بلغا دیمشکه جمال
المرء فی طی لسانه . لا فی طیلسانه . فقیر بونی نظم ایتمشدم

جمال المرء لا فی الطیلسان ۞ ولکن ذاک فی طی اللسان

جناب حضرت رسالتپناهی صلی الله علیه وسلم . واصحاب
کرام رضی الله تعالی عنهم . وعلمای عظامدن رحمهم الله مدح
سکوت . وذم کثرت کلامده . احادیث وآثار . وحکایات واخبار
بیحد وبیشماردر . وبو جملهدن من صمت نجا . الصمت حکمة
وقلیل فاعله . من توکل لی بما بین لحییه ورجلیه . اتوکل له بالجنة لحیی
چکه دیدکلری استخواندر . یعنی بر کمسنه دهان وفرجین حفظ ایلسه
بن اکا جنته ضمان اولورین . للمنشی رحمه الله

هر که حفظ ایتدی فم وفرجنی فی کل زمان ۞
انبیا فخری اکا جنت ایچون اولدی ضمان ۞

وذخی بیوررمشلردر . من سره ان یسلم فلیلزم الصمت . بیت

کر دیلرسک که اوله سین سالم ۞ ایکی عالمده صمته اول لازم

وذخی اول حضرتدن صلی الله علیه وسلم مروی درکه بیوررمشلر . اذا
اصبح ابن آدم اصبحت الاعضاء کلها تستکف اللسان ای تقول
اتق الله فینا فانک اذا استقمت استقمنا وان اعوججت اعوججنا

قطعه للمؤلفه رحمه الله هر صباح اعضای آدم دیر لسانه کای لسان
ساکت اول کم تن سلامت بولمز اولمزسک مستقیم .

کجروز

کجروز بر جمله کجرو اولورسک سن بوکون ۞
مستقیموز جمله هر کز سن اولورسک مستقیم ۞

ابن مسعود رضی الله عنه صفا اوستنه چیقوب دیرایدیکه یا لسان قل
خیرا تغنم او انصت تسلم من قبل ان تندم . ترجمه للمؤلفه رحمه الله

ای جرم لسان خیردی کم غانم اولورسین ۞
یا باری سکوت ایله که تا سالم اولورسین ۞
کر ساکت ویا ناطق خیر اولمیه سین سن ۞
تعیین بلورین کم صوک اوجی نادم اولورسین ۞

وحضرت عیسیدن صلوات الله علی رسولنا وعلیه مروی درکه
اصحابی دیدیلرکه بزی بر عمله دلالت ایله که جنته کیرمکه سبب اوله . بیوردی
که اصلا نطق ایلمک . دیدیلرکه بوکا قادر دکلوز . بیوردیکه پس خیردن غیری
نطق ایلمک . وحضرت سلیمان علیه صلوات الله الرحمن بیوردیکه اگر
کلام سیم خام اولسه سکوت زر خالصدر ۞

سوزک در اولسه دخی وار سکوت قیل که سکوت ۞
نه دردر ایکی کوزم لعل در ویا یاقوت ۞

اگر سؤال اولنورسه سکوتک بو قدر فضیلتنه موجب نهدر . جواب
ویروزکه کلامده آفات . ومهالک ومخافات . واردرکه ذکر وتعداد
ایلسک کرک . واول آفاتک اکثری نفس اماره یه مشتها ومطلوب
اولور . وتسویل شیطانله قلبه لذیذ وخوب کلور . وتحریک جرم لسانه

تعب ومشقت یوقدر. واول آفاته نفس وشیطاندن دواعی وبواعث
چوقدر. وانلرک مضراتندن چوق کمسنه غافل وسوء عاقبتنه جاهل در.
پس سخن بحر مواج کبی خوضی موجب ندامت. وسکوت کنار ساحل
کبی مقر امن وموطن سلامت در. بالکه سکوت سبب فراغ خاطر وفکر
وموجب عبادت وذکر. ومورث رزانت ووقار. ودافع تذلل و
احتقاردر. روایت اولنور که داود علیه السلام تعلیم ملک علامله
جبه وجوشن صنعنه اشتغال ایدرکن لقمن حکیم حاضر اولدی. خاطرینه
کلدی که بو نه نسنه در دیو سؤال ایله. بینه رزانتنه ووقاریله عاقل
اولوب سکوت ایلدی. چون تمام اولنجق داود ایتدی جنکده
حفظ نفس ایچون نه خوب نسنه در. پس حضرت لقمن الصمت من الحکم بیوردی

نظم	العلم زین والسکوت سلامة	واذا نطقت فلا تکن مکثارا
	ما ان ندمت علی سکوتی مرة	ولقد ندمت علی الکلام مرارا

وارباب سلوک مدار وصولی بش نسنه ده حصر ایدوب بو بیت مشهوری
جمع ایلدیلر. بیت: جوع وصمت وسهر وعزلت وذکر بدوام
ناتمامان جهانرا بکند کار تمام. امام غزالی ایدر
صمت امر لازم ایدوکنه دلیل بودر که کلام درت قسم در. مضر محض و
نافع محض. ضرر ونفعی مشتمل. ونفع وضرردن خالی اولان. مضر
محضک تکلمی جائز دکلدر. بلاشبهه ضرر ونفعی مشتمل اولنک دخی
کذلک. زیرا ضرری نفعنه دکمز. والعیاذ زیاده. ایکیسندن خالی اولن

اولن دخی نامجوزدر. زیرا که عبث محض وتضییع زمان ووقت که موجب
خسران ومقت در. همان ربع واحدک نطقی مناسب اولمش. واول بر
قسمده دخی آفات خفیه اولمق دقایق ریا وتصنع وغیبت وتزکیه
نفس کبی محتملدر. پس ظاهر اولدی که جناب رسالت پناهک صلی الله
علیه وسلم من صمت نجا بیوردوغی عین صواب. وفصل الخطاب
وجوامع الکلم دندر. که اوتیت جوامع الکلم مقتضاسنجه مخصوص جناب
رسالت مآبدر علیه الصلوة والسلام. پس آفات کلامی تعداد
وهر برینک اسباب وعلامات وعلاجاتنی ایراد. وحضرت امامه
اقتدا ایدوب اولا خفیفلرندن ابتدا. بعده غلیظ واغلظ اولنلریله
تکمیل وتتمیم. وطریقه حسن تعلیمی که اسهلدن اخذ وابتدا. واصعبله
ختم وانتها در رعایت ایدوب خفایای خلایای آفات کلامی افهام وتعلیم ایدرم

ابتدای تقسیم

معلوم اولسون که آفات کلام حضرت امام تنبیه واعلام بیوردوغی اوزره
یکرمی آفت در. **اولکی آفت مالایعنی در** یعنی دین ودنیاده
نفعی ظاهر وفایده سی مرجو اولمین کلامی سویلمک در. اکرچه کذب وغیبت و
فحش حرام در. انلردن اجتناب واجب در. اما مالایعنی فی الجمله مرخص ومباح دخی
اولورسه طالب فضیلت وکمال اولنلره ترکی مناسب در. زیرا تضییع زماندر
وتضییع زمان موجب خسراندر. اکر او زمانده جلال وعظمت حقده تفکر اولنسه
احتمال ایدی نفحات مواهب حقدن اول عطیه لر اولیدی که حسابه کلمیدی

بااکه زبانک فرسوده اولمزدی وکاتب اعمالک رنج بیهوده چکمزدی
ودفتر اعمالک عبثله مختبط اولمزدی یا اول کلامک ذکر وتسبیح و
حمد اولیدی مثوبات جلیله حاصل اولیدی محتمل ایدی پس بونک کبی فوایدی
انک کبی زوایده تبدیل ایتمک عاقله لایق میدر حدیث شریفده وارد
اولمشدر که من حسن اسلام المرء ترک مالا یعنیه وبوندن دخی شدید
وعید وارد اولمشدر روایت اولنور که انصاردن برجوان احدده
غزاسنده شهید اولدی که شدت جوعدن ایچون سینه سینه سنک بغلمشدی
والده سی یوزندن غبارنی سلوب هنیئا لک الجنه دیو چکدی حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وسلم بیوردیلرکه نه دن بیلدک شاید که مالایعنی سویلردی
یا مهم ومحتاج اولمدوغی نسنه منع ایلردی اوله امام غزالی ایدرکه
مالایعنی نک حدی اولدرکه بر سوزکه سویلمدوکک تقدیرجه متضرر وآثم حالا
ومآلا اولمیه سین مثلا بر طایفه ایله تحدث ایدرکن ایلدوکک سفرلری
وکوردوکک جبال وانهار واجتماع ایتدوکک شبان ومشایخ وانلردن
مشاهده ایتدوکک احوالی حکایت ایله سین پس بوکلماتدن سکوت ایلسک
دینی ودنیوی ضرر مترتب اولمزدی هرچند دقت ایلسک مبالغه ذن
وبعض کسنه لری ذم وغیبتدن وکندوکه مشاهده اقالیم ولقای مشایخدن
حاصل اولن عجب وتزکیه نفسدن احتراس واحتراز ایلسک تضییع زمان وزبانی
ذکر وتسبیحه اجرا ایتمدوکک خسران وکلمبدر وجمله مالایعنی بلکه حرام اولن
مقوله دن سؤال ایدر همنشینکدن که بوکون قنده ایدک وقندن کلورسن که تضییع

تضییع وقت اولدوغندن غیری صاحبکه زحمت ویرورسین زیرا آشنا ایدیرین
کلکه ذکر ایتمکه حیا ایده اکر حقیقتی دیرسه کندو متألم اولور کذب ایدرسه آثم
اولور سکوت ایدرسه جواب ویرمدی دیو سن مخصوص اولورسین یاخود
بلمدوکی نسنه صوره سین شاید که نفسی بلمزین دیمکدن محجوب جواب غیر صواب
ویره یاخود عبادتندن سؤال ایله سین بوکون صایم می سین دیه سین
نعم دیرسه شاید عجب وریایه مبتلا اوله اقل حالی کون عبادتی
سر درجه سندن که عبادت جهردن یتمش درجه زیاده در تنزل ایلیه بو جمله
آفاته سن سبب اولدک اکر فضول کلام ومالایعنی حدیثی ترک ایده ایدوک
بوآفاتدن صاحبک ومخافاتدن سن سالم اولیدک اکر یرینه ذکر وتسبیح ایده
نتیجه ثوابلر بولیدک پس علاجی بودرکه ملاحظه ایده که موت وفنا درمیانده
وانفاس رأس مال انسان زمان عمر سبق ایدوب اوکدل الحق میدان
وبو رأس ماله تحصیل سعادت ممکن ایکن تضییع ایتمک عظیم خسراندر نظم

الیس من الخسران ان لیالیا	تمر بلا نفع وتحسب من عمری

بو علم جهتندن علاجدر عمل جهتندن عزلت نوع بشردن یاد ناهیه وضع حجر
بالزوم سکوت ایتمکله عظیم همت واقدام که لسان سکوته معتاد اولوب
اختلاط دخی ایدرسه ملکه اولمغله سکوته مالک اوله لکن اختلاط ایدوب حفظ لسان ایتمک غایت دشواردر

ایکنجی آفت فضول کلامدر

یعنی مهم اولن موضعده قدر حاجتدن زیاده ایتمک یا برکره سویلدکدن صکره
بینه اعاده قیلمق یا اختصار ممکن ایکن اطناب وتطویل واجمالله مرام حاصل اولورکن

ایدوک

بسط وتفصیل ایتمک کبی بو دخی مالایعنی یه قریب بلکه اندن قسمدر . بعض صحابه دن
مرویدر که بکا بعض کمسنه تکلم ایدر بکا اکا جواب ویرمک آب باردن مشتهی
کلورز اما ایتمزین فضول کلام اولمقدن خوف ایدرین دیرایدی . بو آفتک دخی علاجی آفت
اولی کبیدر . **اوجنجی آفت خوض باطلدر** یعنی باطل نسنه لره
شروع ایلمک اخبار عشق حرام . واحادیث خمریه وفسق واثام . وذکر
تنعمات وترفهات ملوک ظلمه وجبابره . ونوادر ولطایف فحشیه ایتمک کبی
بو آفت اولکی لردن افحشدر . زیرا انلر ترکی اولی بو حرامدر . حدیث
شریفده وارد اولمشدر . اکثر الناس خطایا یوم القیمة اکثرهم خوضا فی
الباطل . یعنی قیامت کوننده خطیه لری وکناهلری چوق اولن دنیاده
خوض باطلی چوق ایدنلردر . وقرآن عظیمده . وکنا نخوض مع الخائضین بونک
علاجی ملاحظه ایتمکدر . بر فعل که ترکی اولی وافضل . وتضییع عمر اولدوغندن
غیری تحصیل وبال وخطیه ایتمکدر . **دردنجی آفت مراو جدالدر**
شریعتده منهی وحکمتده مذموم در . حدیث شریفده وارددر . من ترک
المراء وهو محق بنی له بیت فی وسط الجنة . ومن ترک المراء وهو مبطل
بنی له بیت فی ربض الجنة . یعنی جدال وخصومتی حق الندده ایکن ترک ایلینه
جنتک وسطنده منزل ویلور . حق الندده دکل ایکن ترک ایلینه کنار جنتنده
منزل ویلور . مراو جدال غیرک کلامنه دخل واعتراض . واویله دکلدر دیو ردّ
وانتقاض ایتمکه دیرلر . وانک موجبی اکثریا ترفع وتکبر . واظهار فضل ایتمکله
آخره تحقیر ایتمکدر . پس لایق اولدر که بر کمسنه بر کلام سویلسه حق ایسه قبول وتصد

یق اولنه . باطل ایسه امور دنیویه دن ایسه سکوت قلنه . امور دینیه دن
ایسه رفق ونصیحت طریقی اوزره اعلام اولنه جدال ونزاع طریقنه اقدام اولنمیه
بعض علما دیرایدی برکمسنه بر مجلسده خطا سویلسه یا لفظ جهتندن یا معنی
جهتندن اول مجلسده انی تخطیه . وموضع خطاسین بیان وصوابه ارشاد ایلمه
زیرا سندن بی منت تعلم ایدر . سکا عدو اولور . وچون بو آفتک
سببی تکبر وترفعدر . پس انلرک علاجی سبقت ایلدی بوکا دخی علاجدر .
وذکر ایتدوکمز فواید ومضارّی دخی ملاحظه نافعدر .

بشنجی آفت خصومتدر

مراو جدالدن اشددر . زیرا مراو جدال محضا مجلسده برکسنه نک کلامنی ردّ
وسوزینه مناقشه در . قدیمدن خصومت باقی ودایم مخالفت وشقاق یوقدر
اما خصومتده قدیمدن مخالفت ومنازعت . مستمر اولور شقاق وعداوت
کرک . مثلا اصحاب سنی . واحزاب رافضی اره سنده اولن کبی . امور دنیویه ده
خصومتلری ونزاعلری اولوب . انکچون کلامنی ومقاله سنی تزییف
ایلمکدر . وبو خصومت اول وقت حرام اولور که کندو طرف باطلده اولدوغن
بلور اوله . یا حق کیمکدر بلمز اوله . دعواره وکیل اولمق عادت ایدن کمسنه لر
کبی که بلمدین دخی وکیل اوله . حق الندده اولن کمسنه دخی ادب ووقار ایله
مقصودین تقریر ایدوب . قدر حاجتدن زیاده کلام فضول وایذای خصم و
شتم وانتقاض ایتمز ایسه خصومت مرخص ومجوز اولور . بعض کمسنه محضا
غلبه واذلال خصم ایچون خصومت ایلر . حتی خصومتی تمام داول نسنه کندویه

واصل اولدقدن صکره قبول ایتمیوب آخره ایثار واعطا . بلکه بیانه رمی و
القا ایدر . ومقصودم اکا غلبه در یوخسه مال دکلدر دیر . وبو خلق خبیث
وفعل باطلدر . وبو مقوله خصومته مباشرت ایدن احمق وجاهلدر . موجب
ترفع وتکبر وشنعت وتجبردر . وخصومت دنیاده موجب تشویش خاطر و
تفرقهٔ حال وآخرتده مؤدی عذاب نکالدر . وترکی ایسه حضور وسعادت
وسلامتدر .

التنجی آفت تصنع کلامدر یعنی کلامده .

اصطلاحات وعبارات . واساجیع واستعارات کتورمکه حریص ومشعوف
اولمقدر . وبو حال دخی طلاب فضیلت . وکاسب مثوبت اولنلره جایز دکلدر
زیرا تضییع اوقات اولدوغندن غیری شرعا مذموم . عقلا ممنوعدر .
حدیث شریفده وارد اولمشدر . انا واتقیاء امتی برآء عن التکلف .
ودخی بیورمشلردر . ان ابغضکم الی وابعدکم منی الثرثارون المتفیهقون
المتشدقون . ثرثار کثیر الکلام اولان کمسنه در . باطل وعبث نسنه لرده
متفیهق کلامنی چوق وبلند وطمطراق ایله سویلیندر . متشدق فصاحت
اوزره سویلمک ایچون شدقنی یعنی طرف دهانني اکوب اظهار فصاحتده
تکلف ایدن کمسنه در . پس بو حدیثدن مفهوم اولدی که بویله ایدن کمسنه لر
حضرت رسالت پناه قتنده صلی الله علیه وسلم مبغوض ومردود . وانلرک
مجلس سعادت دستگاهندن مبعد ومطرود ایمش . دعاده سجع تکلف
ایتمک دخی مکروه اولدوغی بوکا مؤیددر . بر کمسنه سجع ایله تکلف ایدوب دعا
ایدرکن ائمه دن بریني استماع ایدیجک ایندی نیلرسین ربکه فصاحتمي عرض

ایتمرسن . اما بی تکلف عفوا وصفوا سجع واقع اولسه لا بأس در نته کم
بعض ادعیهٔ مأثوره ده وارد اولمشدر . اللهم اعوذ بک من علم لا ینفع . وقلب
لا یخشع . ودعا لا یسمع . ونفس لا تقنع . وبطن لا یشبع . ودخی علما وخطبا
اوایل کتب وخطبه لرنده ایراد ایتدکلری کلمات فصیحهٔ مسجعه . ومواعظ
وآداب بلیغهٔ مصنعه . بو قسم ممنوع . وکلام متکلف مصنوعدن دکلدر زیرا
انلردن غرض قلوبی ترقیق . وقبول جانبنه تحریک . وتشویقدر . زیرا رقت
ولطافت لفظ قبول نصیحت . وتأثیر وعظ ایتمکده محکم مؤثردر . وقلبی
افعال قبیحه دن قبض . واعمال حسنه جانبنه بسط ویرمکده غایت
مفیددر . آیات قرآنی وتنزیل سبحانی ده . رعایت فصاحت
لفظ . وبراعت ترکیب . وتشابه اواخر واوایل . وتناسب مقاطع و
فواصل اولندوغنک جمله حکم باهره . وفواید عزیزه سندن بری بودر
اما ممنوع ومذموم اولان محاورات ومخاطباتنده . که قضای حاجات
وتحصیل مرادات ایچون سویلنور . واکا عوام کلام روزمره دیرلر . انده
استعمال فصاحت وتکلف اساجیع . وایراد اصطلاحات وعبارات
وتکثیر تشبیهات واستعارات ایتمکدر . زیرا تکلف بی فایده وتصنع باردر
باعث اظهار فضل وتمیز وریا ورعونتدر . ومخاطبه اکثریا کسر نفس وتألم ایجاب
ایدر . وبو فعلک صاحبی بارد وثقیل عد اولنور . واکثریا ارباب مضاحک و
مساخر بو مقوله کمسنه لره تقلید ومحاکات ایدوب اضحاک ناس ایدرلر .
وبالجمله فایده سی یوق ومضرتی چوقدر . اول سببدن عقلا قبیح وشرعا منهی

نهی صریحدر **یدنجی آفت فحش وسب وشتم وقذف ایتمکدر** واکا بذاءة

لسان دیرلر بو مقوله فحش وسب وشتم کذب ایله حرام وموجب جرم واثام
ایدوکی ظاهردر اما کذب دکلسه دخی فحش وسب وشتم برسر حال عقلا اندا مذموم
وشرعا حرام وصاحبی ملوم در وبونک سببی خبث طبیعت ودنائت و
خباثت جبلت در وحدیث شریفده وارد اولمشدر که ایاکم والفحش
فان الله تعالی لایحب الفحش ودخی بیورمشلردر که لیس المؤمن بالطعان و
اللعان ولا بالفاحش والبذی روایت اولنورکم یهوددن بر طایفه
لعنهم الله حضرت رسالت دستکاهی یه صلی الله تعالی علیه وسلم کلوب
السلام علیک دیرکبی اولوب السام علیک دیدیلر سام لغتده موت
معناسینه در حضرت علیکم دیو جواب ویردی عایشه رضی الله تعالی عنها
صبر ایده میوب انلره سب ایدیجک حضرت منع ایدوب یا عایشه علیک
بالرفق بیوردیلر عایشه ایدی یا رسول الله دیدکلرینی استماع بیورمدکزمی
بیوردیلر بلی اشتدم ولکن علیکم دیدکمله رد ایلدم ان الله رفیق یحب
الرفق فی الامر کله مومن عاقل ومرد حکیم حسن خلق وتهذیب لسان و
اجتناب فحش وهذیان واکتساب آداب واخلاق حسان ایتمک استرسه
اکا بو حدیث کافی ووافی در ابراهیم بن مغیره دن مروی درکه
یحشر الفاحش المتفحش یوم القیمة فی صورة کلب وبو اثر محتاج بیان و مطلب
نظر دکلدر زیرا آدمی سیرته خلق خبیث وسیرت مذمومه اوزرینه اولورسه
فردای قیامت بر حیوان شکلنده بعث اولورکه اول صفت انده غالبدر

غالبدر چونکه فاحش متفحش دنیاده کلب عقور کبی هر کسنه یه صیاح ویره
ایدوب واستین ودامانه یپشوب اذا وتحقیر ایدر پس اکر کلب صورتنده
محشور اولورسه بعید دکلدر واحنف بن قیس دن مرویدر
که ادوء الداء اللسان البذی والخلق الدنی امام غزالی ایدر که
فحشک حدی وحقیقتی اولدر که امور قبیحه الفاظ صریحه ایله ذکر ایلیه مثلا
جماع واعضاسنی الفاظ صریحه والقاب قبیحه ایله که اهل فساد ارasında
معروف واهل صلاح اندن اجتناب ایله موصوفدر ذکر ایلیوب کنایت
وستر ایله سویلمیه وکذلک بتول وتغیط دخی لفظ صریحی ایله ذکر اولنمق
فحش در وقرآن عظیمده جماعدن مس ودخول وصحبتله تعبیر بیورلدوغی
بو ادب رعایتی ایچوندر وبو مقوله الفاظ والقاب اکثریا فحش وشتم صددنده
ذکر اولنور وبعضی بعضندن متفاوتدر اوایلی مکروه اواخری حرام
ومحظوردر ونسا وحرم دخی مجالسده اسملری ذکر اولنمیوب کنایت و
رمز ایله اکلمق کرک وفحشک سببی یا ایذای غیردر یا اختلاط اناس وفساق سببی
ایله لسانی فحشه معتاد اولمقدر علاجی قبحنی تفکردر واحادیث وآثاره تفکر ایتمکدر

سکزنجی آفت لعن انسان یا حیوان یا جماددر

ولعن رحمت حقدن دور اولسون دیمکدر نهی لعن حقنده احادیث چوقدر
المؤمن لیس بلعان کبی وبعض روایاتده کلمشدر که مومنک لعنی قتلنه مساویدر
ومذمت لعن مرور ایتمشدر امام غزالی ایدر لعن اوج مرتبه در اولکی مرتبه
اولدر که لفظ اعم ایله اوله لعنة الله علی الکافرین دیمک کبی ایکنجی مرتبه اولدر که

لفظ اخص ایله اوله • لعنة الله علی الیهود • و علی الروافض دیمک کبی • و انجق مرتبه
اولدرکه لفظ معین ایله اوله • لعنة الله علی ابی جهل • لعنة الله علی یزید دیمک
کبی • اوتکی واکنجی مرتبه جایزدر • لکن فرق مسلمین دن اهل بدعت حقنده
خطر واردر • دقت نظر کرک • زیرا بعض فرق غلاة دن اولمغله لعنه استحقاقلرنده
شبهه واردر • پس عوام اندن منع اولنمق کرک • اوچنجی مرتبه اکر شرعنده
کفرله ختم اولدوغی ثابت ایسه فرعون و بولهب و ابوجهل کبی لعن جایزدر •
والّا اکر احیادن ایسه یهودی معین کبی جایز دکلدر • زیرا کفرله ختم اولدوغی معلوم
دکلدر • امواتدن ایسه ایتمامک اولیدر • شاید ایمانله ختم اولمش اوله • خصوصا که
کافره لعنت ایتمکده ثواب یوقدر • اقل مایکون عبث قسمندن اولور • حتی برکمسنه
ابلیسه دخی لعنت ایتمسه ترک واجب ایتمش اولمز • پس لعنت بدلی تسبیح و تهلیل
ایلسه ثوابلر بولور • یزیده لعنت ایتمکدخی بویله در • زیرا یزید قتل حسین و اهل بیته
رضی الله تعالی عنهم امرو رضا ویردوکی مقرر دکلدر • ایتدیسه شاید که توبه ایتمش
اوله • عم نبی حمزه رضی الله عنه قتل ایدن وحشی ایمانه کلدی • و ثابت اولدی قبول
اولندی • لعنت ایتمکده ضرر یوق ایتمکده خطر وار • پس ترکی افضلدر انک
بدلی تسبیحه مشغول اولمق اکملدر • بو کلام امام غزالیدر • بغدادده مرحوم
مدرس نظامیه و مفتی شافعیه ایکن استفتا اولنوب ویردکلری جواب فتوی و
کتاب احیاده ذکر ایتدکلری بودر • امام اول فتوایه ائمه شافعیه دن شرکاء
امام غزالیدن اولان امام الکیا الهراسی جواب یازوب جواز لعنه فتوی ویرمشدر
و متأخریندن چوق کمسنه لر جمله دن نحریر محقق سعد تفتازانی یزیدک کفر و ضلالی

ضلالی متواتردر دیو لعنده شبهه ایتمشلردر • اهل بیت نبی اساری کبی بحجاب
کتوردکلری • و دندان مبارک حسین رضی الله عنه قضیب ایله ضرب ایتدوکی
حتی صحابه دن حاضر اولن بی اختیار دیدیکه قضیبکی اول دندانی صدف
آسمان شرف دهان فخر کاینات تقبیل و تلثیم ایتدوکی کورمشدر • و انکی غنچه
آل عبا حسن و حسینه ریحانتای من الدنیا بیوردوغی ایشتدیلمشدر • و بونک
امثالی روایات که متضمن تحقیر اهل بیتدر • حال انکه تشریفلری چون • یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا • نازل اولمشدر • اکرچه
هربری آحاد دن ایسه مجموعی متواتردر • و اهل بیتی قتل و تحقیر • و خصوصا
ریحانه باغ ابی القاسم محمدی صلی الله علیه وسلم • بو وجهله اذلال قیلمق و
کل خوشبوی آل مصطفی یی • سموم کربلای کرب و بلاده خاکه پایمال ایتمک •
مجرد کبیره مرتبه سنده قلمز • بلکه تعظیم جناب حضرت نبوت مآبه منافی •
اولدوغیچون کفر مرتبه سنه واصل اولمشدر •

نظم

جز بچشم و چهره مسپر خاک آن ره کان همه •
نرکس چشم و کل رخساره آل مصطفاست •
سنکها در سینه کوپان جا مهادر نیل عرق •
میرود نالان فرات آری ازین غم در عزاست •

بیت

خاک بغداد بخون شهدا میکرید •
ورنه این شط روان چیست که در بغداد است •

نظم

لما اضحک الله ثغر الزمان بضحکت	وآل احمد مظلومون قد قهروا

بعض فاضلدن بو مسئله سؤال اولنمش دیمشلر که کتب فتاوی‌ده مذکوردر.
برکمسنه‌یه حضرت رسول صلی الله تعالی علیه وسلم قبانچی سوردی دیسه‌لر
اول بن سومزین دیسه کافر اولور. ظاهر اول حضرتک حسین حضرتنه محبتی ایله
قبانچه محبتنک مناسبتی یوغیدی. پس حسینه بویله اهانت واذلال ایدن
اول حضرته اذا ایتمش اولور. مشهوردر که زمان قتل حسین واهل بیتده

جنیلر بو بیتی انشاد ایدیلر **نظم** | اترجو امة قتلت حسینا
شفاعة جده یوم الحساب | وهذا فی المثال لکن برحی
علی العصیان وجدان الثواب | بعض شعرای اهل بیتک بو معنیده

قصیده بدیعه‌سی واردر برایکی بیت تحریر اولندی. **نظم**

مدارس آیات خلت من تلاوة | ومنزل وحی مقفر العرصات
لآل رسول الله بالخیف من منی | وبالبیت والتعریف والجمرات
دیار علی والحسین وجعفر | وحمزة والسجاد ذی الثفنات
منازل جبریل الامین یحلها | من الله بالتسلیم والزکوات

لکن فقیر ایدرین جواز لعنت دیرلرسه. فی الجمله جوازه طریق واردر. اما اولی
وافضل ترکیدر. زیرا لعن یزید واجب ومندوب دکلدر. بلکه احتمال عدم جواز (مطلب در ترک لعنت یزید)
وار. پس لسانی لعنه معتاد ایتمیوب. روافضه تشبه ایتمکدن نفسکی ابعاد ایتمک
اعلی واکمل. وطالب سعادت اولنه اولی وافضل در. و دخی معلوم اولسون
که برکمسنه‌یه بددعا ایتمک دخی عقلا مذموم وشرعا منهی در. اول کمسنه ظالم ایسه دخی
بددعا ایتمامک کرک. زیرا بددعا ایتمکله مظلوم دخی اکا ظلم ایتمش اولور یا برا

برابر اولور. آخرتده ثوابی قلمز. یا بو ارتوق ایدر. اول بونک ثوابین المق
لازم اولور. بو معنی حدیث شریفده وارد اولمشدر. وحضرت عائشه
رضی الله عنها ظالمه بددعادن منع بیورمشلردر. اگر برکمسنه ظالمدن
انتقام المق استرسه قول وفعلله هرگز تعرض ایتمیوب حاکم برحق وقهار
مطلقه حواله ایتسون. وبرمقدارجه صبر ایلسون کورسون. **بیت**

تو بد کننده خود را بروزگار سپار
که روزگار ترا چاکریست کینه گذار

بعض اکابر دیمشلردر. مظلومک دعاسی اکثریا تاخیر اولنور. وحدیث قدسیده
دخی بیورر که وعزتی وجلالی لانصرنک ولو بعد حین. حکمتی اولدر که
طبع بشری مظلوم اولنجق غالبا اضطراب ایدوب. فعلله اقل قولله اراده
انتقام ایدر. عجزین فهم ایتدکدنصکره جناب حقه حواله ایدر. حواله‌ده تاخیر
ایتمکین اجابتده تاخیر واقع اولور. اگر اول امردن قطعا ارادت انتقام
جانبنه حرکت واهتمام اولمیوب جناب حقه حواله وتسلیم تام اولیدی
اجابت فی الحال حاصل ومراد مظلوم بلا تاخیر حاصل اولیدی.

طقوزنجی آفت غنا ایتمک وشعر سویلمک در

سماع اصطلاحده صوت طیبی اگر آدمیدن اگر غیریدن ایشدوب
تلذذ ایتمکه دیرلر. **وجد** سماعدن حاصل اولان حرکاته دیرلر. اگر ناموزون ایسه
اضطراب دیرلر. اگر موزون ایسه عربیده تصفیق ورقص فارسیده
دست افشان وپای کوب دیرلر. **نظم** | جامی اکتسب دوستان در رقص عشقند وسماع

رغم زاهد را تو هم دستی بزن پایی بکوب • شعر خود مشهوردر

که بر کلامدر که عن قصد موزون قیلنمشدر • وزن بر حالدر که طبع سلیم آنی ناموزون
اولندن فرق ایلر • اما سماعک حل و حرمتنده امت محمد اختلاف ایتمشلردر •
ائمۀ اربعه دن حرمت و کراهتی منقولدر • اما مطلقا صوت طیب استماعی
و تلذذی حرام دکلدر اجماعا • مثلا حسن صوت ایله قرآن عظیم تلاوت اولنسه لحن و
فساد اولمسه مباح بلکه مندوب و مستحسندر • حدیث شریفده لیس منا من
لم یتغن بالقرآن • و دخی بیورلمشدر • ما اذن الله لشیء کاذنه لمن یتغنی بالقرآن
اما غنای مشهور که نغمات و ترنمات ایله اشعار اوقومقدر • ائمۀ حنفیه نک جوابلری
بو وجهله در که اگر دفع وحشت ایچون تنها کندو به اسماع و غنا ایدرسه بعض
مشایخ قتنده جایز • و بعض نها د اصحابدن واقعدر • اما غیریلره لهو و
لذت ویرمک ایچون یا اخذ مال ایچون تغنی ایلسه حرامدر • بو اکثر فقها کلامیدر
و کافۀ متصوفه جمله امام غزالی غنا و سماع جایزدر • اوتار و مزامیر اولمیحق
یعنی سازلر که تار و نای قسمندن اوله • اول مجوز دکلدر • امام غزالی
ایدر بیش نسنه عارض اولیجق سماع صوت طیب حرام اولور • اولکی عارض
صاحب صوت اجنبیه خاتون اولوب استماع صوتنده احتمال فتنه اوله •
غلام صاحب جمال دخی بو حکمده در • زیرا اسماع صوتک صاحبنه تحریک
شهوتنده عظیم تأثیری واردر خصوصا که صوت طیب نغمات موزونه
مقارن اوله • **قطعه** • آواز خوش از کام و دهان لب شیرین
گر نغمه کند ور نکند دل بفریبد • ور پرده عشاق و صفاهان و عراق است

از حنجرۀ مطرب مکروه نزیبد • ایکنجی عارض اولدر که آلت فسق و

لهو شعاری اوله اوتار و مزامیر گبی ایله اولمزسه مباحدر دف گبی اگر جلاجلی دخی
اولورسه • فقیر ایدر بو امر مذهبیدر • مشایخ حنفیه دف بی جلاجلدن غیری
نسنه مباح طوتمزلر • اوچونجی عارض صوتده اشعار فحش و هجو مؤمن اوله •
یا معنی خاتون اجنبیه یا غلام تصریح اولنمش اوله • دردنجی عارض اولدر که
مستمع شهوت هوا غالب و مقتضیات شبابت و سوسه طالب اوله •
گرکسه شخص معین محبتنه گرفتار اولسون گرکسه اولمسون • زیرا بو مرتبه ده اولان
قلبه سماع صوت و ترانه • و وصف حسن و جمال • و خد و خال • و فراق و وصال
بر هر حال شعلۀ شهوتنی اشتعال • و هوا و هوس کامنی تحریک ایدوب
صاحب صوت دخی فتنه یه باعث و معصیتنه شریک اولور • بعض علما دیمشلردر
که الغنا رقیة الزنا • بشنجی عارض اولدر که مستمع عوامدن اولوب حب الهی
ایله قلبی منور اولمامش اوله • اگرچه سماعدن بونک گبی کمسنه تحریک شهوت
و اثارۀ فتنه ایتمیوب • لذت مباحه دن دخی اولورسه • اما ادمان و کثرتی تضییع
اوقات • و تعطیل مهمانه مؤدی اولمغله ممنوع اولوب صاحبی سفیه و مردود
الشهاده اولور • صغیره مداومتله کبیره اولدیغی گبی مباح دخی مداومتله
صغیره اولور • نته کم ترویح قلب و تشحیذ فکر ایچون لعب شطرنج مباحدر •
اما ادمان اولنسه اباحتی زایل • و حرمته راجع و آیل اولور • پس بونک حالی
خال صاحب جمال گبیدر که بر دانه اولمغله مزید حسن اولوب افزون اولورسه اما
کثرتدن اولقدر اولسه که اکثر جوانبی چهره و اطراف رخساری طوتسه جمالی

منقص وسیاه رویلکه مودتی اولور

نظم

خیال خاص باشد خال روی شاهد معنی
چو خال اندک فتد بر رخ دهد حسن فراوانش
وگر گیرد ز بسیاری همه رخسار شاهد را
میان ساده رخساران سیه رویی رسد زانش

امام غزالی ایدر اباحت سماعه دلیل عقلی بودر که سماع صوت طیب موزونی یا غیر موزونی که محرک قلب اوله استمکدر اما سماع صوت طیب حرام دکلدر زیرا حاسهٔ سمع مدرکاتندن تلذذ ایتمک حاسهٔ بصر مدرکاتندن تلذذ ایتمک کبیدر ازهار و اشجار و خضروات و انهار مشاهده سندن لذت حاصل اولمق کبی و حاسهٔ شم روایح طیبه ایله متلذذ و حاسهٔ لمس سطوح ناعمه دن متمتع اولمق کبیدر بلکه قوت عاقله معلومات نفیسه و معارف حقیقیه دن مبتهج و متلذذ اولمق کبیدر چونکه بونلر حرام دکلدر پس سماع صوت طیبدن استلذاذ دخی حرام دکلدر بلکه حق جل و علا قرآن عظیمده یزید فی الخلق ما یشاء بیوردوغی صوت طیبی مدح و ثنا و انسانه منت عد ایلدیکی حرام ایله منت ایتمز و اکا ثنا و مدحت اولمز و حضرت داود علیه السلام حسن صوتیله ممدوح انبیا اولمشدر و جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم ابی موسی اشعری یه حسن صوتی اولدیغیچون لقد اوتیت مزمارا من مزامیر آل داود دیو مدح بیوردیلر پس صوت مجرد طیب اولمغله استماعی حرام اولمز بو درجهٔ اولیدر درجهٔ ثانیه اولدر که حسن صوته وزن منضم اوله وزن حسندن زاید معنی در نجه

نجه صوت طیب واردر ناموزون و نیجه موزون طیب دکلدر صوت موزون اوچ قسمدر برنجیسی حنجرهٔ انساندن چیقاندر ایکنجیسی حنجرهٔ حیواناتدن چیقان بلبل و قمری کبی

نوای بلبل و قمری و نالهٔ عشاق
هزار زاهده ایتدردی خلوتینی خراب

اوچنجیسی جماداندن حاصل اولنلردر اوتار کبی چنک و عود و انک امثالی و مزامیر کبی نای و سرنا و انک امثالیدر چون قسم ثالث نص شارع ایله حرام و مباحدن مستثنیدر باقیلری اصل اباحتده باقیلردر درجهٔ ثالثه اولدر که وزن شعری منضم اوله بو دخی حرام دکلدر جناب رسالتپناهی صلی الله علیه و سلم موزون شعرلر استماع بیوردیلر و جایزه لرده عطا بیوردیلر نتهکم کعب بن زهیر رضی الله عنه م بانت سعاد فقلبی الیوم متبول قصیده سی ایله حضرتی مدح و مجلس شریفلرنده انشاد ایدوب

بیت

إنّ الرسول لسيفٌ يستضاء به — مهنّد من سيوف الهند مسلول

مبارک ارقه سندن برده لرینی چیقروب اکا عطا قیلدیلر اول برده معنویه ورثهٔ کعبدن یکرمی بیک اقچه یه اشتری ایدوب بعده خلفای عباسیه یه انتقال ایدوب شعار خلافت اولوب خلیفه دن خلیفه یه واصل اولور ایدی تا که سنه ست و خمسین و ستمائه ده لشکر هلاکو خلیفه یی قتل و بغدادی غارت ایتدکلرنده ناپدید اولدی و نابغهٔ جعدی جناب حضرتی صلی الله علیه و سلم بو قصیده ایله که مطلعی بودر

بیت

خلیلی غضا ساعة وتهجرا — ولوما على ما احدث الدهر او ذرا

مدح ایدوب حضرتنده انشا ایتدکده • لا یفضض الله فاک دیو دعا
بیوردیلر • راوی ایدر عمری یوز اللی یه قریب اولوب • سکک دندانلرندن
بو دعا برکاتی ایله بر دانه دوشمش بولنمدی • و بو بیتی انشا ایلدکده

بیت
بلغنا السماء مجدنا وجدودنا • وانا لنرجو فوق ذلک مظهرا

حضرت صلی الله علیه وسلم بیوردیلر که الی این یا ابا لیلی • نابغه دیدی
الی الجنة یا رسول الله حضرت بیوردیلر ان شاء الله یا ابا لیلی • و
حسان ایچون مسجد نبوی ده بر کرسی قومشلر ایدی که اکا چیقوب اول حضرتک
مدایح وکفاره اهاجی سویلردی • وانک حقنده روح القدس یؤیدک ما
نافحت عن الله ورسوله بیورمشلردر • وعامهٔ اصحاب وخلفای راشدین
خصوصا امیر المؤمنین • یعسوب الموحدین نظم اشعار ایتدکلری شیوع و
اشتهار طوتمشدر • صحابه دن لبید عامری که عربک مشهور شاعرلریدر بو بیتی
دیمشدر بیت
ذهب الذین یعاش فی اکنافهم • وبقیت فی خلف کجلد الاجرب
وحضرت عایشه رضی الله عنها بو بیتی انشاد ایدردی • ابی بکر حضرتنی وبلالی رضی الله عنهما مدینه
حما دوتردی • افاقت ایتدکده ابو بکر بو بیتی انشاد ایدردی که بیت
کل امرئ مصبح فی اهله • والموت ادنی من شراک نعله
حضرت بلال بو قطعه ایله رفع صوت ایدردی • و مکهٔ مشرفه یه اشتیاقین اظهار
قیلوردی قطعه
الا لیت شعری هل ابیتن لیلة • بواد وحولی اذخر وجلیل

جلیل • وهل اردن یوما میاه مجنة • وهل یبدون لی شامة وطفیل •
وبعض ادبا دیرلردی که الصحابه ینظمون وینثرون • ونعوذ بالله من قوم
لا یشعرون • اما جناب رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم شعردن معصوم
وشعر نه دکلو لطیف ورایق ایسه اول حضرته شایسته ولایق اولمیوب • وما ینبغی له
بیورلدی وعنک سببی اولدر کلدر که شعر حد نفسنده باطل • وکلام منظوم مطلقا
مذموم اوله • بلکه چون کفار نظم قرآن معجز بیانی کاهی سحر وکاهی شعر دیدیلر •
پس لازم اولمشدی • اول حضرتک صلی الله علیه وسلم سرای قلبنه در شعر بسته
وگلشن کمالاتی سبزهٔ پژمرده شعردن رسته اوله • که تهمت منکرین صحتی مشتمل
و بو احتمال غیر واقع وقوعی محتمل اولمیه • بعض فضلا دیمشلردر که بو فضیلت
شعرک دلیل باهر وحجت قاطعه سیدر که اعجازی اکا محتمل طوتهلر • والی معجزلک
احتماله مشتمل قیله‌لر

نظم
نزد اهل دل این سخن رد نیست • شعر در نفس خویشتن بد نیست
تن چو نالم ز نشتر ایشان کاست • ناله من ز حسرت نشتر کاست
درجه رابعه صوت طیب موزون

قلبده سکون ایدن محبت عالیه وسوای مکنونی تحریک ایتمه سی جهتندن
حل وحرمتی در • اولا معلوم اولسون نغمات موزونه • واصوات طیبه ایله
ارواح ونفوس ارا سنده مناسبت روحانیه وتسر کامن واردر • اول سببدندر
که نغمات موزونه قلوب وارواحه تأثیر عظیم وانفعال عجیب ویرور • بعض اصوات
فرح وسرور • بعضی حزن وبکا وبعضی ضحک وبعضی نوم گتورور • نته کیم حکما
اولنور که ابو نصر فارابی که حکیم کامل • ومعلم ثانی دیمکله معروفدر سیف الدوله

مجلسنه حاضر اولوب مغنی لر ساز و ترانه لر ایدوب • حکیم انلره التفات
ایمیوب سیف الدوله نک بو فنده دخی خبرک وارمیدر دیو جک
نعم دیوب • میاننده اولان همیاندن چوب پاره لر چیقروب تألیف و
ترکیب ایدوب • برساز قیلوب • نواخت ایلدی • حاضرون جمله صحک
ایلدیلر • اوتألیفی بوزوب • تألیف آخر ایدوب • ینه نواخت ایتدی •
جمله سی بکا ایلدیلر • اینه دخی بوزوب • تألیف آخر ایله نواخت ایدیجک •
جمله سی نایم اولدی • حکیم قایم اولوب • کندی جمالحنی بو حالده ترک ایدی •
طیب اصوات • و لذت نغمات • انسانه و کل حیوانه دخی تأثیر عظیم ایدر •
عرب حادی لری جماله حدا • و نغمات مناسبه ادا ایدیجک شتر کوشنی
صوت حدا ایله پر قیلوب • تعب و کلالی یاد ایتمیوب • و وهادۀ ملال
دیمیوب • و جوع و عطشنی فراموش ایدوب • او لقدر سیر صحاری • و
قطع براری • و تحمل احمال اثقال ایدر که انسز عشر عشیر یدن قاصر • وادی
صبر و تحمله قادر اوله مز • بعض علما **حکایت** ایدر که بادیه ده
بر شیخک منزلنه مهمان اولدم • کوشۀ جباده کوردم بر بنده سیاه مقید
و مغلول اوتورر • و اطراف جباده نیجه شتر کوه کوهان جیبانت بوکنی
ارقه لرندن صلمشلر • و سر منزل ایدوب و فاده قلمشلر • غلام مغلول
مهمان مقبوله تضرع ایدر که کرم ایله بنی سیدمدن تشفع ایت که انک قتنده
مهمان مقبول الکلام • و مقضی المرام در • اوله که شفاعتکز ایله اظهار
مکارم اخلاق ایدوب • بنی غل و اسردن اطلاق ایله • راوی ایدر چون

حکایهٔ غریبه

چون سیدینه تشفع ایتدم • و خلاص بندی سنی توقع ایلدم • سیدی ایدی
شفاعتکز قبول • و سیاه مجرمدن حل غلول ایلدم • ولکن معلومکز اولسون
بو عبد بنی ساحۀ غنادن اخراج • و بنی و عیالمی فقیر محتاج ایتمشدر • چون
سببدن سؤال ایلدم • بسط مقال و شرح حال ایلدی که بن بر کشی ایدم • که
وجه معاشم • و طریق تعاششم بو جماللک ظهورندن واصل • و نفقه بطون
اهل و عیالم انلرک منفعت ظهورندن حاصل اولوردی • بو سیاهک آواز
حداسی غریب • حسن نغمه و لطف اداسی خاطر فریب در • بر کون بو اجمال
حامل احمال ایکن رفع آواز و حدایه آغاز ایدوب • جمال انوک استماعی ایله مست و
حیران اولوب • اوج کوناک مسافه بر کونده سیران ایدوب • چون منزله
واصل اولوب • یوکلرین ارقه لرندن الدیلر • جمله سی کلال و تعبدن و زحمت
و نصبدن رحلت وجودلرینی • منزل عدمه صالدیلر • راوی مهمان ایدر
خواهان اولدم که حدای سیاهی کوش • و نغمۀ حداسندن خروش ایلیم •
سیدی فرمان ایدوب سیاه رفع صدا • و ابراز حدا ایدیجک بر صوت استماع
ایلدم که یقین اولدی که روحم لذت و حالندن تنمد و داع ایده • جمال سقا
که حاضر ایدی • حداسی کوش ایدیجک نایم و حیران • قطع عقال و حبال ایلیو

عزم صحرا و جبال طوتدی عرب	اشتر شعر عرب در حالت طرب
کر ذوق نیست ترا کژ طبع جانوری	بلکه دل آدمی نغمهٔ موزونله مأنوس

و صوت طیبک تأثیری آدمی و حیوانده محسوسدر • مرکیم که نغمۀ طیب
و آواز خوب انده تأثیر • و شوق کامن و عشق نهانی سین تحریک و تنشیر

ايلمنه دائره انسانيتدن بل حيوانيتدن الخى . وانسان كامل قتنده جماد مطلقدر
ننته كم ديمشلردر كه من لم يحركه الربيع وازهاره . والعود واوتاره . فهو فاسد
المزاج . ليس له من علاج . پس چون سماعك قلوبده تأثيرى كوناكون .
وخاصيتى اظهار مضمر واخراج مكنوندر . پس سماعك حالى على الاطلاق
معلوم . وحل وحرمتندن حكم معين ايله محكوم دكلدر اكر مستمعك خزينهٔ قلبى جواهر
حب الهى ايله مملو . وآيينهٔ سينه سى صيقل رياضت ومجاهده ايله مجلو ايسه . سماع
انك درد درونن اثاره . وشمع شوقله حجرهٔ قلبن انار ده ايدر . پس انك حقنده
سماع حق وحلال مطلقدر . واكر درون دل مستمعده اسباب هواى نفس
مجتمع . وحضور قلب وجمعيت خاطر ساحهٔ سينه سندن مرتفع ايسه سماع انك
اساس استيناسين بالكليه تفكيك . وويرانهٔ قلبنده اولان امال نفسانيه
وافكار شيطانيه يه اثاره وتحريك ايتمكله مقتضى آثام . وعين مكروه ومحض حرام
اولور . چون غنا وسماع غنا خصوصنده اساس قصر سخن بو وجهله بنا اولدى
پس بو دائره ايله اكتفا ايده لم . وشعر حكمى دخى مرقوم . واثناى بيان حكم
غناده معلوم اولدى كه شعر مطلقا حرام . ومنجر من القول وخلف
من الكلام دكلدر كه من الشعر لحكمه اندن كاشف . ونيجه اشعار علما
مجمع علوم . ومنبع لطائف ومعارفدر . نعم شعر فحش كلام . وذكر حرم و
غلام . ودرج فواحش واثام . ومنجر اهل اسلامه محتوى ومشتمل ايسه كرامت
وحرمت متقرر . وحل واباحته نامحتملدر . وحديث شريفده كه
لان يمتلى جوف احدكم قيحا خير من ان يمتلى شعرا . بيوردقلرندن مراد بعض

بعض علما قتنده بو شعردر **اون التنجى آفت مزاحدر** كه سابقا افراطندن
تحذير وتنفير وطريق علاجنه اشارت وتدبير كيچمشدر
اون برنجى آفت تمسخر واستهزادر
واقوال وافعال غيره محاكاة . وتقليد دخى بو قسمندندر بو كا دخى اشارت وبيان
كيچمشدر . **اون ايكنجى آفت افشاى سر آخردر** كه افشاسندن
متأثر ومتضرر اوله . حديث شريفده بو معنى وارد اولمشدر بركمسنه بر سوزى سويلدكدن
صكره ايكى جانبنه التفات ايلسه امانتدر يعنى اظهار وافشاسى خيانتدر . والمجالس
بالامانة دخى بودر . **قطعه**
راز سر مجلسى امانت تست
زانكه افشاى آن خيانت تست
اى شده محرم مجالس راز .
مكن افشاى راز مجلس كس .
حسن بصرى ايدر كه خيانتدر كه برادركك
سرنى فاش ايده سين . بعض اخباره صديقى بر سر سويلدى بعده صوردى
اول سرى كتم ايلدكمى ديدى كه بلكه اونتدم . بوراده ديمشلردر كه صدور الاحرار
قبور الاسرار . بعض بلغا نسيان نقصاننه راضى والمبوب آماكتم سرده مبالغه
ايدوب ديمشدر **نظم**
الى المستر به من غير لسانى
سترى بسر الذى فكانه ما جانى
واكتم السر حتى عن اعادته
وذاك ان لسانى ليس يعلمه
اون اوچنجى آفت وعده كاذبه در وعده وفا مؤمنه واجبدر تنزيل آسمانيده بيورلر كه
يا ايها الذين آمنوا اوفوا بالعقود . وحديث شريفده كلمشدر العدة
دين **قطعه**
مرد را هر چه بكذرد بزبان .

عیب باشد ورای آن کردن • وعده در ذمهٔ کرم قرض است •
فرض باشد ادای آن کردن • روایت اولنور که حضرت اسمعیل

علیه السلام برکمسنه ایله بر موضعده ملاقات ایتمکی وعده ایتدی • حضرت موعده
واروب شخص مزبور کلمیجک اوج کون اول موضعده منتظر اولدی • بر روایتده
یکرمی ایکی کون • اول سببدن آنک مدحنده • انه کان صادق الوعد وکان
رسولا نبیا بیوردی • پس مؤمن وعده سبنه ان شاء الله وعسی ولعل دیمیوب
جزم ایلسه وفا واجب • وخلف ایتسه آثم وکاذب اولور • اما صیغهٔ استثنا ایله
اکر مخاطبینه جزم فهم ایلسه امام غزالی ایدر بنه وفا واجب اولور • مکرکه متعذر اوله

اون دردنجی آفت کذب در

قبایح ذنوب • وفواحش عیوبدندر • وعقلا محذور • وشرعا محظوردر • وانک
حرمت وتحذیرنده آیات واحادیث چوق وارد اولمشدر • جمله دن بیورلمشدر
برکمسنه کذب ایلسه اغزندن بر رایحهٔ بد چیقر که ملک نتن رایحه سندن بر میل بر براق اولور
وبونک امثالی مواعید چوقدر • چون کتب احادیث ومواعظ انلری جامعدر
ایرادینه احتیاج یوقدر • لکن معلوم اولسون که کذب اکرچه جمیع ادیانده محرم ومحذوردر
وعقلا دخی قبیح ومنفوردر • بعض فضلادن استماع ایتدم که کذب حق جل وعلا
تکذیب ایتمکه راجعدر • زیرا حق تعالی اشیایی خلق وایجاد ایدوب • واقعی واقع وصدقی
غیر واقعدر دیو شهادت ایتمکدر • چون کذاب واقعه غیر واقع وغیر واقعه واقعدر
پس شهادت حقه خلافنه شهادت ایتمش اولور • وایضا چون برکمسنه کذبینه
ابنا مدرقولی سز • پس اول مؤمنه بی موجب خیانت وخیانت ایتمش اولور • بو مرتبه کذبنک

نتن • مدرایه منه رحمه الله

کذبنک ضرر آخری اولمسه اثم مقرردر • اما بونلردن غیری کذبک ضررلری اولورکه
تخریب بلاد واهلاک عباده مؤدی اولور • فکیف بعض مسلمانلرک مالی وعرضی
تلف اولمق • که بو کذبنک ضررلرینک ومفاسدینک ادنیسیدر • اما کذبک بعض انواعی
قبح وحرمتده بعضندن متزاید • وبعضی متناقص حتی مباح ومرخص بل مندوب
ومستحب اولور • اما حرمتی متزاید وقبحی متضاعف اولن ایکی نوعدر • بر نوعی نفس
کذب غلیظ اولوب • ضرری کثیر اوله • بو قسمک اغلظی حضرت رسالت پناهی صلی
الله علیه وسلم اوزرینه کذب ایدوب تغییر شرع وافساد قواعد عقاید ایتمکه
مؤدی اولمقدر • انکیچون بیوردی که لیس کذب علی احد ککذب علی احد من کذب
علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار • وبر نوعی کاذبه راجعدر که
کذبه اصلا محتاج دکل ایکن کذب ایلیه • نته کم حدیثده وارد اولدی ثلث
لا ینظر الله الیهم ملک کذاب عائل متکبر شیخ زان • علما دیدیلرکه ملک
که کذبه اصلا محتاج دکلدر کذب ایلمک • وعائل فقیر که تکبر ایتمکه مناسب
دکلدر تکبر ایلمک • شیخ که شهوتنه فتور کلمک ایله زنا اکا روا دکلدر زنا ایلمک •
اشد واقبح در • اما مرخص ومباح بل مندوب ومستحب اولن کذب اولدرکه
انده اصلاح مسلمین • ودفع ضرر مفسدین اوله • مثلا بر ظالم قتل ایچون
بر صالحی قووب بر یره دوشورسه • کورن کمسنه یه صورسه • اول کمسنه بونده
کیردی دیمسه • بو مقامده کذب ایتمک مندوب بلکه واجب در • وکذلک ایکی
کمسنه آراسنده عداوت اولسه هر برینه کذب ایدوب • عداوتی رفعه مؤدی
اولمق مستحب در • وکذلک اری عورتنه • وعورتی ارینه اصلاح وسودربک ایچون

کذب مرخص در. و حروب احوالنده دفع ضرر دشمن ایچون مرخص در اما بو
مقامده احتیاط لازمدر ایکی جهتدن بریسی اولدر که حقیقتده ضرورت
وار میدر احتیاط ایتمک گرک. بعض کمسنه کندویه منفعت دنیوی حاصل اولمغی ضرورت
مجوز کذب تخییل ایدر حاشا. ایکنجیسی اولدر که تعریض ایله ضرورت مندفع
اولنجق کذب اختیار اولنمامق گرک. نته کم امام شعبی دن حکایت اولنور
بعض کمسنه قپو چلوب استدکده چیقمق مرادی اولمیجق جاریه سینه امر ایدردی که
الوکی قپونک ایچنده قویوب بونده یوقدی دی. امام نخعی امر ایدردی که
مسجدده بو قلکدی. و بونک امثالنه معاریض دیرلر. و بونلر ایله دفع ضرورت
ممکن ایکن کذب اختیار اولنمق جایز دکلدر. ایچون علما دیرلر که فی المعاریض
مندوحة عن الکذب. یعنی تعریض ایله سویلمکده کذبدن استغنا واردر

اوننجی آفت غیبت در

غیبت برکمسنه نک مساویسین یعنی اشتدوکی تقدیرجه اکلنجه سی محتمل اولنن نسنه
سویلمکدر گرک بدنینه متعلق اولسون مثلا فلان کوته قد و سیه فام یا بد خلق
و بی اندام. یا فاسق یا کهنه جامه. ویا بارد و خلق عمامه در دیمک کبی. اگرچه
دیدوکی نسنه اول کمسنه ده وار ایسه. اگر یوغیسه اول بهتان و افترادر. نته کم
حدیثده گلمشدر که بر کره حضرت رسالت پناه حضورنده بر کمسنه یه
فلان کس عاجز در دیدیلر. بیوردی که صاحبکوزی غیبت ایتدیکز. دیدیلر که
یا رسول الله دیدیکمز آنده واردر. بیوردی که اگر اولمسه ایدی بهتان ایتمش اولوردیکز
و غیبتک حرمتنه شرع شریفده وعید چوقدر. اولا قرآن عظیمده غیبت

صلى الله تعالى عليه وسلم

غیبت مسلم انک اتین میت اولدوغی حالده یمک دیو بیورلمشدر. و لا یغتب
بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یأکل لحم اخیه میتا فکرهتموه. و حدیث شریفده
وارد اولمشدر که برکمسنه زنا ایتدوکنه اعتراف ایدوب رجم اولنمشدی.
اصحابدن بعضی حضرته انی حقارتله اکدی. بعده بر جیفه حماره مرور ایتدیلر.
حضرت فنی فلان کلسون بو جیفه حماردن یسون. ایتدیلر بو جیفه در نیجه یییه لم
بیوردیلر که قرداشکوزک اتندن ییدککوز بوندن بدرایجه در. ابو هریره دن
مرویدر که بر کمسنه دنیاده قرداشنک اتین یسه یعنی غیبت ایتسه یوم قیامتده
انک اتنی اوکنه کتوررلر. دنیاده حی ایکن نیجه یدک ایسه بو کون میت ایکن دخی
یی دیرلر. اگر ذم غیبتده وارد اولن احادیث و آثاری ایراد ایدرسک
کلام بغایت طویل اولور. پس اسباب غیبت و علاجنی ذکر ایده لم.
غیبتک اسباب و بواعثی چوقدر. لکن اون بر نسنه انلری جامعدر. سکزی
جمهور انام خواص و عوام ایچنده شایعدر. اوچی اهل دین خواصی ایچنده
واقعدر. اما سکزک سبب اولی تشفی غیظ در. یعنی بر کمسنه بر کمسنه دن
انجنمش اولور. پس انک معایبنی کشف و مساویسنی ذکر ایتمکله غیظ و
غضبنه شفا حاصل ایدوب انتقامنی الماغی ملاحظه ایلر. خصوصا که طریق اخرله
انتقام المیجغن بلیجک بونی آسان طریق تخییل ایدوب بو معصیته شروع ایلر.
سبب ثانی بودر که بر کمسنه دن کندویه مضرت و عداوت فهم ایدیجک ذکر
مساویسنه باشلر که اول کمسنه ایشدوب بونک شرت و خشنتندن
قورقوب بونک جانبنی تعظیم و رعایت و عداوت و مضرتندن اباو

المغه قادر م

امتناع ایده. وبو نوعدندر که حطام دنیا ومناصب ومراتب فانیه‌دن
بعضنه طالب اولدقده آخری مزاحم یا مزاحمنه معاون فهم ایدوب لسان
خبیثه مساوی ومعایب خفیه‌سنی اجرا. وخلق اراسنه نشر والقا ایتمکله
اول کمسنه‌یی قورقودوب مزاحمه‌دن یا مزاحمنه معاونتدن واز کچورر. وبو
سبب زمانه‌مزده غایت شایع وذایعدر. زیرا اکثر اقران کندولرده
جهل ونقصان وارید وعلمی استشعار ایدوب علم وفضل ودیانت وامانت
سببیله وصول مطالب. وترقی مناصب ایده میوب بو طریقه شروع وفراغ
امثال اکچنده بو صفت خبیثه وخلق قبیح ایله شیوع بولمق استرلر. که کمسنه
انلره مزاحم ومزاحملرینه معاون اولمیوب. نفس اماره‌لرینک امانی سببنه
واصل ومستحق اولمدقلری مناصب ومراتب انلره حاصل اوله. وبعضی
بو طریقی مجالس ومحافلده رعایت واعزاز. وشر وخبثلرندن خوف و
احترازا اولنمق قصد ایدرلر. ومظهر حدیث شریف ان من اشر الناس
عند الله من اتقاه مخافة شره. اولورلر. وبو خلق خبیث زمانه‌مزده
اول مرتبه شیوع بولمشدر که عیب وعار اولمه‌دن قالمشدر. بلکه بو خلق
صاحبلری بونکله تمدح وافتخار ایدرلر. بزم دلیمزدن قورقمق گرک. آدمی
دلیمزه الدوغموزدن صکره اشین تمام ایدرز. حتی بعض خبثا که فی الجمله ذکا
وجربزه‌دن بهره‌مند اولمغله معایب خفیه ناسی اهتمام تام ایدوب حیل و
تدبیر ایله معلوم ومحفوظ ایدوب. مجالسده نوادر ولطایف سویلمک
طریقیله انی ادا ایدوب. بونی کندوسینه کمال عظیم وهنر مفتخر عد ایلر

ایلر. وخلق قره قلان اوغلنک دلندن قورقمق گرک. آدمی عجب
طونه‌در دیدکلرین اشتدکده ابتهاج وسرور وافتخار وغرور ایدوب
فعل قبیح وخلق ذمیمنده دخی غلو. ومراتب دنائت ورذالتنده
ترقی وعلو ایلر. وبر کمسنه‌دن فی الجمله رنجیده اولمش اولسه انک مساویسی
تقریر ونشر ایدیجک مسرور ومتلذذ اولوب باقی بن انجندکم کمسنه‌یه بیلدرن
ودشمنمدن انتقامی بنجه الورین دیر. نادان خبیث بلمز که بو انتقام المق
دکل. بلکه دشمنه مغلوب محض ومقهور صرف اولمقدر. فرضا حسناتی
وار ایسه دشمننه ویروب. بو غصه انک سیئاتنی دخی المشدر. ودنیاده دخی
اکثریا اول کمسنه‌نک رفعتی متزاید. ومنصبی متصاعد اولوب مساوی
خبیث تدنی وتخلف. وانلرک ارتفاع مناصب. وانتظام مطالبلرینه
تحزن وتاسف ایتمکله مبتلا اولورلر. سبب ثالث اولدر که خبث طبیعت
غالب. ولؤم جبلت بصیرتینی سالب اولوب. اعراض ناسی سویلمکدن
تلذذ وتنعم مجرد اعداسی‌نک دکل. اصدقاسی‌نک دخی مساویسنی تفوه
وتکلم ایلیه که قرآن عظیمده اولمش آدم اتی یمکدر. اقران واخوانه موافقت
وانلریله حسن معاشرت قصد ایدوب. انلر اعراض ناس ایله تفکه. ومساوی
اسمعنی تادق اتی قویوب. تلذذ ایتدکلری وقت بو دخی یاران بار
خاطر عد ایتمیوب. یار شاطر بلسونلر دیو مساویه شروع ومعایبی ذکر و
ایراد ایدوب. دین وتقوی‌سنی برباد ایلر. وکاهی یاران واصدقاسی
بر کمسنه‌یه الجنوب غضب ایدیجک بو دخی انلره سزا وجزاده مشارکت

کوبی

اظهار ایدوب ذکر عیوبنه شروع ایدر خصوصا که غضب ایدن کمسنه صاحب
جاه و دولت اولوب بواندن طالب رزق و نعمت اوله اکا خوش کلسون
دینم دوستم دوست ودشمنم دشمن ایمش دیسون دیو اول کمسنه نک دامن
عرضنی چاک وکندویی هلاک ایلر • سبب رابع اولدر که بعض کمسنه یه حسد
ایدوب خلق انی مدح وثنا ایدیجک ذکر مساوی سنه شروع ایلر که
انک معایبی شیوع طوتوب خلق مدح وثناسندن رجوع ایده لر • وبونک
اولکی ایله فرقی بودر که انده برکمسنه دن عداوت فهم ایدوب مضرتندن بیم
ایتمک کرک • اما حسدده اول لازم دکل بلکه اول کمسنه دن نجه ایولکلر کورمش
ونعمتلرین ییمش حتی اولسه • درد حسد جان وجسدینه کار ایدوب • بنه مساوی سنی
ذکر وتکرار ایدر • سبب خامس اولدر که آخری ذم وهجو ومساوی ایتمکله کندویه
فضل وکمال منحصر اولمق طلب ایدر • اقران وامثال بلکه افاضل سلف ذکر اولنسه
سربرینی قدح ایدوب کمسنه نقصان فهم وقلت علم کمسنه نقصان معلومات
ونسیان محفوظات اسناد ایدر که فضل وکمال کندویه مقصور یا باری اکثری
کندو کبی اولوب فضللری اولمق مقرر ومشهور اوله • سبب سادس
اولدر که کندوده بعض عیوب اکلیوب تبری وتنزه ایدوب • اول عیبله
موصوف اکلدوغی کمسنه یی اکوب ذم وقدح ایدر که کندوده اول عیب اولمق
مقرر اوله • سبب سابع اولدر که هزل ومطایبه • وخلقی کولدرمک
مطایبه ایدوب • بعض خلقک اوضاع واطوارینه تقلید • وبعضینک
مساوی سنی یا الفاظ مسجوعه • ویا معانی مرکبه مطبوعه ایله ذکر ایلیه • واکثریا

اکثریا بو طایفه نک غرضی اهل جاه قتنده رغبت وقبول • وانلری
کولدرمکله مرادات نفس اماره سینه وصول اولور • معلوم اولسون
که بو اسبابک • کاهی ایکیسی اوچی ودخی زیاده بر شخصده مجتمع اولور اول
سببدندر که بو خلق قبیح انده مستحکم اولوب • ازاله سی مشکل یا ممتنع اولور
اسباب ثالثه که امام غزالی انلر خواص واهل دین آراسنده اولور دیرلر •
اولکیسی تعجب در • اولدر که بر معصیت ومنکرک • وقوعندن تعجب ایدوب
فلان کسی نه عجب ایش ایتمشدر • وفلان عالمدن عجب قباحت صادر اولمشدر
اکرچه بو تعجبک منشائی انکار منکردر • اما شیطان تسویل • وصاحبنه اول معنایی
تخییل ایدوب مساوی ایتمکه باعث اولمشدر • اکر غرضی مجرد تعجب اولیدی •
اول کمسنه نک ادن الکمق کرک ایدی • بلکه فایده دینیه سی اولمیجق تعجبی خلق یاننده
دیمک کرک ایدی • امام غزالی ایدر بو قسمده در که فلان جاریه سنی غایت •
سور با انکه قبیحه در • وفلان کسی فلانک اوکنه دیز چوکر • با انکه جاهل در دیه لر
ایکنجیسی ترحم در • برکمسنه بر معصیته مبتلا اولدقده ترحم ایدوب مسکین
نه عجب معصیته مبتلا اولدی دیر • دردمنددن نه بیوک خطا صادر اولدی
اوچنجیسی غضب لله ایتمکدر • یعنی بر منکر اشتدکده غضب ایدوب
فلان نیچون بویله ایدر دیر • بو اسباب غامضه در • خواص طیوب مساوی یه
مبتلا اولورلر • فکیف عوام • علاج غیبت اولدر که اولا اجمالا ذکر
ایتدوکمز آیت واحادیثی ملاحظه وتذکر ایدوب حتی غضبنه مظهر واکل لحم
ودخول ناره مستحق اولمغی تفکر ایده • اکر حسناتی وار ایسه اکا عطا بوسه

شریرانک سیئاتین دخی یوکلنمک عاقل ایشی میدر فکر ایلیه • حسن بصری یه
برکمسنه دیدی که سن بنی غیبت ایدرمشسین • ایتدی سنک بنم قتمده اول القدر
عزّت و رغبتک یوقدر که حسناتمی سکا هبه ایدم • بن غیبت ایتسیم پدر و مادرم
غیبت ایدرم • زیرا ایچون حسناتم آخرده ویریلور باری انلره اولسون دیر ایدی
و دنیاده دخی مضرتی چوقدر • غالبا اول کمسنه ایشیدور ضرر وکه قادر ایسه
ایدوب دکل ایسه اول دخی سنی غیبت ایدر • بعض لئامک
مساوی خوانلیغی عادتلریدر • اکثر خلق دخی انلری ذم و غیبت اوزرینه در •
کندوده دخی معایب وار ایدوکی مقرردر • واول معایبک ذکرندن مکدر
اولور • پس خلقی ذکر معایبکه تحریص ایتمکدن نه فائده واردر نظم

طعنه بر عیب دیگران چه زنی		ای که حمّال عیب خویشتنی

بر تقدیر که مساوی ایتدوکی کمسنه نکرم • وبونک مساوی سینه ترک
تکلّم ایلیه عامّه خلق بونک ذمّام اولدوغندن احترازه اجتناب • ایدوب
ذمّام و مساوی کو بیردیو اغتیاب ایدرلر • بو اجمالا علاجی در •
تفصیلا علاجی ذکر ایتدوکمز اسبابی ملاحظه ایدوب • کندوسنه
دیمک کرک • ذکر مساوی ایله تشفی غیظ ایتمک معنی ده دشمنه فرصت
ویرمکدر • معقول میدر که حسناتمی اکا عطیه • و اعمالمی هدیه ایدوب
انک سیئاتین تحمل ایدیم • پس اول مغلوبکن بکا غالب • بن انک نعمتنی
سلب ایتمک استرایکن اول بنم نعمتمی سالب اولور • بو عین غبن و خسران
و محض ذلت و خذلان ایکن • وبعض بوسنلری کندویه مزاحم ملاحظه ایلسه

ایلسه صبر و رضا لازم ایدوکین تفکر ایدوب • اول مسلمان دخی نصیبین
طلب ایدر • نه صوچی واردر که انی هدف تیر مساوی ایلیم دیو تذکر ایتمک
کرک • وفائده دخی یوق نصیبی وار ایسه بهر حال نصیبیک نصیبک •
منقصه نیجه الور بن همان کفایه مستغرق • وملامه مستحق اولدوغم قلورز دیمک کرک
مجرد تلذذ و تفکه یا موافقت اخوان و یاران ایچون • بو خلقی قبیح و جرم
عظیمه سبب اولمق محض خسران اولدوغین • وادنی رضای مخلوق ایچون خالق
جلیلی اسخاط ایتمک عظیم شقاوت و خذلان ایدوکین • وبعضی تنزیه
ایچون غیرینی غیبت ایتمکده بعض خلقدن تخوف • غضب حقی اختیار ایتمک
وار ایدوکین تفکر ایدیوب • با انکه خلق قتنده غیری ذم ایتمکله کندونک
برائتی ظاهر اوله جغی مشکوکدر • اما کندونک غضب حقه مستحق اولمه سی محقق در
اما قصد مباهات و تفضل ایتمکیچون غیبت ایتمک باطل و خیردن غافل در
نفسکه دیمک کرکسین که غیبتله عند الله سنک فضیلتک منعدم • بلکه
عند الناس دخی اساس فضائلک منهدم اولور • فکیف اول کمسنه غیبت
ایتمکله انک فضیلتی فائت • ومعتاب جاهله فضیلت ثابت اوله • اما
حسد ایچون غیبت ایدن ملاحظه ایلیسون که غیبت ایتمکله اکا ضرر اولمغی طامع
اولوب کندوسینه هم عذاب حسد هم عذاب غیبتی جامع اولمشدر • با انکه
غیبتله فضائل محسود دستر اولمق مقرر دخی دکلدر • بلکه غالبا ذکر قدح حاسد
نشر مدح محسوده مؤدی اولور • نته کم دیمشلردر • بیت

طویت اتاح لها لسان حسود	واذا اراد الله نشر فضیلة

قطعه لمنشیه رحمه الله بنی ذم ایتمه دن حسوده جسود
کندونک زشت خویی ظاهر اولور
ذم اولندقچه نشر اولور منزم
ازسه مشکی بویی ظاهر اولور

واستهزا وتمسخر ایچون غیبت ایتمک خود جهالت عظمی وحماقت کبریدر
غیری بکناه عند الناس تحقیر ایدرین صنر. اما کندوسی الله وملائکه واشهاد
محضرنده نه مرتبه خوار وذلیل اولور. غیبت ایتدوکی کمسنه خود نهایت
بر ایکی کمسنه قتنده مهان. کندوسی روز محشرده اولین وآخرین اره سنده
رسوای جهان اولور. خصوصا اول بکمنیوب متسخر ایتدوکی کمسنه شاید که
روز جزاده اول مقام عالی یه چیقه که بو اکا حسرتله اهل چاهه خورشید وماهه
باقر کبی باقه. وحسناتی وارسه بکندوکی کمسنه اله. اول عزته ایریشوب بو
خوار وذلیل قاله. نعوذ بالله من الخذلان. حق جل وعلا بیورورکه یا ایها الذین
امنوا لا یسخر قوم من قوم عسی ان یکونوا خیرا منهم. ودخی بیورورکه یسخرون
من الذین امنوا والذین اتقوا فوقهم یوم القیمه. وخواص غیبتی که سبب تعجب و
ترحم وغضب بعددر. عاقل انی ملاحظه ایدیجک بیلورکه آخری اصلاح قصد
ایدوب کندوسینی افساددر. ونفسنی هدم ایتمکله غیری بنیاد قصد ایلمکدر پس
تعجب ایدرسه کندو نفسندن ایلسون. ورحمت قیلورسه کندویه قیلسون. و
غضبی غیریچون قوسون نفسیچون ایلسون. که غیبت معصیتنه مبتلا. وحالی
تنن غرق گرداب بلا قیلمشدر. اول بونک غیبتی ایله ایتدوکی زلتدن پاک

مطلب در ذکر تسخر و استهزا

پاک وطاهر وحسناتنی اکا هدیه وعطیه قلمغله خایب وخاسر اولمق وار.
امام حسن بصری یه حجاجک مظالمنی تذکیر ایدوب. ذمنده خوض ایتمک
جانبنه تحریک وتشییر ایلمسه لر موافقت ایتمیوب. دیرایدی احتمالدرکه اول
توحیدی ایله نجات بوله. وحسن غیبت ومساوی سویلمک ایله هلاک
اوله. حجاج ظالم کبی کمسنه نک ذکر مساوی سندن سکوت رای حسن
اولنجق ملاحظه ایلیکه بعض زلاته مبتلا اولنه غیبت نیجه اوله. فقیر ایدرین
اکرچه حجاجک مساویسی مباح اولمسنه حجاج ایتمک جایزه. وانک کبی
ظالملری غیبت ایدن کناهی جایز اولمز. ولی امامک غرضی ضبط لسانه
معتاد ومرتاض اولوب مالا یعنی سندن اغماض قیلمقدر. واصحابنی
تهذیب. ومساوی یه معتاد اولمسونلر دیو تادیب ایتمکدر. پس طالب
سعادت وراغب حسنی اولنلر. بو مذکوراتی سمع جان ایله اصغا. وتسویل
شیطان ونفس پر خسرانی الغا ایلسونلر. که وقتلرینی غیبت مسلمین ایله
اضاعت ایتمیه لر. ووصول عذاب الیمه داعی اولان نفس وشیطانه
اطاعت قیلمیه لر. تنبیه اول لسان ایله غیبت حرام اولدوغی کبی
قلب ایله غیبت ایتمک حرامدر. یعنی بر مسلمانی قلبکدن قبایحله متصفدر
دیو فکر وعقد قلب ایده سین تمام معلومک وکل ایکن. وبوکا سوء
ظن دیرلر حرامدر. ان بعض الظن اثم آیتی دلالتی ایله. اما تمام معلومک
اولنجق عقد قلب ضروری اولور. اول وقت لسانه کتورمینجه اثم لازم اولمز
لسانه کتورنجک واقع ایسه دخی اثم وغیبت حرامدر. تنبیه ثانی بعض اعذار ایله

غیبت مجوز و مرخص اولور • و آنلر امام غزالی ذکر ایتدوکی اوزره التی در
عذر اول تظلم و شکوی در • مثلا بر قاضی ظلم و اخذ رشوت ایله ذکر ایتمک
غیبت حرام در • لکن بر کمسنه ظلم و حکم جور ایتمش اولسه • اول کمسنه سلطانی
و وزیر اوکنده حالین اغلیوب • فلان قاضی بکا ظلم ایتدی یا خصممدن رشوت
الدی دیسه • بو نجه غیبت حرام دکلدر • عذر ثانی تغییر منکر و دفع فساده
معاونت طلب ایتمکدر • مثلا دیه سین که فلان شویله فساد ایدر کل انی بر
طریقله دفع ایده لم • عذر ثالث استفتادر • مثلا فلان کمسنه بکا شویله
ایلدی بونک موجبی نه در دیو فتوی طلب ایده سین • عذر رابع مسلمانلری
انک شرندن تحذیر ایلمکدر • مثلا بر عالم بر اهل بدعتنه وارور کلور اولوب
بو سببله بعض عوام مسلمینک اول مبتدعه اعتقاد و تعظیمی احتمال اولدقده
عالمه مزبور فلان شویله مبتدع یا فاسق در دیمک جایزدر • و بو قسمدندر که
بر پادشاه بر غیر مستحقه بر منصب ویرمک استدکده اصلاح عالم و دفع فساد
ایچون اول کمسنه جاهل در یا ظالمدر اول منصبه نامستحق در دیمک غیبت حرام
دکلدر • بلکه اقامت شرع و اسلام در • عذر خامس بر کمسنه نک غیبته
دلالت ایدر لقبی اولوب تعریف ایچون اول لقب ایله ذکر اولنه اهانت مقصود
اولمیه • اعرج و اعمش کبی جایزدر • اما مهما امکن احتراز و اجتناب کرک
و لا تنابزوا بالالقاب بیورلمشدر • غیری طریقله تعریف ممکن اولدقده
بو مقوله لقب ایله ذکر ایتمکه ارتکاب اولنمامق کرک • محدثلردن اسمعیل
ابن علیه مشهوردر • علیه والده سی نامی اولمغله ابن علیه دیمکدن مسالم

مسالم اولوردی • حضرت امام شافعی انی ذکر ایتدکده • تعریفنه محتاج
اولیجق • اسمعیل بن علیه دیرلردی • اسمعیل که اکا ابن علیه دیرلر دیر ایدی
عذر سادس غیبت ایتدوکی کمسنه فسقنی و ظلمنی اعلان و مجاهره ایدر اوله
خمارلر عشارلر • و اسواق و سککده سکران و صباح ایله کزمکی اختیار ایدن فسقه
کبی • حدیث شریفده کلمشدر که من القی جلباب الحیاء عن نفسه فلا
غیبة له • حضرت عمردن مرویدر که لیس لفاجر حرمة • مرادلری فاجردن
اعلان ایلین فاجردر • حسن بصریدن مرویدر که اوچ طایفه یه غیبت جایزدر
بری سی اهل هوی • یعنی بدعت مذهبنده اولن رافضی و خارجی کبی
ایکنجی سی فسقنی اعلان ایدن فاسق • اوچنجی سی پادشاه ظالم
امام غزالی ایدر • بو اوچ طایفه بر صفتده مشترکلردر • اول فسقلرینی
کتم ایتمیوب • بلکه انوکله تمدح و افتخار ایتدکلری در • بیان کفارت
غیبت • غیبتنک کفارتی توبه و ندامت • و من بعد ایتمکه عزیمت در
اما غیبت ایتدوکی کمسنه دن حلال الیغین طلب ایتمک حسن بصری قتنده
لازم دکل استغفار کافی در • اما عطا قتنده وارو بکا ظلم ایتدم
غیبت ایتدم • دلرسک عفو ایله دیلرسک حقکی ال دیمک لازمدر
امام غزالی بو قول اصح دردیر • فقیر ایدر بیت استحلال ایتدوکی تقدیرجه
دخی زیاده انجتمک احتمالی اولیجق اجمال ایله استحلال اولنمق کرک

	اونالتنجی آفت نمیمت در	

که فاسی ده سخن چینی و نزکی ده قوو جیلق دیرلر عظیم معصیت و فاحش جریمه

قرآن عظیمده همّاز مشّاء بنمیم بیوردوغی بودر حدیث شریفده کلمشدر
که لا یدخل الجنة نمّام • کعب روایت ایدر که بنی اسرائیله قحط تیشدکده حضرت
موسی نیجه دفعه استسقا ایدوب اجابت ظاهر اولمیجق وحی نازل اولدی که
ایچکوزده نمّام واردر • موسی مناجات ایلدی که یا رب کیمدر وحی کلدی
که بن نمیمه‌دن قوللرمی نهی ایدرکن نجه ممکن میدر که بن نمیمه ایلیم • جمله‌سی
توبه ایلدیلر • آثار اجابت که تابع استغفار وانابتدر ظاهر اولدی
تنبیه • نمیمت نمّامن لسانه مخصوص دکلدر • هر نسنه که بر مسلمانن
انک کشف اولنمه‌سندن متألم اوله • اکر لفظ وعبارت • یا رمز و
اشارت • وبالجمله بوجه من الوجوه آخره ایصال واعلام ایدوب اول
مسلمانه اضرار وایلام ایدن نسنه سخن چینی ونمّامدر • ونمیمه‌یه باعث
یا نمیمه ایتدوکی کمسنه‌یه بغض وعداوت • یا نمیمت ایلدوکی شخصه اظهار
محبت وصداقت • یا مجرد کفت وکوی وحبّ وجوددن تلذذ وخبث
طبع ولؤم شانه اتصافدر • واقع اولورکه اداکی حیثا که ایتدوکی نمیمه‌دن
کندوسی متضرر اولمغی متفکر ایکن • نیه صبر ایده میوب اسبابن حیثنی بنیاد • و
کندو ونیجه کمسنه‌نک حالنی افساد ایدر • امام غزالی ایدر نمّام سکا
بر کمسنه‌دن نمیمت کتوروب • مثلا فلان کس سنی سویر سنک حقکده شویله
دیدی • یا بویله ایلدی • یا سنک امرکی افساد • یا دشمنکله محبت بنیاد ایتمک
استردلسنه سکا مقابله‌سنده التی نسنه لازمدر • اولکیسی انی تصدیق ایلمیه‌سین
زیرا نمیمت ایتمکله فسقی مقرر اولدی فاسقک کلامی مردوددر • یا ایها الذ

مطلب

الذین امنوا اذا جاءکم فاسق بنباء فتبینوا • ایکنجیسی اکا پند ونصیحت ایده‌سین
ونمیمه‌دن منع ونهی ایتمکدر • زیرا حق تعالی وامر بالمعروف وانه عن المنکر
بیورر نمیمت منکردر ایدوکنه منکر یوقدر • اوچنجیسی اکا بغض ایتمکدر زیرا
حضرت حقک مبغوضیدر • دردنجیسی اولوک نمیمه‌سی ایله بر مسلمانه سوء ظن
ایتمامک کرک • زیرا حق تعالی اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم بیوردی
بشنجیسی انک سوزی حق میدر دکلمیدر تفتیش وتجسس اولنمق کرک • زیرا تجسس در
حق جل وعلا تجسسدن نهی بیوروب • ولا تجسسوا دمشدر • التنجیسی انک
نمیمه‌سنی هیچ کمسنه‌یه حکایت ایلمک کرک • زیرا کندو دخی نمّام اولمش اولور
ونهی ایتدوکنی ایشلمک عاردر • نته کم شاعر دمشدر

مطلب

لا تنه عن خلق وتأتی مثله	عار علیک اذا فعلت عظیم

حکمادن بری سینه بر دوستی کلوب • فلان کس سکا شویله دیدی دیو حکایت
ایتدی ای برادر • بنی زیارته چوقدن کلمدک ایدی حالا اوچ درلو خیانته کلدک
اول بنم برادرمی بکا مبغوض ایلدک • ایکنجی وقلبم فارغ وآسوده ایکن همّیله
مشغول وآلوده قیلدک • اوچنجی وکندوکی بنم قتمده امین ایکن متهم ایلدک
علمادن بریسنی بر پادشاهه نمیمه ایتدیلر پادشاه عالم مذکوره عتاب ایدوب انجک
انکار ایلدی • پادشاه بکا بونی بر معتمد کمسنه نقل ایلدی دیو جک عالم ایدنی
یا امیر نمّام معتمد اولمز • پادشاه خوب دیرسین دیوب اندن راضی نمّامه
ساخط اولدی • عمر بن عبد العزیزه بر کمسنه کلوب آخری نمیمه ایدجک بیوردی
که استرسک بو خصوصی تفتیش ایده‌لم کاذب چیقرسک • یا ایها الذین امنوا

ان جاركم فاسق آيينه مظهر سين صاف قلبك بيماز مشتاء نميم آيينه ما صدق
سين . اگر استرسك سندن عفو و اغماض ايده يم . ايتدي يا امير المؤمنين عفو
ايله من بعد بندن نميمه صادر اولمسون . زياد اعجمي كه بلغاي عربدندر بركمسنه سليمان
ابن عبد الملكه سعايت و نميمت ايلدي . سليمان امر ايلدي جمع اولنجق زياد

نمامك يوزينه يعقوب ايتدي نظم	وانت امرؤ اما ائتمنك حاليا
فخنت واما قلت قولا بلا علم	فانت من الامر الذي كان بيننا
بمنزلة بين الخيانة والاثم	صاحب عباده بر كمسنه رقعه سنده

بر يتيمك مالني اخذ ايتمكه سعايت ايدنجك ظهر رقعه ده بو كلمات
فصاحت آميز و حكمت انگيزي يازدي كه السعاية قبيحة وان كانت
صحيحة . الميت رحمه الله . واليتيم جبره الله . والمال ثمره الله . والساعي
لعنه الله . بعض حكما ديمشلر كه نميمت بر قدردر كه طولو زهراب شقاق
و سمه مايه كه اوزرنده فينز اوج نسنه در . كذب . و حسد و نفاق . حكايت
ايدرلر كه بر كمسنه بر قول صتوب عيبي بهمان قو و چيلق در ديوب بر كمسنه اخبار
ايدوب الور . بر قاچ كوندن صكره خاتوننه ايدر كه افندي سني اكمن .
سومز انجق بر جاريه يه الميو اينر . اما بن خواص نيز نجات و اقفيم كيجه بنوز كن استره
ايله بوغزي التندن بر قاچ قيل كس كتور بن اكا افسون ايده يين سكا محب و
تابع اولسون . بل عبد طايع . خاتون اول سبيدن كه حازم دكلمش .
صدق كلام غلامه جازم . و ديدوكي نسنه يي ايتمكه عازم اولنجق (عاقل) افندي سينه
ايدر كه بن خاتوندن خارجه ميل . و سني قتل اكلدم كيجه و بور كبي اول

اول كه حقيقت حاله واقف . و شتر نسايه عارف اوله سين خواجه ايله .
ايدوب . خاتون استره ايله محل ذبحه قريب اولنجق في الحال صچريوب قلقر .
و خاتوني بي توقف قتل ايلر . ايرته سي اقارب زن بي وجه قتله تحمل ايتميوب .
مردي قتل ايدرلر . ايكي قبيله مخذول اولوب . ايكي محاربه يه مشغول اولورلر
و نيجه كمسنه اراده مقتول اولور . بيت

بي ادب تنها نه خود را داشت بد
بلكه آتش در همه آفاق زد .

و نمامك بر عقوبتي دخي بودر كه اكثريا اول كمسنه لر حقيقت حاله مطلع اولوب
ارالريندن عداوت مرتفع اولور . بو خور و خجل قلور . نظم

ميان دو تن جنگ چون آتش است	سخن چين بدبخت هيزم كش است
كنند اين و آن خوش دگر باره دل	وي اندر ميان كوربخت و خجل .

نميمت و سعايتي الغاء و مفسدلرك افساديه اصغا ايتمك اصحاب دولت .
و ارباب جاه و مكنته الزم لازم . و اتم مهمات و لوازم در . زيرا بو بابي سد
و مفسد و منافق كلامين رد ايتمزسه ارباب نفاق تكاثر و تغالب ايدوب
و سك صفتان درنده تهاجم و تكالب ايليوب . بري بريني ذم و نفاق ايتمكله
ارالرنده بغض و شقاق دوشوب خدم و حشم . و اصحاب و احباب . و فرق
احزاب اولوب . تنحص دولتي توارد علل ايله معتل . و اسباب سعادتي انتظام
مختل اولوب . بالاخره قصر دولتي منهدم و مايه اقبالي منعدم اولمق لازم اولور

اون يدنجي آفت ايكي دللو اولمقدر

که اکا ذو اللسانین و ذو الوجهین دیرلر . مثلا ایکی دشمنک اراسنه کیروب
سربربنه بردرلو سوبلیوب اساس عداوتی محکم ایتمکدر . و بعض محدثلر روایت
ایدرلر . من کان له وجهان فی الدنیا وکان له لسانان من نار یوم القیمة
و حدیث آخرده کلمشدر . تجدون من شر عباد الله یوم القیمة ذا الوجهین
الذی یأتی هؤلاء بحدیث و هؤلاء بحدیث . اما برکمسنه ایکی دشمنله
صداقت اوزرنه معامله و سربرینی ایله فی الجملة مجامله ایلسه اما آخردن
نقل کلام و سبح برینه اضرار و ابهام ایلمسه ذو الوجهین اولمز . بلکه بو مدارات
مقبوله و مجامله معامله در . اکثر عقلا بو اسلوبه سالک . و بو خلقه مالک . و
طرفینک مداراسنه عالم . و سربرینک عداوت و بغضندن سالم اولورلر . اگرچه
ایکی طرفه دخی کمال صداقت میسر اولمز . زیرا صدیق صدوق اولدرکه دشمنه

نظم

دشمن اوله . نته کم دیمشلردر	تحب عدوی ثم تزعم انّنی .
صدیقک لیس النوک عنک بغائب	لکن بیرکیشی یه کمال صداقت لازم

دکل . اما بوقدر مجامله . و حسن معامله مستحب . و مناسب در .

اون سکزنجی آفت مدح کویلکدر

که بعض مواضعده منهی در . امام غزالی مدحده التی آفت واردر . دردی مادحه
ایکیسی ممدوحه عارض اولور . آفت اولی کذبه مؤدی اولمقدر . فقیر ابدربین
شعرا بو آفته مبتلا اولدقلری ظاهردر . بیت

در شعر مپیچ و در فن او . | چون اکذب اوست احسن او .

بلکه بعضی کثرت جهل و قلت تقوی سببیله کفره دخی مرتکب اولور . شعرای عربدن

عربدن متنبی بو ورطه یه چوق اوغرامشدر . نته کم دیمشدر . بیت

یترشفن فی فمی رشفات . | هن احلی من التوحید .

شراح دیوانی متکلف جوابلر ویرمشلر . آفت ثانیه ریادر . زیرا مدح ایتمک
دعوای محبت در . واقعه مطابق اولمزسه ریای محض اولور . نظم

ای انکه لاف میزنی از دل که عاشق است .
طوطی لکک ازبان تو با دل موافق است .

آفت ثالثه بعض نسنه لر ادعا ایلرکه تحقیقی ممکن . و اکا اطلاع اولمق متیسر دکلدر .
و بو آفت اوصاف مطلقه ایله مدح ایتمکده اولور . مثلا زاهدر یا ولیدر
یا اهل ورعدر دیمک . زیرا حقیقت زهد و ولایت و ورع . برکمسنه ده متحقق اولدیغنه
علم مشکلدر . اما اوصاف خاصه ده علم ممکندر . مثلا فلانی کوردم تهجد
نمازنی قیلور یا صدقه ویرور دیسه جایزکه امر مخصوص و محسوس در . و بو آفتدن
احترازاچون جناب رسالت پناهی بیوردی . صلی الله علیه وسلم . لا تزکوا
احدا وان کان ولا بد فقولوا فیما احسب ولا ازکی علی الله احدا . یعنی بر
کمسنه تزکیه و مدح ایتمک غایت لازم کلورسه بنم ظنمده بویله در حق جل وعلا
کمسنه مدح و تزکیه ایتمزین دیمک . آفت رابعه کاهی بر فاسقی مدح ایتمکله
انوک فرح و سرورینه سبب اولمقدر . حدیث شریفده وارد اولمشدر .
که ان الله یغضب اذا مدح الفاسق . فقیر ابدربین مادحه بر آفتی دخی بودرکه
ذلت لازم اولور . مؤمنه واجبدرکه کندوبی موضع ذلتدن صقنه خصوصا
که مدح طمع دنیی اچون اوله . علی الخصوص بو زمانده که جود و کرم بالکلیه منعدم .

ومدح فصیح ایله شکفته اولوب استماع مدیح ایتمک قصر ویران کبی اساسی منهدم
اولمشدر • امرای زمانڭ برشاعرک الندە قصیدە کورسه جانی باشنه صیچرر •
ویر بلیغ قطعه سنده دُرلر نظم ایدوب • صونسه اضطرابدن اجل درلری دوکر

قطعه

قوم اذا انشدتهم فكأنما •
حاولت نتف الشعر من آنافهم — قم فاسقنیها بالکبیر وغنّنی
ذهب الذین یعاش فی اکنافهم — ممدوحه عارض اولن ایکی آفتک

اوّلکیسی اولدر که کبر و عجب حادث اولور **حکایت** اولنور سادات
عربدن جارود عبدی حضرت عمرک مجلسنه کلدکده • بعض حاضرلر بو کلن سید قبیلهٔ
ربیعه در دیدیلر • جارود یقین کلنجک حضرت عمر دره ایله اوردی • یا امیر
المؤمنین نه کناه ایتدم دیوجک • دیدیکلرین اشتمدکمی بکا اندن نه لازم کلور
دیوجک • بیوردی که سکا کبر و عجب کلمکدن خوف ایدوب سکا بو طریقله ادب
ویردم • ایکنجی آفت اولدر که مدحی استماع ایدیجک کندوده اول صفتک
تحقیقین مقرر اکلیوب • طلب زیاده ایچون جد و سعیدن فتور و کسل کلور بو ایکی
آفت سببندندر که جناب رسالت پناهی • صلی الله علیه وسلم حضورنده برکمسنه
آخری مدح ایدیجک • قطعت عنق صاحبک بیوردیلر • و حضرت عمر المدح
هو الذبح دیدیلر • اما علمادن مطرف دیر ایدی هرگز نفسمه کمسنه دن •
مدح و ثنا ایشتمدم • الا نفسمک ذلتی و صغاری زیاده اولدی • زیاد
ابن ابی مسلم دیمش که بر احد مدح و ثناسین ایشتمک اولمز الا شیطان اکا
ظاهر اولور • اما مؤمن اولان تدارک ایدر • عبد الله بن المبارک حضرتلری

حضرتلری دیرلردی که بو ایکی کلام حقدر • مطرف بیوردوغی قلوب خواص در •
زیاد دیدوکی قلوب عوام در • فقیر ایدریم بو سببدندر که مربیلر • سالک واقعهٔ
صالحه و کشف و کرامات عرض ایلسه نفی و سلب ایدوب • بو ادانی مقامات
و اسافل کراماتدر درلر • و مریده آفرین ویرمزلر • دیمزلر که نفسی قوی و فربه
اولمیه • بر مرید حکایت ایدر که بو واقعه کوروب پیرمه عرض ایلدم •
ثنا بیوروب دعا ایلدی • فقیر زانوسنی تقبیل ایلدم • فی الحال واقعه کوردم بر کربهٔ
سیاه بنم زانومه مس و تقبیل ایلدی • پس مدح استماع ایدن کمسنه غایت تیقظ و
احتراز اوزره اولملق کرک که عجب و کبردن خلاص • و قصور عمل و تقصیر کسلدن
نجات بوله • ایکنجیون بعض علما اصلا مدح استماع ایتمزلر • اندلر دخی خطر حالدن
و دقایق عجب و ریا و آفات اعماللرینه ناظر اولوب • اکر بو مادح بنی حقیقتی اوزره
بلیدی • مدح ایتمک دکل بندن کریزان اولیدی دیه •

قطعه

شخصم بچشم عالمیان خوب منظرست
وز خبث باطنم سر خجلت فتاده پیش
طاوس را بنقش و نکاری که هست خلق
تحسین کنند و او خجل از پای زشت خویش

اون طقوزنجی آفت کلامده واقع اولن دقایقده خطا و خلل در

که اندن احتراز متعذر یا متعسر در • ایکنجیون مکثر کلامه کثرت زلله خصوصا که کلام
اصول دین و توحید • و ذات و صفات حق مجیده متعلق اوله • و خصوصا
متکلم عالم بل متعلم اولمیه • نته کم زمانه ده مشاهده ایدرز • احادیث و مواعظدن

براكي ورق كورن كرسي لره چيقوب عوامه وعظ وتذكير . وقرآن مجيدي زعم
فاسدي اوزرينه نقل وتفسير ايدر . وبر شيخه براكي كون خدمت توبه ايدن امّي
حقايق ومعارف سويلمكه باشلر . امّي لره بو مقوله كلام محض خطايا وآثام در

نظم اي بسا چيز ميشود صادر | كه شود جاهل اندران كافر .

امام غزالي ايدر كه علم وفصاحتده ماهر . وبيان وبلاغته قادر اولنلرك
كلاملرنده سهو وزلل . وخبط وخللي چوق اولور . لكن حق جل وعلا جهلاري
عذري ايله عفو بيورر . نته كم بر حديث شريفده وارد اولمشدر . كه بر كمسنه
ماشاء الله وشئت ديمسون . ولكن ماشاء الله ثم شئت ديسون . كندو
مشيتني ثم ايله كه تأخير وتراخي ايچون موضوعدر . ادا ايتمكده عبد عبوديتنه اعتراف
وتذلل وتخضعله كه لازم بنده در اتصاف بولنور . اول كلي داده توهم تساوي
واشتراك . كه مفضي شقاوت وهلاك در . في الجمله منفهم اولمغين اندن نهي و
ثاني ايله امر اولندي . ومشهور در كه بر كمسنه حضرت رسالت پناه حضورنده
من يطع الله ورسوله ومن يعصهما فقد غوى ديو چك صيغه اشتراك
ايله ومن يعصهما ديدوكيچون منافي ادب عبوديت كوروب بئس الخطيب
انت قل ومن يعص الله ورسوله بيورديلر . ودخي بيورمشدر سزدن بريكز
عبدم وامتم ديمسون جمله كز حقك عبدي واماسي در . لكن غلامم فتام
وجاريه وفتاتم ديسون . ودخي حديث شريفده كلمشدر كه لا تقولوا
للمنافق ياسيدنا فان يكن سيدكم فقد اسخطتم ربكم . پس كفره يه الفاظ
تعظيمله خطاب محرم ومحظوردر . حتى بعض فتاواي حنفيه ده مذكوردر كه بر كمسنه

كمسنه بر مجوسي يه يا خرشنه ديسه كافر اولور . خرشنه استاد ديمك اولور پس
زمانه مزده يهودي لره خواجه فلان ديمك خطرلودر . سلام حقنده دخي علما
ديديلر ابتدا انلره سلام ويرلميه . انلر ويرسه جوابنده وعليكم دينله ارتق
نسنه زياده اولنميه . لكن ذمّي قتنده بر مؤمنك حاجتي اولسه ابتدا سلام ايتمكه
رخصت واردر . وبعض الفاظ كه فقهاي امت كفردر ديمشلر بغايت
احتراز واجبدر . زمانه ده ارسال لسان . واطلاق عنان سخن قتي شايع اولمشدر
بعض جهله لطيفه كوبلنق واضحاك ياران قصد ايدوب . كلمات كفريه لطيفه
ديو سويلر . بعضي اني استماع ايدوب قهقهه ايلر . نعوذ بالله ايكيسي دخي دينندن
بيكانه . وضلالت شمعنه پروانه اولورلر . بعض جهله جهل سببي ايله كلمه كفري
اجرا ايدرلر . علما جهل عذر دكلدر ديمشلردر . ويمين بابنده مبالغه لر ايدرلر
اكر ايله دكل ايسه كافر بالله اوله يين دير . وبعضي دخي آخره بو ايشي ايتمزسك كافر
اول ديرلر . وبعضي الله تعالى عليم دركه سندن بو فعل صادر اولمشدر باآنكه
صادر اولمشدر . عوام حقنده بو سوزلر كفردر ديمشلر . بو جمله آفات ومهالك
ومهلكات كه لسانلرندن صادر در . صاحبيني فاسق يا كافر اولور . وحديث
شريفده وارد اولمشدر . ان الرجل ليتكلم بالكلمة ليضحك اصحابه ولا
يبالي بها فانه يقع بها في قعر جهنم سبعين خريفا . يعني بر كمسنه بر سوز سويلر
حريفلريني كولدرمك ايچون . واول سوز انك قتنده خبرسز هيچ اندن قورقمز .
اما بلمز كه اول بر سوز سببي ايله جهنم ايچنه دوشر يتمش يل . وكلمه كفرك
بر مشكلي دخي بودر كه مجرد اداي كلمه شهادتله كبر واسلامه كلمز بلكه اول سوزدن

بعینه توبه ایتمک نزد علمامز قتنده لازمدر • پس نیجه کمسنه کلمهٔ کفری سویلرده
اوبیندر • خاطرینه کلمز که توبه ایلیه • نعوذ بالله تعالی شقاوت ابدی ده قالمق کوزتور
بو مشکلک چاره سی اولدر که هر صباح ومسا بو دعایی اوقویه که اللهم
انی اعوذ بک من ان اشرک بک شیئا وانا اعلم واستغفرک لما لا اعلم •
علما دیمشلر که بو دعایی اوقومق ماضی ده کفر کلمه سی لسانه جاری اولدیسه
انی محو ایدر • وتوبه واستغفار اولور • ومستقبلده کلمهٔ کفردن حق جل وعلا صاحبنی
حفظ ایلر •

یکرمنجی آفت عوامک دقایق علوم ومتشابهات قرآن و سر قضا وقدر ومشکلات اسرار حکمت وشریعتدن سؤال ایتمه لریدر

ایلره لازم اولان ایمان واعتقاددر • وعمله سعی واجتهاددر • لکن نفوس اماره نک
عادتی بودر که کندویه نافع اولان تلخ وثقیل • ومالایعنی وفضول اولان شیرین و
خفیف کلور • وعوام بو مقوله علومه خوض ایتمکدن مسرور اولور • زیرا شیطان
اکا تخییل وتسویل ایلر که سندخی علما واهل فضلدن سین • بعض مصطلحات اهل رسومی
بلمکله کوک صرروبرمز خلاصهٔ علوم ونقاوهٔ معارف بونلردر • سن انلری علمای ظاهردن
بیک بیلورسین خصوصا که بعض صوفیه ایله مصاحب اولوب • منطق الطیر عطار و
وکلشن راز • وزبده عین القضاة همدانیدن برایکی بیت اوقیمش ایسه خود بلکه دانا
عارف وحقایق شناس عمیق • وعلمای شریعت قتنده ظاهری بی تحقیق اولور •
وبعض علومدن دخی مسائل یاتیرکی کتابلردن • یا بعض ناس افواهندن تلقف ایدوب
انو کله بعض دانشمندلری امتحان کندو حفظ ایندوکی جوابه مطابق تقریر ایتمزجهلنه
حکم ایدر • وزمانه مزده بلیهٔ عامه که بو مقوله اهل فضول وداعیهٔ ضلالات اولنلر

اولنلره عارض اولور شبهه قضا وقدردر • که بعض فسقه فسق وفجوره اینهماک
مقتضای جبلت ناپاکلری اولوب • زواجر شرعیه ملاحظه • وامر معروف و
نهی منکر ایدن مؤمنلرک لوم وتقریعنی استماع ایدیجک شیاطین جن وابلیس درونلرنه
القا وتخییل • وشیاطین انس پرتلبیس هر زمان اضلال وتسویل ایدرلر که
سنک فسق وفجورک ایده جکک علم الهی ازلی ده مقدردر • ولوح محفوظده
که جمیع حوادث وکواینی جامعدر مسطوردر • علم الهی تغییر محال • ولوح محفوظده
مسطور اولن محو اولمق ممتنعدر • پس سن مجبور محض ومضطر صرفسین مجبور
محضک تعذیبی • ومضطرک عقوبتی عادل حقیقی یه که صدور جور وظلم اندن
محالدر ممکن دکلدر • نته کم عمر خیامه منسوب رباعی ده مذکوردر که رباعیه

من می خورم وهر که چو من اهل بود	می خوردن من بنزد او سهل بود
می خوردن من حق ز ازل میدانست	کر می نخورم علم خدا جهل بود

بو شبهه ایله خبر محضه قائل • وشنلریده شرایع ودعوات انبیاکه وعد ووعید
وثواب وجزای اعمال صالحه • وعقاب ونکال اعمال فاسده یه مشتمل ومبتنیدر
فاسد وباطل اولوب • ظاهر خبر اولن ابیات شعرایی تمثل ایدرلر حافظک

نظم

بو بیتلری کبی — درکوی نیکنامی مارا کذر ندادند
کر تو نمی پسندی تغییر کن قضارا •
حافظ بخود نپوشید این خرقهٔ می آلود •
ای شیخ پاک دامن معذور دار مارا • وبو بیتی کبی
برو ای ناصح وبر دردکشان خرده مکیر — کارفرمای قدر میکند این من چکنم

وانک امثالنی انشاد ایدوب . ضعفای ناسک دخی عقایدنی افساد ایدرلر
بو فقره فصل و معرفتدن خالی بر میر فضول کوبیله اجتماع . وانک کلامنی بر شام
رمضانده استماع . واقع اولدقده بعض مشکلاتم وار . خدمتکرده حل تمنا
ایدرین دیدی . فقیر دخی مسائل صیام . و تراویح و قیامدن . بعض نسنه لر
صورمق تخیل ایدوب تمام انشراح صدر ایله بیورک دیدم . بشلدی بیر قضا
و قدردن سؤال . و شبهه سابقه ایله ایراد اشکال ایلدی . فقیر ایتدم اولا
قضا و قدردن بحث و جدال منهی در . زیرا سر قدر مقدمات دقیقه یه مبنی در
پس مؤمن صحیح و بندهٔ صریحه لازم اولدر که فرمان پادشاه مطلقی یرینه کتورمک
ایچون قبول و امتثال . و مسارعت و استعجال ایدوب بهانه و تعلل ایتمکده
اوتورمیه . و چون و چرا . لم و لا دن دم اورمیه . مثلا سن که پادشاه
جهان مطاعک خدم و حشم و اتباع و انصارندن سین . حالا سکا درگاه
سعادت دستگاهندن بر فرمان وارد اولسه . تمام اطاعتیله مبادرت
و امتثاله مسارعت ایدرمی سین . یوخسه بو فرمان نیچون بویله کلدی
و بنم امتثاله قدرتم نه جهتدندر دیو بحثه می باشلرسین . اگر شق ثانی یه گیدرسک
اولا امارتدن معزول . ثانیا عقوبتیله مقید و مغلول اولورسین . چون پادشاه

مجازی اشتباه که مظهر بیت برعبرو اضافت شاهی بود چنانک
بریکد وجوب پاره شطرنج نام شاه . در بو مرتبه ده در . پس پادشاه

حقیقی که بیت بر وحدتش صحیفه لاریب حجت است
اینک نوشته از شهد الله بران گواه ه درگاهنه بهانه

بهانه جوی و نافرمان اولن نه مرتبه مستحق عذاب و مستوجب خذلان و عقاب
اوله . روایت اولنور که برکمسنه عمر بن عبد العزیز حضرتنه سر قدردن سؤال ایدیجک
بیوردی . ان الله لا یطالب عما قضی و قدر . و انما یطالب بما نهی و امر
ثانیا معلوم اولسون که علم الهی ازلی عبدک قدرتی ایجاد فعل یا اعدام طرفینه
متعلق اولدیغنه متعلق اولمشدر که تقدیر اندن عبارتدر . و لوح محفوظده
تسطیر اکا اشارتدر . اندن فعل عبد اضطراری اولمق . و عبد فعلنده مجبور و
مضطر اولمق لازم کلمز . زیرا بالبدیهه معلوم . و شک و شبهه معدومدر که
فعل عبد احراق نار و تبرید ما کبی اضطراری دکلدر . و اختیار ایله اولن حرکت
ید له . رعشه مرضی سببیله اولن حرکت یدلن مابیننده فرق ظاهر واریدوکنه
عقلا دکل صبیان و مجانین دخی جزم ایدرلر . و علم ازلی احد طرفینه متعلق اولدیغی
عبد اختیاری ایله اول طرفی ایقاع ایتدوکی اجلدندر . عبدک اول طرفی ایقاع
ایتدوکی علم الهی اول جانبه متعلق اولدوغی ایچون دکلدر . زیرا علم معلومه
تابعدر معلوم علمه تابع دکلدر . نقاش دیوارده صورت فرسی بو وجهله
نقش ایلدوکی نفس الامر و خارجده فرس اول صورتده اولدوغندندر
نه آنکه فرس خارجده اول صورت اوزره اولدوغی صحیفهٔ دیواره
بو وجه اوزره منقش اولدوغندن اوله حاشا و کلا . کذلک
علم ازلی فعلک بر طرفینه متعلق اولدوغی مکلف اول جانبی اختیاری ایله
ایقاع ایده جکندن اوتوروردر . نه آنکه مکلف اول جانبی اختیار ایله
ایقاع ایتمدیسی علم ازلی اول جانبه متعلق اولدوغندن اولور پس

علم الهی عصیانه علت اتمك كمال جهل و نقصان جبلتدن ناشی در نتهكم رباعی
خیام جوابنده خواجه نصیره منسوب رباعیده ذكر اولنمشدر رباعیه

گفتی كه گنه بنزد من سهل بود ... این نكته نگوید آنكه او اهل بود
علم ازلی علت عصیان كردن ... نزد عقلا ز غایت جهل بود

چون جواب شبهه بو اسلوب اوزره توضیح و مذهب حق بو بیان روشن ایله تصحیح
اولندی میر بو الفضول خواه و ناخواه صامت اولوب كلام بی انتظامندن
ساكت اولدی معلوم اولا كه بو ذكر ایتدیكمز تقریر علمای شریعت و ائمه امت در
اما مشایخ متصوفه و حكمای متألهه بو مقامده بر تقریر دخی ایتدیلر انی دخی ذكر و
بیان ایده لم كه كتابمزه مطالعه قیلنلر جوانب مقامه بعون الله الملك العلام
اطلاع تمام تحصیل ایدوب شبهات و شكوك ظلامندن نجات بوله لر اولا
معلوم اولسون كه حكما كتب حكمتده تقریر ایدیلر كه هر فعل اختیاری كه
فاعلندن صادر اولور البته مبادی مترتبه سی اولمق گرك كه صادر اوله
و اول مبادی اكثر حكما قتنده درت در و حكیم اشراق شهاب الدین سهروردی
قتنده اوچدر اول علم یعنی اول صادر اوله جق فعل نه نسنه در بو وجه ایله تصور
اولنمق گرك و دخی اول فعلك فائده سی وار ایدوكنه تصدیق ایتمك گرك
گركسه تصور مطابق و تصدیق یقینی علمی اولسون گركسه تصور غیر مطابق و تصدیق
تخییلی و جهلی اولسون ایكنجیسی شوق و میل در جانب فعله كه علم و تصوردن
ناشی اولور بو شوق و میل علمك غیری ایدوكی و فعل اختیارینك مبادیسندن
ایدوكی بالوجدان الضروری معلوم در نتیجه كمسنه بر فعلی تصور و فایده سینه تصدیق

تصدیق ایدر اما فعل جانبنه شوق و میلی واقع اولمیوب اول فعل وجوده گلمز
اوچنجیسی اجماع و عزم در یعنی فعلك ایجادی جانبنه رایی مجمع و عزمتی مقرر و منعقد
و بونك مبادی اولدوغنه دلیل اولدر كه نتیجه كمسنه بر فعلی تصور و فایده سینه تصدیق
و انك ایجادی جانبنه شوق و میلی دخی اولور لكن بر نسنه مانع اولوب شوقی
باقی ایكن فراغت ایدر پس شوقدن صكره بر اجماع و عزم دخی لازم المبنی
اما حكیم اشراق بو اجماع و عزم دیدكلوز لازم در ولی بو بنیه شوقك تاكیدی
و غلبه سی در بو سبب اخر دكلدر بو نزاع نزاع لفظی یه قریبدر دردنجیسی
تحریك عضلات و اعصاب در بونك لزومی دلیله محتاج دكلدر پس
فعل اختیاری اولدر كه اولا تصور جزئی و فایده سینه تصدیق اولوب بو علمدن
شوق و میل حاصل و اول شوق و میل عزمیت مرتبه سینه واصل اولوب
اندن تحریك اعصاب و اعضا ایله اول فعل حیز وجوده اخراج و ابدا اولنمش اوله
و هر فعل كه بو اسلوب اوزره اعنی بابسابقا اصلا علم اكا متعلق اولمیه یا معلوم
ایسه شوق و ارادت اولمغله اولمیه اول فعل اضطراری در حركات جمادات
گبی كه اصلا علم ایله مسبوق دكلدر و حركت ارتعاش گبی كه فرضا تصور دخی
اولنسه شوق و ارادت سببی ایله واقع اولمش دكلدر چون فعل اختیاری
مبادی مذكوره یه موقوف اولنجه ممتنع اولر ایله وجودی واجب در و بو
مبادی كه اولی علم باقیسی شوق و میلدر اختیاری دكلدر بلكه بر فعله شعور و
تصور و فایده سینه تصدیق ایتمكه كسب و اختیار اولمز و اندن صكره فعله میل
دوشمك دخی كذلك عبدك صنعی و اختیاری ایله دكلدر و میلدن صكره ارادت

که احد طرفینی ترجیح در زیرا اولدخی حکما و متصوفه قتنده بلا مرجح ممکن دکلدر آندن صکره
تحریک عضو خود ضروریدر پس فعل اختیاری بالحقیقه اسباب موجبه و مبادی
غیر اختیاریه یه مستنددر اگر دیرسک بو تقدیرجه فعل نیچه اختیاری اولور
جواب ویرورز که اختیاری بو اسلوب اوزره واقع اولیندر پس فعل اختیاری اختیار اختیاری
دکلدر نه کم دیمشلردر نظم

اندر آن اختیار مجبورست — گرچه از جبر فعل او دورست
اختیار اندر اختیارش نیست — گرچه بی اختیار کارش نیست

اگر دیرسک که چون عبد مأمور اختیار ارادنده
مضطر و مجبور اوله پس بو اختیار حقیقتده جبر محضه راجع و اجبار محضه مبنی اولنجه
امر و نهیه مانعدر و مجبور محضه امر و نهی عقلا مستحسن و شرعا غیر واقعدر بر ایدرز
که مشایخ متصوفه بو اشکال صعبه بویله جواب ویردیلر که مؤمن مطیعک قلبنه حق جل و
علا فعل خیر و ایجاد امر جانبنه علم و شعور ویردکدن صکره شوق و ارادت برقدی
که خیری تحصیل و امره امتثال ایلدی و کافر و فاسقک قلبنه بو شوق و ارادتی
برقمدی لابد تحصیل خیر و امتثال امر ایتمدی زیرا اولکی نک ماهیتنک مقتضاسی بو ایدی
و استعدادی اکا ایدی ثانی نک مقتضای ماهیتی و موجب استعدادی بوکا
ایدی و ماهیات غیر مجعول و استعدادات غیر مخلوقدر نظم

هرچه ظاهر جمله اعیانست — سربسر مقتضای ایشانست
مقتضاسینی ذاته اول علام — ویره سه حکمتله اولمیه ظلام

اول سببدندر که روز محشر و فردای قیامتده سر قدر جمله عالم و عامی و مطیع و
عاصی اولنلره ظاهر و مکشوف اولیجق اشقیا جمله کندولرینی لوم و ملامت و

مطلب مهم در حقیقت فعل اختیاری و فعل اضطراری در مذهب جبریه

سوء فعللرینه اظهار ندامت ایدوب ظلمنا انفسنا انا کنا خاطئین دیرلر
و هیچ کافر و عاصی دنیاده ملحدلر دیدوکی کبی بزم صوچمز نه ایدی چونکه تقدیر
ایتمشدک تقدیرک تغییره قابل دکل بزه عذاب و عقاب ایتمک روا دکلدر
دیمیهلر چون بو سر معلوم اولدی که فعل اختیاری حقیقتده اختیار اختیاری
دکل و انک حقیقتی اضطراره راجع و انسان تقالیب دست و چوکان تقدیرده
گوی وش گرداندر بیت

گرچه تو ز اختیار مأموری — لیک در اختیار مجبوری

پس مؤمنه لازمدر که هر آن و ساعت
کندو حول و قوتین اسقاط و نفی ایدوب جمله حول و قوتی حق جل و علایه اثبات
و حصر ایلیه نظم

خویش را در مجاری افعال — بین درین کارگاه توهم و خیال
کشته افعال حق بر و جاری — قالبی ز اختیار خود عاری

و لسان حال و قال ایله اللهم
لا تکلنی الی نفسی طرفة عین و لا اقل من ذلک دیوب حق جل و علادن
توفیق و امداد طاعت و خیری تضرع و خذلاندن که عدم توفیق و عبدی کندو
حول و قوت موهومه سنه تفویض ایتمکدر تعوذ ایلیه طاعت صادر اولورسه
یا رب محضا سنک امداد و توفیقکدر دیو شکر و ثنا ایدوب تمنا و تطلب
مزید ایلیه نظم

گنج خواهی مده ز دست کلید — شکر باشد کلید گنج مزید
و من الشکر دام نعماؤه — اذ من الشکر عمّ آلاؤه

اگر معصیت صادر اولورسه
ملحد مخذول کبی سنک تقدیرک بویله ایمش بنم نه گناهم وار دیمیه نظم

مطلب

جرم و عصیان بسوی خویش افکن ... سر شرمندکی به پیش افکن
معذرت پیشه کیر و استغفار ... عجز و فقر و شکستکی پیش آر
کای خدا بنده کنه کارم ... نزد خود کو بها کنه دارم
نیست غیر از تو عذرخواه کسم ... عذر من عفو کو که تو بس

م بلکه کند و نفس شومندن بیلوب . عبادتنی تقصیرله معیوب . و تقصیرنی نفس اماره سینه منسوب قیله . ادب عبودیت بودر . نته کم لسان غیب

حافظ شیرازدیمشدر بیت کناه اکرچه نبود اختیار ما حافظ
تو بر طریق ادب باش کو کناه منست ٥ بعض اهل عرفان بیورمشلردر

که ان الام ذم و حمد فکونوا وقایة فی الذم . واجعلوه وقایتکم فی المدح تکونوا ادبا عالمین . یعنی عبد مکلفک حالی ایکیدن خالی دکلدر . یا خیره طاعته مظهر اولوب . مستوجب مدح و تحسین اوله . یا شره و معصیته مصدر اولوب مستحق ذم و نفرین اوله . پس ادب که لایق عبدیر اربدر اولدر که مصدر معاصی و شر اولدقده حق جل و علایه وقایه یعنی سپر اولوب . حق جل و علا جانبنه تیر ذم و ملام الملمعه مانع اولوب . جمله لوم و ملامتی کندویه ایقاع و تفریع و ندامتی نفس پر تقصیرینه ارجاع ایلیه ٥ . مثنوی

کرچه درکیش صاحب تفرید ... آن تقاضا همی کند توحید
که همه فعلها چه زشت و چه خوب ... بی وسایط بحق بود منسوب
لیک ازانجا که شیوه ادب است ... نسبت فعل شر بحق عجب است

و اکر فضل و توفیق حق جل جلاله سببیله مظهر طاعت و حسنات اولدیسه بو

ارب . راحت دیمکدر منه رحمه الله تعالی .

بو دفعه حق جل و علایی نفسنه وقایه و سپر ایدوب جمیع مدح و ستایشی اول جناب فیض مآبه حصر و اسناد ایدوب . نفسنی استحقاق مدح و ثنادن تنزیه و ابعاد ایلیه . که ادب عبودیتله متحلی و عجب و رعونتدن متخلی اوله . جمله انبیا و اصفیا که پیشکاه قبول و اصطفاده مقربلردر . بو حلیه ایله تحلی و بو ادبله مؤدبلردر . نته کم بارکاه اجتبا حضرت محمد مصطفی علیه الصلوة الاتم والسلام الاوفی بیوردیلر که ادبنی ربی فاحسن تأدیبی . و بو ادبدندر که . حق جلیل محکم تنزیلده . ابراهیم خلیلدن حکایت بیورر که الذی خلقنی فهو یهدین . والذی هو یطعمنی ویسقین . واذا مرضت فهو یشفین . والذی یمیتنی ثم یحیین . والذی اطمع ان یغفرلی خطیئتی یوم الدین . زیرا والذی یمرضنی و یشفین دیمدی . سقم و مرض که ظاهرا شر و المدر . حقه مضاف ایتمیوب نفسنه اضافتله که مظهریتی در اکتفا ایلدی . شفایی که خیر و نعمدر جمله حق جل و علایه اسناد ابتدی . و فاتحه فایحه ده که ام الکتاب . و خیر الخطابدر . بو ادبک رعایتینه اشارت واقع اولمشدر . که صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین . بیوریلوب اهل سعادت و هدایته اولان انعامی حق جل و علایه نسبت صریح اولنوب انعمت علیهم بیورلدی . اهل شقاوت و ضلالته اولان غضب و اضلال حق جل و علایه نسبت اولنمیوب . غیر الذین غضبت علیهم . و لا من اضللتهم دینلمدی . سبحان الله نه اکثر لطایف کلام الله . بو اشارات لطیفه و نکات شریفه دن غرض بیان آداب و تهذیب اولی الالبابدر . بو سببدندر که بعض کمل ارباب طریقت

بیوردیلرکه التصوف أدبٌ کلّه طرق العشق کلّها آداب	نظم ادبوا النفس ایّها الاصحاب پایهٔ دولت ایدادب ایت

پس بو تفصیل و تطویلدن حاصل اولدی که اهل جبر بی‌خبر و بی‌خیردر طریقهٔ سیئه سلوک
و تیسیر ایدوب شیطانک نه صوچی وار چون لعنی و طردی مقدر و ترک طاعات
و کسب سیآت ایدنه نه محل لوم در چون افعال عباد خیر و شر علم ازلیده ثابت
و مقرر و لوح محفوظده که با علم شامل مبادی عالیه یه اشارت باظاهر اخبارده
وارد اولدوغی کبی بر لوح عظیمکه جملهٔ حوادث و کوائنله رقیم اولمش اوله اندن
عبارتدر مکتوب و مسطوردر دیوب بو کلامی ترک طاعت و کسب معصیت ایتمکه
سبب و معذرت ایلین ملحد مخذولدر اکر معتقد ضلال اولمیوب محضا
عرض دقایق و درک حقایق دعویسین ایدوب تفوه و تکلم ایدرسه مرتکب
مالایعنی و صاحب بدعت و فضولدر اکر ناکاه شبت شبهه یه دوشمش
و تقبهٔ خاطرینه زنبور حوادث اوشمش ایسه ذکر ایتدکمز جواب شافی و خطاب
وافی ایله قناعت و دفع شبهه و رفع شناعت ایلیسون و ادراکی ایده مدوکی
یرده تسلیم و اطاعت قلسون والله الهادی چون آفات
لسان بو قدر ذکر و بیان اولندی بو مقدارله اکتفا و اختتام و بزدخی
آفات لساندن احتراز ایدوب ختم کلام ایده لم

ذکر رذیلت صلف

صلف و تصلف اوکونمک و کندوده اولمین فضائلی وار ادعا ایدوب
دایره سین حدندن بلند و مرتبه سین استحقاقندن زیاده ارجمند طوتمقدر

طوتمقدر و صلف حقیقتده عجب ایله کذبدن مرکبدر و نتایجی و فروعی دایما
مراتب عالیه ادعا و ارباب فضایله تحقیر و ازدرادر و رعایت حقوق
اخوانده تقصیر و نفسنی تعظیم و غیری تحقیردر چون عجب و کذبک علاجی
تحریر و تقریر اولندی علاج صلف انلردن معلوم اولور

ذکر رذیلت بخل و حسنت

بخل خلق مذموم و ضد سخا اولمغله رذیلت عظمی ایدوکی معلومدر و لسان
شرعده دخی ذم بخل و مدح سخا چوق واقع اولمشدر و من یوق شح
نفسه فاولئک هم المفلحون شح بخل غلیظدر و لا یحسبن الذین یبخلون
بما آتاهم الله من فضله هو خیرا لهم بل هو شرّ لهم سیطوّقون ما بخلوا به و
حدیث شریفده وارد اولمشدر که لا یدخل الجنة بخیل و دخی بویورمشلردرکه
ثلث مهلکات شح مطاع و هوی متبع و اعجاب المرء بنفسه یعنی
اوچ خلق واردر که هر بری صاحبنی هلاک ایدیجیدر بری بخل شدیدکه
نفس اکا اطاعت ایدوب قلب و روحه حکمی جاری اولمش اوله ایکنجیسی
هوی یعنی باطله میلدر که نفس اکا تابع اولمش اوله اوچنجیسی کندو نفسنه
و کمالاتنه عجب ایتمکدر و ابن عباسدن روایت اولنور که حق جل و علا
جنت عدنی خلق ایتدکده امر ایلدی که تزیین اولنه پس بیوردی که انهارینی
اظهار ایت جنت دخی نهر سلسبیل و عین کافور و تسنیمی اجرا ایدوب
نهر خمر و عسل و لبن منفجر اولدی پس بیوردی که سریرلرینی و حجله‌لرینی
و حله‌لرینی اظهار ایت پس حق نظر ایدوب بیوردی که ایمدی

دجله
شطینک دیدکلری
اوج عددر که غوص ایچون
دورلر منه رحمه الله تعالی

تکلم ایله . وحضرت کلام فصیح ایله دیدی که طوبی لمن خلقی حق جل وعلا
بیوردی که عزتم وجلالم حقیچون سنده بخیل کمسنه ساکن اتمزین . اکر ذم
بخل ومدح سخاده وارد اولن آثار واخبار . واساجیع واشعار ایراد
اولنورسه تطویل حددن بیرون اولور . پس انلردن فراغت ایدوب بخل مذمومی
نه درلو بیان ایدوب طریق علاجین عیان ایده لم . بخلک تعریفنده چوق کلمات
اتمشلر لکن اصح اقوال بودر که بخل شرعا واجب . یا مروت یوزندن مناسب
اولنی قادر اولوب ایتممکدر . مثلا برکمسنه شرعا واجب اولن زکوتی ویرمیه
بخیل در . شرعا واجبی ویرسه اما مروت طریقنده لازم اولنی ترک ایلسه
مثلا مال موفوره ونعمت عظمییه قادر اولوب . اقارب وجیراننددن فقرا اهل صلحا
اولوب . ضر فقر وشدت افلاس ایله معاش ایدوب . بو انلره فواضل نعمتندن
برحبه ویرمسه اگرچه زکوة شرعیسن دخی ویرورسه . بوکمسنه بخیل تختنده داخل
و وعید بخل اکا واصل ومتواصل در . وواجب مروت اختلاف اشخاص و
ازمان واحوال ایله مختلف در . مثلا فقره برخرجی نسنه امساک اتمک مروته مانع
اولمز اما غنی یه مانعدر

نظم

نه چندان که دیناری از دست رنج	بقنطار زر بخش کردن ز کنج
گرانست پای ملخ پیش مور	بردسر کسی بار درخورد زور
	ضیافتلرده مضایقه وتدقیق اتمک

مروت دکلدر . مبایعه ومعامله ده تدقیق مروته منافی دکلدر . مکر حددن
بیرون اوله . وبیع وشراده دخی مثلا کفن المقدره واضحیه المقدره تدقیق اتمک
مانع مروتدر . وبالجمله مروتک برحد معینی یوقدر . ولکن ذوق سلیم وعقل

مطلب در بیان حسد بخل و حسد

عقل صحیحیله معلوم اولور که نه مرتبه مانع مروتدر نه مرتبه دکلدر . پس برکمسنه
زکوة مفروضه ویرمسه یا مالنک اوسطندن ویرمیوب ادنیسندن ویرسه
اقبح بخلیله بخیل در . انلری ایتسه ولیکن محل ومناسب اولن یرده مروت ایلمسه
بونه بخیل در . اما اوکلکیدن ادنی در . انی دخی ایلسه بخلدن خلاص اولوب ومس
بوفق شح نفسنه درجه سی نک ابتداسی اکا حاصل . وایثار وبذل وسخانک
مقامی نک اولنه واصل اولور . ولکن مراتب سخا وایثار متفاوتدر
واسخیا وکرام . ومقامات احسان وانعام . دخی نیچه طبقه در

بیت

ولم ار امثال الرجال تفاوت	لدی المجد حتی عد الف بواحد

ایثار اکا دیرلر که کندویه لازم ایکن صبر ایدوب . اخره ویره نته کم قرآن
عظیمده بیورلدی . ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصه
وایثار منتصبدر واصلا نادم ومتضجر اولمیلره مقام عالیدر . اما ایثاردن
صکره صبر ایده میوب نادم اولمق احتمالی وبخق ترکی اولی در . لا صدقة الا
عن ظهر غنی بیوردوغی بونلره کوره در . **در بیان اسباب بخل** خواجه نصیر ایدر
تأمل اولنسه اسباب بخل اوچ نسنه در . یا خوف سبب فقر واحتیاج . یا غلو
حب مال ویا شراره نفس سببی الله غیره خیرک وصولنی استمامک . امام غزالی
ایدر سبب حب مال ایکی نسنه در . برسی حب مشتهیاتدر که طول امل ایله
مقرون اوله . مثلا برکمسنه کندویه طول عمر تقدیر ایدوب . مدت
عمرده مشتهیاتدن تلذذ . ومستحسناتدن تمتع اتمک استیجک لابد ماله
که مشتهیاتنک وصولنه سبب . وآرزوی نفسی اولن مستحسناتنک

حصولنه علت در • محبت اتمک لازم اولور نته کم دیمشلر در نظم

ای زر تویی که جامع اللذاتی • محبوب خلایق بهمه اوقاتی
بی شک تو خدا نه ولیکن بخدا • کشاف کروب وقاضی الحاجاتی

اما طول امل اولمسنه مثلا یارین برکون موت اغلب • وسفر اخرت قنده
کلمح البصر او هو اقرب اولسه • ماله که مفارقتی لازمدر اولقدر محبت ایلمز
بعض کمسنه لر اولادینک بقاسین دخی کندو بقاسی کبی حب ماله سبب •
وحرص وادخاره علت قیلورلر ایکیچون جناب رسالت پناه صلی الله علیه
وسلم بیوردی که الولد مبخلة مجبنة • یعنی ولد محل بخل وخوف فقردر •
ایکنجیسی عین ماله محبت ایتمکدر • نته کم بعض کمسنه نک مال موفور وخزاین
مکنوزی اولقدر اولور که معتاددن زیاده عمری اولوب مرکون ایتدوکی
انفاق وخرجین اضعاف مضاعفه سنین ایلسه نقصان ظاهر اولمز • بعضنک
املاک وعقاراتندن ریع وادرار مرتب دخی کلور کن • واصلا فقر و
احتیاج احتمالی یوغکن ینه عین ماله محبت • ونقش دینار و درهمه عشق ومودت
ایدوب نه زکوة واجبه برحبه • ونه صدقۀ مندوبه دن بر فلس ویرو
بلکه کندو حقنده اقل قلیل ایله اقتصار • ونان وجبن ایله اکتفا ایدوب •
اموالنی تحت الارض دفین ایلر • بعضلر مؤسسه ضایع اولمسنی دخی اختیار
ایدر • وبعضی وارث مبغوضنه انتقال ایتمه سیله کاری زار اولوب کاه
ناله دلسوز وکاه آه جان فکار ایدر • وبو مقوله اشخاص روزکارده
بی نهایت بولنور • وهر برینک نوادر اخبار واحوالی مجالسده نقل و

حکایت اولنور ایراد امثال • وبیان حال ایتمکه احتیاج یوقدر • وبو
مرض بغایت عسیر العلاجدر خصوصا که زمان شیب وکبر سنده دخی اوله •
بو کمسنه اکا بکزر که بر کمسنه بر محبوبه عاشق اولوب • رسول موصله دخی محبت
ایدوب • کیدرک محبوبنی اونیدوب • رسول محبتنه مبتلا اوله • زیرا بی شبهه
اصل محبوب مشتهیات نفسدر • اما مشتهیاته مال سبب وصول اولمغین برکشی
اکا محبت ایتمشدر • لکن کیدرک نفس مشتهیات اونیدیلوب عین ماله • که
سبب حصول مشتهیات ایدی محبت اولقدر اولمشدر که جمله مشتهیاتندن
جمع مال وادخار اکا اشهی واحب اولمشدر • حتی بعض بخلانک نوم و
خساستلرینه نوم وطعن ایدوب • قدرتکوز وارکن فقر اکبی ضرر ومؤنه معاش
وطیبات دنیادن که قل هی للذین امنوا ایبورلمشدر • بالکلیه حبتال الجو
اجتناب • ودنیاده دخی عذاب چکرسز دینلره • دیرلر که چون مقصود
نفسک مشتهیاتنه وصول • ولذت وسنخی حصولدر • بزم قتمزده
جمع وادخار جمیع مستلذاتدن الذ • وجمله طیباتدن اطیب واشهی در •
پس بزه دخی نعیم دنیادن تمتع که خرج وتفرقه دن تمتع در حاصل • وبزم نفسمز
غایت عیش وسروره واصل در دیو جواب ویرورلر • اما غایت ضلال و
نهایت جهل در • زیرا وصول حاجات • وحصول مرادات اولمینجه ذهب

ایله حجرک نه فرقی واردر بیت • بلکه کم حجردر خسیسک زری
که بهر بخشادن چه سنک وچه زر • م زر را برای خرج کند سنگ وآهن

بوندن بویک شقاوت • وحرمان وخیبت • نیجه اولور که دنیاده فقر اکبی محنت ایله

معاش ایدرلر و آخرتده اغنیا حساب و عذابین چکرلر. اگرچه جمع و ادخار
نفسلرینه غایت مشتهی و بونلر مشتهیلرینه واصل اولمقده حسن و بها
ظن ایدرلر اما بوجعل نجاساتدن تلذذ و کلاب جیفه‌لردن تمتع ایتمه‌سی کبی
خبث نفس و دنائت جبلتدر که منتهاسی بونک کبی امری محصل و جانب
محصلی ذلت و قلتدر اعاذنا الله تعالی. **بیان علاج بخل و خست**
چون بخلک اسبابندن بریسی حب مالدر حب مالک سببلری نه در ذکر اولندی
پس هر شیئک ضدی ایله علاج اولنور حب مشتهیات قناعت و صبر تحصیلی ایله
اولنور. و طول امل تذکر موت اقران و امثال و مفارقت آشنالر ذکری ایله
اولنور که نیچه زحمت و تعب ایله جمع مال ایتدیلر. مال انلرک اجللرندن

نظم

صکره بقالرینه سبب اولمدی	نه ایشان نخستین نگهداشتند
بحسرت بهشتند و بگذاشتند	آلان مالدینی غیرلر تصرف و ایلر

خاک ایچنده تحزن و تأسف ایدر. و اولاد ایچون حرص و بخل خود غایت جهل و حماقتدر
انی خلق ایدن رزاق پروردگار ولادتندن اول نیجه روزگار حالنی تدبیر و
رزقنی تقدیر ایتمشدر. وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها. نیجه کمسنه
پدر و مادردن برحبه میراث انتقال ایتمز بفضل حق دنیاده اول قدر ملک و مالک
اولورکه آبا و اجدادی عشر عشیرین گورمشلر ایدی. و نیجه کمسنه‌یه پدر و مادرندن
اموال و اسباب خارج حد و حساب انتقال ایدر اندک زمانده اول مالی بر
عرصه تلف و بوار اولوب قوت یومیه‌سی اقل قلیل قالور. و کندوسی فقیر و ذلیل اولور
پس وارثلر ایچون خزینه دارلق خیال باطل و اولادینی مالدن اصم لین احمق و

احمق و جاهلدر نته کم حافظ شیرازی ایدر. بیت

خزینه داری میراث خوارگان کفرست
بقول مطرب و ساقی بفتوی دف و نی

حکایت مشهوردر که سلطان محمد زماننده بر خواجه مالدار وار ایدی
که کثرت مال و خزائن قارون روزگار ایدی. چون خواجه عدیل قارون گرفتار
موعد اذا جاء اجلهم لا یستقدمون ساعة ولا یستأخرون اولدی. فرزند
دلبندینه عمر صد ساله تقدیر ایدوب. هر گونه بیک درم خرج و توفیر فرض ایدوب
مبلغ حاصلی مخزون خزاین و حواصل ایدوب اوصیایه تسلیم و کندوسی
افلاس فرزندندن بیم ایدوب. سفر آخرتی تصمیم ایدر. فرزندی مبلغ
رجاله واصل و اموالی دست تصرفنده حاصل و بنجی اسراف بی انصاف
و تبذیر بی تقدیر ایله برباد ایدر. حتی نقل اولنور که کمانکره و توفکره بنادق سیم و
زر ایدوب دریاده مرغابیلره آتر ایمش. و همیان پر زری دیوار حجره‌ده
همیان تلاوت سوره انشقاق و حاضرون انتهاب و اختطافه اتفاق
ایدنجک کند و قهقهه ایله خندان اولوب. همیان آخر درمیان ایدوب انی دخی
اصحاب اخذ و انتهاب. و بو قهقهه بی حساب. برگونده نیجه صنادیق تهی
و همیانات منتهی اولوردی. چون جوان وارث اموالی نفاد. و افلاسی
ساکن رماد اولمش. سلطان محمد علیه الرحمة استماع ایتدکده خواجه
بخل صفت ایله سابقه معرفتی اولدوغیچون جوان مسرفی دعوت ایدوب بنه
رأس مال بخشش و نوال ایتمک استنجاک ایدمش که ای پادشاه روی زمین دولت

جهانی نوازکوز سایه سنده عالم وعالمیان ایمن اولسون شرط حق گذاری
وبنده پروری وداد احسان وسخاوت گستری همین درکه پادشاه جهان
پناه بیوردی اما بو بنده کنج افلاس وفنادن ساحهٔ توانکری یه چیقمق ممکن و
مقدور دکلدر زیرا پدر بو حقیری حق ذو الجلاله اصمرلمیوب مال ومناله اصمرکی
حقک غیرینه اصمرلین ذلیل وفضل خدادن غیریسی شیئی قلیلدر پس فرزندی
اجلیچون کندوبی هلاک ودامن عصمت وهمتنی چاک ایتمیه اکر فرزندی
صالح قوپرسه حق جل وعلا وهو یتولی الصالحین بیوردوغی کبی انی ضایع
ایلمز اکر فاسق اولورسه فاسقه آلت فساد وعدت معاصی ایدوبروب
کناهده شریک اولمق وجه میدر عزیزلردن بری سینه التمش بیک درهم
واصل اولوب جمله سن صدقه ایدیجک دیمشلر که بر مقدارین اولادکه ذخیره
ایلسک اولمزمی ایدی دیمش که لا بلکه جمله سین الله تعالی قتنده نفسمه ذخیره
والله تعالی حضرتنی اولادمه ذخیره قیلورین بو مقدماتی تذکر وسایر
بخلانک احوالنی وعند الله والناس مذموملقلرینی تفکر ایدوب کندویه
جبرا بلکه ریاء سخاوتی تحمیل ایدوب خلق تخلقه تسخی سخایه تبدیل اولدقدن
صکره ریابی خی دفع ایتمکه جهد ایدوب بو علم وعمل ادویه سیله اصلاح
مزاج وتحصیل علاج ایلیه والله الموفق ۞ پس بعض حکایات اسخیادن
ایراد ایده لم امیددر که اکتساب صفت سخا واجتناب سمت بخله سبب اوله
صفت سخا وکرم طایفهٔ عربه که خیر امم واصل ومحتد سید عرب و
عجمدر مخصوص وقبایل عربدن قریش وبطون قریشدن بنی هاشمه اخص

اختصاصی مصرح ومنصوصدر ۞ وعهد خلفای مروانیه وعباسیه ده
بازار کرم رایج ونافق وغالب امرا و وزرالری بو صفت حسن ایله اتصاف
ایتمکده بری بریندن متسابق ایدیلر ۞ وتصریح اهل تواریخ واخبار بودر که
عهد اسلامده سرآمد اسخیا عبد الله بن جعفر طیاردر که معاویه نک احسانندن
ایدی وهر ییل یوزکره یوز بیک درهم وظیفه سی وار ایدی جمله سن فقرا ومحاویج و
ایتام وارامله بخش وعطا قیلوب اواخر سنه ده مدیون اولوردی معاویه یه
هر سال بو قدر مال ویریک بیت الماله اخلال دامن المؤمنینه غیر حلالدر دیدیلر
جواب ویردی که بن بو مالی عبد اللهه ویرمزین بلکه فقرا ومحتاجین اهل مدینه یه
ویرورین تفتیش ایلک تفتیش ایتدیلر جمله سین فقرا وسائل وایتام وارامل
وطلاب جود ونائل اولنلره بخش ایدوب کندو فقیر وعائل قلمش طعن ایدنلر جودر
عبد اللهه انصاف ویبت المالی اکا ویریک جمله فقرایه ویرمک ایدوکنه اعتراف
ایتدیلر **حکایت** برکون عبد الله مزارعی اولان ضیعه سینه تفقد ونکاه
ایچون سالک راه اولمشدی اتفاق بعض نخلستان کنارینه گذار ایدوب
کوررکه بر غلام سیاه خدمت حدیقه ایدرکن اکا اوچ قرص نان کتوررلر
مکر بر کلب در حدیقه دن داخل وغلام یانینه واصل اولور غلام کلبه بر قرص
نان اتوب انی اکل ایدیجک بر دخی وانی دخی تناول ایدیجک بر دخی ویروب
عبد الله ایدر یا غلام قوتنک هر روز نه در ایدر که کوردوکک اوچ
قرص در عبد الله ایدر پس نیچون جمله سین اتدک وکندوکه جوع اختیار
ایلدک غلام ایدر کوردم که بو سک غریبدر ودیار بعیده دن کلمش جایع

عبدالله بن جعفر

و طالب نصیب در. پس انی محروم ایتمکی بخل و لوم کوردم. عبد الله ایندی
پس بو کون نیجه ایدرسن. غلام ایتدی جوع ایله چلیین و صبر ایله اینبراع اولورین.
عبد الله متأثر اولوب. بنی خُلُق خَلُق جود ایله ملامت ایدرلر. بو غلام سیاه بندن
سخی در بی اشتباه دیوب. پس غلام و نخلستانی بالتمام اصحابندن
اشترا ایدوب غلامی اعتاق ایله رقبه سین ربقهٔ رقیتدن تفکیک و نخلستانی
جمله آلات و اسبابی ایله اکا تملیک ایلدی. عبد الله یه دیدیلر که پس سن ایندن
سخی سین. زیرا انک عطاسی اوج قرص نان در سنک بهای غلام و نخلستان
ویردیکی که بیهات. انک ایثاری جمله مالکی و تمام قلیلی و کثیری. و بنم ایثارم مالکمدن
عشر عشیری در. **بیت** آزمون زربخش را در بذل وقت سخی است
امتحان نقاش را در نقش اسب لاغر است **حکایت** عبد الله حضرتنه
بر مقدار افراط سخا. و اکثار عطادن فراغت ایتمیسکوز. دینکوزه قضا. و
امکوزه رضا حاصل اولسه دینلره. دیر ایدی حق جل و علا بزه عطا. و بزده
عطای حقدن عبادینه بذل و اعطا ایتمکی عادت ایلدک. قورقرین که
بن عادتمی تغییر ایدرسم حق تعالی دخی عادتین تغییر ایدوب عطاسین قطع
ایتمکله بنم افلاس و املاقله موسوم. بنم احسان و انعامندن محروم اولم.
حکایت حضرت عایشه یه رضی الله تعالی عنها ابن زبیردن یوز
سکسان بیک اقچه کلدی. بیوردی دوکدیلر. بر طبقله فقیر و مستحقین اهل مدینه یه
بالتمام بخش و تفریق ایدوب. بعده ام ذره نام جاریه سینه کتور غدا مز
افطار ایده لم دیدیلر. غدای بیت خبز و زیت ایدی. جاریه لری ام

ام ذره ایتدی بزه دخی اکی درهم ویرسک لحم الوب افطار ایلیک
اولمز میدی دیدی. اکر ذکر ایتمش اولیدک ویردم دیدیلر **حکایت**
ایکی جهان خواجه سینه قرة العین. و باغ دین احمدی یه صلی الله علیه وسلم
زیب و زین اولن ابو محمد حسن. و ابو عبد الله الحسین سر حلقه کرام ابرار
مزبور عبد الله جعفر طیار ایله. بر کون بادیه ریح عظیم و مطر شدید اولوب
قافله یه تفرق و انتشار دوشوب. بنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم. بادیه
یاروبکا هلرندن ایرو راه کم ایدوب. جوق تعب و زحمتدن صکره بر عجوز
خباسنه نازل اولورلر. خباده سمان بر بیره زن که فقر و فاقه و لفقد طاری
اولمش که ابل و ناقه دن عاری اولوب. اول موضعده وحید و فرید قلمش
عجوز تکریم و تعظیم ایله خبایه انزال و ادخال ایدر. شراب استرلر طرف خباده
مربوط اولن معزی حلب ایدوب لبنینی الجوک دیر. بعده طعام ارمیدرلر
قلمغک بو معزی ذبح ایدک سزه طعام پشوره یم دیوب ایله ایدرلر.
جون روی هوا کشاده اولور. اتلرینه سوار اولوب بزقریشیدنوز. اکر
احتیاجک اولورسه مدینه یه کله سین. و بزی صورت بوله سین دیوب.
وداع ایدرلر. احشام اولوب بیر صحرادن کلوب معزی بوملیخ عجوزدن
سؤال ایدوب عجوز شرح حال ایدیجک. پیر غضبه کلور. بر قوم مجهول مجرده
بز قریشیدنوز دیمکله سبب معاشمز اولن نسنه یی اتلاف ایتمش سین دیر.
بعد زمان پیرک فقری اشتداد. و زمان قحطی امتداد طوتیجق مدینه یه
کلورلر. و بر زمان سرقین شتر طشیمغله معاش ایدرلر. اتفاق بر کون

حجدن کلور کیدر.
صح

امام حسن رضی الله عنه اوی اوکنده اوتورر کن عجوزه کیجه امام سلوب
کل یا امة الله هیچ بنی بیلورمی سین دیر. عجوز لا دیوجک بن سنک ضیفک
وکلمی بن دیوب عجوزه اتم فداک اولسون بلدم سن اولسون دیر

پس بر مقتضای بیت	ان الکرام اذا ما اسهلوا ذکروا
من کان یعرفهم فی المنزل الخشن	بیک دینار و بیک

کوسفند احسان بیوروب. غلامی ایله امام حسینه کوندرر. امام حسین دخی
بیک دینار و بیک کوسفند عطا قلوب. عبد الله بن جعفره کوندرر
عبد الله ایکی بیک دینار. وایکی بیک کوسفند بخشش ایدوب
واول بکا کلمش اولیدک ایله عطا ایده ایدم که انلره تعب و زحمت
ویره ایدم دیدی. واجواد عربدن آل واولاد مهلب در
که شاعر انلرک حقنده دیمشدر که قطعه

ترکت علی آل المهلب ثاویا	بعیدا عن الاوطان فی زمن المحل
فمازال بی احسانهم وافتقادهم	وانعامهم حتی ظننتهم اهلی

مورخلر ایدرلر که آل مهلب. دولت مروانیه. وآل برمک دولت عباسیه ده
سرآمد جود وسخا. ونهایت کرم وعطا ایدیلر. حکایت یزید بن مهلبی
حجاج امارت خراساندن عزل ایتدکدن صکره محصولات مملکتی کتم ایتدک دیو
سرکون عذاب ایدردی. یزید سرکونک عذابنی یوز بیک اقچه ویروب
دفع ایتمکی مقرر ایتمشدی. برکون مبلغ مزبوری جمع ایلدی که عذابی کیدر
اشترا ایلیه. ناگاه اخطل شاعر کیروب انشاد ایلر که قطعه اباخالد

ابا خالد بادت خراسان بعدکم	وقال ذوو الحاجات این یزید
ولا مطر المروان بعدک قطرة	ولا اخضر بالمروین بعدک عود
فما لسریر الملک بعدک بهجة	ولا لجواد بعد جودک جود

مروان دیدوکی بر مرو شاهجان بری مرو الرود در که خراسانک
مشهور شهرلری ایدی. پس یزید جمع ایلدوکی یوز بیک اقچه یی شاعره
عطا ایدوب اول کونک عذابنه صبر ایتمکه عازم اولدی. بو حکایت
حجاجه واصل اولیجق یزیدی دعوت ایدوب. دیدی که ای خراسانی
بو حاله مبتلا ایکن جود وکرم بو مرتبه ده اولنجه بو کونک و
من بعد عذابی عطا ایتدم بو کرمک مقابله سنده دیدی. وآل
برمکک جود وسخالری مشهور. وتواریخ وکتب ده مسطوردر

شاعر عرب دیر که بیت	اذا کنت من بغداد فی رأس فرسخ
اتتک نسیم الجود من آل برمک	حکایت جعفر بن یحیی

برمکی حج ایتدکده مدینه منوره قربنده وادی عقیقه مرور ایتدکده بر خاتون
بولنه طوروب انشاد ایلدی که قطعه

انی مررت علی العقیق واهله	یشکون من مطر الربیع نزورا
ما ضرهم اذ جعفر قد جازهم	ان لا یکون ربیعهم ممطورا

روایت ایدرلر که او لقدر احسان ایلدی که مذکوره غنای ابدی

ابرشدی **حکایت** شعرادن برکمسنه یحیی بن خالد
برمکی یه کیروب بو ایکی بیتی انشا ایلدی که **نظم**

سألت الندی هل انت حر فقال لا • ولکننی عبد لیحیی بن خالد •
فقلت شراء قال لا بل وراثة • توارثها عن والد بعد والد

اون بیک درهم جائزه بیوردی **حکایت** عبید الله بن
منصور ایدر برکون فضل بن یحیی برمکی مجلسنده ایدم ناکاه دربانی •
کیروب قپوده برجوان وار بنم حضرت امیرله سابقه حقوقم وار دیو
اذن طلب ایدر • فضل اذن ویردی • کوردک برجوان کلدی • اکرچه هیئتنده
رثاثت حال ظاهر • ولکن چهره سنده لمحهٔ جمال باهر • حسن ادبله سلام ویروب تحیت
امیر فضل جلوسه ایما ایدوب جلوس ایلدی • انجاسی دهشتی زائل • و
انطلاق لسانه قدرتی حاصل اولدقدن صکره • فضل حاجتک نه در دیو
ایتدی • یا امیر رثاثت هیئتم • وضعف قوتم • اصل مراد و حاجتم •
نه ایدوکنه دلالت ایدر • فضل ایتدی یا بزمله سابقه حقوقک نه در •
ایتدی ولادتم امیر ولادتنه متقارب • ومنزلم سرای امیره مجاور •
واسمم اسم امیردن مشتق در • فضل ایتدی منزل منزله قریب اولمق ممکن
واسمک اسمدن مشتق اولمق متصور • اما زمان میلادم متقارب اولدوغنی
نه دن بیلدک • ایتدی والده ضعیفه دائما دیر ایدی سن ولادتنه
کلدکک کیجه امیر یحیی نک براوغلی وجوده کلوب اسمی مسمی سی کبی فضل

فضل سنی دخی فضیل تسمیه ایلدک • که انک اسم شریفندن مشتق در •
لکن انلر سابق برلمق اولدوغی اسمک تصغیرندن ظاهر • و انلرک فضیلت
و تعظیملری باهر اوله دیو • فضل تبسم ایلیوب • دیدی سنین عمرک نه مقداردر
جوان ایتدی اوتوز بیش سنه در • فضل ایتدی صحیح سویلرسین بنم ولادتم
تاریخی بوکا موافق در • اما یا نیچون بو قدر زمان بزه کلمزدک • جوان ایتدی
ذاتمده عاجزلق وار ایدی • وحداثت سنم دخی ملاقات ملوک ومصاحبت
اکابره مانع ایدی • فضل تحسین ایدوب • خزینه دارینه امر ایلدی •
یا غلام عمرینک هر سنه سیچون بیک درهم • ولباسمزدن لباس خسروانه
و مراکبمزدن مرکب فاره ویرکه • حالی منتظم و هیئاتی رائق • و بزم منادمته
لائق اولسون • امرینه امتثال ایتدیلر • جوان سرای فضلدن اموال
کثیره • و اسباب وافره ایله چیقوب اهلی و اقاربی سرور و ارتیاح • و
حبور و افراحله • اطرافین الوب منزلنه کتدیلر • تا فضل دولتنده اولدقجه
جوان مرفه الحال ایدی • و بو مکرمت دوران برامکه دن ثبت تواریخ
و یادکار کرم نامهٔ روزکار اولدی **نظم**

توانگرا دل درویش خود بدست آور • که مخزن زر و گنج درم نخواهد ماند •
بدین رواق زبرجد نوشته اند بزر • که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند •

حکایت مصرده بر سنه قحط عظیم اولوب عبد الحمید بن سعد

الابا و منتظم

امیر مصر ایدی ایتدی والله شیطانه بیلدره یین که بن انک عدوی یم
پس نه قدر فقیر و محتاج وار ایسه نفقه لرین و قوتلرین کندو مالندن عطا ایلردی
تا که قحط و غلا خصب و رخایه مبدل اولدی ٭ بعده معزول اولدی ٭
تجاره بیک کره بیک درهم دین ایدنمشدی ادا اسنه قادر اولمیجق حلی نساسنی
که قیمتی بش بیک کره بیک درهم ایدی رهن قودی کندی ٭ بعده خلاص
رهنه قادر اولمیجق مکتوب کوندردی اول حلی صاتیلوب بیک کره بیک
درهم دین ادا اولنوب ٭ باقیسی که درت بیک کره بیک درهم در
بنم صله و صدقهم واصل اولمیان کمسنه لره بخش و تفرقه اولنسون دیدوکی
کبی ایلدیلر ٭ رحمه الله تعالی ٭ واسخیای عربدن بریسی معن شیبانیدر
وانک مشهور حکایتلریندن بریسی بودر که ٭ برکون بستاننده کنار آبده
اوتورمشدی و کذر عمری خاطرینه کتورمشدی ٭ بیت

بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین ٭
کین اشارت ز جهان گذران ما را بس ٭

شعرادن بریسی کلوب اجازه تسبیل بولمیجق بر چوب اوزره بو بیتی
یزوب معنک اوکنه واران آب جویباره براقدی ٭ بیت

ایا جود معن ناج معنا بحاجتی	فما لی الی معن سواک شفیع

چون جریان آب چوبی معنک اوکنه ایلتدی ٭ نظر معن چوب مکتوبه واقع اولدقده
الوب اوقیوب ٭ صاحبنی دعوت ایدوب ٭ بیتنی انشاد ایتدروب ٭ اون بدره
عطا ایدوب چوبی بساطی التنه قویوب ارته سی ینه چیقروب اوقیوب

اوقیوب شاعری ینه چاغروب ٭ یوز بیک اقچه دخی عطا ایلدی ٭ شاعر بو
عطای کرانی دخی قبض ایدیجک طبیعه خوف غالب اولوب شاید عطایی ینه الورلر دیو قاچوب اولدی ٭ ارته سی معن چوبی النه الوب بیت مکتوبی اوقیوب
یوز بیک اقچه دخی عطا ایتدی ٭ اما شاعری طلب ایتدیلر بولنمدی ٭ قنده
کتدوکی بلنمدی ٭ معن ایتدی حیف حوصله سی فیض جودمزه متسع دکلمش
یوخسه بنم ذمت همتمه قرض اولمشدی ٭ که بیت المالده بر درهم و بر دینار
قلمینجه مزبوره یوز بیک اقچه عطا ایلیم ٭ قطعه

چیست اهل کرم آنکس که چو سائل بدرش ٭
آورد آن قدر امید که در دل گنجد ٭
بگشاید کف احسان و ببخشد چندان ٭
که نه در حوصلهٔ همت سائل گنجد ٭

و معنک بر حکایت مشهوره سی دخی بودر که بر شاعر اندن
بر مرکوب طلب ایلدی ٭ برات ٭ و بردوه ٭ و بر استر و بر اشتر
و بر حمار و بر جاریه ٭ احسان ایتدی ٭ و بیوردی که بن بلدوکم مرکوب
بونلردر ٭ راوی ایدر که غلام ٭ دخی بعض فسقهٔ انام ٭ قتنده مرکوب
اولدوغین بلیدی انی دخی عطا ایدردی ٭ لکن عربی صافی ایدی قاذورات
عجمیه مختلط اولمشدی ٭ و معنک بو جودینه صاحب اسمعیل بن
عباد ٭ دخی تقلید ایلدی ٭ شعراسندن بریسی بو بیتی انک حضورنده
انشاد ایلدی ٭ بیت

و خدام هذا الدار یمشون فی

لباسٍ من الحسن الّا انا • صاحب معنك حكايت

مزبوره سين يادايدوب • بزدخى سكا • برجبّه • وبر ردا • وبر ازار • و
برقميص • وبر سراويل • وبر طيلسان احسان ايدەوك كه ملبوسنك تمامى ده
بولمز ديدى ~~ امراى دولت مروانيه دن سعيد بن خالد دخى جود وفضل
ايدى • بذل ونوال • ايده جك • ال ومنالى حاضر اولمسنه مادح وسائل اولنلر
دين اقرار ايدوب حجت وسجل ايدوب ويريردى حكايت برگون خليفه
وقت سليمان بن عبد الملك كيردى • خليفه يه بو بيتى تمثل ايلدى نظم

انى رايت مع الصباح منا • يا من يعين على الفتى المعوان

يا سعيد حاجتك نه در ديدى • سعيد ايتدى يا امير المؤمنين اوتوز بيك
دينار دينم واردر • خليفه ايتدى امر ايلدك كه ويرلسون و
بر او لقدر دخى خرجلك ايچون ويرلسون ~~ دفتر جود وسخاى دولت
مروانيه وعباسيه نه نهايت يوقدر • تفصيلى تطويل اولور • قاضى محسن
تنوخى المستجاد • من فعلات الاجواد • اولو كتابنده بر مقدار ايراد
ايتمشدر ~~ اما دولت عرب انقضاسندن صكره • بر مقدار بازار
سخايه كساد • وعقد جوده فساد كلمشدى • اما ينه عالم • اسخياى
بنى آدمدن خالى وكمل ايدى • متأخرين دن موصلده اتابكلر وزيرى
جمال الدين اصفهانى • كه وزير جواد ايله ملقبدر • سردفتر اصحاب كرم
ومنتهاى همت ارباب همم ايدى • ابن اثير كه معاصرى ايدى ايدر
كه اسخياى ناس واكرم خلق ايدى • مكۀ مشرفه ده مسجد خيفى اول بنا ايلدى

ايلدى • وحطيمى وجوانب كعبه يى نقش وزينت ايتدردى • وعرفاته صولر
كتوروب حوضلر بنا ايلدى • وجبل عرفاته چيقه جق نردبانى اول بنا ايلدى
اول خلق صعود جبل ايتمكدن وقلت مادن مشقت عظيم چكرلردى • وبو خيراته
اموال عظيمه خرج ايلدى كه انگشت حساب تحريرندن عاجزدر • وخليفه بغداد و
امير مكه يه اموال وهداياى عظيمه بذل ايلدى كه بو خيراتى ايتمكه اذن ويرديلر •
ومدينه منوره يه اول سور اول بنا ايلدى • وقيد شهرينه كه عراق طريقنده بر قصبه
ايدى سور يابدى • واكثر شهرلرده رباطلر ومساجد وبقاع خير بنا ايلدى
وعلما وصلحا وائمه وسادات • وارباب بيوتاته • ادرار ووظايف •
ايدوب كندن غيرى هر كون قپوسى اوكنده يوز دينار اميرى فقرايه مرتب
صدقه اولنوردى • وقاضى خراساندن حدود ديمنه وارنجه مستحقلره صدقاتى
واصل ايدى • وهر يل تكك اسارى تخليصيچون اون بيك دينار ويرور ايدى •
ابن اثير ايدر والدم حكايت ايدر كه جمال الدينك عادتى سماطى اوزرينه بو ايدى
كه طعامك وحلوانك ايوسندن بر مقدار الوب • رغيف اوزرينه قويوب
اوكنده اليقوردى • بر ظن ايدردك كه ام ولدى ايچون ايدر • بر كون خيمه ده
ساكن ايدك ام ولدى شهرده ايدى • ينه عادتى اوزره نخش غايب الدى •
چون سماط قلقوب مجلس متفرق اولدى • بنى اليقويوب امر ايلدى سكا بر مهم
ديه جكم كه دايما بن غصه ايدردم • بو كون خيمه ده اولمغله قادر اولمدم • بو حصه
ال وبشكدغى قبه حمامنى چيقر • ديولده بر فقير ومحتاج كورسك اكا ويرن بو
طعامى اكا اطعام ايله • راوى ايدر چون اتمه بندم اوبيه كتدم بنم ملازملرومى

بر بهانه ایله یولده دفع ایلدم تنها قالدم کوردم بر اعمی فقیر ضریر اولادی ایله اوکوز
وزیر اصمرلدوغی کبی همان اتمکدن ایدوب طعامی اوکنه قودم اهل و عیالی ایله
ییدیلر بن کندومی بلدرمیوب اما قلانک اوینه کلکی جمال الدین وزیردن
احسان الیویره دیدم کتدم • چون وقت عصر اولدی ینه جمال الدینه ملاقی
اولدم • سکا اصمرلدوغم نیجه اولدی دیو صوردی • بن دولته متعلق بعض
مصالح واریدی انی صورر ظن ایدوب جوابن سویلدم • ماجرای سکا انلری دیرین
سکا ویردکوم طعامی صوررین نیجه ایلدک فقیر مستحقه ایصال ایلدکمی بکا انی
جواب ویردی • بنده خی ضریر مذکوره و اهل و عیالی فقراسنه اطعام ایتدوکمی
دیدم غایت مسرور اولدی • اما مزبور فقیری بزه کتورسک اولمزمیدی دخی چه
احسان ایده ایدک دیدی • اصمرلدم کلسه کرک دیدم • بوکا اول کیجه دخی زیاده
مسرور اولدی • صباح فقیر کلیجک خدمتنه ایصال ایتدم • صله و عطیه و اهل و
عیالنه کسوه و نفقه ویردکدن غیری • وظیفهٔ ادراری تعیین ایلدی تا حیاتنده
اولدقجه وظیفهٔ مزبوره فقیر مذکوره واصل اولوردی • ابن اثیر ایدر چون
جمال الدین فوت اولدی وصیت ایتمشدی که تابوتنی مدینهٔ منوره ده
بنا ایتدوکی رباطده دفن ایلیه لر ایله ایتدیلر • موصلدن مدینهٔ منوره
وارنجه بکریت • و بغداد و حله • و کوفه • و فید • و مکهٔ مشرفه ده خلق عظیم لا تحصی
جمع اولوب نمازین قلورلردی • عالم قلوب بکا لر ایدرلردی • حله شهرینه
واردقده بر جوان بر یوکسک یره چیقوب بلند آوازله بو تنلری اوقودی

نظم	سرى نعشه فوق الرقاب و طالما	•	سرى جوده فوق الركاب و نائله

نائله	یمر علی الوادی فیثنی رماله	•	
علیه و بالنادی فیثنی ارامله			راوی ایدر اول کونده

کوردوکم بکا و غریبوی هیچ جنازه ده کورمش دکلدم • پس جنازه سنی بیت
الحرامه طواف • و عرفاتده وقوف ایتدردکدن صکره مدینهٔ منوره ده
دفن ایلدیلر • روضهٔ نبویه الله صلی الله تعالی علیه و سلم • قبری اراسنده
اون بیش زراع انجق واردر • رحمة الله علیه رحمة واسعة • و اسخیای
مذکورین دن بری دخی وزیر عمید الدین اسعددر که اتابک سعد بن زنکی
سلغرینک وزیری ایدی • و کمال فضلندن غیری جود و کرمده شهرآمد
دوران ایدی • برکون بر درویش فقیر مذکور وزیره بو رباعی کاغذه

یزوب صونر **رباعیه** گردون همه پرکار و کف خواجه نقط

پیوسته بگرد نقطه میگردد خط		•	
	محتاج تو گه و مه و دون و سقط	•	
دولت ندهد خدای کس را بغلط			وزیر رقعه ده یشته

نظر ایدوب • فی الحال اوچ یوز قیون امر ایدوب یشته رقعه یه بو رباعی

بازدی • **رباعیه** سیصد برهٔ سفید چون بیضهٔ بط •

گر رنگ دگر نباشد شش هیچ نقط		•	
	از گله خاص ما دهند نه از جای غلط	•	
چوپان بدهد زود بدارنده خط			و پادشاه پارس

ابو بکر بن سعد بن زنکی دخی افاضل ملوک • و اسخیای سلاطین دن ایدی

برکیجه ظهیر فاریابی خدمتنده بو رباعی ابنهه [بدیهه] انشا ایلدی • رباعیه

ای شاه جهان جهان فدای سر تو
سر نیست زمانه را بجای سر تو
با دشمن تو نیام شمشیر تو گفت
سر دل من باد فدای سر تو

بیک دینار زر سرخ عطیه ویردی • پس ظهیر بدیهه بو رباعی دخی

مجلسده انشا ایلدی که رباعیه	شاها ز تو کار ملک و دین در نسقست
وز تیغ تو جان ظلم و فتنه ز محنت	در عهد تو رافضی و سنی باهم
کردند موافقت که بو بکر حقست	فی الحال بیک دینار زر سرخ دخی

عطا بیوردی • چونکه علاج بخل ایتمکده بو تفصیل اولندی بو مقدارله
اکتفا ایدوب • رذیلت ریا و علاجین دخی • بیان ایده لم •

ذکر مرض ریا

بلکه ریا خلق مذموم و صفت قبیح در • آیات قرآن عظیم • و احادیث
نبی کریم • تقبیح خلق ریا حقنده چوقدر • فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم
ساهون الذین هم یراؤن • صحابه دن برکمسنه جناب رسالت
پناهه دیدی صلی الله علیه وسلم • یا رسول الله بن حق جل و علا ایچون
عبادت ایدرین • ولی خلق دخی واقف اولدوغندن حظ ایدرین دیدی
بو آیه نازل اولدی • فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک
بعبادة ربه احدا • و جناب رسالت پناهی دن صلی الله علیه وسلم

سلم روایت اولنور که لا یقبل الله عملا فیه مقدار ذرة من ریا • و دخی
برکمسنه فیما النجاة یا رسول الله دیدی • بیوردیلر • ان لا یعمل العبد
بطاعة الله یرید بها الناس • یعنی فردای قیامتده تاردوزخدن نجات
و جنت عدنده تحصیل درجات انده درکه بنده هیچ عبادت ایلمیه الا
که انوکله رضای حق قصد ایدوب • رضای خلق اراده ایتمیه • و دخی
بیوردی • که ان اخوف ما اخاف علیکم الشرک الاصغر قالوا و ما
الشرک الاصغر قال الریا • پس ریا شرک اصغر بیوردی زیرا شرک
اکبر نعوذ بالله الوهیت صفتنده حق جل و علایه شریک اثبات ایتمکدر •
و صفت الوهیت اوج صفته راجعدر • بری واجب الوجود لغو صفتیدر
که وجودی کندودن اولوب غیریدن اولمیوب • دایما وجودنک انفکاکی
محال اولمقدر • بو اتفاق عقلا ایله ذات حقه مخصوص • و انده غیرک شرکتی
ممتنعدر • و ثنویه مجوسدن غیری که بر فرقۀ ملعونه در • کمسنه بو صفتده شریک
اثبات ایتمشدر • ایکنجیسی خالقیت اجسام و جواهردر • و بو صفت دخی
حق جل و علایه مخصوصدر • و انده دخی معتدبه عقلادن کمسنه شریک اثبات
ایتمشدر • مگر که بنه ثنویه مجوس که خالق عالم ایکیدر • یزدان و اهرمن یا
نور و ظلمتدر دیرلر • و ظاهریون فلاسفه که حق جل و علا عقل اولی
خلق ایتمشدر • و عقل اول انکی بعض نسنه ایجاد ایتمشدر • بر عقل ثانی بر دخی
فلک تاسع و علی هذا القیاس هر عقلدن بر عقل و بر فلک صادر اولمشدر
تا عقل عاشره وارنجه که اندن عقل و فلک صادر اولمشدر • و علی الدوام

فعلده در اشخاص مركبات عالم عناصر وصور واعراض ونفوس بشريه
اندن صادر اولمقده در انكيچون اكا عقل فعال درلر ديو ذاهب
اولمشلردر بو طايفه دخي في الحقيقه موحد كلدر اما محققون
فلاسفه جمله اشيا حق جل وعلادن بالذات صادر وانلر آلات و
معدات منزله سنده در ديرلر وانلر مشرك دكلدر بلكه موحدلردر و
كذلك طايفه معتزله كه افعال عبادي عباد خلق ايدر ديرلر اگرچه بدعت و
ضلال در ولكن كفر وشرك دكلدر زيرا خالقيت جواهر واجسام حقه مخصوص در
ديرلر اوچنجي صفت الوهيت معبود بالحق وسزاوار پرستش وعبادت
اولمقدر حقه مخصوص در اندن غيري يه اگر ملك اگر كوكب وفلك واگر
نبي وولي هر نه ايسه عبادت ايتمك باطلدر وقضى ربك ان لا تعبدوا الا اياه
بو صفتده توحيد ايدنلره حنيفيون ديرلر كه ملت ابراهيم حنيفا وما كان
من المشركين اكا اشارتدر وغالب دعوت انبيا بو توحيده در وبونده
مخالف اولن عبده اوثان وعباد آفتاب وآتش ونحو لكدر كه اگرچه
وجوب وجود وخالقيت اجسام وجواهر حقه مخصوص ايدوكين اثبات ايدرلر
ولكن بعض اشخاص واصنامه شفعاؤنا عند الله ديو يا آخر تأويل باطل ايله
عبادت ايدرلر پس بونلر دخي مشركلردر وبو اوچ صفتده توحيد
ايتمك شرك اكبردر اما بو توحيدي ايتدكدن صكره اضلال شيطانه
اتباع ايدوب بعض طاعت وعباداتنده محض رضاي حقدن غيري
غرض آخر ملاحظه ايتمك شرك اصغردر وشرك خفيده كه لسان معجز بيان

بيان محمدي صلى الله عليه وسلم صيغه اخوف يا اخاف بيورمشدر عاقبت
وخيم اولوب امتنده شايع اوله جغي نور نبوتله معلومي اولدوغيدر وبو فقيره
واصل اولن روايتده اول صيغه اوچ معصيتده بيورلمشدر برنجيسي
ريادر كه منور ذكر اولندي ايكنجيسي دخي لواطه در كه سابقا ذكر اولندي
واوچنجيسي دخي منافست دنيادر كه اوچي دخي اقبح شنايعدر وامتنده مشهور
وشايع سبحان الله

زبان معجز احمد چنان بود
كه هر چه گفت بكشفت امتحان بود

بيان حقيقت ريا

ريا رؤيتدن كه گورمكدر مشتق در يعني عبد طاعتني پنهان ايتميوب خلقه ارائت
ايدوب گوسترمكدر كه اثاردن كندويه بعض نفع تعظيم وتكريم كبي ومدح وثنا
ومنصب ومال وغنا كبي حاصل اوله پس هر عبادت كه انده ارائت
واظهار عباد مقصود اوله اول ريادر ايدن كمسنه مرائي ونه كمسنه يه قصد
ايدرسه اول كمسنه مراآى له وهر خلق وعبادت كه ايده بواني اظهار ايدوب
خلقه تقرب ايتمك ايستر اوله مرايا به ديرلر امام غزالي ايدر مرايا به بيش
نسنه در بدن زي قول عمل اتباع اما بدن جهتندن
ريا اولدر كه بدني لاغر وزرد ايتمكدر كه انده رياضت وعبادت
وخوف وحزن آخرت وقلت اكل وسهر ليل معلوم اوله وصوتي ضعيف
وحركاتي آهسته ونظري خفيف ايتمكدخي بو قبيلدندر كه انوكله اهل خوف
ووقار ونفي سطوت وغرور ايتمكله اظهار صلاح ايليه لر امام غزالي

ما ظلّ

ایدر بو اهل دین ریاسی در • اهل دنیا بدنی سیمیز و نظیف و چهره سنی صافی و
لطیف ایتمکله ریا ایدرلر • اما زیّ و هیئت اولدر که خرقه پشمینه
و تاج صوفی و مسواک کبیر و شانه و مقراض و حلق شارب • و تطویل و تسریح
لحیه و بونلر امثالی که زیّ و هیئت اهل صلاح در • بو اعتقاد ایده لر • و مرقع
که پاره لو قفتانه دیرلر • بالقصد کیمک بو قسمدندر • اول سببدن ائمه
سلف لباسده ایکی شهرتدن احتراز ایلمک بو نصیحت ایدرلردی • بری سی
غایت نفیس اولمغله شهرت اهل دنیا • بری سی غایت خسیس اولمغله شهرت
اهل ریا • و ثوبی ترقیع ایتمک مسنوندر • اما ضرورت دفعی ایچون رقعه اوروب
مهما امکن اظهار ایتمک کرک • و طائفه نقشبندیه قدس الله اسرارهم
همتلری کمال اخلاص و ستر حال اولمغین مرید و متعلقلرینی جامه دن کیمکدن
نهی ایدرلر • و مرقعات ملوّنه • و تاج و خرقه مخصوص صوفیه درویشی منع ایدر
میر بخاری خدمتنه استنبولده بر درویش مرقع پوش کلوب سلسله [illegible]
کیرمک استمش • بیورمشلر که درویش بو مرقع خرقه کیدر • سکا بر چوقه الیورسونلر
والا بزم طریقمزده بو کا تجویز یوقدر • درویش ایتمش سلطانم بن بو مرقعی شبکه و
دام ایدوب کمسنه دن طلب مال حلال و حرام ایتمزین • میر بیورمشلر که
درویش اکرچه سن ایستمزسین • ولکن بو مرقع ایتر خوب بیورمش مرقعات
دام سؤال و شبکه جمع مالدر • نته کم بر صوفی یه دیمشلر که مرقعکی بزه ویر
دیمش که صیاد شبکه سین آخره ویرمجک یا نه ایله صید ایلر • بعض مشایخ
ایدیلری کوردوز ملوّن و مصنّع خرقه لری خرده طغریوب • بنه محکم دکدر

ورخصت م

دکدروب بر مرقع ایدرلر که نیجه یکی حله دن خرجده افزون • و زحمتی چندن
بیرون اولور • خرقه دن غرض خوف و حرقی رقع • و ضرورتی فی الجمله دفع و
رفع ایتمکدر • و بعض طائفه دخی غایت خشن و دون کیمکله نفسلری
راضی اولمز • و اهل صلاح و زمره شیوخ متصوفه دن دخی اوتمغه دخی
متقاضی اولور • لابد لطیف مربع صوفلر که طراز سیاه • و آستین کوتاه
اوزره دکلمش اوله • و انجه دلبندلر که مقعد کورلرله صرلمش اوله •
اختیار ایدرلر که اهل دنیا و ملوک • و وزرا و خواجه لر نفرت ایتمیه • و حقارت
نظریله باقمیه • و اهل صلاح قتنده دخی مقبول اوله • و بونلر قتنده غایت
الچق عبا • بلکه سلاطینک چوقه سندن جامه و عبا کیمک موت احمر و بلاء اکبر
برابردر • کذلک قطنی و متقالیدن لباس کیمک دخی ممتنعدر • اکرچه بهاسی
کندولرک صوف و دستارلرندن اقل ایسه • زیرا اهل صلاح زیندن خلق
لازم کلور • بو جمله اهل صلاح و اهل دین ریاسی در • اما اهل دنیا ریاسی
غایت فاخر جامه لرله • یا حرام اوله • اطلس و کمخا • و زربفت و دیبا کبی
یا اصلی حلال اوله • سقرلاط چوقه لر • و بعض قطنی کرکبی • و اثاث بیتده
قیمتلو قالیلر • و زینتلو نهالیلر • و زین سیمین و سیف محلی • و اسب عربی
و استر بردعی • و غلام رایق • که صاحب شکل بهی و جمال فایق و بونلر
کبی اسباب آلات • که موجب نخوت و شهرتدر • و مشاهده سی فقرایه
سبب انکسار خاطر و حسرتدر • نته کم حافظ بو تحسردن تعبیر ایلر که نظم

یارب این نودولتانرا بر خر خودشان نشان	کین تکبر از غلام ترک و استر میکنند

اما ریای قول اولدرکه اصحاب وعظ وتذکیر محافل وکراسیده
نقل حدیث وتفسیر ومعارف وحقایق ومسائل ودقایق سویلیلر
عارض اولور که غرضی اصل نصیحت وبیان واقع ومحض ارشاد امت
دکلدر بلکه تبحر علوم وسعت مولویت وفقه وحدیث ولغت وعربیت
وتواریخ واخبار وآثار ومحاضرات وامثال واشعار وقوت
تقریر واملا وقدرت سجع وانشا کندوده موجود اولدوغن
اظهار وبیان وعامه دن فضل وکمال ایله امتیاز وعیان ایتمکدر وبو
ریادن افاضل علما واکابر مشایخ وحکما جهد تمام ایله خلاص اولورلر
پس بو فقیر کبی دریای عیوب ومعاصی که نقصان ظاهر وباطنی
معلوم ادانی واقاصی وقولی فعلنه مطابق وظاهری باطنه موافق
اولمغله عاصی بر عاصی در خلاص اولمق احتمال میدر ونجات بولمق
متصور میدر بالله العظیم نهی ایتدوکم معاصینک اکثری ایله متصف
وبن بو مقوله نک قطعا اهلی دکل ایدوکمه مقر ومعترفم ولکن شاید
عفو الهی وجود نامتناهی ایله بردوغم بانکا بانجر فی الجمله نافع اولوب
ایلری بانی حضیض نقصاندن بر مقداری رافع اوله حسب حالم
بو درکه

نظم

منم که مست شب وروز جرکنه کارم
گناه کارم وامید عفو میدارم
سکم بسان صراحی مدام بر حرم
سجود میکنم وزان سجود دیدارم

بو مقام نایل سی ایله
اکثر محققلر کندولردن وعظ وتذکیری نفی وغیری لری دخی اندن منع و

منع ونهی ایتمشلردر امام غزالی ایدر عزیزلردن بری بینه بر عالم
سؤال ایلدی که بن وعظ وتذکیر ایدربن نه نیتله ایده یم بیورمش که
معصیت ایدرمیش سن معصیت ده نیتمی اولور نه نیت ایدرسک ایله و
دخی نقل ایدرکه بر عزیز شیخمزه ملاقات ایدوب حقایق ومعارفدن چوق
کلمات ایلدیلر آخر مجلسده اول عزیز بن بو مجلسدن چوق نفع امیدینده یم
شیخ بیوردی که بن بو مجلسک چوق ضررندن قورقرین نیچون ایله دیرسز
دینلدکده بیوردی که سن قصد ایدوب معارفنک احسنی سویلمکه استدک
وبن قصد ایدوب معلومات ومعارفمک احسنن سویلدم بوندن ارتوق ریا
وتصنع می اولور ریای قول چوقدر حتی حفاظ قرآن محافلین وکراسیده
مبالغه رعایه مخارج ونقل قراآت سبعه ایتمه سی دخی انده داخل اولمق اولور

اما ریای فعل وعمل

اولدرکه خلق یاننده کثرت صلوة وتطویل قیام ورکوع وسجود وباشین اکوب
مراقبه مثنده اوتورمق وایکی یاننه تقمیب سکون ووقار ایله کتمک حتی بعض
مرائیلر تنها کتسه سرعتله حاجتنه کیدر برآدم کورسه یاب یاب وقار ایله کتمکه
باشلر وسایر افعال خیریه ایسه که اظهار ندن مقصود نفع دنیوی و
قبول غیر اوله اول ریادر اما اهل دنیا ریاسی بونلر ضدیدر که تبختر وتمایل
وحرکات وسکناتنده اظهار حشمت وتکبردر

اما ریای اتباع

اولدرکه مرید ومحب چوق اوله وعین استیه خصوصا که اعیان علما ومشایخ امرا

ووزرادن اوله كه فلان عالم بزه ارادت ایتمشدر . وفلان وزیر بزه
معتقد اولمشدر . وبر صوفی خانقاهسندن وحی انفع یره گتسه متغیر و
متأثر اوله . وواعظ مجلسنه گلنلرك كثرتندن مفتخر ومباهی واستماع
ایدنلری وظیفه‌یه گلمكدن وفی الجمله تكلم ایتمكدن زجرله نامیه ملتق كبی
ومرید مشایخه ایرشمكله افتخار . ومحدث كثرت لقای شیوخله ابتهاج ایتمكدر
نحو قدر كه بو قسمدن اوله . ومحبت تكثیر اتباع مشایخه مخوفدر . چوق
كمسنه‌لره ازدحام خلق راه زن . وكثرت اتباع مانع سلوك طریق حسن
اولمشدر . عزیزلردن بری بیان ایدر بر شیخم ایله بر صحراده گزردك صوفیه‌دن
بر جماعت كوردك بر خرمن اوزرنده انكلرین اچمشلر طورورلر تا كه صاحب
خرمن بونلره بر مقدار صدقه . ونفس وعیاللرینه قوت ونفقه ویره .
بونلرك بو مرتبه طمع وسؤال . وطریق تصوفه هوان واذلال ویردوكی نه
غایت قبیح كلور . ایتدك یا شیخ بونلره نه ترك ایدیدن نوع محنتله معاقب اولدیلر
بیوردی كه بو شیخلرینك كثرت مرید ووفرت اتباعه حریص اولدقلری ترك ایدیك
سیاستیدر . هر شیخ كه محض تكثیر اصحاب . وتوفیر اتباع واحبابه حریص اوله .
مرید واتباعی بویله ذل وهوان . وطرق اهل الله‌دن حرمان ایله معاقب اولورلر
بو ذكر اولنان تفصیل انواع ریادر . ومرائیلرده‌خی نیجه طبقه در . بعضی مجرد
اعتقاد ایله اكتفا ایدر . نیجه راهب قلعه گوبه‌ده مدت مدید ساكن اولوب
قطعا بر كمسنه ایله اختلاط وملاقات ایلمز . اما مرادی قلوب ناسده محبتی نابت و
شجره اعتقاد زمین دل اهل عالمین‌ده ثابت اولمق اولور . حتی خلق لرده

كندوده . بو جرم اكلیوب اعتقادلرین كندوكین بلسه . بر گون اول عباده
مقیم اولمزیدی . حق جل وعلا بر آه ساحه سینه مطلع اولدوغیله قناعت
ایلمز . وبعض كمسنه‌لر بر احددن صدقه وصله بر حبه المز . وضر وفقره صبر ایدر كه
قلوبه اعتقادی دوشه . زیرا جاه قبول قلوب . مال ومنال بیحسابدن .
وطعام لذیذ وشرابدن . وآلات واقمشه وثیابدن الذ واشهی . واعتقاد
ناس اسباب وآلات وافراسدن احسن واجهی كلور . وتستری بودر
كه قلوب ناس مجردات وارواح عالیه جنسندندر . وانلره تملك مرتبسه
تملكدن ارتوق مطلوبدر . وبعض مرائی اعتقاددن زاید حسن ثنا وقفاد
قول وقبول شفاعات . وتحصیل حاجات . ومهمات خلق ده‌خی مراد ایدر
وحاجات خلق بتورمكده اجر عظیم وار دیو میر ووزیره . وقاضی وشحنه قپوسینه
یا كندو بالذات . یا اتباع وخلفاسی تردد ایلیوب نیجه شفاعات باطله ایله
مریدلرینك حصول مرام . ووصول حطام اینمه سینه سبب اولور . اما
میر ووزیر قپوسنه بلا ضروره تردد مقبول اهل صدق دگلدر
نظم

ای دختر اهل فقر را دیباچه — مشغوف بصحبت امیر وخواجه
در حكم خلا جای نشیمن مجلسشان — انجا مرو الا لقضاء الحاجه

مراتب ریا متفاوتدر . زیرا شوندن خالی دگلدر كه عبادت محض غرض
دنیوی . ورؤیت مخلوق ایچون اوله . یا اكی غرض كه رضای حق وقبول خلقی
موجود اوله . اما بری غالب اوله یا مساوی اوله . پس احتمالات عقلیه
درت درجه اولور . درجه اولی كه محض قبول خلق ایچون اوله شویله كه كمسنه

کورمک احتمالی اولمسه اصلا اول عبادتی اتمیه غایت ریای قبیحدر ثواب
عمل بالکلیه فوت اولدوغندن غیری مستحق غضب • و بغض حق اولمه سی مقرردر
درجهٔ ثانیه که هم رضای حق و هم قبول خلق قصد ایلیه • امّا قبول خلق
جانبی قوی اولوب تنها اولسه اول عملی اشلمک مقرر اوله • بو دخی اولکی
کبی مستحق بغض حقدر • درجهٔ ثالثه ایکی غرض برابر اولدوغیدر بونده
ثواب دخی یوغیسه عقاب و بغض دخی اولمیوب • راسا براس
لا علیه و لا له اولمق مرجودر • بیت •

علی اننی راض بان احمل الهوی	واخلص منه لا علی و لا لیا

درجهٔ رابعه رضای حق جانبی قبول خلق طرفنه غالب اولندر • علما
ایتدیلر که العلم عند الله تعالی ثوابدن بکلی محروم دکلدر • ولی نظر قبول
خلق ایتدوکیچون معاقب دخی اولور • امّا حدیث نبوی قدسیده که حق
جل و علا • انا اغنی الاغنیاء عن الشریک • بیوردوغی ایکی غرض برابر
اولدوغنه محمولدر • بیان حبط عمل بسبب الریا • ریا اوّل عمله عارض
اوله • یا اثناء عملده عارض • یا بعد فراغ عمل عارض اوله • قسم اوّل
که ابتداء عمل ریا اوله • شک یوق که بو حال اوزره مستمر اولوبسه فلورسه
کندو عاصی و عملی نامعتدبه در • امّا اثناء عملده توبه و ندامت و استغفار
ایدرسه • بعض علما بنه نامعتدبه در دیدیلر • امّا صحیح اولدر که اگر غرضی
مجرد قبول خلق یا قبول خلق ملاحظه سی رضای حق ارادتنه غالب ایسه
عملی نامعتدبه در • اگر غرضان مساوی یا جانب ریا مرجوح ایسه اگر فسادو

فساد و بطلانه قابل دکل عمل ایسه صدقه و قرائت کبی نیت خیرله مثاب و نیت
ریا ایله معاقب اولور • و من یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة
شرا یره • اگر قابل بطلان ایسه صلوة و حج کبی • اگر نافله ایسه فاسددر
دینلمز • اگر فرض ایسه عهده سندن ساقط اولمز • قسم ثانی که اثناء عملده
ریا عارض اولمقدر • اگر مجرد عملی ایله سرور ایسه ضرر ایتمز • اگر باعث عمل اوله جق
ارادت ایسه شویله که بو ارادت ریایی اولمسه عملدن فراغت ایتمک
مقرر اوله عملی حبط اولور • قسم ثالث که فراغ عملدن صکره عارض اولمقدر
اگر مجرد سرور ایسه که کندو اظهار ایتمیه ضرر اولمز • اگر کندو اظهار ایدر ایسه
اظهارندن غیری صحیح غرضی یوغیسه محل خوفدر • احباط عمل اولمقدر
ابن مسعود قتنده • رضی الله عنه • برکمسنه دون کیجه سورهٔ بقره قرائت
ایتدم دیدی • ابن مسعود سنک اندن نصیبک همان بو دیدیکدر
دیدی • برکمسنه جناب رسالت پناهی حضورنده صلی الله علیه و
سلم بن صوم دهر ایتدم دیدی • بیوردیلر که لا صمت و لا افطرت
یعنی نه صائم اولدک که مثاب اوله سین • نه افطار ایلدک که رحمته
حکمیه سین • بعض علما اظهار ایتدوکیچون بیوردی دیدیلر • امّا
بعض علما صوم دهر مکروه اولدوغیچون بیوردی دیدیلر • بر هر حال بلکه
محتمل که حضرتک و ابن مسعودک اظهاره تنبیه بیوردقلری اول دخی
نوع ریا اولمق احتمالندن اوله • و الّا مقتضای قیاس بودر که
عمل اوله صحیح اولدقدن صکره اظهار ثانی ضرر ایتمیه غایتی اظهاری

معاقب اوله. پس سفیان ثوری دن حکایت اولنان که بر تاجر انلری
ضیافت ایدوب. اثنای دعوتده خدمتکارینه بر طبق چینی کتور دیو امر ایتدکده
صکره حجدن کتوردکم طبقی کتور دیوب. ایکی حج ایتدوکین اشعار ایتدکده
امام اصحابنه یقوب مسکین بر سوز ایله ایکی حجین ابطال ایلدی دیدوکی بوکا
محمول اوله. یعنی اول عملده دخی ریا واقع اولمغه کلمه. پس بو تقریردن ظاهر
اولدی که. اخفای عمل الزم لازم. واخلاص اکا مداوم اولمغه محتاجدر. انکیچون
بعض سلف دیرلردی که عملی ایتمکدن ایسه ایتدکدن صکره حفظی کوچدر.
وارباب سلوک ستر حال وکتمان اعمال ایتمکده نه دقتلر ایتمشلردر. ذکر خفی
ذکر جلی دن ترجیح اولندوغی دخی بوندندر. خواجکان سلسله سنک کتم وسترده
مبالغه لری معروفدر. بو بیت ورد زبانلری درکه

از درون شو آشنا وز برون بیگانه وش
کین چنین زیبا روش کم می فتد اندر جهان

اخلاص خلاصهٔ اعمال نقاوهٔ احوال وسرمایهٔ سعادات وپیرایهٔ
مراداتدر. واخلاص ایله عمل یسیر صالح قصور اخلاص ایله اولان عمل کثیردن عند
الله تعالی اضعاف مضاعفه راجحدر.

عبادت باخلاص نیت نکوست — وکرنه چه آید ز بی مغز پوست

زین الدین خوافی قدس سره وصایای قدسیه سنده ذکر ایدرکه مدینهٔ
منوره ده بعض اصفیا ایله مجتمع اولدم. بکا صوردی که بیک یل عمرک
اولسه نیه صرف ایدردک. بنده دخی دیدم بو قدر یل صلوته. بو قدر یل صومه

صومه. ونحو ذلک نیجه عبادات تعداد ایلدم. بیوردی که بن ایله ایتمزدم
بلکه طقوز یوز طقسان طقوز یل اخلاص تحصیلنه صرف ایدوب بر یل اخلاص ایله
عبادت ایدردم. شیخ زین الدین بو سوزی عظیم تحسین ایدوب دیرلر
که باب دین ده نظر صحیح بودر که وحق صریح بودر که بیوردیلر.

بیان علاج رذیلت ریا

چون معلوم اولدی که ریا موجب حبط اعمال واحتمالات مقت وبغض خدای ذو
الجلالدر. وامهات کبایردن معدود. وشقاوت حقیقی انده موجوددر. پس
ضرری عین الیقین ایله مشاهده. وازاله سنده تحمل مشقت ومجاهده ایتمک
کرک. زیرا انسان زمان طفولیتده ضعیف العقل والتمییز ایکن نظری احوال ابنای
جنسه اولوب انلره تقلید واتباع ایتمک اوزرینه اولور. پس خلقی کورور که جمله سی
تصنع واظهار جمیل واخفای قبیح ایتمک اوزرینه در. لابد تصنع که سرمایهٔ ریادر
قلبنده راسخ اولوب مهلکاتدن ایدوکینی بیلورسه اول وقت بیلور که شجرهٔ
ریا ریاض قلبنده نابت. وحب تصنع مخازن درونندن ثابت اولمشدر.
پس ازاله سی محتاج مجاهده اولور. امام غزالی ایدر علاجنده ایکی مقام
واردر. مقام اول اصول ریایی که فروعی اکا مترتبدر. وعروقنی
که اغصانی اندن منشعبدر قلع وقمع ایتمکدر. واصول وعروقی اوچ نسنه در
بری حب جاه ومنزلتدر. جاه ومنزلتدن مراد خلق قتنده مقبول ومعزز
مکرم اولمقدر منصب وولایت اولمق لازم دکل. ایکنجی حب ثنا ومدح
ونفرت ذم وقدحدر. اوچنجی خلق النده اولنه طمعدر. پس بو اوچ نسنه

نه قدر طبعه شیرین دخی کلورسه دفعنه سعی ایتمک کرک. انده اولن مضرت عظمی یی
تفکر ایتمکله. و بو حلاوت عاقبت مرارته مؤدی اولدیغنی ذکر ایتمکله. نته کم
عسل شیرین زهرناک ایدوکی معلوم اولسه. البته صاوالور و صبر اولنمیوب
پس ریا صوکنده اولن عذاب الیم. و مغبت دخی کرمی ملاحظه ایلیه که فردا اهل
اخلاص عمللریله خاص الخاص اولدقده بوکا رؤس اشهاد. و مجمع عباد عباده
ندا ایده لر که یا فاسق و یا فاجر. و یا مرایی. یا کنادر عملکی عرض دنیا و
تقرب عباد ایچون ایدوب. انلره تعظیم و نره استهزا. مخلوقه تکریم و خالقه
ازدرا. ممکن عاجزه تقرب. و تزیین ایتمکله قبوللرینه واصل اولدک. بزم
غضب و بغضمزه مستحق و طرد و رد مز حاصل قلدک دیه لر. اعمالنک جزاسی
غایت محتاج اولدوغی زمانده. و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً
منثورا. مقتضاسنجه لاشی محض. بلکه موجب مقت و بغض اوله. و مع هذا قبول و
ریای خلق. و مدح و ثنای مخلوق حاصل اوله جغی امر موهوم و شئ نامعلوم در
رضاء الناس غایة لا یدرک. بر طایفه یه مقبول اولورسه نیجه سنه مذموم اولمق
وار. بلکه غالبا ریاسی معلوم اولوب. عند الناس دخی مردود. و تصور ایتدوکی نسنه لردن

محروم اولمق مقرردر. مثنوی	بر و جان بابا باخلاص پیچ
که تا توانی از خلق بربست هیچ	کسانی که فعلت پسندیده اند
هنوز از تو نقش برون دیده اند	و مدح و ذم خلق حقیقتده لاشیدر

حق قتنده مذموم اولن خلق قتنده ممدوح اولمدن نه فایده. که عاقبت
پرده اچیلور. و قبایح نهانی یوزینه صچیلور. شاعر عرب ان مدحی زین و آن دخی

ذمی شین دیوجک حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم. کذبت فی ذلک

الله الذی لا اله الا هو دیدیلر. نظم	مدح و ذمت گر تفاوت میکند
بتگری باشی که او بت میکند	اگر دیر سنک مدح و ذمدن فارغ

اولمق ایچون اولوز کبار مشایخ و اتقیانی دخی کوروزر کند ولره ذم و غیبت اولنسه
تمام بهجت اولورلر. بزایدرز طبیعته کوچ کلمک بعید در. ولکن اول مرتبه
تکلیف اولنمز. مراد اول سمانی عبادتکده ملاحظه ایتمه. اما طمع مال و منافع
خلق ایی دخی ملاحظه ایتمک کرک. که معطی و آخذ حق در. و منع و عطا مختص کریم
مطلق در. پس نه وجهی وار که عبادت و طاعتده بو حطام فانی ملحوظ و مقصود اوله

مقام ثانی

خواطر ردیه شیطانیه اثناء عبادتده یا اولنده و آخرده عارض اولمقدن خالی اولمز
پس غافل اولمق کرک. عبادت عابد مال خواجه تاجر کبی در. و شیاطین حرامی
راه زن و دزد کیسه بر. و لص نقب افکن مثالنده در. علی الدوام قصد
اخذ و نهب ایتمکده بر طرفدن منع اولنورسه. فی الحال طرف آخردن کلور
آشکاره قطع طریق ایدوب و فرصت بولورسه نهانی نقب و طرح ایله الور. امام غزالی ایدر
خواطر ریا به او جهدر کاهی دفعه کلور کاهی تدریجله. اولکی خلقک قبولنی
تذکر و تفکر ایتمک. ایکنجی قبول مذکوره نفسنده رغبت پیدا اولمق. اوچنجیسی
بو رغبت قرار طوتوب مصمم اولمق. کمال بودر که اولکی خاطره دفع ایلیوب
خلقک اطلاعی نه نسنه در نعوذ بالله دیوب. اهل تحقیق که اخلاص وصفنه
ادعی ایتمشلر. عمللرینی ملائکه دن دخی کتم ایتمکه سعی ایتمشلر در. مت

جو روی پرستیدنت در خداست	اگرچه نیکیت نه پسندر داست

اکر خاطرهٔ ثانیه که ایتیجان رغبت اطلاع خلقدر • اولدخی کلورسه سابقا ذکر
ایتدیکموز نصایحی تذکر ایلیه • نته کم اطلاع ناس ملاحظه‌سی ریا جانبنه میل و رغبت
ویردوکی کبی آفات ریایی ملاحظه ایتمکدخی نفرت و کراهت ویرور • پس
بو ایکی خاطره دفع اولنیجق اوچنجی دخی بونلره مرتب در • مندفع اولور • چوق
اولور که عبد عزیمت اخلاص ایله شروع ایتمشکن خاطرهٔ ریا غلبه ایدر • نفس انی
رد ایتمیوب قبول ایدر • سببی نفس حب مدح و خوف ذم ایله مملو اولدوغیدر •
لابد آفات ریا و سوء عاقبتنه اولان معرفتی خاطره کلمز • زیرا کاسهٔ بر
قبول زیاده‌یه محتمل دکلدر • نته کم بعض کمسنه غضبک مضراتنی و حلمک منافعنی
بلوب انوکله عمل ایتمکه تصمیم عزیمت قیلور • اما اسباب غضبدن بر سبب عظیم
طاری اولنیجق موجبات غضبک قوتی و متتابعنه بر وجهله ساری اولور که
معرفت مذکوره‌یه محل قلمز • لابد اصلا خاطره کلمز • پس خاطرهٔ شیطانیه
ریائیه کلیجک دفع ایتمک کرک • اما دفعده درت وجه واردر • اولکی
اولدر که دفع ایتدکدن صکره شیطانی تکذیب ایدوب و تکذیبدن دورو
دراز مجادله ایده • ایکنجی مجادله دراز ایتمیه ولیکن دفع و تکذیب ایده
اوچنجیسی دفع ایتدکدن صکره تکذیبه دخی مقید اولمیه • بلکه ذکر و
عبادتی اوزرینه اوله • دردنجی اولدر که جداله تکذیبه مقید اولمدوغی
غیری ذکره توجهی اولکیدن ارتوق ایده • اولکی غایت ضعیف
وجه در • زیرا جداله مشغول اولمغله ذکر و توجهدن قلسه کرک • شیطان لعینک

لعینک خود مرادی و غرضی ذکر و توجهدن الیقومقدر • ویرید الشیطان
ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء • اندن یوقارو وجه ثانیدر • زیرا
جداله اشتغال یوق ولکن تکذیبه اشتغال دخی فی الجمله مانع ذکردر • اندن
یوقارو وجه ثالثدر • که انده هیچ اشتغال عن ذکر الله تعالی یوقدر • اندن
یوقارو وجه رابعدر • که انده هیچ اشتغال اولمدوغندن غیری زیاده توجه
و اخلاصه سبب اولمق واردر • بو وجه اوزره عمل ایدن کمسنه‌یه شیطان
لعین خاطره کتورمز • بلکه بیننده دخی اوتورمز • زیرا خوف ایدر که زیاده
اخلاص و عبودیتنه سبب اولمغله ضد مقصودی و عکس مطلوبی حاصل اوله •
و کمال اخلاص • و تحصیل صدق و اخلاص مرشد کامله که عالم عامل در خدمتنه
وارمینجه • و شریعت و طریقت قانونی اوزره میت بین یدی الغسال
کبی امرینه مطیع و منقاد اولمینجه اولمز • نظم

این زمان از ریا و عجب رهی	که سوی پیر رابین و رهی
هست در نفس دار و کیر بسی	که نداند بغیر پیر کسی

جون رذیلت ریا و علاج قلب خصوصنده بو مقدار تفصیل اولندی بو
مقدار ایله اکتفا ایده لم • خاتمه معلوم اولدی که هر دردینک
جهت علمدن علاجی مضار و مفاسدنی تفکر • و انک تقبیح و منعنده •
وارد اولان آیات و احادیث و آثار علما و حکمایی تذکر ایدوب
ضدی اولان فضیلتک منافعنی ملاحظه و انک حقنده وارد اولان
کلمات محرضه‌یی اخطاردر • و جهت عملدن علاجی اجتنابه ادمان و فرصت

وضدنی تحصیل و اعمال ایتمکدر . بو طریق تبدیل اخلاق و تحصیل فضائل ایتمکده
طریقهٔ حکما و علمادر . اما ارباب سلوک متصوفه دیرلرکه بو طریقله تبدیل اخلاق
متعسر بلکه متعذردر . بر خلق حسنی تحصیل یا بر خلق قبیحی نفسدن ازاله ایتمکه نیجه
مشقت و مجاهده کرک . اگر با عمر اکا وفا ایتمکدر . و بر خلقی ازاله و ضدینی
کتورنجه نیجه خلق قبیح حاصل و نیجه خلق حسن زائل اولمق واردر . پس
طریق اولدرکه کلمهٔ توحیده تلقین مرشد له اشتغال اولنه زمان یسیرده فضل
بعون الله تعالی جملهٔ اخلاق ردیه احراق ایدر . و نفس تصفیه و تزکیه بیدا
اولوب . اخلاق حسنه اندن ظهور و اشراق ایدر . و اول وجهله اولورکه
قائل دیمشدر . **رباعیه**

تا دل ز بد و نیک جهان آگاهست
دستش ز همه کار جهان کوتاهست
آن دل که درو بود هزار اندیشه
اکنون همه لا اله الا الله است

کتاب اول تمام اولوب بعون الله تعالی کتاب
ثانی یه شروع اولندی .

کتاب ثانی رسالهٔ اخلاق علائیدن علم تدبیر منزل بیانندهدر

علم تدبیر المنزل بر علمدرکه انکله اهل منزل آراسنده نظام و انتظام و وجه
لائق اوزرینه معاش ایلمک کیفیتی بیلنور . چون انسان سائر حیواناتدن ممتاز
و اجتماع منزلی که اهل و عیالی و خدم و حشملرندن عبارتدر اکا لازمدر پس
بو فارووده مذکور اولان کبی اجتماعی اصول و قواعد و قوانین و ضوابط اوزره

اوزرینه اولمق کرککه سعادت دنیویه سینه سبب باعث . و سعادت اخرویه سینه
علت مفضی اوله . و اول قواعد دخی جمله بدیهی دکلدر . که هر کس اکا مجرد
توجه عقلی ایله مهتدی اوله . بلکه اکثری نظریاتدر . که حکما انلری ادله سندن
استخراج و جمع ایدوب . علم تدبیر المنزل دیو تسمیه ایلدیلر . پس بو علمه
احتیاج متقرر و اندن استغنا متعذردر . پس بو کتاب نیجه بابی مشتمل در

باب اول منازل و ارکان منازله احتیاج بیانندهدر

سابقا اشارت کیچمشدی که انسان مدنی بالطبع در . و محتاج اولدوغی غذاسی
بسیط دکلدر زیرا مزاجی لطیف اولمغله غذاسنک لطیف و نظیف اولمسی لازم .
و غذای لطیف جمع و ترکیب و طبخ و ترتیب ایلمینجه اولمز . مثلا غایت مهم
غذاسی اکمکدر نیجه افعاله محتاجدر . اکمک کبی بجمک کبی اوکومک بشورمک کبی و
بو قدر افعاله بر کمسنه قادر اولمق ممکن اولمز . بلکه ابنای جنسیدن معاونت و مظاهرت
کرک . اما حیواناتک غذاسی اکثریا بسیط در . سباع کوشت خام و بهائم
کیاه خشک و تر ایله تغذی ایدر . و علی هذا القیاس . و انسانک اغذیه سی غذیه
حیوانات کبی هر کون حاصل اولور دکلدر . مثلا زمان شتا اقبال و صیف ادبار
ایتدکدن صکره غذای انسان تحصیل اولنمز . پس لازمدر که زماننده تحصیل اولنوب
ادخار اولنه . تا که جمیع ازمانده هر شخصه تحصیل غذا میسر اوله . پس مکان محفوظ
کرک که انده جمع اولنوب . امطار و ثلوج و افواه حیوانات . و دست تغلب
غاصب و سارق اکا واصل اولمیوب . وقت احتیاجده حاضر و حاصل اوله
پس منزله احتیاج لازمدر . و انسانک نفسنه دخی کرما و سرما . و امطار و ثلوج و

طین وحلدن سلامت ایچون اسباب وآلات. وتعفن وعیالنی غاصب و
سارقدن خلاص ایچون دخی منزل لازمدر. ومزاجی لطیف. وشعر ووبردن عاری
اولدوغیچون زیاده لباسه. واعتدال ولطف مزاجی سببی ایله زیاده نومه محتاج و
نوم زماننده ارواح باطنه غور ایتمکله ظاهر جسده تأثیرد زیاده اولمغین یقظه
زماننده لازم اولندن ازیوق دثار وشعاره محتاجدر. پس لوازم غدا ولباسی
تهیۀ اسبابت والاته دخی موقوفدر. که انلره اثاث بیت وماعون دخی دیرلر.
پس بو جمله نک حفظی ایچون مکان لازمدر. بو جمله بقای شخصی ایچوندر. بقای
نوعی ایچون دخی لوازمی واردر. واول خاتوندر. که تناکح سببی ایله توالد اولوب بقای
نوعه مؤدی اوله. وهرکس بقای شخصی ایچون لازم اولان اسبابنی حفظ ایدر.
ولکن منزلندن بعض مهمات ایچون غیبت ایتدکده کندویه نایب اولوب.
حفظ ایدر کمسنه یه دخی محتاجدر. وحکمت الهی اقتضا ایدر که خاتون غلبۀ رطوبت
سببی ایله مزاجنده فتور وضعف مقرردر. تحصیل مصالح ایچون حرکاتندن عاجز
اولوب منزلده ساکن نایب زوجی اوله. وحفظ اثاث بیت ومهمات قوت
ولوازم منزل انک عهده سنده اوله. چون تناکح واقع اوله. تناسل وتوالد
اولوب اولاد حاصل اولسه گرک. واولاد حال صغرنده تربیت وتقویت
ابوینه محتاجدر. پس انلرک دخی لوازم ومهماتی منضم اولور. غالبا نفس پدر ومادر
کفایت ایتمیوب خادمه محتاج اولور. بو جماعت ارکان منزلدر. وانتظام معاش
بونلر کاینه اولور. وارکانک عددی بیشدر. پدر. مادر. فرزند. خادم. قوت.
وچون هر کثرتک بر جهت وحدتی اولور. لابد بو کثرتک دخی جهت وحدتی

نظام صنایع در. ونظام صنایعی تدبیرله اولور. وتدبیره مدبر گرک. ولایق و
مناسب اولدر که بو تدبیرک صاحبی ومدبری صاحب منزل اوله که پدردر. وسائر
اهل منزله ریاست. وانلرک امورینی ضبط وسیاست انک اوله. اول دخی
تدبیر صائب ایدوب. لطف وعنف. ووعد ووعید. وتشدد ولین و
تکلیف ومداراسی محل مناسبنده. استعمال ایتمکله ضبط وسیاست ایله ایلیه.
که اهل منزلدن شرلری محترز ومجتنب. وفضایلی محتوی ومکتسب اوله لر.
ومنزلدن بو علمده مراد مر طاش واغاجله بنا اولنمش خانه لر دکلدر. بلکه
ارکان خمسۀ مذکوره یا اکثرینی جامع اولان محل ومأویدر. گرکسه طین وحجاره دن
مبنی اولسون که انلره اهل مدر دیرلر. زیرا مدر طین پاره سینه دیرلر. مراد
بنادر. گرکسه شعر ووبردن اولسون. یعنی یوک وپالچی دیدکلری نسنه دن
وانلره اهل وبر دیرلر. صحرانشینلر گبی. اعراب وترک وتاتار گبی. وبو معنا
منزل جمله اهل عالمه لازم در. نته کیم بیان اولندی. پس علم تدبیر المنزل جمله
اهل عالمه لازمدر. نته کیم بیان اولندی. پس علم تدبیر المنزل جمله اهل
عالمه لازم ایدوکی که اول بابده اشارت اولنمشدی ظاهر اولدی. خواجه
نصیر ایدر. اگرچه علم تدبیر المنزلده قدمای حکمای یونانک قواعد مضبوطه وقوانین
مبسوطه لری چوقدر. اما انلردن عربی لسانه نسنه نقل اولنمشدر. الا بر مختصر رساله
که ابروش حکیمدن منقول. متأخرون ارا سنده موجود ومقبولدر. ولکن افاضل
متأخرین آراء کافیه. واذهان صافیه ایله بو صناعتک اصول وقواعدین ضبط
وفروع ونتایجین بسط ایتمکده بذل المجهود. وسعی محمود ایتمشلردر. خصوصا

شیخ رئیس ابو علی بن سینا که انک بو فنده بر رسالهٔ بدیعه سی واردر که کمال
بلاغتله شرط ایجازی جامعدر اول رسالهنک خلاصه سینی سائر مواعظ و
آدابله که متقدمین و متاخریندن منقولدر موشح ایدوب بو کتابه درج
ایلدک • ان شاء الله تعالی نظار رضای اهل فضل ایله مشرف اوله • و بو فقیر
دخی خواجه نصیر کلامندن و انلردن مقدم و مؤخر افاضل کتابلرندن اخذ
ایردیسه قادر اولدوغم محاسن آداب و مکارم اولی الالباب مناسب استعداد
اهل زمان و ملایم طبایع ابنای روزکار اکلدوغم اسلوب و ادا اوزرینه ایراد ایلدم
اومرین که ارباب فضل و افضاله مستسعد اولدقده مواضع اعتراضدن
اعراض • و محال زللدن اغماض بیوره لر • والله الموفق والمفضل

باب ثانی اجتماع منزلیده رئیس و اهل منزلی سیاسی

اولا اول چوبان کبی اولمق کرک که رمه نک حفظ و رعیی • و ضبط و سقیه سنده
آکاه و متنبه • و هر فعله مناسب اوقاتی رعایت • و هر آنده احتمال اولنان
مضرتلردن حمایت ایتمکه ساعی و متوجه اولور • لاجرم رمه کرک و سباعک
تعرضندن امین • و سقی و رعی وقتنده اولمغله هر بری فربه و سمین اولوب
منافع معلومه سی حاصل و متوفر • و اولاد و انسالی واصل و متکثر اولور • کذلک
رئیس دخی تحت تصرفنده اولان اهل منزلی اعدای متسلطه دن حفظ و حراست
و افعال و اوضاع ضارهٔ غیر محموده دن تأدیب و سیاست ایدوب
هر برینی کمال ممکنه یه واصل قیلمق کرک • ثانیا رئیس مذکور طبیب کبی اوله
که طبیبک حفظ صحت مزاج • و ازالهٔ مرض ایچون قصد علاج ایتدکده نظر

نظری مجموع اعضای مرکبه دن حاصل اولان اعتداله در • و صحت بدنه
سبب • و افعال موضوعندن صحت اوزره صادر اولمغه علت بو
اعتدال مجموعیدر • اکر بدنده بو اعتدال موجود ایسه طبیب انی حفظ و
حراست ایتمکه قصد ایلر • و اکر مفقود ایسه تحصیل و اعاده قیلمغه همت ایدر
و اعضادن بر عضوه خلل طاری • و مرض ساری اولسه طبیب علاجنده
اول عضوک مصلحتنه نظر ایتمز • بلکه عموم اعضا مصلحتنه اهتمام ایلر •
و عضو مریضک جوارنده عضو رئیس وار ایسه انک علاجنه اهتمام ایدر
بالقصد الاول • بعده بالقصد الثانی عضو مزبورک علاجنه قصد ایدر
تا اول مرتبه که مصلحت عموم اعضا یا مصلحت اعضای رئیسه بو عضوک
قطع و ازالهسین اقتضا ایدر ایسه • قطع و ازاله ایتمکدن مبالات ایتمزلر •
تا که فساد سائر اعضایه دخی سرایت ایدوب بنای بدن منهدم • و صحت و
اعتدال مجموعی منعدم اولمیه • پس مدبر منزل دخی بو نسق اوزرینه عامل
اولمق کرک • که نظری حال منزله مبذول اولوب • اهل منزلدن هر بری سینک
حالی مختل اولوب • اندن منزله خلل سرایت ایتمک احتمالی اولسه بی توقف
اول شخصی ازاله ایدوب منزلی خللدن حمایت ایده • نته کیم مراتب
اعضا مختلفدر • بعضی رئیس و بعضی شریف و بعضی خسیسدر • کذلک
اهل منزل دخی بویله در • و نته کیم هر عضوک بر فعل خاصی واردر • اما مجموعک
افعالندن حاصل اولان غایت مراتب و مطالبدر • کذلک اهل منزلک
هر برینک بر طبعی و بر خاصه سی واردر • و طبیعته مناسب فعل مخصوصی

اولور اما مجموعنك افعالندن مجتمع و ملتئم • و جملەنك حركات و
اوضاعندن متسق و منتظم • اولن حال اسم مهام • و اتم مرام در • كه انك
اسمنه انتظام حال منزل دیرلر • بو مذكور تدبیر منزل علی وجه العموم
والكلی در • اما تدبیر علی وجه الخصوص والجزئی بقیەء ابوابده ایراد اولندی

باب ثالث نفس منزلك تدبیرنده در

سابقا اشارت اولندی كه منزل ایكی قسم در • بری مداین و قری اهالینك منازلی در
كه سنگ و گل و حجر و شجردن مبنی • و انتقاله قابل دگلدر • ایكنجیسی صحرانشینلر
منازلی در كه شعر و وبردن و انلرك امثالندن اولور • و انتقاله قابلدر • قسم اول
افضل و اولی در • زیرا حصانت و متانتی اوفر • و بقا و دوامی اكثر در •
و بو جنس منازلك دخی افضلی اولدر كه بناسی محكم و استوار • و لی وقت
انهدامدن غالبا امین • و سقفی ارتفاعه مایل • و قپولری واسع و گشاده
و هر فصله مناسب مكان مهیا و آماده اولمش اوله • و هر شهرده هوای نافع
نه جانبدن گلورسه اول جانب مسدود اولمیه • و موضع رجالدن غیری
موضع نسا مقرر و بعید اولوب • صورتلری منظور و صوتلری مسموع اولمیه
اما ارتفاع و نقش و زخرفه سقف و جدارده اسراف و مبالغەدن
حذر ایده • اخبارده وارد اولمشدر كه بر كمسنه قرلینی [?] التی زراعدن آرتوق
قلدرسه ملائكه آسمان الی این یا ملعون دیرلر • و نقش و رنگ اسرافه
مذموم • و مال مهمی اتلاف نا محمود در •

نظم

كار طفلانست كردن نقش بر دیوار و در • بالغا زینهار از كار طفلان زینهار •
خانه دل در تنزل خانه گل پر بلند • خانهء دین در تزلزل خانه طین استوار •

مطلقا بنا و عمارت خصوصنده اعتدالدن بیرون • و قدر ما لابددن افزون
خرج مذموم در خصوصا كه بوزوب دوزمكه معتاد • و بر صورتدن
او صنوب هیأت جدید اتمكه مبتلا اولمق مرض صعب و خلق ذمیم در
بعض سفهانك كیاست و ظرافت و حسن تصرف عد ایدوب اسراف
مذموم و عبث قبیحه مرتكب اولورلر • و حدیث شریفده وارد اولمشدر
كه انفاق كه عبددن صادر اولور عبد انده ماجور اولور الا بنایه صرف
اولنان نفقه كه انده هر گز اجر یوقدر • عزیزلردن بریسی برصد بقعه [?]
داروی • گوردی كه بنالر یاپدرمش عمالی صناعه اقچه ویرور • عزیز دخی
بر اقچه استیوب الوب طبرغه برقمش صاحب خانه بیلمز سز دیو جك
نه وار سن بو قدر مالی داشه طبرغه دوكرسین بن بر اقچه طبرغه بر قسیم نه
لازم اولور دیمش • منزل اتخاذنده بر مهم امر دخی جوار در • كه جهد ایتمك
گرك كه هر منزلده اوله كه جیرانی صلحا و كرما • و نیك نفس و خوب اخلاق
كمسنه لر اوله • و فسقه و ظلمه و جهله جوارندن احتراز ایلیه • و سلفدن بریسی
اسخیادن جاری واریدی ضرورتی اولوب دارنی بیع ایدوب ثمننی قبض
ایتدكدن صكره قنی فلان كیشی نك جوارینك بهاسی دیو جك جوارك بهاسی
اولور دیمشلر • مای بعدی ادیمی بكا بینه رد ایلك بر كمسنه كه خسته اولسم عیادت

ایدر. سفره کیتسم امانت وحرمتم حفظ ایدر. سفردن کلسم زیارت ایدر
محتاج اولسم قرض ویرور. وقرض استسم هبه ایدر. بن انوک جوابینی.
رایکان ویرسم می کرک دیمش. اول کمسنه ایشدوب اونک بهاسنی عرض
کوندروب. اول صنعتدن فراغت ایدرمش. **حکایت** اولنورکه افلاطون
دقاقلر یعنی التون دوکیجیلر قتنده منزل طوتردی. اصحابی وجهندن سؤال
ایدیجک ایتدی که تحت علم وعمل مجاهده سندن نوم ضروری کلسنه بونلرک آواز
دقلریله مانع اولوب عمر گرانمایه ضایع اولمغه سبب اولورلر. استنبولده
میربخاری خانقاهنک جوارنده بر نعلجه جی دکانی واریدی. بعض اصحابی
نقل ایدرلریدی که میربخاری نک عامه سین احیا ایدوب آخر لیلده بر ساعت
نوم ایدردی. چون نعلجه جی اول موضعده دکانن آچدی آخر شبده قلقوب
دق وضربه مشغول اولوب میرک خواب کیسالحه سنی دخی مانع اولوب احیای تمام لیله مؤدی اولدی

مطلب در مجاهدت علم وعمل

باب رابع

چونکه نوع انسان قوت ادخار ایتمکه محتاجدر. نته کیم اشارت مرور ایلدی.
وبعض اقوات چوق زمان طورمغه متحمل دکلدر. پس آدمی یه لازمدر که بر جنسدن
قوت ادخار ایلیه که بعض جنس هلاک اولورسه بعض آخری که سرعت فساددن
دور وبقایه ارتوق متحمل در باقی قله. وسابقا بو دخی مرور ایتمشدر که معاملات
واخذ واعطاده بر جوهر باقی کرک که مقادیر اجور اعمال وقیم اعیان اموال
انوکله تقویم اولنه. واول دینار درکه ناموس اصغر دینلور. وحافظ عدالت
اولدر. ولازمدرکه بو جوهر عزیز الوجود اوله. که هر کمسنه هرنه وقت دیلرسه

دیلرسه اکا قادر اولمیه. وعزیز الوجود اولمغله بو جوهرک قلیلی غیرینک
کثیرینه معادل اوله. تاکه هر کمسنه که منزلندن سفر وانتقال ایتمک استسه اقوات
وسایر لوازمنی جمله نقل وتحویل ایتمک لازم اولمیه. بلکه بو جوهری حمل ایدوب
قنده واروسه بو جوهر ایله قوت ولوازمین تحصیل وتکمیل ممکن اولوب خرج
عظیمدن خلاص بوله. ودخی لازمدر که بو جوهر زرین ولطیف اوله.
نفوس آنی بدننه قریب مواضعده حفظ ایتمکدن نفرت ایتمیه. واستحکام
جوهر وماده. وجلبت ترکیبی سببیله بقایه قابل اولوب. تسارع فساد
ایتمکله خسارات عظیمه لازم کلمیه. وکسب اموال وارزاقده صرف اولنان
مشقتلر ضبط اولمیه. وبیوت اموال وخزاین سلاطینده هجوم نوایب
زمن ایچون مدت مدیده حفظ وادخار ایتمک ممکن اوله. بو مقدمات
تمهید اولندقدنصکره. مال احوالنده نظر اوچ وجهله در. برنجیسی دخل
اعتبار ایله در. ایکنجیسی حفظ اعتبار ایله در. اوچنجیسی خرج اعتبار ایله در.

اما دخل وتحصیل اعتباریله نظر بودر

که دخل ایکی قسمدر. برنجیسی کسب واختیار ایله اولن تجارت وصناعت کبی.
بری دخی کسب واختیارسز اولن وراثت و وزارت کبی. وبعضلر وجوه
کسب مالی اوچ قسمه حصر ایلدی. تجارت. زراعت. صناعت.
بعضلر وجوه کسبی درت ایتدیلر امارتی دخی ضم ایتدیلر. ووظایف و
علوفات مرتبه امارت قسمندندر. وبو تمغله حصر صحیح اولور. وبو اقسامک
قنغیسی افضلدر اختلاف ایتدیلر. امام شافعیدن مرویدرکه تجارتدر. وبعضا

حرفت شریفهٔ خیر البشر محمد مصطفی علیه الصلوة والسلام اولمغله دیمشلردر
و امام ماوردی شافعیدن زراعت افضل اولمق روایت ایلدی و بعض
متأخرین دیدیلر که بو زمانده عقود فاسده چوق اولمغله اموالده شبهه کلمشدر
پس شمدی زراعت افضلدر ٭ اما امام شافعی زماننده قلت فساد و
کثرت علما اولمغله شاید که تجارت افضل اوله ٭ و حکما ایدرلر که
چون تجارت بضاعته موقوف ٭ و بضاعت هلاک و تلف اولمغه معرض (صدده‌در)
یا حرامی غارت و یغما ایدر یا دریاده غرق اولمغله ناپیدا اولور بلکه صاحب
تجارت دخی اختیار اسفار و اقتحام مهالک دیار و رکوب قفار و
براری و بحار ایتمکه محتاجدر ٭ بیت

یا زر بهد و دست کند خواجه در کنار ٭
یا موج روزی افکندش مرده بر کنار ٭

ودخی دیدیلر که کسبده اوچ شرط لازمدر اولکیسی جور و ظلمدن
احتراز ایتمک ٭ ایکنجیسی عار و شناردن اجتناب ایتمک ٭ اوچنجیسی
دناءت و ذلتدن احتراس قلمق ٭ جور و ظلم مثلا غصب ایله آخرک مالن المق کبی ٭ عار
و شنار مسخره‌لغله و اویونجیلغله مال کسب ایتمک کبی ٭ دناءت و ذلت آنجق
ایرتلمغله کسب ایتمک کبی ٭ و بعضلر دباغلق و حجاملق ایتمکی دخی دناءت کسبلردن
عد ایدرلر ٭ صناعت اوچ قسمدر ٭ شریف ٭ و متوسط ٭ و خسیس ٭ شریف
اولدر که اعمالندن اوله بدن اعمالندن اولمیه ٭ و بو صناعات احرار و ارباب نفس ناطقه‌نک
همت‌در ٭ و بو جنسک معظمی اوچ نوعدر ٭ نوع اول محض جوهر عقل و صفای

صفای نفسه متعلق اولندر ٭ تدبیرات صواب و آرای یقینیه کبی و بونکا ٭
صنعت وزارت دیرلر ٭ ایکنجی نوع اولدر که فضل و ادب و بلاغت و
براعت و طب و نجوم و احتساب و استیفایه متعلق اولندر ٭ و بو صنعت
ادبا و فضلا و کتاب و حکمادر ٭ اوچنجی نوع قوت شجاعت و حسن
فروسیته متعلق اولندر ٭ و بونکله دفع اعدا و حفظ حوزهٔ مملکت و
ضبط ثغور اولور ٭ و بو صنعته سپاهیلق دیرلر ٭ صناعات خسیسه دخی
اوچ قسمدر ٭ بریسی اولدر که عامهٔ ناسک مصالحنه مخالف محتکرلق و سحارلق
و غمازلق و قوادلق کبی ٭ و بو اشقیا و مفسدلر صناعتیدر ٭ ایکنجی قسم
عموم ناس مصالحنه منافی دکل ٭ و لکن جوهر نفسک فضیلت و مروتنه ٭
منافی اولندر مسخره‌لق و مطربلق کبی ٭ اوچنجی بو ایکی فساده مشتمل دکل اما موجب
نفرت طبع اولندر کناسلق حجاملق و دباغلق کبی ٭ و بو ادانی و اراذل
صناعتیدر ٭ اما چون احکام طبعک عقل قتنده رواجی یوقدر ٭ عند العقل بو
قسم قبیح دکلدر ٭ بلکه لازمدر که بو طایفه دخی اول صناعتلره مشتغل اوله‌لر ٭
که نظام عالمه خلل کلمیه زیرا امر معاشده ضروریدر ٭ و صناعات
متوسطه ایکی قسمدر ٭ بریسی ضروریدر ٭ زراعت کبی ٭ بریسی غیر
ضروریدر ٭ زرکرلک کبی ٭ و انسانه مناسب بلکه واجب اولدر که
بر صناعته شروع ایدیجک همت ایده که اول صناعتده کامل و حاذق اوله
و کمسنه اندن فایق اولمیه مجرد سبب کسب مال و قوت نفس و عیال اوله حتی
مرتبه‌یه قناعت ایلمیه دیو خواجه نصیر بویله دیمشدر ٭ اما فقرا ادریس صنعتنه

که شروع ایدر زانی اتقان واحکام وصنعتی استنزا ایدن کمسنه حشو دائم
اولمغه مرتبه سنی تحصیل واعمال ایتمک لازم در وغبن وخلل خفیدن احتراز
واجبدر زیرا که مشترینک دعای خیری موجب صلاح آخرت وبرکت
رزقنه سبب وعلت در وبد دعاسنه فساد آخرت متعقب ومحق برکات
مترتب در نقاشلق وزرکرلک کبی اما زینت دنیایه متعلق اولن
صناعتده بغایت استاد حاذق ومخترع صنایع ودقایق اولمغچون
صرف روزکار وتضییع اوقات واعمار ایتمکدن البته مرتبهٔ احکام
واتقان اولدقدن صکره بقیهٔ عمرین یا عبادات معروفه یا صناعتکه کسب
وصدقه یه خرج ایتمک اولی وافضل در وچون دنیاده سعت رزق مقبول
ومرغوب در وآنک احسن اسبابی صناعتدر که حل مکسب وعفت وجه و
بدنه سبب وآلتدر وحدیث شریفده وارد اولمشدر که الکاسب
حبیب الله واکل کسب یمین شیوهٔ اصحاب یمین وزیور مردامین در

بیت

صنعت اوکرن که غنا ملک و ملکدر صنعت
بلکه ده سنک التون بلزک در صنعت

واختیار صنعت وکسب یمین ائمه نک فضیلتنده آثار واقوال علما و
مشایخ اتقیا بیحد وحسابدر نظم

بهر ناهمواری نفس وغل سوءا نکرست
وقت آنکس خوش که راحت یافته زین سانکر
مرد کاسب کر مشقت میکند کف را درشت
سایهٔ راحت بود از کسب بر کف آبله

وکسب یمین چون غصب ومکابره دنی
که عادت سراق وحرامیه وسیرت ظلمه واعونه در عاری وعار ورذالدن

رذالتدن که سؤال وخواسنده لیقده اولور سالم وخالی در پس کسب مال
ایتمکده افراط وتفریطدن عاری واسلم وعدالته که وسط درا قرب و
انسب در وغصب وظلم وآزار مردم ایله حاصل اولن مال صورتده کثیر
معنیده بی برکت وقلیل در وطریق حلال ایله بی ظلم وسؤال حاصل اولن صورتده
قلیل ایسه معنیده مبارک وجلیل در اما حفظ وتبقیهٔ مال
حفظ وتبقیهٔ مال تثمیر وتنمیه ایتمکه اولمزر زیرا خرج ضروری وانفاق لابد در
پس اکر دخل اولمز ایسه بالضروره مال دوکنور اجحاف حال واختلال
منزل وفساد مآل لازم اولور قطعه

چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن
که میکویند ملاحان سرودی
بکوهستان اکر باران نبارد
بسالی دجله کردد خشک رودی

وحفظ وتثمیر مالده اوچ شرطک مراعاتی لازمدر شرط اول بودر که
حفظی اول مرتبه ایتمیه که اهل منزلک احوالنه اختلال کله نته کم بعض ممسکلر
حفظ وامساکی اول مرتبه افراط ایدر که اهل وعیالی مضایقهٔ معاشدن موت
موتلرینی تمنا ایدر بعضی بلکه افراط مضایقه دن خلاص ایچون قتله
اقدام ایدر شرط ثانی اولدر که دین ودیانتنه محل اولمیه وشرعا واجب
اولن زکوة مفروضه وصدقات منذوره ترک واهمال ایتمیه شرط
ثالث اولدر که بین الناس عرض ومروتنه خلل کلمیه وخسیس وممسکلک ایله

شهرت طوتمیه • وسابقا ذکر اید و بدر زر که محضا زکوة مفروضه ویرمکله آدم
که ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون • آیتنده شحدن مراد اولدر
خلاص اولمز تا مروت مرتبه سن دخی بیر سنه کتورمینجه • و بو اوج شرط رعایت
اولدقدن صکره حفظ مالده اوج شرط دخی واردر که انلرک رعایتی مناسب در
شرط اول خرج دخلدن اکثر اولمیه بلکه برابر دخی اولمیوب • دخل خرجدن
اوفر اوله • زیرا بزم زمانده دخل برقرار • وکسب میسر اولمز • پس علی قلة الاز
که اقوات و اموالدن بر مقدار • ذخیرهٔ روزگار روزکار • وعدهٔ نوایب
لیل ونهار ایلیه که قحط سال و جذب زمان • یا تواتر نکبات دهر خوان •
سببی ایله کسبه تعذر یا عدم امکان عارض اولورسه • صرف اولنوب ذل السؤال
واراقه ماء الوجه عند الارذال • واقع اولمیه • وآدمی زکوة مفروضه
وصدقات مستحبه سی ادا ایتدکدن صکره جمله مالین بذل و ایثار دخی ایتمک لازم و
واجب دکلدر • و زکوتی اخراج اولنان مال کنز مذموم اولمز • وحق جل وعلانک
قولنده والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم
بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم وجنوبهم وعیدینه داخل
دکلدر جناب رسالت پناهی دن صلی الله علیه وسلم • مرویدر که ما ادی
زکوته فلیس بکنز • بر کمسنه ارض ملکنی صتوب بر مقدار اقچه الدی که مسندی حضرت
عمر رضی الله عنه • صوردی که بو مالی نیجه ایده سین بیوردی که خاتونک
فراشنی التنده بیری قزوب انجه دفن ایله • او کمسنه دیدی که کنز اولمزمی
بیوردیلر که هر مال که زکوتی ادا اوله کنز اولمز • زمان صحابه و تابعین

تابعین دن ابو ذر غفاری کبی و غیری کبی • واکثر مشایخ صوفیه اگرچه ذاهب
اولمشلردر که هیچ ذخیره الیقومیق و دفینه ایتمک حرام در • قدر حاجتدن
زایدی انفاق و تصدق ایتمک واجبدر دیمشلر • اما مذهب صحیح اولکی در
که مذهب جمهور صحابه و تابعین • وائمه مسلمین در • وایثار تام و ترک و تجرید
کلی کمل اهل توکل و اقویای رجال حالی در • واکثر خصوصا بو زمانده قلیل و کم بل
عدیم و کم • و نقص بر بلدن ما صدق قلیل ما هم در

لقد کانوا اذا عدوا قلیلا
فقد صاروا اقل من القلیل •

وبزم کلامدن مقصود و مرام بودکه بدء انتظام احوال عامهٔ انام • واصلاح
معاش و معاد جمهور خواص و عوام در • و بیلنمز معتاده شایع روم •

نظم

امیر نجاتی دیمشدر
نه سی وار ایسه بذل ایدوب اوکینه
الین طوتدوغی اردینه او کینه
برزجک داخی ویرکزی بولنسه
ایکنده خوب صنعک سنرانکم
الی اچقلغندن خارک
برزجک بیی برزجک داخی صقله
وحفظ و ادخار ایلیه حکماو ایله

اولی کورنشلرکه اموال محفوظه نک بر مقداری نقود واثمان و بر مقداری
امتعه واقمشه • و بر مقداری دواب و مواشی • و بر مقداری املاک و عقارات
اوله • که بر مقوله یه آفت یتشوب هلاک اولورسه اخرباقی قله • پس ابدیرین
تمیز و ربح مقصود اولمیوب مجرد حفظ و ادخار مراد اولنجق افته هلاک
اولمه سی اکثر مدت مدید بقایه محتمل اولمدوغی مقرر • وتفاوت اسعار ایله
مالیت وقیمته نقصان کلمک اوفر اولان نسنه حفظ ایتمه • دواب و مواشی کبی

مطلب در بیان حفظ مال

ذی روح اولمغله ملاکی قریب در • وحنطه وشعیر کبی که کاهی مسوس یعنی
قورت اوشمش اولمغله • وکاهی نقصان سعر وحصب سنه ایله خاک
برابر اولور • واول نسنه ادخار ایده که عامهٔ عباد • وکافهٔ بلاد اچنده
رواجی یکسان اولوب • وتفاوت اسعار له قیمتنه خسران • ودوروده دراز
طورمغله ترکیبنه نقصان کلمک احتمالی اولمیه • واول زر خالص وذهب
صحیح العیار در • واحتمال ذهاب خصب ورخا • ووقوع قحط وغلا ایچون
بر مقدار حنطه وشعیر باچاه بی نم • یا انبار محکم اچنده • دیارینه مناسب
اولندده حفظ وادخار ایتمک مناسب در • اما اعلای ثمنه بیع ایتمک نیتنی
اولمیه که غلایه انتظار ایتمکله • مستحق لعنت احتکار اولمیه • بلکه نیتی توسعه
اهل وعیال • وقرض وسلم شرعی ایله مواسات فقیر ضعیف الحال اوله •
شرط ثانی اولدر که حفظ وتبقیه • وتثمیر وتنمیه ایتمکه قدرت تامه سی اولدوغی
اتخاذ وادخار ایلمیه • مثلا کندوسی اهل مدینه اولوب • قری وصحاریده
اولان عقار ومزارعی تعهد وتصرفنه قادر اولمنجق اتخاذ ایتمکه مایل اولمیه • که
قلت تعهد وتیمار داشتله ریع وثمره سی خرج لازمنه کفایت ایتمز •
اولوب • خراب واضمحلاله راجع وآیل اولمیه • وعرب لغتنده قریه
ضیعه دیرلر • واهل تجربه دیمشلردر که ضیعه نک اشتقاقی ضیاعدندر • اگر
تعهد دایم ایدرسک سن ضایع اولورسین • اگر دایم تعهد ایتمزسک اول
ضایع اولور • شرط ثالث اولدر که دایما رواجی متفرر سودی میسر اولور
نسنیه راغب اوله • اگرچه فایده سی قلیل اسه • واول متاع که ابتدا مدده برکره

کره رایج اولور وهر دیارده مشتریسی بولنمز • اگرچه ربحی چوق ایسه دخی اکا
طالب اولمیه • وبو مقوله متاعی ادخار ایتمیه • بو سببدندر که اکابر جواهر
اتخاذندن منع ایدیلر حتی ملوک وسلاطینی دخی • زیرا محتمل که بیعه حاجت
وثمننه احتیاج اولدوغی زمانده • طالب بولنمیه •

اما شرح حال خرج وانفاق مال

خرج وانفاقده درت نسنه دن احتراز واجب در • اول لوم وتعتیر وتقتیر
اولدر که اخراجات لازمه ده حد اعتدالدن اقل ایدوب اهل وعیاله
مضایقه چکدره • مروته مناسب بذل معروفدن امتناع ایتمک دخی تعتیردن
معدوددر • نته کم اشارت کیجاری • ایکنجی اسراف وتبذیر در • واسراف
وتبذیر دخی نیجه درلودر • اقبحی اولدر که شهوات محرمه ولذات قبیحه یه صرف
اولنه • واندن ادنی مباحاتده اسراف ایتمکدر • مثلا طعام حلالی
شولقدر بشوره که کمسنه محبوب بیانه ده کله • وانواع والوانی اولقدر
ایلنه که تکلف ایله یتوب بلکه منهضم اولمیوب • امتلای معده • ومرض تخمه یه مودی
اوله • اما طعام معدهٔ جایعه روزی اولیجق نه قدر چوق بشوریلورسه
اسراف مذموم اولمز • نته کم بعض اسخیایه لوم ایدوب لا خیر فی السرف
دیدیلر • اولدخی مقابله ده عکس ایدوب لا سرف فی الخیر دیدی • وجنس
ملبوس ومرکوب • ومسکن واثاث بیتی • بو جمله ده اسراف ممکن ووقوعی
زیاده تخمین چابه ورجاله حریر وزر لبسی شرعا حرام • عقلا اسراف در

بیت		زکرم مرده کفن ور سپید و در پوشیدی

میان اهل مروت که دارد ت معذور ۞ وساقیلردن
اشغه اولوب جاروب واریر شیرمک وحددن بیرون تکرار ایتمک

اسرافدر **نظم** غرض ازجامه دفع حر و برد ست ۰
ندارد میل زینت هرکه مردست ۞ ۞
هرکه خطا ایده زین وزیوردن ۞ ۰
عد اولنماسیه طلکدکل اردن ۞ ومالحداسی ۰

وحی بوکا قیاس اولنه ۰ وقران عظیمده اسرافدن منع وتبذیردن تحذیر ۰
نیجه آیتده وارد اولمشدر ۰ وآت ذا القربی حقه والمسکین وابن السبیل
ولا تبذر تبذیرا ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین وکان الشیطان لربه
کفورا ۰ ودخی بیورمشدر ۰ ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها
کل البسط فتقعد ملوما محسورا ۰ ودخی والذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم
یقتروا وکان بین ذلک قواما ۰ علما بیورمشلردر که برکمسنه هرنه طعام
شراب مشتهاسی اولدقده الله تناول ایلسه مسرفلردن اولور ۰ ملاحظه
اولنسون که جمله مشتهاسنی تناول ایتمک اسراف اولنجق مشتهاسی اولمیه
محضا ضیافتلرده شهرت ونامیچون الوان کثیره واصناف عدیده
نه مرتبه اسراف مذموم اوله ۰ اوخنجی اولدرکه خرج وانفاقی ریا وشهرت
وافتخار ومباهات ایچون ایلمیه که هم مالی کیدوب هم ثوابدن محروم اولمیه
نته کم روایت اولنور حضرت امیر المؤمنین یعسوب الموحدین اسد الله الغالب
علی بن ابی طالب کرم الله وجهه خلافتی زماننده اشراف قبائل عربدن

عربدن ایکی کمسنه آراسنده مفاخره ومحاسده واریدی ۰ اتفاق برسی
بر موضعده بر شتر قربان ایدوب ۰ فقرای قبیلهیه تفریق ایلدی خصمی ایشدوب
ایکی شتر قربان ایدوب فقرایه اولشدردی ۰ اولکی کمسنه دخی بنه مغالبه قصد
ایدوب درت شتر قربان ۰ وایثار فقرای عربان ایلدی ۰ خصم دخی بنه تضعیف
وسکز شتر قربان ایتمکله خصمی ضعیف ایدجک خصم اول مغالبهده مبالغه و
اسراف ۰ وشتری اضعاف اضعاف ایدوب ۰ یوزده قربان ایلدی خصم
ثانینک حوصلهٔ قدرت وتمکنتی زیادهیه واسع اولمغین بالضروره سکوت
وفراغت ایلدی ۰ بوحال خارج کوفهده ایدی ۰ چون کوفهیه کلدیلر ۰ خصم
ثانینک ضعیفک اهل وعشیرهسی کلوب زجر وتقریع ایلدیلر که بزم قبیلهمزی
اشراف عرب وقبیلهٔ ربیعه آراسنده خوار وخجل ایلدک ۰ اکر قربانی تضعیف
ویرری وکندوکی صنادید عرب ایچنده تشریف ایدیدایدک ۰ بزم مالمزدن
مع زیاده سکانیلم ونیتی اشراف ایچنده مغلوبیتدن سلیم ایده ایدوک
دیو مزبوری لوم ایدیجک ۰ طبایع عربده اولان عصبیت ومنافرت ۰
وحب مغالبه ومفاخرت هیجان ایدوب ۰ برکون سیفنی سل ایدوب
سکک کوفهده کزوب کوردوکی شترلری عقر ایدوب ۰ خلقه ندا
ایلدی که اشتین السون مباحدر ۰ وبر کمسنه مرادینجه کوتورسون بی حجاب
روایت اولنورکه اوچیوزدن زیاده شتر ذبح اولنمش ۰ حضرت
امیر المؤمنیندن استفتا ایلدیلر حرام در ۰ ما اهل به لغیر الله قسمندندر دیو
فتوی ویردی ۰ هیچ کمسنه برلقمه تناول ایلمیوب کناسه کوفهده سباع و

مطلب در احتراز منت واذا در مقابله نعمت وعطا

کلاب اکل ایدیلر . درد نجی انفاق وخرج واقع اولسنه کرکسه واجب اولن موضعه دراهل وعیال . وخدم وحشم کبی کرکسه واجب اولمین یرده در رفقا وفقرا کبی . بر حال منت وسرزنش ایلمیه . بلکه قطعا ذکره اشعار دخی ایلمیه بو قنده قلدیکه بن سکا فلان زمانده فلان ایتدیمیدی دیه .

مثنوی

جون کشاید دست جود وکرم	برتهی کیسکا ببذل درم
سرزمان شرح آن درم نهید	منت بذل آن درم منهید .
که زمنت کرم شود مفقود	در عداد ستم شود معدود
نیست منت حوزای نفس کریم	باشند آن مقتضای طبع لئیم .

زیرا منت ریا کبی ثواب صدقه وانفاقی ابطال ایلر . نته کم حق تبارک وتعالی قرآن عظیمده بیوردی . یا ایها الذین امنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی منت واذا . ثواب من وعطایی متواتر اولن مطر . سنک صاف ومرمردن . آثار غباری نیجه ازاله ایدرسه ایله ازاله ایدر . وجمله منت واذادندرکه حین عطاده جهره معطی یه آثار انقباض . ودرهم اولموعارض اوله بلکه معطی دایما خندان رو . کشاده ابرو اولمق کرک . وبعض شعرا محمد وحلرینی سحاب اوزرینه فیض رشحات سخاده ترجیح ایتدکلرنده دعوی لرینی بو معنای شعری ایله اثبات وتصحیح ایلدیلر ودیدیلرکه نظم

ان من قاس بالسحایب جدوا	ک فما انصف بین الشکلین
انت اذا جدت ضاحک ابدا	وهو اذا جاد دامع العینین

نظم من نکویم که ابر مانندی	که نکو نابد از خرد مندی

ابر میکر

ابر میکرید وهمی نخشند .	تو همی نخشی وهمی خندی ٥٠

شرح حال مصارف اموال

مصارف مال دخی اوج قسمدر . قسم اول اولدرکه انده طلب رضای حق واجرای شرع ودین موجود ومتحقق اوله . کرکسه فرض اولسون اهل وعیالنه انفاق ایتدوکی کبی حدیث شریفده وارد اولمشدرکه اعظم اجر اهل وعیاله انفاق اولناندهدر . کرکسه مستحب اولسون فقرایه تصدق کبی . قسم ثانی سخاوت ومروت . وایثار وبذل معروف ایجون ویرلن تحف وهدایا . ومبرات اخوان وصلات مداح وشعرا کبی . قسم ثالث اولدرکه کندو ضروریات وامور معاشی ایجون صرف اولنه . واهل وعیال دخی نیت صدقه اولمیحق ثوابی اولمیو بو قسمده داخل اولور . بو قسم اخیر دخی ایکی قسمدر . زیرا شوندن خالی دکل که جلب ملایم وطلب مهمات ایجون خرج اولنه . اخراجات منزلده اولن وجوه ماکل وملابس ایجون اولن خرج کبی . یا دفع مولم ورد مضرات ایجون خرج اولنه . ظلمه وسفهایه حفظ نفس وعرض ومال ایجون لازم اولیحق ویرلن کبی . قسم اولده که انفاق لوجه الله در . رعایت شرط اخلاص وحسن نیت . واحتراز ریا وسمعه وشهرت . وترک اذا ومنت . غایت لازم در ودخی مواضع صدقه اولن مستحقلری تمییز ایدوب . زیاده مستحق اولنلری تقدیم وترجیح ایلمک لازمدر . زیرا صدقه نه قدر مستحقه دوشسه اول قدر ثوابی ارتوق اولور . پس ایتام ضایعه وارامل مستوره . وصلحای فقرا که ذل سؤالدن احتراز ایدوب . ضر فقره احتمال ایدرلر تفقد اولنه . ودخی

ويرلن صدقه اخفا اوزرينه اولمغه سعي اولنه كه فقرانك فقريني قبول صدقه
ايتدكلري ظاهر اولمغله انلره انكسار وكندو نفسنه ريا وشهرت وعجب
كلمكدن امين اوله. وقرآن عظيمده بيورور كه. ان تبدوا الصدقات
فنعما هي وان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خير لكم. بزم علمامز ديرلركه
صدقهٔ مفروضه ده زكوة كبي اعلان افضلدر. اما صدقهٔ تطوعده اخفا
افضلدر. وحديث شريفده صدقهٔ سر صدقهٔ علانيه دن يتمش درجه
افضلدر ديمك وارد اولمشدر. صدقهٔ تطوعه محمولدر. وحديث
شريف مشهورده بيورلمشدر كه فرداي قيامتده كه آفتاب مقدار ميل مرتفع
اولوب خلق غرق عرق اولدقده يدي طايفه سايهٔ عرشده آسوده
اولهلر. برنجيسي اول جوان كه عبادت اوزره بويمش اوله. ايكنجيسي
اول كمسنه دركه صاغ اليله ويردوكي صدقه صول الي طويميه. اوچنجي اول
كمسنه كه خاطري مسجده متعلق اوله. مسجددن چيقسه كيرو كيرمينجه راحت
اولميه. دردنجي اول كمسنه كه اني خاتون صاحب جمال هوي ومعصيته دعوت
ايتدكده اجابت ايتميوب بن اللهدن قورقرين ديه. بشنجي برادر اخرويني
زيارت ايدوب اخوت تعددن غيري غرضي اولميه. التنجي تنهاده حق
جل وعلايي ذكر ايدوب كوزندن ياش روان اوله. يدنجي امام عادلدر
بعض علما سهولت حفظ ايچون بو يدي خصلتي نظم ايتمشلر. قطعه

وقال النبي المصطفى ان سبعة	يظلهم الله العظيم بظله
محب عفيف ناشئ متصدق	وباك مصل والامام بعدله

بعدله. امام علي زين العابدين حضرتلرندن رضي الله تعالى عنه.
مرويدر كه كيجه ايله تنها چيقردي مدينه ده اولن ارامل وايتامك منازليني
دق ايليوب نفقه يه محتاج اولنلره نفقه. وصويه محتاج اولنلره ارقه سيله
صو كتوروب جمله مهماتني مقتضي ايدردي. وبو حالتي اندن بيلديلر كه
وفاتندن صكره ارامل وايتام مدينه فرياد ايلديلر كه بر كشي وار ايدي كيجه ايله
كلوب بزم مهماتمزي حاضر ايدردي اول كمسنه نيجه اولدي ديديلر. وحضرتك
غسلي زماننده مبارك اوموزنده قربه طشيمقدن آثار اولمش بولندي و
بعض خدامي كيجه ايله چيقوب كتدوكين بلمش ايدي. بو جمله دن جزم ايلديلر
كه بو افعال كريمه واعمال صالحه نك صاحبي اول ذات پاك ايدي كه شجرهٔ
باغ نبوت. وماه آسمان جود ومروت ايدي. وبونك كبي اعمال انك
كبي كوهر كان رسالتدن صادر اولميوب كمدن اوله كرك. فرزدق اول
حضرتك مدحنده بيهوده مي ديدي كه

هذا الذي يعرف البطحاء وطأته	هذا التقي النقي الطاهر العلم

قسم ثاني ده بيش شرط رعايت اولنه

شرط اول تعجيلدر. زيرا تأخيرده سائل الم انتظارده. ومعطي كندويه اعتذاره
مبتلا اولمق واردر. پس بو مرتبه دن صكره انفاقك دنياده ثنا وآخرتده
ثوابي قلمق محتمل اولور. انكيچون ديديلر كه اهنا البر عاجله. وضيافتلرده
دخي طعامي تيزجه كتورمك تعجيل بردندر. ابن حجاج شاكري كه صاحب
مجون ومساخر ايدي بر كمسنه دعوت ايدوب طعامي كتورمكده كبروب چيقوب

نوع تأخیره مؤدی اولمجق بو قطعه بدیهه انشا ایلدی که قطعه

یا ذاهبا فی داره جائیا … بغیر معنی و بلا فائده
قد جن اضیافک من جوعهم … فاقرأ علیهم سورة المائده

شرط ثانی کتماندر زیرا ظهورده نیجه فساد و مضرت مترتب اولور و دخی کتمان نجح آمال و حصول امانی ده بالخاصیه مؤثردر استعینوا علی نجاح الحوائج بالکتمان دینلمشدر. شرط ثالث ایتدوکی خرج و عطایی استکثار ایتمیوب بلکه قلیل عد ایلمکدر که معطی جانبنه مروت و همت و آخذ طرفنه مزید احسان و منت اولمغی ایجاب ایدر. شرط رابع مواصلت عطادر زیرا تراخی و فتور اولمجق احتمالدر که اولکی عطالر دخی اونیدیلوب فایده‌سی اولمیه پس اصدقا سینه و مخادیمنه جواد و عطا بله بذل نعمت و صرف خدمت ایدن کمسنه یه گاه گاه کلی و جلیل ایتمکدن ایسه علی الدوام و التعاقب جزئی و قلیل ایتمک اولی‌در. شرط خامس خرج و عطا و صرف و سخانک موقعنی تشخیص و تمییز ایتمکدر که عطایا نامحله دوشوب بی فایده بلکه موجب فساد و مضرت اولمیه نته کم دیمشلردر بیت

و وضع الندی فی موضع السیف بالعلی … مضر کوضع السیف فی موضع الندی

نکویی با بدان کردن چنانست … که بد کردن بجای نیک مردان

بعض کمسنه‌لر بونک خلافنه کیدوب هر کسه صرف خدمت و بذل نعمت ایتمک اولی و احسندر مقابله‌سنده جلب نفع اولمزسه باری دفع ضرر مقرردر دیمشلر بیت

بد و نیک را بذل کن سیم و زر … که این جلب خیرست و آن دفع شر

نظم

تا دل دوستان بدست آری … بوستان پدر فروخته به
پختن دیگ نیکخواهان را … هرچه رخت سراست سوخته به

با بداندیش هم نکویی کن … دهن سگ بلقمه دوخته به

عبد الله بن جعفر طیار رضی الله عنه قتنده بر کمسنه بو بیتلری تمثل ایلدیکه

ان الصنیعة لا تکون صنیعة … حتی یصاب بها طریق المصنع
فاذا اصطنعت صنیعة فاعمد بها … لله او لذوی القرابة او دع

عبد الله جواد ابتدی بو بیتلر خلقی تخیل و تشیم و جودبانی سد ایتمکده تأثیر عظیم ایلر بو بیتلر ایله عمل ایتمک کرک بلکه سحاب کبی احسان امطارنی نازل و مکرمت اقطارنی هر جانبه واصل ایتمک کرک اکر کریمه واصل اولورسه خوب که کرمه اهل و لایق‌لردر اکر لئیمه واصل اولور دخی غم دکل که صاحب احسان اولنلرینه کرمی ایله ممتازلر و احسانلریله فایقلردر فقیر ایدرین بو ایکی قولک بریسی مطلقا ترجیح و بر مذهب تضعیف و مذهب آخر تصحیح اولنمق مناسب دکلدر بلکه توفیق اولندر که عبد الله دیدوکی قول افراد اسخیا و اجواد عطایی کرمایه مناسبدر که عطالری اغراض جزئیه و اعواض دنیه دنیویه‌دن مقدس و مبرادر بلکه آفتاب وار لطیف و کثیفه افاده انوار و سحاب مثال رفیع و وضیعه افاضه اقطار ایدرلر اما اکثر انام و عامه خواص و عوامه که وضع کتاب و سوق خطاب غالبا انلریله‌در مناسب مذهب اولدر که ظلم وضع الشئ فی غیر موضعه‌دن

عالیدر وعدواندن که ایتاع المعروف فی غیر موقعه‌دن آزاده وخالیدر نته‌کم بعض سلاطین بنی ایوب دیمشلر • قطعه

اذ انت ان تعطی الامور حقوقها ولا تضع المعروف مع غیر اهله
و توقع حکم العدل احسن موقعه بظلمک وضع الشی فی غیر موضعه

اوچنجی قسم ده برشرط رعایت اولنه • واول اقتصاد یعنی اعتدالدر اما طلب حاجات ومهمات ایچون اولن خرج ایچنده اسرافه یعنی اولنموا ولی در • امساک وتقتیره قریب اولمقدن لکن اول قدر اوله که حفظ عرض حاصل اوله زیرا بو قدر اسراف محض اولمز بلکه دفع مضرت اولور • زیرا اتمام اقتصادی واعتدال عوام ایچنده مذموم در • زیرا طمعلری غالب • ونفسلری نی وجه مرادلرینی جالب در • اقتصاد اوزره اولن مرتبه هوای نفسلرینه موافق اولمغین بخل ولؤمدن عد ایدرلر • پس خرج وانعامی بر مقدار رأی عوام اوزرینه ایتمک کرک • که بغض وطعن عوامدن أمین اولنه • میل عوام تبذیر جانبنه در • میل خواص تقتیر طرفنه در • بو رابعه کلیه خواجه نصیر کلامی در • والحق اقتصاد بر شرط درکه انعامک جمله اقسامنده رعایتی واجب در • بو قسمه حصرک وجهی ظاهر دکلدر ودخی خواجه ایدر بو جمله باب تمولده تدبیرات وقوانین کلیه‌در اما تدابیر جزئیه عاقله محفی دکلدر

باب خامس اهل وعیال تربیه‌سی بیانده‌در

اولا کمسنه‌یه لازمدر که تأهل وتزوج ایلیه • وغرضی تکثیر نسل ونشر نوع خصوصا تکثیر اهل اسلام وامت محمد علیه الصلوه والسلام • ونفسنی معاصی وفسادانه مرتکب اولمقدن تحصین اوله • وحدیث شریفده وارد اولمشدر که تناکحوا تکاثروا فانی اباهی بکم الامم ولو بالسقط • واهل بصیره مخفی دکلدر که مبدء اول جل ذکره حضرتنک بقای نظام عالم • واتصال سلسله بنی آدم حقنده عظیم عنایت واهتمامی مبذولدر حتی حیواناتک دخی توالد وتکاثرینه عنایت ظاهردر جمله‌دن بر دلیل بودر که هر حیوانه مجامعتی لذیذ ومطلوب طبع ایلدی • که تناسلی بالذات ومقتضی العقل اراده ایتمیلر باری بالعرض ومقتضی الطبع اراده ایدوب • تکثیر افراد وبقای نوع حاصل اوله نسللری وجوده کلدکدن صکره محتاج تربیت وتقویت اولدقلری زمانده • آبا وامهاتلرینی مشفق ومهربان ایلدی که ضایع اولوب انقطاع نوع لازم اولمیه واحتیاج زمانی کچدکدن صکره شفقت زایل اولور • حتی طیور آشیانه‌دن طرد ونفی ایلر بو احوال اهل بصائره • قتنده دلیل ظاهردر که مبدء فیاض وجواد منزه عن الاغراض حضرتنک بقای اولاد وانساب انسان وحیوان بل بقای جمیع مرکبات عالم اکوان حقنده عنایتی فایض وصادردر • ودوام نظام مشاهده وبقای عالم محسوسه اتفاقی واقع وظاهردر • وحکما مبدء اول جل ذکره حضرتنک ایجاد عالم • واحداث حوادث اکوان جانبنه قصدی لازمدر دیرلر • وبو قصده عنایت ازلیه دیو تسمیه ایدرلر • وحالا ذکر ایتدیکموز اول قصد فیضی وعنایت ازلیه‌نک فروع ولوازمی در • وچون تخلقوا باخلاق الله حدیث ثابت • وتشبه مبادی عالیه نفوس انسانیه‌نه نهایت مراتب در • پس هر طالب کماله لازمدر که تکثیر نوع • وتوفیر نسل وبقای نظام عالم • وامتداد سلسله بنی آدم جانبنه همت وعنایت ایتمکده مبدء اوله

جل ذکره تشبه ایلیه • ومرادی نکاح وجماعدن مجرد نیل لذت جسمانیه اولمیه که
مرتبهٔ مبادئ عالیه دن دایرهٔ حیوانات عجمه تنزل ایلکه ایندن دخی تسفل ایتمیه
جناب رسالت پناهی صلی الله تعالی علیه وسلم • بعض اصحابنه سؤال
ایتدی که تزوج ایلدکمی • ایتمدم دیوجک غضبه کلوب بیوردی • فانت
اذاً من اخوان الشیاطین ان کنت من رهبان النصاری فالحق بهم و ان
کنت منّا فمن سنّتنا النکاح • وخاتون موافق وقرینهٔ صالحه زوجنه
تدبیر منزلده معاون ومشارک • وغیبتنده مال وعیالنی حافظ ونائب
حضورنده مشکلات امورنده ناصح ومشاور • وشدائد ونوائبنده •
غمگسار ومصاحبدر • وخاتونلرک افضلی واکملی اولدر که عقل ودیانت
وعفت وصیانت • وادب وحیا • وزوجنه محبت وصفالیه موصوف
رضای زوجی قنده ایسه اتمام مهامی اولوب • حفظ ناموسی غایت مرامی
اوله • وزبان دراز وناحق شناس اولمیه • اگرچه بو ایکی صفت نساده
قتی چوق اولور • روایت اولنور که حضرت رسالت پناهی صلی الله
علیه وسلم • روز عیدده مصلایه چیقدقلرنده طایفهٔ نسایی گوروب
بیوردیلر • یا معشر النساء تصدقن فانی رأیتکن اکثر اهل النار • صوردیلر که
یا رسول الله نه سببدن اکثر اهل نار اولهوز • بیوردیلر لتکثرن اللعن و
تکفرن العشیر • یعنی لعنتی چوق ایدرسز • ومعاشرت ایتدیککز زوجلرکزک
نعمتنه کفر ایدرسز • نیچه روزگار نازونعیم ایله پرورده اولسه زن ادنی غضب
زماننده سنک گوردم بکا نه ایتدک دیمک مقرردر • وخاتونلرده بر صفت

صفت لازمه دخی ولود اولوب عقیم اولممقدر • نته کم جناب رسالت پناهی
صلی الله علیه وسلم بیورمشلردر که خیر نسائکم الولود الودود • ولود اولدیغی
ثیب ایسه سابقا اولاد گتوردوگندن • بکر ایسه اخوات وبنات عمنه دن
قیاس ایله استعلام اولنه • وتزوج نساء احرار تسری واستیلاد جواریدن
افضلدر • زیرا حره اغلب احوالده جاریه دن عفت وعقل وتدبیرده و
حفظ عرض وتربیت اولاد واحترازده بایم اخلاقده افضل واعلیدر • وحره نک
جمله فضایلندندر که فرضا طبعنده کمال عفت دخی اولمسه اقربا وآبا واخواندن
احتراز ایدوب بعض قبایح خاطره دخی اولسه تمنع ایتمک محتملدر • وبعض جواری
قبایحه تقریع اولندقده بر جاریه قیمتی یوز • نیچه اصل وحسبمز • ونیچه ناموس یکمزوار
که رعایتی واجب اولوب • عار وشناردن احتراز ایدهوز دیرلمش • و
ایضا جواری نک اکثر حالده • حسن وجمال ظاهرینه نظر اولنوب انسبنی جیلرد
اشترا اولنور • ومعلوم اولنمز که دیارنده نه کمسنه نک قیزی • ونه طایفه نک
سلاله سی ایدی • شاید که اراذل ناس واخس طوایفدن اوله • وایضا
حرایر المه نک بر فایده سی دخی اولدر که اقارب وعشایریله استظهار
وتعاون حاصل اولور • وتربیت اولادده احوال وعشایر ام طرفندن
دخی امداد واصل اولور • وبو معنی جواریده مفقوددر • وعربده عادت
ایدی که بر قبیله بر قبیله یه عدو ایکن انلردن تزوج ومصاهره ایتمکله صدیق و
معاون اولورلر ایدی • خالد بن یزید بن معویه که اکابر عرب • واجل
اهل ادبدن ایدی • ایدر که بکا آل زبیر اعدای عدو ایکن کلوردی چون ربه

مطلب در تزوج نساء احرار تسری واستیلاد جواریدن افضلدر

بنت زبیری تزوج ایتدم احب اجسام اولدیلر . و بو بیتی انك حقنده
دیمشدر كه بيت احب بنی العوام من اجل حبها .
و من اجلها احببت اخوالها كلبا . و تزوج بكر ایتمك
اولی در زیرا قبول ادب و زوجنه موافقت . و فرمانه انقیاد . و انك
محاسننه قصر نظر طایفهٔ ابكارده ارتوقدر . و ثیبده زوج اولنه تطلع
و تذكر . و انك ایامنه تحسر اولمق احتمالدر . بو صفات موجود اولدقدن
صكره حسن شكالت . و لطف و صباحت . و نسب معتبره و غنا و
ثروتله . دخی موصوف اولورسه كه اعلای مراتب بودر . میسّر اولن كمسنه
شكر بیشمار و حمد حقی تكرار ایلسون . بعض مفسرین ربنا آتنا فی الدنیا حسنة
بیورلمقدن مراد قرینهٔ صالحه در دیمشلر . اگر بو صفتك بعضی مفقود اوله
عقل و عفت و حیا صاحبه سی اولنه همت اولنسون . اگر مجرد حسن
و نسب . و غنای موروث و مكتسب اختیار اولنورسه نیجه ملال و
تعب . بلكه هلاك و عطب . و اختلال امور دین و دنیایه سبب اولمق محتملدر
و حكما دیمشلردر كه بالجمله طلب و خطبهٔ زن تجرد حسن شكلی اولمامق گرك
زیرا حسن ایله عفت از جمع اولور . و زن صاحب جماله اهل هوادن
طالب و راغب چوق اولسه گرك . و انلرده ضعف عقل مقرر در .
محتمل كه رغبت ایدن مفسدلر انواع حیل و مكرله طالب . و نیجه زخارف
دنیا عرض ایتمكله راغب اولنجی طریق مستقیمدن چیقوب هوایه اتباع
ایده لر . حكايت كسری پرویزك نخجیرخانی دیرلر بر مرزبانی

مرزبانی واریدی . خاتونی اول درجه ده حسن و جمال صاحبه سی ایدی كه
نقشبند ابداع تمام ایران زمین بلكه مجموع عرصهٔ گیتی ده انك گبی نقش بدیع بر تیمشدی
كسرایه بو ضیف ایلدیلر . شیفتهٔ جمالی اولوب . بیره زنلر گوندروب گاهی
كندو دخی كیجه ایله واروب ملازمت ایلردی . چون نخجیرخان قصه یه
واقف اولدی . زنی مزبوره دن تمام اعتزال ایلدی . بر گون دیوانده
كسری نخجیرخانه ایدر كه سنك غایت شیرین چشمه ك وارمش سن اندن
هیچ نوش ایتمز ایمشسن سببی نه در . نخجیرخان ایتدی بر اوال چشمه كنارنده
ارسلان ایزنی گوردم . انكیچون احتراز ایتدم . كسری یه بو كنایتی جواب
سؤالی و خاتوندن انكیچون اعتزالی بغایت خوش گلوب رهی .
مرزبانلغین ویروب . فرمان ایتدی كه انكیچون بر تاج مرصع . و طوق و سوار
ملمع . دوزه لر كه جواهر زواهرنك قیمتی صیرفیان عالم تعیین ایتمكدن
عاجز اوله . و حضرت عمر رضی الله تعالی عنه فتوح فارس ایله مظفر اولدقده
بر دهقان امیر عسكره گلوب . بكا اهل و عیالمله امان ویروك نخجیرخانك
كنزنی بولیویره یم دیوب . امان الوب . بر مزرعه ایچنده مدفون ایمش
گنوردی . امیر عسكر انی حضرت عمره مدینه یه گوندردی . گلدوكی گون
كیجه ترتیب اولنمغین اصحاب اختلاف ایدوب . بعضلر تقسیم اولنمق
گرك دیوب . بعضلر بیت المالده طورمق گرك دیوب بر طرف ترجیح
اولنمغین مسجدده قویوب اكابر مهاجرین و انصار صباحه دك
بكلدیلر . حضرت عمر واقعه سنده گوردی كه بر صحیفه بر مقدار اخگر سوزانی

مرز . سرحد . مرزبان سرحد بكی . منه رحمه الله تعالى .

طولدرمشلر کنوزورلر حضرت عمر مرنه قدر بوزین جویرزبدی نیه یقین
کنوزور کرکدر نه غلغله بیدار اولوب علی الصباح بلا توقف مهاجرین و
انصار و متبعین اخیار ارا سنده تقسیم ایدوب بروانه الیقومدی
مقصود حکایتدن نتیجه فایده در اول خاتون جمیله محل طمع اهل هوی
اولدوغیدر که صدد دانه ایدی الکنجی تحیر جان آتی شهوتنه تابع
اولمیوب کندودن ابعاد ایتمکله مالک اولمیوب بلکه منصب جمیل
ومال خزینه مالک اولدوغیدر اوچنجی لعل و یاقوت فروزان حقیقت عالمنده
اخکر سوزان اولدوغیدر میر علی شیر نوایی بوراده دیمشدرکه

بیت آتشین لعلی که تاج خسروانه در سرست
اخکری بهر خیال پختن در سرست

دردنجی غزاده اولنان اصحابک امانتی که بونک کبی خزینه بی کم و کاست
ولایت عجمدن مدینه منوره یه ایصال ایلدیلر با آنکه بیلور و استر یوغیدی
بشنجی حضرت عمرک رضی الله عنه کمال عدالتیدر که خزینه کرکی اولوردیو بر حبه الیقومیوب
فی الحال بین الغانمین علی موجب الشرع المتین قسمت بیوردوغیدر
والله تعالی اعلم پس تزوجده غایت حسنا ملیحه دن و غایت
شوها قبیحه دن دخی احتراز کرک زیرا غایت قبیحه اولنجق نفس انوکله قناعت
ایتمیوب حرمه نظره تطلع یاموتنی دایما توقع ایتمکدن خالی اولمز پس اعتدال
طلب اولنمق کرک نظم المنشیه رحمه الله نه فرط قبح کرک زوجه ده نه حسن و بها
میانه کوزلکه خیر الامور اوسطها ودخی سول خاتو

خاتونه که جاه و منصبده کندو ایله مناسبتی اولمیه راغب اولمیه و دخی
کثرت اسباب و اموال و وفرت ضیاع و عقاراتی اولدوغیچون طالب
اولمیه زیرا بو صفتلر عورتک تغلب و استعلا و تسلط و استیلاسنه
مؤدی اولوب زوج خادم و زوجه مخدوم و اول غالب بو مغلوب
اولمغله امور زوجیت انعکاس و الرجال قوامون علی النساء
انعکاسی اوزرینه اولوب تدبیر امور منزل خلل پذیر و انتظام
امر معاش پر نقصان و تقصیر اولور و خاتون اربنک سیاستی و
ضبطنده اوچ امری رعایت و اکتساب و اوچ شیدن تحرز و
اجتناب ایتمک کرک رعایت اولنجق امورک اولی زوجیندن زوجه سی
هیبت اوزرینه اولمقدر زیرا زوج خاتونک نظرنده مهیب اولنجق
امتثال اوامر و اجتناب نواهی سنده اهمال اوزرینه اولوب احوال
منزله اختلال عارض اولمسه کرک و بو شرط اهم شروطدر بو شرط مفقود
اولنجق عورت غالب و مراداتنی جالب اولوب بلکه زوجنی تسخیر و
کندو حکمنه مطیع ایتمکله آمر مأمور و مطیع مطاع اولمغله فسادات و
فضایح و قباحات و شنایع مترتب اولور که دفعی ناممکن و رفعی نا
میسور اولور الکنجی اولدر که زوج خاتوننی تکریم و رعایت ایلیه اولقدر
که محبتنی استجلاب و مودتنی تحصیل و اکتساب ایده که خاتون اول
کرامتک زوالنی تصور ایدوب اطاعت و انقیاد و مخالفت
و اتحاددن خالی اولمیه اما بو کرامت و تعظیم حددن بیرون اولمیه که

بو مغلوب و خاتون متغلب اولمغله ضرر مذکور مترتب اولمیه و رعایت
و کرامت خاتون دخی بنجه نسنه ایله اولور. برسی ملابس حسنه و حلی و حلل
فاخره ایله که انلره حلال. و قلتده مرغوبیتی درجه کمالده در قدرت
بیلدکجه و حاللرینه مناسب اولدیغنه کوره رعایت اولنه. ایکنجی
اولدر که انی تدبیر منزلده مشارک بلکه امور درونی اکا مفوض اولوب
حفظ اقوات و اثاث بیت. و ضبط جواری و خدم صغار انک
تصرفنده اوله. اوجنجی اقربا و متعلقاتنه رعایت و اکرام اولنه.
بوندن زیاده رعایت امور بیرونیده دخی تصرفنی مطلق ایلمک و
اهل حکم ایسه عزل و نصب نواب. و اهل وظایفده اکا شفاعت تخیله عمل
ایلمک و بونک امثالی جایز دکلدر. و سابقا دیدیکموز مضرتی مشتمل در.
دردنجیسی اولدر که چون خاتونک صلاح و عفاف و منزل ضبطنده
قدرت و کفایتی موجود اوله. انوکله اکتفا ایدوب اوزرینه غیری خاتون
تزوج یا جاریه تسری ایدلمیه. اکرچه حسن و جمال و نسب و تبار و ثروت
و غناده بوندن زیاده دخی اولسه. بعض عقلا مطلقا بو معنایی مکروه
کوردیلر زیرا چون نسا نقصان عقلله معروف و غیرت مفرطه ایله موصوفلردر
یحتمل که کمال غضب و غیرتندن بعض امور ارتکاب ایده لر که موجب
اختلال نظام منزل و مورث فضاحت و خسارت کامل اوله. و تعدد
ازواجه اقدام ایدنلرک اکثر منزللرینده مجادله و خصام. و سوء عیش و اختلال
نظام مقرردر. و ضره یه مبتلا اولن حره. اقل مرتبه زوجنک اموالی

و اقوات. و اثاث بیت و آلاتی حفظنده تکاسل اتمه‌سی متعین در. و
حکما دیرلر که تعدد ازواج پادشاهلردن غیری کمسنه یه جایز دکلدر زیرا
زن انلره مقام عبودیتنده در. غیرت و حمیت ایدوب مفاسده ارتکاب
ایتمک احتمالی یوقدر. و انلره دخی اتهام اولی در. زیرا مرد منزلده تنده
جان کبی در. نته کم ایکی بدنه بر جان اولمز کذلک ایکی منزله بر مرد لایق دکلدر
و شرعا دخی ترکنک ثوابی سابقا ذکر اولنمشدر. اوجنجی امر که رعایتی
واجب ایدی اولدر که خاتونی بر شغله مقید ایدوب بطال اوتورمغه قومیه لر
اکر ضبط منزل و لوازم معاشی تزئینندن و عبادت مفروضه و مندوبه سندن
فارغ اولور ایسه. اوساط ناسدن ایسه غزل قطن و کتانه. اکابردن ایسه زردوز
و اکا مانند صنایع عزیزه یه مشتغل قیله لر. حکایت خواجه عبد الله قزوینی
مستوفی تاریخ گزیده کتابنده ذکر ایدر که سلاجقه زماننده خاتون بنت
الب ارسلان سلجوقینک اقطاعندن ایدی. و اول خاتون کاهی کلوب
طاهر قزوینده خیمه و خرکاهله اوتورور ایدی. اول زمانده قزوینک قنواتی آبی
قلیل اولمغله خلق عطشدن زحمت چکرلر ایدی. اهالی شهر ملکه مزبوره دن شهره
برکاریز دخی کتورمک تمنا ایدوب بو نیت ایچون خرکاهنه واردیلر. ایراقدن
کوردیلر. اوکنده چرخ قومش ایلک اکیرور در. فکر ایلدیلر که بر خاتون بو قدر
ماله مالک ایکن ینه ایلک غزل ایده. حب مال بو درجه ده اولنجق بزم التماسمز
مبذول اولمق احتمال ایمیدر. ملکه حسن فراستله خاطرلرینه مطلع اولوب
جماعتی یانینه دعوت ایدوب دیدی که چرخ و دوک خاتونلرک پیرایه سیدر

اکر بو کا مشغول اولمزلرسه تحمل که فکرلری ناشایسته محله کیده و داعیهٔ
نامناسبه اشتغال ایده . بیلدم که سزک بر التماسکوز واردر . بنم چرخ جوردوکی
کوروب توقف ایتدیکوز نه دربیان ایلک مقدرت تیتسندکچه مساعده
اولنسون . اما قزوین ملکه‌نک عفت و همتنه تحسین و ثنا ایدوب
مرادلرین عرض ایلدیلر . فی الحال صنادیق اچوب اموال بذل ایلدی
و تاکاریز قزوین شهرینه کلمینجه یریدن قلقمدی . و ممکن اولدقچه اعراب
و مجامع نسا اولن مواضعدن منع ایده‌لر . خصوصا بو زمانده که نسا
اراسنده اسباب هوی مشهور و بری برینه محبت که ماده امر شنیعدر معروف
مذکوردر . پس احتمالدر که بعض فاسداته جلیس اولوب امور فاسده جانبنه تحریک
ایده‌لر . و اقل ضرری بودر که کندودن فایق خلق و خلق صاحبه‌لرین کوروب
تحسر ایله کلوب زوجنه تکلیف امور مذکوره ایده یا قلت محبت و حرمت زوجه
مؤدی اوله . اما مجامع رجالدن خود فرض و واجب ایدوکی ذکر و بیانه محتاج
دکلدر . اول امور که زوج اندن احتراز ایتمک واجبدر اوجدر . اولکی اولدر
که غایت محبت اظهار ایلمیه . اکر محبت محبته مبتلا دخی اولمش ایسه ستر و
کتم ایلیه . که زن محبت زوجه واقف اولیجق تحکم ناز و ادلال ایتمکه عازم
اولوب نه دیرسه امتثال اولنمغه جازم اولسه کرک . و کثرت ادلال کثرت
اذلاله مؤدی اولمق مقرردر . ایکنجیسی اولدر که مصالح عظیمه و امور کلیه‌ده
انلر ایله مشاوره ایتمیه . و جمیع اسرار و خفایای امورینه مطلع قلمیه . اوچنجیسی
اولدر که خواتینی مبادی عمردن ضبط ایدوب ملاهی استماعندن . و رجال و

رجال و صاحب جمال جوانلر مشاهده اولنه جق مواضعدن و عاشق و
معشوق حکایتلرندن خسرو و شیرین . و ویسه و رامین کبی و غزل
کتابلری بلا و تتبعدن و استماعندن منع ایده‌لر . و تقوی و دیانتی معلوم
اولمیان عجایز و متهم اولن خواتین صحبتندن منع ایده‌لر . بلکه تمام بلمدکلری
عجوزه‌ی قطعا منزله قومیه‌لر و محارمه قرشدرمیه‌لر . ابن عربشاه تواریخ
تیمورده ذکر ایلر که جهان بخت بیکیم که دختر تیموردر . ابتداده عفیفه و صالحه
ایدی . بغدادیه‌لردن بعض فاسده‌لر اکا اتصال ایدوب انی افساد ایلدیلر
حالا اندن حکایت سوء و تواریخ بد نقل اولنور . و بعض اخبارده وارد
اولمشدر که خاتونلره یوسف قصه‌سن تعلیم ایتمک . یعنی عشق زلیخا
و جمال یوسف ملاحظه‌سی تحریک سلسله هوی ایلمیه . و شراب ایچمکدن
بغایت تحذیر ایده‌لر . زیرا کیفیت شراب حجابی رفع و شهوتی تهییج و
طالب جانبنه انقیاد و سماحت طبع ویرور . و بو خصال خاتونلرده جمع و اتحاد
فساد عظیم و فتنه کلیه پیدا اولور . و خاتونلرک ازواجی قتنده حرمت و رعایتلرین
زیاده ایدن ایکیش امردر . که هر خاتونه بو ایکیش خصلتی رعایت لازمدر . اولکیسی
اولکیسی عفت و زوجنک بسترینه هیچ اجنبی کمسنه تمکین و حدیقه جمالندن
بر نا محرمک مرغ نظرین خوشه چین ایلمیمکدر . ایکنجیسی زوجنک مالنه کفایت
و ضبط و اسراف و اتلافدن صیانت ایتمکدر . حتی بعض علما ذاهب
اولدیلر که ایکی خصلت رجالده فضایلدن و نساده رذایلدندر
بریسی شجاعت و بریسی سخاوتدر . زیرا خاتونده شجاعت اولیجق خوف

زوج و غیره اولمیوب ظلام شب و مواضع تنهایه وارمغه اقدام ایدوب
مفاسد ظهورینه سبب اولمق اولور. و چون مجامع رجاله چیقمقدن ممنوع
اولدقلری مقرردر. شجاعتلرندن غرض که دفع ضرر اعدا و حفظ و حمایت
دین و ملکدر حاصل دخی اولمز. و چون نسا اغلب احوالده حافظ مال
غیر و امین ضبط منزل زوجدر. پس سخاوتلری مضر و زوجنک منزلی
مختل اولمغه مؤدیدر. و بورادندرکه بعض شعرا خاتونلری جبن و بخل ایله
مدح ایتدیلر

بیت

قد زاد طیب احادیث الکرام بها
ما بالکرایم من جبن و من بخل ۞ والحو ابزرده

دخی حد اعتداله مرغوبدر. و خاتونلر زوجی خانه سندن کند و عیالنه کفایت
قدر و صدقه یه دخی عادت خلق اولدوغی قدر مثلا بر سائله بر پاره
اتمک و بر دانه شمع ویرمک فقها قتنده دخی مرخصدر. جناب
رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم یا معشر النسا تصدقن فانی
رایتکن اکثر اهل النار بیوردقده. راوی ایدر اول کون کوردم خواتین
کوشلرندن کوشواره و کردن و ساعدلرندن طوق و یاره لرین چیقروب
بلالک آتکنه اتارلریدی. شویلکه دامن بلال حلی نسادن مالامال
اولدی. و آیه کریمه ده دخی ان المتصدقین و المتصدقات بیورلمشدر
پس انلره دخی بخل صرف روا دکلدر بلکه اسرافدن و خانه زوجین
اتلافدن احتراز کرک. اوچنجیسی زوجی خاتونک قتنده دایما مهیب
وانک جانبندن قلبی پر بیم و نهیب اولمق کرک. و شول خاتون که زوجندن

زوجندن بی باك اوله اول منزله ویل و هلاك مقرردر. دردنجی زوجیت
امورنده اطاعت و انقیاد اوزرینه اولوب زوجندن نشوز و
مرادندن تمنع و عناد ایلمیه. و هر خاتون که زوجنه کرامت و نفرتله نکران
اوله ظاهر قلبی ایل دکران اولمشدر اندن خیر و صلاح منزل بر طرف
واکا نفقه و مجتبی خرج عین غبن و محض سرفدر. نه دکلو صاحب جمال ایسه
اندن قطع نظر ایتمک کرک. چون دهان موانسنده دندان پوسیده در
علاجها اخراجها دیمک کرک. و دین مهر ایچون زندانه کرمک
اولی و آساندر. زیرا زن نامهربان ایله خانه زنداندر

نظم

بزندان قاضی کرفتار به ۞ که در خانه بینی زابرو کره
در خرمی بر سرایی ببند ۞ که بانک زن از وی برآید بلند

بشنجیسی زوجی عشرتنده مجامله و ملاطفه اوزره اولیجق عتاب بی موقع و ناز
و دلال بی محل ایتمک کرک. که ناز دور و دراز اولیجق محبت و صفا ازاله اولمغه
باشلر. و عتاب بیحد و حساب اولیجق خانه الفت و محبت خراب و
یباب اولمغه قریب اولور ۞ بیت المنشیه رحمه الله تعالی

دیمز خوبلرک نازینه مرغوب اولمز ۞
لیک جورینی چوق ایتمک دخی محبوب اولمز ۞

پس بو جمله دن ظاهر اولدی که زن هر حالده زوجنه مطیع و منقاد و محترز
مخالفت و عناد اولمق کرک. و حدیث شریفده وارد اولمشدرکه
بر اعرابی جناب رسالت پناهیدن صلی الله علیه و سلم معجزه طلب

ایدیجک کنار وادی ده بر درخت بتمشدی اکا فرمان بیوردیلر • بر یندن تقدره
الله قلقوب حضرتا وکنده سر زمین ایدوب • لسان فصیحله ادا شهادت
ایلیجک اعرابی • درحال ایمانه کلوب ایتدی • یا رسول الله اجازت ویرسکا
سجده ایده یین • بیوردیلر که اکر مخلوق مخلوقه سجده ایتمک روا اولیدی • امر
ایدردم که خاتون زوجنه سجده ایده ایدی • ولکن سجده حضرت خالقه مخصص
ومخلوقه غیر مخصوصدر • حکما ایدرلر که زن نیک وقرینه صالحه محبت وشفقتده
مادره • وقابلیت وخدمتده جاریه یه • والفت وصداقتده دوستلره •
بکزر • وزن بد نافرمانلیق وتغلبده جبارلره • وتحقیر واستخفاف و
مذمت زوج ایتمکده دشمنلره • ومالین خیانتله اسراف واتلاف ایتمکده
اوغریلره وحرامیلره بکزر • دخی معلوم اولسون که اکر زن فعل شنیعله
موصوف اولورسه • اکر محل عرض ودین ایسه مفارقتی ضروری وواجبدر
اکر محل حسن معاش ومنغص اوقات ومکدر صفا زندکانی ایسه مفارقتی
معقول ومناسبدر • اکرچه بعض عزیزلر • قسم ثانیده صبر وتحمل اختیار
وخشونت اخلاقنی حدید طبیعته سوهان ملاحظه قیلمشلردر • انک کبی که مولانا نامی
عبد الرحمن جامی دیمشدر • نظم • ترا تا هست ناهمواری طبعت غنیمت دان
درشتیهای دور چرخ را کانست سوهانش • نثر • یعنی انک جفاسنه
تحمل واذاسنه تصبر ایتمکله کندو نفسلرینی تهذیب • وحسن خلقنی تحصیل وترتیب
قصد ایدرلرمش • اما بو طریق اهل کمال • ومذهب خواص رجالدر • اما عامه
ناس وکافه خلقه مناسب مفارقتدر • نظم • زن بد در سرای مرد نکو

هم درین عالمست دوزخ او	زینهار از قرین بد زنهار
وقنا ربنا عذاب النار	واکر مفارقت اضاعت ولده

مؤدی اولورسه • قسم ثانیده صبر وتحمل طریقنه سالک اولمق اولیدر
وبعض بلغای عرب دیمشلر که نسانک بش نوعندن احتراز لازمدر • حنانه •
منانه • انانه • کیة القفا • خضراء الدمن • حنانه اول عورتدر که زوج سابقنی
ذکر واکا حنین واشتیاق ایتمکدن خالی اولمیه • منانه اول عورتدرکه
زوجنه مالی یا جاهی ایله منت ایتمکدن خالی اولمیه • انانه اول عورتدر که یا
مرضدن یا زوجندن شکایت وانین ایتمک عادتی اوله • کیة القفا •
اول عورتدر که عفتدن تهی اولوب خلق زوجنک اردنجه دیوث وکشخان
دیوذم وغیبت ایدوب قفاسنه داغ کبی اوله • خضراء الدمن اول عورتدر
که حسن شکلی اوله • ولکن اصل ونسبی خسیس ودنی اوله • دمنه لرده که اسکی
سرایی یرلریدر • مزبله لرده بتمش تازه یشل سبزه یه تشبیه اولنمشدر • که کندو سبزه
طریدر ولکن منابتی سرقین ونجاساتدر • وبو تشبیه بدیعک مخترعی جناب
رسالت پناهیدر • صلی الله علیه وسلم • که اتیان جوامع کلم ایله مشرفدر
حدیث شریفده وارد اولمشدر که ایاکم وخضراء الدمن قالوا یا رسول الله
وما خضراء الدمن قال المرأة الحسناء فی المنبت السوء • علما ایدرلر که بو تشبیه بدیعی
اول حضرت بیوردی صلی الله علیه وسلم • بعض علما روایت ایدرلر • که
حضرت رسول صلی الله علیه وسلم اصحابدن زید بن حارثه بیوردی که یا زید
تزوج ایله که عفتنو که عفت منضم اوله • اما بش قسمی تزوج ایلمه • زید یا رسول

اللهدن انلره لرزر دیو جاک بیوردیلرکه شهبره . لهبره . نهبره . هندره
لفوت در . زید ابتدی بونلره درین بلمزین بیوردیلرکه شهبره زرقا ئیدیه در
یعنی گوک گوزلو و دیللو یعنی چرکین دیدکلری در . لهبره طویله جهزوله در
یعنی اوزون بویلو اروق عورتدر . نهبره عجوزه مدبره یعنی کروسنه
کتمش قری عورتدر . هندره قصیره ذمیمه یعنی قصه بویلو چرکین
عورت . لفوت غیری اردن ولدی اولن عورتدر . مشایخ عربدن
بری سنک اوغلی تزوج ایتمک استیحک دیرایدی یا بنی ایاک والغضوب
القطوب الرقوب . یعنی ای فرزند صقین غضوب عورتدن یعنی دایما
غضب اوزرینه اولن عورتی المه . وقطوب دایما یوزی دورشک اولندر .
رقوب اول عورتدرکه زوجنک موتنی ومیراث ومهرینی تمام المغه
مترقب اوله . امام ماوردی کتاب ادب الدین والدنیاده ایدرکه
عقد نکاحک ایکی نوع شروطی واردر . بر نوعی منحصردرکه اختلاف زمان
ومکان ایله مختلف اولور . اما محصور اولن شروط لازمه اوچدر . اولکیسی
دین درکه مقتضی ستر وعفاف . ومؤدی قناعت وکفافدر . ابو هریره
رضی الله عنه بیوردیلرکه هیچ خاتون مؤمنه زوج مؤمنی سوممیوب
دایما بغض ونشوز وکراهت ونفرت اوزره اولمق یوقدر . بر خلقدن
نفرت ایدرسه بر خلقدن راضی اولوب . ائتلاف ایتمک مقرردر . ایکنجیسی
عقل درکه حسن تقدیره آمر . وصواب تدبیرایدن صادردر . جناب
نبوت پناهیدن صلی الله علیه وسلم مروی درکه . علیکم بالودود الولود

سر نکاحده لازمدر و بر
نوعی دخی غیر منحصردر .
که م

الولود ولا تنکحوا الحمقاء فان صحبتها بلاء وولدها ضیاع . ودخی سوزمشلردرکه
العقل حیث کان الوف مألوف . اوچنجیسی کفائت درکه انونکله عار
زایل ومعاونت واستکثار حاصل اولور . حدیث شریفده وارد
اولمشدر . تخیروا لنطفکم ولا تضعوها الا فی الاکفاء . اکثم بن صیفی
که حکماء عربدندر اولادینه وصیت ایدردی که زنهار سزی جمال ظاهر
محبتی کفو طلب ارادتندن مانع . وغلبه شهوت سزی تانی دن فارغ
اولمغه طایع ایلمسون . که نکاح لئیمه نیچکوزده اولن بشرفی ازاله
ایدر . وزنان طاعنی چیبکوزه اطاله ایلر . ودخی معلوم ومعمول
اولمق گرک . که طلب تزوج . وارادت تأهل ایدن کمسنه نک
مرادی دین وعفت . وحسن خلق وعصمت اوله . نیجه کمسنه بو زمانده
بو داعیه لری اتمیوب . ارباب جاه ومنصب بناتین الوب . انی وسیله
منصب وجاه ایدر . بعضی مال وافر وجهاز متکاثر صاحبه سی اولنه
تعلق ایدر . بعضی دخی مجرد حسن ظاهر . وجسامت وسمن محسوس
اولنه میل ایدر . اما غالبا عادت ربانی . وسنت الهی سبحانی بونک
اوزرینه جاری درکه منصب وجاه ایچون الن کمسنه نک وسیله
صندوغی شخص یا وفات ایدر یا عزل اولور . وبو خایب وخاسر
قلور . ومال طمعی ایچون تزوج ایدنک باطنی خطا ایدوب . ذات مال
صندوغی یا فقیره یا متوسطة الحال . وجهاز وجواری . وودایع وعواری
چیقر . یا مالنی بذل زوج طامع ایمکدن ادل وجهله منزجر ومرتدع اولور

که زوج اندن فرضاً قرضاً نسنه المق ایله منتفع اولمق ممتنع اولور
وجمال تصوریله دامه دوشنلر. ومکس وار دوشاب نایابکه اوشنلره
جوق اولورکه برقحبه شوهاینی زلیخا دیو صترلر. وپیره زن فرهاد کشتی
شیرین خسرو دیو اتزلر. قحبهٔ عجوزه کشف جمال ززد. وعرض
دلال سرد قیلدقدن صکره مغرور نادان نیاد وغرد وعض سلوب ندامت
وتأسف وتحزن وتلهف ایدوب. مدداورنون یوروندن بندن
غیری کمه استرسنک کورون دیمکه نشلر. اول اعرابی کبی که عجوزه
فتاة صنوب طالب. وابلندن خاطب اولوب بعد النکاح فغان
وفریاد. ودوابیاتی انشا ایدردی که

نظم

عجوز تمنت ان تکون فتیة	وقد یبس الجنبان واحدودب الظهر
وماغرنی الاخضاب بکفها	وکحل بعینیها واثوابها الصفر
تروح الی العطار تبغی شبابها	وهل یصلح العطار ما افسد الدهر

فی الواقع جمالی فایق ومرداکا عاشق اولوب تزوج ایدیلر لسنه حجی
غالبا عشقی زایل طبعی جانب آخره مایل اولوب دور ودراز نزاع و
جدال وآخری افتراق وانفصال اولسه کرک. واما نظری دین و
عفت. وصلاح آخرت اولنلره حق جل وعلا معین ومغنی اولوب
حسن نیتی ایله فقردن غنا وثروته ذلتدن جاه ورفعته ایلتسه کرک نته کم
حدیث شریفده وارد اولدی که تنکح المرأة لمالها ولجمالها و
لحسنها ولدینها فعلیک بذات الدین. ودخی بو مشهوردر که

که من تزوج امراة لعزها لم یزده الله الا ذلا. ومن تزوجها
لمالها لم یزده الله الا فقرا. ومن تزوجها لحسنها لم یزده الله
الا دناءة. ومن تزوج امراة لم یرد بها الا ان یغض بصره ویحصن فرجه
او یصل رحمه بارک الله له فیها وبارک لها فیه. صدق رسول
الله صلی الله تعالی علیه وسلم. ودخی معلوم اولاکه تزوج بالاده
مذکور اولان فضائل قیام حقوق زوجیته قادر اولنه. واندن تزوج
سببی ایله ظلم ومعصیت صادر اولمینه در. اما ابله اولمسه نکاحدن
فرار. ورحمت عزوبته اصطبار لازم در. بزم علما فردیلر که
نکاح حالت توقانده واجبدر. یعنی غلبهٔ شهوتده. وحالت اعتدالده
مستحب. وحالت جورده حرام در. حکما ایدرکه هرکسنه که زوجه سنه
تأدیب وسیاست. ومنزلنه تدبیر وریاست ایتمکه قادر اولمینه لازمدر
که عزوبت وانفراد اوزرینه اولوب تزوج اندن صادر اولمینه بو
سببدندرکه بعضیلر تزوجی ذم ایدوب دیمشلرکه التزوج الزام مهر و
انقطاع ظهر وانکسار دهر. وفقیر دیدم که التزوج غرامة مهر
وندامة دهر. وتقوس ظهر وتجرع قهر. سروره الی اسبوع. وسلامته
الی شهر. ودخی دیدم ایدی که التزوج سلامته مدة شهر وغرامته
مدی الدهر. شاعر فارسی کوی دیمشدرکه

برای یکدمه شهوت که خاک برسراو
اسیر زن نتوان شد بسالهای دراز

توقان
اشتیاق معاشه در
منه رحمه الله تعالی

وشیخ مصلح الدین سعدی شیرازی دخی بویورر که **نظم**

چه نغز آمد این یک سخن زان دو تن	که بودند سر گشته از دست زن
یکی گفت کس را زن بد مباد	دگر گفت زن در جهان خود مباد

لکن بونلر دیدیکموز کبی تزوجده اندن ظلم وعقوق صادر • واقامتِ ید وحقوقنه غیر قادر اولنه در • والا تحصین نفس وفرج • وتحسین بذل وخرج • وتعلیهٔ پایهٔ همت • وتنمیه وتکثیر امت • وفرقهٔ رهابین وامتِ شیاطیندن خروج • وذروهٔ حفظ مال ودین ونفسه عروج تزوجدن غیری ایله اولمز **شعر** • **مثنوی**

خرابت کند شاهد خانه کن	برو خانه اباد گردان بزن
زن خوب وخوش خوی آراسته	چه ماند بنادان نو خاسته

چون بو قواعد شریفه یه امتثال • ونکاح شرعی ایله بر کریمه یه اتصال اولنه لابد اولاد وانسال • واعقاب • واطفال حاصل اولسه کرک • که منزلک رکن ثالثی در • سابقا ذکر اولنمشدر • پس انلرک دخی تربیت و تقویت • وتأدیب وتهذیبلری لازمدر انکیچون بو باب وضع اولندی

آداب تربیت اولاد واطفال

چون ولد اگر پسر اگر دختر وجوده کله حق جل وعلایه شکر وثنا ایلیه که فی محض فضل وموهبهٔ حق بیله • واگر دختر ایسه وبا فقیر کثیر العیال ایسه زنهار بیحضور ومتبرم اولمیه • که الله تبارک وتعالی انک رزقنی تقدیر ایتمشدر • ممکندر که متبرم ایندوکی مولودک نشنده سعادت رزقنده

تقییب

رزقنده وسعت قونلمش اولوب قدومی پدرینه موجب اقبال وارفاق • وسبب وسعت اموال وارزاق اوله • واهلنه دختر ولادت ایتدک دیو اظهار ملالت ایلمیه یه زیرا اختیاردن خالی در • بی اختیاری لوم جهلدن ناشی در • ابو حمزه دیرلر بر اعرابی نک خاتونی دختر ولادت ایدیجک متألم اولوب اهلنی مهاجرت • وخباء آخرده ساکن اولیجق

خاتونی بکا ایدوب بو بیتی اوقودکه **بیت** مالابی حمزة لا یأتینا •	
واتما نأتی الذی اوتینا	اعرابی ایشدوب رقت ایدوب

اهلنه راضی اولوب صلح ایلیوب جمیع سینه کلدی • پس مولوده اسم حسن وضع ایلیه لر • که زمان اسماسنه موافق ایده • که نام نامناسبندن مدت عمرنده متألم اولمیه کرک • ونیجه کمسنه اسمنی تغییر ایدوب کندویه غیری اسم وضع ایلر امابنه تمام متروک اولمز • افاضلدن بری بوی اولادینه دیر ایدی که بن سزه ولادتکوزدن اول • وولادتکوز زماننده وولادتکوزدن صکره احسان ایدوب طوررین • ولادتدن اول نیجه احسان اولوردیسه لر دیر ایدی • ولادتکوزدن اول سزی حرایر نسا واصیلات خواتیندن تحصیل ایتدم • وقبائل دنیه • وعشایر خسیسه دن احتراز ایتدم • که مدت حیاتکوزده مطعون طعن طاعن • ومشمول لوم لایم لاعن اولمیه سز • وحین ولادتکوزده اسامی حسان ایله تسمیه ایلدم • که طول حیاتکوزده قبح اسمکوز ایله متألم اولمیه سز • وولادتکوزدن صکره انواع تأدیب وتربیت • وتهذیب وتقویت ایلدم • که ممتاز اقران اولدیکوز • وجاهل غبی قلوب زمان حیاتکوزده حمالکوز

طالب اولمدیکوز • وبعده ایو دایه قیلنه که صحیح الجسم کامل القوی امراض
واسقامدن بری وعقلی صحیح وخلقی سلیم اوله • وحکما دیمشلردر که الرضاع
ولادة ثانیة • ودایه نك اخلاق وعاداتی سودی غدای مولود اولمغله
سرایت ایدوب مولود انك اخلاقی ایله تخلق ایدر • حکما دیرلر که
بر مولود کبود چشم اولسه دایۀ حبشیه یه ارضاعله سیاه چشم اولور پس
مرضعه صورت ظاهرده بو مرتبه تغییر افاده ایدنجك صفات باطنده
دخی تغییر ویره سی مقرردر • چون رضاعی تمام اوله تربیته مشغول اولوب
علی التدریج افعال حسنه • واخلاق رضیه تلقین ایدوب • مساوی افعالدن
منع ایدوب عیب وعار اوله جق افعاله اقدام ایتدکجه تأنی صقینمق عیبدر
بر دخی بونی ایلمه دیوب تقریع وتعنیف ایده لر • اطفالك لوح ادراکلری
ساده اولمغله هر جانبه قابلدر • اگرچه اکثریا رذایل افعال مقتضای طبع بهیمی
اولمغله اکا مایلدر • لکن زجر ومنع وتنبیه وتوبیخ اولنجق لوح ساده اولمغله
امتناع واحتراز دخی قلبنده تمکن ایدر • نته کم دیمشلردر

بیت

اتانی هواها قبل ان اعرف الهوى •	فصادف قلبی خالیاً فتمکنا

واکثرا کابر زاده لرده که سفه وقلت عقل معاش شایع وفاش در حتی بعض
اهل هنر لری السفیهة جلبی دیو تعریف ایلمشلردر • تماماً زمان صبیده قیتی
اعزاز ورعایت سببی ایله دایه لری ومربی لری اصلا بر فعلدن زجر وتوبیخ
ایتمیوب هر نه دیرسه آفرین دیوب هر نه اشلرسه تحسین ایتدکلری اجلندندر
وحکما دیرلر که تربیت اطفالده فعل طبیعته اقتدا ایتمك کرك • یعنی هر قوت که

که اول حادث اولور انك تهذیب وتکمیلنی اول ایتمك کرك • واول
قوت که اطفالده اول حادث اولور قوت حیادر • اگر صبیده حیا غالب
اولوب اکثر اوقات آدم یننده باشین اشغه ایدوب • وقاحت یعنی بی ادبلك
ایتمزسه نجابتنه وحاصل اوله جغنه دلیلدر • پس تأدیبنه اقدام • وتهذیبنه
اهتمام کرك • اول تأدیب اولدرکه رذایل ایله موصوف واضداد ایله ایتمك
مخالطه سندن منع اولنه • وسفه وفحش ایله موسوم ولعب ولهوه
قتی مشغول صبیان وغلمان ایله مجالست ومصاحبت ایتدرلمیه که
هنوز ساده اولمغله انلرك اخلاق واطوار ایله تخلق ایلمیه • که طبیعت سارقدر
خصوصا که زمان صبی وموسم صغرده اوله • پس آداب دین شرایع
مرسلین تعلیم وتلقین ایده لر • وفرض وسنت • وحل وحرمت نه در
بیب بیب تعلیم وتفهیم ایده لر • وفرایض وواجباته مواظبت ومداومت
ایتدره لر • نته کم حدیث شریفده وارد اولمشدرکه اطفالکوز یدی
یاشنه وارد قده نماز قیلمغی امر ایدك • اون یاشنه وارنجق قیلمزلرسه ضرب ایدك
وتکاسل وتهاونی خوی ایتمکدن غایت صقنه لر • ودایما یننده اخیار
وصلحانك مدح • واشرار واشقیانك ذم وقدح ایده لر • که شروردن
هارب • وخیراته راغب اوله • اگر بر امر قبیحه اقدام ایدرسه اولا سرزنش
صریح ایتمیوب • مذمتله تخویف ایدوب • انی سهوه حمل ایده لر • بالقصد ایتمش
اکلدوب آخر صبی مثل ایدوب • اول بو فعلی ایتمش شو مقوله عقاب اولنمش دیه لر
والحاصل اجتناب ایتمنجه کندویه سن شو ایله ایتمشسن دیمیه لر • که معلوم اولدیغی

بحکم کلی عقاب اولمدی دیو معاوده یه اقدام ایتمیه • و صبحلرین
طربوب استکاره قویوب • و کندویی ملابس فاخره ایله تزیین ایلمیه لر •
و حاجت اولمدیجه خاتم طقمیه لر • و دائما بیننده مآکل حسنه و ملابس مزینهٔ
تحقیر ایده لر • و ذهننده مقرر ایده لر که زیب و زینت خاتونلره مناسبدر
ارلرک زیب و زینتی حلی و حلل ایله دکلدر بلکه هنر و کمال و فضل و افضالدر

بیت

زن نه مردی کن و دست کرم بگشا که زر •
مرد را بهر کرم زن را برای زیورست •

و خاطرنده مرکوز ایلیه که مزین حلیه لر • و ملون جامه لر عورتلره لایقدر • و
اکل و شربی مطمح نظر و مرتقای همت ایتمک گاو و خر علف خوارک عادتیدر
زیرا مصراع قنده ایسه گاو و دونک همتی مرعاده در • بو مرتبه ده
قلمق حیوانات جنسیه برابر اولمقدر • بیت

با آب و سبزه قناعت مکن ز باغ جهان •
که این قدر علف گاو و خر تواند بود •

و بو مقوله ابیاتی تعلیم ایده لر • و بونک کبی نصایحی تکرار ایده لر که طول
زمان ایله خاطرنده قله • و مقبول طبعی اوله • و بونک ضدندن سویلین کمسنه لردن
خاصه که اقران و امثالی که جهاندن مراد یمک و ایچمک و کیمک و تغلیمقدر
دیرلر منع و تحذیر ایدوب اختلاط ایتدرمیه لر • و اطفالدن ابتدای
نشو و نماده افعال قبیحه صادر اولسه کرک • زیرا نفس اماره موجود و حاصل
و عقل که مانع و ناصح • و عقال قبایح و فضایح در • هنوز غیر کاملدر • بعض

بعض اطفالدن کذب و نمیمت • و بعضیدن سرقه و خیانت صادر و
بونک امثالی کید و مکر • و ضرب غش و غیر چوق واقع اولور اما انلری منع و زجر
و متحمل اولدوغی مقدار مؤونت و سیاست ایتمک کرک • و زمان صبی ده دائما
نفایس اطعمه • و لذائذ اشربه ویرمیوب • گاه گاه نان خشک ایله اکتفا
ایتمک کرک • که زمان ایله اطوار زمان • و اسفار زمین و مکانده ایتمکدر اول
مقوله احتیاج اولدقده • انوکله دخی اکتفا ایتمکه قادر اولور • نته کیم بعض
روم شاهزاده لرینه جنک برادر بها دردن نزمیت واقع اولوب
کیلار و خزینه سندن دور • و نفر معدود ایله کریزان و مهجور • اولدقده بی
غدالقدن عاجز اولنجق • نان تنک که بو خفقه دیدکلری در بر روستایی دن
المشلر • شاهزاده معتاد اولمدیغی بنا و له قادر اولمیوب جهد عظیم ایله بر روستایی
دخی بولوب • اتباعنده بر پاره کلیچه روستایی بولوب کتوروب بر مقدار این
تغذی ایدوب باقی سن غلامنه حفظ ایتمک امر ایتمش • پس افراط ناز پرورده لک
سلاطین و امرایه مناسب دکلدر • بو قنده قلدی که اوساط ناس ایلنه و اطفال
اطفاله صباح غداسین جمع ویرمیه لر • که ذهننه بلادت • و طبیعته کسل ویرور
تعلمدن مانع اولمیه • و آت و حلوا و میوه • و سریع الاستحاله نسنه لرنی چوق
ویرمیه لر • و طعام یرکن خصوصا میوه یرکن صو ایچورمیه لر • و مسکراتدن
اکرچه هر کسنه یه اجتناب واجبدر اما اطفاله اجتناب بغایت لازمدر •
زیرا امزاجلری حار و رطب در غایت مضردر • و انلره غضب و تهور و
خفت و وقاحت و فساد ایتمکه باعث اولور • و ملکات ردیه طبیعتلرنده

مستحکم اولوب ازاله سی عسیر اولور • و اول طایفه نک مجالسنه دخی
ایلتمیه لر • و انلرک حکایات و اشعار مفسقه و معشقه لرین استماع ایتدرمیه لر
اکرچه بعض کمسنه لر • اشعار ظریفه طبیعت اطفاله رقت و ذکاوت
افاده ایدر دیرلر • اما صحیح دکلدر • ضرری فائده سندن ارتوقدر •
و وظیفهٔ درس و تعلیمین تمام ایتمینجه غداسین ویرمیه لر • و بعض اموری
اخفا ایتمکه معتاد ایتمیه لر • که اخفا ایتمکه معتاد اولوب قبایحه اقدام ایتمیه
و کیجه چوق اویومقدن و کوندز مطلقا اویومقدن منع ایده لر • و اسباب
تنعمدن یازین سردابه لره کتمک و بیوک مروحه لر صالدرمق • و البین الغنی
اورمق کبی • و قیشین قلوک کورکلر • و غایت اینجه یرلرده اوتورمق
کبی منع ایده لر • و پیاده یورومکه • و سوار اولمغه ریاضت ایتدره لر
و حرکت و سکون طورمق و اوتورمق • و سوز سویلمک • و طعام ییمک
بو جمله آدابن تعلیم ایلیه لر • نته کم عن قریب بیان اولنسه کرک • و کذب
سویلمکدن • و یمین ایتمکدن اکر صادق اکر کاذب منع ایلیه لر • و مجالس
رجالده سوزی از سویلیوب صورلدقلری نسنه یه جواب ویرمکه •
اقتصار ایتدره لر • و ضحک بسیار و بی تقرب • و حرکات و اوضاع
بیهوده دن منع ایده لر • و معلم صالح و دیندار • و عاقل و پرهیزکار
سلیم الخلق صحیح العقل کمسنه اوله • و اخلاق حسنه و آداب ملوک و اکابره
واقف • و غضب و حلمده معتدل اوله • غایت حلیم اولمیه که
تأدیب و تهذیبدن عاجز اولور • نته کم شیخ سعدی بو مقدر نظم

نظم استاد معلم چو بود بی آزار ** خرسک بازند کودکان در بازار •

و غایت غضوب و متهور دخی اولمیه که بیهوده غضبدن طفل ملول و
متعلم علم و ادبدن نفور اولمیه • و مکتبده تعلیم ایتمیه لر • اما خلقی و ادبی
مستحسن اولان مردم زاده لر ایله بیله درس و تعلیم اولسه • که انلردن کسب
کمال خلق حسن تحصیل ایتمک احتمال اوله مجوزدر • اما بویله لر قلیل الوجوددر •
و معلم ضربله تأدیب ایتدکده • فریاد و تشنجت ایتمکدن منع ایدوب • بو
فعل ضعفادر دیه لر • و معلم دخی اول ضربی آز ایده • اما غایت مؤلم ایده
که شقاوت ایتمکدن تحرز اوله • و معلمی موجب ضرب ایلمیه • و طفلی
سخاوته معتاد ایده لر • و اقرانینه بر و احسان ایتمک تلقین ایده لر •
و انلره تکبر و تجبر • و استهزا و ازدرا ایتمکدن کلی منع ایده لر • و صدقه
استنسه انک الیله ویروب صدقه ایتدره لر • که معتاد بذل و احسان اوله
و مال دنیایی کوزینه حقیر کوستره لر • و سیم و زر محبتندن و صفلمه سندن
تنفیر ایده لر • که محبت سیم و زر • حیات و عقاربدن بدتردر • امام
غزالی • و اجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام • آیهٔ کریمه سنک تفسیرنده اصنامدن
مراد سیم و زردر • دبنی و اولادمی سیم و زر محبت و تعلقندن که معنی ده
عبادتدر حفظ ایله دیمکه اشارتدر دیر • و هر کون بر مقدار عطلت زماننده
لعب و بازی یه رخصت ویره لر • اما فحش و قبایحه مشتمل بازی اولمیه •
و پدر و مادر و معلم و اولو برادر • هر برینه نظر تعظیم و اجلال ایله انلردن حیا

خشیت اوزره اولمغی عادت ایتدرهلر • وپدر و مادر محبت مفرطه‌کری
اولورسه مهما امکن اعلام ایتمیه • زیرا طفل اکا مطلع اولنجق خوف وخشیتی
قلمیوب تعلیم علم وآدابده نقصانی اوزره اولور • اول سببدن جور و
جفای استاد • مهر ومحبت آبا وامهاتدن ترجیح اولنوزنته کم شیخ

سعدی دیمشدر که **قطعه**
پادشاهی پسر بمکتب داد
لوح سیمینش درکنار نهاد
برسر لوح او نوشته بزر
جور استاد به که مهر پدر
اما بعض آبا که عقل سلیم ونظر

دوربین صاحبی اولور • مهر طبیعیسی دخی اولسه اظهار ایتمیوب تادیب و
تهذیب ایتمکده تقصیر ایلمز • وبومقوله پدردر که ظهیر فاریابی روزکاردن
شکایت • وقلت تربیت اهل هنری حکایت ایتدوکی قصیده سنده

ذکر ایدوب دیر که **نظم** مرا ز دست هنرهای خویشتن فریاد
که هریکی بدگر گونه داردم ناشاد •
نمتعی که من از فضل درجهان دیدم •
همان جفای پدر بود وسیلی استاد • چون مرتبه طفولیتدن

ترقی ایدوب اغراض ومطالب رجاله واقف • ولعب ولهودن اعلی
دخی مطلب ومرام واریدوغنه عارف • اولنجق اکا تفهیم ایدهلر که خیل وخشم
وضیاع وعبید • ومال ومنال • واسباب وفرش استعمالندن غرض تصحیح مزاج
وحر وبرد وجوع وعطش آلامندن بری اولوب مزاج سلیم • وقوای صحیحه
ایله کسب کمالات معنویه • واستعداد تاهب دار البقا تحصیل ایدوب جوا

وتنزفه مآکل ومشارب •
صح

مطلب

جوار قرب عزمقتدرده سعادات حقیقیه به فایز • ومرادات جاودانیه
حایز اولمقدر • والا مجرد تنعم خواب وخور • وتفکه ملابس ومناکح حیوانات
عجم وبهایم نامیه یه دخی میسردر • تاکه همتی عالی • ومقصد نظری محل تسامی
اولوب اندن صکره اشتغال علوم • وتحصیل فنونه دوشوره لر • وتحصیل
علومده نیجه ترتیب وتدریج کرک • کتاب اولده مذکور اولمشدر • اکا
اوزره عمل واشتغال اولنه • تاکه منتهای علوم که علم اعلای آلهیدر اکا واصل
اولوب آبا وامهاتدن تقلید ایله متلقن اولدوغی عقایدی برهان ودلیل وشواهد تطبیقیله
متیقن اوله • واولی اولدر که طبیعت واستعدادنی تفرس ایدوب •
نه فنه طبعی ملایم • واستعدادی مناسب ایسه • اکا اشتغال ایدهلر زیرا
هرکسنه مبداء فطرتنده برفنه مستعد وبرصناعته متهییدر • وبوقضیه ده
حق جل وعلانک سر خفی وحکمت غامضه‌سی واردر • واول حصول نظام
عالم • وقوام بنی آدمدر • زیرا سابقا دیدک که جمله صناعاته احتیاج واردر
وبقای مقدر انلرسز میسر اولمز • پس اکر جمله بر استعداد اوزرینه مجبول و
هرکس بر همت اوزره مفطور اولسه صناعات مهمه • وعلوم وفنون
متنوعه ضایع اولوردی • وهرکسنه اشرف صنایعه مشغول واوساط
وادانی صنایع تحصیل دایره سندن معزول اولوب نظام عالم باطل
وکارخانه معاش خالی وعاطل اولوردی • پس حکمت الهی اقتضا
ایلدی که هر طبیعت برفنه مناسب • وهر استعداد برصنعته ملایم اوله
ذلک تقدیر العزیز العلیم • وانسان مستعد اولدوغی صناعته اشتغال

ابد بجك زمان يسير وسعي غير كثير ايله تحصيل ايدر. اما غير استعداد بنه
طالب اولنجي زماننى تضييع واستادنى تصديع. بالآخره يا حاصل اولميوب
يا خود زمان كثيرده شيئ يسير حاصل اولمق لازم اولور. **حكايت**
خليل بن احمد علم عروضي قوت قريحه سيله استخراج ايتدكدنصكره طلبه‌يه
علمه تعليم ايدردي. بركمسنه بو فنه غايتده حريص اولوب نيجه زمان
سعي شديد وجهد ايدوب بيتنه يه فايز اولميوب. خليل تعليم وتفهيمده
عاجز قلدي. آخر خليل افندى بو بيتي تقطيع ايله **بيت**

اذا لم تستطع شيئاً فدعه		وجاوزه الى ما تستطيع

اشارت خليلي فهم ايليوب من بعد بردخي خليل فاصل وتصديع وتضييعه
طالب اتمكدن فراغت ايلدي. خليل ايدر بو مرتبه بلادت طبعى ايله بو اشارتى
فهم وتأدب ايتدوكنه تمام تعجب ايلدم. وچون بر فنه يا بر صناعته اشتغال ايدرلر
كركدر اول فن وصناعتك معارج ومراتب واطراف وجوانبنى تحصيل وتكميل
ايتدوره لر. فى الجمله بر مقدارينى تحصيل ايدوب فراغت ايلميه. مثلا كتابت
وانشا علمنى مراد ايلسه اولا تجويد خط. ثانيا تهذيب نطق وبراعت كلام
وحفظ رسائل وخطب فضلا وامثال واشعار بلغا ومحاضرات وحكايات
ظرفا ونحو وصرف ولغت عرب وساير لوازم علم ادب. بلكه حساب و
قواعد دفتر جمله سني تحصيل وتكميل ايده كه فننده سرفراز واقران وامثالندن
ممتاز اوله. والا مجرد ديوانيجه خط وبر قاچ فقره ومكتوب وسرايه
غلط كورمكله آدمي منشي وكاتب ولايق مناصب ومراتب اولمز. بلكه

بلكه او مقوله كاتب اولور كه حقنده دينلمشدر. **قطعه**

فدع عنك الكتابة لست منهم		ولو سودت وجهك بالمداد
فديوان الخراج بحذف جيم		وديوان الضياع بفتح ضاد

اما ديديكموز شمول علم وفنده دركه مقصود حقيقي ومطلوب بالذات اوله.
مثلا بركمسنه رئيس الكتاب فرزندى اولوب كندو دخى منصب پدره واصل
واول صناعتى حاصل ايتمك استنيه ديديكموز ايتمك لازمدر. اما بر كيشى كه فن
مهمدن غيري بعض فنوني دخي بالكليه خالي ولميغيون تحصيل ايتمك استنسه ايده
افراطله توغل ايدوب جميع جوانب ولوازمنى تحصيل لازم دكلدر. مثلا فقيه
فى الجمله علم ميقاتدن نسنه كورمك استنسه هيئتدن شرح چغمينى وميقاتدن
بعض رسائل معتبره كورسه كافيدر. لازم دكلكه مجسطى كتابن تحصيل واقليدس
متوسطات مقالاتنن تكميل ايده. زيرا عمر قليل وعلم كثيردر. زمانه خود موانع
وعوايق ايله مالامالدر. پس جميع علومي يا اكثرنى على وجه الكمال تحصيل ايتمك محالدر
ممكن اولان اهم ايله اكتفا ايتمك كرك. نته كم دينلمشدر. **نظم**

ليس يحوى العلم كلا احد		لا ولو مارسه الف سنه
انما العلم بعيد غوره		فخذوا من كل شيئ احسنه

وصبى بر صناعته اشتغال ايتدرلجك يا عدم استعداد يا نامساعده آلات
سببي ايله تحصيلي متعسر ومتعذر اولسه آخر صناعته مشغول ايده لر. البته اول
صناعتي تكليف ايتميه لر. زيرا فنون صنايعده كثرت وسعت چوقدر. اما اولكى
صناعتدن يأس كلى اولمينجه ايتميه لر. زيرا بر صناعتدن جزئى تعسر وصعوبت

ظهور ایتدکده فراغت ایدرک علامت اضطراب رأی وعجله در و بو حال
اهل اولنلر دکمه ده کمالاتدن بهره مند وصنایعدن برخوردار اولمز متعلم و
طالب کمالده صبر وثبات کرک

از ثبات خودم این نکته خوش آمد که بجور
در سر کوی تو از پای طلب ننشستم

هر صناعتک اشتغالنده اکا مناسب ریاضت ایدره لر که تحریک
حرارت غریزیه ایدوب مدد حفظ صحت و دفع کسل و بطالت ایله
جون صناعتدن بر صناعتی تعلم ایده اندن تعیش و اکتساب مال ایدره لر
که اثری حاصل و حلاوت حصول نتیجه مذاقنه واصل اولدیغی رغبت ونشاطی اربو
اول صناعتی نهایتنه یتیشدرمکه سعی ایلیه و تتمه کسب ممن دن تعیش ایتمکه معتاد
اوله که شیمه ابرار و خصلت احرار در و آبا و امهاتدن انتقال ایده جک
مال میراثه اعتماد ایتمیه لر زیرا اکثر اغنیازاده لر مال میراثه اعتماد و اتکا ایدوب
تعلم صناعتدن ابا ایدرلر تقلب روزکار و تغلب حوادث لیل ونهار
اول مال و عقاره عرضه تلف وبوار اولوب بینوا قلمشلردر و جون غلام
استقلال اکتسابه قادر اوله اولی بودر که متأهل ایدوب ورحل و
اسبابنی ابوره لر و عادت ملوک فرس بو ایدی که اوغلانلرین خدم و
حشم اراسنده تربیت ایتمیوب ثقات امرادن بر بیسنه ویروب
بر طرفه کوندروب تربیت ایتدررلر ایدی که خشونت عیش و دناءت
مأکل وملابس ایله قانع اولوب زیاده تنعم وتجمل ورفاهیت عیشه معتاد

معتاد اولمیه نته کم یزدجرد اثیم اوغلی بهرام کوری امیر عرب
منذر بن النعمانه تسلیم ایدوب اول دخی حیره شهرنه کوتوروب انده
تربیت ایدوب خورنق قصرینی انکیچون بنیاد ایلدی که هنوز باقیدر
نفس آداب و لغات عرب و تعلیم فروسیت و ادب ایلدی اول
سببدن بهرامک عربی شعرلری واردر و اول شعر فارسی بن بهرامدر
بعض علما قولنده زیرا عربی شعردن انتقال ایلدی و اسلامده
آل بویه که ملوک دیلمدر و بعض آل سلجوق بو طریقه ذاهب اولورلر ایدی
و امرای جرکس دخی دیار مصریه ده دولتلری منتظم ایکن بو اسلوبه
سالک اولوب اولادینی دیار جرکسه کوندروب انده تربیت ایدوب
کتوررلر ایدی و انده تربیت اولنن فروسیت و شجاعتده کامل قیلنردی
معتبر اولوب طبقات اجنادده داخل ایدوب تربیت و ترقی ایله مرتبه
عالیه یه واصل ایدرلر ایدی اما مصرده مربی اولنلر شجاعت و جرئه سینه
قابل اولمیوب بلکه غالبا تخت اوزرنده اولوب کم نام و خامل قالوردی
وزمان صبیده بعض آلامه معتاد و مرتاض اولملق نافعدر نوشین روان عادلک
معلمی بر زمان ضرب بی سبب ایدوب والنه قار و بوز ویروب
الکده طوتمنی بو امر ایدردی سریر کسری یه انتقال ایدنجک معلم توارنی
و فرار ایلدی بعده نوشین روان استنامه رعایتیم مقرردر امان
اوزرنه کلسون دیو جک ظهور ایلدی ملک رعایت و نوازش
شاهانه ایتدکدن صکره ضربنی جرمک وجهی نه ایدی دیو سؤال ایتدی

معلم ایتدی انکیچون ایدردم که بیگناه مظلوملر رنجیده اولنلرک آه و انکساری وظالمنه حقد وکینه سی نه مرتبه اولدوغی معلوم ملک اولوب کسری تختنه کیچدوکی وقت بیگناهی رنجیده ایتمکدن احتراز ایده سین ایتدی بالمی انکیچون قارو بوزده طور مقام ایدردک دیدیکی عن قریب بونک دخی دوایی ظاهر اولور • بعد زمان ملک بعض خدمی ایله بر تجاربه مباشر اولدقده وقت صباح ملاقات میسر اولوب اصحابی حکمالرینه زه ایتمکه قادر اولمیوب انهزامه قریب اولنجق ملک اعتبارا دم بوربعنی ایله جمله نک حکمالرینی زه ایله ایلیوب دشمنه ظفر بولنجق اصابت رأی استاد دوراندیش ظاهر اولوب خلعت و نعمت بیقیاس ویردی • واول کیمسنه که بو دیدیکموز اسلوبک خلافی اوزره معتاد ایتمش اوله بعده انی اصلاح واول اخلاقی ازاله ایتمک عسیر اولور خصوصا که شباب کیدوب شیب کلمش اوله نته کیم دیمشلردر •

والشیخ لا یترک اخلاقه •	حتی یواری فی ثری رمسه •

رمسه قبره

سقراط حکیم تازه جوانلر تعلیم ایدرلر ایدی • حتی بعض اعداسی انی عمل قوم لوطه نسبت ایدیلر • وحاشاه عن ذلک • سؤال ایدیلر دیرایدی شاخ تری راست ایلمک قابلدر • اما خشک اولدقدن صکره انی مستقیم ایتمک مشکلدر • بیت

چوب تر را چنانکه خواهی پیچ
نشود خشک جز بآتش راست

بو مذکورات تربیت پسر ایچوندر • اما دختر تربیتنی دخی بوکا قیاس ایدوب مناسب اولن آداب وخصالی تعلیم ایده لر • اما انلر حقنده ملازمت حیا وعفت و

ورجالدن تحرز وتصون وملازمت حجاب وکنج خانه بابنده مبالغه ایده لر • وبالجمله نساده ذکر ایندیکموز آدابی تلقین وتعلیم ایده لر وعمل ایتدیره لر • وخواجه نصیر ایدر اوقومقدن یزمقدن منع ایده لر لکن سایر علما کرامدن اولن اولدرکه یزمقدن منع ایده لر • ولکن اوقومقدن منع اولنمیه • بلکه قدر واجبات دین • وسنن شرع سید المرسلین صلی الله تعالی علیه وسلم خصوصا نسایه مختص اولن احکام حیض ونفاس کبی تعلیم اولنمق لازمدر • طلب العلم فریضة علی کل مسلم ومسلمة • وعائشه صدیقه نک • رضی الله تعالی عنها علمی موفر • ونیچه احکام شرعیه انلرک روایتلریدن معلوم اولدوغی مقرردر • وامت محمددن علیه الصلوة والسلام نسای عالمات • خصوصا محدثلردن چوقدر • کریمه مروزیه وشهده کاتبه کبی وائمه حنفیه دن صاحب تحفه نک • فاطمه نام بر دختری واریدی اولقدر عالمه وفقیهه ایدی • که باباسنه کلن فتوی ده انکده خط جوابی بیله اولمینجه اولمزیدی • چون کاشانی صاحب البدایع کلوب • بدایع کتابنی • تحفه یه شرح اولمق اوزره تألیف ایتدی • امام صاحب تحفه • دختری فاطمه یی • کاشانی یه تزویج ایلدی • فقها دیرلر ایدی که شرح تحفته فاخذ ابنته • بعده فتوی اوج جوابله چیقر ایدی امام صاحب تحفه • و دختری فاطمه • و داماذی کاشانی صاحب البدایع خطلریله چیقردی • حالا اوچنک دخی مزارات شریفه لری حلبده قبور الصالحین نام موضعده در • قبر شیخ امام صاحب تحفه • وقبر المراة وزوجها دیرلر • رحمهم الله تعالی اجمعین • وچون دختر حد بلوغه یتیشه کفو مناسب بولوب

احکام ٥

تزویج ایده لر تأخیر ایتمیه لر • و داماد اوله جق کمسنه نک دینن و حسن
خلقین • و کرم شانین کوره لر • علو منصبنه و کثرت اموالنه • و رفعت نسبنه
و حسن جمالنه چندان نظر ایتمیه لر • اگر دیدیکمز امور اولدقدن صکره بونلر دخی
اولورسه فبها و نعمت • نور علی نور • و تزویج اولدقدن صکره داماد ایله و
مادر و پدری وار ایسه حسن وجه ایله معاشرت ایدوب • بی شرم و دلازار
منع ایده لر • و تمام ضرورت اولمینجه تفریق طرفنه میل ایتمیه لر • چون
شرح تربیت اولاد مکتوب اولدی • بعض آداب که هر کمسنه یه لازمدر
و اثنای کلامده ذکر اولنمیه جغینه وعده ایتدک • انلری دخی بیان ایده لم • اگرچه
آداب مذکوره اولاد و اطفاله مخصوص دکلدر • لکن انلرک تأدیب و تهذیبنه
احتیاج اکثر و ثمره تأدیب و تهذیب انلرده ازتوق ظاهر
اولمق احتمالی اوفردر • بنا علیه بو بابده ایراد اولندی •

سوز سویلمک آدابی بیاننده در

کرکدر که مطلقا چوق سویلمکدن غایت احتراز اولنه • که کثرت کلام خفت
دماغ و سخافت عقلک نشانیدر • و موجب سقوط مهابت و قلت اعتبار
کثرت کلام اعصاب دماغه و آلات تکلمه ضرر ایدر • و عند الغیر اصحاب و
احباب قتنده مذموم و ثقیل عد اولنوب صحبتندن ملول و استماع حکایات
دور و درازندن دلگیر اولورلر • آدی عربیده مکثار و مهذار
فارسیده بر گوی • ترکیده بکبشق دینلور •

سخن بسیار بشنواند کی گوی	یکی را صد مگو صد را یکی گوی

گوی

و مجالسده حکایات دور و دراز • و نیجه شعبه منشعب اولوب انجام کلام • معلوم
بولنمیوب • سائر جلسایه فرصت سخن قومموق • و غیری حریفلره سویلمکه نوبت
ویرممک ارذل رذائل و اقبح خصائلدر • و نه قدر ایجاز و اختصار ایدرسه
اولقدر براعته اقرب • و ادبه انسبدر • حکایه خالد بن صفوان که
خطبای دولت عباسیه دندر • فصیح سخن گذار ایدی • و لکن تطویل ایله
مطعون و اکثار ایله مدخول ایدی • برکون جامع بصره ده صباحدن
قریب ضحوه کبری یه وارنجه شرایط بلاغت و براعت نه در • و عی و حصر
ضد بلاغتدر • نه دن متولد اولور بیان ایدردی • آخر مجلسده بر اعرابی
وار ایدی اکا یا اعرابی عی و حصر • و بلاغت و براعت سزک یکوزده نه در
دیوجک • اعرابی ایتدی عی و حصر بزم قتمزده سن صباحدن برو
ایتدوکک تطویل بلا طائل • و تفصیل من غیر حاصلدر • و بلاغت و براعت
ایجاز عبارت و ایضاح اشارتدر • و مشهوردر که خیر الکلام ما قل و دل

نظم

خوش گوی و لطیف هیچ در گوی	ور اهل صواب بیت بر گوی •

هر که کثرت کلامه مبتلا اوله • انک باشینه ایکی بلا گله • بری بیهی کندوسندن
زلل • بری سامعیندن ملل • و حکما ایدر که حق جل و علا انکیچون قولغی ایکی
اغزی بر ایتدی که آدمی نک اشتدوکی سویلدوکینک ضعفی اوله • و سلف
دیمشلردی که اذا تم العقل نقص الکلام • و برکره سویلدوکی سوزی
اعاده ایلمکدن حذر ایلیه • خصوصا که نادره و لطیفه لرده که اول
لطیفه نک لذت و حلاوتنی تکراری انک ثقلت و کراهتنی بالکلیه ازاله

ایدوب ابردمن الاربعین ایله
مما تحدث عن ماض وعن آت •
موکل بمعادات المعادات •
سزاوار تصدیق وتحسین بود •
که حلوا چو یکبار خوردند بس •

نظم اذا جلست الی قوم لتونسهم
فلا تعید حدیثا ان طبعهم
سخن گرچه دلبند وشیرین بود
چو یکبار گفتی مگو باز بس
ومدرسلر وواعظلر دخی بر نکته

ومسئله‌یی حددن زیاده تکرار ایدوب • مستمعلری بیزار ایتمکدن احتراز
ایتمک گرک • وبر حکایت یا لطیفه ونکته‌یی بر جماعته بر دفعه سویلمش اولسه
بعد زمان انی کالاول نقل ایلمیه • اگر اعاده لازم اولورسه دیدیکموز
فلان حکایت دیو اجمالا اشارت ایلیه • باقیلرینه استماع تکلیفین ایلمیه •
وحکایت مشهوره که اکثر ناس انی بیلورلر • بیلنمش حکایت کبی نقل ایلمیه •
وجلساسندن بعضی بیلدوکی حکایت ونکته‌یی نقل ایلسه • کندو اول حکایتی بیلدوکنی
بیلدرمیه • واشتمامش کمسنه کبی استماع ایلیه • امام شعبیدن مرویدر • که بعض کمسنه
بر حدیث روایت ایدردی اول حدیثی اول کمسنه‌نک باباسی ناسی ایله جمیع
اولمدین حفظ وروایت ایلمشیدیم • اما اکا بیلدوکم بیلدرمیوب حسن استماعله
تلقی ایدردم غرضم اکا روایت حدیثک حلاوتنی ذوق ایتدروب
سماع وحفظ حدیثه اشتغالینه توقف ایتمکدر دیو بیورورلردی • وغیریدن
بر نسنه صورسه‌لر • کندوسی بیلورسه دخی مبادره ایدوب جواب ویرمیه •
مگر اول کمسنه عاجز اولوب • سائل خائب ومحروم لازم اوله • اول زمانده
حسن ادب ایله اراد جواب ایلیه • که مسئول عنه مزبوره خجلت گلمیه • وسائلک دخی

دخی مرادی حاصل اوله • بر جماعتدن سؤال اولنسه • که کندوسی انلرده
داخل اولنسه جوابه سبقت ومبادرت ایلمیه • وبر کمسنه جوابه مشغول اولسه
که کندونک جوابی اندن احسن اولسه صبر ایلیه تا اول جوابنی تمام تقریر ایتدکدن
صکره حسن ادب ایله ایراد ایلیه که مجیب متقدمه طعن وازدرا فهم اولنمیه • وکندو
جواب تقریر ایتدکدن صکره غیری بر جواب دخی تقریر ایلسه انکار ایتمک اظهار ایتمیه •
بلکه کندو جوابندن احسن ایسه انصاف واعتراف ایلیه • وغیری کمسنه سوزی
بیتشلسه تمام اولمدین کندو سوزه باشلمیه • وبعض حکما دیمشلر که هیچ کندو
جهلنه اعتراف ایتمش کمسنه بیلمزین • مگر اول کمسنه که غیری کمسنه سوزی سویلرکن

سوزه شروع ایده • بیت
میاور سخن در میان سخن
سخن را سریست ای خردمند وبن
وکندو محضرنده بر جماعت • مباحثه

ومحاوره‌یه باشلسه‌لر • کندونک مدخلی اولمینجه داخل اولمیه • ومجالسده
خصوصا کندودن بیوک کمسنه مجلسنده فضلنی اظهار ایچون ابتدا سؤال
ایلمیه • مگر که الکلام یجر الکلام مقتضاسنجه کندونک سؤالی اولدوغی
موضع نقل اولنوب تقریب ایله ایراد ایلیه • وچون جلسا بر سوزی اندن
اخفا ایلیه • اطلاع مهم ایدینوب استراق سمع ایلمیه • ومجالسده بعض جلسادن
اخفا ایچون • اخر ایله نجوی ایلمیه • خصوصا که مزبورک وهمنه کندوسی
سویلرلر ظنی دوشمک احتمالی اوله • واولورایله کتابله سویلمیه • واوازین عدل
اوزره ایدوب نه زیاده اخفا ایده • که مستمع تکرار صورمغه محتاج اوله
ونه غایت بلند ایده که مخاطبه تخفیف وسوء ادب اوله • نته کم قرآن

عزیزده بولورکه واقصد فی مشیک واغضض من صوتک • ورفع صوت
خصوصا که اکابر واشراف حضورنده غایت مکروه ومنهی در • وحدیثده
وارد اولمشدر که اعرابدن برقبیله حضرت رسالت پناهی یه صلی الله علیه و
سلم • کلدیلر اما اعراب اولوب طبیعتلری جفا وغلظت اوزرینه مجبول وآداب
مجالس اکابردن غفلت وذهول اوزرینه اولدقلری چون • جناب
رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم • سعادتله کندوسنی حجرهٔ شریفه‌سندن
چیقمغه صبر ایتمیوب • رفع صوت ایدوب اخرج لنا یا محمد دیدیلر •
حضرت سید کائنات • علیه افضل الصلوات والتحیات • کمال حلم و
مروتندن طشره چیقوب • ملاقات بیوردیلر • پس بو آیهٔ کریمه نازل
اولدی • یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا
له کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم وانتم لا تشعرون • ان الذین ینادونک
من وراء الحجرات اکثرهم لا یعقلون • کبار اصحاب بو آیهٔ کریمه نزولندن صکره
حضرت رسالت پناهی یه • صلی الله علیه وسلم • مکالمه ایتسه‌لر اسراره اخوی
قریب ایدرلردی • اگر کلامنده ایضاح وبیانه محتاج نسنه اولسه آنی بسط ایله
بیان ایلیه • اما اطنابه احتیاج تام اولمینجه ایجازدن عدول ایلمیه • وکنایات
بعیده والفاظ غریبه استعمال ایلمیه • وفحش وشتم ومزاح غلیظ ولطیفهٔ بارده‌دن
که موجب سقوط مروت وجالب حقد وعداوتدر • احتراز ایلیه • وهر حالده
مقتضای حاله • ومناسب مقام تکلم ایلیه • وتکلم زماننده اله باشله وگوزله
قاشله اشارت ایلمیه مگر اشارت لطیفه که مقتضای مقام اوله • روایت اولنور

اولنورکه برآدمی کیسه بر مدرسنده امانت برنسنه قومش ایدی • طلبنه کلدکده
مدرس طلبه‌سنه درس ایدردی • بر زمان منتظر اول درسی تمام ایده‌یین دیدی •
مدت درس متمادی اولدی • مدرس اثنای درسده الین بیره اوروب • وسایر
اعضاسین تحریک ایدردی • آدمی انتظاردن ضجرت وملال • وقضای حاجتنه
احتیاج الکلیجک • مدرسه ایتدی خواجه کل سن بنم متاعمی کتوری ویربن سنک
یرده اوتوره‌یین • والیمی یره اوره‌یین • باشمی صلیه‌یین • گوزمی وقاشمی اوینادیه‌یین
سنکده بنمده مصلحتمز فوت اولمسون • ولجاج ومراء وجدال ایلمیه • اگرچه حق کندو
الندهدخی اولورسه خصوصا کندودن اولولر ایله • ومباحثه ومناظره ایتدکده
انصاف رعایت ایلیه • حق کمک جانبندن ظهور ایدرسه تصدیق ایلیوب
اکا مراجعت ایلیه • وبرکیسنه‌دن بر فایده استماع ایلیه عار ایتمیوب بو کلامی — مطلب
فلاندن استفاده ایتدم دیمکدن چکینمیه • وتمام ضرورت اولمینجه مناظره
ومباحثه ایتمیه • خصوصا بو زمانده که لجاج وعناد طبیعتده مستولی واظهار
صواب معدوم ونایاب اولمشدر • ودقیق نکته ومشکل مسئله‌لری فهمدن
عاجز اولنلر قتنده سویلمیه • وکلم الناس علی مقتضی عقولهم • مقتضاسی اوزره
عامل اوله • وهیچ کیسه‌نک اوضاع وحرکات • واقوال واصواتنه تقلید و
محاکات ایلمیه اگر تعظیما اگر استهزاء • واولولر وملوک وسلاطین ایله
سوزه ابتدا ایلسه الفاظ سعید ومبارک کلماتله باشلیه • سعادت دائم
وظفر باقی دیمک کبی • واول الفاظدن که فال بد وتطیر ایهام ایدر احتراز
ایده • ومشهوردر که داعی علوی که طبرستان پادشاهی ایدی نوروز و

مهرجان کونندہ قصاید شعراسی استماع ایدوب جایزه لر ویروریدی
برشاعری واریدی ابو مقاتل دیرلر مهرجان کونندہ تهنیت ایدوب

مطلع قصیده سنده شعر	لا تقل بشری ولکن بشریان
غرة الداعی ویوم المهرجان	دیدوکیچون اللی دکنک اوروب

ادبین اصلاح ایتمک نسبین اکمال ایتمکدن اولی در دیدی معتصم
میدان سامرادکی قصرین بنا ایدیجک شعرا قصاید سویلیوب اسحق موصلی

مطلع قصیده سی بو ایدی شعر	یا دار غیرک البلی ومحاک
یالیت شعری ما الذی ابلاک	انشاد ایدیجک تطیر ایدوب

امر ایتدی که قصری هدم ایدیلر و برنسنه دن سؤال ایتسه لر اول نسنه
موجود اولمسه یوقدر دیمیه بلکه خیر دیه اما صقنوب خیر دیدکدن
صکره یوق دیمیه که خیر یوق دیمک اولور مجرد یوق دیمکدن دخی
تشنیع اولمیه واکابره وفی الجمله تعظیمی مهم اولان کمسنه یه خطاب ایدجک
سن دیمیه سز دیه واقران وامثالی ایله دخی تلطف ورفقله خطاب ایلیه
اما فنی تملق وخضوع اوزرینه سویلمیه که مذلت ونفاق آمیز اولمیه و
غیبت ونمیمت وکذب وبهتان وآزار مردم اوله جق کلماتی سویلمکدن
و دکلمکدن احتراز ایلیه وبو مقوله کلمات اهلی ایله اختلاط وامتزاج
ایتمیه وکلماتی اراسنده زاید الفاظ اکلدکمی بروتوتدیکی دکله معلوم
اولدیمی وبونک امثالی کتورمکدن اجتناب ایده واکابر خطابنده
سلطانم یاربجک الله دولتلو سلطانم وبونک کبی الفاظی دخی چوق

چوق ایراد ایتمیه واکابره یوزینه قرشو دعا ایتمک دوشرسه اختصار ایده
دور و دراز ادعیه دن که عادت شحادین وخواهندکاندر احتراز ایده

آداب حرکت وسکون

یورمک زماننده قتی سرعت ایتمیه که علامت خفت وطیشدر وقتی بطوء
وتانی دخی ایلمیه که دلیل کسل وکبردر بلکه میانه ایلیه نته کم حضرت لقمان اوغلنه
وصیتنده که قرآن عظیمده حکایت بیورلمشدر واقصد فی مشیک
قصد واقتصاد واعتدال رعایت ایتمکدر دیرلر وحرکاتنده تبختردن که
صلنمقدر احتراز ایلیه واکتاف واردافین تحریک واطرافه التفات
تمایل ایلمیه عادت مؤنثین ومخنثین کبی پیغمبرده صلی الله علیه و
سلم وارد اولمشدر که اصحاب کرامدن ابو قتاده صف کارزارده
کیروب بین العسکرین یوریدی وتمایل ایدردی وجناب رسالتپناهی
صلی الله علیه وسلم نظر ایدرلردی بیوردیلر بو مشیه در یعنی یوریش که
حق جل وعلانک مبغوضیدر الا بو مقامده یعنی حرب کفارده زیرا جلادت
وشجاعت ودلاوریکه دلالت ایتمکله کفارک قلبنه ضعف واهل اسلامه
قوت وسرور ایچون اول مقامده مرخصدر وکیدرکن اکیده ردوب
اردینه باقمیه که احمقلر علامتیدر ومتصل پیش اشغا ایدوب یره باقمیه که
حزن وفکر غالب علامتیدر وبو زمانده اتک ادینه یره باقمق وبره
باقمقدن خیر کلمز دیرلر تعبیر ایدرین بو عامه ناسه کوره در اما بعض صلحا
که نظره اولیدن احتراز ایچون یره باقمق عادتیندر درویش سالکه امر ایدرلر

اول بیتله خوبدر نته کم نقشبندیه عزیزلرینک کلامی درکه هوش در دم
و نظر بر قدم بیوررلر. و رکوب دواب ایدنجک دخی اعتدال
رعایت ایده. نه ضعف و جبان بیلنیده. و نه کبر و غرور صورتنده اوله
پس بیلنی بوکیوب طعر وجه اوتوره. ولیکن رکابلرین کروب و کوکسنی
قتی یوقارو قلدرمیه. و اوتوررکن ایقلرین اوزتمیه. و یری بری اوزرینه
قومیه. و ملوک و اکابر و استاد و پدر و مادر و بالجمله احترامی لازم اولن
کمسنه لر مجلسندن غیریده دیز چوکوب اوتورمیه. بو دخی عامه ایچوندر
و الا بعض اهل سلوک کندولره تا دتنه ریاضت ایدوب حلاو ملاده
دیز اوزرنده غیریده اوتورمزلر. فقیر سلسله نقشبندیه دن بر عزیز
کوردم که سکسان یاشندن زیاده ایدی و حمامه کیردکده طبیعتی چوق
اوتورمق اوزره ایدی. و مع هذا مرمر اوستنده ایکی دیزین چوکوب
برایغندن بر ایغنه تحریک و نقل ایلمزدی. و مولانا محمد زوجی که
نقشبندیه نک عزیزلرندندر. و سعد الدین کاشغری درویشلرندندر.
حکایت ایدر که مبادی احوالده بر کیجه جامع سریده متوجه اوتورمشدم
ناکاه مربع اوتورمیشن قلبمه بر الهام کلدی که بنم لر سلاطین حضورنده
بویله می اوتوررلر. بو واردک تاثیرندن فی الحال قلقوب دیزم اوزرینه بر وجهله
اوتورمیشن کیم مرمرک ضربندن نیجه آی زانولرم درد ایتدی. و اول قیدن
برو فرق ییل وار در که دیز اوزرینه اوتورمق معتاد غیری اوتورمق وضع
اولمشدر. و یانشین النه و دزینه طبه میه که علامت حزن و کسل در. و بو

و بوینن اکمیه. و عبث حرکات که صقالین یولمق کبی و اوینمق کبی و بورنینه
ایلدوب قوقمق کبی. و سایر اعضاسین اوینمق کبی جمله مکروه در اتمیه. و برمقلرن
اغزینه و بورنینه صوقمیه و چیتلمیه و کریمک و اسنمکدن مهما امکن اجتناب
ایده. اسنمک قتی غلبه ایدرسه الین اغزینه طوته. و اغزینک و بورنینک
صوینی شویله اخراج ایلمیه که حاضرلر کوره لر یا آوازن ایشده لر بلکه
دستمال الله الی ایله و یکی اوجی ایله المیه. و الکی اصل موجب تقذر و مورث
نفرت جلسا اولن اوضاعدن ملاحظه ایدوب اجتناب ایده. و مجلسده
حاضر اولدقده مقام و مرتبه سین بلوب مرتبه سندن نه یوقارو و نه اشغه
اوتوره. بو دخی عامه ایچوندر. و الا درویشلر و ارباب صلاح و
سلوک اشغه یوقارو کوزتمیوب قنده اولورسه اوتوررلر. جناب
رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم دخی ایله ایدی مجلسده قنده فرجه
اولسه انده اوتورردی. و اشغه یوقارو کوزتمک اهل سلوکه حجاب عظیم در

بیت
صدر و صف نعال نباشد ببزم عشق
از هر چه خواست ساقی ما کرد افتتاح

اما کندوسی رئیس مجلس و صاحب منزل ایسه حفظ مرتبه ایدن ساقط اولورسه قیده
اوتورسه اوره صدر اولور اکر بلمیوب یوقارو اوتورمش ایسه واقف
اولنجق مقامنه اینه. و الا نظم تکیه بر جای بزرکان نتوان زد بکزاف
مکر اسباب بزرکی همه آماده کنی
و اکر کندو مقامینی خالی
بولمزسه مراجعت ایده. اما اضطراب و تافل اظهار اتمیه. و حرم و خدمتلرن

بغیری کمسنه قننده یوزندن والندن بغیری عضوین اظهار ایتمیه • واکابر مجلسنده
پای وساعدین اچمقدن غایت احتراز ایده • اما دزلندن کوبکنه وارنجه
تنها دخی اولسه اچمیه ضرورت اولمینجه خلایه کیرمک وغسل ایتمک کبی اندرده دخی
مهما امکن تستر ایده • وعلما حمام ایچنده خلوت صغیرده تنها نوره استعمالی
ایچون تمام عریان اولمق مکروه • دیدیلر • حضرت عثماندن که کان
حیا ایدی رضی الله تعالی عنه • مرویدر که بن قرکو کیجه ده غسل ایدرکن
ربمدن حیا ایدوب بلاتن بوکیلورکبی بوکیلورین دیو بیورر لر ایدی • و
کمسنه یلینده یتوب اویومیه • وارقه سی اوزره یتوب اویومیه خصوصا که
اویقوده غطیط یعنی خورلمق عادتی اوله • زیرا استلقا اوزره اویومق
غطیطه سبب در • ودخی مضرتلری واردر • حتی بعض حکما استلقا
وضعی اوزره بیوزرکن کوریلن دوش اضغاث واحلام در تعبیری یوقدر دیرلر
زیرا بلغم بطون دماغه منصب اولوب قوت متصرفه • وقوت خیاله
خلل کلوب • واقعه صحیحه که انلرک فعلنه مبتنی در • وقوعه کلمز • اگر مجلسده
خواب زیاده غلبه ایدرسه که فکرله یا کلامله دفع ایده میه چیقوب کیدوب
تنهاییرده خواب ایده • اگر اهل مجلس جمله خوابه وارسه لر • اولدخی خواب
ایده • اگر خوابی کلمزسه چیقه کیده بیدار اولتورمیه • ومجالسده اغرلغی
ثقلتی کوسترمیه • وبر طایفه کندوسنی ثقیل عد ایدرلرسه انلرک
صحبتندن کریزان اوله • نیجه کندوسی ثقلادن قچرسه کندو دخی کمسنه یه
ثقلت ایتمیه • وادبای عرب ثقلادن منع چوق لطایف نظم ایتمشلردر

ایتمشلردر • وحضرت ابوحنیفه دن رضی الله تعالی عنه صوردیلر که ثقیل کیمدر
جواب بیوردی که هر کمسنه که کندو ثقلتنی فهم ایده ثقیل اولمز ثقیل اولدر که
اصلا ثقلتن فهم ایتمیه • وبو ذکر ایتدوکموز آداب هر کمسنه یه دشوار کلوب
بو قدر رعایت اولنمز دیرسه • علاجی اولدر که بو آدابک اضدادندن لازم
مترتب اولن فضایح ومضراتی واستعمالندن عاید ومتوجه اولن فواید و
مبراتی تفکر • وبی ادبلره اولن تشنیع وملامتلری • وموءدبلره اولن رعایت
وکرامتلری تذکر ایده • ومتصل نفسنه علی سبیل التدریج لازم ایلیه
ان شاء الله تعالی فواید عدیده • وعواید حمیده یه فایز وحایز اوله

در بیان آداب اکل وشرب

اولا الینی واغزینی وبورنینی پاک وطاهر ایدوب پس کبار سفره یه کلوب
صاحب طعام یا سید جماعت بلا کلام ایسه • بسم الله الرحمن الرحیم
دیوب صاغ الیله صونوب ابتدا ایده • اگر صاحب طعام ذکی ایسه صاحب
طعام اذن ویروب کندودن اولولر شروع ایتدکدن صکره شروع
ایده • وطعام برکن الرین ویکلرین آلوده ایلمیه • وسفره یی ملوث ایلمیه
واکمکی وطوزی پایتش ایتمیه • واوج پرمقدن زیاده نسنه بولشدرمیه •
وطعامه حرص ونهمت کوسترمیه • وبعض علما غلبه جوع زماننده ضیافت
اخوانه کیتمکدن منع ایدردی افراط جوع حد ادبدن خروج ایتمکه مؤدیدر
دیرایدی • وابن سیرین ضیافته دعوت اولنسه جاریه سندن طعام
استیوب تناول ایدوب کیدردی • حدیث اسنانی مؤمن قرنداشنک طعامنده

اجمعی رواکورمزین درایدی • نهایت مرادی بو ایدی • لقمه سن کوچک ایده
و تیز یوتمیه و چوق دخی طوتمیه اعتدال کوزده • و اثنای اکلده بر مقداردن
چوق ایچمیه • اما آخرنده جایز بلکه سنت در • ولکن اغزینه صوقوب چیقرمیه
اعتدال و لطافله اطراف اصابعین دهانیله پاک ایده • هم سنت رعایت
اولوب هم نفرت حاضرین حاصل اولمیه • و طعامک الوانینه نظر و رایحه سینه
استشمام ایتمیه و ایو سین ایرندولمیه • و اکر طعامک لطیفی سفره ده
از ایسه حرص و ولوع کوسترمیه بلکه کندو چکلوب جلساسینه ایثار ایده •
و هم کاسه سنک لقمه سینه بقمیه بلکه کندو یه دخی چندان بقمیه و اوکوندن
یه • نته کم جناب رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم بیورمشدر که کل
مما یلیک • الا مکر که میوه اوله • که انی غیری موضعدن دخی المق جایزدر
فاضل دوانی بویله دیمشدر • و بو کلام مشهوردر • حتی بعض ناس و فاکهة مما
یتخیرون بوکا اشارتدر دیمشلر • والحق رعایت ادب اولیدر • و وسط طعامدن
المق جایز اوله • اما بر غیر کمسنه اوکنده اولن میوه یی چکوب المق ادبه منافیدر
و اغزندن چیقردوغی نسنه استخوان کبی و چکردک کبی نان اوستنه قومیه بلکه سفره
اوستنه قویه • و طعامده انک کبی نسنه اولسه اغزندن بر وجهله چیقره که موجب
نفرت اولمیه • و اغزندن کاسه یه و سفره یه نسنه طملتمیه • و التصاق شویله ایده
که بربرندن قلقوب آخر کمسنه کلوب تناول طعام ایتمک استسه نفرت کلمیه • و جلسادن
غایت اول طعامدن الین چکمیه • و اشتهاسی یوغیسه تعلل ایدوب تناول ایدر کبی
اولوب اکثر جلسا فراغت ایتدکلری زمانده فراغت کوستره • اکرچه هنوز

هنوز قناعت کلمدیسه • مکر کندو خانه سنده یا غایت تکلفسز یاری اوله •
اکر مهمان اولسه صاحب خانه دن اول فراغت ایلیه • اما طعامدن غایت
تیز فراغت ایلمک مهمانداره نوعا تخفیف و ازرادر • تحمل که طعامنی یکمکه حمل
ایدوب منکسر اوله • پس اعتداله رعایت اولنه • و مهماندار اوج دفعه یه
دک ضیفنه تکلیف ایلیه • اما ارتوق ابرام ایلمیه • و کندوسی مهماندن صکره فارغ
و مهمان طعام تطلب ایلمیه حاضره قانع اوله • و ذله کوتورمیه صاحبی اجازت
ویرور ایسه دخی • زیرا ذل و طمعدن منبیدر • و طعامی تعییب ایلمیه اشتهاسی
اولمزسه تناول ایدر کبی اولوب تعییب فعلی دخی ایلمیه • و اثنای طعامده
صو ایچمیه ضرورت اولورسه بر وجهله ایچه • که خلقندن و دهانندن آواز
کلمیه • و خلق قنده دندانینه خلال ایتمیه • اکردلی ایله اسنانی ارا سندن چیقروب
خفیة دهانندن بیرون ایده • کمسنه یه کوستروب نفرت ویرمیه • و آخر طعامده
ال یودکده خلال و اصابع و ناخنلرین تمام تنقیه ایده • و اغزینه صو الوب
لکن ایچه ایتمیه • البته الوب براغور کبی اوله • و دهانینی پاک ایده • و ال یومکده
غیرلردن سبقت ایتمیه • صاحب خانه اولسه تقدم ایتمک جایزدر • و کندو
طشت کتورسه لر آخره تکلیف ایتمیه • و علما دیرلر که قبل الطعام غسل یده
ابتدا صف نعالدن و تازه یکتلردن ابتدا ایده لر • و بعد الطعام صدردن
و بیرلردن ابتدا ایده لر • و توزله ابتدای طعام • و انوکله اختتام دخی سنت در • و بعض
صوفیه اول سنتی اجرا ایتمکه مقیدلردر

بیان آداب رعایت پدر و مادر

چون عقلا و نقلا منعمک شکری منعم علیه اوزرینه واجبدر • و افضل نعم

اول نعم الهی و اجل منن اول منن نامتناهی در که مبدء فیاض جل شانه
و بهر بانه دن واصل در اندن صکره نعمت عظمی و منحت کبری که انسانلر
حقنده متحقق در نعمت پدر و مادر در زیرا افضل نعم عبد اوزرینه وجود در
که سایر نعم اکا مترتبدر و وجودک سبب حقیقیسی حق جل و علا و سبب
ظاهریسی پدر و مادر و اندن غیری بشرک کمال عجزی زماننده تقویت
و احتیاج تامی حیننده تربیت ایدوب قوت قادر دکل ایکن اغذیه و اشربه سین
تحصیل و قوتدن قاصر ایکن جمیع لوازمنی تکمیل و بالجمله سبب بقا و علت
نشو و نماسی اولن ضروریاتی تتمیم ایتدکدن صکره آداب نفس و اخلاق
حسنه تعلیم و تفهیم ایدرلر و انواع مشقت و تعبله اسباب دنیاسینی جمع ایدوب
بی منت و تعب انلره ذخیره روزکار و عده نوایب لیل و نهار ایلکه کندو
نفسلرین قویوب اکثر نعمتلرین انلره ایثار ایدرلر و مادر سبب وجود اولمقده
پدره مشارک اما حمل و وضع و ارضاع و سایر مشقتلرده مادرک حقی پدردن
ارتوق در اول سببدندر که بعض اصحاب جناب رسالت مآبدن
صلی الله علیه و سلم کیمه بر و احسان ایده یین دیو صوردقده انک دیو
بیوردیلر سائل ثم من دیدکده ثم امک بیوردی تکرار ثم من دیوجک
کیرو ثم امک سائل دردنجی کره ثم من دیوجک ثم اباک دیو بیوردیلر
و فرط شفقت و مهر مادری محبت پدری یه غالب اولدوغندندر
که اطفالک مطلقا مادر جانبنه میلی غالب و اموال و منحا و فده ابوک
طرفنه مارب اولورلر پس بو نعمتلرک حق شکرین ادا ایتمکه استطاعت نه قدر

بو قدر فرزند پدر و مادره نه احسان ایلسه که انلرک احسان و تربیتنه
معادل و متقارب اوله و روایت اولنور که بر کمسنه جناب رسالت
پناهی یه صلی الله علیه و سلم ایتدی بنم بر مادرم واردر که ارقمی اکا
مرکب ایلدم و بو زحمی اندن دوندرمزم و جمله کسبمی اکا بذل ایدرم
جزاسین ادا ایتمش اولدممی حضرت بیوردیلر که بر شفقتنک جزاسین ایتمش دکلسن
زیرا اول سکا خدمت ایدردی و حیاتکه طالب ایدی شمدی سن اکا خدمت
ایدرسین ولی مماتنه طالبسین پس شول کمسنه که پدر و مادرینه خدمت
ایتمکه قادر اوله زنهار تغافل ایلمیه سین اکرچه نفس اماره یه شیطان
معین اولوب خدمتلرینی ثقیل کوسترمکدن خالی اولمز اما عاقل اولن
کمسنه ذکر ایتدیکمز مقدماتی فکر ایتسون و اول حدیث شریفی که جناب
رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم بیورمشدر رغم انف رغم انف
رغم انف من ادرک ابویه او احدهما ثم لم یدخل الجنة ملاحظه ایله
تراب خیبت و خسارت اول کمسنه یه که باباسنه و اناسینه یا برینه
حیاتده ایکن یتیشه دخی خدمت و طاعتله رضالرین تحصیل ایدوب
جنت علیایه مستحق اولمیه و آیات و احادیث بر والدین اول مرتبه دن
اکثردر که بو کتابده ایرادی ممکن اوله اما حق پدر و مادره و
تربیت اولاد فرض و واجب در ولکن شفقت طبیعی و میل و محبت جبلی
کافی اولوب زیاده وصیته محتاج اولمغین السنه شرعده بو وصیت
حقنده اول قدر مبالغه اولمدی بخلاف بر والدین که تمام مقتضای

طبیعت ومستدعای جبلت دکلدر لابد زیاده توصیه وسپارشه محتاج
اولمغین انلرک حقنده تأکید وتهدید زیاده وارد اولدی پس فرزند
رشید ویسر سعید اولمق استینه لازمدر که امر والدینه طایع وعقوقلرندن
خایف وخاشع اولوب دائما رضالرینه رضاسنی تابع قیله وانلرک
امر ونهیلری امر حق بیله نته کم آیات معجز بیناتده ایله واقع اولمشدر
که ان لا تشرکوا به شیئا وبالوالدین احسانا بلکه حقوق اعطای الهی ظاهر
واول مرتبه دن متجاوزدر که کوی عدم مقابلدری اول نعم نامتناهینک
عهده شکر وسپاسندن حقیقه کلمکه قادر اوله بیلهلر بخلاف پدر ومادر
که انلرک احتیاجی مقرر ومقابله نعمنده جزادن متمتع اولملری متعذر
وعلمای شریعت دیرلر اذا اجتمع حق الله وحق العبد قدم حق العبد
لاحتیاج العبد وغناء الله تعالی ورعایت حقوق وتجنب عقوق
پدر ومادر وعم وبرادر علی قدر حقوقهم اوچ نوع اوزره در
اول حال دولدن محبت وتعظیم دامرلرینه انقیاد وتسلیم مادام که امرلری
خلاف شرع شریف اولمیه والا مخالفت ایتمک کرک نته کم وان جاهداک
علی ان تشرک بی فلا تطعهما بیورلمشدر اما مخالفت دخی مجامله ولینت
اوزره اولوب خشونت وعنف اوزرینه اولمیه وامام غزالی
اکثر علمادن نقل ایلرلر که شبهاتده دخی موافقت والدین واجبدر
فکیف که مباحاتده فقها دیرلر که بر مسلمک اعمی نصرانی پدری اولسه
انی ییدوب کلیسایه ایلتمه اما ییدوب کلیسادن اوینه کتورمک کرکدر

کرکدر اکنجی معاش ومصالح دنیویلرنده معاونت وموانست ایتمکدر
ویدر ومادری مال واسبابندن نه استرسه بی توقف ومنت ایثار
قلمقدر اوچنجی بعد الموت وصیتلرین یرینه کتوروب روحلرین
صدقات وادعیه وتلاوت قرآن وخیراتدن یاد ایتمکدر حتی صدقا
واحبای والدینه مؤتلرندن صکره رعایت ایتمک بر والدیندن
معدوددر وحق پدر ومادر بربرینه ضد اولسه حق مادر مقدمدر
چون جسمانیت جهتندن مادره اتصال ارتوقدر وروحانیت جهتندن
پدره اتصال ارتوقدر زیرا تعلیم ادب وعلم وارشاد وتکمیل نفس پدر
طرفندن ناشیدر پس مال وخدمت بدنیه جهتندن مادر طرفنه غالب
وذکر خیر واطاعت کلام وثنا خصوصنده پدر طرفنه راغب اولمق کرک
ورذیلت عقوق که فضیلت حقوق رعایتنک ضدیدر اول دخی اوچ
قسمدر اقسام سابقه کبی وسایر اقارب واعمام واخوال کبی که هر برینک
مهما امکن اقسام مذکوره ایله رعایتلری لازم وصله رحم اندن عبارتدر
وخلافی قطع رحمدر وجناب رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم
حق جل وعلا سنی نه کوندردی دینلره بیوردی بعثنی لکسر الاصنام
وصلة الارحام وحق استاد ومعلم دخی حق پدر ومادر کبی واجب الرعایه
واسکندردن مرویدر حق استادم حق والدمدن ارتوقدر زیرا والدم
حیات صوری فانیمه سبب اولمشدر اما استادم حیات معنوی
باقیمه سبب اولمشدر دیرایدی وبعض حکمادن بویله نقل اولنور که والد

عالم اعلادن عالم اسفله اینمکه سبب اولمشدر. استاد عالم اسفلدن
عالم اعلایه چیقمغه سبب اولمشدر. سؤال اگر دیرسک چون پدر و مادر
روح فرزندی منزل اعلادن تنزلنه سبب. و فسحت سرای عالم ملکوتدن
تنگنای عرصهٔ شهادتده اسیر محنت و تعب اینمکه علت و سبب اولدی.
پس فرزند اوزرینه نیچه حقلری اولور و نه جهتدن مستحق رعایت و تکریم و تعظیم
اولورلر. بلکه خلافنه مستحق اولور. نته کم بعض شعرا دیمشدر نظم

دانی سبب زچیست که فرزند با پدر • منت ندارد ارچه فراوان دهد عطا •
یعنی درین جهان که محل حوادث است • در محنت وجود تو افکنده ٔ مرا •

و بعض شعرای عرب دخی دنیادن شکایت. و غدر و بیوفالیغندن
حکایت ایدوب دیمشلر شعر

مالقینا من غدر دنیا نا فلا	كانت اخذها والعطا
قبح الله لذة لشقا نا	نالها الامهات والآبا
نحن لولا الوجود لم بالفقد	فايجادنا علينا بلا

جواب اهل عرفان قتنده مخفی دکلدر که اگرچه طایر روح انسانی
بو قفس قالب ظلمانی یه تعلق ایتمزدن اول قدس چمنزارنده چمان و صفیرزن
کنگرهٔ سقف آسمان ابدی نظم طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق
که درین دامگه حادثه چون افتادم • من ملک بودم و فردوس برین جایم بود

بود • آدم آورد درین دیر خراب آبادم •

اما تقرب تام. و خاص الخاص سراپرده سنده صاحب مسند و مقام
اولمق قطرهٔ تکلیفدن که میان صحرای تعلق بدنده مبنی در عبور ایتمینجه
اولمز. و بار امانتی که آسمان و زمین طاقت تحملندن عاجز اولدی.
آدم که سالک راه فنا و عدمدر انی منزله الیتمینجه منزلت بولمز.

بیت
آسمان بار امانت نتوانست کشید • قرعهٔ کار بنام من دیوانه زدند •

شاهین روح انسانی دست سلطان حقیقتده معزز و صاحب
کلاه اولمق آستانهٔ خدمت. و نشیمن مسکنتده نیچه مدت
ترک خواب و خور ایتمینجه اولمز. پس انسان احسن تقویمده مخلوق اولدقدن
صکره اسفل سافلینه که عالم طبیعتدر مردود اولمق گرک تا انده تکمیل
گوهر ایمان. و تحصیل عمل صالحله اجر غیر ممنونه مستحق اولوب. فی مقعد
صدق عند ملیک مقتدر مسند عالیسی ایله مشرف و مسعود اوله.
شیخ نجم الدین رازی مرصاد العباد کتابنده حکایت ایدر که شیخ
علی مؤذن ایدردی که بنم مرغ روحمی بوستان عالم ارواحدن قفص
قالبه ایصال ایچون بعض ملائکه ال اوزره الوب طبقات سمواتدن ایندررلر
بنم یاننده در که بعض ملائکه اوغردقده دیدیلر که بونه زمبتلای محن و
اسیر غم زمین مسکینی گورکه فسحت سرای ریاض رضواندن دور
و تنگنای محنت آباد دنیایه دونده پای بند رشتهٔ غرور ایده یورلر.

پس فی الحال درگاه ملک متعالدن ندا ارشدی که خاموش اولوک
ای اسرار قضا و قدردن بیخبرلر و ای بنی آدم ایله اولن نوازش و
معامله‌یه مستورمدن غافللر انی اعلم ما لا تعلمون اول روح پرفتوح
نیم خطایر قدس و ریاض رضوانمده نیجه بیک ییل طایر و سایر اولمغله
اکا نشیمن دنیی و عالم تکلیفده بر پیره زن ضعیفک سرچاهده برکره دستی
صوقیو ویردوکی افضل و اعلی و اکمل اولیدر چون بار امانت تکلیفی که
آسمان و زمین انی چکمکدن ضعیف اولوب انسانکه حامل لطیف و کثیف
و جامع روحانیت و جسمانیت اولمغله مجمع البحرین غیب و عین اولمشدر
اول بار امانتی حامل و مقتضای فرمان ایله عامل اوله فلکدن عبور و مرتبه
ملکدن گذر و مرور ایلر **نظم** جلوه کرد رخت دید ملک عشق نداشت
عین آتش شد ازین غیرت و بر آدم زد
مدعی خواست که آن شعله چراغ افروزد
برق غیرت بدرخشید و جهان برهم زد
چون ظاهر اولدی که
نشأه عالم کون و فساده مرور و طبقات عالم سفلیه نزولی مقتضی
صعود معارج مراتبدر پس هر که بو سعادته سبب داعی و سایر تحصیل
کمالاته مجد و ساعی در پس ذمت همته بیره حقوق بیردر و عقوقی
غبن عین و محض شین در و داد اشکری عین فرض و فرض عین در والله تعالی الموفق

ادب تربیت و خدمت خدم و حشم

اولا معلوم اولسون که حکما عبید و اما و خدم و حشم انسانه الی و ایاغی

ایاغی و گوز و قولاغی مشابه سنده دردیمشلر زیرا انسان کندو الیله طوته جغی
نسنه انلر الیله طوتر و ایاغی ایله وره جغی یره انلرک ایاغی ایله وروز و ترقب
ایده جک نسنه یه انلر گوزیله ترقب ایدر و علی هذا القیاس پس انلرک
اعضا و آلاتی بونک اعضا و آلاتنه نایب مناب اولیجق گویا انلرک اعضا و
آلاتی بونک اعضا و آلاتی اولدی مقصود بو سوزدن انلرک مهم
اولوب ابواب راحت انلرسز مسدود اولدوغین بیان ایتمکدر و بونلر
اولمسه انسان حرکات مختلفه و ترددات متباینه و قیام و قعود
و مجئ و ذهابکه تحصیل حاجات خسیسه ضروریه ایچون صرف اولنور بنفسه
ایلسه گرک پس تعب و کلال و فتور و ملال عارض اولوب کسب فضایل و
کمالات و تحصیل درجات و سعادات ایتمکه زمان قلمیوب اکثرینی
آدمده گورمز فضل نایاب و مایه کمالات مفقود مس کل بایت اولمق
لازم اولور و مع هذا انسان اول اعمال خسیسه یه بنفسه مباشرت ایتمکله
حرمت و وقاری قلمیوب خادم و مخدوم و رئیس و مرؤس یکسان
اولوردی پس حق جل و علانک عظیم نعمتی و اولو انعامی در که ابنای
جنسدن بعض افرادی چاکر و غلام و حضورکده خادم و غیبتکده قایم
مقام در پس بو نعمتی بلمک گرک و انک شکرین قلمق گرک و انلری حق جل
و علانک ودایعی ایدوکین ملاحظه ایدوب رفق و مجامله ایله عامل اولوب
انلره قدرلری نیدوکی قدر اعمال حامل اولمق گرک و انلره دخی اوقات
استراحت تعیین ایدوب اول زمانده خدمت و مهمتدن عفو ایدوب

راحتلرین بکدیکر وعیشلرین منغّص ایتمک کرککه طبیعت انسانی خادم و
مخدوم ورئیس ومرؤس اراسنده مشترکدر • اکا دخی تعب وکلال
عارض اولور اولدخی استراحت وترفیه بدنه محتاجدر • پس انصاف و
عدالتی الدن قومق کرک **حکایت** اولنور که عبدالله بن طاهر
که امرای مأمون خلیفه دن ایدی • ایدر که برکون مأمون ایله خلوتنده اوتورمشیدق
غلامنه چغردی اجابت ایتمدیکچه نیجه دفعه ندا ایلدی • آخر بر غلام کلوب
خشمله ایتدی که نیچه یا غلام یا غلام • غلامک زمان استراحتی یوقمی • غلامه
حوایج ضروریه اولمزمی • عبدالله ایتدی که بن جزم ایتدم که طورشو غلامک
بوینن ورده • بر مقدار زمان سرفرو ایلیوب • بعده باشنی قلدروب
ایتدی یا عبدالله بزم خدمتکارلرمز ارواحمزه امینلردر • اکر بز انلری
تخویف وارهاب ایدهوز ارواحمزه امین اولمزوز • فقیر ایدرکه اکرچه
مأمون خلیفه عفو وترک انتقام خصلتنده معروف ومشهوردر • وجرایم عظامدن
بعد القدره تجاوز ایتمه سی کتب تواریخده مذکور ومسطوردر • جمله دن
عمی بن المهدی مأمون خراسانده ایکن بغدادده خلافت دعواسین ایدوب
مأمون بغداده کلدیکده طاقت مقاومتی اولمغین استتار ایدوب بالاخره
مأمون اکا ظفر بولدقدنصکره عفو سیاست سلاطینده نامرخص ایکن قتل
لازم ایکن عفو ایلدی • باانکه جمله ارباب مشاوره واصحاب دولت
قتلنه اجماع ایتمشلردی • وعفودنصکره ندماسندن ایدینوب دیرایدی
که یا عم سکا عفومدن دخی اعظم احسانم بودرکه شفاعتچیلر منتنی سکا تجرع

تجرع ایتدرمدم • فضل بن ربیع که قرداشی محمد امینک وزیری ایدی •
مأمون ایله ارالرنده خلاف وشقاق برغوب • مأمونی ولایت عهددن
اخراج ایتدردی • باانکه بابالری هرون الرشید خلافتی محمد امینه بعده
عبدالله مأمونه عهد ووصیت ایدوب عهدنامه کعبه معظمه ده اصه قومشیدی
مأمون امینه ظفر بولوب قتل ایتدکدنصکره فضل مستتر اولدی • بعده
بولنوب مأمونه کتوردیلر • مأمون انی دخی عفو ایدوب قتل ایلمدی •
ومع هذا غلام مزبوره نابو حدده صبر وتحمل • مقبول اصحاب
فکر وتأمل دکلدر • زیرا ادب سلطنت وادب عبودیت مرفوع واداب
حشمت ملوک وخدام موضوع اولورتینک ادب خدام • واقامت
حرمت واحتشام خوف هم لازمدر • ولکن از جرمه به چوق عقوبت ایتمه
سته کم ظلمه امرانک عادت خبیثه سیدر • والی سیاست • وضبط
وربایت صنورلر • بعض علمادن نقل ایلدیلر که امرای اکراددن برینک
ضیافتنه حاضر اولدم • چاشنی کیری ترتیب الوان اطعمه ایدرکن بر
صحنی اکری قویوب اچنده کی طعام بر مقدار ردو کلدی • فی الحال اکندینی
کورممش ایدوب اول جانبه نظر ایتمیوب • بکا دیدی که افندی بو
خدمتکارک نظیری یوقدر • ایکیچون کندومی کورممش ایلدم • که انک بو
فعلنی کورمش اولسم قتل ایتمک لازم ایدی • ودلغادر اوغلانلرندن
بری سنی اشتدم • که بر سفرده قونمشکن بر خدمتکارین کورمش که دامنک
بری سنی بیلیه صوقمش • بره کافر ادم سفر اوزره بویله می حبث وچابک

اولوردیو فی الحال قتل ایلمش . بونک امثالی نا موجه سیاستلر
ونی موقع عقوبتلر . ظالم بکلر وجبار امیرلردن چوق صادر اولور نعوذ
بالله من ذلک . وعلی الدوام خدمتکاره درشت کویی وبدزبان
وترش رویی اولمه . کاهی جریمه سی اولدقده عقوبت جایزدر نافعدر
اما علی الدوام عتاب ودرشت کویلق نافع دکلدر . وخدمتکاره
بی موجب مکالمه ومحادثه ایتمیه که مرتبه ادب وحیادن چیقوب کستاخ اولمیه
وخفی کناهه عقوبت ایلمیه بلکه بالتغافل ایدوب کندوبی نادانسته
ایلیه یاخود صریح بو جریمه کی عفو ایلدم بردخی ایلمه دیه . هرکمسنه که کندوسی
خدمت مولی سنده مقصر وکنهکار . ومحتاج عفو وآمرزش پروردکار
ایدوکنه معترف اوله . لابد کندو زیردستی اولن کمسنه کرک جرمندن
عفوو زلاتی ستر ایتمک لازمدر .

من کان یرجو عفو من هو فوقه	فلیعف عن ذنب الذی هو دونه

هرکون مخالفت خالق رب العالمینه مبتلا . واصناف عظایم ذنوب
وکبایر جرایمه مرتکب اولن بنده ضعیفه روامیدر که برایکی درم ایله صتونلی
الدوغی آدمی قالیچه طرفین راست قودک . وشمعی مقراض ایله کسرکن
سویندردک دیو اللردوره که دایره دن بیرون . وحددن متجاوز واقع اوله

نظم ای خواجه ارسلان واغلان	فرمان ده خود مکن فراموش
اورا تو بده درم خریدی	آخر نه بقدرت آفریدی

بعض اصحاب روایت ایدرکه حضرت خواجه سرد وسرا سید احرار محمد

محمد مصطفی نبی صلی الله علیه وسلم والدم خانه سنه دعوت ایتمشدی
برجاریه خدمتنده قصور ایدوب . بن یوزینه برطبنجه اوردم . حضرت پریشان
خاطر اولوب انک امرئ فیک جاهلیة . یعنی سن برآدم سین که سنده
نادانلیق واردر دیدی . پس بن نادم اولوب . یا رسول الله لوجه
الله آزاد اولسون دیدم . بیوردیلرکه لو لم تفعل للفحتک النار . یعنی
آزاد ایتمیدک سنی آتش دوزخ یاقدی قاوردی ایدی . وناحق شتم
وقذف مملوکه ایتمکدن احتراز ایده لر . وحدیث شریفده وارد
اولمشدرکه برکمسنه مملوکنه قذف ایلیه حال آنکه اول قذف ایدوکی
نسنه انده اولمیه فردای قیامتده آکا حد قذف اوررلر . وماکل و
ملابسده تقصیر ایتمیوب مزاح العلة یعنی بی بهانه ایده . وحدیث
شریفده وارد اولمشدرکه مملوکلر کوزه احسان ایلیک سزنه یرسکوز
اندن ییدیروک . ونه کیرسکوز اندن کیدروک . وبعض اصحاب ظاهر
بو حدیثنک ظاهری ایله عمل ایدوب سید نه کیرسه اول نوعدن لباس
ونه طعام ییرسه اول قسمدن طعام لازمدر دیدیلر . اما جمهور علمای
شریعت ذاهب اولدیلرکه بو حدیث شریف اول زمانه کوره وارد
اولمشدرکه جمله خلقک لباسی نوع واحد ایدی . اما شمدیکی اعصارده
مقوم لباسلر . وفاخر قماشلر . ومختلف ومتفاوت اجناس واردر
کندو کیدوکی لباسدن مملوکه کیدرمک واجب دکلدر . ولکن کندو اقرانی
مملوکلری نه کیرسه بودخی مملوکنه آنی کیدرمک کرک که اولدخی اقران وامثالی

ابجده منکسر و شکسته اولمیه	

وصیت اشترای غلام و جاریه

اهل خبرت اشیا و تجربت امور دیمشلر که عبد یا جاریه اشترا ایتمک استین
لابددر که بر دفعه نظر ایله اکتفا ایلمیه . و نظرهٔ اولی یه تهمت ایلیه . و عرب
نظرهٔ اولی یه نظرهٔ حمقی دیو تسمیه ایدرلر . خصوصا که جاریه سریه المق
استین شدت شهوت و شبقه مبتلا ایسه اصلا استحسانه اعتماد
ایلمیه . نته کم اچ کمسنه یه هر طعام لذیذ کلور . کذلک مبتلای غربت
اولن کمسنه یه هر ماده پری کوریتور . بلکه خالی النفس و معتدل الاحوال
ایکن بر ایکی دفعه زیر و بالا محکم نظر ایدوب عیوب خفیه سنه اطلاع
قصد ایده . و نخاسلر ایتدوکی تزیین و رنک و بویه فریفته اولمیه
بلکه محکم چهره سنی بو دورب نظر ایده . و سوق نخاسین و مواضع کثرت
و زحام ناسده کوردوکنه قناعت ایتمیه . که بایع طایفه سی نک سوقلرده
طشره ده حیله لری چندان عمل ایلمز . و هر متاع که شرا اولنور خارج سوقده
نظر اولنسه البته اول کیدن ادنی و عیوبی اجلا کورینور . و کثرت عرض و
تقلیبدن فارغ اولمیه اما چین تقلیبده احتراز ایده که غلام بلکه جاریه ده
بچاق و خنجر مخفی اولوب ضرر ارشدرمیه که بیعه عرض اولنان غلام و جاریه ده
غضب اولمق شایعدر . بیع اولندوغنه راضی اولمیوب فسادده اقدام
ایتمک محتملدر . خصوصا بیع اولندوغی کمسنه صاحب جاه و دنیوی اولوب
الن کمسنه اندن دون اوله . بلکه کندودن جاه و منصب ایله اولن کمسنه نک خا

خانه و سرایندن چیقن غلام و جاریه یه راغب اولمیه . و شول غلام و جاریه
که اهل قذف و شتم اوله . و صاحبنده چوق دوکلمش اوله المیه .
و عرب دیر که خیر مملوک اولدر که الندقدن صکره عصا کسر اولنه . و شر مملوک
اولدر که النقده اکلنمیوب عصا النه . اکر دیرسک عصا النمق بر بر
حال لازمدر . زیرا متنبی که شاعر جهاندر .

لا تشتری العبد الا والعصا معه	ان العبید لانجاس مناکید .

دیدی جواب ویروز که بو زنکی قوللره کوره در . زیرا متنبی بو بیتی کافور
اخشیدی صاحب مصر حقنده دیمشدر . کافور زنکی خادم ایدی
پس غرض حقیقت دکلدر . بعضلر دیر که بو بیت حد جهت الجون
الین قوللرده در که انلره بو دیارده قزق دیرلر . انلر بر حال
عصایه محتاجلردر . بعضلر ایدر لا بلکه مراد متنبی نصیحت عام در .
و هر قولک فی الجمله عصایه احتیاجی تمامدر . نته کم شاعر آخر دیمشدر .

نظم

اللوم للحر مقیم رادع	و العبد لا یردعه الا العصا .

پس تقلیب و مشاوره اهل تجربت ایتدکدن صکره استخاره ایدوب
اشترا ایده . و جری و مقدم غلام المیه زیرا اهل جرأت هیجان غضبی زمانده
حریت و رقیته در فراموش ایلر . و احمق غلام دخی اشترا ایتمیه زیرا احمق
نفع ایدرین صنور ضرر ایدر . و سابق افندیسی سنک معایبنی ذکر ایدن
قول و جاریه اشترا ایتمیه . و معلول خدمتکاردن اعور و اعرج و ابرص
کبی احتراز ایلیه . و بر خدمتکار که ذکا و کیاستی غالب اوله انوکله احتیاط

اوزرینه عامل اوله ذکا وکیاست غالب حیله ومکر ایله بیله اولور وعقل
یسیر که حیای کثیر ایله اوله عقل کثیر وحیای قلیلدن اولیدر بیت

ابله ساده دل از عدار دانا به بود
بار برخر نه اگر استر زخر داناترست

وهر خدمتکارک قابلیتن تجسس وتفرس ایدوب اکا مناسب خدمته
تعیین اولنه عقل ولطفی اکثر وحیا وادبی اوفر اولنی کندو خدمتنه
قوییه کار وکسب ده کامل وکافی وعفت وامانتده حظی وافر و
وافی اولنی تجارت وکالتنه واموال حفظ وامانتنه نصب ایده
واعمال شاقه یه قادر وکد وسعی ایله اعمال جسمانیه یه صابر اولنی عمارات
وابنیه یه مشد ومعتمد ایلیه وبیکلی قوی وجسیم وصنایع دقیقه
ایله مناسبتی عدیم اولنلری خدمت وزراعت وحفر اراضی وحراثت
واتوک امثالی اعماله قوللنه وعلی هذا القیاس نظم

بوریا باف اگرچه بافنده است
نبرندش بکارگاه حریر

وبر خدمتکاری بر عمله نصب ایتدکدن صکره فی الحال عزل ایدوب
آخر خدمته تعیین ایلمیه که علامت خفت وتهتکدر وخدمتکارلر تعیین
اولنان خدمتلرده درون دلدن قصد ایتمز اولورلر ومخدوم سعی
ایلیسون که خدمتکارلرک خدمتنی محبت وصفای دلدن اوله وبو
حال اول وقت اولور که خدمتکار مخدومک نعمتنده شریک وذی

ودولتندن حصه دار اولوب مخدومک ارتفاعی اکا دخی سبب رفعت
وجاه ودولتی اکا دخی حالنه کوره جاه ودولت اوله بو احتمالی
ویرمیه که مخدومنک دولتی جدید ورفعتی فرید اولدقده غیر خدمتکار
ایدینوب بو مطروح ومتروک قلور حکایت هشام بن عبد الملکه
مژده خلافت کلدکده جمله اصحاب وندماسی سجده شکر ایلدی
الا ابرش کلبی هشام سن نیچون اصحابک کبی سجده شکر ایچون سر فرود
ایلمدک دیوجک دیدی که سن یارین مسند خلافته اولورسین ارکان
دولت اطرافک احاطه ایلرلر بز سنی هر کون کورورکن هفته ده دخی
کوره مز اولورز هشام ایتدی فلان منصب سنک اولسون
ابرش در حال سجده شکر ایلدی جمله خدمتکارلرک حالی بودر کندویه دولت
مخدومندن نصیب اولمیجق مخدومک زوال دولتن استرلر بیت

اذا لم یکن للمرء فی دولة امرء
نصیب ولا حظ تمنی زوالها

ابرش ریا ونفاقی قویوب مافی الضمیرین ادا ایتدوکیچون هشام انی منصب خدمت
ایله رعایت ایتمشدر پس خدمتکارک اعتقادی اویله کرک که روز
دولتده متمتع اوله جقلر روز محنتده مغتنم خدمت اولنلردر نظم

ان الکرام اذا ما اسهلوا ذکروا
من کان یألفهم فی المنزل الخشن

خدمتکارده بو اعتقاد اولمیجق خدمته عقد قلب ایتمیوب روز مضایقیچون
کسب ذخیره وجمع عدت ایتمکه مشغول اولور وحکما ایدرلر اصل خدمت

اولدیرکه مجانا اوله مزدورانه اولمیه مجانا اولمزسه باری صحیحه مزدور آ
اولوب مظلومانه اولمیه . وخدمتکارک مصالح ومهماتی نشاط ورغبتله ایلیه
اضطرار وکراهتله ایتمیه که بو حال اثره دخی منعکس اولمیه . وخدمتکارلر
دایما سیاستدن خائف وراهب . وانعام واحسانه طالب وراغب اوله
توبه ایدن کمسنه نک توبه سنی قبول ایده . توبه دن صکره بینه رجوع ایدر
موافق ومطابق گناه عقوبت ایلیه . وبر ایکی گناه ایله صلاحندن مأیوس
وخیرندن ناامید اولمیه . واگر تکرار تجارب وکثرت امتحان ایله فساددن
امتناعی ناممکن . وجرایم وقبایحدن انقطاعی نامتیسر ایدوکی معلوم اولسه
همان بیع ونفی وطرد وابعاد اوله که سایر خدمتکارلرک دخی فسادینه باعث
اولور بیت کم صالح بفساد آخر یفسد .
کالنار یوضع فی الرماد فتخمد . وخدمتکار بد خلط ردی
ومادهٔ فاسده گبی درکه غذای صالح دخی وار داولسه ابدا حکمی
دوندروب فساد ایدر . ومهما امکن بنده مشتری استخدام ایده که حب
قلبی وعقد موالاتی خدام احراردن اکثر بااغلب واوفر . واخلاق سیدی ایله
تخلق ایتمه سی ایسراولور . وحکما دیمشلردرکه خدمتکار اوچ صنف در اولکیسی
حر بالطبع ایکنجیسی بنده بالطبع . اوچنجیسی بنده بالشهوه . صنف
اولی اولاد وانساب گبی که تربیت ورعایت ایتمک گرک . ایکنجیسی
مواشی ودواب گبی استعمال ایدوب انلرگبی ریاضت وتقویم ایتمک گرک
اوچونجیسی غلام وجاریه گبی حاجت اولدقجه استعمال واهانت وتحقیر ایله اولنه لر

بیان اخلاق اجناس وامزجه طوایف ناس

بو مقامده خواجه نصیر طوایف امتک اخلاق غالبه وطبایعلرینه اشارت
ایلدی که استخدامده معلوم اولوب اکا گوره عامل اولنه . وبرا کا
بو فنده موضوع اولان کتابلردن وتجارب حوادث . واستماع احوال
واخبار اجناس ناس ایله معلوممز اولان فوایدی ضم ایلدک مقدمه
اولا معلوم اولسون که طوایف ناس نیجه انواع واجناس در . وهر جنسده
بعض اخلاق اکثر ممدوح غالبدر . ومتعدد خدمتکارلر اتخاد ایدن
کمسنه لره اجناسک خواصنی بلمک لازم وواجب در . واختلاف انواع
واجناس . حدیث افضل وخیر الناس . صلی الله علیه وسلم موجبنجه
اوزره ثابت اولمشدر که الناس معادن کمعادن الذهب والفضة

نظم بنو آدم کالنبت . ونبت الارض الوان .
ومنهم شجر المحلب . والکافور والبان .
ومنهم شجر تر شح . طول الدهر قطران .

بیت معادن گبی در اشیا ایدر اوزگندن واندن
کمیسی سیم وزر ظاهر کمی سنک ومدر پیدا .

واختلاف خصایص اجناسک سببی چوقدر . برسبب اولدرکه حد عالی
بو خلق اولوب انسالی واعقابنه ساری وموروث اوله . ایکنجی
سبب اولدرکه وطن لری اولان بلادک ارض وهوا وماسی وسایر عوارضی
اقتضا ایده . اوچنجی سبب اولدرکه بعضنده اول خلق اولمغله بوندن

لرنده

تعلم و سیر طبیعت طرتیی ایله تخلق ایتمش اوله عرب طایفه‌سی
عرب اتفاق اکثر عقلا قتنده افضل اجناس بنی آدمدر • اکثر عقلا دیدک
زیرا بر طایفه عجمی عربه تفضیل ایدرلر • انلره شعوبیه دیرلر • عرب نطق و فصاحت
و شعر و بلاغتله فایقلردر • و بوکا دلیل بودر که بریه‌ده کزوب عمرنده بلاد
کورمین اجلاف اعراب بلکه عورتلری قصاید سویلمشلردر که فضلای علما
نیجه شرحلر یازمشلردر • و مرکز وزن و بحرنده و قافیه و اعرابنده بر غلط •
ایتمشلردر • و کرم و احسان • و ضیافت مهمان • و رعایت عهد و امان
ایتمکده • و شجاعت و فروسیتده بی نظیرلردر • اما جفای طبع و قوت
شهوتله موسوملردر • تحقیق بشر آء الرقیق کتابنده ایدر عرب جنسنک قیمتلری
افضل و اقوم • و نفسلری و اخلاقی اکرم • و طبعلری ارق و فالری اکثر
و خلقلری اطهر • و لسانلری افصح • و چهره‌لری اصبح در • بعض علما
دیمشلردر که • کرم و جودی عربدن • حلم و رأیی روم و فارسدن
و شجاعت و صبری ترک و فرنکدن • شقاقی کرج و ارمندن طلب
ایدک • و عربک بر خلقی دخی ظلم و ضیمه تحمل ایتمزلر • بریه‌لرنده جوع و عطش
ایله کیچنورلر • بلاد شام و عراقه کلوب سلطان رعایاسی اولوب
حضور ایتمکی اختیار ایتمزلر • و عربک خواصی جوقدر • ولکن استرقاقلری
جایزدکلدر انلردن قول و جاریه اولمز • و بعض شعرای عرب جوانلرینه

بو وجهله تغزل ایلمشکه **نظم**

انظر الی البدوی تعلم انه	
قد کما اهتز القضیب و کوجه	فی حسنه فرد بغیر شبیه •

و فوقه • وجه یکاد الوهم ان یدمیه • قضیبه فراسنده
عرب طایفه‌سنی بو وجهله وصف ایلمشدر • **نظم**

خیر البرایا و الانام العرب •	کذاک قال العالم المجرب
طابوا فروعا و زکوا اصولا	لانهم لم یلدوا مجهولا •
و فیهم العزة و الحمیة •	و السمة الطاهرة الزکیة •
کرامة القدر و بذل الجود •	و الطعن بالمثقف الاملود •
و فیهم الخداع و العداوة •	و السدد الارماب و الغشاوة
رعایة الجار و حق الضیف •	موجودة فیهم و ضرب السیف
امنهم لیس له مماثل •	کماء الخودن ماله معادل •

عجم
اکرچه عجم لغتده ماعدای عربه اطلاق اولنور • ولکن عرف
عامده فارسیلره دیرلر که انلره ایران و ولایتلرینه ایران زمین دیرلر •
و ایران زمین فرات ارماغیله جیحون ارماغنک که آب اموی دخی دیرلر اراسنده
ولایتلردر • و مشهور ولایتلری • آذربایجان • و عراق عجم • و پارس و کرمان
و خراساندر • و عجم خلقی الوانی بیاض حمرت آمیزدر • و بدنلری فربه لیکه
مایل و صونلری صافی و عقلی لطیف • و همتلری شریف • و علوم و معارفده
و صنایع و لطایفده سرآمد نوع بشردرلر • و بو حدیث شریف انلرک
شرفنه دلیل یتر فی کم بیوردی • لو کان الایمان معلقا بالثریا لناله رجال
من ابناء فارس • خصوصا اهل خراسان که انلره آسمان هنر و کمالده تابان
اولمق مثل خورآسان اولمشدر • و جمیع علوم و معارفده جمله عالمه •

تفوق ایتمشلردر . امام شمس الدین جزری بعض رسایلنده ذکر ایدرکه علم
حدیثک مکان وزمان جهتندن کمال علو وارتقاسی واردر مکان جهتندن
خراسانده . زمان جهتندن هجرتک ایکی یوزی حدودنده نهایت بولمشدر
تحقیق شرا الرقیق کتابنده ایدر . فارس اهلنک صورتلری جمیل مرضلری
قلیل خلقلری کریم . وغضبلری عدیم در زیرا کیفیتلری معتدلدر لیکن اهل
سکون وراحت درلر . وریاست وعقل وعلم وفضل اهللریدر . لکن حیله
وخدعه وبخل وامساکدن خالی دکلدر . خصوصا اهل مرو . وقصیده
فراست صاحبی اهل فارس حقنده بویله دیمشدر که

نظم

والفارسون لهم مکارم . یعرفهم من لهم بلایام .
لهم خلال ولهم ریاسة . وفیهم السداد والکیاسة
وعندهم بخل وفیهم کبر . وعزة ومنعة وتجبر
وعندهم رأی وفیهم علم . وصنعة وحکمة وفهم

اهل روم وفا وامانت وسعی وکفایتله مرسوملردر . اما بخل وخست
ولؤم ودنائتله ملوملردر . اهل رومک رنکلری بیاض وشقره طاعت
وموافقتلری ممدوح . وعقل وکیاستلری مقبول وجاریه لری خزینه دار
مناسبدر . وامساک وبخللری ضبطه موافقدر . . .
وقصیده فراست صاحبی اهل روم حقنده اهل روم حقنده بویله دیمشدرکه

نظم

والروم فیهم ادب وظرف . وعلة ونعمة ولطف .
وفیهم العقول والالباب . وفیهم الآراء والصواب .

وبهم

وفیهم فواس الشجاعة . والعلم والحکمة والصناعة
وفیهم البخل وذل النفس . وفیهم الفهم وصدق الحدس
فکل شیء یصلح الغلام . منهم رشد الشرف التمام

ترک شجاعت وجودت حرمت وحسن شکلله مشهوردر . اما غدر وقساوت
قلب وناخوشنا سلغله مذکورلردر . تحقیق شرا الرقیق کتابنده ایدر . ترک
اهل فارسه استقامت امزجه ده مساویدر قوت اجسام وصبر شدتده ایتمکده
غالبلردر . بدنلری حسن وبیاض وزنکلکی جامع . وچهره لری یومرو ولیعه مائل
وچشملری تنک وملیح وقامتلری میانه در خوبلری خوبلقده آیة . زشتلری
زشتلکده غایه در . خلقلرنده غدر وبیوفالق وقساوت وقلت رحمت
ظاهردر . اتی یمکدن جکرلری غلیظ اولمشدر . حکمت ورباضتدن عاری
ولطایف صنایعده قاصرلردر . اما جنک وحربده صابرلردر . خاتونلرنده
ظرافت ولطافت اخلاق اولمز اما تربیه کنز اولاد ومعدن نسلدر . ترک
طایفه سینک قدری یعنی طنجره سی همان معده سیدر . نه طعاملری اولسه
انده طبخ ایدرلر . فقیر ایدر اتراک خصوصا مغل چهره لری مدور وبورنلری
یصی وکوزلری تنک اولور . نته کم جناب رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم
وصفلرنده آخر زمانده خروج ایدوب اهل اسلامه غلبه وقتل ایده جکلرینی
بیان معجز نظاملریله بیورمشدر . اذا کان آخر الزمان جاء بنو قنطورا عراض الوجوه
صغار الاعین فطس الانوف کأن وجوههم المجان المطرقة . بنو قنطورا
ترکدر قنطورا بر خاتون ایدی بعضلر ایدر قنطورا حضرت ابراهیمک علیه السلام

جاریه سی ایدی ترک اتک نسلی در یعنی آخر زمان اولنجق قنطورا اوغلاری
کله لر یوزلری دکرمی و کوزلری کوچک و بورنلری بصیق یوزلری کو یا
کون چکلمش قلقانه بکزر . اهل طاجم ایدر بونلر مغول طایفه سی ایدی
اولا طاغیه عظمی لری چنکیزخان ایله سبع عشر و تسعمائه ده محمد
خوارزمشاه اوزرینه خروج ایدوب . ماوراء النهر و خراسان ولاکتلرین
قتل عام و تخریب تاملة اول کونه ایلدیلرکه اول ایکی ولایت بهشت اندمدن
نشان و نام قلمدی . اهل وقوف دیرلرکه بیک ییل مجرای عادت اوزره
توالد و تناسل واقع اولوب بنبیج ضرر و آفت بتشمسنه خراسان و ماوراء
النهر اول عمارت ولطافته که چنکیزخروجندن اول ایدی انوک اوزرینه
کلمک ممکن دکلدر . و ابن الاثیر ایدر طوفان نوحدن صکره روی زمینده
اولن وقایعه واقفین چنکیز وقعه سینه مانند قتل و تخریب اصلا واقع اولمش
دکلدر بعده اوغلی اوغلی هلاکو ست و خمسین و ستمائه ده بغدادی تسخیر
الوب مستعصم خلیفه عباسی و اولاد و ارکان دولتن قتل و بغدادی برقولدن
یدی کون برقولدن قرق کون قتل عام و تخریب مساجد و احراق کتب و مصاحف
ایلدی . و معدود اولن مقتول اون بش کره یوز بیکدن زیاده ایدی و صغر
چشم تکلدن دخی کنایت اولمغین انلر حقنده بعض شعرای عرب دمشلرکه نظم

سل الله ربک من فضله .	اذا عرضت حاجة مقلقه .
ولا تسأل الترک فی حاجة .	فاعینهم اعین ضیقه .

و خواجه حافظ دخی اشارت ایدر بو بیتده که بیت تنک

مطلب در بیان خروج چنکیزخان با عساکر مغول

تنک چشمی آن ترک لشکری نازم . که حمله بر من درویش یک قبا آورد .

وصاحب قصیده فراست ترک حقنده بویله دمشکه نظم

والترک فیهم قسوة و عظمة .	و جراءة ما ان لدیها رحمة .
لا یعرفون العفو و الوفا .	و لا یرون الجود و السخا .
و فیهم اللیوث یوم الحرب .	و فیهم کل ملیح عذب .
لهم قدود و لهم خصور .	و الوجنات الحمر و الثغور .
و فیهم نجابة الاولاد .	لکن عروا من حکمة السداد .

اکراد بر طایفه در معلوم شجاعت و فروسیتله موسوم در . اما لصوصیت و
قطع طریق اکثرینه لازم و رفیق در . سوق شرا الرقیق صاحبی ایدر اکراده
خشونت و قوت و شجاعت و شدة فقر و خشونت صبر و قلت وفا و
خبث و غدر . و اکرادک غلاملری اعمال شاقه و امتهاندن غیری یه صالح
اولمز و صاحب قصیده فراست اکراد حقنده ایدرکه نظم

و الشر کل الشر فی الاکراد .	لبعدهم عن منهج السداد .
و فیهم للحرب و القتال .	جلادة و الطعن بالعوالی .
لکن جمیل الخلق و الصباحة .	لیست لهم کلا و لا السماحة .

فقیر ایدر بن بو طوایفک اکثری بو زمانده رقیق اولمز بو دیار و اعصارده
بنده و خدمتکار اولن طوایف . بشناق . ماجر . ارناود . و روس
و فرنک . و کرج و چرکس و انلره قریب . کرل ابزا . و بونلرک طبایعی

مشهور و خلق اراسنده **بسنا** حلم و وقار و درایت و عقل صحیح و
وفا و امانتله موصوف. و غلام و جاریه‌سی حسن شکل و خدمتله معروفدر. فقیر
نظم ایتمشدم **بیت** سألنا جنسَ ذاکَ الاعجمیِّ الغَرا اذ بسنا
فاعرض وجهه عنّا وقال مغاضباً بُسْنا. **ماجر** عاقل و
لبیب. جمیع صنایعه قابل و ادیب اولورلر. اما خبث و فساد و عنادده
کامل و قتل و جرح و اباق ایتمکه مایللردر. انلرک صاحبلری استغنا ایده اجتنابده
عامل اولمق کرک. اکثرینک اشکالی حسن و الوانی بیاضدر. فقیر نظم ایتمشدم.

بیت غلام اعجمیٍّ قد جزمنا الغلب اذ ماجَرْ
سألنا جنسه عنه فقال مُغاضباً ماجَرْ

ارناود حسن شکل و سلامت عقل و قابلیت صنایع و ادراک و قابلیتله
متصف‌لردر ولکن کبر و عناد. و طغیان و فساددن خالی دکللردر. کندولر
زعم ایدرلر که اصل جنسلری عرب اوله. جبلة بن الایهم غسّانی که ملوک شامدن
ایدی و تنصّر ایدوب قیصر هرقلک امراسندن. رایات نور اسلام
مفارق ولایت شامه لامع اولنجق مسلمان اولوب مدینه‌یه حضرت
عمره رضی الله عنه ملاقات ایچون روانه اولدی. مدینه منوره‌یه تمام
زینتله داخل اولنجق روایت ایدرلر که مدینه‌ده بر بکر و ثیب قلمدی الا
تفرجه چیقدیلر. حضرت عمر حجه عازم ایدی بیله چیقوب بیت حرامی
طواف ایدرکن بر کمسنه ازاری اوجنی بصوب ازاری چوزلدی دخی او
اول شخصه بر طپنجه اوروب بورنی شکست ایلدی. حضرت عمره شکایت

شکایت ایدنجک جبله چیقوب یا خصمکی ارضا ایله یا قصاصه راضی اول
دیو بیوردیلر. بن ملکم اول سوقه یعنی رعیتدر قصاص نیجه اولور. حضرت عمر
بیوردی که حکم کتاب الله بودر. جبله ایتدی بن ظن ایدردم که اسلامه
کلمکله عزتم زیاده اوله. حضرت بیوردی که عزت اسلام زیاده‌در
ولکن حکم کتاب الله بودر مخالفت ممکن دکلدر. جبله ایتدی ایمدی بکا بو کون
مهلت ویروک یارین فصل ایله ایله‌لم. صباح کوردیلر جبله قوندوغی
زمین دیار بلاقع اولمش. بر فرد آفریده قلمامش. اورادن جبله قیصره کلوب
ینه تنصر ایلدی. قیصر قتی شاد اولوب آنی استنبوله کتوروب رعایتلر ایلردی
اما جبله نادم اولوب. بو شعری انشاد ایدردی. **نظم**

تنصّرت الاشراف من اجل لطمة — وما کان فیها لو صبرت لها ضرر
وادرکنی فیها لجاج حمیّة — فبعت لها العین الصحیحة بالعور
فیا لیت امّی لم تلدنی ولیتنی — صبرت علی القول الذی قال لی عمر

حالا ارناود علماسی بر لر. قیصر دیار موزی جبله‌یه اقطاع ویروب جبله
عساکری ایله اول دیارده اقامت ایدوب طول زمان مجاورت
کفار ایله لسانلری تغیر اولوب ارناود اسمی ایله مسمی اولدیلر. والله تعالی
اعلم. والعلم عند الله تعالی **روس** روس طایفه‌سی حسن
شکل بیاض لون و نعومت بدن و قابلیت صنایع و لطافت خدمت.
و اطاعت سید و قلت عبادتله موصوف لردر. اما قلت صلاح و کثرة اباق
و ارتداد ایله معروفلردر. فقط بدره جبانلقلری ایله مشهور لردی. حتی بر تاتار بنجه

روسی اسیر ایدر دیرلر ایدی • اما شمدی قضیه عکس اولدی • و تاتاروکّ اکثرینی روس لعین اخذ ایلدی • حاجی طرخان • و دشت برکت خانی کلیّاً اخذ و نهب ایلدیلر • والله غالب علی امره

فرنج

فرنج طایفه سی لطافت و حسن شکل و ظرافت و دقایق خدمتنه عارفلردر صنایع جزئیه ده کماللری کلیدر • ولکن دکه ده مسلمان اولمرلر • نیجه سی اسلامده عزت و رفعت بولوب عبادت و طاعت ایدنلردن فرصت بولدقده و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیأ مضمونه مظهر اولمشلردر •

کرج

کرج طایفه سی عقل و کفایت سعی و درایتدن خالی دکللردر • غلام و جاریه سی اطاعت و انقیاده ورزه اولور • ولکن نوع تقذر و دنائت شاندن دور دکللردر

جرکس

جرکس اکثری حسن شکل و صحت بدن • و وقار و حشمت • و دیانت و امانتله موصوفلردر • اما سادهلک و بلاهت و نقصان تدبیر و عجب و نخوتدن خالی دکللردر • حتی مصر تخمینا ثمانین و سبعمائه ده سلطنت برقوق جرکسی یه منتقل اولوب • تا سنه اثنین و عشرین و تسعمائه ده سلطنت مصر و شام جراکسه یه منحصر قوللردن قوله انتقال ایدردی • و کمال بلادت و عجب و نخوتلرندن ناظر امورلری که دولت رفیع الارکان منیع البنیان آل عثمان ابّده • ابقاهم الله تعالی الی یوم المیزان • معادل و مساوی و قدرت و قوتده اول عالی درگاهه متقاوم و متقاوی اوله لر • زیرا سلطان محمد خان انار الله تعالی برهانه • و ثقل یوم الحشر میزانه • حضرتلریله مرحوم سلطان

بایزید بن

سلطان قایتبای مابیننده منازعه واقع اولدقده کمال احلام و شنغعندن انتزاع ملکلرین قصد ایچون بنفسه نهضت ایتمیوب بعض امرا ارسال ایدردی اتفاق کسر واقع اولمغین سنرلی سامانلری باد نخوتله بر اولمشدی • چون تخت سلطنت قدیم • قدم مبارک صاحب زمان فاتح ممالک ایران و توران • افتخار سلاطین آل عثمان • سلطان سلیمشاه خان ابنه روح الله روحه فی غرف الجنان مشرف اولدی

بیت

ولو لا تحسبون الحلم عجزا	لما عدم المسیئون احتمالی •

مقتضاسنجه ایتدکلری جسارت و گستاخلیغه تحمل بیوریلوب • رفع و دفع مضرتلری ایچون • بلاد عرب • و شام و حلب جانبنه لشکر چکلدی اول زمانده سلطان اولان قنصو غوری جراکسک اعقلی و رأی و تدبیرده اکملی ایدی • دیرلرکه رأیی خداوندگار حضرتلرینه اطاعت و انعام تعیّن نه صادر اولورسه اکا قناعت ایتمک ایدی • بقیه جراکسه نقصان عقل و غلبه جهل و افراط نخوت و عجبلری سببیله مرحوم غوری یه اطاله ایدوب سن عثمانلودن قورقرسک مصرده اوتور • بز سرحدده ورالم انلوک حقندن کلهلم دیرلر ایدی • بالآخره مرحوم غوری وخی خواه ناخواه حلب جانبنه کلوب مرج دابقده اثنین و عشرین و تسعمائه رجبنک کونی محاربه ایدوب فی الحال جراکسه منهزم اولوب • سلطان غوری و نایب شام سیبایی که اشجع و اعظم امرا ایدی مقتول اولوب • بقیة السیف میدان کارزاردن فرار ایدوب • منکوب و مسکون

مصره دوشوب طومان بای نام چرکسی که امیر کبیرلری سلطان ایلدیلر
اشتدم که حضرت خداوندکار • شامدن تکرار رقعه ارسال ایلمش مقرّ و
موطنکوزه عسکر ایلدوب بالکلیه رفع و استیصال ایتمکوزه رغبت
دکلدر • اکر حماقات ماضیه کوزدن توبه و انابت • و خطبه و سکه نام
خجسته فرجاممه ایتمکه اجابت ایدرسکوز جانب مالکوزه امین • و مملکتکوزده
سالمین اولوک • و الّا عسکر ظفر رهبرله ارشدم • و شکوزه حاضر اولوک
چون قلّت عقل و کثرت جهللری قابل علاج دکل ایدی • اصروا و استکبروا
استکبارا مضمونی اوزره • رفع رایه عناد و ترک سلوک طریق انقیاد
ایلدیلر • لابدّ بنفسه سنه ثلث و عشرین و تسعمائه ذی القعده سنده
شامدن نهضت بیوروب غزه ده و مصرده نیجه دفعه محاربه واقع
اولدقدن صکره • آخر قاهره شهرینک اوکنده ریدانیه ده • تلاقی عسکرین
و محاربه اولدی • اما عصفورله شاهین • و روباهله شیر غرین • برابر میدر آخر
الامر حمله سی عرضهٔ بوار و غرقهٔ دریای هلاک اولوب • دولتلری مصداق
کان لم یکن شیئا مذکورا اولدی • و کان امر الله قدرا مقدورا •
تکریل ابزا انلر دخی چرکسه قریبدر وطن جهتیندن • و اخلاق جهتیندن
سیاه زنک قسمندن بری ده **هندیلر** در هند بر ولایتدر جنوب و مشرق
ناحیه سنده • و خلقی اکثر اسمر اولور • اما بعضنده بوی جمال دخی اولور •
میر خسرو دهلوی بعض تعزلاتنده ایدر که • **بیت**

هندوی مرا کاکل ترکانه ببندید	زو ببنه من چون بت و بتخانه ببندید

به ببنید • سوق الرقیق صاحبی ایدر اهل هندک قدلری موزون و رنکلری
اسمر • و طیب نکهت • و حسن نعومت بدن • و عقل و سداددن • و حکمت و
صناعت • و وفای عهد و مودتدن بهره مندلردر • اما قلندن مبالات
ایتمیوب جرایم عظیمه یه اقدام ایدرلر • صالحلری ایو صالح • و طالحلری
غایت طالح اولور • امراض ذلویه انلره چوق عارض اولور • قضیدهٔ
فراست صاحبی ایدر هندیلر حقنده بویله دیمش که **نظم**

و الهند فیهم عفّة و فسوق	و قسوة و باطل و حقّ
لهم شعور لهم قدود	و هم ابهیل و هم عبید

انتهی • بو زمانده هنددن طواشیلر استعمال ایدرلر • و لکن سوء خلق و
کثرت فسادلری سببی ایله مذموم در • **زنکیلر** قلیل العقل و الادب
کثیر اللهو و الطرب • و انلردن عقل سلیم و خلق حسن اعجب عجبدر • کثرة طربلری
سبب قلّهٔ عقللری در • و بعض بلاد حاره ده • انلر خدمتلردن غیری نسنه یه
صالح دکلدر • قصیدهٔ فراسته ده ایدر **بیت** و فی الزنوج غلظ الطباع
و فیهم میل الی الجماع • **حبش** طایفه سی انلردن اصلحدر خلقلری
ملایمدر لکن جسملری ضعیف و حقیر • و عمرلری قلیل و قصیر اولور • باقی اجناس
دخی اطوار و احوالندن تفرّس و تحدّس ایلیوب استعمال ایلیه لر • و کاه
اولور که دنی جنسدن فرد مقبول اتفاقا واقع اولور • انوک کبی کسک ایولکی
معلوم اولنجه جنسی کم اولمق ضرر ایتمز • عکسی دخی بویله در ایو جنسدن دنی
و نا معتبر فرد حاصل اولور • و الله تعالی اعلم • **تمّ**

باب سادس تدبير مدن وضبط ممالك وقواعد شاهي ونواميس آلهي بياننده در وبو بابده برايكي فصل ايراد اولنور فصل اول انسانك تمدنه احتياجي وبو فنك شرفي بياننده در

اكرچه مقدمه ده بز بو مقصودي ايراد ايتمشدوك اما بو مقامده خواجه نصير وفاضل دواني يه اقتدا وسابقدن زياده تفصيل ايلدك • اولا معلوم اولسون كه موجودات ممكنه ايكي قسم در بري اولدر كه كمالاتي وجودينه مقارن اولوب جمله‌سي بالفعل حاصل اوله اجرام سماويه كبي • ايكنجي كمالاتي وجودندن متأخر تدريجله حاصل اوله • اجسام مركبات عنصريه كبي • وبو قسمده حركت كركدر كه انلر قوه‌دن فعله • ونقصاندن كماله چيقه • وبو حركت اسباب معاونيه اولمينجه اولمز • واسباب دخي يا صوردر • ماده نطفه يه عارض اولن صور علقه ومضغه • وصورت جنين كبي متعاقب مبداء فياضدن فيض اولوب آخر صورت انسانيه يه مؤدي اولور • وصورته حكما اصطلاحاتنده كمالات متممات دخي ديرلر • يا معدّاتدر كه ماده يه متعاقب بري كلوب بيله كيدر وبري دخي كلوب • آخر ماده يه كمالي اولن صورتك حصولنه مفضي اولورلر • غذالر كبي كم بدن انسانه متعاقب ومنضم اولوب نشو ونماسنده كمال ممكنه مفضي اولورلر • ومعاونت دخي مطلقا اوچ قسم اوزرينه اولور • اوّلكيسي معاونت بالماده در يعني معين اولنيني معاونت ايتدوكي شيئدن جزء اولمغله معاونت ايليه • غذانك حيواناته معاونتي كبي • ايكنجي معاونت بالآله در • يعني معاون معاونت ايتدوكي نسنه‌نك آلتي اوله

حاصل ٥

اوله حيوان تناول غدا ايتدكدن صكره ايجدوكي صو كبي زيرا صونك حيوانه نفعي بودر كه غداسني ترقيق ايدوب منافذ ضيقه يه كيرمكه مستعد ايدر كندوسي هيچ غدا اولمز • اوچنجي معاونت بالخدمت در • ومعاونت بالخدمه اولدر كه معينك فعلي معاونت ايتدوكي نسنه يه نافع اوله خدمتكارك فعلي كبي كه سيدينه نافع وانك غرضني محصل در • ومعاونت بالخدمت دخي ايكي نوعدر بريسي خدمت بالذاتدر كه معينك فعلي معاونت ايتدوكي كشينك غرضني تحصيل ايتمكيچون ايليه مملوكك مالكنه ايتدوكي خدمت كبي كه ذكر ايتدك • ايكنجيسي خدمت بالعرضدر • كه معينك فعلي غرض آخر ايچون ايليه • ولكن بو فعل معاونت واقع اولن نسنه يه دخي نافع اوله • چوبانك رمه كوسفنده ايتدوكي خدمت كبي كه اصل غرضي صاحب رمه يه خدمت وانك رضاسني تحصيل در • لكن رمه يه دخي انك مرادي اولدوغيچون خدمت ايدر • معاونت وخدمتي صاحب رمه يه بالذات • ونفس رمه يه بالعرض اولور • وحكيم فاضل معلم ثاني بو نصر فارابي قسم اوله • مثال افاعيدن كبوترمش مثلا افعي لسع ايدوب حيواناتي اهلاك ايدوب تركيبلريني باطل ايتمكله عناصره بالذات خدمت ومعاونت اولور كه حيوان ملسوعك تركيبي باطل اولمغله متفرق اولوب اجزاسي عناصره ملحق اولور • اما نفس حيوانانه خدمت ومعاونتي بو قدر بلكه انلره ضرري واردر معاونت قنده قلدي • وقسم ثاني يه سباع بهايمي افتراس واهلاك ايتمكي مثال ايتمشدر زيرا سباعك اهلاك حيوان ايتمه‌سندن عناصره نفع اولور • زيرا اجزاسي متفرق اولوب • هر عنصر كه حيوانده بالقسر كلو

بالنفس ساك

مجتمع اولمشدی حیز اصلیسنه واصل اولور • ولکن سباع افتراس حیوانی
کندو نفعی ایچون ایدر که لحوم و دماسندن تغذی ایدر • بخلاف افاعی که
لسع ایتدوکی حیواندن متمتع اولمز • پس افاعینک عناصره خدمتی بالعرض
اولمیوب بالذات اولور • سباعک بالذات اولمیوب بالعرض اولور
بو در خواجه نصیر و فاضل دوانی حکیم کامل ابونصر فارابیدن نقل ایتدکلری که
کمال ایضاح ایله تقریر ایلدک • اما مخفی اولمیه که افاعی حیوانی کندویه مضر
توهم ایدوب لسع ایلر • پس ایلر دخی کندو ایچون ایتمش اولور • غایتی جلب
شهوت ایچون ایتمیوب دفع ضرر ایچون که اثر قوت غضبیه در ایتمش
اولور • پس خدمتی کندویه بالذات عناصره بالعرض اولور • بو مقدمه
تمهید اولندقدن صکره معلوم اولسون که عناصر و معادن و نباتات
وحیوانات انسانه اوچ طریقله خدمت ایلرلر • اعنی خدمت بطریق المادة
و خدمت بطریق الآلة و خدمت بطریق المعاونة • اما انسان انلره خدمت
ایلمز الا اوچنجی طریقله که خدمت بطریق المعاونة در • زیرا انسان انلردن
اشرف در • اشرف اخسه خدمت ایلمز بلکه عکسی اولور • اما بطریق
المادة خدمت ایتدکلری زیرا انسان بحسب الظاهر بدن و روحدن
مرکب در و بدن غدایه محتاجدر • پس مرکبات بالذات عناصر مرکبات
ضمننده انسانه غدا اولورلر • غدا خود کلور متغذی بدن جزء بالفعل
اولور • نته کم مقدمه کتابده بلدرمش ایدک • پس مرکبات و عناصر
بطریق المادة خدمت ایتدکلری ظاهر اولدی • اما بطریق الآلة خدمت

خدمت ایتدکلری دخی ظاهر در • مثلا تراب انسانه مسکن اولور و
انکله کل و اجر و لبنه ایدوب جدار مساکن ایلر • و هوا خود تنفسده
لازم اولور • زیرا هوای جدید کلمزسه روح حیوانی که حرارت غریزیه نک
بخاری در فی الحال محترق اولوب باطل اولور • اما اول هوا
روح حرارتندن حرارت کسب ایدوب متعفن طوتر • اگر اخراج اولنمیه
بینه بدنی و روحی متعفن ایدر • اول سببدن ادخالی راحت اولدوغی
کبی اخراجی دخی راحت اولور • شیخ سعدی در هر نفسی دو نعمت
موجودست دیدوکی بودر • و صونک آلت اولدوغی خود دیمک
که غدایه بدرقه اولوب اوکنه دوشوب انی منافذ صعبه یه ادخال
ایدوب بدنک جمله سینک تغذیه ایتمسینه سبب اولور • و آتش
آلت اولدوغی طبخ غدا ایتمکده ظاهر در • و مرکبات دخی بعضی غدا
و بعضی دوا اولوب خدمت ایلر • و بعضی دخی مسخر اولوب مهماتنده
ات و قتور کبی رکوبنده خدمت ایلر • و بقر کبی که حراثت و زراعتده
خدمت ایلر • و کلب کبی که صید و حراستده خدمت ایلر • نته کم تنزیل
آسمانیده بو خدمتلره اشارت بیورلمشدر که • و سخر لکم الفلک
لتجری فی البحر والانهار • و سخر لکم الشمس والقمر دائبین و سخر لکم اللیل و
النهار • بلکه انسانه اجرام سماویه دخی خدمت ایلر • اما انلرک خدمتی بطریق
المعاونت در بطریق المادة والآلة دکلدر • انلرک خدمتنه دخی قرآن
عظیمده اشارت اولنمشدر • و بیت مشهورده دخی اشارت

اولمشلردر که بیت ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری تم زیرا شمس و

قمر حرکاتی ایله لیل و نهار اولوب. لیل نوم و قرار و سکونه مناسبدر

زیرا اضواء و انوار نوم غرق اولمغه مانعدر. اول سببدن که نوم چون مزروح

باطن بدنه توجه ایتمکله ظاهر بدن ارواحدن فی الجمله خالی اولمغله اعصاب

و قوی به استرخا حاله و تعطل کلمکدر. حواس و قوای اعصاب و اعضا

مستریح اولمغیچون. پس انوار و اضواء چوق اولنجق ارواح ایچرو متوجه

اوله مز زیرا ارواح دخی نور عالمندندر جنسنی کورجک بیت للمنشئ رحمه الله

شمع رخسارو که میل ایتدوکی استرمی دلیل مط

چونکه روشندرر الجنس الی الجنس یمیل تم

مقتضاسیجه اول انواری قویوب. ظلمت خانهٔ بدنه توجه ایده مزو

روح انسانی انوار عالم شهادته فی الجمله عالمندن اولدوغیچون میل ایتدوکی

طفل رضیعده دخی ظاهردر که بر شعله کورسه اول جانبه متوجه اولور

پس نومه ظلمت معین ایدوکنک لمیتی ظاهر اولدی. انبتی خود ظاهردر

آدمی کوندزین نوم استسه یا مظلم یره کیدر. یا الی ایله کوزلرین سد ایدر

اطبا انکیچون نوم نهار مضردر که نوم غرق اوله مز دیدیلر. پس حق جل

و علانک وجعل اللیل سباتا والنهار معاشا وجعل لکم اللیل لتسکنوا

فیه والنهار مبصرا بیوردوغی بودر. و دخی حرکات شمس ایله فصول اربعه

متمیز اولوب. انسان قوتی بعض فصولده زرع. بعضنده سقی و نفی

حرکات شمس ایله

وبعضنده حصاد و دیاس ایلر. وحرکات قمر ایله شهور و ایام متمیز اولوب

مواسم عبادات. واوقات طاعات معلوم اولور. قل هی مواقیت

للناس والحج بیوردوغی کبی. وآجال بیوع. واجارات دخی انلر ایله معلوم

اولور. لتعلموا عدد السنین والحساب بیوردوغی کبی. والحاصل خدمت

معاونت افلاک وسماویات ظاهردر. اما سماوات بالعرض میدر یوخسه بالقصد

انسانه خدمت ایتمک ایچون خلق اولنمشلردر. حکما که ملائکه انساندن

افضلدر دیو ذاهب اولمشلردر. اولکی مذهبه ذاهب اولورلر و دیرلر

افلاکک حرکاتی سفلیات احوالی منتظم اولمغیچون دکلدر. زیرا فلکیات

عنصریاتدن افضلدر. افضل اخسه بالذات خدمت ایلمز. بلکه افلاکک

حرکاتی عشق و محبتدن ناشیدر جمال لایزال مبدا متعاله عاشقلردر. و

حرکات دوریه ایتمکله اوضاع ممکنه سی قوتدن فعله چیقمغله استکمال و

مبدا اول جل ذکره حضرتنه که کامل من کل جمیع الوجوه در. و مبادی عالیه

که عقولدر. و جمیع کمالاتی بالفعل حاصل. و جمله سی غایت مراتب کمال

ممکنه لرینه واصلدر. تشبه ایدرلر. ومبدا اول و مبادی عالیه دن بو

تشبه سببی ایله انلره انوار و کمالات. وابتهاج و سعادات فایض

اولور. و نه بو کمال و سعاداته حد و نهایت. و نه فلکیاتک

حرکات دوریه لریله بو کمالات و سعاداتک فیضنه استعداد حاصل

ایتمه لرینه پایان و غایت واردر. و بو حرکات دوریه دن سفلیات

احوالنه دخی انتظام حاصل اولور. ذلک تقدیر العزیز العلیم اما

حاصل اولوب بیضه دن طیر حاصل اولور اکرچه بو قسمه تعذّره ولادت دیرلر
حتی حقاشه که ترکیده یارسه . وفارسیده شب پره دیرلر . طایر ولود
دیو تعریف ایدوب . ولود قیدی ایله سائر طیوردن تمییز ایدرلر . اما اصطلاحده
طیور دخی مطلقا توالده داخل . وحیوانات متوالده دن معدوددر . وبو
معنایه اشارت اولمغیچون دلالتی بالذات . وبالواسطه یه تقسیم کونه ایدوب .
طیری قسم ثانی یه ادخال ایلدک . وحیواناتک بر قسمی تولّدیدر که اب وامه
محتاج اولمیوب حاصل اوله . صولر ارکندی لرنده حاصل اولن حیوانات و
حشرات کبی وفاره بری دخی تولد ایله حاصل اولور دیرلر . بعض سنه لرده
افراطله منکثر اولوب اهلاک حرث ایلدوکی دلالت ایلر . وفقیر بعض کمسنه لردن
اشتدم دیار مصریه ده فاره بریه کوردم نصفی لحم وعظم اولمش نصفی بنوز
تراب اما ماهیت فاره اوزرینه دیرایدی . والانسان والفرس والبقر والغنم
کبی حیوانات کبار دخی تولدی اولور . اما اهل ملل قتنده که حدوث
عالمه قائل لردر ظاهردر که آدم علیه السلام تولدیدر نته کم بیوردی
کمثل آدم خلقه من تراب . اما فلاسفه قتنده که قدم عالمه ودوام
نسل آدمه قائللردر انکیچون اولور که طوفانات عظیمه اولوب جمیع افراد
انسان وحیوان هلاک اولوب بعده ینه تولد ایله حاصل اولوب بعده تناسل
ایدوب عالم معمور اولمق جایز وواقعدر . حتی بعض افاضل حکما رساله سنده
ذکر ایلر که نیجه آدم تولدی وجوده کلمشدر . کاهی طوفان آب اولوب
عالم غرق . وکاهی طوفان نار اولوب جهان حریق اولوب . ینه تولد ایله نوع

نوع وجوده کلمشدر . اما بو آدم مشهور تولّدی دکلدر . بلکه تولدی مقدمدر
اسمی ورسمی منتسی اولمشدر . بو آدم توالدی در . لکن قلت نسل زماننده
اولوب اکثر افراد انداندن منتشر اولمغله ابو البشر دیمکله مشتهر اولمشدر .
نوح علیه السلام کبی . والله تعالی اعلم . پس حیوانات متوالده بری
برینه معاونت بطریق الآله ایلرز زیرا آب وام اجتماعیه محتاجدر . اما
حیوانات متولده انلره محتاج اولمغله معاونت بطریق الآله ارالرنده
متحقق اولمز . ومتوالد اولن حیوانات دخی محتاج تربیت اولدوغی
زمانده معاونت بطریق الآله وبطریق الخدمت بولنور . وصکره اما کبیر اولوب
تربیته احتیاجی قلمدوغندن صکره معاونت بالکلیه منتفی اولوب هر بری مستقل
اولور . اکثر حیواناتک حالی بودر . اما بعض انواع بر مرحال محتاج تعاوندر
حشرات اندن نمل ونحل عسل کبی که مجتمع اولوب بری برینه تهیه منازل وحفظ
اقوات ایتمکده تعاون ایتمکله معاش ایده مزلر . خصوصا نحل که پادشاه سز
اجتماع وتعیشلری ناممکن . وپادشاهلری بحسب الخلقه ممتاز . وایکی اولسه بری
قتل ایدوب اتفاق کلمه اولمینجه تعیش ایده مزلر . وکاهی محاربه ایدوب بعضی
غالب اولورسه تختگاهلری انک اولور . وحاجبلری وسقالری معین در و
طیورک دخی بعض انواعی مستقل معاش ایده مز . طورنا ودشتی قاز کبی که
جمع اولوب بعضی دلیل راه . وبعضی حارس اولمینجه سفر ومعاش ایده مزلر .
پس بو انواعده دخی خدمت بطریق المعاونه بری برینه مقرردر . مقصود
بو تفصیلدن اولدر که انسان بقای نوعی وبقای شخصنده بری برینک خدمت و

معاونته سایر حیواناتدن ازیوق محتاجدر. حکمتی اولدر که انسان عقل و تمیزله
موصوف و ممتازدر. پس حق جل و علا جمیع مصالحنی اگر غدا اگر لباس اگر سلاح
اگر مسکن کندونک تحصیل و رویتینه تفویض ایتمشدر. زیرا فکر و عقلله جملهسنی
تحصیل و تکمیله قادردر. اما حیوانات حلیهٔ عقل و تمیزدن خالی اولمغین
ضایع اولمسونلر ایچون انلرک مصالحنی و لوازمنی طبیعی ایتمشدر. کندولرک
فکر و تدبیرینه مفوض ایتمامشدر. سابقا حیواناتک اسباب معاشنی نیجه طبیعیدر
بیان ایلدک ینه اعاده ایتمیهلم. چون انسانک لوازمی کندو تحصیلنه
محتاج اولدی. پس اجتماعلری که تمدن اندن عبارتدر ضروری و بری
برینه معاونتلری لازمدر. زیرا کیمسنه کندو لوازمنه مستقل اولمز. دونک
دخی بو نوع تحصیلینی سابقا ایراد ایلدک که برشخص بر رغیف ییمکه زرع و حصاد
و دیاس و طحن و خبز لا اقل لازم. و برکمسنه برقفتان کیمکه قطنی زراعت و
جمع بعده حلاج دانهسندن تخلیص بعده غزال غزل بعده حایک نسج
بعده خیاط خیاطت ایتمک گرک. هربری بر حرفت و صناعتدر عمرنده برکیمسنه
بر یا ایکی حرفت تحصیل ایده. و اول حرفت و صناعتلر آلاته محتاجدر
انلری ایشلمک دخی بر حرفتدر. حال بو که بو صناعتلری تحصیل ایدنجه غدا
لباسه محتاجدر. پس ظاهر اولدی که انسان اجتماعه غایت محتاجمش که هربری
بر صناعت اختیار ایدوب انی ایشلیوب کندویه لازم اولدقی مقداردن
ارتوغنی آخره ایصال ایده. مثلا خیاط کندو لباسین دیکدکدنصکره آخرک
لباسین دیکیویره. و نجار کندو اوین بیدقدنصکره آخر اوین دخی بیی ویره

ویره و آخردن اجرت الوب خیاط کندونک لباسندن غیری مهماتنه و
نجار دخی سایر لوازمنه صرف ایلیه که جمله لوازمی حاصل و مهماتی حاضر اولوب
معاش ایدهلر. اگر جمله افراد انسانک همتی بر صناعت اولسه معیشت مختل
اولوردی. پس حکمت و لطف الهیدر که جمیع افراد انسان صنایع شریفهیه
طالب اولمیوب صنایع خسیسه و حرف دنیهیه طالب بلکه صنایع شریفهدن
ارتوق راغب اولورلر. نته کم اختلاف العلماء رحمة حدیثنده بونا ایما
ایلدیلر. یعنی همتلرینک اختلافی رحمتدر. بعضنک همتی تفسیر و حدیث و
بعضنک فقه و احکام. بعضنک نحو و عربیت. بو سببله جمله علوم
امت محمد الجنده مکملدر. و نته کم افراد بشر فقر و غناده مساوی دگلدر
زیرا جمله افراد انسان غنی یا جمله فقرا اولسه برفرد برفرده خدمت ایتمزدی
زیرا خدمت خادم جانبندن احتیاج مخدوم جانبندن منفعت ایصالنه
قدرت اولمغه موقوفدر. جمله افراد غنی اولسه کمسنهده احتیاج اولمغین
برفرد خادم اولمزدی. جملهسی فقرا اولسه براحد منفعته قادر اولمدوغیچون
کمسنه اکا خدمت ایتمزدی. پس اختلاف احوال اولوب محتاج اولنلر
خادم و منفعته قادر اولنلر مخدوم اولدیلر. که مخدوم خادمک خدمت
بدنیهسی ایله متمتع. و خادم مخدومک منفعت مال و جاهی ایله منتفع اولوب
جملهنک مرادی واصل و نظام عالم حاصل اوله. چون ظاهر اولدی
که انسان اجتماع و تمدن ایتمینجه معاش ایدهمز. و اجتماع و تمدن دخی مطلقا
فسادی دافع و صلاحی مشتمل دگلدر. زیرا طبایع مختلف و اهویه متباین

مهما یطلب
درباده حدیث
شریف اختلاف
العلماء رحمة

يعنى هر كشى نك بر مطلوب و مرادى وار . ونفس البته مرادينى هر نه طريقله
اولورسه اولسون الموا ايتمز خصوصا نفوس عوام غير مهذب واماره بالسوء در
پس بر نسنه ايكى كمسنه نك مرادى اولنجق تنازع وتزاحم اولسه كرك . اول بكا
كرك بو بكا كرك ديسه كرك . وهر برى آخرى منع ايتمك استسه كرك . لاجرم
تنازع وجدال وفتنه وفساد اولسه كرك . واشخاص بربرينى افنا و
اهلاك . وبر كشى تحصيل ايتدوكى شيئ آخر غصب وسلب ايدوب معاش ممكن
واجتماع ميسر اولمسه كرك . پس بر تدبير كرك كه هم افراد انسان متمدن ومجتمع
هم اول فسادلر منتفى ومرتفع اوله . هر شخص مراد شهوانيسنى جلب ايتمكيچون
آخرى مانع اولميوب . كندوسى مستحق اولدوغى مراداتنه قانع اوله وبو
سياست عظمى در كه بونكله اجتماع ممكن وفساد مندفع اولور . وبو سياست
حاصل اولمز الا اوج نسنه ايله . نته كم سابقا اشارت اولنمشدر . برى شى
ناموس شارع . برى حاكم مانع . برى هم دينار نافعدر . اما ناموس شارع
ديدكيموز اول شريعت الهيه دركه اوامر ونواهى وزواجر حدود واحكام
سياساتى مشتمل در . ولابد دركه بو شريعتك واضعى وصاحبى سائر افراد
انساندن وحى والهام . وقرب ملك علام ايله ممتاز ومفضل اوله .
زيرا كافه انام . وعامه خواص وعوام . هر شخصك وضع ايتدوكى احكام
وسياساته اطاعت وانقياد قيلمزلر . وامر ايتدوكى اوامر ونواهيه
اجابت وامتثال ايتمزلر . مادام كه واضع شرايع اولان كمسنه اول شريعتى
وحى والهام ايله رب الانامدن تبليغ ايلميه . وشريعتنى قبول ايتمز سكوز حق

حق جل وعلا طرفندن كرفتار عقوبات ودركات آلام اوله قلورسنز . قبول
ايدرسكوز مجازى بالاحسان والاكرام اولورسنز ديميه . ودعواسنى معجزات
باهره تاييد . وقصر نبوت ورسالتنى اساس حوادث عالم دائمله احكام وتشييد
ايليميه . اكر ديرسك كه جايزكه واضع سياست پادشاه قاهر اولوب .
بلاد وعباد اوكنده سياستنى اجرا ايليه . نته كم مقتداى طائفه مغول جنكيز خان
سلطنتده تمكن بولنجق عقل وكياستله سياستلر وضع ايدوب آدينه ياسا
ديدى . وحكم ياساسى ايله عمل ايتمينى قتل بى دريغ ايدردى . وبو ياسا
اولاد واشياعى اراسنده مقبول ومستعمل ايدى . جواب ايدرز
كه بو مقوله اولور . اول وضع ايدن پادشاهك . واولاد واتباعنك
دولتى دايم . ودبدبه حوادث روزكار سحر دولتنده نايم اولدقجه .
اما حادثات روزكار . وقانون حوادث ليل ونهار اوزرينه . كه شيخ
سعدى ديدوكى كبى
شعر
چنانكه دست بدست آمدست ملك بما
بدستهاى دكر همچنين بخواهد رفت
سلطنت خيمه سى
اول خاندانن جدا اوله . وكوس شاهى نوبتخانه ديكردن صدا ايده .
اول قانون متبدل . واساس سياست واحكامى متزلزل اولسه كركدر .
مثالى ذكر اولنان ياساى چنكيز خانى در . كه اوايل سنه ستمائه هجريه ده
احداث ايدوب . كندو واولاد واعقابى اكثر ممالك معتبره ربع مسكونه
مالك اولديلر . نته كم كتب تواريخ جهانكشاى وزير عطا ملك جوينى اندن
خبر ويرور . ومع هذا اليوم ما فيه مضمحل ومتلاشى اولوردى . تا كه حدود

خمسین وثمانمائه ده که فی الجمله ممالک ماوراء النهرده که اعقاب واولاد
تیمور حکام ایدی خواجهٔ احرار ناصر الدین عبید الله نقشبندی حضرتلرینک
سعیی ایله بالکلیه مرفوع ومضمحل اولوب ساحهٔ عالم غبار فسادندن پاک و
طاهر اولدی. فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین بخلاف
شریعت مطهره. وقواعد احکام منورهٔ دین احمدی. وشرع محمدی.
صلی الله علیه وسلم که روی عالمی منور. ومشام بنی آدمی معطر ایده لی بیک
ییله قریب اولدی. ومنور بوستان فواید وعوایدی تازه وطری. وانتشار
احکام وقواعدی شایبهٔ تنزل وتزلزلدن بعید وبری در. **مصراع**
بر بسته دکر باشد وخود رسته دکر. چون اشارت اولندی
که سیاست مذکوره که اجتماع مدنی انسی ممکن دکلدر لسان نبی ورسول الله
مبدأ فیاض ورب قهاره موکول کرک که علی الدوام مطاع جملهٔ
عالمیان. ومقبول همه آدمیان اوله. وبز رسول ونبی دیدیکموز شخص فاضله
حکما متقدمین صاحب ناموس وشریعته ناموس. ومتأخرین نبی وشارع و
وضعهٔ شرع ودین دیرلر. وافلاطون بو طایفهٔ علیه حقنده هم اصحاب
النوامیس العظیمه. وارسطاطالیس هم الذین عنایة الله تعالى بهم اکثر دیمشلردر
پس عوام ناس حکمای یونان شرایع انبیایی منکردر دیدکلری غیر واقعدر
نعم یونانیلردن بعض طوایف فلاسفه نبوات. ومعاد ومجازاته انکار
ایدرلر. نته کم کتاب مقدمه سنده کچمشدر. اما حاکم مانع دیدیکموز اول کمسنه در
که تأیید الهی ایله ممتاز. وتوفیق نامتناهی ایله سرافراز اوله. که هم نظم

نظم مصالح بلاد. وهم تکمیل نفوس عباد ایتمکه قادر اوله. وبو شخصه حکما
حاکم علی الاطلاق. واحکامنه صناعت ملک دیرلر. ومتأخرین انکا خلیفه
وفعلنه خلافت. وطایفهٔ شیعه انکا امام. وفعلنه امامت دیرلر. وافلاطون
انکا مدبر عالم. وارسطاطالیس انسان مدنی دیر. یعنی اول انسان که وجه
لایق اوزرینه حفظ مدینه ایلر. چون نظام زمام عالم. وصلاح کارخانهٔ بنی آدم
بونک کبی صاحب دولتک کف کفایتنه موکول. وتدبیر وسیاستنه
مفوض اوله. میامن وبرکات احوال برایا ورعایایه شامل. ونفوس ناقصه
حضیض نقصان ومهاویهٔ هوادن ذروهٔ کمال. وعزت قرب ملک متعاله
واصل اولور. نته کم زمان خلفاء راشدین. وائمهٔ مهدیین خصوصا
فاروق خطا وصواب. امیر المؤمنین عمر بن الخطاب. رضی الله تعالى عنه زماننده
ایله ایدی. واکر مدبر عالم وصاحب سیاست اعظم بو مقوله فاضل صاحب
سعادت اولمزسه. روی روزکار حلیهٔ عدل وانصاف ایله حالی.
وزوایای معمورهٔ عالم انین مظلوم وفریاد دادخواهدن خالی اولمزکرک
نته کم بعد الخلفاء الراشدین که تغلب متغلبه نصب خلفای عدل
ایتمکه مانع. ومشام عالم نسایم عدالتدن شمه یه قانع اولمشدی
وخواجهٔ کاینات علیه افضل الصلوات. بو حالدن خبر ویروب الخلافة
بعدی ثلثون سنه ثم یصیر ملکا عضوضا بیوردی. پس هر عصرده واضع
شریعت اولمق لازم دکل. اما حاکم که شریعتی اعمال واجرا. ومواد جزئیه ده
نص شارع بو عنه قواعد کلیه سندن استخراج واظهار وابدا ایلیه لازمدر. و
بو

قدرته علماء متأخرین اجتهاد دیرلر که خلیفه بر حق اولمق کمسنه ده شرطدر
وجناب رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم علماء امتی کانبیاء بنی
اسرائیل والعلماء ورثة الانبیاء بیوردوغی بودر • وظل الله وخلیفة
الله دیدکلری بو صاحب دولتدر زیرا ظل صاحب ظله مطابق
وجمیع سیئات ومقادیرده اکا موافقدر • پس متصرف صوری عالم
مطلب دخی متصرف حقیقی ومالک علی الاطلاق حضرتنه بسط عدل واحسان
وبصر جود وامتنان ایتمکده • وجور عباد وظلم بلاد ایتمکدن مقدس ومنزه
اولمقدر • وارباب استحقاق واستعداده فیض جود ونوالی ملاحظهٔ
اعواض • ونشر فضل وافضالی مطالبهٔ اعواضدن خالی اولمقده طاقت
بشری بلندقجه موافق ایسه • وبالجمله مبداء کامل من جمیع الوجوه
فضلی ایله بو دخی بنی نوعنده کامل • وتخلقوا باخلاق الله مضمونی ایله
عامل ایسه ظل الله فی الارض تلقیبنه لایق وخلافت حقیقیه تفضیلیله
متصف وفایق اولور • •

شعر

حق بود شمس وشخص واو سایه / سایه از نور میبرد مایه
هرچه در ذات شخص موجودست / بی تفاوت ز سایه مشهودست
رو نظر کن در ان درخت بلند / که چو در خاک بیب سایه فکند
هرچه بینی ز شاخ وبرگ وثمرش / همه در سایه ظاهرست اثرش
همچنان هرچه ایزد متعال / دارد از معنی عطا وکمال
بر تو ظل آن بود پیدا / از دل ودست حاکم والا

والا • وبو حاکم طبیب مزاج عالمدر که اعتدال نظام عالمی که صحت
اندن عبارتدر حاصل ایسه حفظ • وزائل ایسه اعاده ایدر • نته کم طبیب مزاج
انسانی اعتدال مزاج شخصی که صحت اندن عبارتدر حفظ وفقدانده اعاده
ایدر • ونته کم اعضای انسانینک بعضی رئیس وبعضی مرؤس وبعضی بعضنه
محتاج وموقوفدر • مثلا جگر گرچه که روح حیوانی ایله حیات
بولمقده یورکه که قلبدر محتاج • وقلب روح طبیعی ایله تغذیه ایتمکده
کبده محتاج • واکیسی دخی روح نفسانی وقوت حسیه بولمقده دماغه ودماغ
تغذیه ده کبده • وحیات بولمده قلبه محتاجدر • کذلک بنی آدم دخی
بعضی رئیس وبعضی مرؤس وبعضی بعضندن مستفیض ومستمد وهربری بر
جهتدن آخره محتاج ومستکملدر • بناء علیه ابناء نوعله اختلاط وتعاون
ومعاشرت ومظاهرت واجب ولازمدر

نظم

بنی آدم اعضای یکدیگرند / که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار / دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بیغمی / نشاید که نامت نهند آدمی

پس اول طایفه که ابنای جنسندن اعتزال ورؤس جبال وکهوف ومغاره
انعزال ایدرلر وانی زهد ورهبانیت • وکمال مرتبهٔ انسانیت عد ایدرلر •
وجهت معاشلرین خلقه تحمیل • وخلقک زراعت وصناعتلریله ماکل و
ملابسلرین تحصیل ایدرلر • انلر قاعدهٔ عدالتدن منحرف • وصفت جور و
ظلمله متصف لردر • اسملری متوکل ورسملری متاکلدر • زیرا کندولر خلقه

نفع رسان اولیوب خلقدن منتفع • وخیر الناس من ینفع الناس و
الکاسب حبیب الله اسم ورسمی الردن مرتفعدر **حکایت** اولنورکه
برشخص برکوشه ده کوردی بر روباه نابینا ومقعد اولنوردر • کیفیت
معاش وسبب حرکت وانتعاشندن متعجب وغور احواله اطلاع ایچون
برکمیندن برایکی کون مترقب اولور • کوردرکه برکون برشیر شکاری
کلور برصید کتوروب بینده تناول ایدوب تتمه‌سی روباهه زاد اولور •
برایکی کون دخی اوتورور وبینه برجانور دخی صید کتوروب • اسلوب
سابق اوزره بقایاسندن روباه نابینا تناول ایدر • رزق حیواناته
وکالت ووعده حقدرکه • ومامن دابة فی الارض الا علی الله رزقها مضمونی نزد
قتنده متحقق ومتبیندر • وداعیهٔ توکل وکوشه نشینلک • دروننده مقرر و
متعین اولوب • برکنج غاری مسکن قرار ایدوب • توکل رزاق کردکار و
فراغت کسب وکار ایلر برایکی کون انزوا وتصبر ایتدکدنصکره عنایت
حق وتوفیق کریم مطلقه مترقب • هاتف غیب • وملهم لاریب طرفندن
بر آواز ایرشورکه ای نادان اول جهتدن که کفیل ارزاق • وکریم علی الاطلاق در
سنی ونیجه سنک کبی بنده لر موزی اهمال ایتمیوب فقنده اولورسه
وعده فرمودینجه رزقنی ایصال ایدر • وعدا علینا اناکنا فاعلین وبوزه
بهین • واولیا مزه بین در • اماسن کندوکی روباه نابینا • ولی وسست و
پا منزلنه ایلدوب • فضله کسب غیردن حصه دار • ونیم کاسب شیرلرام
اللذین روباه رزق خوارقله جعک شیر شکاری اولوب سنک فضلهٔ

مطلب

فضله کسبکی غدای محتاجین اولمغه همت ایلسکه نه • نیم کاسب خیر بهم محسن
غیر اولسکه نه • **مثنوی**

جور وبه چه باشی روا ماند ه سیر — چنان سعی کن کز تو ماند جو شیر
نه بر فضله دیکران کوش کن — بچنک آر وبا دیکران نوش کن
کرافتد جو روبه سک از وی است — جو شیر انکر اکردن فرابست

پس روشن اولدی که کنج غار • وقله کوهسارده انزوا واعتزال ایتمکدن خلقی ایچنده کاسب
وکسب خیر • ونفع غیر ایتمکه راغب اولمق اولی وافضل ایمش • وبو
سببدندرکه دین احمدی • صلی الله علیه وسلم که مکارم اخلاقی جامعدر
رهبانیت ملت مسیحیه مانعدرکه رهبانیة امتی الجهاد • وبودرکه
خواجه نصیر وفاضل دوانی خلقدن عزلت ایتمک منعنده ایراد ایلدیلرکه زیاده
عبارات لامعه • وحکایات نافعه ایله ایراد ایلدیک • اما علمای آخرت
ومشایخ مرشدین اتفاقی بونک اوزرینه درکه • طالب سعادات وسالک
طریق حق اولنلره عزلت خصوصا اوایل سلوکده الزم لازمدر • وبر
درویش خیر اندیشکه اوقات وانفاسین عبادت رب الناس ومناجات
قاضی الحاجات • استیفاسنه حصر ایدوب زوایای مساجد ومعابدده بلکه کهوف
جبال وصحاریده ورمالده • حق جل وعلایه انقطاع وتبتل • وحق رزاقه
تفویض وتوکل ایتمش اوله بطال ومتاکل • وثقلت وموننی خلقه بر
وجه متحمل اولمش اولمز • زیرا عبادت حق اتم مهام • واهم مرام در
وبونک عبادتی برکاتی ایله خلق عالمدن بلالر مندفع وظلم ظلمه د

فسق وفسقه سببيله نازل اوله‌جق عذاب حق انلرك دعاسى ايله
مرتفع اولور. و بونلرك برى بنك خلقه نفعى بيزاران حايك وزار عددن
اكمل. و بو طريق جمله اشتغالدن اولى و جميع وظايفدن افضلدر. نته كم
شيخ شهاب الدين سهروردى عوارف المعارف كتابنده بيورر كه ان
كان دايم العمل لربه فيكفى بالعبادة شغلا. مستقبح اولدركه كنج خلوتده
اوقاتى بطالته مصروف. يا كنج عبادت حق مقصودى اولميوب
بلكه جذب قلوب ناس. و سمعه و ريا ايله اراذناس و انجاس اولمغه
مشغوف اوله. بونك كبى كمسنه‌لر متوكل دكل متأكل. و خلق ايچون عامل
دكل بلكه خلق ايچون مشتغل لردر. اما بعضى يرلركه مريده عزلت لازمدر مشايخ م
لكن كنج مسجد و كوشه خانقاه امثالنده منعزل اولوب جمعه و جماعته
حاضر اولملق كرك. رؤس جبال و مغاره‌لرده و صحرالرده منفرد اولمق
مضردر. اما صلحاى لبنان شام و ابدال جبل لكام انلر بحثدن خارجدر
مريدانلره اقتدا ايتمك مجوز دكلدر. والله تعالى اعلم. چون ظاهر و
باهر اولدى كه افراد انسانه اجتماع و تمدن لازم. و عامه خلقه اعتزال
و انفراد نا ممكندر. و اختلاط و اجتماعده دخى اخذ و اعطا. و بيع و شرا و معامله
و مجامله اقتضنجه اولمز. و بو احوالده رعايت عدل و انصاف. و دفع ظلم
جور و اعتساف اولمينجه اجتماعك ضررى چوق و فائده‌سى يوقدر.
پس بونلرك قواعدى كه قوانين عدل و سياست. و احكام ضوابط حكومت
و رعايتدر معلوم و معمول بها اولمق كركه اطراف عدالت مسلوك و طرق

وطرق جور و ظلم متروك اوله. والله تعالى الموفق والمعين

فصل ثانى محبت بياننده در

چون ظاهر اولدى كه افراد انسان انتظام احوال و تحصيل سعادت و كمال
ايتمكده اجتماع و تألفه محتاج. و اجتماع و تألف دخى مضرت مزاحمه و
مغالبه مشتملدر. و بو مضرتك دفعى ايكى طريقله متصوردر. بريسى اجراى
قوانين عدالت. و احكام سلطنت و ايالتدر كه اشارت اولندى. و بو طريق
جمهور انام و عامه خواص و عوامدر. و سواد اعظم و اكثر اهل عالم ايچوندر.
ايكنجى طريق طريق محبتدر. و بو طريق خواص افراد. و اعيان و احاد جمهوره مخصوصدر
زيرا جمهور خلق بر بريله محبت ايتمك عادةً محالدر. اما بر جماعت ايچنده
طريق محبت اولسه ممكندر. و محبت اولنجق طريق عدالته احتياج قالمز زيرا عدالته
احتياج ايكيچون ايدى كه هر كشى مرادى و مطلوبى كندو الملق استر پس غيرى دفع ايتمك
لازم اولور. و غيرى دخى هم چنان اول مطلوبى كندو جالب. بونك دفعى طالب اولور.
مزاحمه‌دن مخاصمه مطالبه‌دن مغالبه حاصل اولور. محبت اولنجق كشى مرادى
مشتها اولن نسنه محبوب مرادى ايدنجك ايثار ايتمك مقرر. بلكه محبوب تناول
ايتمه‌سى دخى اشتهى كلور. **حكايت** رشحات كتابنده مولانا روحى دن نقل
ايدر كه خراسانده بر جوان پارسا وار ايدى كه بر صاحب جمال جوانك درياى
محبتنه غريق و آتش عشقيله حريق اولمشدى. هميشه عادتى بو ايدى كه بر
مرغوب و تحفه نسنه‌يى نيز ار مشقت و عنا ايله تحصيل ايدوب كلوب سرراه جوانده
جانانه اونى نه مرغوب كندو يمكين دن ترقب ايدردى. آخر كمسنه كيجه كن اولمق

استنسه کیمسه‌دن حیقوب بن قودم الملک دیو منع ایدردی جون جوان
او غریب السه ظاهر اولمیوب نیجه کونلر اول اصفادن که جانان تحفه‌یه
نظر صالدی ومقبولی اولوب الدی دیو مسرور وشادان وخزانهٔ دل
محزونی آباد اولوردی مولانا ایدر محبه صوردم دیدم که جون تحفه‌
سزاریز حمیتله تحصیل ایدرسین نیچون محبوبکه سنک ایدوکین بیلدرمزسین دیر ایدی
که کمال محبتم طبع شریفنی زیربار منت ایتمکه مانع ودل دردمندم مبارک
خاطری اول تحفه‌یه باقدقده بو مثله نوعا مسرور اولدوغنه راضی وقانعدر محب
محبوبیله بو دایره‌ده اولنجی مشتهیات دنیاویه‌دن ایچون نیجه مزاحمه ومغالبه واحتیاج
اجرای قانون عدالت وسیاست اولور وحکما دیرلر که محبت عدالتدن
افضلدر زیرا محبت وحدت طبیعیه مشابه ومشاکلدر عدالت وحدت
صناعیه محاکی ومماثلدر وشبهات که طبیعی صناعی کبی اوله ودخی
محبت مقتضی اتحاد ورفع اثنیتدر وعدالت اثنیت تحققدن صکره اولور
زیرا عدالت انصافدر انصاف لغتده نصف کلمه‌سندن مشتقدر یعنی
بر نسنه‌نک نصفنی کندو الوب ونصف آخرینی شریک اله نصف خود
اثنین اولنده اولور جون محبت تشبیه ایله اتحاده که اصل اصولدر ووعدگاه
قرب ووصولدر واصل اولنه اثنینیت فرو عندن اولور احکامنه نه احتیاج
اولور واندن نه فایده حاصل بیت للعاشقین باحکام الغرام صبا
فلا تکن یا فتی بالعدل معترضا حکما ایدرلر که جمله موجوداتک
قوام وبقاسی محبتیله‌در ومحبت جمله اشیایه ساری وهیچ موجود وجود

وجود وحدتدن خالی اولمدوغی کبی میل ومحبتدن دخی عاری دکلدر حتی نباتات
وجمادات دخی عشق ومحبتله متصف وجمله جواهر واعراض بوحیثیه‌دن معترفدر
عناصر که احیاز طبیعیه‌سینه میلی غالب وحیز طبیعیدن چیقسه نه حیز طبیعیسینه
طالب وحیز قسریسندن هارب اولدوغی عشق ومحبتدر وهر جسم عنصری
که کیفیات فعلیه‌دن که حرارت وبرودتدر انفعالیه‌دن که رطوبت و
یبوستدر بریسی ایله متصف اولدوغی عشقدر مثلا نار حرارت ویبوست
وهوا حرارت ورطوبت وما برودت ورطوبت وتراب برودت
ویبوستله متصف ومقتضیدر انلره عاشقدر که انلره طالب وزیان
وضدندن که غیردر نفور وگریزاندر مثلا ما آتش قسریله تسخین وبرودتدن
جدا ایلسه‌لر قاسر زایل اولسه فی الحال ینه معشوقی اولان برودته انتقال و
اتصال ایدر وهر جنس بسیط ومرکب جنسنه میل ومحبت وخلاف جنسیدن
نفرت وهروب ایلر وخرمای نرماده‌سینه میل وانعطاف ایلر وافلاک
دخی حرکت دوریه عشقی ایلر که مبدئی جواهر عقلیه ومبادی عالیه‌نک تشبیه و
اشکال واوضاع حکمیه‌سین قوتدن فعله چیقرمغله انلره مبدئیت استفاضه‌در
نه کم حکمتده مقرر اولدی وکمال ونقصاندن موجوداتدن نه وار ایسه
جمله‌سی محبته مترتب واندن ناشیدر محبت موجب اتحاد واتحاد قرب
مبدأ ذو الجلالدر وحکمادن بو طایفه‌یه اهل محبت وعلیه دیرلر
وسایر فرق حکما اگرچه بو مذهبه تصریح ایتممشلردر اما محبتک فضیلته معترف
وجمله موجوداته سریان ایتدوکنه قایل اولمشلردر وشیخ رئیس الح

علی بن سینا عشقك جمیع موجوداته سریاننده بر رساله بدیعه
تألیف ایتمشلر . مص محبت ازلی در همه اشیا ساری … ورنه برگل نزدی بلبل بیدل فریاد .

امّا متأخرین اصطلاحنده محبت ذوی العقولده استعمال اولنور . ذوی العقولده
اولمین مواضعده عناصرك احیاز طبیعیه سینه میل ایتدوکی کبی . ومرکّباتك
بعضی بعضنه مزاج وترکیبده مناسبت ومشاکل اولوب ارالرنده
نسبت عددی یا نسبت مساحی یا نسبت تألیفیدن بر نسبت معینه ده اتحادلری
اولدیغیچون میل وانجذاب . وبو میل وانجذابه میل ایتدوکی کبی بو جمله به
نیجه خواص عجیبه واسرار غریبه مترتب اولور . وانلره خواص واسرار
طبایع دیرلر . مثلا مقناطیس بالخاصیه حدیدی جاذب وحدید
انی طالبدر . وبونك ضدی سنك بالخص الخل دیدکلری که
نه قدر سرکه یه برقسه لر انوب داشره دوشر بو خواص واسراره مطلع
اولنلره علم طلسمات ونیرنجات حاصل اولور . پس بونلره محبت و
ضدی استعمال اولنمز . بلکه میل وسرب استعمال اولنور . و
حیوانات غیر ناطقه ارا سنده اولکه الفت ونفرت دیرلر . ولا مشاحة
فی الاصطلاح . امّا انسانده اولان محبت ایکی نوعدر . بری طبیعی
بری ارادیدر . طبیعی مادرك فرزندینه محبتی کبی . اکر طبیعت مادرده بو
محبت مفطور اولمیبدی تربیت اولادده بو مشقتلری اختیار ایتمیوب نوع [مخلوق]
انسان منقرض اولمق لازم اولوردی . نته کم سابقا دخی دیدك محبت ارادی

ارادی متعلمك معلمنه مریدك شیخنه محبتی کبی . وبو دخی درت صنفدر
اوّلکی سریع العقد والانحلال اولنلردر . یعنی تیز حادث اوله . امّا بینه
تیز زایل اوله . ایکنجیسی بطئ العقد والانحلالدر . یعنی کیج حادث
اوله . ولکن کیج زایل اوله . اوچنجیسی بطئ العقد سریع الانحلالدر
یعنی کیج حاصل اوله وتیز زایل اوله . دردنجیسی سریع العقد بطئ
الانحلال اولنلردر . یعنی تیز حاصل اولوب کیج زایل اوله . وسبب محبت
دخی اوچ نسنه در . اوّل لذت . ایکنجیسی نفع . اوچنجیسی خیردر که
اولورکه بو اسباب بعضی بعضیله جمع اولوب مرکب اولور . امّا لذت اول محبته
سبب اولورکه سریع العقد وسریع الانحلال اوله . زیرا لذت سریع
الحصول والزوالدر . انکا تابع اولان محبت دخی انکله اولور . امّا نفع اول
محبته سبب اولورکه کیج حاصل اولوب تیز زایل اوله . زیرا نفع آخر دکمه ده
متحقق اولمز اولسه دخی مستمر اولمیوب تیز زایل اولور . خصوصا بو زمانده
که خلق بری برندن اومدوغی بیوك نفع اولدرکه ضرر ایرشدرمیه . بیت

امّا النفع زمن ترك القبیح به … فی اکثر الناس احسان واجمال

پس بو مقوله نفعه مترتب اولان محبت دخی انکله اولور . امّا خیر شول محبته
سبب اولورکه تیز حاصل اوله وکیج زایل اوله . زیرا اهل خیر ارا سنده
محبت جانی ومؤانست روحانی واردر . لابد محبت دخی تیز حاصل
اولور . وکیج زایل اولمه سینك حکمتی بودرکه اهل خیر ارا سنده اتحاد حقیقی واردر
پس انفکاکی متعذر یا متعسردر . امّا نفع له خیردن یا اوچندن مرکب اولن

سببله حاصل اولن محبت کبی حاصل اولوب کبی زایل اولمز کبی حاصل
اولدوغی زیرا ایکی یا اوج نسنه نک بر یره کلوب جمع اولمه سی کبی
اولور • خواجه نصیر ومولانا جلال دوانی زیرا نفع وخیر بو ایکی حالی •
اقتضا ایدر دیو تعلیل ایلدیلر • بعده مولانا جلال ایدر نظر دقیق اقتضا
ایدر که لذت ونفعدن مرکب اولن حصولده متوسط زوالده سریع
اوله • لذت وخیردن مرکب اولن حصول وزوالده متوسط اوله •
نفع وخیردن مرکب حصولده متوسط زوالده بطی اوله • وبو مرکبلرده
دیدیکموز احکامک علتلری بسایطک اقتضاسنی ملاحظه ایدن کمسنه یه
ظاهر اولور • انتهی کلامه • وبو مقامده دخی تفصیل وتدقیق ممکندر اما اطنابدن
احتراز المدک • ودخی ایکیدن مرکب اولنلردن اوجدن مرکب قیاس اولنه
دیو ایراد ایتمدک • والله تعالی اعلم • ومحبت صداقتدن اعم در زیرا
محبت جمع کثیر ارا سنده اولور صداقت اولمز • از کشی ارا سنده اولور
وعشق دخی اخص در • زیرا عشق بر کشی یه اولور • برکوکلده ایکی کمسنه عشقی صیغمز

بیت زلوح خاطر عاطر غبار غیر بشوی •
که شرط عشق بود دل یکی ویار یکی •

وعشقک علتی یا افراط طلب لذت یا افراط طلب خیردر • اولکی عشق
بهیمی ومذموم در • وانک علامتی اولدر که محبک اکثر استحسانی اعضا
وشکل محبوبه اوله • خصوصا اعضای خلیع افحا ذوار داف کبی
سا ده رو جوانلره ونسا قسمنه اولن محبت اکثر بو قسم در • اکثر دیدوک

دیدوک زیرا بعض سالکلر صور حسان محبتنه کرفتار اولوب جمال مقید
ضمننده جمال مطلق مشاهده سین دعوی ایدرلر • **رباعیه**

آن دگر گرچه عاشق صورتست	لیک معشوقش از صور دگرست
حسن معنیست دیده در صور	چشم از آن دوختست بر صورت

اکنجی عشق روحانی ومحمود در • وانک علامتی اولدر که محبک اکثر استحسانی
محبوبک اخلاق وشمایلنه اولور • مشایخ عظام وعلمای کرامه اولن عشق بو
قسم در • ودخی حکما ایدرلر که نفعک عشقده اصلا مدخلی یوقدر • نه استقلالا
نه غیره تبعیتله • اما لذتک شبان واحداث وجوانلرک محبت وصداقتلرنده
سبب اولمه سی اولور • چون لذت سریع الزوال در • صداقتلری دخی سریع
الزوالدر • اززمانده نیجه دفعه مصادقت • ونیجه دفعه مفارقت ایلرلر • **بیت**
وفا داری مجو از بلبلان چشم که هر دم بر گل دیگر سرایند
وشیوخ وانلر طبیعتنده اولنلرک سبب صداقتلری اکثریا نفعدر • نفعده
فی الجمله دوام اولمغله صداقتلری دخی دایم اولور • امید منفعت منقطع ونجی
صداقت دخی مرتفع اولور • اما اهل خیرک چون سبب صداقتلری خیردر •
وخیر اکثریا ثابت وغیر متغیر در لابد صداقت اهل خیر دایم • وتغیردن مصون و
سالم در • وچون بنی انسان طبایع مختلفه دن ملتئم • ونظام وجودی عناصر
متباینه دن منتظم در • پس هر لذت که بعضنک طبیعتنه ملایم اوله • آخرک طبعنه
مباین اولمق اولور • پس لذت جسمانیه شوایب آلامدن معرا • ومشتهیات
حسیه دکمه ده کدورات مکارهدن مبرا اولمز نته کم دیمشلر در **نظم**

جمیع الزمان فلا لذیذ خالص • مما یشوب ولا سرور کامل

اما چون جوهر روح انسانی جواهر عالم بالا • و طوطئ نفس ناطقه بساتین جنان
ملاء اعلادندر • بسیط در نورانی و مرفه • و ترکب طبایع و اختلاف امزجه دن
منزه در • انک لذتی شوایب المدن مصون • و سعادتی نوایب محندن ممنوعدر
و بو لذته سبب اولن محبت عشق و محبتک اعلی و افضل • و اشرف و اکملی
و اول حکمت و معرفت و محبت الهی در • که بهترین سعادت • و کاملترین
مطالب و مراددر • نشأهٔ اخروی و منزلکه معنوی ده • انسانه نافع حقیقی ای
و محصل منافع و مطالب سرمدی بو محبت در • بیت

عشقت رسد بفریاد ار خود بسان حافظ • قرآن ز بر بخوانی در چارده روایت

و تعریف و تقسیم محبتی ایراد ایتمکدن مقصود مر بو محبته اشارت و ایماددر • و مشایخ
حقیقت • و رندگان طریقت • که بو باده نک جرعه سندن نوش و خمخانه
تجرید و تفریدده ماسوایی فراموش ایتمشلردر • بو عشق و محبتک تعریف و
توصیفنده نیجه فواید و فراید جواهر اشعار و قصایدی کوشواره
کوش روزکار ایتمشلردر • اکرچه حق تعریفی اقوال شارحه ایله متعذر • و حقیقت
توصیفی من لم یذق لم یعرف پرده سنده مستتردر • و لکن غرض لری تشویق
راغب و ترغیب طالبدر • جمله سندن شارب نصیب فایض ابو حفص
عمر بن فارض در • که میمیهٔ مشهوره سنده • بو بیت ایله افتتاح کلام ایدر • نظم

شربنا علی ذکر الحبیب مدامة • سکرنا بها من قبل ان یخلق الکرم

الکرم • و بو دررک سلکنی بو بیت ایله اختتام قیلور که • بیت

علی نفسه فلیبک من ضاع عمره • ولیس له منها نصیب ولا سهم

و میخانه نشین عشق و غرام • پیاله کش عارف جام • مولانا نامی عبد الرحمن
جامی • انکا شرح فارسی تحریر ایدوب • رباعیات منثور انکله معانی ابیاتی
ترجمه و تقریر ایتمشدر • جمله دن بری بو درکه • رباعیه

هر کس بویی ز بادهٔ عشق شنید • از کوی خرد رخت بمیخانه کشید
وانکس که بکام ذوق از آن می چشید • فهمش هرگز بسر آن می نرسید

غرض بو تفصیلدن بو محبتک اهل ابد • و سالکان راه اراسنده معروف
و نیجه سعادتمندلر که یحبهم و یحبونه شرفی ایله مشرفلردر • بو صفتله متحقق و موصوف
ایدوکین بیان ایتمکدر • زیرا خواجه نصیر بو محبتی ذکر ایتدکدنصکره بعض متألهلر
یعنی الهیلر بو محبتی دعوی ایدرلر دیمشدر • بو کلامدن بوی انکار و استبعاد
کلدوکیچون بو مقامده ذکر اولندی • و نحن قریب شرح و بیان اولنسه کرک
پس حالا بنه حکما کلامی شرحنه شروع ایده لم • ارسطاطالیس ایرقلیطس
حکیمدن نقل ایلمشلرکم اشیاء مختلفه بک بری بری ایله ملتئم و تألیف نام
اولمز • اما اشیاء متشاکله بری برینه دائما مسرور و مشتاق اولورلر
و بو کلامی بو یله شرح ایتمشلر که جواهر بسیطه اراسنده تشاکل و بری برینه
اشتیاق اولسه لابد ارالرنده تلاقی روحانی اولوب اتحاد معنوی بک
انواری تلمع • و موانع کدورات تباین و اختلاف که لوازم مادیاتدر
مرتفع اولور • اما اجسام و جسمانیات اراسنده تلاقی ذوات و حقایق

اولمز بلکه سطوح و اطرافله اولور. کورمزمیسن که بر جسم بر جسمه غایت
ملاقی اولمه سی اولدر که بونک سطح ظاهری انک سطح ظاهرینه مماس اوله
بری نک حقیقتی و ذاتی آخرک حقیقت و ذاتنه نیجه ملاقی و متصل اولور پس بو ملاقات
قنده. و روحانیات آراسنده اولن اتصال ذاتی و ملاقات حقیقی قنده. اجسامک
اتصالی ادنی نسنه ایله زائل. و جزئی نسنه میانه ده حائل اولور. اول سببدن اکثر
عشاق ملاقات جسمانیه ایله راضی اولمیوب زیاده یه که تلاقی روحانی در
متقاضی اولورلر. و بو معنایه شاعر عرب دخی اشارت قیلمشدر. نظم

اعانقها والنفس بعد مشوقة	الیها وهل بعد العناق تدان
والثم فاها کی تزول صبابتی	فیشتد ما القاه من هیمانی
کأن فؤادی لیس یشفی غلیله	سوی ان یری الروحان یمتزجان

وچون جوهر روح و آیینه نفس ناطقه دن کدورات غواشی صور کونیه و زنک
زنک رنک انطباعات حسیه دن که طرق حواس ظاهره و باطنه دن حاصل
و آیینه نفس ایله صور غیبیه آراسنده حائل اولمشدر. چون صیقل ریاضت
و جلاء طاعت و عبادتله پاک اوله. لاجرم لوامع انوار الهی و بوارق
شوارق عالم نامتناهی مشاهد اولور. زیرا مرآت نفس ناطقه ایله جمال
غیب و مستوران عالم لاریب آراسنده هیچ حائل و عایق یوقدر. الا
زنک کدورات که آیینه نفسده صور کونیه دن حادث اولمشدر. چون
ریاضت و تصفیه ایله بو کدورات مرتفع اوله. هیچ عمل آخر و فعل جدید
اولمدین مشاهده و تجلی لازم و حاصل در. چون بو انجلا سعادتی حاصل و
آیینه

و آیینه نفسدن اول کدورات زائل اوله. انجذاب عالم انس و عشق
و محبت جمال قدس قوت بولوب پروانه وار شمع جمال ازل شوقنه پر و
بال وجود موهومنی سوخته. و مقام وحدت حقیقی ده که منتهای مقامات در
افروخته اولوب. لذت مشاهده جمال ازلی ده مستغرق. و علم الیقین دن
حق الیقینه واصل مطلق اولور. و بو مقامک صاحبی قشده تعلق بدنیله
تجرد بینینده اولقدر فرق یوقدر. زیرا ریاضات و مجاهدات و ورزش
اداب شریعت و عباداته بر مرتبه یه وارمشدر که استعمال قوای بدن
مشاهده جمال حقیقیدن مانع. و نقد لیلة القدره واصل اولوب اطفال
کبی شب عیدده انتظار فردایه قانع اولمز. رباعیه

امروز در آن کوش که بینا باشی	حیران جمال آن دل آرا باشی
شرمت بادا چو کودکان در شب عید	تا چند در انتظار فردا باشی

بلی غواشی جسمانیه دن تجرد تام. و اطلال و دمن قوای بدندن رفع سرادق
و قلع خیام ایدنجک. و همای تجرد ده خرامان. و ریاض عالم قدس و تنزه ده
کشیده دامان اولنجق. مشاهده جمال احق اصفی و اجمل. و لذت وصال
و ابتهاج قرب و اتصال اولی و اکمل اولور. زیرا نشأه دنیی و تعلق
بدنده اگرچه دقائق اسما و صفاتدن. مشاهده جمال وحدت ذات.
میسر اولور. نته کم لسان الغیب. و دردی کش میخانه لاریب. حسب حال
و ذوق جام وصالندن خبر ویررکه. نظم

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند	واندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

بیچون دار شعشعهٔ پرتو دائم کردند		باده از جام تجلی صفام داند

اما شوایب خیال که مقتضای عالم بعد وانفصالدر بالکلیه مندفع اولمز. پس شهود تام که رقیبان خیال واوهام دغدغه سندن بالتمام خالی اوله خلوتخانهٔ تجرد ملابس اجسامدن غیری ده اولمز. انکیچون که بعض عشاق جمال ازل نقاب کون حجاب بدندن تخلص آرزوسندن نظم غزل ایدوب دیرلر که

نظم

حجاب چهرهٔ جان میشود غبار تنم
خوشا دمی که ازین چهره پرده برفکنم
چنین قفس نه سزای چومن خوش الحانیست
روم بگلشن رضوان که مرغ آن چمنم
چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس
که در سراچهٔ ترکیب تخته بند تنم

وحکایت

اولنور که سر دفتر عشاق. مست جمال علی الاطلاق راهبر عشق سرمدی خوان سالار فقر محمدی. سلطان ملک معنوی خداوندکار مولانا جلال الدین قونوی. بو مقام تفرقه دن عزم رحلت. وقصد بهابت وصلت ایدوب بستر مرض موته وضع پهلوی مبارک ایتدکده. اصحاب واحباب دلشفته لری. نای کبی خوف فراقدن نالان اولدقلرین کوروب بیوردیلر که واصل بزم ازل شمس تبریزی اول جانبه چکر. یاران بو طرفه چکر. امابر سر حال کتمک کرک. دیرلرکه حضرت ولی خطیر شیخ کبیر صدر الدین قونوی رضی الله تعالی عنه عبادت عیادت ایچون بالین مبارک حضرت مولانایه کلوب

شفاکم الله تعالی شفاء عاجلا رفع درجات وصحت کلی روزی اوله. مولانا جان عالمیاندر صحتلره ارزانی در.

بیت

ایکی جهانک جانی سین سن جانه صحت بارشور.
عشق ازل برهانی سین برمانه صحت بارشور

دیو جک حضرت مولانا. قدس سره شمدیدن صکره شفاکم الله سزه اولسون عاشق ایله معشوق اراسنده همان شعردن بر پیراهن قلمشدر استمزمی سز که انی دخی چیقروب نور نوره متصل اوله.

نظم

گفت لیشش گر زخنش سترست		اعتناق بیحجاب بش خوشترست
من زتن بیرون شوم او ازخیال		می خرامم در نهایات وصال

وبو محبت که ذکر اولندی نهایت مراتب عشق وکمال مطلقدر. وذروهٔ مراتب واصلان. وغایت مقامات کاملاندر.

بیت

عشقست وهرچه هست بگفتیم وگفته اند.
عشقت بوصل دوست رساند نظرب راست.

فقیر ایدرین بو قدر ذکر ایتدیلر. خواجه نصیر وفاضل دوانی عشق حقیقی ومحبت ایلدجلی. علاوصیف وتعریفده. که فقیر کندو جانبمدن نیچه اشارات شریفه وعبارات لطیفه ضم ایدوب نقل وایراد ایلدم. که انلرک کتابلریله بو فقیرک نوشته سینه نظر تطبیق ایدنلر. بو فقیرک سعی وزحمتین بیلورلر. اما چون مقام مقام عالی ودقایق وخلاصهٔ سعی ایام ولیالی اولمغه لایق در. وسابقا وعده دخی ایتمشدک. پس دخی سعی متواتر ومتوالی. وسابقدن زیاده نقل کلام اعالی ایده لم. اگر گوش محبت

مفتوح وصدر وسينه ارادت مشروح بيورلورسه

لئن كان هذا الدمع يجري صبابة	على غير ليلى فهو دمع مضيع

مرادلر اشارت اولنمشدر كه بو فقير چون بونك امثالى عالى مقاملردن بى نصيب در لابد انك شرح وبياننده كستاخلق ايتمه سنده غير مصيب در ولكن من تشبه قوما فهو منهم زمره سينه قريب اولمق رجاسينه بعض اكابرك كلامنك ترجمه سى ايراد اولنمغه اقدام اولندى جناب سامى مولانا نور الدين عبد الرحمن جامى قدس سره بيورورلر كه اكرچه محبت بر شرابدر كه ذوق ايتمين بلمز وبر محنت دركه نه ابد وكين ادراك قلمز ولكن برجماعت كه تعريف ماهيات وتوضيح خفيات معتادلرى در تعريف وتقسيم ايدوب ديمشلر كه محبت جميل حقيقى كه حق جل وعلادر كندو جمالنه ميل ايتمه سى جمعا وتفصيلا واول دخى يا جمعدن جمعه اوله واول حق جل وعلا جمالك ذاتى كندو مرات ذاتنده كاينات توسطنسز مشاهده ايتمه سى در يا جمعدن تفصيله اوله واول حق جل وعلا مظاهر كايناتده جمال ذاتن مشاهده وكمال صفاتن مطالعه قلمه سى در يا تفصيلدن تفصيله اوله واول اولدر كه اكثر افراد انسان عكس جمال مطلقى آثار مرايا سنده مشاهده ايدوب اما جمال مقيدلرايلى مقصود كلى ايدينوب انك وصالى ايله خرسند وفراقيله دردمند اولورلر يا تفصيلدن جمعه اوله نته كم بعض خواص حجب واستار شئون وصفاتى كه مبادى افعال وآثاردر خرق ايدوب متعلق وقبله كاه توجهلرى ذات متعلق الصفات حق تعالى اولمقدر وجون

جون ذو الجلال والجمال والكمالك ان الله جميل يحب الجمال مقتضاسنجه محبت جمال وكمال صفت ذات متعاليسى در وآدمينك دخى ان الله خلق آدم على صورته مستدعاسنجه صفات حق جل وعلا خلعت عالى قسمت ذاتى اولمشدر لاجرم خاطرى حسن وجماله مائل وباطنى فضل وكماله منجذب اولمق شيوهٔ اصلى وعادت جبلى سى در ودخى مقرردر كه تفاوت درجات محبان تفاوت طبقات محبوبلر ايله اولور نه قدر محبوبك مايهٔ حسن وبهجتى اغلب واكثر اولسه اولقدر محبك دخى مايهٔ عشق ومحبتى اعلا واوفر اولسه كرك وانك اعلاى درجاتى محبت ذاتى در كه محبك ميل وانجذابى محبوب حق ومطلوب مطلقه ايله اوله كه دفع ورفعنه قادر اولميوب تعيين سبب وتمييز مطلب ايتمكه دخى قادر وطالب اولميوب كندو انجذابنه سببندر بلميه وعلامتى اولدر كه محبوبك نعوت متقابله وعد ووعيد وتقريب وتبعيد كبى قتنده برابر اولوب صفات جمالدن نيجه خوشحال اولورسه نعوت قهر وجلاله اول وجهله راضى وقانع اوله ودخى بيورورلر كه محبت متحابين اراسنده اولان مناسبتك ثمره سيدر ومابه الاتحاد مابه الامتيازه غلبه ايتمه سى ومحبت حق جل وعلا اوج مرتبه در مرتبهٔ اعلى محبت ذاتى در كه ذكر اولندى انك تاليسى اول محبت دركه حق جل وعلايه مختص نام اولان امور توسطى ايله اوله معرفت وشهود وقرب كبى ومرتبهٔ عالى بونك تاليسى اول محبت دركه حضرت حقه اختصاص تامى اولميان امور سببى ايله اوله مرادات عاجله كبى مأكل ومشارب ومراكبدن يا سعادت

الجما

آجله کبی حور و غلمان • و جنّت رضوان کبی • و دخی بودر که محبّت
ذاتی نک ماعداسی ایکی قسمدر • بری محبّت اسمائی و صفاتیدر • و اول محب
بعض اسما و صفاتن افضال و انعام • و اعزاز و اکرام کبی اضدادینه ترجیح و
ایثار ایده • کندویه اول صفاتک آثاری وصولی ملاحظه‌سی اولمقدن • و بری
محبّت آثاریدر • و اول اول ایثار و اختیار کندویه آثاری و اصل اولمق
ملاحظه‌سی ایله اولندر • و بو محبّت لا یزال ضد و تغیّر و انتقالده در زیرا
محبوب صفات حمیده • و افعال پسندیده ایله • که محبّک محبّتی ایلره
ابدی تجلّی ایدرسه عشقی زیاده • و توجّه و اقبالی موجب السعاده اولور • و اگر
اول صفاتک متقابلاتیله که ملایم هوا • و موافق رضاسی دکلدر تجلّی ایدرسه
توجّه‌دن منصرف • و اعراض و ادبار ایله متّصف اولور • قال الله تعالی
و منهم یعبد الله علی حرف فان اصابه خیر اطمأنّ به و ان اصابته فتنة
انقلب علی وجهه • رباعیه • چون یار وفا کند در او آویزی •
ور تیغ جفا کشد از و بگریزی •
آب رخ عاشقان چرا می ریزی •
کاش از سر کوی عاشقی برخیزی • و ادنای محبّت
محبّت آثاریدر که متعلّقی جمال آثاردر • که حسن ایله معبّر • و قالب تناسبه
نفخ اولنمش روح حله مفسّردر • و محقّقلر بر وحدتدر که کثرتده ظهور ایتمشدر
دیرلر • و اول دخی ایکی قسمدر • بری معنوی روحانی تناسب و اعتدال
اخلاق و اوصاف کمال کبی که متعلّق عشق و محبّت طالبان عاشق و م

حق جلّ و علانک
٤

و مریدان صادقدر • و بری دخی محبوب صورت غیر روحانی اولندر •
تناسب اعضا و حسن شکل کبی که بعض حسن و ملاحتله موصوف اولنلره عارض
اولور • و بو مقوله صور عنصریده مشاهده جمال ایدوب • شوریده حال
اولنلر درت طبقه‌در • طبقه اولی • شول روشن دللردر که نفوس
طیّبه‌لری شوائب شهوتدن مصفّا • و قلوب طاهره‌لری لوث دنائت طبیعتدن
مبرّا اولمش اوله • مظاهر خلقیه‌ده • وجه حقدن غیری ملاحظه ایتمیه • و مرایای
کونیه‌ده جمال مطلقدن غیر مشاهده قلمیه • پس عشقده شکل زیبا و صورت
مطبوعه مقیّد دکلدر • بلکه عالمده هر صورت که وار در اول اشکال علیّن
ایدرا ایلره نسبت • رباعیه • عارف ز وجود خویش رست الحق
در بحر شهود حق شده مستغرق • بر خود حجب حسن مقیّد رد و شق
حیران شده در نور جمال مطلق • طبقه ثانیه • اول پاکبازلردر
که نفسلری عنایت حقّه مظهر اولوب • ریاضت و مجاهده ایله احکام کثرت
و ظلمت طبیعتدن فی الجمله صافی اولمش اوله • لکن تمام احکام طبیعت
بالکلیه زائل اولمیوب معانی مجرّده ادراکنه نشأه‌لرینه مناسب مظهردن
غیریده قادر اولمیه‌لر • لاجرم انسانده که اتمّ مظاهردر • رابطه حسن متعلّق
اولوب • آتش شوق و شعله عشقلرین افزون ایدوب بقایای احکام
ما به الامتیاز محترق • و حکم ما به الاتحاد غلبه ایدوب • آخر میل حبّیلری اول
مظهردن منقطع اولوب • سرّ جمال مطلق صور حسن مقیّددن تجرّد اولنوب
مشاهده بابی مفتوح • و مجازی عارضی اصل حقیقی اوله • رباعیه

بس کس که بدید روی خوبان طراز | افتاد ز داغ عشق در سوز وگداز
در مجلس شوق تو شده محرم راز . | نوشید می حقیقت از جام مجاز

طبقهٔ ثالثه اول گرفتارلردر که احتجاب وعدم ترقیده قالمش اوله‌لر
وتعلق حبی‌لری صور حسیه‌دن تجاوز ایتمامش اولمیه . شهود وکشف مقید .
حاصل قالمش اوله . ولکن میل حبی‌لری بر صورتدن منقطع اولدقده بر صورته
دخی مبتلا اولوب دائما بو کشاکشده قاله‌لر رباعیه

. ای خواجه ز حسن خاکیان خود دو مکن | آهنگ جمال اقدس اعلا کن
. تا چند در آب چاه می‌بینی ماه | نه تا فلک از اوج چرخ سر بالا کن

طبقهٔ رابعه مشغول اولده‌لردر که نفس اماره‌لری مرده . وانس شهوتلری
افسرده اولمیوب اسفل سافلین طبیعتده قالمشلر . وسخن پیچیده رخت
بهیمیت صالمشلردر . صفت رقت ولطافت انلرده محقق . ونشاهٔ عشق و
محبت انلردن منتفی در . محبوبان مجازی در آغوش ایدوب . ومحبوب حقیقی بالکلیه
فراموش ایتمشلردر . وارزوی طبیعتلریله آرام ایدوب . هوای نغمهٔ عشق
دیو نام ویرمشلر هیهات هیهات . رباعیه

. اینان ز کجا وعشق بازی ز کجا | هندو ز کجا زبان تازی ز کجا
. چون اهل حقیقت سخن عشق کنند | بیهوده این قوم مجازی ز کجا

ودخی بیورر که اسباب محبت بیش در . اول نفس کندو وجودنی وبقاسنی سوه
وبو محبت بالضروره معلومدر که هرکشی وجود وبقاسنه طالب . وانتفاء وجودی
ایچون مضرتلری دافع . ومنفعتلری جاذبدر . پس حق جل وعلایه که موجد ومبقی اولدر

اولدر محبت ایتمک اولی والزم در . رباعیه

تاکی بهوای خویش یکدل باشی | وز حق ببقای نفس مایل باشی
ای برده بسایه رخت در پای درخت | سهلست که از درخت غافل باشی

ایکنجی سبب حب منعم ومحسن در که جبلت النفوس علی حب من احسن الیها لکن
مخفی اولمیه چون منعمی خلق وابقا . وقلبنه انعام ایتمک غیر ممتنی القائدن جل
وعلادر . پس اصل محبت حضرت حقه ایتمک اولی والزم در رباعیه

بین نعمت ازو که نعمت دیدن از وست
گو شکر کسی که شکر ورزیدن از وست .
بخشش ز خدای دان که در ملک وجود
بخشنده وبخشیده وبخشیدن از وست .

اوچنجی محبت صاحب کمالدر . مشایخ اهل تقوی وعلما صاحب فتوی کبی
واول حضرت که جمیع کمالات رشحات احسانی ومعارف فوحات نسیم
انعامی در . محبت اولی والزم در . دردنجی محبت جمالدر چون جمال
عاریتی که عکس وخیال وادنی نسنه‌دن قابل زوالدر . محبت اولنه جمال
جمیل علی الاطلاق که جمال ممکنات انک پرتو انواری وظهوری تقیید
مظاهردن عاری در . محبت ایتمک اولی والزم در . رباعیه

که جلوه گر از عارض گلگون باشی | که خنده زن از لؤلؤی مکنون باشی
در پرده چنین لطیف وموزون باشی | آن لحظه که بی پرده شوی چون باشی

بشنجی اول محبتدر که نتیجهٔ معارف روحانی اوله . وبو تعارف متحابین اراسنده

مطلب در بیان سبب تعارف روحانی

مناسبت اولمغه مترتب در. ومناسبت دخی روحلرڭ مزاجده مشترك اولمغه متفرعدر یعنی ایکی کسنه‌نك مزاجی درجات اعتدالدن بر درجه‌ده واقع اوله تحقیقا یا تقریبا. زیرا ارواحك تفاوت درجاتی بعد قضاء الله تعالی وقدره تفاوت درجات امزجه‌یه مترتبدر. جناب رسالت پناه خاتمیت دستگاه صلی الله علیه وسلم اعدل امزجهٔ انسانیه‌در. وبر مزاج که اول اعتداله قریب اوله بعید اولندن احسن. واکا فیض اولن روح اعلی واشرف اولور. پس ایکی مزاج اعتدالدن بر درجه‌ده یا بری برینه قریب اولسه فیض اولن روحلر مراتب شرف وعلودن بر مرتبه‌ده اولوب آرالرنده تعارف اولور. وتعارف ایتلافه سبب اولور. نته کم حدیث مشهورده وارد اولدی الارواح جنود مجنده فما تعارف منها ائتلف وما تناکر منها اختلف. وچون تعارف روحانی که بو اسباب مترتبه‌در موجب محبت اوله. پس خالق ارواح ومسبب اسباب که مفیض کلدر محبت اولی والزم در رباعیه

ای رفته بعشق داستان من و تو	در مهر و وفا یکیست جان من و تو
من بندهٔ آن یگانه کز عهد ازل	زو خاست یگانگی میان من و تو

چون محبت حق وعشق محبوب در مطلق ذکرنده. مشایخ طریقت وعارفان حقیقت اولنلردن بو قدرینه نقل اولندی. شمدیدن صکره ینه موضوع کتابه رجوع. وایراد کلام حکمایه شروع ایده‌لم. پس محبت الهی دن که سببی لذت عقلیه‌در نازل وادنی اولن محبت اهل خیرك بری برینه محبتلریدر که سببی خیردر و

چون

وچون خیر غالبا دایم اولور. پس محبت اهل خیر دخی قایم اولور. بخلاف سایر محبتلر که معرض زوال وفناده‌در. نته کم آیهٔ کریمه‌ده کلدی که الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین. وبو محبت اهل خیره مخصوصدر. اما سببی لذت یا نفع اولن اخیاره واشراره اولور وسریع الزوال اولور. وگاه اولور سبب محبت وصداقت موضع غربت ونشدایدده اجتماع ایتمکله مثلا بر سفرده یا بر خیمه‌ده یا مطلق بر سفرده بیله اولمغله وحقوق صحبت ثابت اولمغله اولور. وبونك سببی اولدر که انسان بالطبع انسه مایلدر انکیچون انسان دیرلر. پس لفظ انسان انسدن مشتقدر. نسیاندن دکل. نته کم بعضلر ذاهب اولدیلر ونظم ایتدیلر مصراع وسمیت انسانا لانك ناسی فقیر ایدر بن پس بویله نظم ایتمك کرك مصراع وسمیت انسانا لانك آنس. چون انس خاصیت انساندر. وهر شینك کمالی خاصیتنی اظهار ایتمکدر. پس کمال انسان بنی نوعنه انس ایتمکله اولور. وبو انس دخی سبب محبت واجتماع وتمدن اولور. والانسان مدنی بالطبع اولدوغنك بر موجبی دخی بودر. وافراد انسانك بری برینه استیناس واجتماعی عقلا احسن اولدوغنی شرع دخی تأکید ایتمشدر. وبش وقت نمازی مسجد محله‌ده اجتماع علیه ادا ایتمکی فرمان بیوردوغنك بر حکمتی دخی بودر که اهل محله بو استیناس ایله متحلی. وبغض وعداوتدن که رذیلتدر متخلی اولهلر. وهفته‌ده برکون مجموع اهل مدینه مجتمع اولوب نماز جمعه ادا ایدوب آرالرنده توحش وبغضا مرتفع. ونور ایمان وتألف که هو الذی الف بین المؤمنین مقتضاسنجه نعمت حقدر متمتع اوله. وهر یلده ایکی دفعه اجتماع ایلدی که اهل مدینه‌دن غیری اهل رساتیق

اجتماع برکتیله ٣

واطراف دخی نماز عید قیلوب ارالرنده موانست والفت حاصل و
توحش وتنكر زایل اوله ٭ وبوندن صكره عموم امت عمرلرنده بر دفعه توقف
حج وعرصهٔ عرفاتده جمع اولمغه فرمان ایلدی ٭ واكا وقت معین ایلمدی كه
موجب حرج اولمیوب تیسر زماننده اول مواقف شریفه‌ده اجتماع ایدوب
اهل محله ومدینه اراسنده اولن انس والفت اهل مملكت ارا‌سنده دخی اوله
واول بقاع شریفه‌یه تعیین ائمه‌نك حكمتی اولدركه صاحب شرعك محل ولادت
ومنزل دعوت وعبادت ٭ ومهبط وحی اسمانی در ٭ پس صاحب شرعه نذكره
تعظیم ومحبت زیاده اولوب توجه ورقت قلب ٭ وانبعاث اطاعت و
ارادت افزون اولور ٭ وبو احكامك ملاحظه‌سندن عاقل لبیب فهم ایلركه
غرض شارع صلی الله علیه وسلم مهما امكن تحقیق رابطهٔ وحدت ٭ ورفع غائلهٔ
كثرت در ٭ وسایر احكامده دخی بو غرض ملحوظ در ٭ ودعوت انبیا علیهم الصلوة
والسلام حیثیت علم واعتقاددن توحید اولدوغی كبی حیثیت عمل واجتهادده
دخی توحیده در ٭ ونماز جماعت نماز منفرددن بر روایتده یكرمی بش درجه
وبر روایتده یكرمی یدی درجه افضل اولدوغی حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم ٭ قصد ایلدم ایدی خطبه‌یه استخلاف ایدوب نماز جمعه‌یه حاضر ٭
اولمیانلرك خانه‌لرین احراق ایدم ٭ بیوردوغی بو سببدندر كه عبادت جماعتده ٭
صورت وحدت بولوب ٭ واحد حقیقی‌یه اقرب ٭ وقبوله انسب اوله ٭ وشرف
جماعتده دخی اسرار وار در ٭ بو موضع تفصیل دگلدر ٭ برینه محبت تفصیل و
تقسیمنه كله‌لوم ٭ محبت الهیدن غیری محبتلرده انعقاد وانحلال جهتندن

جهتندن نیجه اقسام واحوال وار در ٭ زیرا شول محبتلركه سببی لذت ویا نفعدر
لذت ومنفعتك وجودی وزوالی اعتباریله اوچ قسمدر ٭ اولكی سببی
ایكی محبت دخی معا منعقد ومعا زایل اولنلردر ٭ ایكنجی‌سی بر جانبدن منعقد
آخردن اولمیندر ٭ اوچنجی‌سی ایكی جانبدن منعقد اولدقدن صكره معا
زایل اولمیوب بر جانبدن زایل اولوب آخردن باقی قلنلردر ٭ وبو اوچ قسمك
هر برینك سببی لذت یا نفع اولمغله التیشر قسم اولوب اقسام التی اولور ٭
ایكی جانبدن سبب لذت اولن زوجین وزن وجوان عاشق ومعشوق كبی ٭
وبری لذت وبری نفع اولن مطرب ومستمع كبی ٭ مستمعك سبب محبتی لذت
سماع ٭ ومطربك مال مستمعدن انتفاع در ٭ وعاشق ومعشوق كبی ٭ و
ایكی جانبدن منفعت اولن بنه زوجین كبی كه زوج اتفاق جهتندن نافع ٭
وخاتون تربیت اولاد وطبخ وغسل جهتندن نافعدر ٭ بر طرفدن منفعت آخردن
لذت سببیله اولن محبتده شكوی وعتاب چوق اولور ٭ زیرا طالب لذت
استعجال ایدوب دوام استسه گرك ٭ فی الجمله تأخیر با مرادی اوزره توقف
اولمغه آغاز شكایت ونفیر ایلسه گرك ٭ جانب آخره گاه ناز ودلال گاه
سآمت وملال گلوب كندو توقفی قندر ٭ منفعت بولمیوب عتاب وشكایت
ایلسه گرك ٭ اول سببدندر عاشق ومعشوق ارا‌سنده وصال قایم اولنجه شكوی
وعتاب دایم اولور ٭ ومطرب ومستمع مابینی شكوی وعتابدن خالی اولمز ٭
وبو مقوله محبتده محبت لوامه دیرلر لومدن خالی اولمدوغیچون ٭ وپادشاه و
رعیت ٭ وغنی وفقیر ٭ وخادم ومخدوم ارالرنده محبت بو قسمدندر ٭

شکوی وتظلمدن خالی دکلدر زیرا هر بری آخردن بر نوع منفعت مستز
مرادی دوزه اولمغین شکوی وتظلم ظاهر اولور • وعدالت رعایتی اولمغین
بو شکوی وتظلم مرتفع اولمز • مخدوم خادمدن خدمتده دوام وحضرتده قیام
واهمال وتکاسلدن غایت اجتناب • وفهم غرض وتحصیل مرامده نهایتده اهتمام
استر خادم رعایت ومآکل وملابس هر اکثرده نهایت اهتمام عنایت •
طمع ایدر جانبیندن ملحوظ اولان مفقود اولمغین شکایتلر حاصل بر ملالدن حکایتلر
پیدا اولور • خصوصا که خادمده لامعهٔ حسن مخدومده رایحهٔ عشق اوله طرفیندن
انواع تمنی • واصناف تظلم وتجنی اولسه کرک • انکیچون عقلا مملوک صاحب
جمال واکا عقد قلب وآرزوی وصال ایدنه نصیحت ایدوب دیدیلر **بیت**

غلام آبکش باید وخشت زن • بود بندهٔ نازنین مشت زن

یاراندن بعضی غلام صاحب حسنی سرکش • ومانند آتش اولدوغندن
شکایت ایدیجک ای برادر خدمتکاری بلکه یوز لو استمه سرکش وآتش
اولمسون دیدم • کلستان حکایتیدر که بعض خواجهلر صدیقنه غلام صاحب
جمالدن شکایت ایدوب • بو غلام اکرچه پر اعتماددر • تولیدی سرکش و بد معامل
اولمیدی • رفیقی ایتدی ای خواجه چون عاشقلق ومعشوقلق درمیان اوله •
مالکلک ومملوکلک برطرف اولور • **قطعه**

خواجه با بندهٔ پری رخسار • چون درآید ببازی وخنده
چه عجب کو خواجه حکم کند • وین کشد بار ناز چون بنده

اولن خیرکه دوامی

اما محبت اخیار چون انک مبدئی رابطهٔ روحانی • عارضهٔ نفع ولذت جسمانی
دکلدر مقصدلری خیر محض در • سببی ابله دایم • وقیام سبب ایله مسبب دخی
قایم اولور • وبو محبتک باغ وبستاننده شوک شکوی بتمز • وخارستان بارستان
مارستان اولمز • وحکما بو دوست حقنده دیمشلردر که دوست اولدر که
حقیقتده سنک عینک وصورتده غیرک اوله • غرض اتحاد روحانیدن تعبیردر
وبو مقوله دوست روزکارده نایابدر • واندر من الاندر • واعز
من الکبریت الاحمردر • وبو دوستک نایابلغندن علما وفضلا •
وادبا وشعرا • حکایت وشکایتله بطون اوراقی مالامال وظهور دفاتری
پر خط اشکال قیلمشلردر **نظم**

تراب علی راس الزمان فانه • زمان عقوق لا زمان حقوق
فکل رفیق فیه غیر موافق • وکل صدیق فیه غیر صدوق
یاران کهن که بنده بودم همه را • در بند جفای خود شنودم همه را
زنهار زکس وفا مجویید که من • دیدم همه را وآزمودم همه را

قطعه لمتنبیه رحمة الله علیه

علی صفقین بکلوب دیمه ثابت اولمشدر • فلان ایله ارامزده نیزار حق وحقوق
ایکی مشابهی وار کیمیا وسیمرغک • بری رفیق موافق بری صدیق صدوق

زیرا اکثر خلقک حقیقت خیره اطلاعی • وساحهٔ سینه لرینک سلطان حقیقیه تساعی
بو قدر • مطمح نظر وسبب صداقتلری • یا منفعت زایل یا لذت عاجلدر

چون عوارض سببی ایله منفعت زایل ولذت انتهایه راجع وآیل اوله نعمان اکثر
منقطع ومحنتلری مرتفع اولور. پس عاقله لایق اولدر که اقران زمان واخوان
جهان طرفنه تصور صداقتله التفات واختلاط. وطلب حقوق ایچون اختلاط
وانبساط ایتمیه زیرا رعایت حقوق اومدوغی کمسنه دن غایت عقوق
کورمک مقرردر. پس اول وقت ندیم ندم. وحریف غم اولور. اکر یارانه مروت
واخوانه فتوت ایتمک استرسه مطمح نظری نعمان ثواب آخرت. ورضای
یزدان متعال اولسون. که آدمی نه قدر کفران نعم ایله متهم. وقضای حقوقده
سنت قدم ایسه اول جواد کریم. ومنان رحیم. خزاین جود ورحمتندن جزالر
بیورور که نطاق قدرت آدمیاندن بیرون. وخیال تصور عالم وعالمیاندن
افزون اولور. مصراع که گفته اند نکویی کن ودر آب انداز. وترکیده
دیرلر ایلوکی ایله دخی صویه آت. بالق بلمزسه خالق بیلور. رعایانک سلاطینه
محبتی سایه عنایتلرنده مرفه الحال. وفواضل انعاملرندن متنعم البال اولدقلری
ایچوندر. وسلاطین که افراط جور وظلمله موصوف اولمیه لر رعایادن
انلره افراط محبت. ونهایت صداقت مقرردر خصوصا که بر نسل شریف
نیجه زمان ولایتده تاج حکملرینی کوهر حکومتله مرصع ایتمش اولهلر. اکر بر نور
نور عدل وانصاف ایله اتصاف. ومذهب ظلم واعتسافدن انحراف ایدوب
مذهب حق رعایتنده رعایا سلیم کیش. وضعفای زیردستلرینی حفظ و
حراست ایدوب معین غنی ومحب درویش اوله. محبت دایره سندن
کچوب صدق رقبت ومودت مرتبه سن قوبوب حق عبودیتی اوزره

اوزره اولورلر. قاضی بهاء الدین بن شداد سیرة صلاحیه کتابنده
حکایت ایدر چون سلطان صلاح الدین یوسف بن ایوب دمشق قلعه سنده
وفات ایلدی عامه رعایا وکافه برایایه اول مرتبه غصه وکآبت وغم و
الم عارض اولدی که شرحنده بیان وزبان عاجزدر. مرحومک حیاتی
زماننده نیجه کمسنه رعایادن نفسمز واولادمزی بو سلطان عادل وپادشاه
مشفقه فدا ایدرز دیرلردی. بز بو مقوله کلامی مبالغه دن عد ایدردک که
صاحب دولته سویلرلر. چون اول سلطان رحیم کریم. کرامت وتکریم
رحمن رحیمه انتقال ایتدی. جمله موزه ظاهر اولدی که اول سوز حقیقتمش
وهرکشی وجداننده بولدی که اکر فدا قابل البته احب اولادی بلکه نفسنی
فدا ایدرلردی. زیرا سلطان صلاح الدین عدل وتقوی سندن غیری
اول زمانده فرنک سواحل شام وقدس شریفی المش ایدی. قریب
اولمشدی که مصر وشامی دخی الوب اسلامه خلل عظیم ویره. مرحوم کمر
اجتهادی میان همتنه بغلیوب لیلا ونهارا صیفا وشتاء غزو وجهاد
ومقاتله ومقابله فرنج لعینه مواظبت ایدردی. حتی قدس شریف واکثر
سواحلی کیرو فتح ایلدی. واحسان وسخاسی اول مرتبه ده ایدی که سعت
مملکتی اقصای یمندن حدود آذربایجانه واصل ومصر وشام ودیار جزیره
بتمامها حوزه تصرفنده داخل اولمشدی. ومع هذا وفات ایتدکده خزانه سنده
بر التون واوتوز یدی اقچه بولندی. وسلطان صلاح الدین غزو وجهاد
وعدل وداد سلطان نور الدین شهیددن تعلم ایتمشدر. اول حضرتک

امراسندن ایدی • وبعض اولیا دیرلر ایدی که سلطان نور الدین شهید
اوجلردن • وصلاح الدین قزلقردن اولمشدر • وبو ایکی سلطان
عدالت عنوانک احیای مراسم عدل وداد • واعلای معالم غزا وجهاد ده
ایتدکلری آثار حسنه • ومآثر محموده یه • تمام مطلع اولمق استین شیخ امام
ابو سامه نک ازهار روضتین • فی اخبار الدولتین • نام کتابنه نظر ایلیه
بحمد الله تعالی اهالی مرز وبوم ممالک روم • سلاطین آل عثمانه نسبت
بو همتله موسوم در • زیرا ابتدای زمان استعلای لوای سلطنتلرندن
که سنه تسع وتسعین وستمائه در • بو زمانه دک که سنه اثنین وسبعین و
تسعمائه در هر سلطان وشاه که مسندنشین تختگاه اولمشدر • مذهب اهل
سنت وجماعت اوزره جاری • ومذاهب بدعت وضلالتدن عاری
اولدقدن غیری • اعلای لوای اسلام • وقهر وذل کفار لئام • واخذ قلاع
وممالک اهل اصنام ایتمکده تقصیر وتهاونی کندولره حرام ایتمشلردر
خصوصا فرنج لعین • وانکروس بی دین • فرق نصارای ضالین که اشد
اعدای دین سید المرسلین در • وافرنجک دولت خلفای عباسیه وسلاطین
سلجوقیه ده • نه مرتبه استیلالری واریدوغی کتب تواریخده مسطوردر
حالا کمال ذلت ومهانت اوزره درلر • ولوای اسلام فرق کفره اوزره
شمدیکی زمانده اولان استعلاسی خلفای راشدین عهدندن صکره اولدوغی
معلوم دکلدر • لاجرم رعایا وبرایا • مواقف دعا • وعبودیتده وظایف
شکر وثنایه مواظب ومداوم لردر • قرین قبول سبحانی اولمقدن خالی

خالی اولمیه • آمین آمین حتی الف آمینا

بیت

برتست عدل وداد وبا اعدای دین غزا •
برما دعا وشکر وبر الطاف حق جزا •

وحکما دیرلر که سلاطینک رعایایه محبتی اول جهتدندر که منعملردر منعمک
منعم علیه جانبنه محبتی لازمدر • وپدرک دخی فرزندینه بو جهتدن محبتی ثابتدر
که حقوق نعمتی بیحددر • کرچه خلقی دخی محبتی لازمدر مقرردر • زیرا کندونک
نسخه سیدر که طبیعت کندونک صورتندن نقل واستنساخ ایتمشدر
فی الواقع بو فکر صحیحدر • زیرا ماده بدن پسر جزء وجود پدردر • وخلق و
خلقده مشاکل ومشابهدر • اول سببدندر که نه قدر کمالات وسعادتله
متصف اولسه مسرور وقریر العین اولور حتی اوایل عمرده تحصیل ایده مدوکی
متحسر قلدوغی کمالاته پسر قادر اولسه کندو قادر اولمش کبی حظ ایدوب تحسرندن
تسلی حاصل اولور • ودیرلر که هیچکس آخری کندویه جمیع کمالاتده راجح اولدوغن
استمز بو قدر مکر پدر پسرینه • ودخی پدر پسری کندویه قائم مقام وبو
سرای غروردن کتدکدن صکره نایب مناب ملاحظه ایدوب بو جهتدن
بقای موهوم تصور ایدر خصوصا اسباب وامتعه واملاک وعقارانک
مالک اولنلر موتندن صکره اسباب واموالنی اجانب تصرفنه دوشمسن
تصور ایدوب • دلبر رعناسین بغل اغیار واعداده کورن عاشق شیدا
کبی اولور • لابد کندو فرزندی اولمغی بینه کندویه قلمش کبی ملاحظه ایدوب
شادان • وخانه سی تصورنده آباد اولور • اکرچه بو معنالر هر پدرک

ضمیرنده مفصل و مشروح اولمز. ولکن علم اجمالی و تصور بسیط اوزره
معلومیدر. ورای حجابدن استجلای اشباح ایدن کمسنه کبی و محبت و
مودت امورنده. بو مقوله علم اجمالی و تصور بسیط کافیدر. امّا فرزندک
پدره محبتی عکسندن اقلدر. زیرا معلول و مسبّبدر. معلول و مسبّبک
علّت و سببنه ارتباط و محبتی عکسندن اقلدر. نته کم برهان انّی برهان
لمیدن اضعفدر. و فرزندک محبتی زماناً دخی متأخردر. مرتبهٔ اطلاع و
تمییزه واصل و پدردن انتفاعی حاصل اولنجه دایرهٔ محبته قدم بصمز.
و بو سببدندر که شریعت مطهره فرزنده رعایت حقوق پدر ایچکیجون
محکم وصیت ایلمشدر. عکسی ایلغدر اولمشدر. نته کم شیخ سعدی
دیمشدر. قطعه مطلب

سالها بر تو بکذرد که کذر
نکنی سوی تربت پدرت
تو بجای پدر چه کردی خیر
تا همان چشم داری از پسرت

و برادرلرک بری برینه محبتلری
پسرک پدره محبتندن ناقصدر. و سببی برشیئده مشترک اولدقلریدر.
و پادشاهک رعایاسینه محبتی پدرک پسره. و رعایانک پادشاهه محبتی
پسرک پدره. و رعایانک بری برینه محبتی برادرلر محبتنه تشبیه ایدرلر. فی
الواقع ایله اولمق کرک. که عرصهٔ جهان روشن. و ساحهٔ کیتی مانند کلشن اوله.
و الّا مزاج عالم منحرف. و انتظام کیتی فساد ایله متصف اولور. و مراتب
محبت اوچدر. اول محبة الله تعالی. نته کم کبجدی منبع خیرات و سعادات اندر.
ایکنجی محبت استاددر. که انسانه ارشاد علم و عمل صالح. و تعلّم اخلاق حمیده

حمیده ایدرلر. و بو محبت پدردن اولیدر. نته کم اسکندردن نقلی کبی
علما دیمشلردر که روح جسمدن اوزریه مفصّلدر. و حقیقت انسانیت جوهر
روح ایله تحصیل. بیت

اقبل علی الروح و استکمل فضائله
فانت بالروح لا بالجسم انسان

پس معلّم که سبب
تکمیل حیات روحانی. و واسطهٔ تحصیل سعادت جاودانیدر. پدردن
که سبب حیوة جسم و جسمانیت. و واسطهٔ حصول ظاهر انسانیتدر افضل
و معلمیت جهتندن اکمل. و محبتی پدر محبتندن اقوی. و رعایت حقوقی اتم و
اولیدر. بو تقریردن واضح اولدی که محبتی لازم استاد علم نافع و
عمل صالح تحصیلنه مرشد و هادی اولاندر. زیرا حیوة باقی بونکله حاصل اولور
نه انکه علوم رسمیه غیر نافعه‌دن بعض مقالات. و شکوک و رسوم و همیه‌دن برمقدار
خیالات تعلیم ایلیوب. معلّم و متعلّم ایکیسی دخی اخلاق ردیه. و حبّ شهوات
دنیه ایله متّصف. نه علم نافع نه ایدوکین بیلورلر که تحصیلنه قدم همت قویه‌لر.
و نه اخلاق ردیه. و معایب نفس خفیه نیجه ایدوکین درک ایدرلر که کندولردن
جهل حبیه سبین صویه‌لر. پس افضل و اکمل معلم جناب رسالت پناهیدر صلی الله
علیه و سلم. که محاسن ایمانی محصّل و مکارم اخلاقی متمّمدر. جمله تعلیملر و ارشادلر
انک تعلیم و ارشادینه راجع و آیل. و اصول معارف و فروع فضائل اول
حضرتک عنایت و هدایتندن حاصلدر. پس محبت حقدن صکره محبت کامل
و اطاعت و انقیاد تام اول حضرته اولمق کرک. و بو محبت تمام ایمان و کمال
عرفان. و سرمایهٔ سعادات دوجهاندر. نته کم بیوردی لا یؤمن احدکم حتی

اکون احب الیه من نفسه واهله • ومحبت خلفاء راشدین • واصحاب و
آل عترت سید المرسلین که سرری سماء هدایت النجم • ومظهر شرف بایهم اقتدیتم
اهتدیتم درلر • ومحبت علمای مجتهدین • ومشایخ مرشدین • که حماة دین
وهداة راه یقین لردر • بو محبتک فرد عندندر • اوچنجی محبت پدر ومادر ودر
واجداد وجداتدر • زیرا سلسلهٔ اسباب وجودده سرری داخل • ونعمت
دینکه افضل نعمدر • زمان صغردن انلرک تلقین وتعلیمیله حاصلدر • پس انلر
دخی اسباب خیر واب روحانی اولورلر • ومحبتلری اکثر جهتدن لازم
اولور • اکثر ناس دین اسلامی آبا وامهات تلقیندن اخذ ایتمشدر • نعوذ
بالله اگر صلب کافردن وجوده گلمش اولیدی • وتقلید فاسد زمان صغرده
اساس وجوده طرح قلنمش اولیدی • هیهات که بعده استدلال طریقی خیر
ودعوت وارشاد غیریله • سلوک طریق میسر • ووصول دولت اسلام
مقدر اولیدی • الا مگر که عنایت ازلی سابق • وکوی توفیقه مرشد
سایق اولیدی • وقلیل ما هم • ایکی طایفه یه حقک عنایتی ظاهردر •
بری بو طایفه که صلب اهل اسلامدن متولد اولمش اوله • بری دخی کفاردن
استرقاق اولنوب • دیار اسلامه گلوب • دولت دین اسلامه واصل و
سعادت دنیا وآخرت حاصل قلنمش اوله • وحدیث شریف بو طایفه یه
اشارت وارد اولمشدر که ان الله یضحک عن قوم یقادون الی الجنة
بالسلاسل • مراد اسیرلردر که زنجیرله دار الحربدن دار اسلامه گلورلر • وشرف
ایمان ودولت اسلامه واصل اولورلر **حکایت** اولنور که مرحوم

مرحوم شیخ وفازاده نک بر درویشی مجلسنده سلطانم بن حق تعالینک
غایت عنایتنه مظهر اولمش قوللردن بو یجک نیچون کندوکی مدح ایدرسین
نه دن بلدک ابله ایدوگک دیمشلر • درویش سلطانم فلان تاریخده سلطان
محمد حضرتلری • انار الله تعالی برهانه ارناووده ولایتنه غزا ایچون سفر ایتمش
اتفاق سرکز فتح قلعه واخذ اسیر میسر اولمش • دونوب گلورکن بن فقیری
بر غازی بر بیشه ده بولوب چیقرمش • پس انک کبی اولو پادشاهی چوق حیل
وعلاج ایله بن بنده یی دار الکفردن خلاص ایچون • بسفر صله مصراع
بنم حقمده آثار عنایت ظاهر اولمزمی • دیمش حضرت شیخ تحسین ایلمش
دردنجی سلطانه رعایانک محبتیدر • بعضلر سلطانه رعایانک محبتی
پسرک پدره محبتندن راجح گرک دیمشلر • زیرا سیاست سلطانک اگر
عدلیله روی روزکار حلیهٔ امن وامانه متصف اولمسه نه پسر پدردن
منتفع • ونه پدره اسباب تربیت پسر وحفظ عیال مجتمع اولور • ونه پدر
پسره سیاست وتادیب • واخلاقنی تحسین وتهذیب ایلر • اما سلطان
هم پدره هم پسره تادیب وسیاست ایلر • پس انک نفعی اعم • ومحبتی اهم در
اگرچه سلطانک رعیتنه محبتی پدرک پسره محبتندن ناقصدر • زیرا طبعنده
تحمل مکروهات • وصبر عدم مرضات ایتمکده رعایا کبی دگلدر • ومثل مشهوردر
لا وفاء للملوک • بعض علما بیورمشلردر که اجتنبوا صحبة السلاطین فانه
لا وفاء لهم یستکثرون فی الثواب رد الجواب • ویستصغرون فی
العقاب ضرب الرقاب • یعنی پادشاهلر سلام الملغی کلی احسان

اولمق م

وثواب آدمی اولدرمکی خیرئی سیئات وعقاب عدایلرلر • والحق سلطاندن
وفا کلی رجا ایتمک مناسب دکلدر • زیرا وفا غالبا اخوانک زلات
وهفواتندن اغماض وجنایات وتقصیرلرینه ترک اعتراض ایتمکله اولور

نته کم دیمشلر **قطعه**
اذا کنت فی کل الامور معاتبا
صدیقک لم تلق الذی لا تعاتبه
وان انت لم تشرب مرارا علی القذی
ظمئت وای الناس تصفو مشاربه

اکر سلاطین دخی
ندما واصحاب وامرا وارکان ایله بو اسلوبه معامله ایدرسه امور ملک وملته
اختلال کلمک اکثر احتمالدر • پس سلاطیندن وجهی ظاهردر کل امور ظهور ایتدکده
زبان طعنی اطاله ایتمیوب • سر حقیقی سنه حواله ایده لر • نته کم حافظ شیرازی
دیمشدر **بیت**
رموز مملکت وملک خسروان دانند
کدای کوشه نشینی تو حافظا مخروش

بشنجی مرتبه محبت
اخوان واعمام واخوال وخالات واقربا وعشایر حقنده در • صله ارحام
مطلقا مندوب ومستحسن اولدوغی کبی محبتلری دخی مسنون ومندوب ومقتضای
طبع مرغوبدر • اکر عارضه تحاسد وتنافس وطلب جاه ودنیا سببی ایله محبت
جبلی زایل وبغض وعداوت حاصل اولمش اوله • نته کم دیمشلر العم غم •
والاقارب عقارب • والخال عن الخیر خال • **نظم**

عداوة ذوی القربی اشد مضاضة	علی النفس من وقع الحسام المهند
بلکه خصمکدر خصم دیدکک	زهر الحیور درسکا عمین بیدوکک

بیدوکک • **آلتنجی مرتبه** محبت خلان واصحاب واصدقا واحبابدر
کرکدر که هر برینک مرتبه محبتی محفوظ • وحقوقی مرعی ومحفوظ اوله • زیرا
حقوق اخوان ودایع اموال کبی در • حفظنده تقصیر موجب خیانت • و
مورث ترک امانتدر • وهر کسنه که اندن صداقت مفهوم • وحق حقوقی معلوم
اوله • اکا کمال صداقت اوزره معامله • وحق اخوت وفتوتله مجامله لازمدر •
وارسطاطالیس دیمشدر که محبت مغشوش تیز مرتفع اولور • نته کم ذهب
مزحرف تیز تباه اولور • بعض فضلا به سؤال ایتدیلر که برادرمی یکدر
یارمی • جواب ویردی که اول برادر یکدر که یار اوله • چون محبتلرک
اقسام ومراتبی معلوم اولدی • پس هر محبتک مقتضاسی اوزره عمل اولنمق
نتیجه دراینی بیان ایده لم • مقتضای محبت حق تعالی که محبتلرک اجلی واعلی
واهم واولیسی در • اطاعت وعبادت وتعظیم • وامتثال اوامر و
احتراز واجتناب نواهی الهی • واتباع جناب رسالت پناهی در صلی الله
علیه وسلم که قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله • واول کمسنه مطلب
انده بو متابعت بولنمیوب • بیهوده ادعای محبت الهی ایلیه مغرور وکذابدر
بلکه ملحد خیانتمآبدر • زیرا دعواسنی تصدیق • ومحبت وعشقنی تحقیق ایتمیه
محب محبوبنه عاصی اولورمی • عاشق معشوقنک رضاسین ترک ایدرمی **نظم**

تعصی الاله وانت تظهر حبه	هذا وربی فی القیاس بدیع
لو کان حبک صادقا لاطعته	ان المحب لمن یحب مطیع •

ومحبت جناب رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم • وال کرام • واصحاب

عظام • وائمه ومشایخ انلرک مقتضای محبتلری اطاعت واتباع • ونصایح
ومواعظلرین استماعدر • جناب رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم
ذکر اولندقده صلوات ویرمکدر • وجوب صلوات جهتنده علما •
اوج مذهب اوزره اختلاف ایتمشلردر • بعض علما عمرده برکره
واجب درباقی مندوب دیمشلر • بعض آخر هر بارکه نام شریفی ذکر
اولنسه واجب در مجلسده نیجه دفعه دخی ذکر اولنورسه دیمشلر •
وبعض آخر مجلسده ذکر اولنسه برکره واجبدر باقی مندوبدر دیمشلر
مذهب مختار بودر • صحابه ذکرنده ترضی کرک • یعنی رضی الله عنه دیمک
شیعه حضرت امیر المؤمنین علی واولاد کرامی • رضی الله تعالی عنهم ذکرنده
دخی صلوة وسلام ایدرلر • اما حق مذهب اهل سنت وجماعتدر که صلوة
بالاستقلال جناب رسالت پناهی نبوت دستگاهی یه صلی الله
تعالی علیه وسلم مخصوصدر • وعلما ومشایخ ذکرنده ترحم اولنمق کرک
ومقتضای محبت پادشاه اطاعت ونصح وهوای مخالفتدن احتراز
ومال اوزرینه استعمال اولنورسه اماتله خدمت ایتمکدر • ووالدین
محبتنک مقتضاسی اطاعت واداء حقوق • واحتراز عقوقدر • نته کم
شرح وبیان اولندی • وبعد الموت ادعیه واذکار وصدقات ایله حلیمین
یاد ایتمکدر • ومذهب صحیح اولدر که جمله عبادتدن هرنه اولورسه ثوا
آخره هبه ایتمک جایزدر • وثواب ارواح امواته واصل اولور • و
مقتضای محبت اقربا واحبا دخی حسن عشرت ومجامله ولطف وتحمل ایله

ایله معامله در • حکما دیمشلردر که منعمک منعم علیه اوزره محبتی عکسندن
اقوی واکثردر • زیرا احسان ایدن وقرض ویرن احسانی ولنی وقرض
الینی سور • اما احسان اولنن وقرض الن محن ومعرضه اولمرتبه محبت ایتمز
اما تحقیق اولمیه قرض ویرن قرض الینی سودوکی ونفسی ایستدوکی بالی تخلیص
وزیاندن بری اولمغه حریص اولدوغندندر • وقرض الن قرض ویرنه محبت
ایتمدوکی وتقاضا ایتمدوکی قرضی ادا ایتمکه قادر وبالی حاضر اولمدوغیدندر
نته کم **حکایت** اولنور بعض عزیزلر پیرینه کثرت زیارت خلقدن
شکایت ایتدکده احبابنک فقراسنه قرض ویر واغنیاسندن قرض استه
که کلمسینلر کاوغرمیه • وقیس بن سعد بن عباده مدینه ده مریض اولدی
عیادتنه چوق کمسنه کلمدیکی خواصندن بعضیسر عامه نک سببین سؤال ایتدکده
دیدیلر اکثر اهل مدینه سزدن قرض المشلردر طلب ایتمیه سزدن کلمزلر قیس
شول اقچه احبابی بندن منقطع ایلیه سرایندن بزاریم دیوب امر ایلدی ندا
ایلدیلر که هر کمسنه ده که قیسک حقی وار در ابرا واسقاط ایلدی • راوی ایدر •
اول کون عیادته غلبه اولقدر آدم کلدی که عتبه خانه شکست اولدی • بو
سببدندر که بعض علما قرض ویرمکدن وقرض المقدن منع وامتناع ایلیوب
القرض مقراض المحبة دیدیلر • نته کم مولانا نامی عبد الرحمن جامی فرزندینه
نصیحت ایدوب ایدر که **نظم**

باحسان بر احبا دست بگشای
مده در تنگنای مدخلی پای
ببخشش تا بشان بار بردار
مساز از وام داریشان گرانبار
مده شان قرض ومستان نیم حبه

مطلب

قرضی و ص

فانّ القرض مقراض المحبة • | اما محسن ومنعم محسن الیه منعم علیه

اولن کمسنه یه محبت ایتدوکی اول جهتدندر که نفس احسانی و ذاتی اقتضای
سوربالذات • احسان محسن الیه اوزرینه واقع ویرتوانعام منعم علیه ده
لامع اولدوغیچون محسن الیه ومنعم علیه اولنی بالعرض سور • و ذخی دیمشلر
که محسن اول کمسنه یه بکزر که تعب ومشقتله برمالی تحصیل ایتمش اوله ومحسن الیه
اول کمسنه یه بکزر که بی زحمت ومشقت مال الینه کیرمش اوله • لاجرم
قدرنی بلمز • ومحبتنه حق شکرین تمام ادا قیلمز • وترکیده مثلدر دیرلر •
که بین کمسنه بلمز طوغره ین کیشی بیلور • و مادرک پسره محبتی پدردن زیاده
اولدوغینک برسببی ذخی بودر • زیرا امادر بیلورکه استیلاد وتربیت
وتحصیل وتقویتنده • نه زحمتلر چکمشلردر • و بو سببدندر که شاعرده کندو
شعرینی حسن کلور • وغیرلر تحسین ایتدکلرندن ارتوق تحسین ایلر • نته کم
دیمشلردر • بیت • هر کسی بر شعر و بر فرزند خود مفتون بود
کرچه آن فرزند زشت وشعر ناموزون بود • • و هر صناعت
بو اسلوب اوزره • بر کمسنه ارتوق زحمت چکدوکی نسنه ارتوق سوردوخی
محسن فاعل کبیدر • ومحسن الیه قابل کبی • فاعلک زحمتی قابلدن ارتوقدر •
تذنیب • بو محبتلرک اعلاسی اول محبتدر که انک منشائی خیر
کمال اوله • که جوهر نفس متعلق اولان لذت • عقلی در عوارض ایله دکلدر که
انقطاع واختلالدن مصون • و سعایت و نمیمه دن ضرر پذیر دکلدر • وبقاسی
نفسله باقیدر • و سایر محبتلر که احوال بدن ونشاه دنیوی ایله تجسم وانقطاع

حبیتی ه

انقطاع علاقه بدن ایله منقطع اولور • الاخلاء بعضهم لبعض عدو الا المتقین •
بوکا اشارتدر • و بو سعادت اول وقت حاصل اولورکه نفس ملکات فاضله
واخلاق حسنه تحصیلین تمام ایدوب توجه جناب حقده مستغرق اوله •
که فنادن عبارتدر • نته کم عزیزلردن بری شیخ ابراهیم خواصه توکلدن
سؤال ایدیجک ابراهیم اوتوز ییلدرکه نفسیمی مقام توکلده ریاضت ایدرن
دیوجک ایتدی سن عمروکی تعمیر باطن ایتمکده خرج ایتمشسن • پس فنا فی
الله مرتبه سنه قنده واصل اولورسین دیدی • پس ظاهر اولدی بو مقام علای
مقامات • واکمل سعادات ایمش • | نظم | ان یار که در پرده اسرار نهان است
ازعلم بعین آمد وازگوش باغوش | | وماوام که مرآت نفس آثار قوای
جسمانی ونفسانیدن تمام پاک وصاف اولمیه بو کمالک جمالی تجلی ایلمز • و
سالک وجود موهومندن که ابعد منازل • واصعب مراحلدر تمام کذر ایتمینجه بو
مقامک مبادی سینه واصل اولمز • بیت
وصال دوست طلب میکنی زخود بکذر •
که درمیان تو و او بجز تو حائل نیست • •
وحافظ سعد دیمش که • بیت • کویند سعد دولت وصل ارچه یافتی
خود را کذاشتم قدمی بیشتر شدم • • وحافظ شیراز بو مقام
طلبنده تضرع ایدرکه • بیت • بیا و هستی حافظ ز پیش او بردار
که با وجود تو کس نشنود ز من که منم • • رزقنا الله الجواد
المنعام • القرب من مبادی هذا المقام • خواجه نصیر بو مقامده حکمادن

چوق نسنه ایراد ایتمش. جمله‌دن دیمش که برکسنه به حق جل وعلا محبت ایده
انی تعاهد ایدر. نته‌کم دوستلر بربرینی تعاهد ایتدوکی کبی. خواجه نصیر الدین
بو لفظ برم لغتمزده حق جل وعلایه اطلاق اولنمز. مولانا جلال الدین خوجه‌نک
بو سوزینی ظاهرده کلدر. زیرا کتاب وسنتده بونک نظایری چوق وارد
اولمشدر. قال الله تعالی وهو یتولی الصالحین. حسبنا الله ونعم الوکیل.
بلکه حدیث قدسیده دخی زیاده وارد اولمشدر که فاذا احببته
کنت سمعه الذی به یسمع وبصره الذی به یبصر. وحدیث آخرده
من احبه فعلیه ومن قتله فانا دیته. انتهی. فقیر ایدرم اولا تسلیم ایتمزکه
تولی ووکالت تعاهد کبی اوله. زیرا تعاهد کاه کاه یوقلمقدر. و
مستمر اعلام الغیوب اولنه بو معنی محالدر. ثانیا شاید که اول لفظلرده دخی مجاز
اولمق محتملدر. ودخی ارسطاطالیسدن نقل ایدرلر که اکرچه آدمی انسی در
ولکن همتی انسی اولمق کرک عرشی اولمق کرک. زیرا همت منعلیده قلمق مرتبه
حیواناتدر. اکرچه انسان جثه یوزندن صغیردر ولکن عقل یوزندن شریفدر. وحکمت
جهتندن کبیردر. وعقل جمله مخلوقاتدن اشرف. وجمله مکونات اوزره مستولیدر.
بو مقامده بسط کلام وتحقیق مرام اولدر که اتفاق اهل شهود وعیان واجماع
ارباب بحث وبیان ائمه تحقیق اولمشدر. اول کوهر مکنون که اجتماع کاف ونون
وفرمان پادشاه کن فیکون ایله ظاهر وپدیدار اولمشدر. وبحر غیب و
وجودن ساحل شهادت وامکانه دوشمشدر. بر جوهر بسیط نورانیدر. که
حکما اکا عقل اول وبعض اخبارده قلم اعلی. وائمه کشف وشهود حقیقت محمدیه

دیرلر. واول جوهر نورانی کندوسینی ومبدئ فیاضنی وکندو وساطتیله
مبدا فیاضدن الی آخر الابد ظهور ایده جک افراد موجوداتی بیلدی. وتمامت
حقایق واعیان اشتمال واندراج علمی ایله اول جوهرده مندرج ومندمج اولدی
نته‌کم دانه خرما خرمانک اغصان واوراق واجزاسنه مشتمل در. وجمیع موجودات
بو ترتیب اوزرینه که بو جوهرده مندرج ومستکن در علی وجه التفصیل قوه‌دن فعله
وکتم عدمدن فضای شهادته چیقارلر. یمحوا الله مایشاء ویثبت وعنده ام الکتاب
وچون سلسله موجودات وحوادث کونیه. رحمت رحمانی وقدرت ربانی
اقتضاسی ایله مراتب عالم ارواح ودرجات عقول ونفوس مجرده‌دن
موجودات لبانی. اعنی جسم وجسمانی یه که موطن تبدل ومعدن تغیر ومظهر تلونات
تجلیات الهی وظهورات وشئون نامتناهیدر. تنزل وتسفل ایتمک اقتضا
ایتدی. حکمت کامله وقدرت شامله استدعا ایلدی که بو نظام و
وجود بر دوام منترتب وموکول اوله. بر جسمه که بالذات ثابت. وبالصفات
متغیر اوله. واول جسم — آن ثابت بی قرار اعجوبه نمای
کز جای بجنبد ونه استد بر جای — اعنی فلک دوار در که حرکت
دوریه سیله اوضاع غریبه واشکال عجیبه سی قوه‌دن فعله وعدمدن وجوده
کلوب. وهر وضع وشکل بر حادثه معینه وکاینه مخصوصه یه سبب وواسطه
اولور. وهر آینده حوادثک مبدا قریبیدر که حکما اکا عقل فعال وعقل
عاشر دیرلر. بر صورت جدیده آنه هیولی عناصرده ظاهر اولور. چون
نوبت ایجاد موالید ثلثه‌یه منتهی اولدی. حکمت حکیم جلت قدرته

اقتضا ایلدی که مجموع کمالات سابقه نشأهٔ انسانیه ده که اشرف انواع
حیوانات بلکه عالم صغیردر مجتمع و منتظم اوله و فضیلت عقل قدسی که مبداء
ایجاد ایدی بو نوع مکرمده عقل مستفاد صورتنده ظاهر اوله تا که نفس انسانی
بو مرتبه ده متجلی و بو فضیلتله متحلی اولنجه عالم عقلی یه که مرتبهٔ علیادر متصل اولوب
نقطهٔ بدایت نهایتنه واصل و دایرهٔ وجود قوس نزول و قوس صعودله
تمام اولوب کما بدأکم تعودون اشارتی حاصل اوله

وربین آن سر کوی بود اول	زانجا بهمه جهان سفر کرد

پس روشن اولدی که خاتمهٔ کتاب وجود و دیباچهٔ رسالهٔ ابداع عقل
قدسی اولدوغی کبی خاتمه سی عقل انسی در شول دانه کبی که منبسط اولوب
اغصان و اوراق و ثمار و شعب اولدقدن صکره تفرقه و کثرت
مراتبندن ینه وحدت جمعیت بولوب شکل اول و طرز سابق
کبی دانه اولور و بو سیر دوری که جمیع موجودات روحانی و جسمانی
و مکونات علوی و سفلی ده ساری در افلاکده که واسطهٔ نظام عالم
اجسامده حرکت دوری وضعی در که انکله افلاک سبعهٔ سیاره که
اسفلدن اعلایه بو ترتیب اوزره در که

قمر است و عطارد و زهره	شمس و مریخ و مشتری و زحل

و فلک ثامن که حکما کره ثوابت و اهل شرع کرسی دیرلر و فلک اطلس که
حکما محدد الجهات و فلک الافلاک و اهل شرع عرش دیرلر دور ایدرلر
و اول دور دخی انکی بو عدد بری سی مشرقدن مغربه در و انک اظهر و اجلا

اجلاسی و اسرع و اعلاسی حرکت یومیه در که بالذات فلک اعظم
بو حرکتله یکرمی درت ساعتده تقریبا مشرقدن مغربه دور ایدوب سایر
افلاکی دخی بالعرض اداره ایدر و طلوع و غروب کواکب و ظهور و
بروز مشارق و مغارب و لیل و یوم که محل کسب و موطن نوم در
بو حرکتله اولور و مجانین و صبیان بل انواع حیوان بو حرکتی تمییز و ادراک
ایدرلر و بونکا حرکت لا علی التوالی دیرلر و نوع ثانی غربدن شرقه در
و فلک ثامن و عامهٔ افلاک باقیه بو حرکتله دور ایدرلر و بو حرکته علی التوالی
دیرلر فلک ثامن اوتوز بیک ییلده یاخود یکرمی درت بیک ییلده
دورین تمام ایلر و فلک زحل اوتوز ییلده و فلک مشتری اون ایکی
ییلده فلک مریخ بر ییل بر آیده فلک شمس بر ییلده زهره و عطارد
بر ییله قریب زمانده و فلک قمر بر آیده دورلرین تمام و انجاز
ایدوب دور آخره شروع و آغاز ایدرلر و بو حرکاتک تفاصیلی علم هیئتده
مبین و مقادیر و جهاتی تحقیقا انده معین در و اجسام نامیهٔ غیر ناطقه ده
حرکت نموی و ذبولی در یعنی جسم نامی نبات و شجر کبی بر مقدار زمان نمو ده اولورلر
یعنی مناسب طبیعی اوزره جهات ثلثه ده حرکت ایدرلر نهایتنه یتشدکدن صکره
مزاجی اقتضا ایتدوکی مقدار طوروب بعده ذبول ایدوب تناقص طرفنه حرکت
ایدرلر پس بو دخی حرکت دوری و نفس ناطقه ده حرکت فکری در که نفس
بر مجهوله علم طلب ایلسه اولا مطلبی بوجه ما ملاحظه ایدوب انی کسب ایتمک ایچون
مبادی مناسبه یه رجوع ایدر مناسب مبادی بولدقدن صکره انی ترتیب ایدوب

اندن کیرو مقصده حرکت ایدر پس مجموعی حرکت دوری اولور اهل منطق
نظر مطالبدن مبادی یه مبادیدن کیرو مطالبه حرکتدر ایکی حرکتی مشتمل در دیدکلری
بودر • و بو حرکت دوریه که جمله موجوداتده حاصلدر • فی الحقیقه ظل و پرتو
حرکت حب ذاتیدر که اکا ائمه کشف و شهود تجلی ذاته لذاته دیرلر •

نته کم بعض اعزه بیورورلر که **نظم**

ازخود بخود آن یار کرانمایه سفر کرد	هم عین سفر بود و هم او حاصل فی البین
فی فی سفری نیست و بین زره تحقیقت	ازعین شهود تو اکر دور شود عین
عین لغت عربده غیم رقیقه دیرلر •	

حکما ایدرلر که افراد انسانی اوج قسمدر • بعضی نجابت فطرت و طهارت
جبلت سببی ایله ملکات ردیه دن مجتنب • و رذایل دنیه یه غیر مرتکبدر • و فضایله
مقتضای خلقیله مهتدی و مکتسب اولور • و بعضی اکرچه رذایلدن بالطبع
مجتنب • و فضایلی مکتسب اولمز • ولکن فکر و رویت اعمال ایدوب رذایلک
قبحین و فضایلک حسن ادراک • و ادنی تنبیه ایله متنبه اولوب • فضایلی اکتساب
و رذایلدن اجتناب ایلر • بعضی بو مرتبه ایله دخی اولمیوب • وعد و وعید
و تخویف و تهدید و عتاب و عقاب • و زجر و تأدیب استاد و تعنیف
و تهدید آبا و اجداد ایله اولور • قسم اول که اندن خیر بالطبع صادردر
اعلی در • ولکن قلیل و نادردر • قسم ثانی که کندو فکر و رویتیله مهتدی
و اصحاب فضایله مقتدی اولور متوسط مرتبه و کثیردر • قسم ثالث
که محتاج زجر و تأدیب و تهدیددر • مرتبه ده ادنی و وجودده اکثردر •
و طایفه اولی یه اخیار بالطبع • و ثانیه یه اخیار بالتعلم • و ثالثه یه اخیار

اخیار بالشرع دیرلر • و بو قسم ثالثه شریعت صوکبیدر • اول کمسنه یه
نسبت که حلقومنه طعام طورمش اوله • یعنی نته کم حلقنه طعام طوران
کمسنه یه صو ایتشمزسه هلاک اولور • بو کمسنه یه دخی تأدیب شرع ایتشمزسه
هلاک حقیقی اولور • والله تعالی اعلم •

باب سابع سیاست مدن بیانندهدر

چون مرکبک اجزاسی خواصندن غیری بعض خواصی و آثاری اولور که اول
خواص و آثار اجزاسی انک هر برنده اولمز • بلکه مجموع من حیث هو مجموع عده و الور
مثلا معجون مثرودیدوس مرکبده اولان خاصیت • هر بر جزئنده یوقدر •
پس تمدن که اجتماع افراد انساندر • انک بعض خواصی و آثاری واردر که هر بر فردده
یوقدر • بو مقدمه تمهیدندن صکره ایدرلر که مدینه ایکی قسمدر • بریسی
مدینه فاضله • بری مدینه غیر فاضله • مدینه فاضله اولدر که انده اولان
تمدن و اجتماعک سببی خیرات و مصالح اوله • و مدینه غیر فاضله اولدر
که سبب تمدن شرور و مفاسد اوله • و مدینه فاضله بر نوع اولور •
ارتوق اولمز • زیرا حق جل و علا واحددر • تکثردن منزهدر • و طریق
حق دخی واحددر • کورمزمیسن خط مستقیم که ایکی نقطه نک بیننده فرض
اولنه بردن غیری متصور دکلدر • اما طرق ضلالات و جهالات چوقدر •
کورمزمیسن ایکی نقطه نک بیننده خطوط معوجه غیر مستقیمه غیر متناهی فرض
اولنمق ممکندر • اما مدینه غیر فاضله اوچ نوعدر • بریسی اولدر که اشخاص
اهل مدینه قوت نطقیه استعمالندن خالی اولوب سبب تمدن و اجتماعلری

قوای جسمانیه دن آخر قوت اوله . واکا مدینهٔ جاهله دیرلر . مثلا قوت غضبیه
اوله . واکا مدینهٔ جاهلهٔ سبعیه دیرلر . یا قوت شهویه اوله . واکا مدینهٔ جاهلهٔ
بهیمیه دیرلر . ایکنجیسی اولدر که اشخاص مدینه قوت نطقیه استعمالندن خالی
اولمیه لر . اما سایر قوتلری غالب قوهٔ نطقیه آنده خادم اولوب سبب تحصیل
سایر قوی اولمش اوله . واکا مدینهٔ فاسقه دیرلر . اوچونجیسی اولدر که
اهل مدینه نک قوت فکریه لری نقصان اوزرینه اولمغین عقاید باطله حق و قانون
فاسدی صحیح تخیل ایدوب انی سبب تمدن و اجتماع ایتمش اوله لر . واکا مدینهٔ
ضاله دیرلر . و بو مدن غیر فاضله خصوصا مدینهٔ ضاله نیجه قسمه منقسم در
زیرا دیدکموز کبی طرق جهالات بی غایت . و انواع ضلالات بی نهایت در
و ممکن در که مدینهٔ ضاله ایکی نوع ایده وز . ضاله کافره اسلامیتدن غیری
مذاهب فاسده کبی که بر موضعده جمعیت و تمدن ایده لر . و ممکندر
که مدینهٔ کافره جاهله ده درج اولنه . و ممکن در که بر مدینهٔ فاضله ایکن
منقلب اولوب غیر فاضله اوله یا بر عکس اوله . پس پادشاهلر همت ایتمک کرک
کرک که مدینه لری مدینهٔ فاضله اوله . و الحمد لله تعالی مدینه لرومز
یمن سعادت و دولت ثابتة الارکان شامخة البنیان حضرت سلطان
صاحب قران . رافع اعلام الایمان بلوامع السیف و السنان دافع
یأجوج الفتنة و الطغیان . بسد الامن و الامان .

حضرت سلطان سلیمان پادشاه کامکار
آفتاب سایه پرور سایهٔ پروردکار . و تدبیر

مدن افرنج و روس و
تاتار قزلباش کبی و
ضاله غیر کافره

و تدبیر و سیاست ارکان دولت . و توقیر و عدالت اعیان ملک و ملت
سببیله جمله مدن فاضله اولمشدر . پس مدینهٔ فاضله نک احوال و احکامین
بیان ایده لم که اهم در . و دخی مدینهٔ غیر فاضله نک احوالی اندن ضدی اولمغله
معلوم اولور . پس مدینهٔ فاضله اول اولدی که اشخاصک اجتماعی اساسی
اکتساب امور خیرات . و اجتناب رذایل و شرور اوزره موسس اولمش اوله . لابد
جمله سی نک ساحهٔ صدر و خزینهٔ قلبلری نفایس اعتقاد حقله مقدس اولسه کرک
و لازمدر که جمله سی ایکی نسنه ده مشترک اوله لر . بری سی آرا و افکار .
بری سی افعال و اطوار . اما آرا و افکارده . زیرا انلر بیلری مبداء و
معاد خصوصنده و ما بینده اولن احوالده متوافقدر . اما افعال و
اطوارده اشتراکلری زیرا جمله بر شرع و دین اختیار ایدوب اکتساب
کمالاتده قانون واحد اوزره جاری اولمشلردر . و الحاصل
اصول اعتقاد . و فروع اعمالده بر مذهب و بر دین اوزره اولمشلر
جمله نک افکاری تولید حکمت اوزره مفروغ . و جمیعک افعالی .
اسالیب عدالت اوزره مصبوب در . و چون معلوم اولمشدر که
افراد انسان قوت نطق و تمییزده متفاوتدر . بعضی درجهٔ اعلاده در
که اندن بعید قار و تمام قوت قدسیه مرتبه سی در که فکر و نظردن مستغنی و جمله
نظریات اکا بالبدیهه معلومدر . پس قوت فکرک درجهٔ علیاسی بو قوهٔ
قدسیه یه ملاصق و مجاور در . قرآن عظیمده یکاد زیتها یضیء و لولم تمسسه نار
بعض فضلای کبار قتنده اکا اشارتدر . و ادنی درجه سی بر مرتبه در که

اندن دخی تنزل ایدیجک بلادتِ متناهیه دیدکلری اولور • وبلادتِ
متناهیه اکا دیرلر که اصلا نظر واستدلاله • استعلام مجهوله قادر اولمیه
مثلا شکل اول که ابین واظهر وجوه استدلالدر • واَیسر اشکال • انتاجنه
قادر اولمز • اگرچه اکبرله اوسطا وزرینه حکم ایدر • امّا اصغرک اوسطده
اندراجندن ذهول ایدوب حکمی اصغره انتاجندن غفلت ایدوب
استنتاج ایتمکه قادر اولمز • وبو ایکی مرتبه نک اراسنده نیجه مراتب و
درجات واردر • جمله اشخاص مراتب علم وحکمت • ودرجات فهم و
فطنتدن بر درجه وبر مرتبه ده اولمق ممکن دکلدر • نعم جمله سی امور
مجمله ده توافق واشتراکا وزرینه اولسه اولور • امّا امور مفصله
عمیقه • وخصوصیات مسائل دقیقه ده • محققلر مقلدلردن متمیزدر •
وبونک بیانی اولدر که اول طبقهٔ عالیه که تأیید الٰهی ایله مؤیددر • والواث
تعلقات طبیعیه دن مجردلردر • مبدا حقیقی حضرتن جلّ شانه • وبهر برماً
صفات کمال ونعوت جلال ایله • وسلسلهٔ موجوداتک مبدء
فیاضدن کیفیت صدورینی • وتفاصیل احوال معادی کماهوفی نفس الامر
تصور ایدرلر • ولکن چون نفسک بونشاه ده نیجه قواسی واردر که انلر ایله ادراک
صور ومعانی جسمانی ایدر • حسِ مشترک ووهم وخیال کبی • وبو قوی دن هر بری
لیلاً ونهاراً سراً وجهاراً • معطل اولمیوب تعقلات ایدرلر • ولاشک
بو قوی امزجهٔ حسیه ایله کدورت وصفاده متفاوتلردر • پس اول وقت که
انلرک آیینه لری اول حقایقک صورلریله منقش اوله • لابد بو قوی مرائی سنده

مرآتی سنده دخی اول حقایقه ملایم ومناسب امثله وصور منعکس اولسه کرک
زیرا اول معانی وحقایقی صور حسیه و وهمیه شوبنسز تعقل ایتمک بو نشاه ده غایت
نادردر • واول صورک بو حقایقه نسبتی مثل وخیالات نسبتی کبی در اعیان
موجوداته • وبو امثله جسمانیات متصور اولان امثله نک غایت الطف و
اشرفیدر • وانلر نور بصیرت ایله سلوک اول حضرت بو صور متخیله ومعانی
موهومه نک وراسیدر • هر نسنه که آیینهٔ خیاله دوشه و اینه انی تصور
وتحصیل ایدر حقیقه مبدا اندن نیجه مرتبه متعالی وحادث وقدیم دن منزل
ومتسفلدر • نته کم خواجه نظامی بیورر که

هستی و نیست مثل و مانندت	عاقلان جز چنین ندانندت

فقیر دیمش ادم — هرچه اید در ضمیر و هرچه گرد و در جهان
زان همه پاکیزه و برتر شناسم دوسترا — وحضرت ابی حنیفه دن

رحمه الله مروی در که هرکه معبودنی قوت واهمه سنده تصور ایدوب اول
متصوره عبادت ایلیه مشرک در • واولکه خارج وهم وخیال ایلوب عبادت
ایلیه موحد در • وبو مرتبه اهلی اساطین حکما واکابر علمادر • وبونکا متصل بر
طبقه دخی واردر که انلر تعقلات صرفه دن عاجزلردر • وانلرک منتهای سیر وتجرد
معانی وهمیه در • لکن اعتقادلری بو دکلدر که اول حقیقه صور وهمیه اوله • بلکه انک
ماوراسی ایدوکنه معتقدلردر • وکندولرک قصورینه • وطبقه اولی نک رجحانینه مقرلردر
وبونلر دخی اهل ایماندر • وابو حنیفه موحد دیدوکی بو طایفه یه دخی شاملدر • وبونلردن
اشغه بر طایفه دخی واردر • انلر معانی وهمیه ملاحظه سینه دخی قادر دکلدر بلکه

تمام مطلب

صور خیالیه یه که مرآت خیالده منطبع و تجزی وانقسامه قابل در او نکله قانع و سیرو
عروجلری اندن اوته کیچمز. اما طبقهٔ اولی نک رجحانینه معترفلردر وانلره اهل
تسلیم دیرلر. وانلر دخی اهل نجاتدر عوام مؤمنین دن اول اعتقاد کافی در و
بوندن اشقه بر طایفه دخی واردر. وانلر اول قاصر نظرلردر که اصلا مرتبهٔ محسوسات دن
تجاوز ایتمزلر. ومعرفت مبدء و معادده امثلهٔ بعیده ایله اکتفا و اقتصار ایدرلر
وانلره مستضعفلر دیرلر. چون انلر دخی استفراغ جهد و صرف مقدور
ایدوب نهایت استعدادلرینه واصل اولوب. انک ماوراسنه استعدادلری
اولمدوغیچون انلر دخی معذور و مقبول اولورلر. اول مستضعفلر کبی که قدرت
واستطاعتلری اولمغله که دن هجرت ایتمدیلر. عذرلری مقبول اولدی وانلر
حقنده نازل اولدی که الا المستضعفین من الرجال والنسآء والولدان الذین
لا یستطیعون حیلة فی الارض. وگویا مستضعفین لفظی بونلره نوابت ملاحظه سنی
ایله اولمشدر. وچون صاحب شریعت علیه افضل السلام والتحیة بر طائفه نک
قدر عقللری اوزره تکلم ایتمکه مامور. ولا حرج فی الدین نص مشهوردر لاجرم
جوامع الکلمندن هر کسنی نک قدر استطاعتی واستعدادی اوزره حظی
وافی ونفوس ناقصه علی اختلاف مراتبهم تکمیل ایتمکده بو مرتبه ده کافی در لاجرم
زلال وصالی متعطشلری ظرفلریله که امثلهٔ استعدادلریدر سیراب ایتمشدر.

بیت در بین میخانه گرانی حمی پر سازد از فیضش
اگر پیمانه آری تو پیمانه پیماید

وآیات اعجاز نشانات قرآنی وکلمات هدایت صفات حضرت ختمیت مکانی

مکانی صلی الله علیه وسلم که احکام احکامی شایبهٔ تزلزل وانتقاضدن
مأمون واحوالی معانی لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه موجبی
اوزره شایبهٔ شبهه واعتراضدن مصوندر. گاه محکم وگاه متشابه
اولمشدر. یعنی گاهی دقایق حقایق سرتی عقل قدسی اصحابنه ابدا. وگاهی
فرایدعقایدی ملابس صور خیالی وامثلهٔ حسی ده متشکل حسی اربابنه اظهار
ایدرلر

بیت بهار عالم حسنش دل وجان تازه میدارد
برنگ اصحاب صورترا ببوار باب معنی را

حکمای اکابر
وعلمای اعاظم ایچون. تنزیه صرف لیس کمثله شیء وهو السمیع العلیم بیوردی
گاهی وگاهی منتقدان عالم حس ایچون. الرحمن علی العرش استوی. بیوردی
وجاریهٔ خرسانک ایمانی امتحانی ایچون این ربک دیوجک فی السما دیدکی
انها مؤمنة بیوردیلر. وقسم عوام که مطمورهٔ حس اسیرلریدر کثیرا ولمغین
تشبیهی موهم آیات واحادیث چوق وارد اولمشدر. اما انلر محققلر ایچون
دخی اشارات لطیفه. وتنبیهات شریفه وارد اولمشدر. آیت مذکوره
کبی ونته کم بیوردی. هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات
هن ام الکتاب واخر متشابهات. وبو وجهله بیان وتعلیمده اختلاف
انک کبی در که حکماء متألهون. وعلمای ربانیون. نفوس خلایقه تعلیم
حقایق ایتمک استسه لر. میدان نظر وتعقل چابک سوارلرینه سمند تیز عنانلرکی
برهانیله معارف شهیارلرینی جلوه ایدررلر. گاه منابر خطابنده عوانی
معانی قنادیل اقناع خطابنده عرض چهره قیلدررلر. وگاهی مقیم شکام

بحث وجدل اولنده ورای شبابک جدلدن غرض محذرات مطالب
ایدرلر • وکاهی فرومانده وهم وخیاله رجوع تحقیقی کاوس معانی شعریه دن
ذوق ایدرلر • زیرا منطقده مبین اولمشدر که انواع قضایا که مواد اقیسه
اولور بیشدر اولکیسی برهاندر که یقین محض افاده ایدر • که شائبهٔ ظن وشبهه دن
معرادر • ایکنجیسی جدلدر که مقدمات مسلمه دن مرکب اولور الزام خصم
افاده ایدر • اگرچه بعضی غیر حق اولمق اولور • لکن مسلم خصم اولمغله اعتراف
ایدر • اوچنجیسی خطابتدر که قضایای ظنیه در که خطبا و وعاظ انی استعمال
ایدرلر • وخلقک انلره حسن ظنی اولمغین قبول ایدرلر • وبو خطابتک
عموم ناسه نسبت فایده سی چوقدر • دردنجیسی شعردر که بعض معانی
خیالات شعریه ایله بیان ایتمکدر • وغرض بر شیئه ترغیب یا تنفیر افاده ایتمکدر
مثلا بر شاعر خمره ترغیب ایتمک استیوب • نوش ایلک یاقوت سیالدر دیر
یاقوت سیال تعبیر نسنه • وصورة مشابهتده مطابق اولمغین نفس انی خیاله
میل ایدر • اگرچه تصدیق ایلمز ایسه دخی • یاخود عسلدن تنفیر ایتمک استنسه عسلی بک
بر قی اولمش صفرادر دیر • واقعا مشابهت صوری وتشبیه غریبه مشتمل اولمغین
نفس اعراض ونفرت ایدر • اگرچه تصدیق ایتمز ایسه • وشعرک فایده سی عوامه
ترغیب وترهیب افاده ایتمکدر • عوام باب رغبت ورهبتده معانی شعریه یه
اطاعت ایدرلر • حکما ایکنجیون شعری وضع ایتمشلردر • بشنجیسی مغالطه در
که باطل محض اولن مقدمات وقضایادن مؤلف اولور • مثلا دیوارده منقوش
اولن صورت فرسه بو فرسدر • فرس صهالدر • پس بو صورت صهالدر دیمک

دیمک گبی • وبو بیش نوعدن مقبول برهاندر • اندن کچجه جدل اندن کچجه خطابتدر
وبو اوچ نوعه قرآن عظیمده اشارت اولنمشدر • بو عبارت شریفله ایله
ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن • حکمت
بیوردوغی برهاندر • موعظه بیوردوغی خطابتدر • وجادلهم بیوردوغی جدله
اشارتدر • چون شعر مقدمات کاذبه متخیله دن مرکبدر • معلم عقاید
حقه ومرشد حقایق ثابته اولنلره لایق دکلدر • نته کیم بیوردی وما علمناه
الشعر وما ینبغی له • انکیچون اکا اشارت اولنمدی •

در شعر مپیچ ودر فن او	چون اکذب اوست احسن او

ومغالطه باطل محض وجهل صرفدر • حکما انی بیان ایلدیلر که احتراز اولنه
مصراع عرفت الشر لا للشر لکن لتوقیه • بو فواید بو نوع استطراد ایله
ایراد اولندی • ینه بر سخنه رجوع ایده لم • که مدینهٔ فاضله احوالنده ایدوک
چون مدینهٔ فاضله نه ایدوکی مفهوم اولدی • معلوم اولسون که انک اهلی
بیش طایفه در • طایفهٔ اولی افاضلدر • وانلر بر جماعتدر که مدینهٔ فاضله نک
تدبیر احوالی انلره منوط • ومصلحتلری انلرک صواب کورمسنه مربوطدر
وانلر حکمای کامل وعلمای عاملدر • که قوت نظری علمی ایله ابنای نوعدن ممتاز
وتقوی وعمل ایله سرفرازلردر • انلرک صناعتی حقایق اشیا • واحوال مبدء ومعادی
کما هو حقه یقین اعتقاد ایدوب • قاصرلره تعلیم وارشاد ایتمکدر • طایفهٔ
ثانیه ذو الالسنه در • وانلر اول طایفه در که عوامی کاهی نصایح مطبوعه ومواعظ
مسجوعه ایله جانب کمالات وفضایله دعوت ورذایلدن زجر ومنع ایدرلر •

وكاهی قیاسات جدلیه و خطابیه بل شعریه ایله عقیده لرینی انحرافدن صقلرلر
و بونلرک صناعتی کلام جدلی و خطابت و شعر نافعدر . طایفهٔ ثالثه مقدرلردر
و انلر بر طایفه در که قوانین عدالتک میزانلرینی اهل مدینه آراسنده حفظ ایدرلر .
و مقادیر اشیا اوقیه و منّ و کیل و قفیز کبی بونلره مفوضدر . و بونلرک
صناعتی علم حساب و استیفا و هندسه در . طایفهٔ رابعه غازیلر و
مجاهدلردر و انلر بر طایفه در که مدینه یی تغلب اعدا و تعرض اهل بغی و عدواندن
حفظ ایدرلر . و حفظ ثغور و ضبط قلاع و حمایهٔ طرق و اطراف انلره موکولدر
و انلرک صناعتی شجاعت و فروسیت و استعمال اسلحه در . و اکا سپاهی
دخی دیرلر . طایفهٔ خامسه ارباب اموالدر و انلر بر طایفه در که مدینه نک
مآکل و ملابس و اقوات و لوازمی انلرک سعی و اعمالرینه منوطدر و انلرک
صناعتی حرف مختلفه و صناعات متفننه در . و عدالت اقتضا ایدر
که بو طایفه دن هر فرد استعدادینه مناسب صنعته اشتغال ایده .
و بر کمسنه نیجه صناعته اشتغال ایلمیه زیرا اوقاتی موزع اولمغله هیچ بریسی درجهٔ کمال
و مرتبهٔ ایقان و احکامه ایرشدرمیوب بر مقدارله اکتفا اتسه کرک
اگر بو مقوله بر کمسنه اولمش ایسه انی اشرف صنایعنه قصر ایدوب باقیسندن
منع اتمک کرک که نظام احسن وجه اوزره اولوب مدینهٔ فاضله نک کاری
خلل کلیه ننه کم دیمشلردر من طلب الکل فاته الکل . و بو بش طایفه دن
خارج اولنلر ارکان مدینه دن دکللردر . اگر ارکان مدینه اولنلره
خدمت ایدرلر ایسه آلات و اسباب منزله سنده اولورلر . پس اگر

اگر فضیلت تحصیلنه قابللر ایسه تحصیل ایتدیره لر . و الا اعمال و مصالح مهمهٔ
مدینه یه استعمال اولنه لر . و بو بش طایفه دن خارج اولنلره نوابت دیرلر .
زیرا مدینهٔ فاضله بستانه تشبیه اولنور که اشجار مثمره و ازهار طیبه تفاح و
عنب . و اشجار مزینه سرو چنار کبی . و دیوار باغ اولمغیچون اشجار شوکیه
غیر مثمره . و بساط زینت تمام اولمغیچون سبزهٔ طری یه مشتمل در . لابد بستانده
بعض کیاه غیر نافعهٔ خودروی دخی اولسه کرک . و باغبان انی بولوب طشره
آتمغه سعی ایتسه کرک . بو طایفهٔ خارجه دخی بی نفعدر . و رئیس بلد انلرک
طرد و ابعادینه ساعی اولدوغیچون نوابت تسمیه اولندی . و طوایف
خمسه نک مشابهاتنی ذکر ایتمشلر . ولکن طایفهٔ اولی اشجار مثمره کبی . و
طایفهٔ ثانیه اشجار مزینه کبی . و طایفهٔ ثالثه ازهار طیبه کبی . و طایفهٔ
رابعه خار دیوار باغ اوله جق اشجار ذات الشوک کبی . و طایفهٔ خامسه
سبزه و چمن کبی اولمق خاطره خطور ایدر . و نوابت بش طایفه در . اولکی
طایفه مرائیلردر . و انلر بر طایفه در که انلردن افعال فضلا و اهل خیر صادر
اولور . و انلرک زیّ و هیئتنده اولورلر . اما غرضلری رضای حق و سعادت
مطلق دکلدر . ولکن همان ظاهرده حاضر و باطنه غیر ناظر اولن خلقه اعتقاد
ویرمکله قصد مال و جاه ایتمکدر . نظم

که داند چو در بند حق نیستی	اگر بی وضو در نماز ایستی
چو در خفیه بد باشی و نابکار	چه سود آب ناموس بر روی کار

ایکنجی طایفه محرفلردر . و انلر بر طایفه در که اعتقادلری مدینهٔ فاضله

فضلاسی اعتقادینه مخالفدر و میل طبیعتی مدینهٔ جاهله اعتقادینه‌در
لابد مدینهٔ فاضله عقایدینک قواعدینی تأویل و تحریف ایدوب.
اول قواعددن مراد بودر دیو الحاد و اباحت سمتنه کیدرلر. اوچنجی
طایفه باغیلردر که مدینهٔ فاضله حاکمنه که پادشاه عادلدر ربقهٔ طاعتی
رقبهٔ جمله اتامه شاملدر اطاعت و انقیاد ایتمیوب تفریق جماعتله فتنه و
فساد ایدرلر. دردنجی طایفه مارقلردر. و انلر اگرچه قصد ایله تحریف
قواعد ایتمزلر ولکن سوء فهم و قلت عقل سببی ایله قواعدی غیر محمل صحیحنه
حمل ایدوب منحرف اولورلر چون بونلرک انحرافی عناد و تعنتدن دکلدر
ناشی اولمیجق صلاح حاللرینه امید اولنمیوب دعوت و ارشاد اولنه شاید
که توفیق حقله مهتدی اوله‌لر. بشنجی طایفه مغالطلردر و انلر بر طایفه‌در
که سوء فهم و نقصان فطنت سببی ایله معارف و حقایقه واقف اولمیوب
ضلالات و جهالات باطله‌یی حقایق و معارفدر دیو خلقه عرض ایلیوب
دعاوی کاذبه‌لر ایله بیر حرفروش اولوب. اول دعاوی باطله اغالیط مزخرفه
تلبیس ایدوب گندم نما و جو فروش اولورلر. خاتمهٔ باب خواجه نصیر
اگرچه اعداد نوابت بو مقداردن زیاده بولنمق ممکندر اما حیز امکانده
اولنی ایراد و اتیان ایتمک تطویله مؤدّیدر. فقیر ایدرین نوابت بو مقداردن
ایدولی غایت ظهورده‌در. دعاوی زور و خصومات کاذبه ایله
اخذ اموال ایدنلر و بو مقوله دعوالره شهادت زور ایدنلر. و حفظ
سیاست ایچون موضوع اولنان شحنه و شرطی و عوانی که ناحق اموال ناسی

و تزیین ه

ناسی حرایم دیو الدیلر. و ارتشا و میل الی الباطل ایدن قاضیلر. و اعادیسی
بیع ایدن مدرسلر. و غصب ایله کندویه اموال و اقوات و دوابنه علیق النی
سپاهیلر. و خفیه سرقه و طرّارلق ایدن عیارلر. و بو جمله‌یه قادر اولمیوب
لکن فی الجمله کسبه امکانی وارکن سؤال و کدیه ایدوب خلقه و زرینه کلّ و ثقیل
اولنلر جمله‌سی نوابتدر. و ملک مدینهٔ فاضله انلری یا قتل و اعدام
یا نفی و اخراج ایتمک واجبدر ایدوکی ثابتدر.

باب ثامن سیاست ملک و آداب ملوک بیانندهدر

چون مدینهٔ فاضله و غیر فاضله نه ایدوکی و مدینهٔ فاضله‌لرکافی قاج اولدوغی
بیان اولندی. شمدی بدن مکره خلیفه و پادشاه که مدبر مدن و ناظم امور
نشئه سیرت اوزره اولملو کرکدر انی بیان ایده‌لم. اولا معلوم اولسون کی
که مدینهٔ فاضله‌نک مدبری امام برحق و خلیفهٔ مطلقدر و انک حکومتی امامت
و خلافتدر و غرضی تکمیل خلق و لازمی نیل سعادتدر. و سیاست ایکی قسمدر
و منقسمک برلازمی واردر. اولکیسی سیاست فاضله‌در و اکا تامه دخی
دیرلر و امامت دخی دیرلر. ایکنجیسی سیاست غیر فاضله‌در و اکا ناقصه
و تغلّب دخی دیرلر. و سیاست اولی صاحبنک غرضی تخلق با خلاق الله
و لازمی نیل سعادتدر. و سیاست ثانیه صاحبنک غرضی تغلّب و تسلّط ایله
هوای نفس امّاره‌یه وصول و لازمی شقاوتدر. اولکی سایس عدالته تمسّک
ایدوب رعایاسنی احبّا و اصدقا عداید‌ر نته کیم بعض ملوک فاضله منقول
اولدوغی مدینه‌یه کلدکده خلقنی جمع ایدوب دیر ایدی که ای اهل مدینه سزک

مشابهکجکوز بنم والدم • و شبانکوز اخوانم • و صغاریکوز اولادم منزله‌سنده‌در
پس مدینهٔ خیرات عامه ایله مملو ایدوب کندو شهواتنه مالک اولور • امّا
سایس ثانی جوره تمسک ایدوب رعایاسنی عبید و خول اتخاذ ایدر • نته کم
ظلمهٔ اکاسره راضی اولمزلردی که رعایالری اسباب و عقارات و خدم‌دن
فی الجمله مملوکه لایق اولور شیئی نفسنه متصرف اوله • فکلّ ما یصلح للمملوک فهو للعبد حرام
دیرلردی • و اسلام ملوکندن چوق مسرفلر بو قضیه‌ده انلره تابع اولدیلر
و کلمهٔ مذکوره دولت عباسیه‌ده مشهور ایدی • و چراکسه دخی اواخر
دولتلرنده بو اسلوبه سالک اولوب رعایالرنده برکمسنه منزل احسن البنیان
یپمق • و مملوک ابیض استخدام ایلمک • و چوقهٔ سرخ و سقرلاط کیمک •
ممنوع ایدی • بعض رعایا انلره اقدام ایلسه مصادره ایله نعمتندن بالکلیه
انتزاع ایدرلردی • ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم مقتضاسنجه
لاجرم ملک و نعمتلری انتزاع اولنوب و اورثناها قوما آخرین معناسی
ظهور ایلدی • مثنوی • مالشان بی اعتبار و ملکشان شد تار تار
ای سلاطین زمان الاعتبار الاعتبار • تمّ • کلکم سایس
ثانی مدینهٔ شرور عامه ایله مملو ایدوب کندویی شهواتنه اسیر ایلر • و خیرات
عامه دیدیکموز امن و سکون و رعایا اراسنده محبت و الفت • و
عدل و عفت • و وفا و صحت و رخادر بونلر امثالی در • شرور عامه
دیدیکموز خوف و اضطراب • و رعایا اراسنده بغض و عداوت و
تنازع و خصومت • و غصب و سرقه و خیانت و قحط و غلا • و بونلرکه

بونلرک امثالی در • و عامهٔ خلق اکثریا تابع ملوک و مقلّد سلاطین اولورلر
که الناس علی دین ملوکهم • حکایت • اولنور که ولید بن عبد الملک
مروانی قصر و ایوان • و باغ و بستان • و عمارات و مساجد بناسنه
مشعوف ایدی • حتی جامع بنی امیه که مسجد شریف و معبد رابع •
و اعتبار و تبرکده حرم رابع در • انک بناسی در • انک زماننده خلق
بری برینه ملاقات ایتسه‌لر • سوزلری عمارتک تمام اولدی • قصرک نیجه
اولدی • نیم صفه و ایوانم تمام اولدی • و حوض و بستانم زینت
بولدی • و بونک امثالی بنا و عماریه متعلق سویلشورلردی • و فاتندن
صکره برادری سلیمان خلیفه اولدی • اول ماکل شهیه • و مطاعم بهیه یه
منهوم و حریص ایدی • انک زماننده خلق بری برینه • ملاقات
ایتدکده سوزلری بو ایدی • بو کیجه نه طعام بیشوردیکوز • بز فلانیه پیشوردک
عجب لذیذ اولدی • و فلان قلیه غایت خوشکواردر • و بونک کبی
اطعمه و اشربه یه متعلق سویلشورلردی • اندن صکره عبد صالح عمر بن
عبد العزیز خلیفه اولدی • و انلر نعم فانیهٔ دنیویه‌دن معرض و باقیات
صالحات اخرویه تحصیلنه مشتغل ایدی • و انک زماننده خلق بری برینه
بولشسه‌لر محاوره و مکالمه‌لری بو ایدی که بو کیجه قاچ رکعت نماز قیلدک •
و بو ایک قاچ کون صایم اولدک • و قرآندن وردک نه قدر در • و بونک
امثالی طاعات و عبادات • و اصناف خیراتدن سویلشورلردی • و صلاح
و فساد پادشاه رعایایه سرایت • و احوال رعایا سیرت و نیت حکام و

سلاطین اوزره جاری ایدوکنه دلالت ایدر آثار وحکایات چوقدر ایرادی
نظمیله مؤدی اولور مص صلاحی که در شاه بینی باوست
صلاح تمام رعیت باوست • بعده معلوم اولسون
که سلطنت وحکومت وپادشاهی عطیهٔ ربانی وهدیهٔ الهیدر • که حق جل وعلا
بعض بنده لرینک سر سعادت قرازنی بو افسرله سربلند وافسر سلطنت
طرازین بو گوهرله ارجمند ایلر • وبوندن اعلی نه مرتبه اولا که فیاض خلاق •
ووهاب علی الاطلاق • نجباء عبادندن بر منظور نظر عنایتی اولن بنده سنک
کردن وجودنی طوق تفوق ایله مطوق اعیارینک عاطل • وآیهٔ تکریمنی
جعلناک خلیفة تشریفی ایله حق • واضدادنی باطل ایدوب صغیر وکبیر
قوی وضعیف روی توجه وجبین تضرعلرینی خاک درگاه سعادت
دستگاهنده خاک آلود • وطلاب رغایب حاجات وآمال •
وخطاب کرایم وعقایل دولت واقبال غبار سدهٔ سیادت پناهنه
سوده ایتمکله کسب سود ایده لر • پس هر صاحب سعادت که مطلب
بو نعمته مظهر اوله • سپاس شناس اولوب • عدل رعایا • ورحم برایا
ایله عهدهٔ شکرندن بری اولوب • نظم مصالح واجرای امور وقضایاده
صاحب الشرع علیه السلام اقتدا ایلیه • تاکه الملک والدین توأمان مقتضاسنجه
ملکی قایم • ودولتی دایم • وعباد وبلاد ظل رأفت وکنف خلافتنده
آفات وبلیاتدن سالم اولوب خلیفة الله حق • وظل الله مطلق اوله
وحکما درلرکه پادشاهده یدی خصلت کرک اول علو همت

اول علو همتدر

علو همت اولدر که مطمح نظری ومطرح همتی معالی امور • وتحصیل سعادات
جمهور اوله • هم امور دنیویه ده • هم امور دینیه ده • مثلا مدار همتی
اول اوله که ملک امن ورفاهیتله آراسته • وعدل وسیاستله پیراسته
اولوب عساکر ورعایا مطیع ومنقاد • واوامر ونواهیی ارکان
دولت واعیان مملکت قتنده سریع النفاذ اولوب • مادام
که قوت وقدرتی اوله تا که علم جهادی • که موجب عزت اسلامدر
دوش اجتهادندن مرفوع ایدوب • متصل دیار کفری فتح ایتمکله عرصهٔ
مملکت اسلامی وسیع • واعدای دین ومذهبی دفع ورفع ایتمکله قلعهٔ
دین وشریعت • وقبهٔ مذهب سنت وجماعتی بلند ومنیع ایلیه •
حکایت پادشاه ملک سرافرازی • سلطان مجاهد غازی ابو
الفتح سلطان محمد خان • قسطنطنیه شهرین فتح ایتدکدن صکره طرابزون
شهرنی نصارادن فتح • ولوای اسلامی اول ولایته نصب ایتمکه جازم
اولوب غزای غرای اسلام آرایه عازم اولمشدی • چون طرابزون
اطرافی سنکستان عجیب • ومسالکی تنک ومهیب در • مرحوم خداوندکار
ثقل الله تعالی میزانه • اول عقبات صعاب • واودیه وقلل وشعابده
اکثریا مرکب جهان نوردن نازل اولوب راجل راحل اولوردی •
واول سفرده آذربایجان پادشاهی اوزون حسن پادشاه ایله دخی
بیله ایدی • برکون پادشاه جهان پناهه دیرکه ای نوردیده برکافر

بدیختک [?] قلعهٔ مختصری ایچون وجود شریفه که گل گلزار پادشاهی و سرو
آزاد جویبار جهان پناهیدر بو قدر زحمت و تعب تحمیل ایتمکه
موجب نه در. کاهی آلوده گرد. کاهی غرق عرق محنت و درد اولور

بیت

آلوده گردی ز پی صید که گشتی
غرق عرقی از دل گرم که گذشتی

خداوندگار قدس الله تعالی روحه بیورمشکه ای در بر [?] تعب و زحمتلری
محض ابر [?] مملکته استعلا. و بعض غنایم و اسارایه استیلا ایچون ایتمزوز
بلکه اعزاز دین اسلام. و امتثال امر سید الانام. علیه الصلوة والسلام ایچون
ایدرز که بیورمشدر. الجهاد ماض الی یوم القیمة. چون حق جل وعلا
اسباب قدرت غزا. احسان و عطا بیورمشدر. اگر سایهٔ ایوان و قصورده
استراحت و حضور اختیار ایده ورز. و من اغبرت قدماه فی سبیل
الله دخل الجنة. شرفی ایله مشرف اولمیه وز. فردای قیامتده که غزاة
و مجاهدین که اقامت جاه دین ایتمشلردر. مثوبات عطایه واصل اولدقده
بزه ندامت و حسرتدن غیری نه حاصل اولسه گرک. فضل الله المجاهدین
علی القاعدین درجات الآیه. پس پادشاه صاحب همت بو سیرته
اقتدا ایده وب آبا و اجدادندن انتقال ایدن مملکت و ریاسته قانع
اولمیه. و خواب و راحت و ذوق عیش و عشرتی استعلای لوای سعادته
مانع ایتمیه. و شرب خمر و استماع اغانی. و مشاهدهٔ جمال و لدان عوضنه
اراقهٔ دماء اعدای دین. و استماع طنین تیغ و تیر ایتمکدن انی مشغول ایلمه
ایلمیه بلکه بزمدن معرض رزمه راغب. صدای اغانیدن صریر عوالی استماعنه
ارتوق طالب اوله. نته کیم صاحب قران دوران. افتخار آل عثمان
سلطان سلیم شاه خان بیورمشدر. رباعیه

من شاخ درخت سایه پروردنیم
من هیچ حریص باده و نردنیم
گر بر سر سپر کشان بزور بازو
معجر ننهم همچو زنان مردنیم [?]

حکایت اولنور که سیف الدوله حمدانی که میرزادهٔ عرب
و پادشاه ممالک دیاربکر و حلب ایدی. غزای روم و اذلال قیصر
مشئوم ایتمکه اول وجهله مشتغل ایدی که مزاولهٔ جنگ و حرب
و قتل و ضرب ایتمکدن مجلس عشرت و شراب. و استماع چنگ و رباب
ایتمکه فارغ اولمزیدی. اتفاقا بغداددن بر مغنیهٔ حاذقه گلدی. عم زاده سی
ابو فراس شاعر مقتضای شباب اوزره مغنیه یه راغب اولوب سیف
الدوله تقدم ایتمکه اقدام ایتمشیکن. بو ابیاتی سیف الدوله خدمتنه
کاتب [?] اولدی. نظم

محلک الجوزاء او ارفع
وصدرک الدنیا او اوسع
وقلبک الرحب الذی لم یزل
للجد والهزل به موضع
رفه بقرع العود سمعا غدا
قرع العوالی جل ما تسمع

ونیجه شاه و شاهزاده. ونیجه خسرو
بلند آوازه. اشتغال عیش و عشرت.
وشرب صهبای صبوحی واستماع

جنک و عوده مداومت . و ساقیان صباحه افتتاح صباح ده
بو وجهله خطاب ایتمکدن که **نظم**

ساقیا باده صبوح بیار . مایهٔ شادی و فتوح بیار .
قبلهٔ ملت مسیح بده . آفت توبهٔ نصوح بیار .

تخت سلطنتی برباد . و ملک
موروث آبا و اجدادنی طعمهٔ اغیار و اضداد ایتمشدر . نته کم
سلطان جلال الدین خوارزمشاه اطراف آذربایجانده قرار ایدوب ملک
موروثلرندن خوارزم و خراسان . و تمامت ملک ایران ایدی . باباسی
محمد خوارزمشاهی وکندوسنی اخراج ایدن . طایفهٔ مغول چنگیز خانیلر
جان و ملکنه طالب . و عروس تقیهٔ سلطنته خاطب ایکن . بنه شب و روز
اشتغال عشرت و عیش ایتمکله . برحم تنوع سلطنتن برتشویش ایلر ایدی . نته کم
بعض افاضل ارکان دولتی انک حقنده بو رباعیه نظم ایتمشدی **رباعیه**

شاها زمی گران چه برخواهد خاست . در مستی بیکران چه برخواهد خاست
شه مست و جهان خراب و دشمن پس و پیش . پیداست کزین میان چه برخواهد خاست .

آخر فاضل اشارت ایتدوکی کبی عسکر مغول سرو قتنه هجوم ایلدیلر . هنوز سلطان
می دوشینه دن مست و خراب . و مستغرق عالم بیهوش و مدهوش ساغر شکر خواب ایکن
سرلر زحمتله بیدار ایلدیلر . تنها فرار اختیار ایدوب . آخر بعض اراذل اکرادک
خیمه سنده طناب عمری کسیخته . و باده خونی جرعهٔ جام کلکون کبی ریخته اولدی
و آل عثمان ابقاهم الله تعالی خاندانندن . یلدرم بایزید خان اوغلی امیر سلیمان

امیر سلیمان دخی بو طبیعت اوزره مجبول . و علی الدوام شرب شراب .
و استماع جنک و رباب ایتمکله مشغول ایدی . لا ابد خانهٔ سلطنتی خراب . و
آب حیوتنی ریخته تراب هلاک بهاب ایلدی . **حکایت** ایدرلر برادری
سلطان موسی ادرنه شهرنده عسکر ایله اوزرینه هجوم ایلدی . هنوز برحمامده
نوش جام و عیش مدام ایدردی . حاجی اورنوس بک که اعظم و اقدم
امرادن ایدی . کیروب ایتدی سلطانم برادرک موسی یتشدی سن
نیچون خواب غفلتده دایم . و عیش و عشرته مداومسین . روایت ایدرلر
که بهی حاجی لالا لطف ایله . ماه عیش و عشرتمزی تلخ . و شهد نوش
صحبتمزی تلخ ایلمه . موسی نک نه مجالی واردر که بکا مقابله و مقاتله
ایده دیمش . حاجی اورنوس چیقوب بکلر بو ناموس دیوارین دورمش . و
بوندن دولت عروسی یوز چویرمش . تدارککوزی ایلک دیوب . بعده
یکیچریلر اغاسی حسن اغا کیروب بهی سلطانم ایش حددن کیجدی موسی
چلبی یا کلر اوجنه ایرشدی دیوجک اکا دخی غضب ایدوب . رد ایدیجک
حسن اغا چیقوب بو تمام اولدی بکلرین کیدم . دیوب عقبنجه موسی
بک یتشوب خبر الیجق ساغری الندن یره چلوب . دریغا قبهٔ دماغی بی نوای
شر ایله حباب . و خانه تنک و ناموسی سیلاب شراب ایله حباب اسا
خراب ایتدوم دیو برانه بنوب قچمش . اختشام برکوبه دوشوب اهالی کو
یلوب قبض ایدوب موسی چلبی ادملرینه تسلیم ایتمشلر . آخر قتل اولنوب
جرعهٔ باده ایله تخت و ملک و عمر و سیاهی باده و یرمش . بونک امثالی

بیحساب تطویلی موجب اطناب بدر. واصل علو همت اولدر که
مطلبی سلطنت فانی وحکومت دوروزهٔ این جهانی اولمیه بلکه
وهمتی سلطنت جاوید مستمر ومقعد صدق عند ملیک مقتدر اوله.
نته کم روایت اولنور چون عهد خلافت عالم عامل عادل کامل عمر بن
عبد العزیزه ایرشدی نشر عدل ودفع ظلم واحیای سنت. واماتت
بدعت اتمکه اول وجهله شروع ایلدی که رؤس جبالدن راعیلر شهره کلوب
کیمدر بو عبد صالح که خلیفه اولدی دیدیلر نه دن بیلدیکوز دیوجک سباع
اغنامزه تعرض ایتمز اولدی دیدیلر. چون رفع مظالمه شروع ایلدی اول
اول بنی عمهسی اولان امرای بنی امیه وخلیفه زادکان آل مروان اللرندکی
مظالمی رفع ایدوب نیجه اموال وضیاعلرین الوب ارباب واصحابلرینه تسلیم
ایدجک امرای بنی امیه جمع اولوب برخاتون وار ایدی انی خلیفه یه سفیر
ایدوب بزه خلیفه مسامحه ومساهله وخلفای سابقین کبی رعایت و
حمایت ایلسون بز سایر رعایا وسوقه کبی دکلوز دیوب بونک امثالی
نیجه اخبار کوندردیلر. چون سفیرهٔ مسفوره رسالتی ابلاغ ایلدی خلیفه
یا فلانه معلومک اولسون که حق جل وعلا بو بنده سنه لطف وعطاسین
مبذول ایدوب غایت علو همت اوزرینه مجبول ایتمشدر. اول عمر و
ابتدای امرده مطمح نظر ومنتهای همتم امارت مدینه منوره ایدی
چون فضل حق اول مرادمه واصل ایلدی. پس همتم اکا قناعت وتقسیم
اول مرتبه ایله اکتفا اتمکه اطاعت ایتمیوب همتم خلافه وصول بولدی

بولدی چون اول مطلبه دخی بفضل الله تعالی واصل ودر امانی درج حوصلمده
حاصل اولدی اکا دخی قانع وراضی اولمیوب دخی ما فوقنه که روضهٔ رضوان
ورضای ملک منان در متقاضی اولدم. پس بو مطلب اعلایه موصل اولان
مجاهده دن تقاعد وتقصیر ایتمزین ودفع ظلم واجرای شرعده فرق صغیر و
کبیر ورعیت وامیر ایلمزین. سفیره ایتدی یا امیر المؤمنین قورقرین بو طایفه
الندن یوم شدیده اوغرایه سین. خلیفه ایتدی یا فلانه هر یوم شدیدکه
دیرسین یوم قیامتدن امین اولورسن ونه شدت وعقوبت که بنی انوکله تخویف
ایدرسین عقوبت جهنمدن احسن در. چون سفیره بو جواب شدیدی استماع
ایلدی کلدوکی کبی حاجتک حصولندن مأیوس اولوب کلوب امرای سفهای
بنی امیه یه خبر ویردی ودیدی که چون آل عمر بن الخطابدن تزوج وتاهل
ایدرسیز انک نسلندن کلن متقیلرک صلابت وتقوی سینه صبر وتحمل ایلک
وبو کمسنه اجرای شرع ودفع ظلم ایتمکده اعزا اهلنه حرمت ومحابا
ایتمک بو قدر مقرر بلوک. وآل عمردن تزوج ایدرسیز دیدوکی اول ایدی
که. برکون حضرت عمر رضی الله عنه کیدردی برخاتون خصمه سینه اوغردی
خاتون قزینه دیر ایدی که طور سوده بر مقدار صو قت بازاره ایلدوب
صتهلم. دختر ایدر یا اماه خلیفه انی منع وغش وخیانتی دفع ورفع ایلدی
عجوز ایدر خلیفه انی قنده طویه. دختر ایدر یا اماه بن علانیه ده خلیفه یه
مطیع اولوب خفیه ده اکا عاصی اولمق ممکن دکلدر. حضرت عمر بو محاوره
ایشتدی اولادینه ایتدی سزدن بریکوز تزوج ایتسون که بو دوشیزه

پاکیزه السون اومرین کیم انک ذریتندن بر صالح قول وجوده کله عالمی
که فرزندی ایدی بن استرین تزوج ایلمدیوب . علی برکة الله تزویج ایلدی
انلردن ام عاصم نام دختر وجوده کلدی . انی عبد العزیز بن مروان تزوج
ایلدی . اندن عبد صالح خلیفهٔ برحق عمر بن عبد العزیز وجوده کلدی
راوی ایدر . آخر سفهای آل مروان شدت عدله حقانیته تحمل ایده
دایرهٔ ظلم و شقاوتلرین تتمیم اول ذات عدالت صفاتی تسمیم ایلدیلر سعید و
شهید خلیفهٔ ملک جاوید اولدی . رضی الله تعالی عنه . مقصود بیان
علو همت ایتمکدر که همت اصل سعادات . و موصل مراداتدر

بلند همت باش ای پسر که قیمت تو
چنانکه همت تست آن قدر تواند بود

ایکنجی اصابت رای و فکردر

و بو خصلت ایکی نسنه ایله حاصل اولور . اولکی هی اصل خلقت و مبدأ فطرتده
ذکای ذهن و صفای عقل اوزره مجبول و مفطور . و ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء . ایکنجیسی تجارب روزکار . و آزمایش احوال و اطوار .
ایتمکدر اکر عمر هنوز اقبال عنفوانی و صباح روزکار جوانیده اولوب تجاربه
امکان و فرصت اولمدیسه کتب تواریخ و اخبار مطالعه ایلیه که تواریخ
آیینهٔ احوال ملوک ماضی و روزنامهٔ حوادث ایامدر . و اول تجارب که
سلفه بنزار مشقت و تعب ایله حاصل اولمشدر اکا رایکان و اصل
اوله . و انیس ملوک و جلیس سلاطین اولان کتب تواریخدن بریسی شاه

شاه نامهٔ فردوسی طوسیدر . که موجب شجاعت و شهامت
اولدوغندن غیری . مفید تجارب بی نهایتدر .

اوچنجیسی عزم و عزیمتدر

عزم و عزیمت اولدر که صاحب حکم و امارت اولنلر که معظمات امور
و مهمات مصالحدن بریسینه عنان ارادتین تقلیب . و اسباب توجهین
ترتیب ایتدکدنصکره اول امر همت اتمام بولمینجه سبکه حرکتی توبه و فراغته افراغ
و کوش اهل عالمه آوازهٔ فراغتین ابلاغ قیلمیه . و بو خصلت مطلقا ارباب
همته لازم . ولکن پادشاهلره الزمدر . زیرا آنلرک حرکت و عزیمتی امر
مهین و شیء جزئی اولمز . بلکه بنزار مقدماتک استجماعی و نتیجه اشتجاعی صکره حرکات و
توجهاتی اولمق کرک . که انلر حرکاتی وجوده کتوره لر . پس لایقمیدر که جزئی شیکه
فراغت . و بو قدر زحمتله جمع اولمش اسبابی بیهوده تفرقه و اضاعت ایده
خصوصا که اعادی و اضداد . و سائر حکام بلاد قتنده وقعی قلوب من بعد
دکمه نهضت و حرکتله مقصودینه ظفر بولنمز . و دکمه سعیله شاهد مقصودی جلوه کر
اولمز . **حکایت** اولنور تیمورلنک بر سپاهی زاده ایکن ذروهٔ
سلطنته عروج . و حضیض محکومیتدن قلهٔ حاکمیته خروج ایتمشدی خصلت
عزیمتنده کمال درجه . و نهایت مرتبه ده ایدی . هندوستانده بر قلعهٔ
حصین اوزره هجوم و محاصرت ایتمشدی . غایت حصانت و ارتفاعی شیخ
چهرهٔ فتحی پردهٔ تأخیره واروب عساکرندن چوقی کمسنه عرضهٔ تلف و بوار
اولنجق اکابر امرا . و اعاظم وزرا جمع اولوب بو قلعه نک که اقاصی ممالک کفار

بدکردارده درفتحدن فایده غایت قلیل وبو قلیل ایچون بذل اولنجق
ارواح کثیر وجلیل در اولی وانسب اولدرکه بو محترقه صرف ایام ایتمکدن
رجوع ومعظمات بلاد فتحنه شروع اولنه دیوب مشاوره ایدوب
اما بورایی اکا عرض ایتمکه کمسنه قادر اولمیوب خواص امراسندن بر کمسنه
واریدی که بساط تقرب وانبساطده اندن اعز واقرب یوغیدی
اندن غیری کمسنه قادر دکلدر دیو اکا تکلیف ایلدیلر اولدخی سابقهٔ
حقوق وتقربنه ادلال واعتماد قیلوب امرانک رایینی حضورنده عرض و
تبیین فی الواقع فتح قلعه دن فراغت ایتمک طرفین تحسین ایدیجک فی الحال
امر ایلدی که مطبخ خدامندن غایت احقر واذل ولباس وهیأتی جرکین وقذر
ورفاهیتده جمله دن اقل اولنی کتور ولباس مستقذرنی چیقروب امیر مزبوره
کیدروب وامیرک قماشلرین مزبوره الباس ایدوب امیری انک
یری خدمت مطبخه وانی امیر یرینه اجلاس ایلدی هیچ کمسنه یه مجال اولمدی
که اکا معاونت ایتمکه نزدیک وشفاعتنده زبان تحریک ایده لر وامر ایلدی
عسکر بالسرهم بذل ارواح وکسر سیوف وارماح ایدوب قلعه یه هجوم ایده لر
چون مزبور امیره اولن سیاست عظمی یه واقف اولمشلریدی امرا وعساکر
بر وجهله هجوم ایلدیلر که اقرب زمانده صورت فتح م درآیینهٔ تیغ تمور جلوه کر آمد
راوی ایدر تیمور تا سلطان دار غرور ایدی امیر مزبور مذلت مذکوردن
نجات بولمدی چون تمور سنه سبع وثمانمائه ده ساکن خاک ودروی زمین
شر وشوردن پاک اولدی اوغلی سلطان سعید شاهرخ میرزا که جلیم وسلیم

مهم مطلب
دربیان سلطان تیمور
لنک

سلیم وپادشاه کریم ایدی تخت سلطنته جلوس ایتدکدن صکره امیر
مزبوری محنت وشدتدن خلاص ومنصب مناسب ایله خاص ایلدی
وبو حکایته قریب درکه صاحب قران جهان افتخار آل عثمان
سلطان سلیمشاه خان انار الله تعالی برهانه چون سنه ثمان عشر وتسعمائه ده
تخت روم وسلطنت موروث آل عثمان ذات سعادت صفاتی ایله
موسوم اولدی بلا توقف ولایت ایران وحدود آذربایجان طرفنه
سفر بیوردی زیرا اول زمانده شاه اسمعیل بن حیدر اردبیلی تمامت عراق
وآذربایجان وخراسان ولایتلرینه تغلب ایدوب رفض عالی مذهبنی اظهار
ایدوب شور وشر وقتل اصناف بشر ایتمکله عالمی بر ضرر قیلمشدی
واطراف روم بهجت موسومه دخی هجوم ایدوب چوق فتنه وفساد
ایتمشدی چون سلطان سعید عساکر جراره ایله سرحد ولایته واصل
اولدی بر مقدار زمان اسمعیلدن خبر بیدا اولمیوب قلت زاد
وعلفدن عسکر منصوره کلی مضایقه کلیجک عساکر وامرا برقنده کیدرز
دشمن ناپیدا طالب مجهول مطلق اولمق شان عقلا دکلدر بی وجه
بو صحاری وبراری ده عسکری تیغ جوع وعطش هلاک ایلمک رای میدر
دیوب خداوندکاره بورایی عرض ایلیوب توجه دن دوندرمک ورم
جانبنه کوندرمک کرک دیوب مقدم پاشایه که اول زمانده حضرتنه مقرب
اولنلردن کمال قربله ممتاز وغایت رعایت واعزازله سرفراز ایدی
تکلیف ایتمشلر اولدخی تقربنه مغرور اولوب پادشاهه هم رکاب

اولدقده. بو فکر فاسد و رای کاسدی عرض ایتمک استیوب اولادلرینی
پادشاهم بر قدره کیدرز دیمش. پادشاه کورمش که اکر استماع و صبر ایدرسه
عزیمتلره فتور. و نفاذ کلمه یه قصور کلوب من بعد اسفار و اخطارده
مشقت ظهور ایتدکجه عساکر ملاحظه حضور ایدوب رجوع ایدرلر شوکت
و قدرته نقصان. و فتوح ممالکدن حرمان. و دشمنه تغلب و طغیان کلمکله
عالم ویران اولور. کمال غضبله بره بدبخت بن مقر سلطنتم اولان استنبولدن
بو قدر عساکر و اجناد. و آلات و اعداد ایله چیقوب انجه خرج و انفاق
و تحمل مشاق ایله بو مکانه واصل اولدم. سن هنوز مقصوددن بی خبر و
مراد و مآل حرکتدن غافل می ایدک دیوب فرمان ایدوب بی تعویق سرینی
بدنندن. و روحنی تنندن تفریق ایلدی. و بو تفریق جمعیته کلمه امرا به
سبب اولوب. من بعد هیچ احد دم مخالفت و تعویق اظهارینه قادر
اولمیوب. برقاچ کوندن صکره دشمن بدکوهره ملاقات و محاربه اولنوب
صورت فتح و کسر عدو آیینه ظفرده فضل حق ایله نمایان اولوب رایت بدعت و
ضلالت سرنکون. و آیت نصرت مذهب سنت و جماعت و ان جندنا
لهم الغالبون اولدی. اکر مرحوم خداوندکار اول عزمده فتور اظهار
ایدیدی. دشمنه غلبه تمام. و جرأت و اقدام کلوب والعیاذ بالله
عالم رفض و الحاددن خراب. و مذهب سنت و جماعت ضعیف بلکه نابود
اولوردی. لکن معلوم اوله که عزم و ثبات اول وقت مقبول اولور که
حزم و احتیاطه مقرون و موصول اوله. والا عزم بی حزم. و ثبات بی احتیاط

احتیاط عناد و لجاج و مکابره و حرق باطل در. و نیجه پادشاهلر لجاج
و عنادی عزم و ثبات ظن ایدوب تجارت فتح و نصرتده خسارت. و کندولری
و عسکرلرینی عرضه تلف و هلاک ایلدیلر. حکایت اولنور که تیمورلنک
اعقابندن سلطان بوسعید ماوراء النهر و خراسانی استخلاص ایتدکدن
صکره اول خیاله دوشدی که جدی تیمور کبی جهانکیر اولوب اکثر اغلب
ربع مسکونی زیر لوای استیلاسنه کتوره. بو هوا ایله اطراف دربایجانه
کلوب حسن پادشاهی رفع. و آذربایجانی فتح ایتمک خیال ایدوب اندن
صکره روم و شامی دخی مطلب و مرام ایلدی. بو خیال ایله نواحی اردبیله
کلنجک عساکرینه غلای عظیم. و برف و سرمادن عذاب الیم ایرشدی هرچند
حسن پادشاه اطاعت و انقیاد. بلکه تحمل باج و خراج ایدوب تحف و
هدایا ایله ایلچیلر ارسال ایدوب خراسانه انصراف. و ملک قدیمیله اکتفا
ایتمک التماس ایدردی. و امرای کاردان و نصحای نیکخواهلری بو رای عین
صواب ایدر دیو الحاح ایدرلردی. استماع ایتمیوب غلای عظیم و کل و لای
محنت و بیم ایچنده مصابرت و عناد ایتمکی عزم شاهانه خیال ایدوب.
و جدی تیموره تقلید و اقتدا ایتمک تخیل ایدردی. بی خبر ایدی که عزم
بی حزم موجب زوال دولت. و ثبات بی احتیاط مورث نکال و
محنت در. حکایت ایدرلر که آخر عساکری بلای غلا و محنت سرما و
لای دن تلفی مقرر اولوب. الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین دیوب
جوق جوق فرار ایدرلردی. هر صباح عسکرنده نقصان ظاهر مشاهده.

اولوردی تا که حسن پادشاه ضعف و قلت عسکرینه واقف اولوب
الغار ایدوب مست خواب بیهوش ساغر شراب بنور کبی گرفتار ایلدی
روایت ایدرلر که حسن پادشاه غرور و عنادلی محلنده سرزنش و توبیخ
و کندوسی تنزل ایدوب ایندکده اول ترفع و لجاج نامناسب ایندوکنه
تقریع ایدردی و اول کمال شرم و خجالتدن سرفرو ایدوب فتح سخن ایتمکه
سر موفق اوله مزدی حسن پادشاهه بعض عم زاده لری واریدی
اکا تسلیم ایدوب فی الحال طومار عمرینی دست هلاکله طی و وجودینی
آب تیغ لی دربغله ماصدق لا تحی قیلدیلر پس پادشاه عاقل و سلطان
کامل لایق اولدر که عزم و حزمک ترکیبنده تدقیق تام و اعتدال مالا کلام
رعایت ایدوب نه عزم و ثبات محلنده ضعف و فتور گوستره و نه حزم
و احتیاط موقعنده بی وجه عناد و لجاج ایده و عزم جمله امورده اصل
و اکتساب فضایل ایتمکده قول فصل در و اکا عزم الملوک و عزم الرجال
دیرلر **حکایت** اولنور که مأمون خلیفه نقف لحیه مرضنه
مبتلا اولوب اطبا و ندما علاجندن عاجز اولمشلردی آخر
بختیشوع طبیبی کتوروب علاجندن سؤال ایدنجک علاجه عزمة من
عزایم الملوک دیدی روایت ایدرلر که من بعد مأمون خلیفه البتی
محاسنه ایلیمزدی و بر روایتده کل یمک مرضنه مبتلا اولوب اطبا
علاجندن جمیع اولمشلردی اتفاق ندمای خاصدن بریسی اول
محلده کلوب صورت حاله مطلع اولنجق یا امیر المؤمنین ابن عزمة من عزایم

عزایم الملوکیه دیدی مأمون قلقوب علاجه احتیاج قلمدی یوب من بعد کلی بانه کیورن

دردنجیسی صبر شداید و تحمل عظایم حوادثدر

هرچند صبر جمیع بشره حصن حصین و ارتقای معالی یه سلم سالمدر اما خصوصا
پادشاهان کامکاره و سلاطین بامداره الزم لازمدر زیرا تعجیل و مسارعت
و قلت تحمل و مبادرتله امور ملک و ملته زللر و احوال دین و دولته خللر
عارض اولور که تدارکی حیز امکاندن بیرون و اصلاحی دایره قدرتدن
افزون اولور اما صبر سروار و درمنتهی المنافع و بر طریقدر مأمون العواقب
و وعد الهی و کرم نامتناهی بونک اوزرینه جاری در که هرکه هجوم شداید
و حدوث نوایب زماننده صبر و ثباتی شعار و تأنی و قراری دستور کار ایدنوت
حق جل و علادن حسن عاقبت حصولنه مترقب اوله و فرج و عافیت وصولنه منتظر
اولسه حق تعالی درگاهندن ایکی نعمت اکا واصل و ایکی مراد انده حاصل
اولور بری بهی بو صبری و انتظاری عبادت عد اولنوب دیوان حسناتنه
مکتوب اولور که انتظار الفرج بالصبر عبادة ایکنجی حق جل و علا
وعده سینی انجاز و ذلت شدتدن صکره عزت فرج ایله اعزاز ایدر
که انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب و لمن صبر و غفر فان العاقبة للمتقین

نظم
کلید در گنج مقصود صبرست — در بسته انکس که بگشود صبرست
چو خارای کوه وجود سای گردون — لباسی که هرگز نفرسود صبرست

بشنجیسی یسار یعنی غنادر

تا که مال رعایایه طمع ایتمیه محقق اولمیه که پادشاهلره غنی اولمق مفخر و فخر

اولمق میسر دکلدر زیرا اخراج مملکت وغنایم واعشار انلرک تحت تصرفنده در
پس غنایله پادشاهه وصیت وغنایی شرط کمال سلطنت اتمکدن مرام
اول اولنه که اموال بیت المالی وکندونک اموال خاصه سنی اسراف وتبذیردن
حذر ایلیه که نفاذ قلت خزاین سببی ایله نفسه طمع مال رعایا عارض اولمیه
والحق پادشاهه خرج مالده رعایت اعتدال الزم لازمدر نته کم بخل وتغیر منفردر
عساکرک نفرت وتفرقه سینه سبب ووقت حاجتده بذل ارواح واقتحام
مهالکه اتمیه لرنده باعث اولدوغی کبی اسراف دخی غایت مضردر وشعرا و
مغنی لره وتریتیات رایده یه وتحملات بی فایده یه حددن برون
بخششلر وخرجلر ایدوب بیوت اموال فارغ اولدقده وقایع ظهور
ایدوب عساکر طلب ارزاق ومهمات ایچون احتیاج انفاق اولنجق خلل عظیم
ظاهر اولوب بلکه انقلاب دولته مؤدی اولور نته کم خلفای عباسیه
زماننده برشاعره بربیت ایچون یوز بیک اقچه وبر مغنی یه بر صوتدن
اوتوز بیک دینار وبرورلردی خصوصا مقتدر خلیفه حداثت سن و
انس نسا وخدم سببی ایله خزاین آل عباسده اولان تحف وغرایب عجیبه و
درر وجواهر غریبه نسایه وخادملره بذل وصرف ایدوب آخر خزاین خالی
قلوب موالی وعساکر طلب ارزاق ایدیجک وزرا عاجز ومتحیر قلدیلر روایت
اولنور که بربلده نیجه وزیر تبدیل ایلدیلر مفید اولمدی آخر مقتدر عاجز قلوب
مونس خادم النده مقتول اولدی واندن صکره دولت آل عباس
مختل ومحلول قلدی

التنجی عسکر موافق وعسکر واتباع واشیاع مطیعدر

معلوم اوله که اطاعت عساکر وانقیاد اتباع پادشاهلره لازمدر وروسا
وعساکر وامرا واکابر پادشاهه کمال اطاعت وانقیاد ایتمیجک یعنی
کاهی اولالی ومخالفت ایتمک وسرکشلک ومباسطه کوسترمک موجب
انحلال رشته دولت واختلال نظام سلطنتدر چوق واقع اولمشدر
که عسکر پادشاهه مخالفت ایتمکدن شوکت بی بنیاد ونظام مملکت برباد
اولوب بو ضررک آفتی ینه اول مخالفت ایدنلره لاحق اولوب ضعیف وبیچاره
وخانمانلرندن آواره اولمشلردر نته کم اسد الله الغالب امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب حضرتلری رضی الله تعالی عنه حرب صفینده بعض عساکر
امر شریفنه مخالفت ایدوب البته حکم دکمک کرک دیو تکلیف ایدوب بو حکم
دکدکدن صکره ینه بعض عسکر حکم دکمک جوردر دیو خوارج اولدیلر
حتی بعض اصحابی حضرتلرینه تقصیر رأیه اسناد ایدیجک لا رأی لمن لا یطاع
دیو بیوردیلر وبو مثل ابتداء اندن صادر اولدی بالآخره غدر اتباع
ومخالفت اشیاعدن دلکیر اولوب عالم رؤیاده سلطان بارگاه اجتبا
محمد مصطفی حضرتلری علیه صلوة الله ما هبت الصبا اتمکدن
متضجر اولدم دیو شکایت بیوردیجک سرینجه استرسک دعا ایله انلرک حقنده
دعاک مستجابدر دیو بیوردیلر پس اللهم ابدلنی خیرا منهم وابدلهم شرا
منی دیو دعا ایلدیلر یعنی خداوندا بکا بونلردن بدل اخیار اصحابی روزی
قیل وانلره بندن بدل اشرار مسلط ایلیه روایت ایدرلرکه اول کیجه حجاج

ظالم آنه رحمنه دوشدی امیر المؤمنینك دعاسی مستجاب اولوب اهل عراقه
ایدن نه شر وظلمی واصل اولدیغی معلوم اهل عالمدر • وحضرت امیر اول
اثناده سعادت شهادته ایریشوب جنت علیین و فردوس برین ده صحبت
خاتم النبیین صلوات الله تعالی علیهم اجمعین • وآل و اصحاب طاهرین
وطیبین ایله علی سرر موضونه متکئین علیها متقابلین سعادتنه ایرشدی
کرم الله تعالی وجهه • و پادشاه حازم عازم اولنه لازمدر که امرای
اکابر • رؤسای عساکرندن رایحهٔ اذلال و سرکشلك استشمام ایدیجك
اغماض ایتمیوب • دفع و رفعنه مشغول اولنه • روایت اولنور که
دولت آل سلجوق رومده مختل اولدی • اکابر امرا • و اعاظم رؤسا •
سریر سلطنته جلوس ایدن شاهزاده لری مرادلرینه اویمسه لر ادنا بهانه ایله
سلطنتدن خلع • و جمعیت دولتن قلع • ایدوب آخرین نصب • و شکوه
سلطنتی سلب و غصب ایدرلردی • چون نوبت سلطنت آل سلجوقك
افضلی و اکملی سلطان علاء الدین کیقاوس بن کیخسرو بن قلیج ارسلان حضرتنه
ایرشدی • و اول شهامت و شجاعت و علو همتی • و نفاذ عزیمتنده افراد
سلاطیندن ایدی • پس غیرت و همت پادشاهانه کوستروب • مبداء اعظم
فساد • و سر چشمهٔ تحریر عناد • اولان اوج عظیم بکلری برکیجه ده بساق و سیاستی
و تیغ انتقامه چکدی • صباح امرا و عساکر مطلع اولدیلرکه سیلاب حمیت
پادشاهی ایله حوض سلطنت طولمش • و خار و خاشاك فتنه اصناف ناسزه
تباهی تمامی بولمش • خوف دستبرد ظاهر اولوب • و هر کسنه حدندن تجاوز

تجاوز ایتمکه قادر اولمیوب • دولت سلطنت منتظم • و شمل سیاست ملتئم اولدی •

قطعه

از سیاست نظام یابد ملك
بی سیاست خلل پذیر بود
نسق کارهای عالم را
از سیاسات ناگزیر بود

یدنجی نسب در

اکر چه والده نسب عالی پادشاه لبعه لازم • و دودمان قدیمدن
اولمق انتظام سلطنت و سیاسته نافعدر • زیرا نفوس بشریه کندو امثالنه
و اقرانه اطاعت • و اوامر و نواهی سینه امتثال ایتمکدن ابا و امتناع ایدرلر پس
هرج و مرج واقع اولوب سفك دما و خروج خوارج چوق اولوب •
رعایا پایمال اولمق لازم اولور • اما بر نسل شریف که آبا و اجدادی •
سلطنت و حکومتله معروف • و خلق خاندانلرینه اطاعت ایده کلمکله
موصوف اولیجق کلمهٔ خلایق مجتمع • و فتنه و عناد مرتفع اولوب •
عالم امن و عافیت ایله مملو • و ورق حال بنی آدمدن آیت رفاهیت
متلو اولور • مشهوردرکه تخت مصر و شام • بنی ایوب سلاطیندن
قوللرینه انتقال ایدوب • ناچار کسه انتهاسنه کلنجه قوللردن قوله اتصال ایدردی
و خلع و نصب • و اخذ و غصب ایدن • رعایا و عساکر خراب اولمشلردی
و سرعت عزل و قتل سلکیدن • امرا سلطنت قبولندن تمنع ایدرلر المسندی
حتی مرحوم قنصو غوری اجلاس ایتدکلرنده امتناع و ابا • وبکا سلطنت

کرکمز دیو فریاد و بکا ایدردی • و نفاذ امر سلطنت بر مقامه وارمش
و وقار و حرمت و شوکت اول مرتبه ده اولمش ایدی که اجلاب چراکسه
ظلم شنیع ایندکده متظلم اولن سلطان صالح اولسون دیو استهزا
و تمسخر ایدرلرلردی • و سلطاندن نه باکمز وار سلطان قول بز قول
دیرلردی • قیتش رجبی نام امیری قهرله تخته اجلاس ایدوب • روایت ایدرلر
که او تورد یو محکم مشت و رورلردی • و سلطان محمود سبکتکین
بو قدر شجاعت و شهامت • و سیاست و عدالته • بنه قصور نسب ایله مطعون
ایدی • حتی فردوسی طوسی شاه نامه جایزه سین استقلال ایلدکده نظم

اکر شاه را شاه بودی پدر	بسر بر نهادی مرا تاج زر
جوانمرد تبارش بزرکی نبود	نیارست نام بزرکان شنود

دیو هجو ایلدی • بحمد الله تعالی که بو عهد میمون و تاریخ مبارکده خصال
مزبوره نک جمله سی حاصل • لاجرم عالم کمال رفاهیته واصل اولمشدر • پادشاه
سعادت پناهمز • نسب شریف و دودمان عالی دندر • که جد بر جد لوای
استقلالری • اوج آسمانده خافق • و ذل استرقاق تا آدم • اجداد و اعمام
بزرکوارلرندن • ما بین بعد المغارب والمشارق در • و بو معنی ایله اطراف
ربع مسکون • اولقدر مملو و مشحوندر • که مولانا نامی • نور الدین عبد الرحمن
جامی • خراساندن پادشاه ملک سرافرازی • سلطان مجاهد و غازی سلطان
محمد خانه • انار الله تعالی برهانه • کوندردوکی مکتوب منظومنده بو جمله
خطاب ایدر نظم • ای ترا ذروهٔ علا مسند • ملک

ملک موروث تو ابا عن جد	اصل تو تا با آدم ارشمند
همه مسند نشین تا جورند	اطاعت عساکر و امرا و تأدب و

تخشع و تخضع زوسا اول مرتبه در که اندن زیاده متصور و ممکن دکلدر • و بو
فقیر قلت بضاعه • و کثرت اضاعه • ایله کیومرث عهدندن بو زمان مبارکه
کلنجه کتب تواریخده مسطور • و اخبار و حکایتلری منظور • اولن معتبر دولتلرک
احوال و حکایات • و اوصاف و روایات علی قدر الطاقه تحصیل ایتمشدر
بو دولت مبارکه آل عثمان ابقاهم الله تعالی الی آخر الزمان عهدنده اولن
اطاعت و انقیاد عساکر • و تأدب و تخشع امرا و اکابر • بر دولتده واقع
اولمشدر • الحمد لله علی ذلک • امرا و وزرا • و آحاد عساکر • افراد
اجناد و اعالی و اصاغر • جمله سی درون دل و جاندن کمر عبودیتی میان
ایدوب • امتثال اوامر و نواهی • ایله مفتخر و مباهی اولمشلردر • جمله امرا
و وزرا بی آن واحدده تغییر و تبدیل بیورسه لر • هیچ احد ذره قدر اول
آفتاب سلطنته مقابل اولمق احتمالی دکلدر • جمله عساکر و اجنادی • فرضا تیغ
سیاسته عرضه قلسه بر فرد کردن خلاف اورمق متصور دکلدر • اکر ملوک و
سلاطین سابقه دن بر امیر کبیر • یا وزیر خطیری • عزل و یا قتل ایتمک استسه لر
نیجه حیله و تدبیرله صورت مرادلرین آیینه وجودده کوستورورلردی • چون کلمهٔ
سلاطینک نفاذی • و امرا و عساکرک اطاعت و انقیادی • موجب
انتظام احوال • و دافع فتنه و اختلالدر • همیشه بو طاعت و انقیاد • و نفوذ
امر حامی البلاد و العباد • الی یوم الحشر و المیعاد • موجود و ممدود باد •

معلوم اوله که بو خصالدن ضروری اولمین نسب در. اما غایت
نافعدر. ولکن یسار و موافقت عسکر خصال باقیه دن حاصل اولور

کتاب ثالث رسالهٔ اخلاق علائی دن علم تدبیر المدینه بیانندر

سابقا ذکر اولندی که پادشاه کامل طبیب حاذق کبیدر. و رعایا جسد کبیدر
و طبیبه لازمدر که امراض بدن قاجدر و علاماتی و اسبابی نه در. و علاجی نیجه اولور
بیله. کذلک پادشاهه دخی لازمدر که مزاج مملکتک صحتی که حد اعتدالده اولمسندن
عبارتدر نه در. و مرضی که اعتدالدن اعتلاله انصلاحدن اختلاله خروج ایتمکدر
نه ایله اولور. و نیجه اعتدال اصلی و انصلاح حقیقی سینه نه تدبیر ایله رجوع ایدر معلومی
اوله. و بو طب سلطنتک جزء علمیسیدر. بوندن صکره همت و عزیمتله
علمنی عمله کتوروب مملکتده نظام موجود و صلاح حاصلی ابقا و لها
اطاله. و اختلال عارض و اعتلال طاری وجود مملکته کلمش ایسه
انی افنا و ازاله ایلیه که پادشاه کامل و خلیفهٔ عالم و عامل دیمک اکا صادقدر
پس معلوم اولسون که تمدن طوایف مختلفه و امم متباینه نک اجتماع
عام و تآلف و انتظامندن عبارتدر. مادام که هر طایفه مرتبهٔ لایق
و منزلت موافقنده اولوب عمل مخصوصنه مشتغل اولوب. مال و جاهدن
مستحق اولدیغی مرتبه یه ایصال اولنه. مزاج عالم بو تمدن سببی ایله اعتداله

اعتداله واصل و اعتلالدن بری و سالم اولور. و الفت که میان
اصحاب دولتده منعقد اولمشدر قایم اولوب اول الفتک لازمی طرفینه
غلبه و استیلا دایم اولور. زیرا مقرردر که هر دولتک ابتداسی بر طایفه نک
اتفاق ایدوب تظاهر و تعاونده بدن واحدک اعضاسی و جسد
معینک اجزاسی کبی بر اولمغله اولور. زیرا هر شخصک بر مقدار متعین زوره
قوتی واردر. اما مجموع اولوب بر یره کلیجک بربری قوتندن زیاده
اولور. پس طایفهٔ قلیله اتفاق ایتمکله طوایف کثیرهٔ غیر متفقه یه غالب اولور
کورمز میسن که هر طایفه که بر دولتک اصحابیدر. رعایاسنه نسبت عشر عشیر کلمزلر
اما بونلر متفق رعایا غیر متفق اولمغله بونلر غالب و حاکم. انلر مغلوب و محکوم
اولورلر

بیت

حسنت باتفاق ملاحت جهان گرفت
آری باتفاق جهان می توان گرفت

و تجربه ایله معلوم
اولمشدر که اول دولتده اصحابی اتفاق و تعاون اوزره اولمغله
خلل و زللدن مصون و مأمون اولور. بعده تفرقه و دو دلی اصحاب
دولته عارض اولمغله ضعف و فتوره یوز طوتوب آخر متلاشی و منهدم
اولور. و بونک مثالی دول منقرضه و سلاطین سابقه ده چوقدر
جمله دن دیار مغربده ولایت اندلس که لطافت هوا و عذوبت ما
و خصب و رخا و حسن و بهاده نمونهٔ جنت اعلادر. اوایل اسلامده
پادشاهی بر و عسکری موافق و یک هوا اولمغله اطرافنده فرنک
لعینه غالب و دایما انلر مطلوب و بونلر طالب ایدیلر. چون سنه

ادبعمائه حدودنه واصل اولدی اتفاق واتحاد یرینه اختلاف
وافتراق کلوب کلدی تا الفت یرینه افتراق
کتدی وفا کلدی شقا وشقاق [تبریزلیس بر ناحیه ده]
استقلال اوزرینه سلطنت وبری برینه عداوت وخصومت ایدیجک
دشمن بی دین غلبه‌یه بشلیوب اطرافدن بلاد عظیمه‌یه مستولی اولدی
حتی بعض فضلا بو حالته تأسف ایدوب نظم ایلدی نظم

وبني الجزيرة خطب لا عزا لها		سوى له احد وانهد ثهلان
قبل بلنسية ما حال مرسية		وابن قرطبة او ابن جيان
قواعد كن اركان البلاد فما		عسى البقاء اذا لم تبق اركان

وبو حال مستمر بلکه یوما فیوما مستمر اید و ممتد اولدی حتی تا که عدد
سنین هجرت حساب اسم قابضه واصل اولنجق عسکر فرنج مخذول
بالکلیه ولایت اندلسی تحت تصرفنه دخول ایتدردی غرناطه تختگاه منه‌ده
اولان اساس دولتلری بالکلیه منهدم اولدی وملوک وامرا ورعایا
جمله‌سی قتل واسرا اسنده منقسم اولدیلر وارباب اشارات لامعه
وعلما جفر جامعه دیدکلری معنی که سنین هجرت عدد اسم قابضه ابجدی
ملت اسلامیه متبدل یا مذهب حق متحول اولوب باطل حقی ازاله و
اماطه وتمام عالمی اکثریا کفر وضلال احاطه ایده دیرلریدی اول
نواحیده ظاهر وباهر اولدی واتفاق عجب در اول حدودده
شرقده بنده بعینه خلاصهٔ ایران اولان عراق وآذربایجان پادشا

پادشاهی سلطان یعقوب وفات ایدوب امرای پایندریه ارا سنده
تفرق کلمه واختلاف عظیم واقع اولوب پادشاه زاده لری عزل ونصب
وعهد وخلع ایتمکله دولتلرینه خلل عظیم عارض وضعف قوی طاری
اولوب بالآخره اسمعیل بن حیدر اردبیلی اجدادی مشایخ عظامدن
اولمغله عوام اتباع ایدوب خروج وذروه سلطنته عروج ایدیجک
غلاة شیعه ورفض بالغ الی الالحاد طریقه‌سن اظهار واعتقاد ایدوب
بعده اوزبک خانی شاهی بکدن ولایت خراسانی دخی استخلاص ایدوب
تمامت ایران ودیاربکر وعراق عرب ولایتلرین بدعت وضلال
وعلما وصلحاسی زجر ونکال وقتل واستیصال ایتمکله مالامال ایلدی
وبو ولایتلردن اسباب وآلات بدعت وضلالت ساخته ورسم اسلام
وسنن سید الانام بکلی برانداخته اولدی واسمعیلک ابتدای استیلاسی
مذهب ناحق عبارتنک عدد حروفنه موافق اولدی که سنه ست وتسعمائه
واسم قابض عدد حروفندن اوچ ییل صکره اولدی وشوکت اسلام
وایمان رایات آل عثمان سایه‌سنده اولان ولایتلره منحصر اولدی والله
غالب علی امره مقصود ومرام وخلاصهٔ کلام اولدر که بو دین
اسلامه عارض اولان امور شنیعه وحالات فظیعه تفرق کلمه وتباین
اهویه واختلاف ارکان دولت سببیله اولدی وارباب تجارب
دیمشلردر که خط سلطنت ایکی نسنه ایله اولور بری سی اتفاق امرا و احباب
بری سی اختلاف اعدا واضداد شیخ سعدی نظمی که چون اعدا

متفرق اوله سن جمع اول وانلر جمع اولورسه سن تفرقه دن اندیشه قیل •
وملک حازم دشمنلر آراسنه اختلاف برغوب عساکر واجناد جمعیتندن مستغنی اولور
سیر نبی علیه الصلاة والسلام • مذکوردر که چون کفار قریش قبایل عربی
جمع ایدوب حضرت قصدینه مدینهٔ منوره‌یی محاصرت ایلدیلر • نعیم بن
مسعود اشجعی اول اثناده شرف اسلامه مستسعد اولمشدی • هنوز
اظهار ایلمدین کفار آراسنه تفریق کلمه برغوب الحرب خدعه مضمونی ایله
عساکر کفاری دفع ایتمک استدی • بنی قریظه که یهوددن بر قبیله ایدی
مدینهٔ منوره قربنده متوطنلر ایدی • جناب رسالتپناهی ایله صلی الله
علیه وسلم صلح ایتمشلر ایدی • کفار قریش وقبایل اعراب که احزاب
تسمیه اولنمشدر محاربه‌یه کلیجک انلر دخی عصیان ایلدیلر • اهل اسلامه محکم
ضرورت ومضایقه اولدی • نته کم حق جل وعلا حکایت بیورر که
واذ جاؤکم من فوقکم ومن اسفل منکم واذ زاغت الابصار وبلغت القلوب
الحناجر • اول ساعت قریشه واروب یا معشر قریش سزلره صدق موالاتم
ومحمده معاداتم معلومکزدر • سزه بر نصیحت مشفقانه ایتمکه کلدم مجتمع اعتقاد
وقوللی تصدیق واعتماد ایدرسکز ذکر ایلیه‌یم • سادات قریش قولک معقولدر
سویله دیوجک • اشتدم قریظه محمد ایله صلح ایتمشلر • سزدن بعض کمسنه‌لری
رهن ادینه استیوب محمده ویره‌جک اولمشلر • اول دخی قتل ایتسه کرک
زنهار رهن ویرمیه سز دیدی انلر قبول ایلدیلر • بعده قریظه‌یه کلوب
یا معشر قریظه سزه بر نافع نصیحتم واردر • قبول ایدرسکز ذکر ایده‌یم دیوب

دیوب انلر دخی سویله نصیحتکله عامل اولورز دیوجک دیدی که قریش و
احزاب مدینه‌ده ساکن دکللردر برایکی کون محاربه ایدرلر • اکر سهولتله
ظفر بولمزلرسه چیقوب ولایتلرینه کیدوب امین اولورلر • اما سز بو
ولایتده ساکنسز • انلر کیتدکدن صکره محمد سزدن انتقام المق استسه کرک
سز خود اکا مقاومت ایتمکه قادر دکلسز • نیچون اندیشهٔ عاقبت ایتمزسز •
ایتدیلر اندیشهٔ عاقبت نیجه ایده‌لم • ایتدی که رای صواب اولدر که قریشدن
رهن آدم استیه‌سز که تمام ظفر بولوب محمدی دفع ایتمینجه سزی قویوب
کیتمیه‌لر • بو فکری صواب کوروب • قریشدن رهن آدم استدیلر • سادات قریش
کوروک نعیم اشجعی‌نک کلامنک صحتی ظاهر اولدی • قریظه‌نک محمد ایله اتفاقی
نهانیسی وار ایدوغنده شبهه قلمدی دیوب رهن آدم ویرمدیلر •
قریظه دخی رهن آدم ویرمدکلرین استماع ایدیجک اشته نعیمک کلامی حقیقتمش
دیوب قریشه نصرت ایتمدیلر ارالرنده تفرق کلمه وتخاذل واقع اولوب
جناب رسالتپناه صلی الله علیه وسلم وکافهٔ مسلمین ضرر اتفاقلرندن
بفضل الله خلاص بولدیلر • وحکایت مشهوره درکه اسکندر یونانی
دارا بن دارایه غلبه ایدوب • ایران ملکنه ظفر بولنجق عجم شاهزاده‌لرندن
نیجه کمسنه وار ایدی • اسکندر انلردن متوهم • وقتل وابقالری آراسنده
متردد اولوب • آخر استادی ارسطاطالیسه مکتوب کوندروب •
دیدی که ابناء ملوک فارس وایراندن نیجه کمسنه‌لر واردر • هنر وفرو
بها ایله موصوف • وشجاعت وشهامتله معروفلردر • اکر جمله‌سین قتل

ایدرسم اراقهٔ دماء ناحق ایتمکدن احتراز ایدرسن. اگر عفو و ابقا ایدرسم
بن کتدوکمدن صکره نهضت وخروج ایدوب. انتقام عجم ایچون مرز و
بوم ممالک رومی زیر و زبر ایده‌لر. پس حکیم کمال لطف بیوروب سفر حمننی
اختیار ایدوب تکلوب بو مشکلی حل ایده. حکیم ضعف و شیب سببیدن تکلیفه
اعتذار ایلدی که. بیت. پیری و ضعف بنیت و آلام روزگار
نگذاشتند بر من مدحت نگار یار. ها. اول فرزند معذور
بیوره. و سؤال ایتدوکی مشکلک جوابی بودر که خون ناحق دوکمک محظور
ومحذور ومحرم وممنوع در. ولکن اول شاهزاده‌لرک هر برینه بر ولایتک امارتین
ویروب هیچ بری سن آخرک تخت حکومتنده ایلمیه که بالضروره آرالرنده
تفرق کلمه واقع اولوب هر بری آخردن متوهم. وانک ضررندن دفعه مشتغل اولسه
کرک. وسندن صکره اولاد واعقابک ضررلرندن ایمین اولسه کرک. فی الواقع
حکیم دیدوکی کبی اولوب بری برینه اشتغالدن آخر جانبه نظر ایتمکه مجاللری قالمدی
وانلره ملوک طوایف دیرلر. و اسکندردن صکره درت یوز ییله دک حکومت
ایران انلرک ضبطنده اولوب ملک روم آبادان اولدی. چون مرارا
مقرر اولدی که پادشاهاره عدل لازمدر. اما دنیا جهتندن زیرا عدل نور
خزینه‌یه مؤدی در زیرا خزینه عمارت مملکتدن حاصل اولور. مملکت که خراب اوله
مالدن بی نصیب. وخلق غنادن بی نصاب اولسه کرک. و عمارت مملکت
عدل الله اولور. نظم
که شاه از رعیت بود تاجدار
برو پاس درویش محتاج دار
رعیت نشاید به بیداد کشت

که مر سلطنت را پناهند و پشت
چون میر ظالم زمستانده جور ایله
دهقانک کاوین آله. تابستان اولنجق غیر محصولات اکاقندن حاصل اولور
بر دفعه بازرکانک قالنی البحر علی الدوام باج وگمرک نیجه عائدا اولور پس
متصل رعایایه زرع ایتدرمک کرک. تخم بولمزلرسه قرض ویرمک کرک.
بقر زراعتلری هلاک اولدیسه تحصیل ایدیویرمک کرک. حکایت
اولنورکه فرعون لعینک عادتی بو ایدی که دیار مصریه زرع اولندقدن
صکره ایکی معتمد کمسنه‌یه ایکی اردب بغدای ویروب برنسنی اعلای مصره
بری سنی اسفل مصره ارسال ایدوب کوروک براردب بغدای اکه‌جک
زمین خالی قلمشمیدر. اول معتمدلر تمامت ولایت مصری کشت
وتفقد ایدرلردی. براردب الورموضع خالی بولنورسه. فرعون
اول نواحی‌نک کاشفلرین وامناسین وزرع اوزرینه منصوب اولمش
متشد ومعتمدلرین قتل ایلردی. بو سیاست خوفندن هر سال دیار
مصریه زرعله مالامال اولوردی. اما آخرتده نفعی ظاهردر که المقسطون
فی منابر من نور. در. چون بوخانه‌دن سفر اولنه. پادشاه و کدا ایکیسی
و درویش وتوانکر مساوی اولور. عساکر جهان صحراسین طوتن پادشاه
حق درکاهنه تن تنها کلور که نزله ما نقول ولقد جئتمونا فرادا. پس پادشاه عاقله
لازمدر که سعدیکی مال وجاه. وشوکت وسپاه. وشکوه سلطنت. و
وسعت مملکتنه مغرور اولمیوب اول کونی یاد ایلیه که تخت پاکدن تخت
خاکه بی خادم وانیس. قادم وجلیس اولسه کرک. توللرندن توکرلرندن.

عمارت ملك درسايه عدل و داد

یانه‌ده برفرد یوق خدمتکار وجان سپارلرندن قتنده دیار بدبد اردکل
سه کم دیمشلر بیت بو دکلو بنده‌لر کدن بنکده بر کشی یوق
بکم بو نسخه سفر درکه احبا رانبدک • پس اکر پادشاه عادل
اولورسه نظم شه که زنده اولانشاه در سپهر جناب
جور جلت الیه طوبی له وحسن مآب بیت واکر دست ظلم و
اذیتی اچمیش ورعایای سوخته به تیر زهر ستم صچمش اوله • وحق تعالینک ویردوکی
نعمتلری بینه حقک عصیانینه آلت • واوقات عزیزه سین صرف عشرت
وبطالت ایتمش اولوب • اموال رعایای مساکینی تنعمات بی انصافانه مصرف
وبذل اهل فقرا وضعفا ایتمکله سخا وکرمله موصوف اوله • بیت

خورد آب از نم چشم یتیمان میوه باغش
چکد خون دل بیوه زنان از مرغ بریانش

فردا عقوبت زبانیه‌ی بی رحمدن نه‌لر کوره • وغسلین وزقوم جحیمدن نه‌لر
نوش ایده • نته کم بعض ظلمه وفسقه ملوک مست هلاک اولنجق دیمشلر نظم

چون بوقت نزع روحش یافت عزرائیل مست
بر دمیش زمهریرا تا خمارش بشکند
کاسه داران جهنم آمدندش پیش باز
تا شراب دوسکاهی درکنارش بشکند

پادشاه لبیب دوروزه امهالی اهمال صنمیه • وشفقت وداد ایتمکدن
او صنمیه ودائما غضب قهار مطلقی یاد • وسرای عدلی آباد ایده

ایده پس عدالتک شروط وارکانی • وپادشاه عادله رعایتی لازم
قوانین نه در ذکر ایده‌لم شرط اول بودرکه جمله خلایقی متساوی
طوته زیرا خلایق عالمه نسبت • عناصر اربعه کبی در آدمه نسبت • چون
عناصر متساوی ومتکافی اولمینجه • مزاج آدم صحیح ومنتظم اولمز • کذلک
افراد آدم متساوی طوتلمینجه مزاج عالم صحیح ومنتظم اولمز • پس عناصردن
عالم دخی عناصردن آدم کبی درت در • اول اهل قلم که علما وقضاة
وکتاب وحساب • واطبا وشعرا ومنجملر ومهندسلردر • وبونلر آب
منزله‌سنده در • زیرا علم حیات ارواحه مؤدی در آب حیات اشباحه مؤدی
اولدوغی کبی • نظم ومن الماء کل شیء حی • ثانی اکنجیسی اهل شمشیردر
که امرا وبهادرلر وسپاهیلردر • که ضرب شمشیر واستعمال کمان ونیزه‌لر
ساحه ملک ودینی اعدای کفر کیش • وبدعت آییندن حفظ وحراست •
وثغور واطراف مملکتی • متعدیان بی انصافدن ضبط وحمایت ایدرلر • اکر بو
طایفه‌نک لمعان شمشیری اولمیه • عالم ظلام ضلالنده اسیر وکرفتار
اولوردی • اکر آب تیغلری ایله باغ مملکت سیراب اولمسه همچکس شجره امن
وامانندن برخوردار اولمزیدی • بو طایفه آتش مثابه‌سنده در • وجه مناسبت
روشندر • اوچنجی طایفه تجار • ومستجلبان بضایع • وارباب حرف و
صنایعدر • که انتظام معاش اچون تجار مسافه بعیده‌دن اسفار شاقه ایله
جلب بضایع ایدرلر • وارباب حرف لیلا ونهارا تحصیل مهمات صنایع
ایدرلر • وحاجات خلق حاصل • ومرادات هرکس کندوبه وطننده ایکن •

واصل اولور. و بو طایفه سو اکبی در که حرکتندن تروح ارواح واستراحت
اشباح حاصل اولور. دردنجیسی طایفهٔ زراع عسکرلر. واکنجیلرکه حفر وحرث
اراضیٔ مزارع وتعمیر ضیاع وانشای جنات وکرومله خاکدن انواع حبوب
وشجر وتاکدن اصناف ثمارکه مرغوب قلوبدر تحصیل ایدوب اقوات
ناسی حاصل وانواع ثمراتی و فاکههٔ مما یتخیرون مقتضاسی ایله خلقه واصل
ایدرلر. وکاسب حقیقی بونلردر که صرف اوقات ایدوب خاک سینه‌دن
تحصیل اقوات ایدرلر. وسایر طوایف کسب غیری تناول واشیاء مکسوبه
غیری تبادل ایدرلر. وبو طایفه تراب کبیدر که منافع جمله بونلردن حاصل و
ثابت اولدوغندن غیری سرکشی بونلرک یوزین بصوب بونلره دیمه اوروز
بینه انلر قایم وثابتدر. ونته کم بعض عناصر بدنده آخره غلبه ایلسنه موجب
مرض ومورث علت وعرض اولور. کذلک بو طوایفک بعضی بعضنه
غلبه ایلسه مزاج عالم خلل پذیر اولور. مثلا اکثر خلق سپاهی اولوب ارباب
صنایع وتجار بضایع ازقلسه وعلی هذا القیاس. وکذلک بو طوایفک
بعضی اخرک عملین ایلسنه بنه مؤدی فساددر. مثلا امرا وسپاهیلر
تجارت وحرفته اشتغال ایلسه‌لر **حکایت** اولنورکه کسری هرمزک
بعضی وزراسی عرض ایلدی که دریادن تاجرلرکلدی. وافر بضایع وجواهر
وار پادشاه ایچون اشترا اولنورسه. بنه عالی بهایه صتلوب رنجیدن منبع
عظیم اولمق مقرردر. جوابنده یازدی که حق جل وعلا بزه سلطنت و
امارت احسان ایتدی. وتبعض رعایامزه کسب وتجارت روزی قیلدی.

ارالرنده اداره و
صح

قیلدی. اکر بز تجارته مشتغل اولورسق سلطنت وامارتی کم ایلسون وکسب
وتجارت اهلی اولنلر نه مشغول اولسونلر. بونک کبی افعال دنیه که سنک
دنائت اصلکه دلالت ایدر. من بعد بزه اعلام ایتمیه‌سین. والا عرضه
تیغ انتقام اولورسین. پس بو جمله تحریر اولنان‌دن معلوم اولدی که اشخاص و
طوایف مدینه بری برینه تعاون ایتمک کرک. وحکما بو تعاونی بیان ایدوب
عربی عبارتله دیمشلرکه فضیلة الفلاحین التعاون بالاعمال. فضیلة التجار
التعاون بالاموال. فضیلة الملوک التعاون بالآراء السیاسیة. فضیلة
الالهیین التعاون بالحکم الحقیقیة. ثم هم جمیعا یتعاونون علی عمارة المدن
بالخیرات والفضائل. فقیر ایدرین فضیلة الاجناد والعساکر التعاون
بخوض الحروب. وحفظ الثغور. بوکلمه دخی الحاق اولنسه دجهدن خارج
دکل ایدی. **شرط ثانی** اولدرکه بو طوایف تکافؤ تساوی اوزرینه
اولدقدن صکره اهل مدینه‌یه عموما نظر ایدوب هر برینک استحقاق و
استعدادی قدر رعایت اولنه. وبنی آدم بو اعتبارله دخی بش قسمدر
قسم اول اولدرکه خیر بالطبع اولوب. وخیری غیره دخی متعدی اوله. علمای
شریعت. مشایخ طریقت. عرفای حقیقت کبی. بونلر خلاصهٔ آفرینش و
نقاوهٔ عالم. وغایت وعلت ایجاد کارخانهٔ بنی آدم در. ومطرح انوار
ازلی. ومطمح انظار لم یزلی بونلردر. وبونلر نهاری وعنبر لیلی وصباح
ایجاددن مراد ومهمان خانهٔ عالمدن مقصود بونلر وسایرلر طفیلیدر

بیت بیا که مانده لطف کرد کار جهان را. **بلم**

تو میهمانی و عالم درین میانه طفیلی	ه	وحکما دیمشلردر که

پادشاه سعید اولدر که علاقهٔ ارتباط و اختلاطین بو طایفه ایله ایلیوب
مراجعت و مشاوره سین بونلرله قیله. و بو طایفه سایر طوایفه غالب و
حاکم. و اقتدا و اقتفاسین انلره دایم ایلیه که نشانهٔ دولت حقیقی بودر.
فقیر ایدر بن طالب دنیای دنی و حریص جاه و مراتب اولن علماء رسوم که
انلره علماء سوء. و صوفیهٔ ظاهر آرای که بونلره متشاکله درلر بونلردن
خارجدر. پس پادشاه حازمه لازمدر که صحیح العیارله قلبی فرق و خالص ایله
مغشوشی تمییز ایلیه. کندویه ملازمت ایدن علمایه حصر نظر و قصر بصر ایتمیوب
زوایا و اطراف. و کنج فراغت و اکنافده قطع طمع ایدن علمایه طالب
و همراه راغب اوله. نته کم دیمشلردر مطلب

قطعه

ه	قل للامیر نصیحة	لا ترکنن الی الفقیه	.
ه	ان الفقیه اذا اتی	ابوابکم لا خیر فیه	.

و تربیت فضلا. کبار سلاطین و امرا ایچنده مرغوبدر. مولانا جلال الدین دوانی
نقل ایدر که رکن الدوله حسن بن بویهٔ دیلمی که عراق عجم پادشاهی ایدی و ری
شهری تختگاهی ایدی. و تربیت علما. و جمعیت فضلا ایله ملوک و سلاطین
ایچنده ممتاز ایدی. اول زمانده که کفار روم. اهل اسلامه هجوم ایتمشلردی
رکن الدوله آنکا مقابله ایدوب منصور و مظفر اولدی. دفعهٔ ثانیه ده
روم هجوم ایدوب لشکر عراق هزیمت و افتراق وزره اولوب
بعضی اسیر اولدیلر. قیصر روم اسرایی اوکنه کتوردکده ری شهرندن ابو

نصر نام بر کمسنه بولنوب. اکا ایتدی سکا بر خبر ویریم پادشاهکوز
رکن الدوله یه انها ایدرمیسین. ابو نصر ایتدی علی الراس والعین. پس
مکفور ایتدی حسنه دیه سین که قسطنطنیه شهرندن اول نیتله چیقدم
که عراق ولایتین خراب ایلیم. اما چون سنک سیرت و احوالک
تفحص ایتدم بیلدم که آفتاب دولتک عروج. و نجم امکانده اولان
سعادتلرک جبر فعله خروج ایتمکه اوزره در. بر پادشاهک ندماسی علما
و حریف میدان و کاسی فضلای ناس اوله. ابو الفضل بن العمید. و
ابو جعفر خازن. و علی بن قاسم. و ابو علی ساعی کبی. انک دولتی تزاید
و سعادتی تضاعف اوزره اولمق مقرردر. و ارباب دولت و اقباله
تعرض مقتضای عقل دکلدر. اول سببدن قصدمدن رجوع ایلدم.
دا اول پادشاه که ندما و مصاحبلری اراذل و اصلح. و مضاحک و
مساخر اوله. دلیلدر که سهم سعادتندن بی نصیب. و کوکب دولت و
اقبالی غروبه قریبدر. شاعر روم مولانا ذاتی حکایت ایدردی که
ابتدای ظهورمده سلطان قورقود بن سلطان بایزید خان خدمتنی شهزاده
ایکن مدح ایتدم مقبول طبعی اولوب. بنی ندما سلکنه نظم ایتمک استدی.
اول اثناده شهزاده دریا کنارنه تفرج ایچون کشتی سوار اولدق.
شهزاده نک برسازنده ندیمی وار م انی بر بیرکشاده صندوقه
قویارلر. رسن و مقره ایله بالایه چکوب دفعة قویویرورلر. دریایه
دوشوب جامه لری تر اولدقده سی زیر و زبر اولور. مصراع

جامهای کهنه تر شد و خود تر نشد ٭ خلاف مضمونی •
اوزرینه اظهار تألم و اضطراب • و شاهزاده یه دشنام بیحساب ایدوب
شاهزاده قهقهه ایله خنده • ندیم تر جامه لرین چیقروب صوین صقر •
انعام شهنشاهی ان جدید و خشک جامه لر چیقر • تکرار سازنی الینه الوب
صندوقه کیروز دعای نامقبول کیبی بر مقدار بالایه چیکلور • و قضای بد
کیبی نازل اولوب غرقه آب • و مبلول الجسم و الثیاب اولور •
اول سنه دشنامه آغاز • و شهزاده خنده قهقهه ایله دهن باز ایدر • و لحز
نهاره دک کشتی سابر • و بو حال شهزاده ایله مسخره ارا سنده دائر اولور
بر حین بو حالی مشاهده ایلدم • بیلدم که پادشاهلر الجینده فایق • و تخت
سلطنته لایق کلدر • اکا خدمت ایدنه نکبت خادم • و اکا ندیم اولین
بالآخره نادم اولور • دولتنه انتظار • و ندامتنی اختیار ایتدم • فی الواقع
نجم سعادتی ریزان • و تخت سلطنت آل عثمان اندن کریزان اولدی •
بزکلم اقسام بنی آدم بیانینه • قسم ثانی انلردر که کندولر بالطبع خیر اوله لر
اما خیرلری کندولره منحصر اولوب آخره متعدی و منتشر اولمیه • و بوطایفه
اولکیلردن ایکنجیلری متأخردر که انلرک چهره احوالی حلیه کمال و اکمال ایله حالی •
اما بونلر کمال ایله متحلی اکمالدن خالی در • و پادشاه بو طایفه دخی مرعی و
مصالح و حاجتلرین مقضی ایتمک کرک • قسم ثالث اولدر که بالطبع نه خیر و نه
شریر • و لوح استعدادی ایکی جهتدن خارجدن نقش پذیر اوله • و پادشاه
بو طایفه دخی ظل حمایتنده آسوده ایتدکدن صکره تحصیل خیر و کماله تحریض ایله

ایلیه امیدر که استعدادلری فساددن محفوظ • و برکت عنایتی ایله خیر و
کمالدن بهره مند و محظوظ اوله لر ٭ قسم رابع انلردر که بالطبع شریر اوله
اما شرلری کندولره مقتصر و آخره متجاوز و متعدی اولمیه • و بو طایفه
تحقیر و اهانت ایتدکدن صکره مواعظ و زواجر • و ترغیبات و ترهیبات ایله
بشارت و انذار ایده لر • که مقتضای طبعلری اولان شردن انابت و داعی
خیر ندا سنه اجابت ایده لر ٭ قسم خامس انلردر که بالطبع شریر و شرلری
آخره تجاوز و تأثیر ایده • و بونلر اخس خلایق • و اسفل طبقات انام •
و طبقه اولی یه ضد کامل و مباین تام در • بونلر دخی نیچه مرتبه اوزره در •
بعضی کم نسبتله اعلاسی در • فی الجمله طبیعتدن خروج • و درجات خیره عروج
ایتمک امکانی واردر • انلری انواع زجر و تأدیب ایله اصلاح و تهذیب ایتمکه
همت ایتمک کرک • و بعض اخری که امید صلاح • و شایبه نجاحلری یوقدر
اکر شری شامل دکلسه انلر ایله مدارات ایتمک کرک • اکر شری شامل ایسه ازاله
شرلری عقلا و شرعا واجبدر • و دفع شر دخی نیچه طریقیله متصور در • بری
حبسدر • اول اهل مدینه ایله اختلاط ایتمکدن منع ایلمکدر • ایکنجیسی قیددر • و اول
تصرفات بدنیه دن دخی منع ایتمکدر • اوچنجی نفی در • و اول سکون مدینه و دخول
تمدندن ایتمکدن منع قلمقدر • اکر بو امور ایله شری مندفع اولمز ایسه حکما قتلی
جایز کورمیوب دکلمیدر • خلاف اتمشلردر • اما اظهر اقوال بودر که سبب فساد
اولان عضوینی قطع ایتمکله اکتفا ایدوب قتلنه اقدام ایتمیه لر • مثلا سارقک
قطع یدی ایله و زانی و لوطینک قطع آلت تناسلی ایله اکتفا ایده لر •

زیرا شرّ و ضرر بونکله منتفی و منعدم اولنجق بنیان حقّی که وجود انسانی در
بالکلیه منهدم ایتمک مناسب دکلدر. مکرکه دفع ضرر قتلدن غیری ایله مندفع اولمیه
اول تقدیرجه آخر الدواء الکی مضمونی ایله عمل اولنه. والحق بو اموردە
شریعت حقه یه اقتفا. وانک حدودنده وقوف ورسومی ایله اکتفا
اولنه. که ومن یتعدّ حدود الله فقد ظلم. شرع شریف قتل بیوردوغنه
ترحم اولنمیه. ولا تأخذکم بهما رأفة. وشرع قتل تجویز ایتمدوکی یرده سیاست
وضبط مملکتدر دیو اراقه دمایه اقدام اولنمیه. وبعض امرای عصره شیطان
تسویل و القا ایدرکه. بو زمانده شریعت مطهره یه اقتفا. وطریقه محمدیه صلی الله
علیه وسلم حدود و زواجری ایله اکتفا اولنورسه اصلاح عالم متعذر در
زیرا شمدی اهل فساد و حرامی و قطاع الطریق متکثّردر. و بو تسویل باطل
وتخییل عاطل ایله. اراقه دمایه مشغوف. و توهمات و ظنونله تعذیب
خلایق ایتمکه متملّرین مصروف ایدرلر. و بو تصور کاسد و خیال فاسد در

قطعه

سیاست بکمان رسم معدلت نبود
که تا یقین نشود خون کس نشاید ریخت
بهر دیار که حکم از ره کمان باشد
بزود زود بباید از ان دیار کریخت

حکایت اولنور سلطان سعید نور الدین شهید حضرتلری
رحمه الله موصل شهرینه مالک اولنجق انک جامع کبیرین بنا ایتمکه شروع
ایدیجک. ملا عمر نام بر عالم عامل متقی کامل واریدی انی امین بنا ایلدی

ایلدی. وانلر شمدیکی زمان کبی عمارات ومعابد بناسنه سپاهیلردن
امین بنا ایتمزلردی. چون بنا تمام اولدی. بعض اهالی شهر زاهد ملا
عمره تکلیف ایلدیلرکه پادشاه انها ایلیه. که بر مقدار سیاست اجرا ایده
که محض قوانین شرعله اکتفا ایتمکله اهل فساده طغیان کلمشدر. ملا عمر
ضمن مکتوبنده بو معنایی. تحریر ایدیجک نور الدین حضرتلری جواب
کلوررکه دین اسلام. وملت نبی مکمل علیه الصلوة والسلام. که نور الهی ایدن
لامعدر. خاتمهٔ ادیان واکمل شرایعدر. حاشا که خاتم ادیانده که دین خاتمدر
خیرات مجتمع. وافضل شریعت استعمالی ایله شرور و مفاسد بالکلیه
مرتفع اولمیه. ونص الیوم اکملت لکم دینکم قاطع. وتخیلات و توهمات
غبارین رافعدر. ملا عمر خدمتلری تصور ایتمیسونلر که بو فقیر جادهٔ
شریعتدن دانهٔ خردل مقداری خروج. ومضایق قوانین باطله
وسیاسات بدعیه یه ذره قدر ولوج ایلیه. ان شاء الله تعالی برکات
شریعتله جمیع شرور مرتفع. وخیرات وحسنات مجتمع اولور. وما ذلک
علی الله بعزیز. چون مکتوب سلطانی ملا عمر خدمتنه واصل اولدی
دایما اوقورایغلردی. که کوروک زاهد کا پادشاهه یکا بنی. وکورک
پادشاهک زاهده خطابنی. یعنی معنا دا امر بر عکس اولمق ایدی. وعلمای
کبار که تاریخ وسیرت حضرت نور الدین شهیدی تحریر ایتمشلردر. ابن اثیر
ابو شامه. ابن خلکان کبی اتفاق ایتمشلردر که اول پادشاه عادلک
شریعت مطهره یه حسن تمسّکی. وفرط اتباع ایتمه سی برکاتیله ممالک محروسه

وبلادی مأنوسه‌سی ولقدر امن وامانله مملو • وآیۀ حفظ وحراست صحیفۀ روزکاردن
اول وجه ایله متلو ایدی که اقاصی کردستان وموصلدن حدود صعید
مصر وشامی وسرحد رومه وارنجه بر خاتون ضعیفه تن تنها • اموال جزیلۀ
بی منتهایله مسافرت ایلسه • افراد آفریده‌دن براحد سر راهنه کلمک
واندن برحبه اخذ ایتمک متصور دکل ایدی • وشرب خمور وفواحش
ومنکرات ممالکندن بالکلیه مرفوع • وباج وخراج ودست نهب و
تاراج رعایاسندن بالتمام مدفوع اولمشدی • وسلطان صلاح الدین
رحمه الله دخی عدالتده اکا اقتدا وتقلید ایدوب عدل وشرعله نام
نیکین کتابۀ کنارۀ طاق روزکارده تخلید ایتمشدر • علما دیرلر که بو ایکی
پادشاه شریعت پناه که سیرلری عدل وشرعک مجتبی‌در • آخر زمان پادشاهلرینه
حق جل وعلانک حجتیدر • زیرا بعض پادشاهلر دیرلر که فساد عالم وضلال
بنی آدم • اول مرتبه‌یه وارمشدر که اصلاح عالم حد اقتداردن افزون • ورعایت
عدالت حیز امکاندن بیرون اولمشدر • نته کم بعض خلفای مروانیه‌دن
مروی‌در که استدعای عدل واجرای شرع طلب ایدوب سیرت خلفای
راشدینی ذکر ایدنلره دیرایدی که سز نکا ابوذره وابودردا کبی رعیت
اولوک • بن دخی سزه ابوبکر وعمر کبی خلیفه اوله‌یین • پس حق جل وعلا
آخر الزمان • ومیحان فتن بی کرانده طریقت نبویه‌یه سالک • واجرای قوانین
عدل وشرع ایتمکه مالک ایکی پادشاه عدالت دستکاه کتوردی • که انلرله
باقی پادشاهلری الزام • وعذر باطللرین اعدام ایلیه • چون سوق کلام

کلام بو رایه کلدی • بنه صدده رجوع ایده‌لم • چون بر کمسنه‌یه بحسب
الشرع حد لازم کله • انی شفقتله یا شفاعتله اهمال ایتمیه • چون ناحق ایدینه
قصاص دخی بویله‌در • اکر ولی مقتول عفو وصلحی مقبول کورمیوب •
قصاصی الزام وحقنی الیویردیو حاکمه اقدام ایدرسه • حضرت خواجۀ
کونین مفخر ثقلین صلی الله علیه وسلم • که نبی رؤف ورحیم • وانک
لعلی خلق عظیم • انک خلق بزرکواری وصفی‌در • امتنه کمال عفو ومرحمت
وستر عیب وزلت اوزرینه ایدی • الا حدود شرعیه‌ده که بعد الوجوب
عفو واسقاط ایتمکی اصلا جایز کورمزیدی • روایت اولنور که
بنی مخزومدن که قبائل قریشدندر • بر خاتون سرقه زلتنه مبتلا اولدی
اشراف قبیله‌سی عفو رجا ایتسین ایدوب • دیدیلر که بونی حضرته کمسنه شفاعت
ایده‌مز • مکر اسامه بن زید که جناب رسالت پناهینک صلی الله علیه و
سلم بنده وبنده زاده‌سی • وطوق نعمت عتق نبوی کردن وجودینک
قلاده‌سی ایدی • پس انکا بو شفاعتی تکلیف ایدوب اول دخی حضرته
صلی الله علیه وسلم ذکر شفاعت ایدیجک غضب عظیم عارض اولوب
قوی متأثر اولدیلر • ودیدیلر که حق جل وعلانک حدینه شفاعتمی ایدرسین
اول الله حقیچون که بنی حقله بعث ایلدی • قزم فاطمه سرقه ایلسه یدین قطع
ایدرین سزدن اول کچن امم انوکله هلاک اولدیلر که حدی ضعفایه اقامت
واشرافه رعایت ایدوب • اسقاط ایدرلریدی • پس نته کم طبیب حاذق
عضو مضری قطع ایتمکی واجب • ومضرتی باقی بدندن ازاله ایتمکی اتمام مترتب

بیلور کذلک سلطان عادل دخی واجب القتل اولن مفسدک قتلنی لازم و
ضررینی بلاد و عباددن دفع ایتمکده سعی دایم ایده
شرط ثالث اولدر که طوایف و طبقات مذکوره مراتبده تساوی
و تکافؤ رعایت اولنمقدن صکره قسمت خیرات و ایثار مبرات
ایتمکده هر برینک استحقاق و استعدادین رعایت ایلیه و خیرات
اوچ قسمدر سلامت اموال کرامات و هر شخصه بو اوچ
قسمدن استحقاقی دکلو نصیب اجرا اید و نقص ایلمیه که بوکا جوردر
و زیاده دخی ایلمیه که غیره جوردر پس شرکای علم و طالب کمالدن بعضنه
منصب و جاه و مزید انعام و تصدر جهتندن اقران و امثالدن زیاده
رعایت ایلسه انلره ظلم و جور اولور بلکه کاهی غیظ و غضبلریندن فتور
و اجتهادلرینه قصور کلوب نقصان کماله مؤدی اولور پس پادشاه
صاحب انتباه بو مقامده اهتمام ایتمک کرک و رعایتی استحقاقه
کوره اتمام ایتمک کرک و دیمیه که بو فضل رعایتم در استدکوم کمسنه یه
ایدرین آخرک حقین نقص ایلمدم نه لازم اولور کلا ملوک و حکام فصل
خصام و قسمت انصبا و اقسام ایتمکده عدل فی القضیه و قسمت
علی السویه ایتمکله مامورلردر و مناصب و مراتب تقسیمنده شرط استحقاق
و استیهال رعایت اولنمیجق ظلم و ضلالدر ان الله یأمرکم ان
تؤدوا الامانات الی اهلها آیه کریمه سنده مفسرلر ذکر ایدرلر که توزیع
مناصب و توجیه مراتب دخی اهلنه اداسی واجب اولن امانتلردندر

امانتلردندر و حدیث نبوی که من قلد انسانا عملا و فی رعیته من
اولی به منه فقد خان الله و رسوله و جماعة المؤمنین نص صریحدر
و دلیل عقلی دخی ظاهردر که مناصب عالیه و مراتب سامیه نااهللره توجیه
و غیر مستحقه تفویض اولنمقدن دین و دولت و ملک و ملته خلل و زلل و فتور
عارض اولور که تدارکی ناممکن و تلافیسی نامیسور اولور و نظر صائب و فکر ثاقب
دلالت ایدر هر خلل که احوال عالمده ظاهر و هر زلل که کارخانه بنی آدمدن
صادردر اکثری مناصب نااهله توجیه و نامستحقلر مسند امارت و وزارت
و بالین قضا و تدریسده ترفیه اولنمقدن اولمشدر پس پادشاه صاحب
اختیار و وکلای مسند اختیار لازمدر که تفویض مناصب و توجیه مراتب
ایتدکده احتیاط کامل و ورع غالب استعمال ایدوب جرعه ارتشا ایله انتشا
یا متعلق و زیردستلرینه یعطی من یشا اولوب یا شفاعات باطله قبولی ایله
نامه ظلمی و وضع الشیء فی غیر موضعه در انشا ایتمیه و کندو دخی نامستحقه
شفاعت ایتمیه که نامستحقه شفاعت مستحقلره شناعت و جاهللره اعانت
عالملره اهانتدر و اصحاب تقلید و اختیار و انلره تقلید شفاعت
ایتمکله صاحب اقتدار اولنلر اخذ هدایا و تحف ایتمکدن بغایت احتراز و
بر طرف اولمق کرک که اخذ هدیه عدل فی القضیه و قسم علی السویه
ایتمکله هرکز جمع اولمز نظم
اذا دخل الهدیة دار قوم
تطایرت الامانة من کواها
و اصحاب حکومت و ارباب
قضا و قسمت اولنلره هدیه رشوت محضدر و حدیث صحیحده وارد

مطلب
وزرانک سبب خللی
مداری عالم

اولمشدر كه هدایا یرا الامراء غلول . و هدیه ادنی پیشكش و مغله حله
منقلب اولمز . بو جمله كه شرح اولندی تقسیم خیرات و كرامایه متعلق اولدی
و بعد التقسیم خیراتی اصحابندن تفقد و تتمه ایتمكده جهد كرك . یعنی هر كسه
مستحق اولدوغی كرامت پادشاه صاحب عدالت طرفندن واصل اولدقدن
صكره بی موجب قوی یدندن انتزاع اولنمیه . بو مرتبه عدالتدن جزؤدر
و عدالتدن صكره مرتبه احسان واردر . و احسان اولدر كه شخصه مستحق
اولدوغی مرتبه دن زیاده احسان ایتمكدر . اما و حكما ایدرلر كه احسان
پادشاه مقارن هیبت كرك . زیرا هیبتدن خالی اولنجق خلقه بطر و
غرور و جسارت و طمع زیاده حاصل اولسه كرك . و طامع اولان كمسنه
نه قدر احسان اولنسه زیاده طلب ایتمكدن خالی اولمز . و هر كمسنه كندو بنده
اولدوغی مرتبه دن زیاده فضل و كمال تصور ایتمكدن خالی دكلدر . زیرا
هر كس نفسنه محب و عاشقدر . و محب محبوبنك هر فعلنی كمال و هر خصلتنی

هنر عظیم عدا ایلر	عیبم هنر و كمال بیند
خارم كل و نسترن نماید	و دخی نفسنك كندو كمالنه .

علمی حضوری . و غیرك كمالنه علمی حصولیدر . علم حضوری علم حصولیدن
اقویدر . پس كندو كمالی زیاده منكشف اولنجق قوی ظن ایلر . چون
كمسنه كندوده كمال قوی تصور ایده . رعایت كامل طلب ایتمسه كرك .
پس اگر احسان هیبته مقارن . و لطف و كرم نوع قهر و ادبه مصاحب
اولمزسه تجاسر و اقدام عام سببی ایله اختلال نظام . و عدم انضباط

انضباط امور خواص و عوام اولمق لازم اولور . پادشاه رعیتنی التزام
قوانین عدالته الزام . و قبول طرق فضیلته تكلیف و ابرام ایده . زیرا
نته كم بدنك قوامی طبیعتله طبیعتك قوامی نفسله نفس قوامی دخی عقلله در كذلك
مدینه نك قوامی ملك ایله ملكك قوامی سیاستله سیاستك قوامی حكمت ایله در
چون حكمت مدینه ده متعارف . و ناموس ربانی ملكده مقتدا اوله نظام
حاصل . و نفوس كمال ممكنه یه واصل اولور . اما اگر حكمت متروك اوله .
ناموسه خذلان تشبث . و ناموس مخذول اولنجق . زینت و رونق ملك
ناپدید . و فتنه لر ظاهر . و رسم مروت مندرس . و نعمت نقمته مبدل
اولور . تنبیه اقامت عدل اول وقت متصور اولور كه پادشاه
محتجب . و ارباب حاجات و ستم دیده لر بث و شكوی و عرض
حاجت ایده مدكلرندن مضطرب اولمیه . زیرا پادشاه ورای پرده
تواریده مستتر و احوال رعایا . و مخاوف و مظالم برایا . و استحقاق
ارباب اطراف و ثغورده اولان احوال آگاه و اصل اولمق متعذر اولور
اشخاص معینه و آحاد معدوده اخبارینه منحصر اولنجق . ممكن كه انلر دخی غرض
نفسدن عاری اولمیوب دقائق احوالی كما هو حقه اعلام ایتمكه نیجه
ارباب فضل و كمال زوایاده مختفی . و نیجه ارباب ظلم و ضلال منتشر
اوله . و اگر هر كون بالذات نظر احوال برایا ایده مز ایسه باری هفته ده
بر كون تعیین ایلیه كه انده مظلوم و محروم اولنلر دستور رو
بالذات كلام و شكوی لرین اصغا و استماع بیوره . و مظالم و بلوی لرینی

دفع و رفع ایلیه . واکاسره پادشاهلرینک عادتی بو ایدی که ییلده بر نیچه
معین کونلری واریدی انده اشکارا اوتوروب . قوی و ضعیف . و وضیع
و شریف کیمه اولورسه اذن ویرورلردی . کلوب بالذات پادشاهه
ملاقات و احوالنی عرضه ایدردی . و اکا بار عام دیرلردی **حکایت**
اولنورکه نور الدین شهید حضرتلرینک اوایل ایامنده اسد الدین شیرکوه
اکبر امرا اولمغله و کلاسی و ممالکی رعایادن اموال و ضیاعی اخذ و غصب
ایتمکدن خالی اولمزلردی . چون نور الدین حضرتنه شکوی ایتدیلر . دار العدل
نام بر سرای بیوب انده جلوس و نظر مظالم و مذاهب اربعه نک قضاة
و مفتیلرین احضار ایتمکه عازم اولدی . اسد الدین دار العدل بنا اولندیغنی
استماع ایدیجک تفکر ایلدی . که عدل و سیاست نور الدین عالملره معلوم
جمله امرا و اجناد هیبت و شکوهندن موم اولمشلردر . و دار العدل
بناسنه احتیاج یوقدر . مگر بنمچون بنا ایدر . پس و کلاسنه و مماکنه احضار
ایدوب خطاب ایلدی که نور الدین دار عدل بنا بیوردی . غالبا بنمچوندر
شویله که بندن شکایت ایده لر . سزدن برکیمسنه دعوی و خصومت لازم
کله بی تأخیر قتل ایدرین دیو ایمان غلاظ ایلدی . پس هر بری خصمایی ارضا
ایلدیلر . دیرلر که نور الدین دار العدلده اوتوروب هیچ متشکی کلمدی و تمام
نور الدین زماننده بطال ایدی . و حدیث شریفده وارد اولمشدر
فردای قیامت ارباب حکومت احتجاب ایدوب ارباب حاجات
انلره واصل اوله مدوغندن اوتوری عقاب . و عتاب کورمه لر و حجب

دخی بیورمشلردر که برکیمسنه که برکیمسنه امور مسلمیندن بر امر اکا مفوض اوله و اول
و اول قپوسینه سد ایدوب مظلوملر و محتاجلر اکا واصل اولمیه حق جل و علا
غایت احتیاجی زماننده رحمت قپوسی سد چکک رحمت عام و کرم تامنه
واصل اولمیه . و پادشاه صاحب انتباه اولیه ثقات رجال . و عدول
اهل فضل و کمالدن نیچه مخبر صادق و منهی اخبار کرک که رعایانک
احوالی معلوم . ضعفادن کیمسنه مظلوم . و فضلادن هیچ احد بر نسنه دن
محروم اولمیه . **حکایت** اولنور که چون عهد خلافت . ابو جعفر
منصوره ایرشدی . ایندی بن غایت محتاجم درت طایفه یه انلر
کملدر یا امیر المؤمنین دیدیلر . ایتدی که بری بیوزیر صالحدر که نسیان
ایدرسم تذکیر . اگر ذکر ایدرسم معاون و ظهیر اوله . ایکنجیسی کاتب
حاذقدر که احوالی صحت و سداد او زره تحریر ایده . اوچنجی حاجب
معتمددر که مظلوملری بکا ایصال ایلیه . دردنجی کلیجک سکوت ایلیوب .
اول نه در یا امیر المؤمنین دیو چک آه آه دیوب . اول مخبر صادقدر که احوال
عساکر و رعایا . و اطراف مملکتده اولان قضایایی بکا صحتله انبا و
اعلام ایده . که مظلوم و ظالمک فرقنه عارف . و امین و خاینک تمییزینه
واقف اولم دیدی . خلفای عباسیه زماننده هر شهرده برکیمسنه اولوردی
اکا صاحب البرید دیرلردی . علوفه سنیه سی اولوردی . اول ناحیه ده حکام
و رعایا . و حوادث و قضایادن . نه واقع اولسه جزئی و کلی بلا توقف احوال
اعلام ایدردی . و سلاطین قدما و خلفادن نیچه سی بو منقبه موصوف و ضبط

وسیاستله معلوم ومعروف اولنلر. استعلام احوال ممالکه اهتمام تام
ایدرلردی. وبو مهمه نیجه خزاین صرف ایدرلردی **حکایت** ایدرلر
مأمون خلیفه نك بغداده کندویه نهانی خبر ایرشدرور یدی یوز کمسنه سی
واریدی. وهر برینك عظیم علوفه لری واریدی وارکان دولت انلری
بلمزلردی. بو سبب ایله مملکتی بر وجهله ضبط ایتمشدی که ممکن دکل ایدی
که اکا غیر واقع قضیه عرض اولنه ایدی. بر کون اواسط عسکریلرندن
بر کمسنه رکابنه رقعه صنوب بیش اوغلم وار درخدمت درگاه. وجندی و
سپاه اولمغه لایق اولدیلر. وانلرك مؤنت معاشلرندن عاجزم سریرینه
علوفه وجرایه تعیین بیورلمق رجاسین ایدر. بن بو حك مزبوری کنوزدوب
بن سنی بلمزمی یم صنورسین سنك اوج اوغلك ایکی قزك واردر سریکنك
سنی شوقدر دردیو بیان ایدوب مزبوره حیرتندن غشی عارض اولدی.
ومعتضد که خلفای عباسیه نك شهامت وشجاعت وکیاست وفراستله
ممتازلرندندر. بو خصوصده عجب فعلری واردر. بعضنی مسعودی و
مروج الذهب کتابنده ایراد ایتمشدر. تفصیلی تطویله مؤدی اولور.
واحوال دشمنی دخی بلمك پادشاهه مهم عظیمدر. ونیجه پادشاهلرك دشمن احوالین
بلممك سببی ایله تاج وتختی بر باد اولدی. دشمنك طرق مکاید وافکار و
آرای خفیه سنی مطلع اولوب کندو فکر ورایی کتم ایلیه. وابو مسلم خراسانی
که دولت مروانیه ثابت الاساس. ورفعت وعلوده فرق فرقد ینه
مماس ایدی. زیر وزبر ایدوب آل عباسی که خمول وانزواده ایکن مسند خلا
خلافته کیچوردی حزم وعزم ایله موصوف. وکتمان سر واطلاع سر خصمله
معروف ایدی. بو نظمی دیمشدر. **نظم**

بلغت بالرأی والکتمان ما عجزت *** عنه ملوك بنی مروان اذ حشدوا
ما زلت اسعی بجهدی فی دمائهم *** والقوم فی غفلة بالشام قد رقدوا
حتی ضربتهم بالسیف فانتبهوا *** من نومة لم ینمها قبلهم احد
ومن رعی غنما فی ارض مسبعة *** فنام عنه تولی رعیه الاسد

وبالجمله ضعف وقلت دشمنه مغرور اولمه نك مضرتی بیحد. وبو خطادن
مسلوب ومنکوب اولمش ملوك وامرا بیحددر. **حکایت** اولنور
که چون معتضد خلیفه زماننده قرامطه خروج ایلدی. معتضد عباس نام
قائدی قرق بیك مقداری عسکرله دفعلریچون کوندردی. روایت ایدرلرکه
قرامطه یدی یوز کمسنه ایدی. غایت قلت وذلتلرندن غلبه سنه حکم ایدوب
خلیفه یه بیك بشارت کوندردی. چون ملاقات اولدی قرامطه بذل ارواحه
متعهد اولمشلریدی. عسکر بغداد تن پرور وسایه نشین اولمشلریدی. هجوم وحمله
قرامطه دن منهزم اولوب اکثری قتل عباس اسیر اولدی. بغداده صباح
بیك بشارت بیهوده که عباس کوندرمش ایدی واصل اولوب بعد الظهر
خبر انهزام واصل اولدی. غرور عباس سببی ایله دین اسلامه وهن عظیم طاری
اولوب قرامطه نك احوالی غلبه اوزرینه جاری اولدی. چون دشمن ده
آثار غرور کوره سین غنیمت بلوب اسباب ظفردن عد ایلیوب تواضع ومسکنت
زیاده ایدوب تذلل تام ایله درکاه وهاب مطلقدن فتح ونصرت طلب ایلیه

بیت بجنك دشمن اكر غيبت ياورمن كس
غرور دشمن دون يارو ياورمن بس

وسلاطين ماضيه كه بری بریله جنك وقتال ايتمشلردر احوالی ملاحظه
وحكايتلری افواه رواة وبطون تواريخدن مطالعه قيلنسه معلوم
اولور كه هر پادشاه كه غروری پيشه قيلمشدر وغلبهء دشمندن بی انديشه
اولمشدر نه كلولوای دولتی مرتفع ايسه بنه منكوب ونه قدر اسباب
شوكتی مجتمع ايسه بنه مغلوب اولمشدر وهر پادشاه صاحب
انتباه كه دامن تذلله دست نيشتی قوی وكندوسی عاجز مطلق وقدرت و
نصرت محض عطای حق ولطف ربانيه منتسب ايليه سنة الله تعالی بودر كه
ولن تجد لسنة الله تبديلا كه شب ضعف وقلته مبتلا ايسه بالآخره صبح
غلبه سی تبسم ويرحم توغندن رواح نصرت تنسم ايدر حتی دون دن
بيكانه دشمن ضلالتنه پروانه ايسه دخی بو معنی مقرر ومحققدر حكايت
اولنور مغول پادشاهی جنكيزخان كه اكثر ربع مسكونی قهرله تخريب و
شراره شر غلبه واستيلاسی حد ومشرقدن سرحد مغربه قدر ايتمشدر
هر پادشاهه كه مكتوب يازسه كندويه تعريفات والقاب وطمطراق
كلمات تخويف وارهاب ايتمزدی همان بوقدر يزردی كه جنكيزخاندن
فلان پادشاهه اكر ايل اولورسكوز بلكوزه وجانكوزه امان واكر باغی اولورسكوز
عاقبت نه اوله جغنی بز بلمزز انی قديم تكری بيلور والسلام چوق افاضل
كلامنده كوردم كه جنكيز قدرت وقوت وغلبه ونصرتدن نه واصل اولدی

اولدی ايسه بو سخن متين كلامنه وكلمهء متذللانه دن واصل اولدی والله
تعالی اعلم شعر وتيمورلنك دخی هر باری جنكجون صفلر آراسته وميمنه و
ميسره پيراسته اولسه ميدان الجنده اتندن اينوب سجاده بر قدر مسو
خاك اوزره ايكی ركعت نماز قيلوب رخساريني يره سوروب كندوی
حقير وبيچاره كوروب كريه ونيازله دركاه چاره سازدن فتح ونصرت
استردی وبرخ برخاكله اتنه سوار اولوردی كانه العلم عند الله تعالی بوقدر
خروب ووقايعده مظفر ومنصور اولدوغی بو سببدن اولمشدر نظم للمنشيه رحمه الله

هركه مغرور اوله البته منصور اولمز	بر سخن سويليه يم دكلر ايسك دور اولمز

پس پادشاه عاقل اولنه لازمدر كه ديده كارديده دن اشك تضرعی
نهانی بيزان وبيلنك كبر وغروردن دايما كريزان اوله نظم للمولف رحمه الله

كار خيردن دور اولمقدر	صور ريسك چاره مغرور اولمقدر

ومغرور اولمه وجنك بر علامتی اولدر كه پادشاهه موجب قوی سبب
ضروری اولمينجه حرب وقتال وجنك وجداله بادی اولمينه زيرا كه حرب
وقتال پرخطر وعواقب جنك ديدهء ادراكدن پوشيده تردر كم من
فئة قليلة غلبت فئة كثيرة اذنی سببله عساكر جراره منهزم اولمق وعدو
بسير بهانه ايله دريا كبی لشكره غالب اولمق چوق واقع اولمشدر
پس اكر ضرورت ابجابی ايله خالی وكل كندو بادی اولمق واقع اوله يا
چوق خصمی بادی كندوسی انی دافع اوله اكر بادی كندو ايسه زنهار
غرضی مجرد توسيع دايرهء مملكت وتحصيل مال وابرو شهرت اولمينه بلكه

نهنك ح

اعلای کلمة الله واعزاز دین و دفع و رفع کفار و ملحدین اوله. چون
نیتنی تصحیح و داعیهٔ خیری عرض دنیوی یه ترجیح ایلیه. پس شرایط حزم و احتیاط
رعایت. و اطراف و جوانبی حفظ و حمایت ایدوب. فضل حقه توکل
و مدد ارواح طیبه دن توسل ایدوب شروع ایده. و مادام که عسکرنده تفرق
کلمه و دوستلق فهم ایده حرب و قتاله اقدام ایتمیه. که بونک کبی عسکر ایله
دشمنه ملاقات ایتمک ایکی دشمن آراسنه دوشمکدر. اگر یادی خصم ایسه
کندوده مغلوبیت فهم ایدرسه عرض صلح ایلیه. قبول ایدرسه تم المرام.
والا توکل حقی ایدوب محاربه یه اقدام ایده. که خصمک رد صلح ایتمه‌سی
غرورندن اولوب شوم. و عاقبت مغلوبیتله موسوم اولور. و پادشاه
بنفسه عرصهٔ کارزاره گیرمیه. و مبارزه و محاربه ایتمیه. زیرا عسکرک نصفی هلاک
اولسه منهزم اولمق ممکن در. پادشاهک وجودینه ضرر گلسه جمله‌سی عرضهٔ تلف
اولمق محققدر. پس پادشاه بنفسه جنگه اقدام تهور و جنوندر. اظهار شجاعت
استرسه همان قلبگاه عسکرده بی اضطراب طورسون. و قنده عساکری حمله
و هجوم ایتسون. و عسکردن اول فرار ایتمسون. و انهزامه مایل اولمسون.
بو مرتبه پادشاهلره کمال شجاعتدر. زیرا جمله افراد دشمن ذات پادشاهک
اضرارینه طالب. و قتل و اسرینه راغب در. پس اول مقامده قراری
تمام شجاعتدر. شنگردان کتابنده حکایت ایدر که پادشاه ابو الحسن
مرینی سلطان مغرب شجاع گراز و فارس علی مقدار ایدی. نیجه دفعه مجادله
محاربه ده بنفسه حومهٔ هیجا و مضیق تنگ و غایه گیرر ایدی. اما شمشیر افکن

افکن و گرز مبارزشکن ایله صفوف دشمنی خرق. و نیجه مبارزی خون گلگونه
غرق ایدوب. زیر سایهٔ علم جهان آراسنه گلوردی. اما اول زمانک پادشاهلری
انوک بو فعلنی مذموم. و کندودنی خرق و تهور ایله موسوم عد ایدرلر ایدی.
حق ایلر الندهدر. خواجه نصیر ایدر بویله پادشاه ظفر دخی بولورسه بی
هیبتلک تهمتندن سالم. و مهابت و وقارله عالم اوله مز. و دشمن اول
ظهورندن ضعیف و قلیل اولدوغنه مغرور اولوب ترک حزم و احتیاط
ایتمیه.

نظم

لا تحقرن ضعیفا لان جانبه
وان تراه ضعیف البطش والجلد
فللذبابة فی الجرح الممد ید
تنال ما قصرت عنه ید الاسد

دانی که چه گفت زال با رستم گرد	دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد
دیدیم بسی آب ز سر چشمه خرد	چون بیشتر آمد شتر و بار ببرد

حکایت اولنور چون ابو مسلم خراسانده خروج ایدوب
اشیاع و اتباع آل عباسک علم و لباسلری سیاه اولمغله مسوده
تسمیه اولنوردی. خراسانک لابکلرندن جوش ایتمکه باشلادی. نصر سیار که
مروان بن محمد جانبندن والی خراسان ایدی قوت خصمی ملاحظه ایدوب
مروانه استغاثه مکتوبلرین گوندررردی. بر مکتوبک الحنده بو ابیاتی درج ایتدی
که.

قطعه

اری خلل الرماد ومیض نار
ویوشک ان یکون له ضرام
فان لم یطفها عقلاء قوم

يكون وقودها جثث وهام	اقول من التعجب ليت شعري
الايقاظ امية ام نيام	مروان مهمات آخره مشغول

اولدوغندن مكاتيب نصره جواب وارسال مدد ايتمكه قادر اولەمدی
بو ابياتی استماع ايدنجك نصره سرزنش ايدوب بر اول وقت نايم اولدی
كه نصری خراسانده قايم ايلدك ديو اهانت ايدوب امداد واعانت ايلمدی
چون نصر كوردی كه مقاومت عسكر ابو المسلم حيز اقتداردن بيروندر
الفرار مما لا يطاق من سنن المرسلين ديوب محزون وكريان ترك ولايت
خراسان ايدوب چون واصل ملك ری اولدی عموم واخزاندن
ما صدق لا حی اولوب انده دفن اولندی بعده ابو المسلم عساكر
مشرق ورجالات خراسان ايله عزم اخذ عراق وشام ايلدی مروان
بيلدی كه طوفان بلا متلاطم الامواج وابطال وشجعان خراسان متراكم
الافواج ايرشدی ناچار عسكر قيس وقحطان وبقيهٔ هوا داران بنی
اميه ومروانی جمع ايدوب ابو المسلمه قرشو چيقدی عراقده بر نهر آب
كنارنده ملاقات عسكرين واقع اولدی علماء تاريخ واخبار ايدرلر
اگرچه مروان شجاعت وشهامت وعزم وحزم ورای تدبيرده سلاطين
فايقلردن ايدی اما دولت مروانيه نك ساقه سنده كلوب انقلابه
يوز طوتمشدی وزمانه عادتی ويردوكنی بنه المنعه بشلمش ايدی
وان ادبرت راحت تنقد السلاسلا كوشش فايده ويرمدی
وسعی ومردانه لك مفيد اولمدی اساس دولتی منهدم وعساكری

عساكری منهزم اولوب اول موضعدن شامه وشامدن مصره كريزان
اولوب عساكر عباسيه دريی اولوب ديار مصرده بوصير نام قريه ده
اسير ايدوب آخرته تسيير اتديلر روايت ايدرلر مروان بونه قريه در ديو
بوصير ديدیلر والی الله المصير ديدی اگر بنفسه حربه متوجه اولمیوب
عسكر كوندرمك استرسه هر عسكر اسدوكی كمسنه ده درت صفت موجود
اوله اولا شجاع باسل وبهادر يردل اولوب صيت شجاعتی اطراف
عالمه شايع ومنتشر اولمش اوله كه صفت شجاعتدن غيری صيتی شايع و
مشهور وقلوب اعداده متمكن ومذكور اولمه نك دخی نفعی عظيم در ايكنجی
رای صايب وفكر ثاقب ايله معروف واستعمال خدع ومكايد ايتمكله
موصوف اوله اوچنجی مشاهدهٔ حروب ومزاوله وقايع ايتمش كمسنه اوله
نيجه دفعه اشعهٔ شمشير وسنان مغفر سيری وزره بر تو افكن وكرز وكوپال
ورمح جانستان ايله معركه آرا وصف شكن اولمش اوله قطعه

بكارهای كران مرد كار ديده فرست	كه شير شرزه درآرد بزير خم كمند
مصاف پيش نبرد آزموده معلوم است	چنانچه مسئله شرع پيش دانشمند

دردنجی شدت ومحنته صابر كمسنه اولوب ادنی تفرقه والم ايله جزع و
فزع ايدر اولميه حكايت اولنور نصر بن احمد سامانی امراسندن
امير ابو علی نام كمسنه سردار ايدوب بر حربه ارسال ايتمك استيجاب بعض صبا

وسپارش ایچون خدمتنه کتوروب . شویله ایله بویله ایلمه . بویله ایله شویله اینمک
ایلمه دیرکن امیر علی نک چهره سی منقبض اولوردی چیقوب کتدکدن
صکره پادشاه سبب انقباضن صورنجق معلوم اولدی که اول حین ده
امیر ابو علی نک موزه سینه عقرب کیرمش . واون کره دفعه نیش اورمش
سلطان بو مرتبه تحملنه تعجب ایدوب تکرار دعوت . بو مرتبه صبر خلاف مقتضای
عقل ایدی دیوب . امیر ابی علی زمین بوس ایلدی که پادشاه روی زمین
بو بنده سنی محاربهٔ اعدای دولتنه نامزد ایدوب شرف خطابیله
مشرف ایلدی . اگر بو بنده حضور شریفده بر عقرب نیشنه صبر ایتمیوب .
سعادت مخاطبه سنی قطع ایلسه حرب وقتال دشمن ایدرکن جرح تیغ و
سنانه . وضرب کوپال وگرز گرانه نیجه صبر ایلسه گرک . پادشاه تحسین و
آفرین ایدوب . صلات سنیه دن بهرمند . وعطیات جزیله ایله ارجمند
ایدوب پایهٔ عزتن رفیع . ومنصب ومقامین بلند ایلدی . وجوانان
نوخاسته که ناز ونعمتله پرورده . واکثر اعماری غنچهٔ گل کبی درپرده
ایلری سرعسکر بلکه عسکرده داخل قلمیه که اهل تنعمدن اخطار وشدائد
خبر کلمز . ونازپروردلر بادیهٔ منزل مقصوده ایرشدرمز . بیت

نازپرورد تنعم نبرد راه بدوست .
عاشقی شیوهٔ رندان بلاکش باشد .

کتاب تاجی ده حکایت ایدرکه معزالدوله دیلمی نک بر غلام
بدیع الجمال لطیف الاعتدالی واریدی که چمن حسن ولطافتده سبزهٔ

سبزهٔ نورسیده . وگلبن لطف وملاحتده گل تازه دمیده ایدی .
معزالدوله انک جام محبتندن نیم مست . وآشوب طرّه سندن ملک
وجودی پرچین وشکست ایدی . غایت محبتندن انی سرعسکر ایدوب
آل حمدان بگلربگینک بری سی ایله محاربه ایچون ارسال ایلدی . وزیر
فاضل ابو محمد مهلبی انک قائد عسکر اولمه سنی درونندن صواب کورمیوب
ودیرایدی بو پسر اسباب عشق وسوادندر . آلات جنگ ووغادن دگلدر
وبو قطعه انک حقنده نظم ایتمشدرکه . قطعه

طفل یروق الماء فی .	وجناته وبروق عوده .
ویکاد من شبه العذارا .	ان تبدو نهوده .
ناطوا بمعقد حصره .	سیفا ومنطقة تؤده .
جعلوه قائد عسکر .	ضاع الرعیل ومن یقوده .

راوی ایدر عاقبة الامر مهلبی اشارت ایتدوکی وجه اوزره اولوب
عسکر شکسته وسرعسکر اسیر اولدی . وما دام که حیله وتدبیر ایله تفریق
عسکر دشمن ودفع شر عدو ممکن اوله حرب وقتاله مباشرت اولنمیه .
اردشیر بابکان امردی که تازیانه کفایت ایتدوکی یرده عصا
استعمال اولنمیه . وعصا بیتدوکی محلده شمشیر وتیر ایله الینمیه . وحمله
عاجز اولنجق حربه اقدام اولنه که حرب علاجاتده کی کبی در . وکی آخر الدوا
وحروبده استعمال حیله وکید جائزدر . حدیث شریفده که الحرب
خدعة . ترکی کوبلر دیرلر که ارلک اون طقوزی حیله در . جناب رسالت

پناهی صلی الله علیه وسلم برجانبه غزا قصد ایلسه آخر جانبی ایهام ایدردی
مقصود شریفلرینی بیان و تصریح بیورمزلردی. مگر تبوک غزاسنده
تصریح بیوردیلر. که سفر دور و دراز. و خلق بی آلت و جهاز ایدیلر.
اصحاب کرام تهیهٔ تام ایتسونلر ایچون. انده اعلام بیوردیلر. نظم

سکندر که با شرقیان حرب داشت ‖ شنیدم در خیمه بر غرب داشت

و استعمال حیله ده تیمورلنگ عجایبدن ایدی. ابن عربشاه ایدر که
بر جانبه سفر قصد ایلسه اول بار عام جانقونی عظیم سردارلری میرمیران
و صدورلری جمع ایدوب مشورت ایله بر جانبی مقرر ایدرلردی. بعده انلر طغلوب
خواص امراسی که ارکان فساد. و اوتاد خیمهٔ بغی و عناد ایدیلر. سیف الدین الملک
و عباس بن بندق. و انلرک امثالی خلوت خاصده آخر جانبی ترجیح و اول طرفه عزیمتی
تصحیح ایدوب. سریری خیمهٔ سنیه کلوب خواصنه اخبار ایدوب. علی الصباح
اول جانبه بر مقدار مسافه متوجه اولوب. اردوده اولان جواسیس اطراف سریری
مخدوملرینه فلان جانبه متوجه اولدی. حتی بر مقدار مسافه اول جانبه بیله کیتدم
دیو خبر ویروب تمام آسوده و فارغ اولورلردی. بو طرفدن تیمور
پر شرور اول جانبدن دونوب مرادی اولان طرفه که هیچ آنده خبردار
دکل ایدی. ایلغار ایدوب خواب استراحتده ییتورکن تیشوب قتل و
اسر و نهب و غارت ایدرک مرادی در ایقاع ایدوب مسلمانلر گریان
کندوسی خندان. و جمله ارباب عقول انگشت در دندان اولورلردی.
اکر لشکر دشمن انبوه اولورسه تدبیر ایله کندو عسکرین دخی کثیر کوسترمک

کوسترمک کرک. نته کم حکایت اولنور که تیمور اوائل ظهورنده که
هنوز اوچ یوز کمسنه جمع ایتمشدی. خصمک اون بیکدن زیاده عسکری
وار ایدی. بر صحراده قریب اولنجق تیمور امر ایلدی که هر سوار الینه ایکی شاخ
عظیم الوب. ایکی طرفندن سوریوب کیده. پس غبار عظیم پیدا اولنجق
خصم ظن ایلدی که بو غبار عادت اوزره سم اسبدن مرتفع. و تیمور
قتنده عسکر عظیم مجتمع اولمش اوله. مقابله یه اقدام ایده میوب.
تیمور خلاص اولدی. **حکایت** ایدرلر که بر پادشاهک عسکری
خصمدن قلیل ایدی. نهردن عبور ایده جکی کیجه عسکرینه امر ایلدی که سرکین اسبلرینی
توربه لرینه الهلر. علی الصباح نهردن کیچرکن نهره دوکه لر. معسکر خصم
اسفل مجرای نهرده ایدی. چون توفر سرکین نهر ایله واصل اولدی
اندیشه ایلدیلر که بر عسکر که نهردن عبور ایدرکن اسبلری سرکین براز اولمغله بو
قدر سرکین واصل اوله. حددن بیرون و عددن افزون اولمق کرک.
بو خوف ایله مقابله دن مصالحه یه میل و پادشاه قلیل العسکر نجات بولدی. یا
خصمک عسکری قلیل اولمغله کریزان اولوب الله کلمک ایله ضرری مندفع
اولمسه تدبیر ایدوب عسکری قلیل کلتمک کرک. که اقدام مقابله ایدوب.
مرغ وار دام بلایه کرفتار اوله. نته کم افتخار آل عثمان. مرحوم سلطان
سلیمشاه خان. انار الله تعالی برهانه. والی عجم شاه اسمعیل ایله محاربه قصد
ایتدکده. و امر فرار ایله تشبث ایتمک خوفندن مکاتیب طعن آمیز و غیرت
انگیز ارسال ایدوب دیر ایدی. که پادشاهلرک مملکتلری عروس حرم خاصلری

كبي در بنجه زماندر كه عساكر منصوره انده تصرف ايدرلر سنك وجوددن كلدن
اثر بيدا دكل. اكر جوقلك كثرت عساكر نصرت مآثردن السنه اتك دفعي ايجون
قرق بيكدن زياده مبارزبير جنك افراز اولنوب. قيصريه ايله سواس
مابيننده اقامت امراولنمشدر. خصم آرخاي عثمان بوندن ارتوق اولمز
بومرتبه دن صكره دخي ميدان كارزاره كلمزسنك اركاده ي من بعد سكا
حرام محض در. بونك امثالي كلمات ايله ملاقاته اقدام ايدوب. چلدران نام
صحراده. ال عثمان غازيلرندن اول باده نوش اولدي كه كاسه ممات نوش
ايدنجه خمار اخراندن خلاص بولمدي. بس حيله جايزدر. اما غدر جايز
دكلدر. غدر اولدر كه بر پادشاه ايله. يا بر طايفه يه امان ويرمشكن على الغفله
انلري بصوب يا اماني بوزوب. انلري هلاك ايليه. اما صلح ايتدوكي كفره يه
تنبيه ايدوب اشته بن صلحي بوزدم حاضر اولسونلر دينسه بو غدر دكلدر جايزدر.
بلكه واجبدر. زيرا پادشاه اسلام ازلا كفار ايله تمام ضرورت اولمينجه صلح جايز
دكلدر. اما ضرورت اولسه جايزدر. اما اسلام پادشاهلري بري بريله صلح.
مناسب بلكه واجبدر. بس خصم صلحه راغب اولنجق عناد ايسين قلدربيه
بلكه صلحه مايل و متوسط تدبيرينه قايل اوله. نظم

چو شمشیر پیکار بر داشتی	نگهدار پنهان ره آشتی
که لشکر شکوهان مغفر شکاف	نهان صلح جستند پیدا مصاف

وكفار ايله بحسب الضروره فان جنحوا للسلم فاجنح لها. مقتضاسنجه صلح اتمسه اولسه
ضرورت مندفع اولنجق صلحي بوزوب رجوع. وينه غزا وجهاده شروع ايتمك كرك

كرك نته كم آيه كريمه فانبذ اليهم على سواء اندن منبئ در. وپادشاه اسلام دياد
كفار ايلامي فتح ايتمكه اقتدار اولنجق. ترك واهمال مرخص دكلدر. خصوصا شول
بلاد كه بردفعه رايت اسلام انده منصوب. ونسبت دين محمدي ايله صلى الله
عليه وسلم منسوب اولمش اوله. قبرس جزيره سي وصقليه جزيره سي
كبي كه چچليه دمكله مشهوردر. ودياراندلس كبي. وجزيره قبرس معاويه
زمانندن فتح اولوب نيجه زمان داراسلام وصحابه وتابعين دن نيجه ساداتك
مزار شريفي انده در. جمله دن انس حضرتنك خاله سي ام حرام بنت ملحان. كه
جناب رسالت پناهي صلى الله عليه وسلم. بركون انك خانه سنده خواب
وحي اميزه وارمش ايدي. تبسم ايدرك اول خواب سعادت مآبدن بيدار
اولنجق ام حرام. يا رسول الله هميشه تبسمدن خالي اولميه سين سبب تبسم نه در
جناب نبوت نصاب بوردي يا ام حرام امتمدن بر طايفه كوردم تخت
اوزره پادشاهلر كبي كميلره بنوب كفار غزاسنه كيدرلر. ام حرام يا رسول الله
دعا ايله بن انلردن اولايين. كان جود ومروت. سيد باركاه نبوت
صلى الله عليه وسلم. اللهم اجعلها منهم ديو دعا بيوردي. زمان معاويه ده
ام حرام زوجي ايله غزاي قبرس ايجون كميلره بنوب كيدرلر كميدن چيقوب
قبرس ده كيدركن اتدن دوشوب شهيد اولدي مزاري انده در. و
سلاطين مصردن اشرف تاتار سنه ثمان وعشرين وثمانمايه ده بكرا
عسكر كوندروب قبرسي فتح ايلدي. وامور حربده كمين استعمال ايتمك
وكمين خصم وشبيخونندن احتراز ايتمك. خصوصا دار الحرب ده وپادشاه

خیمه‌سنی حفظ ایتمک ده مبالغه ایتمک وبی دستور عسکرک چیقمقلغی بغایت منع ایتمک کرک. وخیمه‌سنه هجوم ایتمکله هلاک اولمش پادشاهلردن بری‌سی مسترشد خلیفه‌ء عباسی‌در. که مراغه قربنده خیمه‌سنه قرامطه‌دن برجماعت هجوم ایدوب شهید ایلدیلر. وسلطان شهاب الدین محمد بن سام غوری‌در. که هندده غزای عظیم ایدوب منصور ومظفر عساکر بیشمارله کلورکن نماز مغربی ادا ایتدکدن‌صکره سجاده‌سی اوزرنده حجابدن غفلت اولمغله بعض مفسد حرامی‌کرادن برطایفه مذموم هجوم ایدوب شهید ایتدیلر. وعسکرینی دستور کتمکدن شهید اولن مغرب پادشاهی یعقوب بن عبد المؤمن‌در. که بعض علما که خواصندن ایدی. بی دستور کچوب نهری کچوب عسکرانی دستوریله کچر خیال ایدوب اکثری نهری کچوب فرنک یعین فرصت بولوب معسکرینی نصوب بیننده اولن خواص محکم جنک ایدوب. سلطان مجروح اولوب بعد زمان وفات ایلدی. پس حذر واحتیاط ترک اولنمق کرک. نظم

حذر کار مردان کارآکه است	بزرک همچو دیوار لشکر کهست
بخیمه درون مرد شمشیرزن	برهنه نخسبد چو درخانه زن

وعسکری بخشش وصلاتله مراعات ایتمک خصوصا حرب وقتال زماننده لوازمندر. حکایت سلطان مراد برقلعه‌یه دوشوب صبح فتحی ظهور ایتمکده اکلنجک شاهین لالایه که خواص امرادن ایدی سلطان لالا بوقلعه‌نه خوش فتح اولمدی دیوجک سلطانم آبا واجدادک قلعه‌یه دوشلسه بعضا دردیو ندا ایدرلر کرکدی. سر غازی‌نه الینه کیرور ایسه انک اولسون دیرلر

قلعه‌یه دوشلسه ثانی

دیرلرایدی. فی الحال فتح اولوردی دیمش سلطان ایله اتمیش اول کون قلعه فتح اولمش. زیرا اکثر نفوس منافع دنیویه‌یه راغب. ومال غنیمته توابع آخرتدن ارتوق طالبدر. امابوندا اولوب عسکر جدیله بذل ارواح ایدوب فتح اولندقدن صکره خزاینه مهاوروب غازیلری محروم ایدوب که طبعلری شکسته اولوب برقلعه‌ده دخی جد بلیغ ایتمزلر. واهل تیمارک وعسکرک اولادینه باباسی تیمارینی وعلوفه‌سینی توریع ایتمک کرک. خصوصا عساکره احتیاج غالب اوله. وچوق پادشاهلر خطا ایدوب محضا خزینه داریلغی مهم مملکت ظن ایدوب. مالی سپاهی‌دن دریغ ایلدیلر وقت حاجتده سپاهی یا ضعف حالندن یا غضب قطع مالندن تکاسل واهمال ایدوب. پادشاه تلف. وخزینه دشمن الینه کیردی.

نظم

سپاهی که خوشدل نباشد زشاه . حدود ولایت ندارد نکاه

وچون مالکه فتح تمام روزی اولمیه عسکری نهب وغارتدن منع ایلیه. وبو منعک مقدماتی قبل الملاقات محکم اولمش اولمق کرک. والا اول حینده طایفه‌ء پرحرص وآزی. مال وجهاندن منع واحتراز ایتدرمک متعذردر. خصوصا عسکر طبع تاتار. واتراک غدار واوباشن هرجا آتش انجا باش اوله. اما قبل الحرب پادشاهک سیاستی معلوم. وسیاستی مقرر ومجزوم. اولمیحق اول حینده صبر ایدرلر. ودخی پادشاهک دشمندن بی موجب قوی فرار ایدنه عظیم سیاستی مقرر

کرک که ادنی بهانه ایله راه فرار اختیار ایتمیه لر . و بو بابده
طاغیهٔ مغول چنکیز خان . و انک مقلدی تیمور لنک محکم مبالغه ایدرکن
اول سببدن ایکیسی نک عسکری منهزم اولمق مسموع اولمشدر . و ایکیسی
ربع مسکونه ظفر بولمشدر . و چون عروس فتح جلوه کر اوله . قتل و غارتده
اسراف ایتمیه . بلکه بعد القدره قطع قتلی جایز کورمدیلر . اسیر ایتمک
کرک دیدیلر . زیرا اسیرده منافع چوقدر . قتلده ندامت احتمالی اغلبدر .
اکر قتلی مصلحت ایدوکی ظاهر اولورسه فوت اولمش دکلدر **مثنوی**

چو سالاری از دشمن افتد بچنگ	بکشتن درش کرد باید درنگ
که افتد کزین سوی هم سروری	بماند کرفتار در چنبری
اکر کشتی آن بندی ریش را	نه بینی دکر بندی خویش را

و پادشاه بر ولایته ظفر بولدقدن صکره قتل عام ایتمک عقلاً و شرعاً
مجوز و مرخص دکلدر . رعایای بیکناه خود ظاهر . و سپاهی دخی بو کناه
نعمتنک شکری عفو کرک . سکندر بر شهری فتح ایتدکدن صکره .
تیغ انتقام ایله قتل عام ایدجک . ارسطاطالیس عتاب نامه کوندردی
که غلبه دن اول قتل ایتمکده معذور ایسک بعد الغلبه زیر دست اولن
ضعفانک قتلنده نه عذرک واردر . و استعمال عفو ملوکدن احسندر
زیرا عفو قدرتدن صکره مستحسندر . کمال قدرت ملوکه حاصل اولور .
و بعض شعرای عرب عفو ایله افتخار ایتمکده بو ابیاتی بغایت خوب دیمشدر

نظم سألزم نفسی الصفح عن کل مذنب . وان کثرت منه علی الجرائم . وما

وما الناس الا واحد من ثلثة	شریف ومشروف ومثل مقاوم
فاما الذی فوقی فاعرف قدره	واتبع فیه الحق والحق لازم
واما الذی دونی فان قال صنت عن	اجابته عرضی وان لام لائم
واما الذی مثلی فان زل او هفا	تفضلت ان الفضل بالحلم حاکم

و ملوک و خلفادن صفت عفو ونشاربه صفو اولمشدر مأمون خلیفه در
که دیر ایدی . اکر خلق بنم عفومده نه قدر کرم وار ایدوکن بیله لر ایدی بکا
جرایمدن غیری نسنه ایله تقرب ایتمزلر ایدی . و بو معنی سلامی شاعر خوب
دیمشدر . **بیت** تبسطنا علی الآثام لما . رأینا العفو من ثمر الذنوب .

سلاطین عظامک و امرای کرامک ندما و مقربلرینک و اتباع و اشیاعنک آداب و رسومی بیاننده در

معلوم اوله که خدمت سلاطین ایدنلره آداب و رسوم مخصوصه واردر
که سائر خلائقله صحبت و خدمت رسومنه مغایردر . اول سببدندر که
آداب صحبت و خدمت ذکر اولنمشکن بنه بو بابی ابراد ایلدک . و رعایت
آداب خدمت سلاطین امر عظیم و کار صعبدر . عقل کامل و تام
و ریاضت و استعداد تمام کرک . حتی بعض مشایخ طریقت دیمشلر که
برکمسنه خدمت سلاطین ایتمش اولمیه آداب سلوکی رعایت ایتمکه قادر اولمز
و مشایخ عظامدن ابو حفص حداد نیشابوری مریدلرینه آداب سلاطین
امر ایدوب جمله سی خدمتنده برپای و دست بسته پیش پایلرندن غیری یره

نظر ایتمکه وبی سؤال سوز سویلمکه رخصت ویرمزدی حتی حج ایچون بغداددن
کذر ایتدکده جنید حضرتلری اصحابنك آدابین کورنجك ادبتن اصحابك
آداب السلاطین دیدی . ودخی خدمت وقربت سلاطین خطرناکدر .
نته کم سابقا ذکر ایتمشدك . که بعض فضلا دیمشلردر . السلاطین
یستصغرون فی العقاب ضرب الرقاب . ویستعظمون فی الثواب رد
الجواب . شیخ سعدی دیمشدر که پادشاهلر گاه اولورکه سلامدن اینجنورلر
وگاه اولور بر دشنامه خلعت ویرورلر . فقیر ایدرین بو تر صعوبت
خدمت وقربت سلاطین اولدرکه انسان سهو وزللدن خالی اولمز .
سایر خلایق عقوبت تمام اجراسنه قادر اولمغله وایدرسه صکره سؤال و
جواب . بلکه عتاب وعقاب چکمك احتمالی اولمغین زمان غضبده اغماض و
اعراض ایدر . پادشاهلر نفاذ قول واجرای امره قادر . وبو عفا بدن
اولوری انلره نیچون ایله ایلدك دیر کمسنه اولمغین ادنی خطالره عظیم جزا ایدرلر
ودخی کندولر الم عقوبت نه ذکور ممثلردر . امرا ایتدکلرینی هیچ وجزانی
صنورلر **حکایت** ایدرلر مرحوم سلطان بایزید بن محمد خان حضرتلرینك
برکون مبارك درنغی اراسنه حصیر چوبی کیروب محکم الم ویردکده امر ایتمشلر
جلادلر من بعد کمسنه درنغنه قمش بوریمك ایله اشکنجه ایتمیه لر .

مث خفته بر سنجاب شاهی نازنینی را چه غم .
گر ز خار وخاره سازد بستر وبالین غریب .

وعقلا پادشاهلری آتش سوزانه تشبیه ایتمشلر . نته کم آتش سز معاش انسانی

انسانی ممکن دکلدر . وسرمای زمستانی قرب آتش اولمینجه مندفع اولمز .
کذلك پادشاهسز معاش ناممکن . وسرمای ظلمه لرزان اولنلر حضور پادشاهسز
تسکین بولمز . اما کمال قربت وکثرة مخالطتلری احراق واضراری مشتمل در
ایس عاقله کرکدر که میانه استعمال ایدوب نه بعد کلی نه قرب مفرط اختیار
ایده . که سلامتله مسرور . وندامت وغرامتدن دور اوله . چون تقدیر الهی
قربت وخدمتلرین روزی ایده . گرکدر که قلبده محبتلری تمام . ولسانده
ثنا ومدحتلری علی الدوام . واعضا وجوارحله خدمتلرینه اقدام واهتمام
اوله . وبتنز معایبلرنده دخی سعی اوله . وایتدوکی خدمتی نشاط
سرور ایله ایدوب کراهیت ونفور ایله ایتمیه . وبر خدمته تعیین بیورلورسه
فضولتلق ایدوب آخر خدمته مداخله ایتمیه . وهر وقت طلب ایدرلرسه
حاضر اولمغه . وطلب اولنمدین خدمته کیرمیه . وملالت وسآمت
ویرمیوب مبادرت رغبت ایله . وخدمت ومدحتدن نه ایدرسه صدق
واخلاص ایله ایده . نفاق خوش آمد ایله ایتمیه . تاکه محبت انلره دخی منعکس اوله

نفوس انسانیه مرایای متقابله کبیدر **مث** بلی داند دلی کا گاه باشد
که از دلها بدلها راه باشد . واکر دن اعتراضی دفع ایدوب

سرنه صادر اولورسه مهما امکن محامل صحیحه یه حمل ایلیه . وتصحیح لازم اولدقده
لینت . وآدابیله عرض ایلیه . زیرا شریعت مطهره ده دخی آحاد ناس
سلاطینه امر معروف ونهی منکر لازم اولدقده . زجر وعنف جائز دکلدر
وحق جل وعلا موسی وهرون حضرتلرینی علیهما السلام فرعون طاغی یه ارسال

مطلب

ایتدکده قولاله قولاینا بیورمشلر • اکر وزیر شیر ایسه بر مقدار پادشاه
رایی او وزیره مماشاة و مداراة ایدوب اندن صکره حقی لطفله سویلیه که
حکما دیمشلردر که پادشاهلر قلّه کوهدن اینن سیل عظیم کبیدر • دفعة انلری
متوجه اولدقلری جانبدن دوندرمک ممکن دکلدر • دوندرمک استین کشی
غرقه و هلاک اولور • اما بر جانبه بر مقدار خار و خاشاک یغوب اندن کله
سیلی دوندرمک ممکن اولور • و آداب خدمت سلاطینک اعظمی اولدر که
افشای سرّ شاه ایلمیه • و مشهوردر که سرّ ویرمک سرّ ویرنکی مستلزم در •
و مطلقا حفظ سرّ اخوان مکارم اخلاقدن ایدوکی سابقا ذکر اولنمشدر •
اما حفظ سرّ پادشاه واجب قوی اولمغین تکرارا ایراد اولندی • و طریق
حفظ اولدر که امور ظاهره صدورده قلرنده کتم ایدوب آخردن سؤال
ایدوک دیه که لسانی حفظ اشیایه معتاد اولوب خفایای اسراری کتم ایتمه سی
مقرر اوله • و بر ادب دخی اولدر که پادشاهدن برام غیر موجه
ظاهر اولسه اول امری کندویه یا آخره نسبت ایدوب پادشاهی تنزیه
و تبرئه ایلیه صکره کندویی دخی تنزیه ایتمک استرسه لطایف حیل ایله •
ایدوب پادشاهه ارجاع ایتمیه • بهیچ توجیه ایتمکه قادر اولمزسه •
اقلّی بو سبب خفی نسنه وار در چون سببی معلوم دکلدر اعتراض ایتمک

دیو بوجهیی اوقویه • بیت

رموز مملکت و ملک خسروان دانند
کدای کوشه نشینی تو حافظا مخروش • هما

تحصیل مرادات و امال ایتمکده پادشاهه ابرام والحاح ایتمیه و کثرة

کثرة طلب جانبدن احترازایلیه خصوصا که توزیع مناصب اکا تفویض
اولنمش اوله • کرکدر که حظ نفس و غرض خاطری بالکلیه طرح ایدوب
رضای حق تعالی و رضای پادشاه نه طرفده ایسه اول طرفده اوله •
و بر ادب دخی اولدر که خدمت پادشاهی بهان و سبیله جمع مال ایتمیوب
اموال خاصه پادشاه و اموال عامه رعایا و سپاهیدن طمعین قطع ایلمیه •
تقوی و پرهیزکارلیق استعمال ایده شول حال که پادشاه استماع ایدنجک
انجمک احتمال اوله انی تناول ایلمیه • و از طمع حوق زبان دیدکلری عجب
صحیح سوزدر • ولکن عمل ایدن کشی ازدر • و مطلقا ترک طمع حصول اله مؤدی
طلب و شره قلت ماله مفضی در • تجربه ایکا دلیل در • نته کم دیمشلردر • قطعه

انما المال الذی تطلبه •
مثل الظل الذی یمشی معک •

انت لا تدرکه مستعجلا
و اذا ولیت عنه تبعک •

و مال استرسه پادشاهدن سبب مال اولان نسنه طلب ایده نفس مالی طلب
ایتمیه که نفس مال طلب ایتمک ذل سؤال و قبح طمعی مستلزم اولدوغندن
غیری بر نیجه حال طبع پادشاهه ثقیل کلور • و بعض وزرا که امساکله معروف
ایدی • طالبلره بیک اقچه عطا ایتمکی صعب عد ایدردی • اما انجه بیک اقچه لر
حاصل اوله جق منصبی ویرمک قتنده سهل اولوردی • و بر ادب دخی اولدر که
پادشاه بر نسنه یه که اختصاص مراد ایلیه • هرکز اول نسنه یه طمع و تصرف
ایتمیه • اکرچه امر حقیر دخی اولورسه • مثلا پادشاه بر کون بر کون لباسه
و اسبه مایل اولسه اختصاص پادشاهی اظهار ایدوب کندوسی دخی اشتراک

بابرجلس ج

دایره سنه اوغرامیه . اول سببدندرکه سلاطین عجم کل ما یصلح للمولی و
فهو للعبد حرام دیرلردی وبرادب دخی اولدرکه پادشاهلره اظهار
استغنا وخدمتلرندن اوصنمق وتبرم کوسترمیه که سلاطین اکا تحمل ایتمزلر
بلکه خدمتلرینه اشتیاق ونعمتلرینه احتیاج اظهار ایده وبرادب
دخی اولدرکه انلردن هیچ نسنه دریغ ایتمیه مال واسباب . واموال و
عقارات وخدمدن خصوصا که اول اموال واسباب خدمتلرنده
تحصیل اولنمش اوله . وچوق بی عقللر دریغ ایدوب . هم جاندن
هم بالضروره اول اموال واسبابدن محروم اولدیلر . وبرادب
دخی اولدرکه پادشاه تعظیم وتقریبن زیاده ایتدکجه . ادب وتواضع
ومرتبه سین بیلمکده تقصیر ایتمیه . وانلرک تعظیمنه مغرور اولوب نازوادلال
وتکبر واستغنا کوسترمیه . ابن مقفع ایدرکه اکر پادشاه سنی
برادر دیسه . سن اکا خداوندکارم وسلطانم دی . اول سنک تقریبک
ارتورسه سن انک تعظیمین ارتور . وپادشاه قتنده منزله بولدقده
تملق وتضرع فوق الحد استعمال ایدوب هر کلمه اردنجه بر دعا ایتمه
که وحشت وبیگانه لک علامتی در . واصلا اظهار ایتمه که بنم سنک
اوزرکده حقم واردر یا سابقه خدمتم واردر . زیرا سلاطین بلکه
اکثر ناس شول حقوقی که منقطع اولمشدر اعتبار ایتمزلر . وپادشاه
خدمتنده وزارتدن صعب خدمت یوقدر . زیرا اکثر ارکان واکابر
انک منصبنه طالب اولمغله منتهز فرصت اولورلر . وعامه ناس

ناس مطالب وامانی لری میسر اولمدقده انی سبب ظن ایدوب اکا طعن
تکبت اولورلر . پس وزیر عاقله رای صحیح اودرکه امانت واستقامته تمسک ایده
که امانتندن ارتوق اعانت ایدر کمسنه بولنمز . وحساد واعداسی کیملر ایدوکنی
بلمک نافعدر بشرط انکه اظهار ضجرت وطلب انتقام ایتمیه وپادشاه خدمتنده
انلردن شکایت وتظلم ایلمیه واعدارینه قومیه . واکر پادشاه قتنده انلر ایله مناظره
ومباحثه لازم کلسه غضب وتهورله ایتمیوب حشمت ووقارله ایلیه
وبرادب دخی اولدرکه پادشاه اقران وامثالندن برینی سنی کندویه
ترجیح وتقدیم ایلسه اکرچه کندونک استحقاقی اکثر . ورجحانی اظهر ایسه
دخی تألم وتضجر اظهار ایتمیه بلکه رضای وخشنود زیاده اظهار ایده و
یقین بیله که عاقبت رعایت اولنور . ومرتبه استحقاقنه واصل اولور
واکر استحقاقی مجهول ایسه وجه معقول له اظهار واثبات جایزدر آداب
مجالس سلاطیندن بریسی اولدرکه حضور پادشاهده مشورت ایتمیه لر
وبرکمسنه یه بر سوز سویلمیه سین وبرکمسنه دن نسنه سؤال ایتمیه سین . واکر سندن سؤال
ایلسه لر پادشاه طرفنه نظر ایدوب کانه اجازت طلب ایدر کبی اولوب
اندن صکره جواب ویره . اکر غیردن صورسه لر تقدم ایدوب جواب ویرمیه
فرضا سندن صورمزدن دیسه مخالفت لازم کلور . مجیب جواب ویردکدن
صکره دخی احسن جواب ایله قادر ایسه . وانی محل اقتضا ایدرسه وجه معقول له عرض ایلیه
وبو ادب عموما لازمدر . نته کم سابقا مرور ایلدی . وبرادب
دخی اولدرکه پادشاهدن ارتوق برکمسنه یه محبت ایلسه اکا رشک ایدوب مرتبه سینه

وصول طلب ایتمه که ممکن اولمدوغندن غیری سکا ضرر عاید اولور. زیرا سبب
محبت اتصال روحانیدر. شاید آرالرنده الفت روحانی اوله. ویا سوابق حقوقی
اولوب سن اکا مطلع اولمیه سن. وبر ادب دخی اولدر که خدام وندمای
پادشاهی قصورلرینه مطلع اولوب اعلام ایلمیه که پادشاه کندویه تمام اعتقاد
ایتدکدن صکره تحصیل اعدا ایتمش اولور. ومشهور مثلدر شیره که
پادشاهدر بر قورت وبر دلکو خدمت ایدرلردی. برکون شیر خسته
اولوب برایکی کون روباه کلممش. شیر قورتدن روباهی سؤال ایدجک
پادشاه خسته اولنجه کندو مرادینه کیتدی دیوب. روباه کلدی کوردی شیر
غضبه کلمش. اکلدی که کرک بارنی ایلمش. شیر غضب ایله نیده ایدک دیوب
پادشاهک مرضنی معلوم ایدینوب دوا طلبنده ایدم دیدی. نه
دوا بولدک دیوب. روباه قورت اشعی بغایت نافع ایمش دیدی. قورت
کلنجک شیر زانوی کرکه بر پنجه اوروب مجروح وخونآلود ایلدی. روباه
چیقوب قورتی بو حالده کورنجک ندا ایتدی که ای آل موزه لو کمسنه پادشاه
خدمتنده دهانکدن چیقن کلامی فکر ایتمینجه سویلمیه سین.

لزوم تمدن واجتماع بیانندە

چون انسان کمال متوقعنه وصول وسعادت مترقبه سی حصول بولمقده
بنی نوعی ایله اجتماعه وتمدنه وانلردن استمداد وانتفاعه لازمدر. واستمداد و
انتفاع دخی مابینده الفت وصداقت اولمینجه اولمز. ونه قدر اصدقا
اکثر اولسه استمداد اتم واوفردر کمال متوقعه طریق وصول اسهل واحضر اولور.

اولور. چون صداقت مراتب محبتک اعلیسیدر. پس رابطه صداقتله
استکمال اکثر اولور. وصدیق حقیقی عددده چوق اولمز. زیرا جوهر عزیز
السه کمیاب اولور. نته کم اشارت کیتمش ایدی. وچون اکثر خلق طالب مشتهیات
نفسانی ومستلذات حیوانیدر. انلر ایله اختلاط ضرورت مقداری اولوب
ارتوق اولمق کرک. نظم لمنشیه رحمه الله
خلق عالم شمدی سرتاسر سباعدر وضباع
انلر کله اختلاط ایدن بکا مجنون کلور ه

وحکما انلری توابل
طعامه تشبیه ایتمشلردر. توابل طعامه قویلن خرده نسنه لره دیرلر. فلفل و
نخود وبرنج کبی. نته کم توابل چوق اولسه طعام فساد بولور. وصبح المسه
دخی ابوا اولمز. خلوت دخی ایله در. ارسطاطالیس خلقدن وحشت برسر حال المحتاج دیر
حال رفاهیتده مؤانست واستلذاذ ایچون حال شدتده معاونت و
استظهار ایچون. وپادشاهلر که خلقدن بی نیازلریدر. انلر دخی مستحقلره
تربیت ایچون. بلکه فقرا ومساکینه مظهر احسان اولمق ایچون محتاجلردر. و
سقراطیس حکیم ایدر که برکمسنه دنیا ومافیهایی تحصیل ایلسه صداقتدن محروم
اولسه هیچ نسنه حاصل ایتمش دکلدر. وحیات اکا وبال ونکبتدر. واکر
ظن ایدرسه تحصیل صدیق وصداقت آساندر خطا ایدر. کوهر صداقت
رغایب غرایب دنیادن اعز وافضلدر. زیرا صدیق صدوق که حال
شدتده کریننه معاون. وحال رخا ودولتده مقارن اوله. اکا نظر
تصور ایتمک تصور باطلدر. زیرا آکاه اولور که انسانه بر حال کلور جمله اموال
عالمی کندونک ایدوب بذل ایلسه مفید اولمز. الا صدیق که اول حینده

دخی نافع و صدمت کربت و شدتی دافع اولمق اولور . پادشاه کامل که
امور رعیته تعرف و اطلاع و جزئیات و کلیات احواله احاطه و قانون
احتیاط ایله عمل ایتمک استنسه اکا ایکی چشم و ایکی گوش و بر قلب و
بر لسان نیجه کفایت ایدر . اما اصدقاء حقیقی سببی اولنجق انلرک چشملری
و گوشلری و قلبلری و لسانلری دخی اکا چشم و گوش و قلب و زبان
اولوب معنیده نیجه چشم ایله نظر و نیجه گوش ایله سماع و نیجه قلب ایله تفکر و نیجه
لسان ایله تذکر ایتمش اولور . انتهی کلام الحکیم . و شعرای عرب دخی بو
معنایه اشارت ایتمشلردر نظم

کساع الی الهیجا بغیر سلاح . اخاک اخاک ان من لا اخا له
وهل ینهض البازی بغیر جناح . وهل ینفع الخطی غیر مثقف

دیمشلردر که بر کمسنه صداقت ایچون
اختیار اولنمق مراد اولنسه نظر اولنه که زمان صباوتنده پدر و مادرله نیجه معامله
ایتمشدر . اگر عقوق اوزرینه اولدیسه قطعا اندن خیر اوممق جایز دکلدر . اگر
رعایت حقوق ایتدیسه انک دامن صداقتنه محکم تمسک ایتمک روادر . اندن صکره
سایر اصحاب و احبابله کیفیت اختلاط و اسلوب ارتباطنه نظر ایده لر اگر انلرله
عهد و وفایه سالک و شرط حقوق صحبتی راعی اولدیسه انوکله عقد اخوت و
صداقت ایلیه لر که عاقبت خیر و سلامتدر .

از عهده عهد اگر برون آید مرد . از هرچه نظر کنی فزون آید مرد

نته کیم اوصاف اشقیاده نقض عهد و کفران نعمتدن مذموم خصلت اولمز
کذلک اوصاف سعداده وفاء عهد و شکران نعمتدن ممدوح فضیلت

فضیلت یوقدر . و شکردن مراد فقط مجرد مکافات بالفعل دکلدر . زیرا
گاه اولور که فقر و فاقه سببی ایله احسان فعلی ایله مکافات ایده مز . اما درج درونده
در محبت ثابت . و لسانی شاخسارنده ثمره مدح فضایل نعمت . و ذکر خصایل
کریمه سی ثابت اولوب شاکرین و ذاکرین زمره سنده داخل اولور . اگر زمان
صباده کی رعایت حقوقی یا رعونت عقوقی بلنمک ممکن اولمز ایسه زخارف
دنیا و مستلذات نفس و هوایه میل و طلبین گوره لر . اگر حرص و شره و غایت
شوق و شغف اوزرینه ایسه انوکله دوستلق بنیاد دین ایتمیه . و دخی ترفع و
تغلبه میلی افراط اوزرینه ایسه ینه انوکله صداقت اندیشه سین ایتمیه لر . زیرا
افراط متابعت نفس شهوته جمیع منافعی کندویه حصر ایتمک اقتضا ایدر . و کذلک
فرط میل ترفع انصافه مانع و دائما کندو جانبین راجح گوروب حقندن زیاده
طلب ایدوب زوال محبت و انتهای صداقت جانبنه مؤدی اولور .
و بورادن دیمشلردر که اگر آدمی لهو و لعبه مایل و استماع اغانی و
معاشرت غوانی ایتمکه مشغوف ایسه اندن صداقت رجا اولنمیه که
هوای نغمه افراط میل حقوق اخوانی رعایت و نیل ایتمکه مانعدر . چون آدمی
بو امتحانلرده تمام عیار و کامل الوزن والمقدار چیقسه انک نقد محبتن
صندوق سینه ده در . و عمر عزیز صداقتی اسبابنک تحصیلنه خرج اولنور ایسه
روادر . که کبریت احمر و دروغگو مرد دید یکبوزدن مراد بو خجلین صدیق صدوق
و بونک کبی یار با وفادر . و بونک کبی دوست حقنده دیمشلر که
عجبا ممن یحزن وله صدیق فاضل و ممکن اولورسه بر صدیقله اقتصار

ایده زیرا متعدد دوستلرک مختلف هوالری ومتباین خلقلری اولمغله
هر برینک رعایتی صعب کاردر چون سبب عداوت اکثریا آشنالق و
معرفت اولان موضعده اولور زیرا برکمسنه ایله هیچ مناسبت واشنالق
اولمیجق دوستلق دخی اولماز وفی الجمله دوستلقدن صکره دشمن اولنک ضرری
زیاده اولور زیرا دقائق احواله عارف وطرق ایلام واضراره صارف
اولور پس تکثیر معارف یعنی آشنالر چوغلتمقدن احتراز وبو بابده
احتیاط اولی در نته کم دیمشلردر مثل بیت

بهر کس که آشنا کشتی شد آخر دشمن جانت
نخود دکر نیستی دشمن بمردم دوستی کم کن

قطعه

عدوک من صدیقک مستفاد	فلا تستکثرن من الصحاب
فان الداء اکثر ما تراه	یکون من الطعام او الشراب

چون سعادت موافق اولوب صدیق صدوق ورفیق موافق اله کیره
انک رعایت حقوقنده اهتمام واعتنا ومعادات وعقوقندن اجتناب
وانتها اولنه واکا مهمانده مظاهرت وذکر مدح وثناسینه مجاهرت
ولطف وعدل ایله معاشرت اولنه ومجرد حب قلبیسی ایله دوستلغنه اعتماد
واکتفا ایتمیه زیرا قلبه اطلاع علام الغیوبه مخصوص ودوست دوستنه
محبت خالصه سین اعلام ایتمک سنت ایدوکی منصوص در روایت
اولنور که مجلس جناب رسالت پناهیده ن صلی الله علیه وسلم برکمسنه
قلوب کیدیجک حاضرلردن بریسی یا رسول الله بنم بوکمسنه یه محبتم واردر

وار در دیدی حضرت بیوردیلر که هیچ اعلام ایلدکمی ایلمدم دیو حکایت
طوایمدی وار محبتکی اکا اعلام ایله دیو بیوردیلر وطاهر اشتری اول اوله که
اکندخی درونده شاخ محبت نابت وطرفیندن صداقت شجره‌سی فرعها
فی السماء واصلها ثابت اولمقدر وتقصیرات که احیانا صدیق صدوقدن
صادر اولور عفو واغماض اولنه وهر جزئی زلته طعن واعتراض اولنمیه مثل مشهوردر
که م عیب سز یار استین بی یار اولور نظم اقلل ذا الود عثرته وقفه
علی السنن الطریق المستقیم ولا تسرع بمعتبة الیه مثل
وقد یخطی ونیته سلیم وبعض علما ذکر ایتدی که صدیق جفا
ووحشت اظهار ایدیجک بر مدتهیده دفع وحشت حادثه‌یه ساعی
وعهد قدیم صداقتی مراعی اولمق کرک نته کم حکما دیدیلر دا والمودة
بکثرة التعاهد زیرا جفای صدیق وجود صداقته عارض اولمش مرض در
مرضیه دوا ایتمک سنت الهی در ومذهب آخرده صداقتی ترک ونهال
محبتی بی برک ایتمک کرک زیرا صدیق متغیر عضو فاسد کبی در عضو فاسده
قطع اولنمقدن غیری چاره یوقدر نته کم بعض شعرا دیمشدر نظم

صل من دنی وناس من بعدا	لا اکره من علی الهوی احدا
قد اکثرت حواء اذ ولدت	فاذا جفا ولد فخذ ولدا

اما بو مذهب اهل جفادر مقبول مذهب اولدر واصل ظهور صداقت
زمان شدت وکربتده اولور زیرا زمان حضور نعیمده اخوت چوق اولور
بیت دعوی الاخاء مع الرخاء کثیرة عند الشدائد یعرف الاخوان

لکن صدیقدن قصور ظاهر اولنجق عتاب لطیف آغاز ایده که شاید
وجه خفی و عذر نهانی وار اوله بیان ایدوب عقده منحل اوله و خاطرده
قلمغله شاید محبت خلل پذیر اوله م وفی العتاب حیوة بین اقوام
وحقوق صداقته تعهد ایتمزسه زواله مؤدی اولور زیرا آرکلسنه
مأکول و مشروب و ملبوس و مفروشی امرین تعاهد ایتمزسه تلفه مؤدی
اولور فکیف که صداقت و صداقت انعقادندن انحلال اولمه‌نک
ضرری اکثردر ودوستنه تعلیم علم و تنبیه صنایع ایتمکدن بخل و ضنت ایلمیه
و بعض عیوبی وارایسه وجه حسن و اسلوب لطیف ایله تنبیه ایلیه و اغماض
و ابقا خیانتدر اما جایز کورمیه و طریق تنبیه غیردن نقل و حکایت
ایله تلویح ایتمکدر مفید اولمزسه تنبهاوده تصریح ایده و دوستلر
اراسنده مضر و انحلال صداقته داعی و افساد حساد و نمیمه ساعی در
خصوصا بو زمانده که بو فعل ذمیم و خلق وخیم شایع و ذایع اولدوغندن
غیری ظرافت و کیاست عداولنور اولدی پس اصدقا تنبه و احتیاط
اوزره مداخلت حسود و نمام ایله بناء محبته انهدام ویرمیه‌لر و
حکما تمامی اکا تشبیه ایدرلر که برکیشی سرناخنله بر دیواره بر اید و ب و د
انکشت صغر رخنه پیدا ایدوب بعده تیشه و کلنک ایله رخنه عظیم
وجدار بلنده تهدیم ویره و بو جمله که زبان قلم اتوک تحریرینه جاری
و بنان بیان تقریرنده ساری و ساری اولدی حکما و علمانک قدمادن
اما اول که بو فقیره تجربت روزکار و آزمایش لیل و نهار ایله ظاهر و بدیدار

بدیدار اولدی اولدرکه بو زمانده صدیق صدوق که وجود محال
و دوست موافق ممتنع الوجود ایدوکی نتیجهٔ ابین الاشکالدر پس اولی اولدر
که جمیع امورین توکل حقه بنا ایلیوب صداقت صدیقه اعتماد ایتمیه و هیچ
احدی کندویه صدیق صدوق و رفیق ایدوکنه اعتقاد قلمیه مث

زنهار ز کس وفا مجو ببین که من
دیدم همه را و آزمودم همه را

نظم

لا تضرعن لمخلوق على طمع	فان ذلك نقص منك في الدين
واسترزق الله مما في خزائنه	فانما هو بين الكاف والنون

طبقات ناس شخص معاشره نسبت اوچ قسمدر

بریسی اعلی و بریسی مساوی و بریسی ادنی اولنلردر قسم اول باب
باب مزبورده مذکور اولدی پس قسم ثانی دخی اوچ قسمدر بری دوستلر
که معاشرتی واجب بری دشمنلرکه احترازی لازم بریسی نه دوست
نه دشمن اولنلردر که حکم معاشرتی ذکر اولنسه کرک قسم اول که دوستلردر
ایکی قسمدر دوست حقیقی و دوست غیر حقیقی دوست حقیقینک آداب
معاشرتی هنوز کچن بابده ذکر اولندی اما دوست غیر حقیقینک طریق معاشرتی
اولدر که اگر تملق و نفاقله دوستلق دعوی سن ایدوب اصدقا بولنه کیبدر سه
ممکن اولدوغی قدر مجامله و احسان اولنه که احسانله شاید که دوست حقیقی
مرتبه سینه وره نته کم جناب رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم مؤلفه

القلوب طايفه سنه كه اسلامه كيروب اما قدملرى راسخ • واركان دين قلبلرنده شامخ اولميوب تزلزل اوزره اولنلردر احسان بيوروردى • انلرك اكثرى احسان سببيله محبتلرى مجرد اولوب شجرهٔ ايمان قلبلرنده راسخ اولدى • اما اعتماد تام اولمبوب احوال خفيه سين اعلام ايتمنوب • مقادير اموال و عيوب خفيه سين اندن نهان ايليه • وانلرى تقصير وتهاون ايتديكلريله مؤاخذه واسمال حقوق ايله معاتبه ايتميه • وممكن اولدقجه معاونت ومواسات ايده • وانلردن برى بى جاه ومرتبه يه ايرشسه تودد وترددين زياده ايليه • واعدا دخى ايكى قسمدر قريب وبعيد وبونلرك هر برى بى دخى ايكى قسمدر برى پنهان وبرى بى آشكارا • وحسد اهلى دشمن خفى واهل حقد وكين دشمن جلى قسمندندر ودشمن قريبدن احتراز اهم واولى در • زيرا دقايق احواله عالم • وايصال ضرر ومكروهه قادر در • پس جميع احوالده اندن احتياط واحتراس كرك نظم

احذر عدوك مرة • واحذر صديقك الف مرة • فلربما انقلب الصديق
فكان اعرف بالمضرة • واعداى لطف واحسان ايله دوستان ايتمه سنه

ادخال ايدن حسن تدبير بوقدر • مكر كه حسددن دشمنلك ايدر اوله • انك احسان ايله

ازاله سى ممكن دكلدر بلكه زياده اولور بيت
كل العداوة قد ترجى ازالتها
الا عداوة من عاداك من حسد نظم
توانم آنكه نيازارم اندرون كسى
حسود را چكنم كو زخود برنج درست •
اكر احسان كرمله ازاله سى قابل

دكل ايسه بارى اظهار ايتميه كه اظهار عداوتده مضرت زايده مقرردر • زيرا شرى خير دفع ايدر شرى شر آخر دفع ايده مز • ومخاصمه ومنازعه وجداله

جدال و مرا ايتميه كه منازعات وخصومات • دولتلر اختلالنه سبب مفضى ونعمتلر انقلابنه علت مؤدى اولور • وحيف عمر نازنينه كه عداوتلره مصروف وجدال وخصومتلرده منقضى اوله • العداوة شغل شاغل وحسرت

امام شافعى دن مروى در كه نظم
لما عفوت ولم احقد على احد
ارحت نفسى من هم العداوات
انى احيى عدوى عند رؤيته
كانما قد حشا قلبى محبات •
واظهر البشر للانسان ابغضه •
لادفع الشر عنى بالتحيات
وتدبير احوال دشمن ده شرط حزم

اولدر كه احوال خفيه سنه اطلاع اوله • تا مكايدندن احتراز ممكن اوله • اما معايبى كشف اولنميه • مكر اول وقت كه ضرورت الجا ايليه • زيرا نشر معايب ايتمك خلقنه لازم اولور • ودشمندن دخى متأثر اولمز اولور ودشمنك عداوتى زياده اولوب اولدخى تجسس عيوب ونشره سالك اولور •

بيت لابى دلامه ان الناس غطوني تغطيت عنهم •
وان بحثوا عنى ففيهم مباحث • تمت • تمت

وهم دشمن جواب تدارك ايدر • وقت حاجتده اظهار ايدبلجك حوابدن عاجز اولور • مكر بعض اوقاتده اظهارى موجب رفع عداوت و كف عدويه مؤدى اوله • اول وقت بقدر الضروره مرخص در • اما بهتان افترا ايله زبانن ملوث ايتمكدن احتراز ايده • زيرا اكابر قتنده كذبى معلوم وسوزى نا معتبر اولوب دشمن غالب اولور • واكابر قتنده عداوت عدويى معلوم ايتمك مجوز در • كه نميمت ايدرسه اعتماد

اتمیه‌لر. حکیم افلاطوندن مرویدر که غلبهٔ عدویه اندن افضل سبب
یوقدر که بر فضیلتده که معارف وصنایعدر مشارک ایسه سعی ایدوب
رجحان وتقدم تحصیل ایده. نظم

اذا ما رمت ارغام الاعادی — بلا سیفٍ تسل ولا سنان
فزد فی مکرماتک وهی اعدا — علی الاعداء من نوب الزمان

زیرا کندوسی درجهٔ کماله ترقی
واعدیسی تنزل ایدوب بالاخره اکا رجوع اتمه‌سی مقرردر. واعدا
غیبده شتم وقذف اتمک. وذکر مساوی وغیبت ایلمک ناقص
عقللر عادتی وسفها اسلوبیدر. زیرا غیبده شتم ومساوی اتمکدن
دشمن اشتمزکه متأذی اوله. تمامن اثم اولدوغی فلورنته کم کتاب اولده
تفصیل اولندی. ودشمنه روزکاردن بر ضرر ومصیبت ایرشسه زنهار
شماتت واظهار سرور اتمیه. شاید حوادث ایام انک مثلنی بوکا دخی
ایلیوب بو دفعه دشمن شادمان اوله. بیت

اکر بمرد عدو جای شادمانی نیست
که زندکانی ما نیز جاودانی نیست

اکر دشمن اکا التجا ایدرسه بحسب الظاهر کرم ومروت وبذل وفتوت اولنه
ولکن بحسب الباطن مکر وخدیعت وانتهاز فرصت اتمکدن غفلت اولنمیه
ودشمنه ایلمیه که جمله خلق اراسنده مکارم اخلاق بوکا راجع ومنعطف
ودایم اوصاف دشمن جانبنه منصرف اوله. وبو خلق حسن وشیمهٔ
کریمه‌ده سرچشمهٔ مکارم اخلاق. شفیع خلایق حبیب خلاق. محمد

محمد مصطفی حضرتلرینه صلی الله علیه وسلم اقتدا ایلیه. لقد کان لکم
فی رسول الله اسوة حسنة که مراة وکراة کفار ومنافقین جناب رسالت
پناهینه صلی الله علیه وسلم نیجه اذا وجفا اتمکن قدرت ونصرت بولدقده
عفو وصفح بلکه نیجه احسان وصلات بیوررلردی. کفار قریش
اذیت جانب شریفنده قادر اولدقلرینی اتمیشلردی. حتی ما اوذی
نبی مثل ما اوذیت بیوردیلردی. فتح مکه روزی رقاب اکابر واصاغر
قریش قبضهٔ قدرته کیردکده باب کعبه‌یه صعود ایدوب یا معشر قریش
نه ظن ایدرسز سزه نه ایلرین بیوروب جمله‌سی تضرع ایدوب اخ کریم
وابن اخ کریم دیدیلر. یعنی کریم ذات وکریم الاصل سن. سکا لایق اولان
عفو وصفحدر. پس بیوردی لا تثریب علیکم الیوم. وحکما ایدرلر
که دشمنک طرق دفعی وجهدر. اول ایلری اصلاح ایدوب دشمنلکدن
اخراج اتمکدر. اصلاح قابل دکل ایسه طرح صلح برغوب مکرندن امین
اولمقدر. حکایت. اولنورکه شاه شجاع وفات ایتدکدن
صکره حکومت شیراز اوعلی زین العابدینه انتقال ایلدی. اما عمزاده‌سی
شاه منصور شجاعت وشهامتله اراسته اولوب شیرازی انتزاع اتمک
قصد ایدیجک اکابر مملکت توسط ایدوب صلح ایتدیلر. ولسان الغیب
خواجه حافظ بو خصوصده بو غزل دلکشایی نظم ایلیوب شاه زین
العابدینه خطاب ایدوب دیدی که. نظم

خوش کرد یاوری فلکت روز داوری — تا شکر چون کنی وچه شکرانه آوری

یکحرف صوفیانه بگویم اجازتست ❊
ای نور چشم صلح به از جنگ داوری ❊

اگر بو طریق ممکن اولمز ایسه طریق ثانی اولدر که بعد منزل و ترک دیار اختیار اولنه زیرا اذای عدودن ذلیل و مهان اولمقدن ترک دیار و مهاجرت اوطان ایتمک اولی دکلمی در. نظم

ولا یقیم علی ذل یراد به	الا الاذلان غیر الحی والوتد
هذا علی الخسف مربوط برمته	وذا یشج فلا یرثی له احد

بیت
درخانه دون بودن ازهمت دون باشد
وندر دل دون همت اسرار تو چون باشد ❊

واکثر عقلا بو مذهبی اختیار ایتمشلر. وکیمی وطننده خوار و ذلیل ایکن سفرده بیمار و علیل اولمق یکدر. واکثریا افاضل و اهل هنر وطن اصلیلرنده اولقدر عزیز و معتبر اولمزلر. زیرا اهل شهر انی زمان صغرنده که فضایلی هنوز عاری و زلال کمال جوی استعدادنده غیر جاری ایکن کورمشلردر نظر حقارتندن کیجه مزلر. حکایت علمای جزیره دن کمی نام عالم فاضل زمان صبی سنده تصغیر شفقت ایله کمیک دیو ردی بغداده نیجه سنه تحصیل علوم ایدوب امام کامل اولدقدن صکره وطننه کلوب علی الصباح اهالی شهر جمعیتله اهالی شهر حمامه ایدرلر. بر عجوز طام اوستنده همسایه سینه کیمدر بو تعظیم اولنان عالم دیوب بلمزمیسن بزم فلانه عجوزک اوغلی کمیک دکلمی در دیر. بو سخن عجوزانه امام کمی کوش

کوش ایدیجک بر شهره که انده ادم کمیک لفظی اوله انده اقامت مروت دکلدر دیوب فی الحال موصل شهرینه ارتحال ایدوب آخر عمرینه دک انده اقامت ایلدی. اما غربتده آدمی ابتدا کامل کورورلر لاجرم تعظیم و اجلال آخر عمرینه دک شامل اولور. انکیچون سفری ترجیح ایدوب ❊ دیرلر. نظم

المرء لیس	ببالغ فی مصره ❊
کالصقر لیس یصاد فی وکره	مردم بشهر خویش ندارد بسی خطر
کوهر بکان خویش ندارد بسی بها	تنقل فلذات الهوی فی السفل

نظم

حرک رکابک فی الفلا	فدع الغوانی للقصور
لولا التغرب ما ارتقی	در البحور الی النحور

وفقرات مسجوعه دن دیمشلر. فی الحرکة برکة. من جال نال. من طلب جلب. فقیر دیمشدر. من اختار الحرکة امتاز البرکة. من امتد سفره امتلا سفره. الی غیر ذلک من الاشعار والاسجاع. اما بعض ارباب مراتب بو مذهبک عکسنه ذاهب اولوب. سفر خطری مستلزم و غربت کربتی مقتضیدر. غربت اغلب احوالده اهانت اولنمقدن خالی اولمز نته کم آدمی وطننده اعانت اولنمقدن تهی اولمز. نظم

	ان الغریب الطویل ممتهن
فکیف حال غریب ماله قوت	در غربت اکر وزیر سلطان باشی
حقا که تمام شام کریان باشی	خصوصا متاعب سفر فی غایه و

خطر قطع بحار و براری بی نهایه در. نته کم دیمشلرکه الغریب لکل ع

قريبه • ولكل رام رميه • فقير ديمشدر الغريب لكل فارس فريسه • ولكل جايع سرسه • ودخي ديمشلركه الغربة كربة • والسفر سقر • والنقله مثله • فقير ديمشدر • الراحل ناحل بلغه المسافر طعمه المثل فرس السفر عث • وثوب الجوب رث • سفره مبتلا اولنلر ديمشلركه

نظم
لغرب الدار في الاقطار خير | من العيش الموسع في اغتراب

خصوصا كه دياري ياري مشتمل اوله • غربتي محض كربت اولوب غودي

نظم
جوبان • وود دبله كوبان اولور باسيم | چرانه در پي عزم ديار خود باشيم
چرانه خاك كف پاي يار خود باسيم | غم غريبي وغربت چو برنمي تابم
بشهر خود روم وشهريار خود باشيم | وبر تقدير كه غربتده عزيز واجمند

وصاحب منصب عالي وتربت بلند اوله • نه فايده اول غربت اهلي واحبابي فقتنده • واول غلبه جسته دفقديم ومعاشر واتراقي بانده اولسنه

حكايت اولنور خواجه نصير بغداده • هلاكو دولتنده اعتبار عظيم ورتبت عالي مير اولمشدي • ديرلركه بركون سوار ايكن الندن تازيانه سي بره دوشدي • مغول ميرزادلري • واكابر جيل وسپاهدن حجم غفير في الحال اتلرندن اينوب • تازيانه اليوبرمك خدمتنه مبادرت ايدنجك • بعض همركابلري حمد ايدوب • بوعزت كه سزاوار ذات بزركوار خواجه در دايم وقايم اولسون ديوجك • نه فايده بوعزت طوسي به طوسده اولمدي ديمشلر • پس اكر كربت غربت • وخطر سفر وترك ديار وياري اختيار ايده مزسه طريقتنا لته سعي ايده • واول اعداسي قلع وقمع ايتمك در خواجه

خواجه نصير ايدر • اما بوطريقتك شرط اولمنيجه تجوز دكلدر • اول دشمن شرير بالذات اولوب اصلاحنه امكان اولمه • ايكنجيسي انك ضررندن طريق خرده خلاص ممكن اولميه • اوچنجيسي تمام معلوم اوله اكر ظفر دشمنه ميسر اولسه اول بوكا دخي ارتوق ضرر ايصال ايدر • دردنجيسي دشمندن قصد شر ووقوع جبري مشاهده ايتمش اوله • بشنجيسي اني قلع وقمع ايتمكله خلق اكثرنده غدر وخيانتله موسوم اولميوب عذري معلوم اوله • التنجيسي دنياده وآخرتده بوفعلنك عاقبت وخيمه سي اولميه • بعض عاقللر دشمنلريني شرعا قتل وقطعه مستحق دكل ايكن بر طريقله ظفر بولوب • دشمنه غالب اولدم انتقام الدم ديو مسرور اولور بو مغرور اولمقدر مسرور اولمق دكلدر • وحقيقتده دشمن غالب وبو مغلوب اول مظفر وبو منكوب اولمشدر • زيرا دنيانك بقاسي قليل • وعمرك فناسي قريب در چونكه آخرته وصول وخصومله • وعند الله تجمع الخصوم مقتضاسنجه خصومحقنده قيام ومسئول اوله • خصم مظلوم قوي • ومثوبات شهادتي كوري قرشوسنده محتوي اولوب • ناحق قاتل عذاب اليمه واصل اوله • دشمن حق دبرانده قتل وعذاب دنيوي كوردي كيجوردي • اما ظالم كندونك رقبه سنه رنقه عذاب اليمه قويوب • كندو اليله كاس بأس ايجوردي • رباعيه

دوران بقا چو باد صحرا بكذشت | تلخي وخوشي وزشت وزيبا بكذشت
پنداشت ستمكر كه جفا بر ما كرد | در كردن او بماند وبر ما بكذشت

حكايت اولنوركه حجاج ظالم سعيد بن جبير حضرتلريني كه عصرنده افضل تابعين ايدي • قتل ناحق ايچون احضار ايدنجك • ناشقي بن

کسیر سویله سنی نه طریقله قتل ایده یین دیو جک . یا حجاج اختیار سنکدر
هر نه طریقله بو دنیاده سن بنی قتل ایدر ایسک آخرتده اول طریقله سنده حق
قتل اولنسک گرک . روایت ایدرلر حجاج انی قتل ایتدکدن صکره اون
بیش گون حیاتده اولدی . خوف و رعبله خوابدن بیدار اولوب آه مالی
و لابن جبیر دیر ایدی . **حکایت** ایدرلر هارون الرشید یحیی بن
خالد برمکی و برادر علی فضلی حبس مؤبد . و برادر علی جعفری قتل ایدوب
بر ایکی ییلدن صکره رشید مرحمت ایلیوب حبسدن اطلاق ایلیه دیو یحیی
بعض ابیات نظم ایدوب ارسال ایلدی . هارون ابیاتی اوقیجق شمدی یحیی نک
نظم شعر ایده جک طبعی قالمشدر دیمیوب غضبه گلوب حبسده تشدید
و کندویه عظیم تهدید ایلدی . بر مقدار زماندن صکره یحیی حبسده متوفی
اولوب بالینی آلتندن بر رقعه چیقدی . یازمشکه تقدم الخصم والمدعی علیه
بالاثر والقاضی هو الحکم العدل الذی لا یجور و لا یحتاج الی البینه یعنی مر
کندی مدعی علیهی ردیجه گلور . قاضی اول عادل حاکمدر که هرگز جور ایلمز و اصلا
شاهده محتاج اولمز . رقعه رشیده ایلتدیلر اول گون علی الدوام بکا ایدوب
نیجه گون آثار حزن و الم چهره سنده ظاهر ایدی . و دشمنی قتل و منع ایتمک
استنجک اولی اولدر که بنه دشمن الله اوله . نته کم دیمشلردر . مار را
بدست دشمن کوب . اگر مار اولورسه جنتده درجات بولورسین اگر
دشمن اولورسه ضررندن نجات و خلاص اولورسین . اما نه دوست
و نه دشمن اولنلر ایله معاشرت انلرک طبقات و مراتبی اختلاف ایله مختلف

مختلف در . اگر عموما خلقه ناصح و واعظ اولنلر ایسه انلرک کلامین حسن قبول ایله
استماع و تلقی و عمل نصایحلر ایله مقامات علیه یه ترقی ایلیه . اما هر کسه
ارادت و قبول قولنه مبادرت ایتمیه . زیرا حلیه زهد و صلاح ایله ظاهرده
متزین . اما خدعه مکر و ریا ایله باطنده راه زنلیغی متعین اولمش و جاللر
چوقدر . بلکه میزان عقل و شرع ایله وزن ایدوب صحیح المعیار و محک
امتحانه اوروب کامل العیار حقیقیمو گرک . **نظم**

دلق صوفی نه همه صافی بیغش باشد
ای بسا خرقه که شایسته آتش باشد
خوش بود گر محک تجربه آید بمیان
تا سیه روی شود هر که درو غش باشد

درجه نصیحت و دعوتده اولمین صلحایه دخی تعظیم و رعایت و دعا
و همتلریندن استمداد ایلیه . و اوساط ناس ایله مجامله ایله معامله . و عقل و شرع
اقتضا ایتدوکی اوزره معاشرت ایده . و سفها و لئام و اراذل
انام اولنلردن احتراز و اجتناب تام ایلیه . و اگر شتم و سفهلرینه مبتلا
اولورسه مجازات بالمثل ایتمکدن مجتنب اوله . و اذا مروا باللغو مروا
کراما آیه کریمه سیله عمل ایدوب . انی جناب حقدن واصل بلوب
ثواب اخروی سببنه مترقب اوله . و اهل تکبر و خودپسند . و کندونی
فضائل و معارفله سربلند الکلیوب . راست گلدوکنه نظر حقارتله نگاه
ایدنلردن احتراز ایده . که صحبت متکبران بارگران . و معاشرت خودپسند

خراش جان در **بیت** جامی پسند مرنج با خود
جز رنج صحبت با خود پسندان **ش** اکر ضرورت

مجالسه لرینی اقتضا ایدرسه خضوع و لین جانبین کوسترمیه بلکه التکبر
علی المتکبر صدقه مضمونی ایله عامل اوله ومتکبره خضوع کوسترمک
انک کمان جنابتنه زه وسک نفس بدفرجامنی فربه ایتمکدر
وجناب رسالت پناهی نک جمله اخلاق کریمه سندن بری سی بو ایدی
که فقرایه تواضع اغنیایه ترفع ایدردی وهمسایه لره رعایت و
اکرام ایدوب اذا و ازاسندن اجتناب ایتمک کرک که امانت جار موجب
نار در واکر کندویه جاری اذا ایلسه مهما امکن صبر ایده واخبارده
وارد اولمشدر که من صبر علی اذی جاره آثره اثر الله علی داره
واکرام جار حضورنده سلام و تحیت وخسته لکنده پرسش و عیادت
وغیبتنده اهل و عیالنی مهما امکن حفظ و حمایت وکندو اتباعنی حرمنه
اطلاع و سوء قصددن منع و حراست ایتمکدر ومنزلندن بعض جوانبی
رضاسی یوغیکن ابرام و اقدام ایله **حکایت** اولنور نوشین روان
مداینده طاق و سرای عالی بنیان ایتمشدی جوارنده بر عجوزک منزل صغیری
وار ایدی مرحبند بهای کران واعلای اثمان ایله اشترا ایتمکه طالب
اولدی عجوز امتناع ایتمک اوزرینه غالب اولدی آخر ساحه مزبوری
تغیر مستوی لیق اوزره قلدی اول زمانده قیصر رومدن بر ایلچی کلدی
رفعت طاق و ایوان و ساحت صحن میدانه غایت تعجب و استحسان

صلی الله علیه و سلم

استحسان ایلدی اما ساحه نک تربیعی ناتمام اولمغله تعیب و تغییر
و اول وضع نامهندسی تبدیل و تغییر ایتمکه حکم ایدیجک اول ملکک صاحبی
عجوز اولوب انک عدم رضاسین وکسری کمال عدالتندن جبر ایله المقدن
اباسین خبر ویرجک قاصد ثنا و دعا ایدوب دیدی که شهنشهی
ظاهر اولدی که بو سرای وطین بو سببدن معوج و مزوری اولدوغی
سرای عدل و دین مستقیم و مستوی اولدوغنه دلیل ظاهر اولدی
و بو اعوجاج استوادن افضل و بو طرز نقله نامهندس اولمق مهندسان
مرتبه مهندسندن اکملدر کسری به ایلچی نک بو کلامین نقل ایتدیلر
عدلی دادین افزون والچی یه نعمت و خلعت همایون ویردی
و سائللری تهی کوندرمیه اکر دست رس اولمزسه کلمه طیبه ایله رد ایلیه لر
و عنف و زجر ایتمیه لر مکرکه ابرام و الحاح بی وجه ایلیه و شکر نعمته
مناسب مواسات فقرادر واول حکایتی یاد ایلیه که بر صاحب
نعمتک جمیله خاتونی وار ایدی برکون ماکیان بریان کباب ایدوب
تناول مخلنده برسائل ورای بابدن شیء لله دیدی خواجه دلکیر اولوب
خاتوننی بابی سد و سائلی رد ایتمکله امر ایلدی بو نک اوزرینه زمان
کچوب خواجه نک اسباب دولتی راجع و مال و منالی ضایع اولوب
آخر خاتوننه دخی طلاق ویروب خاتون بر اهل نعمته دخی تزوج ایدوب
برکون بنه بو زوجی دخی کباب ماکیان ایدوب اوزرینه کلدوکی زمان
ورای بابدن آواز شیء لله عیان اولور بو خواجه خاتوننه امر ایدر قلدر بو

کبابی سائله ویر که ثواب صدقه معلوم در. خاتون مرغی رغبته صرو
سائله ایلدیجک فریاد ایدوب بیهوش زوج کریم قتنه کلوب. زوج ایدر
ای بانو نه کوش ایتدوک که کندوکی فراموش ایلدک. بانو ایدر نیجه فریاد له
بیهوش اولمیه یم که بو سائل غمکین نالان که سر حلقهٔ بدحالان اولوب
دربدر دریوزه نان ایلر. بنم زوج اولم درکه مال ونعمت ابجده
غلطان. وشراب وطعامی شربت شکر و مرغ بریان ایدی. تصاریف
روزکار بیوفا. انی بو حال کرفتار و مبتلا ایلمش

نظم

تفاوت بر منه نشاندتن خوبستر	نه بارش رها کرده بی بارکیر
فتادتش قضا بر سر از فاقه خاک	متشعبد صفت کیسه ودست پاک

خواجه ثانی ایدر ای بانو وادی حیرته کتمه وکوردوکک حالدن تعجب ایتمه
که انسانک باشنه نه کلورسه جزای عمل ناسپاس وپاداش فعل ناحق شناسی در
بن اول آن سائل ضعیفم که بو خواجه سنکله تناول مرغ بریان ایدرکن بن الم جوع وضر فقرله
کریان ایدم. چون شیئی لله دیدم خواجه شکر نعمتدن غافل وانقلاب دولتدن
ذاهل اولوب دری بسته وقلبمی شکسته ایلدی. لابد عدل حق انی نعمتدن
غریب. وصبرم برکاتندن انک نعمت جزیله وخاتون جمیله سین بکا
نصیب ایلدی. اما بن بفضل الله شکر حقنی اقامت وبذل وایثار

فقر ایله نعمتی ادامت ایدرین	نظم بسا مفلس بینوا سیر شد
بسا کار منعم زبر زیر شد	پس ضعفا وفقرایه معاونت و

مظاهرت. اولنلرکه ازدحام مندن الغلبه مصابرت ایتمه نک اجری جزیل

جزیل ومیزان حسناتنه ثقیل اولسه کرک. والحاصل جواد حق وفیاض
مطلقه که افاضهٔ خیرات امور اندن دائم الصدور در. مهما امکن تشبه ایدوب
کندودن خیرات صدورینه ساعی ومبرات ظهورینه داعی اوله. اکرچه
فیض حق ملاحظهٔ اعراض ومطالبهٔ اعواض دن منزه در. وانسان
بل جمیع حیوان افعال اختیاریه سی غرضدن خالی. وفی الجمله مطالبهٔ عوضدن
عاری اولمق محالدر. نته کم کتب حکمتده مبین اولمشدر. اکر دمور سه
کاهی ملحد زندیق. صبی صغیری آبه غریق. یا پاره جریح کورسه. انجا و
تخلیص ایدر. تا اکه نه ثواب آخرت. نه عوض دنیوی ملاحظه ایتمشدر
جواب وررز که اول مالکون کندویه مجانستی سببی ایله صبی نک
عذاب سقره کرفتار اولدیغندن رقت قلب کلمشدر. اول رقتی
دفع ایتمک استر. پس غرضدن خالی اولمز. لکن جهد ایلیه که عوض
دنیوی اولمیه که فانی در. بلکه خالصا لوجه الله تعالی اوله که انک فوایدی
جاودانی در. وهرکه بو صفتله موصوف اوله محل خلافت الهی اولمغه
لایق. وعنایت بی غایت محسن علی الاطلاق ساحه احوالنه لاحق اوله

والله تعالی الموفق لکل خیر وکمال و

الیه المرجع والمآل

خاتمه کتاب وفذلکه حساب بعض مواعظ ونصایح ذکرنده در

که حکمای کبار ومشایخ اولی الابصاردن منقولدر. وبزانی نقل وترجمه

غیری تغییر و تصرف ایتمدک . خواجه نصیر اخلاق ناصری کتابنی وصایای
افلاطون ایله ختم . و فاضل دوانی اخلاق جلالیده اکا وصایای
ارسطاطالیسی ضم ایدوب ایراد ایتمش . و بو فقیر انلره بعض مشایخ
طریقت وصایاسنی الحاق ایدوب بو کتاب عنبرین نقابک
کاسهٔ رحیقتن مسکی الختام ایتدم .

وصایای افلاطون الهی

اولا معبودکی بیل و حقنی حفظ ایله . و همیشه نفسکی تعلیم و تعلمه قصر ایله . و اهل علمی
کثرت علم ایله امتحان ایلمه . بلکه شر و فساددن اجتنابی نیجه در انوکله اختبار ایله .
حق جل و علادن اول نسنه طلب ایلمه که منفعتنه زوال ایریشور . بلکه باقیات و
صالحات طلب ایله . همیشه آگاه اول که شرورک اسبابی چوقدر . لایق اولمیان
نسنه آرزو ایدوب استمه . و تحقیق بیل که بنده به حقک انتقامی غضب طریقیله
دکلدر . بلکه تأدیب و تهذیب طریقیدر . و نفسکی حیات شایسته ایتمکه
حصر ایلمه بلکه حیات شایسته به موت بایسته ضم اولمغه همت ایت . و حیات
شایسته و لایقنی بیل که سبب کمالات و فضایل اوله . و موت بایسته و
لایقنی اکله که سبب انفتاح ابواب خیرات اوله . خواب و راحته میل ایلمه .
نفسکی اوج نسنه ده محاسبه ایتمینجه اول فکر ایله که سندن اول کون خطا صادر
اولدیمی . الکنجی یاد ایده سین سندن اول کون خیراتدن نه صادر اولدی
اوچنجی بیله سین که سندن اول کون هیچ عمل خیر ممکن ایکن تقصیر سببی ایله
فوت اولدیمی . بونی فکر ایله که حیاتدن اول نه ایدوک . موتدن صکره

صکره نه اولسک گرک . هیچ کمسنه انجنمه که احوال عالم تغییر و زوالدن دور
بدبخت اول کمسنه در که عاقبت تذکرندن غافل اولوب . زلتلردن فراغت
ایلمیه . سرمایه کی کندو ذاتکدن خارج نسنه لردن ایلمه . مستحقلره امکان اولدیغی
ایصال خیر ایله . انلرک سؤلنه موقوف ایتمه . حکمادن عد ایله اول کمسنه که
دنیانک کذبلری ایله شاد و مصیبتلر ایله غمگین اولمیه . همیشه موتی ذکر ایله
و گنجشلردن عبرت آل . آدمک خساستنی اندن بل که فایده سز سوزی
چوق سویلیه . و صور و مدقلریدن خبر ویره . و معلومک اولسون که
بر کمسنه آخره شر قصد ایلیسه اول شر اولا کندو به قبول ایتمش اولور .
بر امری نیجه فکر ایله اندن صکره دلوکه گتور . اندن صکره فعله چیقر . بر کمسنه
محبت و نیکخواه اول . خشمه تیز گلیجی اولمه که غضبه معتاد اولورسین .
بو کون سکا محتاج اولنک حاجتنی یارینه صالمه

یارینه صالمه فقیرک کارین | نه بیلورسین نیجه اوله یارین .

گرفتارلره معین اول مگر که فعل قبیح و خوی بدینه گرفتار اولمش اوله . انکی
خصمک سوزین تمام اکلمدین ارالرنده حکومت ایتمه . الحق قولله حکیم اولمغه
قانع اولمه همت ایله که فعلله دخی حکیم اوله سین . زیرا حکمت قولی بو
جهانده قلور . سنکله اول جهانه گیده جک حکمت فعلیدر انده بیله
ابد الآباد قله جق اودر . اگر سعادت آجل ایچون زحمت چکه سین زحمت
گیدر سعادت قلور . اگر لذت عاجل ایچون گناه ایشلیه سین لذت
گیدر گناه قلور . پس هر فعلی بوکا گوره ایشله . اول کونی یاد ایله که سکا

مطلب

چاغرسه‌لر آواز و نطقدن محروم اولوب نه سویلمکه و نه اشتمکه و نه یا
ایتمکه قدرتلری اولور و بربره وارسک کرککه انده خداوندوبندن
یکسان اوله پس شهدی تکبر ایلمه دایما اسباب سفرک مهیا ایله نه بیلورسین
نه وقت رحلت ایدرسین و معلوم ک اولسون که حق تعالی احسانلرنده
حکمت کبی عطیه بوقدر ایلک ایدنه مکافات کملک ایدیندن عفو ایله
و هر وقت کارکی بل و حالکی اکله و اول جهان عمللریدن نه کلوا اولوا اولور
اشلمه سندن تکاسل ایلمه و حسنه سیئه‌یه وسیله ایلمه و سرور زایل ایچون
فعل اولی و افضلی ترک ایلمه که سرور دایمی ترک ایتمش اولورسین حکمته محبت
ایله و حکمانک سوزلرین اصغا ایت و هوای نفسی ترک ایله و آداب مستحسنه‌دن
امتناع ایلمه و هیچ امره وقتدن اول شروع ایلمه چون برنسنه‌یه مشغول
اوله‌سین فهم و بصیرتله مشغول اول غنایه مغرور اولمه مصایبدن نفسکه
شکسته لک ویرمه دوستلرله شویله معامله ایله که قاضی‌یه محتاج اولمیه‌سین وخوارلک صح
و دشمنله بویله معامله ایله که قاضی‌یه وارسکوزسین غالب اوله‌سین کمسنه‌یه
سعایت ایلمه و هر کمسنه‌یه تواضع ایله و متواضع اولنلری تحقیر ایلمه برقضیه
که سندن صادر اوله معذور طوته‌سین احوالکدن صادر اولسه ملامت ایلمه
و بطالته تشا اولمه و بخته اعتماد ایلمه فعل خیردن پشیمان اولمه کمسنه ایله
مخاصمت و جدال ایدیجی اولمه تمثیه سیرت عدله ملازم و اکتساب خیرانه مداوم
وصایای معلم اول ارسطاطالیس حکیم
فاصل دوانی ایدر معرالاسرارکتابنک مترجمی که مامون خلیفه‌نک امریله یونا

یونانی‌دن عربی‌یه نقل اتمیشدی صدر ترجمه سنده شویله دیرکه ارسطاطالیس
حکیم که اسکندرک وزیری و تعلیم حکمتده اوستادی و پیری ایدی
اسکندر فتح اقالیم ایچون سفر و نهضت ایلدی ارسطاطالیس ضعف
بنیت و استیلای شیخوخت سببی ایله بیله کیده ممش قلمشدی اسکندر
دیار عجمه مستولی اولیجق ابنای ملوک و میرزاده‌لردن اصحاب عقل و فراست
و ارباب نجدت و شجاعت کمسنه‌لر جوغیدی اسکندر اندیشه ایلدی که بونلری
ابقا ایدرسه شاید که ارکان ملکی انلردن خلل پذیر اوله و اکر جمله سنی هلاک
ایدرسه فرعدالتدن دور و ظلام ظلمده جای کیر اوله پس استادی ارسطاطالیس
حکیمه بر مکتوب یازدی مطاوی‌سی شوق و تخنیله مشحون و محاذی‌سی التماس
ملاقات و استدعای قدومه مقرون و اثنای مکتوبده یازمشکه وقوع
امور هایله و سنوح حوادث مشکله‌لره رای اشراق آرای حکیم کامل اولمینجه بر
جانبه مسیر ایتمکه مصبر ممکن دکل پس نظم اسباب ملاقاته عتاب بورله
حکیم کامل جوابنده یازدی فرزند جلیل سلطان نبیل حضرتنه معلوم اوله که
ملازمت خدمتدن تخلف قلت رغبت و کثرت ملالت داعیه‌سندن
دکل بلکه ضعف پیری و قلت قوتندندر چون اجتماع سمت امتناعه اوزنده
بر رساله دستور بیان ایدرم که جزئیات اموره اول کلیه عامل و سمع صحتدن
مستغنی اوله‌سین اما اکابر عجم و اماثل ایران خصوصنده بیورد و غکوز
اکر انلری جمله اهلاک و قتله قادر سک آب و هوای ایران زمینی تغییر ایتمکه قادر
دکل‌سین پس بونلرک امثالی نه ظاهر اولسه کرک پس جهد ایله که بونلری احسان ایله

بنده ایده سین . بلکه احسانی ایله ایله که قدیمی بنده لرکدن ربقهٔ عبودیتی که
رقبه لری دخی افکنده اوله . بیت . بنده حلقه بکوش ار ننوازی برود
لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بکوش . تا . بوندن صکره
دیدی که پادشاهلر درت قسم در . برنجیسی اولدر که کندویه و غیره سخی اوله
ایکنجیسی اولدر که کندویه بخیل رعیته سخی اوله . اوچنجی اولدر که کندویه بخیل رعیته
سخی اوله . دردنجی اولدر که هم کندویه هم رعیته بخیل اوله . قسم اول اتفاقله
مقبول و محمود . و قسم ثالث و رابع اتفاقله مذموم و مردود . قسم ثانی مختلف فیه
حکما هند قتنده محمود . و حکماء فرس قتنده مذموم در . سخاوت اولدر که
مستحق اولن محتاجه حاجتنی ایصال ایده سین . بو مرتبه دن تجاوز ایدیجک افراطه
مایل و اعتدالدن زایل اولور . و هر پادشاه که دایرهٔ قدرتندن زیاده بخشش ایلیه
البته سبب فساد ملک اولور . ای اسکندر سکا نیجه دفعه دیویب
طورورن سخا و کرم و بقای ملکده اصل کمسنه نک مالنه طمع ایتمک در .
و جمله مروت و سخا اولدر که ظلم و ستمی جایز کورمیه سین . و خلقک عیوب
خفیه سندن تفتیش ایتمیه سین . زیرا . محتسب را درون خانه چه کار .
و فضل و احسانک تمامی اولدر که اولری رعایت ایدوب حلقه گشاده
اوله سین . و خلقک سلاملرینی الوب تحیتلرینک جوابین ویره سین . و جاهللرک
خطاسین عفو ایده سین . ای اسکندر عقل مدار تدبیرات . و آینهٔ کمالات و نقایص در .
و جملهٔ قضایانک اصلی محبت نام نیکدر . و سلطنتدن مقصود استیفاء لذات
و تحصیل شهوات دکلدر . بلکه بقای نام نیک و خلود ذکر جمیل در . هر پادشاه که دینی کندو

کندو هواسنه تابع . و ناموس الهی تخفیف و اهانت ایلیه البته صاحب
ناموس انی اهلاک ایدر . ای اسکندر پادشاه کرکدر که صاحب همت
رای و فصاحت زبان و انتشار صیت ایله جهان آرای اوله . و سوزی ارسولیه
دارا و لله معاشرت ایلمیه . و چون سریرندن جمعه سلطنته لایق زینتی استعمال ایده
شویله که غیرلردن ممتاز اوله . و بلاد بعیده دن کلن تجاره رعایت و احسان ایلیه
که حسن صیت و ذکر جمیل اطراف مملکته منتشر و تجار روزوار هر جانبدن لاجرم عازم
اولوب مملکتی معمور اوله . و امره جزئی مسامحه ایتمکله کلی نام حاصل اولور . و پادشاه
ضحک و خنده چوق ایلمیه که هم زوال وقار و حشمته سبب اولوب و هم هیبتک
تیز کلوب حرارت غریزیه لمعه علت اولور . ای اسکندر شهوت مرتبهٔ حرص
اولمه که انده قوت و غلبه خنزیرک خاصه سیدر . و نه فخر اوله اول نسنه ده که حیوانات
خسیسه ایله مشارک بلکه غالب و راجح اوله . و افراطی ضعف بدن و موجب نقصان
عمر و مورث تخلق خلق نسا اوله . و ضعفا و مساکین احوالندن غافل اولمه و انلرک
تفقد امورینی واجب بل که موجب رضای خالق و مقتضی جلب قلوب خلایق در .
غلات و حبوبی وقت رخاده ذخیره قیل که وقت غلاده فقرا و محتاجلره مدد
اوله . شویله اول که اهل فساد سندن خایف و اهل صلاح ایمین اوله لر . ای
اسکندر سکا نیجه کز دیدم و ینه دیرم که قان دوکمکده دلیر اولمه که حیوانات
اهلاکی خالقنه مخصوصدر . و حقیقت حال علام الغیوبدن غیری یه معلوم دکلدر
محتمل که تهمت و لسان شخص بری اوله یا عذر صحیحی اوله . سن انک قتلنه اقدام ایتمش اوله سن
بوندن صکره نه جرمه اولور . و هرمس اکبردن بکا واصل اولدی که چون بر

بلند همت و
م

مخلوق بر مخلوقک قتلنه سبب اولنه ملائکهٔ آسمان حضرت باری یه زاری ایدرلر
که یا رب فلان قولوک بر قولکی دخی اماته ایتمکده سکا تشبه ایلدی اکر اول قتل قصاص
ایچون اولمشسه حق جل و علا بیورر که انی قصاص ایچون اهلاک ایلدم اکر ظلما قتل
اولندیسه بیورر که عزت و جلالم حقیچون بن اکا قاتلنی مباح ایتدم پس ملائکه تسبیح
و استغفاره باشلیوب اول قاتله بد دعا ایلرلر تا قصاص اولنجه و اکا غایت نافع
احسن اولدر که قصاص اوله اکر کندوسی اولور حق تعالینک غضبنه نشان و دیلدر
که آخرنده عذاب مدید و عقاب شدیده کرفتار اولسه کرک نقض عهد و
اصلا اولوکه یمین کتوره کتوررسک آندن دونوب حانث اولمه که نیجه یونان
پادشاهلرینک یمین کذب و نقض عهد ایتمکله ملکلری فساده واردی
برنسنه که فوت اولدی اکا تأسف ایدیجی اولمه که ناقصلر عادتی در و اهل
مملکتوکه تحصیل علوم و معارف ایله امر ایله و برکمسنه که بر علمده فائق اولمش
اوله انی تربیت و رعایتکه مخصوص ایله که قلوبده محبتک متمکن اولوب ملکوکه رونق
رونق و ثبات و ذکر جمیلک اطرافده منتشر اوله و یونانیلرک ملک و
سلطنتی بونوکله ثابت و راسخ اولمشدر که اهل مملکتنه تحصیل علوم امر ایدرلردی
حتی ابکار و پسر بالاری بابنده فرایض و آداب نوامیس و حمل و اصول
طب و نجوم تعلیم ایدرلردی معتمد که اولمدوغی کمسنه الندن نسنه یمه
و کندوکی محافظه دن غافل اولمه و اول قصه اوتمه که پادشاه هند
بر جاریه حالت صغرندن زهر ایله پرورش ایدوب افعی طبیعتنده ایتدکدن صکره
سکا هدیه کوندردی و غرضی سنی اهلاک ایدی بن فراستله مطلع اولوب

اولوب سکا تنبیه ایلدم ای اسکندر بر دلیل ایله حکم ایلمه و ادلهٔ متعارضه
اولنجق ترجیح ایدوب اقوی سنی ایله حکم ایله ای اسکندر عدل صفات
الهی دن بر صفتدر و آسمان و زمین عدل ایله دایر و قایمدر و انبیا عدل ایله
مبعوث اولمشلردر و عدل صورت عقلدر و عدل ایله مالک قلوب و رقاب
اولنور اهل هند دیرلر که عدل سلطان خصب زماندن یکدر و سلطان
عادل مطر وابلدن انفعدر و بر حجر اوزره نثرا یاقی خطله یازمشلر که ملک ایله عدل
ایکی برادرلردر که بری بریندن مستغنی دکللردر بعده دیمش که اسباب
نظام عالمک بری برینه ارتباطنی بر دایره ده وضع ایلدم که اشیانک توالی
و تتابعی محسوس و مشاهد اوله و بو کتابک زبده سی و مطالبینک
خلاصه سی بو دایره در اکر بو دایره دن غیری نسنه کوندرمسم کافی و وافی
وافی ابدی و الله تعالی
اعلم و احکم

که فی الحقیقه خاتمهٔ کتاب و ختم خطاب مستطابدر و صیته کمل الطریقه برهان

الحقیقه قطب الاقطاب خواجه عبد الخالق غجدوانی در که سالکان طریقت
وطالبان حقیقت ایچون تحریر بیورمشلر . اگرچه بو فقیر مجرم عاصی غفر الله ذنوبه
یوم بوجذ بالنواصی طریقه اهل ارادتدن نه پایه گورمشدر نه بی . ومجلس اهل حقیقتده
نه جرعه طتمشدر نه می . اما زمان صبیوان صغردن بو طایفه علیه نک محبتی درون
دلنده متمکن وگفت وگوی لرینک آرزوسی سویدای ضمیرنده متوطن در لاجرم
لنک ولوک وخفته شکل وبی ادب . کمال شوق وشغفدن کلام شریفلرینه
مطالعه وملاحظه ومعارف علیه لری فهم عقل ظاهربین ایرشدوکی قدر مذاکره
ومناقبلرله اولنوردی . وزمان عنوان عمرده حضرت برهان الطریقه شیخ خواجه عبد الخالق عبد الخالق
حضرتلرینک وصیت نامه سینه نظر ایتمکله استسعاد اولنمشدی . اگرچه اهلیت سماعدن
بالکلیه عاری وطبیعت جوی خوی هوی وهوسده جاری ایدی . اما حلاوت
عبارت وملاحت اشارتی مذاق جان وکام جانه ایرشمشدی . استنساخ اولنمقدن
ندامت وتقصیر وغرامت خاطرده قلمشدی . تا که بو زمانلرده قریب کتاب
رشحات خواجه صفی بن حسین واعظ هروی رحمهما الله تعالی مطالعه سی میسر اولدقده
بو رساله غرا ووصیت زهرا ترجمه شریفه لرنده ذکر اولنمش بولندی .
حمد وسپاس خالق الناسه مؤدی اولندی . که بو دره منقوده که ضاله
منشوده ایدی ظفر میسر ایلدی . وبو رساله مزکه که مجموعه مکارم اخلاقدر
ووسیله تحصیل سعادت رضای ملک خلاقدر . طرازی سعادت
انجام اولدوغی گبی خاتمه سی دخی مسکی الختام . اول مغبون ترکی لسانه
ترجمه اولنوب . شاید که اهل ارادتدن بعض طالبلرک نظرلرینه ایرشوب مستفید

مستفید اولدقلرنده مترجمک اهل طریق اولمدوغندن قطع نظر ایدوب
خیر دعالرینه سبب وبو ضعیفه مغفرت اولمغه داعی اوله که حق جل وعلا
بها تکریسی وکل بهانه تکری بی . وقوم اهل الله هم القوم لا یشقی
بهم جلیسهم در . وکلام مرین نقل وحی انلر ایله مجالسه دن معدود اولسه بعید
دکلدر . المرء مع من احب خود صحیح حدیث در . وآثار اولیا ایله تبرک عادت
اهل دین وسنت کاملین در . بیورمشلر در که هذا . ای وغل سکا وصیت
ایدرین هر حالده علم وادب وتقوی ایله . واوزرکه لازم اولسون که
آثار سلفی تتبع ایدوب سنت وجماعته ملازم اوله سین . وفقه وحدیث
تعلم ایدوب . جاهل صوفیلردن اولمیه سین . نمازی دایم جماعتله قیل اما امام
ومؤذن اولمه . وهرگز شهرت استمه که شهرت آفتدر . ومنصبه مقید
اولمه . ودایم گمنام اول . وحجتلرده وسجلاتده آدکی یازمه . وقاضیلر
محکمه سینه حاضر اولمه . وکمسنه یه کفیل اولمه . ووصایای خلقه قریشمه . وملوک
وابنای ملوک ایله صحبت ایتمه . وخانقاهده ساکن اولمه . وچوق سماع ایلمه
که چوق سماع قلبه نفاق گتوروب قلبی میت ایلر . وسماعی انکار ایلمه که
سماعک اهلی واصحابی چوق واردر . از سویله ازیی اوییی خلقدن
ارسلاندن قچر گبی قاچ . خلوته ملازم اول . ساده رولردن عورتلردن اهل
بدعتلردن پرهیز ایله . وعوام ایله واغنیا ایله صحبت ایلمه . حلالیی وشبهه لردن
پرهیز ایله . وقادر اولدوغکجه اولیه که طالب دنیا اولورسین . ودنیا طلبنده
دینی ضایع ایدرسین . چوق گولمه وقهقهه ایله ضحک ایتمه که قهقهه موت قلبدر

وکر کدرکه سزکیشی بو شفقتله بقه‌سین. واما نتله نظر اتمیه‌سین. ظاهروکی زینت
ایلمه که ظاهر زینتی باطن خراب اولمقدن اولور. خلقله مجادله ایتمه و کمسه‌دن
نسنه استمه. و کیمسنه‌یه خدمت بیورمه. و مشایخه مال و تن وجان ایله خدمت ایله
وانلرک افعالنه انکار ایلمه. مشایخه انکار ایدنجی کمسنه هرکز فلاح و نجات
یوزین کورمز. دنیایه مغرور اولمه. که قلبک دایما حزین. و بدنک عریان
و کوزلرک کریان. و عملک خالص. و دعاک تضرع ایله. و لباسک کهنه و
رفیقلرک درویشلر. و سرمایک فقر. و منزلک مسجد. و مونسک حق سبحانه
و تعالی اوله. انتهی کلامه. شرفنا الله تعالی ببرکاتها. و یسر لنا العمل
بما فیها انه بر رحیم. تواب کریم.

ذیل خاتمة الخواتیم

وصیة الولی الامین. سلطان العرفاء برهان العاشقین. مولانا جلال
الملة والدین. محمد البلخی ثم القنوی. المشهور بین الاولیاء الکبار بمولانا
خداوندکار. قدس الله تعالی سره الذی هو سر الاسرار. و هی هذه اوصیکم
بتقوی الله فی السر والعلانیة. و بقلة الطعام. و قلة المنام. و قلة الکلام
و هجرة المعاصی والآثام. و مواظبة الصیام. و دوام القیام. و ترک
الشهوات علی الدوام. و احتمال الجفاء من جمیع الانام. و ترک مجالسة
السفهاء والعوام. و مصاحبة الصالحین الکرام. و ان خیر الناس من
ینفع الناس. و خیر الکلام ما قل و دل. نظم سر زمیوا تا فتن از سر و زیست
ترک مواقوت پیغامبرست. والحمد لله تعالی وحده. والصلوة علی من

ختم کلام

علی من لا نبی بعده. چوق زمان ایدی که
شاخ خامه تحریک بنان ایله بوستان تقریرده بار ثمره افشان ایدی.
وقت اولدی که مقلمه فراغتده استراحت ایتمه واصل. و نتیجه عهد ایدی
که تیغ زبان معرکه بلاغت و تبیانده لامع و درخشان ایدی. زمان کلدی که
نیام دهانده. نیام اختتام اکا حاصل اوله. و تقصیرات و زلاتی که قصور
و قلت بضاعه. و فتور و کثرت اضاعه‌دن صادر اولمشدر عرفای
ناظرین. و جلسای حاضرین خدمتلرندن. دامن عفو ایله مستور اولوب دیده
طعن ایله منظور اولمق رجا ایدرز. و سلسله کلامی حمد و ثنای ملک علام.
و صلوة و سلام خواجه یوم القیام. و آل و اصحاب کرام. و دعای دولت
پادشاه اسلام ایله ختم و اتمام ایدرز. و سواددن بیاضه نقل و
انتهاض اول ساعت اولدی که رابعه نهار جمعه خامس عشرین صفر
سنه ثلث و سبعین و تسعمائه. والله تعالی نعم المستعان.
و علیه التکلان. انه مفضل منعم حنان
منان.

تمت الرسالة المجموعة بمکارم الاخلاق. بعون الملک الخلاق یوم احد
عشرین شهر محرم الحرام. سنه سبع والف. کتبه الفقیر درویش محمد الخلافی
و فقه الله الاحد الباقی.
غریق رحمت اوله اکسی یا... اوتوز طقوزنجی نسخه درکم
درویش القاسم. بو فقیرک خطیله اولدی تمام

حسبي الله وحده
من الكتب التي وقفها الفقير
الى آلاء ربه ذي المواهب
محمد المدعو بين الصدور بابرا عنب
وكفى عبده ١١٧٥